

رابرت چارلز اسپرول

و اینک سؤالات نیکو

مترجم : ج. معافی پور

یکی از مشهورترین الهیدانان معاصر
به بیش از ۳۰۰ سؤال بسیار مطرح
درباره زندگی و ایمان
جواب می دهد.

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	۵
۱- شناخت خدا	۸
۲- عیسی مسیح کیست؟	۳۶
۳- کار روح القدس	۵۱
۴- کتاب کتاب‌ها	۶۸
۵- راه نجات	۹۳
۶- گناه و گناهکار	۱۲۹
۷- ایمان و فلسفه	۱۵۱
۸- قدرت و هدف دعا	۱۷۲
۹- رشد زندگی روحانی	۱۹۰
۱۰- شناخت شیطان	۲۲۸
۱۱- بهشت و جهنم	۲۳۸
۱۲- شراکت در نجات	۲۶۰
۱۳- زندگی کلیسایی	۲۷۵
۱۴- ازدواج و خانواده	۳۱۰

Now, That's A Good Question!

by : Robert Charles Sproul

Translator : J. Ma'afipur

دکتر رابرت چارلز اسپرول، الهیدان، کشیش، معلم و رئیس سازمان «خادمان پیشگام» (Ligonier Ministries) می‌باشد. او فارغ‌التحصیل دانشگاه وست مینستر، مدرسه دینی پیتسبورگ و دانشگاه آزاد آمستردام است. وی اخیراً موفق به اخذ درجه پروفسوری در رشته «الهیات سیستماتیک» از «مدرسه دینی الهیات اصلاح شده» (Reformed Theological Seminary) در اورلاندو گردیده و در ضمن رئیس افتخاری سازمان حمایت از زندانیان می‌باشد. تالیفات او عبارتند از: انتخاب خداوند، تقدس خداوند، اسرار روح القدس، جلال مسیح، اعجاب رنج‌ها، اگر خدا هست چرا کفر هست؟، حقایق حیاتی از ایمان مسیح و درخواست روح برای خداوند.



انتشارات نور جهان

۱۵- مسائل کاری	۳۴۱
۱۶- مسائل مالی	۳۵۵
۱۷- زندگی و مرگ	۳۶۹
۱۸- رنج	۳۷۹
۱۹- زمان‌های آخر	۳۹۶
۲۰- الگوهای اخلاقی	۴۱۳
۲۱- مسیحیت و حکومت	۴۳۵
۲۲- معماها	۴۵۴

پیش‌گفتار

دین‌شناسان همان مسئولیتی را دارند که یک هفت تیرکش حرفه‌ای در غرب وحشی داشته است. درست مانند یک هفت تیرکش جوان که در جستجوی هفت تیرکش کهنه کاری است تا با او مبارزه کند و شهرتی کسب نماید. بعضی افراد و بخصوص شاگردان جوان دانشکده وقتی استاد را خسته می‌بینند، با طرح سئوالات خود و مشاهده عدم توانائی استاد در پاسخ، یک نوع شادی شیطنت‌آمیز به آنها دست می‌دهد. شکی نیست که طرح سئوالی چنین دقیق ولی قرون وسطائی مبنی بر اینکه «بر روی نوک یک سنجاق چند فرشته می‌توانند برقصند؟» سئوالی است که ریشه در مودی‌گری سئوال کننده دارد.

اینک نزدیک ده سال است که من خود را برای این مبارزه آماده کرده‌ام. در سال ۱۹۸۰ عده‌ای از دوستان علاقه‌مند خود را دعوت کردیم که به ما ملحق شوند و در یک «استودیوی صدا برداری» هر سئوال مذهبی را که می‌خواهند بپرسند. سئوالاتی که مطرح یا خوانده می‌شد، سئوالات پیشرفته و مشکلی نبودند و من پاسخ هر کدام را طی چهار دقیقه می‌دادم. این پرسش و پاسخ‌ها ضبط شدند و از یک ایستگاه رادیویی پخش شدند. نام برنامه خیلی ساده بود: «از آر. سی. سئوال کنید.» بیشتر از سیصد مورد از آن پرسش و پاسخ‌ها اکنون به صورت زیبا و مرتبی در این کتاب طبقه بندی شده است.

شاید اولین سئوالی که مطرح می‌شود این باشد که چرا من خودم را درگیر چنان کار مشکلی کردم؟ برعکس سئوالات مطرح شده در این کتاب، این سئوال پاسخ ساده‌ای دارد. مردم واقعاً سئوالات مهم و مشکلی دارند. وقتی سئوالی مودبانه مطرح می‌شود، پاسخ آن ممکن است به حرفه من لطمه وارد آورد ولی سئوال صادقانه، مرا شادمان می‌سازد.

در عین حال دست و پای خود را گم کردن موجب تضعیف روحیه انسان می‌شود. وقتی ما در مقابل سئوالی واقع می‌شویم که درباره خداوند مطرح می‌شود و پاسخ به آن سئوال مستلزم شناخت شخصیت خداوند می‌باشد، طبیعی است که دستپاچه می‌شویم و تقریباً اغلب اوقات با این گونه سئوالات مواجه می‌شویم. ما می‌دانیم که فانی هستیم و خدا جاودانی است. علت دستپاچگی ما این است که چگونه ممکن است ذهن فانی ما، درکی از جاودانگی داشته باشد.

در هر حال خداوند تاکنون ما را کمک کرده که در این وضعیت بلا تکلیفی قرار نگیریم. او در سایه رحمت و لطف و فروتنی با ما سخن می‌گوید، ما را هدایت می‌کند و از طریق خلقت بی‌نظیرش، خود را به ما می‌آموزد. حرفه ما افتخار بزرگی است زیرا در جستجوی کسانی هستیم تا آنچه را که خداوند بر ما آشکار ساخته به آنان آشکار سازیم. امیدواریم در خلال این کتاب این نکته را دریابید که این آر. سی. اسپرول نیست که به سئوالات مناسب اما مشکل شما پاسخ می‌دهد بلکه آنچه می‌گوید از حکمت خداوند است که بر زبانش جاری می‌شود.

خطر واقعی در این نیست که من درگیر سئوالاتی شوم که قادر به پاسخ‌گویی نباشم، بلکه خطر واقعی این است که پاسخ‌های من نادرست باشد، خطر در این است که آموخته‌های من خطا باشد. این خطر واقعی است. کلام خدا (کتاب مقدس) هشدار و وعده داده که داوری عظیمی منتظر معلمانی است که انسان‌ها را گمراه می‌کنند.

مسئله اصلی من اینک فانی بودنم نیست، بلکه مشکل من این است که انسانم و انسان جایز الخطا است. من هم به عنوان یک انسان خطا می‌کنم و ممکن است در پاسخ به سئوالات مطرح شده در این کتاب، پاسخی اشتباه داده باشم. شما مرا کمک کنید و این ترس مرا کاهش دهید. هرگاه شما این کتاب را می‌خوانید تا پاسخ سئوالات خود را بیابید، آن را با کتاب مقدس مطابقت دهید، برای اینکه کتاب مقدس تنها توانائی ما است. تنها آنچه در آن آمده و تعلیم داده شده، عاری از لغزش و خطا است. کتاب مقدس راهنما و چراغ ماست. وقتی با سئوالی مواجه می‌شویم و پاسخی بر اساس کتاب مقدس می‌دهیم، راضی شده و به خود می‌گوئیم: «اینک این پاسخی نیکو بود.»

بنام خدا که «محبت» است

کتاب *Now, the Good Question!* نوشته متفکر بزرگ مسیحی معاصر دکتر رابرت چارلز اسپرول، یکی از معدود کتاب‌هایی است که نه تنها برای نوایمانان بلکه برای آنانی که عمری را در ایمان زیسته‌اند، به منزله گنجینه گرانبهایی برای دستیابی به پاسخ ابهاماتی است که در ذهن هر ایمان‌داری نهفته ولی تا کنون جرأت ابراز آنها را نداشته است.

درسی که من از مطالعه این کتاب آموختم، علاوه بر پاسخ انبوه سئوالاتی که در ذهنم می‌جوشید، اظهار فروتنی و اخلاص به دور از هرگونه غرور کاذب و ترس از قضاوت دیگران، در طرح سئوال‌ها است. زیرا به مصداق مثل معروف: پرسیدن عیب نیست، ندانستن عیب است. و بزرگترین حکمتی که در خلال این نوشته‌ها، بر من آشکار شد، نارسائی زبان انسان از بیان مفاهیم خدائی است!

صداقت توأم با وفاداری که در سئوالات مطرح شده در این کتاب آمده، شائبه هرگونه شک و شبهه‌ای را در مورد اصل و مبدأ ایمان ما، یعنی عیسی مسیح و رسالت او برای نجات انسان از بین برده است.

مطالعه این کتاب را به تمامی ایمان‌دارانی که در جستجوی یافتن پاسخ سئوالات مطرح نشده خود در زمینه‌های خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، مالی، اخلاقی و کاری می‌باشند توصیه می‌کنم. مترجم

سئوالات این بخش

- ۱- چرا خداوند به ما عشق می‌ورزد؟
- ۲- نشانه‌های خداوند چیست؟
- ۳- سطح متوسط شناخت خداوند در دنیای مسیحیت چقدر است؟
- ۴- چرا خداوند غیر قابل رویت است؟
- ۵- مشیت خداوند چیست؟
- ۶- منظور از اینکه خدا را «پدر» خود می‌نامیم چیست؟
- ۷- خصوصیات خدا در جهان مسیحیت، با سایر ادیان چه تفاوت‌هایی دارند؟
- ۸- آیا برداشتی از خداوند نظیر آنچه در جهان مسیحیت متداول است، در میان سایر ادیان وجود دارد؟
- ۹- در کتاب مقدس آمده است: «از خداوند بترسید.» منظور از این عبارت چیست؟ می‌توانید مثال بزنید؟
- ۱۰- به ما آموخته‌اند که خداوند، هستی خود را در آفرینش کائنات شناسانیده است. ولی افرادی عادی و غیر مذهبی از چه طریقی می‌توانند به وجود خدا پی ببرند؟
- ۱۱- چرا خداوند برای آگاهی از اعمال ساکنین سدوم و عموره، فرشتگان خود را به آنجا فرستاد؟ آیا او وضعیت مردم آنجا را نمی‌دانست؟
- ۱۲- معجزه چیست؟ و آیا در این روزگار هم صورت می‌گیرد؟
- ۱۳- از عهد رسولان تاکنون آیا خداوند آشکارا با کسی سخن گفته است؟
- ۱۴- پادشاهی خداوند را چگونه تعبیر می‌کنید؟
- ۱۵- چگونه می‌توان بین این دو بینش که خداوند با حفظ دیکتاتوری، آزادی مطلق نیز داده است پلی زد و آن را تفسیر نمود؟
- ۱۶- با توجه به یوحنا ۶:۴۴ آیا خداوند انسان را وادار به پیروی خود می‌نماید؟
- ۱۷- تقدیر چیست؟
- ۱۸- چرا خداوند اجازه می‌دهد که اتفاقات غیر مترقبه، حوادث مرگبار و سایر وقایع ناگوار اتفاق بیفتد؟
- ۱۹- در عهد عتیق می‌خوانیم که خداوند توسط بلایای هفت‌گانه مصریان را تنبیه نمود. آیا نظیر این اتفاق در این زمانه بوجود می‌آید؟

۱

شناخت خدا

خداوند چنین می‌گوید:

«حکیم از حکمت خود فخر ننماید

و جبار از تنومندی خویش مفتخر نشود

و دولتمند از دولت خود افتخار نکند،

بلکه هر که فخر نماید از این فخر بگند که فهم دارد

و مرا می‌شناسد که من یهوه هستم

که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می‌آورم؛

زیرا در این چیزها مسرور می‌باشم.»

ارمیا ۹: ۲۳-۲۴

۱) چرا خداوند به ما عشق می‌ورزد؟

اگر از دیدگاه خداوند به این سؤال جوابی بدهیم، بسیار دشوار است. تصویری که از خداوند و از آفرینش کائنات به ذهن متبادر می‌شود، بیانگر جلال، حقانیت و تقدس اوست ولی در این نکته شکی نیست که ما انسانها بارها و بارها در زمانها و مکانهای مختلف از او امر و سرپیچی کرده‌ایم و با این تمرد، قداست، قدرت و جلال او را ناخودآگاه انکار کرده‌ایم. در رساله پولس رسول به رومیان ۸: ۲۲ آمده است: «زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند.» یعنی اینکه انسان سرانجام به خاطر نافرمانی و در نتیجه انکار قدرت خداوند، بازخواست و داوری خواهد شد.

وقتی می‌اندیشیم چگونه این چنین خصمانه از دستورات خداوند سرپیچی می‌کنیم، متعجب می‌شویم! چه انگیزه‌ای موجب می‌شود که خداوند همچنان به ما عشق بورزد. در رساله پولس به رومیان ۵: ۷ آن هنگام که پولس رسول از عشق بیکران خداوند به انسان، بوسیله قربانی پسر یگانه‌اش، عیسی مسیح، برای بازخرید گناهان خود متعجب می‌شود می‌گوید: «زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هر چند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرأت کند که بمیرد.» و این نوع خاصی از عشق است، فراتر از هر توصیفی که می‌توانیم از عشق در جهان داشته باشیم. تنها نتیجه‌ای که از این مبحث می‌شود حاصل نمود، این است که تنها بگوئیم: این طبیعت و ذات خداوند است که می‌باید عاشق باشد، زیرا محبت، ماهیت درونی و ابدی اوست.

در عهد جدید یا انجیل گفته شده است که «خدا محبت است.» این عبارت می‌تواند یکی از مهمترین و قابل تأمل ترین آیه‌ها در عهد جدید باشد. بخاطر داریم که چندین سال پیش این عبارت متداول بود: «شادی مانند درآغوش کشیدن گربه‌ای کوچولو و گرم است.» و برای عشق نیز تعریفی بود که می‌گفتند: «عشق یعنی اینکه هرگز اظهار دلتنگی نکنی.» بدین ترتیب تعریف ما از عشق و شادی این چنین بود. ولی اینک بیشتر مایلیم بدانیم آنچه ساختار عشق و محبت را تشکیل می‌دهد چیست؟

اما وقتی در کتاب مقدس گفته می‌شود «خدا محبت است» ظاهراً این گونه بنظر می‌رسد که این جمله یک اظهار نظر و ایده تحلیل‌گرایانه نیست چرا که به سادگی می‌توان آن را وارونه کرد و گفت: «محبت خدا است.» و این تعبیر جدید، هیچگاه منظور نظر و مقصود کتاب مقدس نیست. بر اساس کتاب مقدس و عهد عتیق، خدا انسان را دوست دارد و دوست

داشتن او جاودانی است. دوستی او قدرتمند است، دوستی او عمیق است، دوستی او مافوق تصور بشر است و چنین ویژگی بیکرانی را که در ذات خداوند موجود است، تنها و در حد اعلا کلام با این عبارت می‌شود تفسیر نمود که «خدا محبت است!»

۲) نشانه‌های خداوند چیست؟

هرگاه در مورد نشانه‌های وجودی خداوند صحبت می‌شود، ناخودآگاه به بیان آن دسته از ویژگی‌های او نظیر وحدانیت، قداست، آگاهی بینهایت و حضور همه‌جانبه او می‌پردازیم و این قسمتی از واژه‌های متداول می‌باشند که برای بیان طبیعت و ماهیت خداوند از آنها استفاده می‌کنیم، خصوصاتی که بیانگر وجود خدا هستند. وقتی درباره خصوصیات اخلاقی کسی صحبت می‌کنیم، معمولاً باید تفاوتی قائل شویم بین یک ویژگی بارز اخلاقی او با تعریف متداول آن ویژگی؛ به عنوان مثال شما می‌توانید بگوئید: مادر من شخص صبوری است، ولی نمی‌توانید ادعا کنید، مادر من «صبر» است! در اینجا ویژگی غالب در شخصیت مادر شما، «صبر» اوست. اما بر اساس تعریفی که در ابتدا از نشانه‌های وجودی خداوند داشتیم، مادر شما از این نظر تفاوت فاحشی با خداوند دارد، چرا که او صبور است ولی خداوند «صبر مطلق» است!

آنگاه که درک بیشتری از وجود خداوند داشته باشیم، به این نتیجه خواهیم رسید که محبت واقعی چیست. زیبایی مطلق، حلم مطلق، قدرت مطلق چه هستند. و به این حقیقت دست می‌یابیم که خداوند با مفهوم و تعریف صفت‌های خویش عجین گردیده است. اما این تعبیر به معنای آن نیست که او وجود ترکیب شده‌ای است از تمامت علم، تمامت حضور، قائمیت به ذات و سایر صفاتی که مجموع آنها نمائی و تصویری از ماهیت خداوند را به ما نشان می‌دهند. پس بهتر است بگوئیم: خداوند در ذات خود، در هستی خود، «قدوس» است و این قداست، ویژگی جاودانی و تغییرناپذیر اوست: یعنی تمامیت خدا قداست و جاودانگی اوست. باز هم می‌بینیم اگر تمام این ویژگی‌های مطلق بر هم انباشته شوند نخواهند توانست تعریف و تصویری واقعی از خداوند را نشان دهند.

با مطالعه نشانه‌های خداوند قصد آن نداریم که او را در قطعات یک ترکیب، تفکیک و تشریح کنیم ولی لااقل به سادگی می‌توان توجه خود را لحظه‌ای متوجه بُعد خاصی از

نشانه‌های خداوند بنمائیم، چرا که توجه به یک بعد تنها از میان ابعاد وجودی خداوند، برای فهم و درک ما از خداوند بسیار مؤثر است، زیرا ظاهراً این ساده‌ترین راهی است که می‌توان به وسیله آن خدا را شناخت. و این شناخت هر چند شناختی جامع نیست، ولی موجب و انگیزه‌ای برای پرستش و اطاعت از او خواهد شد.

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد نشانه‌های خداوند، توجه شما را به کتابی جلب می‌کنم که تحت عنوان «شخصیت خداوند» در سال ۱۹۹۵ نوشته‌ام. در این کتاب وارد مبحثی درباره نشانه‌های وجودی خدا شده‌ام که مطالعه آن برای علاقه‌مندان، موجب کسب اطلاعات جامعی در این مورد خواهد شد.

۳) سطح متوسط شناخت خداوند در دنیای مسیحیت چقدر است؟

من نمی‌توانم بیان کنم که دیدگاه متوسط عالم مسیحیت از خدا چگونه است ولی تنها قادرم در محدوده کوچکی که در آن زندگی می‌کنم و برداشت من از گروه‌های مختلف مردم این محدوده می‌باشد سخن بگویم. اما با اطمینان می‌توانم بگویم: تصویری که جوامع مسیحی از خداوند دارند، بسیار کم‌رنگ‌تر از آن است که در کتاب مقدس بیان شده است.

در این تصویر نارسا، خداوند «پدر بزرگ» آسمانی و بسیار مهربان و رؤوفی است که همیشه با احترام و تکریم فراوان از او یاد می‌کنیم و این همان دریچه‌ای است که تنها یک ویژگی خاص خداوند را نشان می‌دهد که همانا محبت و عشق بینهایت اوست، و همان طوری که می‌دانیم کتاب مقدس نیز تأکید فراوانی بر محبت خداوند دارد تا جایی که گفته است: «خدا محبت است.»

ولی در اتکاء تنها به این ویژگی خداوند، یعنی «محبت» او، این خطر وجود دارد که شناخت ما از خداوند، شناختی یک بُعدی و پائین‌تر از آنچه باشد که در کتاب مقدس در مورد او گفته شده است. این طرز تلقی تک بُعدی، ناخودآگاه یک نوع بت پرستی کاذبانه تلقی می‌شود. به عنوان مثال اگر بخواهیم هستی خداوند را در تقدس، محبت، حلم، مشیت و عدالت او و آن دسته از صفاتی که به مذاق ما خوشایند است، بیان کنیم و خصوصیات دیگر او مانند قهر، دآوری و خشم او را به علت اینکه در ما ایجاد نوعی وحشت و ناراحتی می‌کنند، نادیده انگاریم یا انکار نماییم، حقیقت خداوند را بر اساس خواسته‌های ذهنی خود تبدیل

کرده‌ایم و بدین وسیله خدائی را پرستش می‌کنیم که او را تبدیل به بت دلخواه خود نموده‌ایم. ولی این تنها یک خود فریبی محض است، این بت سوفستائی که برای خود ساخته‌ایم نه از چوب و نه از سنگ و نه از برنج ساخته شده بلکه بتی فریبا از خدا در ذهن خود ساخته‌ایم. اما پرستش واقعی خدا و مفهوم خدائی که او را پرستش می‌کنیم باید همان مفاهیمی باشند که با نشانه‌های واقعی، اعم از اینکه به مذاق ما خوشایند یا ناخوشایند باشند، مطابقت داشته باشند.

من سالها کوشیده‌ام تا مطالعات خود را بر فرضیه وجودی خداوند متمرکز نمایم و خصوصیات خداوند را بشناسم. حاصل این تلاش، نوشتن سه کتاب به نام‌های «تقدس خداوند»، «انتخاب خداوند» (مبحثی در مورد مشیت الهی) و آخرین آنها «شخصیت خداوند» (مبحثی در مورد خصوصیات خداوند) می‌باشد. این کتاب‌ها را بدین جهت نوشتم که از سه بُعد مختلف، تأکید بر این شخصیت خداوند یعنی «پدر آسمانی» اندکی تقلیل یابد. زیرا به عقیده من تکیه بر این بعد از وجود خداوند، خطر بزرگی است که موجب تحریف خداوند در دنیای مسیحیت گردیده است.

و اما ایده‌ای که ما در مورد عیسی مسیح داریم و مبحث «تولد تازه» در مسیح، در سالهای اخیر، موجب گرایش شدید به مسئله «روح القدس» گردیده است. در این گرایش قاعدتاً نقش خداوند به عنوان پدر کم‌رنگ‌تر شده است. مسیحیان بسیاری نیز به عهد عتیق یا تورات توجه نمی‌کنند در حالی که بیشتر مطالب عهد عتیق، نبوت و الهام انبیاء در مورد آنچه که ما آن را «تثلیث اقدس» یا «خدای پدر، پسر و روح القدس» می‌نامیم می‌باشد. ریشه واقعی عقیده «تثلیث اقدس» در عهد عتیق قرار دارد. بنابراین برای جامعه مسیحیت، نخستین گام باید درک و شناخت کافی از خداوند بر اساس عهد عتیق باشد.

۴) چرا خداوند، غیرقابل رؤیت مانده است؟

من فکر نمی‌کنم که برای یک نفر مسیحی، سئوالی مهم‌تر از این باشد که چرا خدائی را که ما پرستش می‌کنیم نمی‌بینیم؟ شما این ضرب‌المثل را شنیده‌اید که می‌گویند: «از دل برود هر آنکه از دیده برفت.» بسیار مشکل به نظر می‌رسد که شما زندگی خود را رها کرده و آن را اختصاص به چیزی یا کسی بدهید که نمی‌توانید آن چیز و آن شخص را ببینید. و

چنین اظهار می‌شود که باور و پذیرش یک چیز از طریق دیدن، مزّه کردن، لمس کردن و بوئیدن صورت می‌گیرد و نه از راه دیگر. ولی مشکل اساسی زندگی مسیحی این است که خداوند را نمی‌توان به کمک حواس پنجگانه دید و باور کرد. اما در آن سوی دیگر سکه می‌توانیم بگوئیم: بزرگترین امیدی که فراروی کلیسای مسیح قرار دارد وعده‌ای است که از بُعد مذهبی داریم: یعنی خدا را در شادی و صلح خواهیم دید.

بیائید به این عبارت در رساله یوحنا رسول فکر کنیم: «ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود، لیکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود مانند او خواهیم بود.» (اول یوحنا ۳: ۲). در متن لاتین آمده است: «هم چنانکه او هست در خود او.» به عبارت دیگر می‌شود گفت: آنچه که هم اکنون از ذات و هستی خداوند از نظر پنهان است، سرانجام با تمام جلال و شکوه و پادشاهی، در آسمان آشکار خواهد شد.

من همیشه از این عبارت «مانند او خواهیم بود زیرا او را آن چنان که هست خواهیم دید» تعجب کرده‌ام! آیا منظور از این عبارت این است که کتاب مقدس می‌خواهد به ما بیاموزد که از هر گناهی بری و مقدس و پر جلال خواهیم شد؟ آیا منظور این است که تمامی گناهان ما برداشته خواهند شد؟ و آیا به دلیل رویت رودروی جلال خداوند، این اتفاق خواهد افتاد؟ برای مثال بیائید ببینیم اگر خدا را ببینیم، اگر خداوند در نظر ما آشکار شود، آیا همین دیدار موجب زدوده شدن گناهان ما خواهد شد یا اینکه دیدن او ناشی از آموزش و زدوده شدن گناهان ما از پیش است؟ تصور من این است که گزینه دوم به حقیقت نزدیک است.

در کتاب مقدس آمده است: هر کس خدا را ببیند زنده نخواهد ماند. چرا؟ زیرا خداوند مقدس است و انسان مقدس نیست (رجوع کنید به سفر خروج ۳۳: ۲۰ و اول تیموتائوس ۱: ۱۶).

حتی موسی با تمام تقدسش، در کوه سینا از خداوند عاجزانه تقاضا کرد که به او اجازه دهد برای لحظه‌ای جلال او را ببیند ولی خداوند تنها به او اجازه داد که نگاهی گذرا به پشت او بنماید و به موسی گفت: «صورت من دیده نخواهد شد.» از همان زمان که آدم و حوا لغزش خورده از باغ عدن رانده شدند، خداوند از دید انسان خارج شد ولی نه به دلیل اینکه خداوند در ذات خود نتواند آشکار شود. مشکل کار از چشمان انسان نیست بلکه در قلب انسان است! در یک سرود روحانی می‌خوانیم: «خدای جاودانی، خدای نادیدنی، خدای حکمت.» چه

عبارات عجیبی!! «تمام شکر خود را نثار می‌کنیم. خدایا ما را کمک کن تا تو را ببینیم زیرا تمام شکوه و جلال و نور در تو است.» در موعظه روی کوه، وعده عیسی مسیح این بود که روزی عده‌ای از انسانها با شرایط خاصی خدا را خواهند دید (متی ۵: ۴، ۶، ۸).

۵) مشیت خداوند چیست؟

مشیت خداوند را این گونه می‌شود تفسیر نمود: «دیدن آنچه که هنوز اتفاق نیفتاده است.» و بر اساس این تعریف به سادگی می‌شود عبارت مشیت خداوند را به این طریق بیان کرد: خداوند آنچه را که در جهان اتفاق خواهد افتاد قبل از وقوع دیده است. او ناظر بزرگ و آسمانی تاریخ بشریت است. ولی ارزش عبارت مشیت الهی بسیار والاتر از این است که پنداشته شود خداوند یک ناظر غیب گو است.

تنها سه روش اساسی وجود دارند که از طریق آنها می‌توانیم رابطه بین خداوند و جهان را بیان کنیم. دیدگاه خداگرایانه اول می‌گوید: خداوند جهان را آفریده و آن را مانند یک ساعت برای یک آفرینش فرعی کوک کرده است، بنابراین جهان به صورت یک ماشین خودکار عمل می‌کند و خدا در کنار گود ایستاده و به سادگی آنچه را که در این جهان اتفاق می‌افتد نگاه می‌کند، بدون هیچ گونه دخالت و شراکتی در آن و هر اتفاقی که در جهان واقع شود بر اساس عملکرد این ماشین است. این تلقی و دیدگاه از آفرینش، یک نتیجه اساسی دارد: دیگر هیچکس خدا را نمی‌تواند به خاطر آنچه که خوشایند نیست سرزنش کند و ما می‌توانیم بگوئیم موجوداتی هستیم زائیده مصیبت و ماتم و خداوند به خاطر اینکه دخالتی در عملکرد ما ندارد ما را به خاطر خطاهایمان مجازات نمی‌کند.

دیدگاه دیگری از خلقت مدعی است که هیچ گونه آفرینش ثانوی وجود ندارد بلکه آنچه در جهان واقع می‌شود نتیجه مستقیم دخالت خداوند است! خدا موجب آن است که من دستم را بلند کنم یا پائین بیاورم. اگر اتومبیلی در یک چهار راه تصادف می‌کند خداوند مستقیماً موجب آن است. اراده و خواست آزاد، یک خودفریبی بیش نیست و خلقت فرعی دیگر معنی ندارد. ما ظاهراً فکر می‌کنیم که به صورت موجودات مسئول عمل می‌کنیم، ولی این گونه نیست، همه را خدا انجام می‌دهد. این همان نظریه اخلاقی و اعتقادی است که خداوند توجیه کننده همه چیز و در حقیقت مسبب هر اتفاقی است که صورت می‌گیرد.

من بر این باورم که نگاه کتاب مقدس که تصور می‌کنم نگاهی کهن و تاریخی از دیدگاه مسیحیت می‌باشد، این دو آفرینش را رد کرده است. ما معتقدیم که خداوند جهان را آفریده و قدرت خلاقیت فرعی را به موجودات و انسان ارزانی داشته است و ما به وسیله آن قدرت، عملاً قادر خواهیم شد بر طبق خواسته خود و تصمیمات و افکار و اعمال خود عمل کنیم. ولی خداوند بر تک تک اعمال ما که در حقیقت خلقت اولیه او هستیم و اعمالی که آفریده‌های فرعی خود ما است، نظارت کامل دارد. و این نظارت سرانجام بر اعمال ما حاکم می‌شود و این اعمال را بر اساس خواسته خودش تنظیم می‌کند و زمانی هم این نظارت بر اعمال ما انجام نمی‌شود. گاهی نیز خداوند در اعمال ما شراکت مستقیم دارد آن چنان که در معجزات انجام شده توسط عیسی مسیح دخالت داشت، گاهی نیز تصمیمات و اعمال ما را در مسیری هدایت می‌کند که منظور نظر اوست. مشیت خداوند یعنی نظارت مستقیم او بر آنچه در این جهان واقع می‌شود.

۶) معنی اینکه خدا را «پدر» می‌نامیم چیست؟

مشهورترین عبارتی که ارکان ایمان مسیحیان را تشکیل می‌دهد دعای معروف عیسی مسیح است که با این عبارت آغاز می‌شود: «ای پدر ما که در آسمانی...» و این عبارت قسمت مهمی از آئین جهان مسیحیت است. وقتی من دعای مسیحیان را بطور انفرادی و در یک گردهمایی خصوصی می‌شنوم، تقریباً همگی به تنهایی دعای خود را با عنوان «ای پدر ما» شروع می‌کنند، یعنی همان الگویی که عیسی مسیح عرضه داشته است. و این عبارت تقریباً برای ما معمول و متداول شده است. این مسئله ناشی از تجربه نوزده قرن زندگی مسیحیت می‌باشد. اندیشمندانی بوده‌اند که اظهار داشته‌اند: فلسفه وجودی آئین مسیحیت در دو نکته مهم خلاصه می‌شود: اول برادری جهان و دوم نقش دید جهانی از خداوند به عنوان پدر آسمانی ایمانداران. در این فرضیه من از آن بیم دارم که یکی از اساسی‌ترین تعلیمات عیسی مسیح را فراموش کنیم.

چند سال پیش یک محقق و استاد آلمانی، ضمن تحقیق در ادبیات عهد جدید یا انجیل به این نتیجه رسید که در سراسر دوره آئین یهودیت، چه در اسفار عهد عتیق و چه در صحف انبیاء و چه حتی در سایر کتب مذهبی اقماری، تا قرن دهم بعد از میلاد در ایتالیا، هیچ مرجعی

که نشان دهد یک فرد یهودی خداوند را با عنوان «پدر» نامیده باشد وجود نداشته است. شیوه‌های مناسبی برای خطاب خداوند در عهد عتیق وجود دارد که یهودیان فرزندان خود را تعلیم می‌دادند که خداوند را با آن شیوه شایسته و احترام‌آمیز نام ببرند. در تمام این القاب که آموزش داده می‌شد، لقبی به نام «پدر» وجود نداشت.

اولین شخصی که در لباس یک رهبر مذهبی یهودیت، عبارت «پدر» را مستقیماً به خداوند اطلاق نمود، عیسی مسیح بود. این روش در حقیقت یک بدعت‌گزاری جدید در سنت‌ها و عقاید موروثی یهودیت گردید. در حقیقت در هر دعائی که از زبان عیسی مسیح شنیده‌ایم این عبارت آمده است، یعنی همیشه او در دعاهایش خدا را «پدر» نامیده است. شاید گزینش این لقب برای خداوند، ناشی از عملکرد دشمنان قسم خورده عیسی مسیح بود که قصد نابودی او را داشتند و او با بیان این عبارت بر آن شد که یک رابطه خصوصی و شخصی بین خود و خدای آسمانی و خالق کائنات بوجود آورد و با جرأت او را با این عبارت که نشانگر خصوصیت خاصی بین او و خدا می‌باشد، خطاب نماید. نکته‌ای که در اینجا اندیشه رادیکالی عیسی مسیح را نمایان می‌سازد، این است که او حتی به مخاطبان تعلیماتش می‌گفت: «وقتی دعا می‌کنید بگوئید ای پدر ما.» عیسی مسیح بدین وسیله این امتیاز مخصوص را به ما داد تا هرگاه در حضور کبریای خداوند می‌ایستیم او را «پدر» بنامیم. او بدین وسیله ما را به جرگه خانواده خداوند وارد و با پسر مولود روح خدا در رحم مریم باکره هم‌ارث نمود. در رومیان ۸: ۱۷ آمده است: «هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح. اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.»

۷) خصوصیات خدای مسیحیت با خصوصیات خدا در سایر ادیان چه تفاوتی دارد؟

شاید بهترین کلام برای بیان شخصیت بی‌نظیر خداوند در آئین مسیحیت، «وجود» و هستی اوست و نه سایر صفاتش. و آن چنان که پیدا است، این بحث بسیار ژرف و قابل تعمق است. من می‌خواهم در اطراف یکی از اساسی‌ترین و قابل بحث‌ترین و نهایی‌ترین ویژگی‌های خداوند در آئین مسیحیت که تقدس اوست، صحبت کنم.

در حالی که می‌دانیم، اشخاص تابع سایر ادیان نیز معتقد به تقدس خداوند می‌باشند، پس با ما چه تفاوتی دارند؟ تفاوت شاخص و بی‌نظیر خدا در آئین مسیحیت با خدای تعریف شده در سایر ادیان جهان، مسئله ارائه فدیه‌ای برای کفاره گناهان انسان و عطا‌ی نجات برای او می‌باشد. در عهد عتیق و آئین یهود، برای کفاره گناهان شرایطی موجود بود. اما در بیشتر ادیان، شرطی برای کفاره وجود ندارد، به خاطر اینکه تعریف درستی از کفاره برای نجات از گناه ارائه نشده است.

سؤال من این است: چرا در یک آئین جهانی بر لزوم کفاره دادن جهت بخشش گناهان تأکید نشده است؟ مگر اینکه این گونه بیندیشیم که در دیدگاه آن آئین، تقدس خداوند، آن طوری که شایسته است مد نظر قرار نگرفته است. اگر بپذیریم که خداوند عادل مطلق است و بشر عادل نیست و با همین وضعیت این انسان ناکامل می‌کوشد یک ارتباط ضروری با خدا برقرار نماید، یک مسئله مهم در پیش ما آشکار می‌شود و آن این است: چرا خداوند که مظهر تقدس و عدالت می‌باشد موجودات و مخلوقات ناکامل را به حضور خود فرا می‌خواند؟ و این مهمی است که آئین یهودیت و مسیحیت آن را به صورت یک مسئله حیاتی درک کرده است. انسان گناهکار می‌باید به طریقی به حضور مقدس خداوند راه یابد. و نتیجه درک واقعی این معما که توجه آئین یهودی - مسیحی به آن جلب شده است این است که دادن کفاره موجب برقراری ارتباط مجدد با خداوند می‌شود. اما اگر خداوند را در تمامت تقدس او باور نداشته باشیم، بنابراین هیچ نیازی برای برقراری ارتباط با او را احساس نمی‌کنیم، زیرا این گونه خدائی را فقط می‌شود یک ناظر آسمانی توصیف کرد که ضمن مشاهده و دیدن گناهان و خطاهای ما، مأمور برآورده نمودن خواسته‌های ما می‌باشد. ولی من می‌خواهم تأکید کنم که: «تقدس» خداوند، یک تفاوت ضروری و حیاتی است.

۸) در میان سایر ادیان، آیا برداشتی از خداوند، نظیر آنچه در جهان مسیحیت متداول است وجود دارد؟

هیچ دینی در جهان نیست که برداشت آن از تقدس خداوند نظیر آنچه باشد که مسیحیت می‌گوید. ولی بهرحال در همین ادیان نیز تصویری تقریباً همسو با برداشت مسیحیت از تقدس خداوند موجود است، اما نه منطبق بر آن. تقدس خداوند در یهودیت در شکل‌های

مختلفی در عهد عتیق بیان شده است و این تصور از تقدس خداوند، یقیناً همان تصور و مفهومی است که مسیحیت از خداوند در عهد عتیق گرفته است.

در عهد جدید در مورد ماهیت تقدس خداوند، اشارات فراوانی داریم. و این اشارات از نظر یهودیت و کتاب عهد عتیق مسائل مبهمی نیستند زیرا بعضی اشارات بسیار آشکار از قدوسیت و کبریائی خداوند در عهد عتیق آمده است.

در کتاب مقدس، تقدس خداوند از دو دیدگاه مختلف بیان شده است. معمولی‌ترین مفهومی که در فرهنگ ما مسیحیان از تقدس خداوند بدست آمده، احترام به منزله بودن، تقوای اخلاقی و حقانیت خداوند است. یقیناً در کتاب مقدس از کلمه «تقدس» برای تشریح حقانیت و معنویت و منزله بودن استفاده شده است، ولی تمام این خصوصیات معانی فرعی تقدس هستند نه خود آن. معنی اولیه تقدس برمی‌گردد به تجسم خداوند، بصورت «از همه جدا»، «دیگرگونه»: برتری یعنی تجسمی در حد اعلائی کبریائی، برتر از هر وجود و هر هستی دیگر. برتری خداوند و این امتیاز، شکل و صفت غالب او در عهد عتیق می‌باشد - و این اولویت قسمتی از عقاید کهن یهودیت و اسلام را تشکیل می‌دهد، چون اکثر مباحث دیانت اسلام برگرفته شده از عهد عتیق و دیانت یهود می‌باشد. اسلام، حضرت محمد را از نسل اسماعیل می‌داند، در اسلام وفاداری به اجداد، نوعی تقدس است.

تفاوت اساسی بین مسیحیت و سایر ادیان در رابطه با مبحث تقدس خداوند، در پذیرش «کفاره» خلاصه می‌شود. تصور یهود در عهد عتیق از کفاره، انجام مراسم قربانی بوده است که خود نوعی پرستش خداوند تلقی می‌گردید ولی دیدگاه مسیحیت در مورد مسئله «کفاره» این چنین نیست بلکه باور مسیحیت در مورد «کفاره»، یعنی، یکی برای همه - یا به عبارتی، نجات دهنده‌ای که برای یک بار قربانی شد و بار گناهان بشریت را به دوش کشید و بخاطر گناهان انسان مرد. و این طرز تلقی از «کفاره» در هیچ یک از ادیان جهان دیده نمی‌شود. این مسئله موجب نگرانی من شده است، زیرا نمی‌دانم چگونه پیروان این ادیان می‌توانند احساس امنیتی کنند بدون اینکه قائل به وجود یک میانجی یا نجات دهنده و واسطه‌ای بین انسان گناهکار و خداوند مقدس باشند! این طور به نظر می‌رسد که این امنیتی خاطر، ناشی از این است که یا گناهکار بودن خود را نمی‌پذیرند یا تقدس خداوند را!

۹) در کتاب مقدس آمده است «از خداوند بترسید.» منظور چیست؟ می‌توانید مثالی بزنید؟

لازم است در اینجا فرق بزرگی قائل شویم بین آنچه که «ترس از خداوند» نامیده می‌شود با سایر انواع ترس‌ها. این تفاوت قائل شدن، گاه مفید است و گاه ممکن است کمی خطرناک باشد. وقتی «لوتر» با این مفهوم درگیر بود، سرانجام به این «تفاوت» رسید و آن را با این عبارت مشهور بیان کرد: «تفاوت فراوانی هست بین ترس ناشی از چپلوسی و ترس ناشی از احترام. ترس چپلوسانه ترسی است که یک زندانی در شکنجه‌گاه خویش، از شکنجه‌گر و زندانبان و جلاد دارد. این ترس، نگرانی و وحشت عظیم ناشی از وقوع یک خطر حتمی است که از ناحیه جلاد یا زندانبان و شکنجه‌گر در انتظار اوست. یا به عبارت دیگر ترسی است که یک برده در اسارت اربابی کینه‌توز دارد، اربابی که هر لحظه او را با شلاق و شکنجه تهدید می‌کند.»

لوتر تفاوتی قائل شد بین این گونه «ترسیدن»‌ها و آنچه که او «ترس فرزندی» نامید. filial عبارتی لاتینی است که از ایده فامیلی مستفاد می‌شود، یعنی: «ترس خانگی» و به عبارت دیگر، ترس فرزندی از پدرش.

با این دید، لوتر فرزندی را مجسم می‌کند که احترام فوق‌العاده‌ای برای پدر یا مادر خویش قائل است و از صمیم قلب می‌خواهد آنان را از خود شادمان کند. این ترس او ناشی از این تصور است که مبادا به نحوی موجب آزرده شدن آنها شود، و نه بخاطر تصور اذیت و حتی تنبیه کوچکی از ناحیه آنان می‌باشد، بلکه نگرانی او، از قصور و کوتاهی خود در مقابل کسانی است که در دنیای بچگانه او، محبوب او هستند، یعنی منبع حمایت، امنیت و عشق می‌باشند.

من فکر می‌کنم این تفاوت ما را کمک می‌کند تا به مفهوم «ترس از خداوند» که آن را در کتاب تثبیه خوانده‌ایم و همچنین در این کلام پر حکمت آموخته‌ایم که: «ترس از خداوند آغاز حکمت است.» پی ببریم. تکیه این عبارت بر احساس هیبتی است که به انسان دست می‌دهد و موجب احترام به کبریائی خداوند می‌گردد. و این گونه ترس، اغلب در مسیحیت پروتستان معاصر مشاهده نمی‌شود.

ما با خداوند رابطه‌ای گستاخانه و قهرمانانه داریم، درست مثل آن است که یک فرزند دارای رابطه ساده‌ای با پدرش می‌باشد. از ما دعوت شده است او را «ابا» یعنی پدر بنامیم

و برخوردار از یک رابطه صمیمانه با خداوند با ما وعده داده شده است. ولی اینک زمان این ارتباط صمیمانه نرسیده است. لازم است که همیشه به یک رابطه سالم تداوم بخشیده و او را پرستش کنیم.

و اما نکته آخر: اگر واقعاً یک ارتباط سالم با خداوند برقرار سازیم، در این ارتباط عنصری هم به نام «ترس از خداوند» باید وجود داشته باشد. خداوند می‌تواند هولناک نیز باشد چون در نامه به عبرانیان ۱۰:۳۱ می‌خوانیم: «افتادن به دست خدای زنده چیزی هولناک است.» در قالب یک انسان گناهکار، دلایل فراوانی برای ترس از داوری خداوند موجود است و این ترس مشروع، انگیزه‌ای است برای آشتی با خداوند.

۱۰) به من آموخته‌اند که خداوند خود را از طریق آفرینش جهان به انسان شناسانیده است. ولی مردم معمولی چگونه می‌توانند خداوند و نشانه‌های او را در طبیعت مشاهده کنند؟

در باب اول رساله پولس رسول به رومیان، شرح کاملی از شناخت خداوند از طریق «آفرینش» آمده است. نظیر این تعریف نیز در مزامیر داود آمده است، چنانکه در مزمور ۱۹:۱ می‌خوانیم: «آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد.»

در رساله به رومیان گفته شده است که از آغاز آفرینش جهان، وجود خداوند نه تنها مکشوف بلکه از طریق آفرینش او مشاهده شده است. پولس می‌گوید: ماهیت نادیده خداوند در آفرینش قابل رؤیت او، آشکار و شناخته می‌شود و بدین دلیل دیگر عذری برای انسان جهت انکار او باقی نمی‌ماند. عدم شناخت و درک خداوند دیگر نمی‌تواند بهانه‌ای باشد برای انکار خداوند و نمی‌تواند عذری باشد برای تشکر نکردن از او. بحث در اطراف این مسئله، محتوای اصلی باب اول رساله به رومیان را تشکیل می‌دهد.

اینک ببینیم افراد معمولی که دارای تخصص در شناخت خداوند نیستند، این مسئله را چگونه می‌بینند؟ یاد می‌آید کنفرانسی تشکیل شده بود و موضوع این کنفرانس بحث درباره وجود خداوند بود. سه تن از خبره‌ترین استادان «الهیات» در این کنفرانس حضور داشتند، یک نفر یهودی، یک نفر از کلیسای کاتولیک روم و دیگری از کلیسای پروتستان.

آنها بحثی داشتند در مورد اینکه: «آیا می شود وجود خداوند را اثبات نمود؟» بحث بسیار فنی بود! و آنها چند خط تلفن در اختیار مردم عادی گذاشته و از آنها درخواست نمودند نقطه نظرهای خود را در این مورد بیان کنند. یک زن که از طرز گفتارش مشخص بود از تحصیلات زیادی برخوردار نیست، نظر خود را این گونه بیان کرد: «من نمی دانم شما را چه می شود آقایان پروفورها! چرا نمی خواهید چشمان خود را باز کنید و نگاهی به بیرون پنجره بیندازید؟! این زن با بیانی ساده استادان الهیات را خیلی صریح و بی پرده تعلیم داد که شکوه و جذبه طبیعت به تنهایی دلیل نهائی هستی خداوند است.

در علم الهیات، یک سؤال بسیار مهم وجود دارد و آن این است: شناخت وجود خداوند از طریق طبیعت و آفرینش او چگونه ممکن است؟ و این فرضیه ای است که ما آن را «شناخت آئی» می نامیم. در این فرضیه عبارت «شناخت آئی» وابسته به زمان نیست، بلکه پرسشی مطرح می شود که: آیا خداوند مستقیماً خود را به من و شما مکشوف می کند یا اینکه وجود خود را از طریق واسطه های انسانی و طبیعی برای ما آشکار می سازد؟ برای مثال یک ساعت را مشاهده می کنیم و احساس می کنیم یک ساعت ساز آن را ساخته است. در اینجا «ساعت» موجب شناخت «واسطه» یعنی «ساعت ساز» است. برای اینکه تشخیص دهیم که ساعت خود بخود ساخته نشده، مجبور نیستیم از تحصیلات بالائی در حد دکترای برخوردار باشیم: این محصول، ساخته ذهن هوشیار و اندیشه خلاق و طراحی مخصوص ساعت ساز است. من فکر می کنم کتاب مقدس این آموزش را به ما داده است، چون هم دارای شناخت مستقیم و هم دارای شناخت واسطه ای از وجود خداوند می باشیم.

آنچه پولس رسول در باب اول رومیان بیان می کند، همان فرضیه ای است که ما آن را «شناخت واسطه» ای می نامیم. او می گوید: خداوند را از طریق صفات او و موجودات آفریده او می توانیم بشناسیم. این فرضیه احتیاج به تفکر و تأمل بیشتری دارد! خارج از این دیدگاه، شاهد موجوداتی هستیم که دارای نظم و هماهنگی و تشکیلات سازمان یافته اند و چنین استدلال می کنیم که همه این موارد «معلول» یک «علت» می باشند و این «علت» را می توان در تمامیت آفرینش بسط داد، بی آنکه وجود «صانع بزرگ» را مد نظر داشته باشیم. من تصور می کنم، افراد معمولی به این ترتیب می توانند به وجود خداوند پی ببرند.

۱۱) وقتی خداوند در مورد سدوم و عموره با ابراهیم صحبت می کرد گفت: «اکنون نازل می شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده است، بالتمام کرده اند و الاً خواهم دانست» (پیدایش ۱۸: ۲۱). چرا خداوند گفت لازم است پائین بیاید و این دو شهر را ببیند؟ مگر او همه این امور را نمی دانست؟

قطعاً خداوند بدون اینکه مجبور باشد پائین بیاید و شخصاً همه چیز را ببیند، به همه امور آگاه بوده است، زیرا او حاضر و واقف مطلق است. او همه چیز را می داند، تعداد موهای سر اهالی سدوم و عموره نیز بر خداوند آشکار بود و به همه اموری که انجام داده بودند واقف بود. به تمام سخنان بیهوده ای که گفته بودند واقف بود، احتیاج نداشت با نمودارها و آمارها به میزان خطایای آنها پی ببرد.

دو راه برای تفسیر این آیه مشکل وجود دارد: اول اینکه اغلب مکالمات با خداوند، در حقیقت گفتگوهای بوده با فرشتگان پیام آوری که نماینده خداوند بوده اند. این فرشتگان پیام آور، آن چنان که خداوند وقوف کامل به همه امور دارد، واقف کامل نبوده اند و ممکن است این ابهام از آنجا ناشی شده باشد که گوینده این کلمات، فرشتگان خداوند بوده اند که برای بازدید سدوم و عموره نازل شده بودند.

حتی وقتی که ابراهیم در کوه موریبا توسط خداوند آزمایش شد و به او گفته شد اسحاق را بر مذبح بگذارد و او را قربانی کند، در آخرین لحظه، آن هنگام که ابراهیم دستش را بلند کرد تا کارد را در سینه پسرش فرو کند، فرشته خداوند او را از این کار بازداشت و گفت: «دست خود را بر پسر خود دراز مکن و بدو هیچ نکن زیرا الان دانستم که تو از خداوند می ترسی چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی» (پیدایش ۲۲: ۱۲). در این آیه، این ابهام وجود دارد که خداوند قبل از این اتفاق، از عشق و علاقه ابراهیم نسبت به خودش آگاهی نداشته است. او به عنوان یک خدای ناظر آسمانی که به دیروز و فردا وقوف کامل داشت، لازم بود دست ابراهیم را بگیرد، به او آرامش بدهد و نیت واقعی خود را به طریق دیگری بر او آشکار سازد. اما می بینیم ابراهیم در آخرین لحظه که می خواست پسرش را قربانی کند درمانده بود! و هیچ کمکی به او نشد.

بیشتر انسانها درباره خداوند چنین اندیشه ای دارند که او فقط بر آنچه در جهان می گذرد، یک ناظر آسمانی است و قبل از آغاز هر اتفاقی از پایان آن اطلاعی ندارد! آنها بدین طریق

و با این طرز عقیده، خدائی ساخته اند فانی و مستقل و این تصویری که از خداوند ساخته اند بسیار پائین تر از آنچه هست که در کتاب مقدس بیان گردیده است.

دوم اینکه هرگاه کتاب مقدس در مورد خدا سخن گفته است، خواه به صورت داستانی، خواه آموزشی، خواه به صورت موجز یا بسیط، تنها زبانی که نویسندگان کتاب مقدس در اختیار داشته اند و می توانستند با آن بنویسند زبان «انسان» بوده است. ما نمی توانیم مانند ماهی صحبت کنیم، ما نمی توانیم مانند حلزون صحبت کنیم زیرا نه ماهی هستیم و نه حلزون و نه می توانیم مانند خدا صحبت کنیم. زبان ما انسانی است. وقتی کتاب مقدس از نوعی زبان استفاده می کند که ما آن را زبان «پدیده شناسی» یا زبان پدیده ها می نامیم و با این زبان، «پدیده ای» به نام خداوند را آموزش می دهد، این پدیده بزرگ در تصویری ناخوشایند و جملاتی خام بیان می گردد. به عنوان مثال: «خداوند پای خود را بر تخت نهاد» و سپس کتاب مقدس تلویحاً می گوید، حتی با اینکه زبان انسانی را به کار می برد، ولی خدا چیزی نیست که بشود او را در چنین زبان نارسائی گنجانید و کاملاً تشریح کرد.

در ماجرای سدوم و عموره، من فکر می کنم حتی اگر فرشته ای با ابراهیم صحبت کرده باشد، او می باید و مجبور بود برود و اوضاع شهرهائی نظیر سدوم و عموره را از نزدیک ببیند، یا اینکه اراده خداوند بر این بود تا از این طریق وضعیت سدوم و عموره را برای ابراهیم تشریح کند و به ابراهیم این فرصت را بدهد که بداند چه اتفاقاتی در آنجا به وقوع می پیوندد. ولی خداوند بر همه آن وقایع واقف است.

۱۲) معجزه چیست و آیا فکر می کنید که هنوز خداوند در این روزگار معجزه می کند؟

در بین تعریف های متداول معجزه در فرهنگ ما و تفسیر دقیق و فنی که عالمان علوم الهی از معجزه دارند، تفاوت فاحشی وجود دارد. من در مقابل این سؤال که آیا معتقد به ظهور معجزه در دنیای امروز هستم یا نه، با سؤال کنندگان از نظر ارتباط کلامی دچار مشکل می شوم. اگر منظور از معجزه این است که خدا زنده و نیکو است و بر طبق مشیت خود جهان را اداره می کند و بر تمام اتفاقات و رویدادها ناظر است، پس با تمام وجود اعتراف می کنم که خداوند امروز هم همچنان معجزه می کند. اگر سؤال در مورد این باشد که آیا خداوند به دعاها یا پاسخ می دهد، من با تأکید پاسخ می دهم، بله! خدا به دعاها یا پاسخ می دهد.

اگر سؤال مردم این است که آیا مشیت خداوند بر این است که اعمال اعجاب انگیز در این روزگار انجام شود، پاسخ می دهم، بله! کاملاً درست است. یا اینکه آیا خداوند بیماران را توسط دعا شفا می دهد؟ من به تمام این سئوالات پاسخ مثبت می دهم زیرا متقاعد شده ام که خدا زنده و نیکو است و قادر است هر کاری را انجام دهد.

اگر معجزه را بروز اعمال «ما فوق الطبیعه» توسط خداوند تعریف کنیم، در اینجا من می گویم بله، خدا مطمئناً امور ما فوق الطبیعه را به ظهور رسانیده است. تولد دوباره روحانی انسان با مفاهیم طبیعی تطبیق نمی شود، فقط خداوند قادر است آن را با قدرت خود انجام دهد و این کاری است که خداوند هر روزه انجام می دهد. اگر این آنچه هست که انسان به عنوان معجزه می شناسد پس خداوند هر روزه معجزه می کند.

برخی تعریف معجزه را بسط داده تا آنجا که می گویند حتی تولد یک نوزاد، نوعی معجزه است زیرا این واقعه حیرت آور نمی تواند بدون قدرت خداوند پدید آید. بنابراین معجزه را این طور تفسیر می کنند: «هر پدیده عجیبی که به وسیله قدرت خداوند بوجود بیاید.» اگر تعریف معجزه این است، دوباره می گویم کاملاً درست است. خداوند امروز پدیده های عجیبی ظاهر می سازد.

بهر حال ممکن است تعریف فنی ما از معجزه این باشد: «به ظهور رسانیدن اعمالی خارج از قانون طبیعت.» ولی خدا بر تمام قوانین مطرح شده طبیعت و فراسوی آن احاطه کامل دارد. برای مثال آفرینش حیات از مرگ و آفرینش «موجود» از «هیچ مطلق» نظیر آنچه که عیسی مسیح انجام داد، یعنی ایلعاذر مدفون شده را پس از چهار روز - آن هنگام که اندامش در حال تجزیه بود- از قبر برخیزانید و زنده کرد. و اگر منظور از انجام معجزه این است، می گویم: نه! فکر نمی کنم خدا در این روزگار چنین معجزاتی به ظهور برساند.

من ایمان دارم خداوند قادر است تمام مردگان را از تمام گورستانها و در تمام جهان زنده کند، البته در صورتی که اراده اش بر آن قرار گیرد. ولی من فکر نمی کنم در حال حاضر خداوند چنین اراده ای داشته باشد. این مسئله مربوط به زمان آخر است. علت اساسی معجزاتی که در کتاب مقدس انجام گرفت، صرفاً به منظور بیان و نشانه ای از الوهیت خداوند و آیاتی بوده است شاهد بر قدرت او، برای آگاهی انسانها.

ولی اینک و از آن زمان که کتاب مقدس را در اختیار داریم، دیگر به سایر منابع جهت تعریف معجزه و نشانه‌های خداوند نیازی نداریم.

۱۳) آیا باور دارید که خداوند صراحتاً و با صدای رسا از عصر رسالت تا اکنون با کسی صحبت کرده باشد؟

یقیناً نمی‌توانم بگویم که خداوند این کار را انجام داده است یا نه! مطمئناً در تاریخ کلیسا مواردی مشاهده شده و کسانی ادعا کرده‌اند که صدای خدا را با وضوح شنیده‌اند. ژاندارک یکی از کسانی بود که مدعی شد صدای خدا را شنیده است. این شهادت‌ها ناشی از اظهارات تنی چند می‌باشد که ما معمولاً آنها را «فدیسن» و دارای فیض می‌شناسیم. بنابراین اظهارات آنها برای من قابل تأمل است.

از سوی دیگر درمی‌یابیم حتی در کتاب مقدس، در طول زمانی که خداوند از طریق الهام و وحی با انسان در ارتباط مستقیم بوده است، این رویداد یعنی شنیدن صدای خداوند بسیار نادر بوده است. من فکر می‌کنم تنها سه بار، آن هم در عهد جدید، پدیده «سخن و صدای خداوند» ثبت شده است و این سه مورد مواقعی بوده‌اند که خدای پدر اعلام کرده است که پسرش (مسیح) در هیئت جسمی مدت زیادی روی زمین و در میان ما نخواهد ماند و غیر از این هیچ نشانه‌ای از کسی وجود ندارد که خداوند با او سخن گفته باشد. البته باید آن مورد را که شائول (پولس) در راه دمشق تجربه نمود، مستثنی کرد (رجوع کنید به اعمال رسولان ۹: ۱-۷).

حتی در عهد عتیق، گرچه اشخاص مشخصی از خداوند وحی و الهام می‌گرفتند، شنیدن صدای خداوند از موارد بسیار نادر می‌باشد. در عصر تورات، حتی در مورد الهامات بسیار مهم خدائی، این نوع وحی و الهام با نوعی صدا، از آسمان به گوش نمی‌رسید.

من تصور نمی‌کنم در عصر نجات (عهد جدید) الهام خاصی از خداوند دریافت کرده باشیم. علاوه بر آن، عاملی که مسیحیان علاقه‌ای ندارند به آن بیندیشند شنیدن اصواتی است که قابل تشخیص نیستند و می‌توانند ریشه در یک نوع بیماری روانی داشته باشند. البته من این را نمی‌گویم، ولی احتمال هم دارد این طور باشد. کسانی هم هستند که از یک نوع بیماری روانی توهم‌زای رنج می‌برند، در این حالت آنها در نتیجه عدم تعادل روانی صداهائی می‌شنوند و مواردی نظیر آن.

من تاکنون کسی را مشاهده نکرده‌ام که مدعی باشد صدای خدا را شنیده است ولی اگر موردی هم وجود داشته باشد، در مورد ادعای آنها تأمل می‌کنم و فوراً آنها را متهم به دیوانگی نمی‌کنم. در هر حال این یک انتظار معمول و منطقی نیست، حتی در مورد عابدان و مذهبیبون شناخته شده مسیحی که امکان شنیدن صدای خداوند را داشته باشند.

۱۴) سلطنت خداوند را چگونه تعبیر می‌کنید؟

من دوست بسیار نزدیکی دارم که از انگلستان نزد من به آمریکا آمد. نام او «جان گوست» و کشیش کلیسای اسقفی در پیتسبورگ می‌باشد. وقتی او برای اولین بار به آمریکا آمد، با هم به دیدن موزه‌ای در فیلادلفیا رفتیم و در آنجا چیزهائی دید نظیر تابلوهای نقاشی، لوحه‌های خطی شامل عبارات مختلف که قدمت آنها به سالهای قبل از قرن هیجدهم، یعنی به عصر انقلاب آمریکا می‌رسید. او تابلوهایی را مشاهده کرد که بر آنها نوشته شده بود: «مرا لگدمال نکنید» یا «بدون معرفی نامه، مالیات نپردازید» ولی آنچه که بیشتر توجهش را جلب کرد لوحه‌ای بود با این شعار: «در اینجا ما خادم هیچ پادشاهی نیستیم». وقتی دوستم این لوحه شعارگونه را دید، از دید یک شهروند انگلیسی و تابع رژیم سلطنتی گفت: «چگونه می‌توانم در میان مردمی که اعتقادی به رژیم سلطنتی ندارند، سلطنت خداوند را تشریح کنم؟»

و من از دیدگاه یک شهروند آمریکائی که می‌توانم ادعا کنم از نظر وضع قوانین دموکراسی پیشرفت‌های زیادی کرده‌ایم چه پاسخی برای او داشتم؟ هرگاه صحبت از «پادشاه» و «سلطنت» می‌شود، بی‌اختیار یک قدرت حاکمه و مستبد در ذهن ما تداعی می‌شود. وقتی در کتاب مقدس از پادشاهی خداوند صحبت می‌شود، دیدگاه دیگری از قدرت و حاکمیت خداوند بر کائنات وجود دارد، متفاوت با آنچه که ما در مورد «سلطنت» و «پادشاه» در جهان می‌اندیشیم.

زمانی که در یک کنفرانس حضور داشتم، یکی از حق‌جویان از من پرسید: آیا خداوند بر تک تک ملکولهای تشکیل دهنده این جهان حاکمیت دارد؟ وقتی با این سؤال مواجه شدم به او گفتم: تشریح این سؤال برای شما، خواه مسیحی باشید، خواه مسلمان و خواه یک کاتولیک، مقدر نیست! پرسید: چرا؟ گفتم: فقط در صورتی می‌توانم سؤال شما را تشریح کنم که برای من مشخص شود، شما «لائیک» یا به اصطلاح «خدانشناس» می‌باشید!

بعضی اوقات شاگردان رابطه بین این دو طرز تفکر را نمی‌دانند، بعضی نمی‌دانند بین «دین» و «خداشناسی» چه ارتباطی برقرار است. در اینجا من به این دسته افراد پاسخ می‌دهم: فکر کنید که در این جهان (منظومه شمسی) یک ملکول خارج از نظم و ترتیبی که ناشی از اعمال حاکمیت خداوند است وجود داشته باشد. این مولکول را شما می‌توانید بسط دهید و آن را مثلاً کره ماه یا مریخ تصور کنید. فرض کنید این ملکول آزاد باشد و در هر مداری که مایل است گردش کند. فرض کنید که این ملکول رها شده به خود و افسارگسیخته، در اثر این سرگردانی و خارج شدن از مدار، با کره زمین برخورد کند. می‌دانید چه خواهد شد؟ دیگر، بشریتی وجود نخواهد داشت. سرتاسر تاریخ بشر از آغاز تا انتها نابود خواهد شد. در آن صورت تکلیف وعده‌های خداوند به انسان چه خواهد شد؟ این کره سرگردان، با پادشاهی مسیح در جهان، بر اساس وعده خداوند چه خواهد کرد؟ مسلم است! همه چیز؛ زمین، بشریت، اعتقاد، کتاب‌ها، وعده‌ها و تمام اراده خداوند برای بشریت از بین خواهد رفت، فقط بر اثر اینکه یک کره از مدار خود خارج شده، از همان نظمی که در اثر قدرت خداوند قرار گرفته است خارج شده است. یعنی خداوند کنترل بر آن ندارد و اگر خداوند قدرت کنترل یک سیاره را نداشته باشد پس واقعاً «خدا» نیست! اگر عنصری در جهان باشد که خارج از کنترل خداوند باشد، نشانه این است که قدرت و کنترل خداوند بر سایر عناصر پایان می‌یابد یا پایان یافتنی است. به عبارت دیگر قدرت از آن خداوند است. قدرت کنترل خداوند، نشانه طبیعی آفرینش است. هر چه را که خدا آفریده است از آن اوست و بر آنچه که دارد قدرت‌ش را حاکم گردانیده و آن را اداره می‌کند.

۱۵) خداوند پادشاه مطلق است ولی به انسان آزادی مطلق هم داده است. آیا این دو حقیقت متضاد را می‌شود با هم آشتی داد؟

من در مورد این سؤال از آن زمان که با تعریف آزادی در کتاب مقدس آشنا شدم، مشکلی ندارم. خداوند به منظور مراعات انسان به او آزادی و توانائی انتخاب را اعطا نموده است ولی آزادی ما در کتاب مقدس، یک آزادی «محدود» است و مطلقاً آزاد نیستیم. به خاطر دارید خداوند به آدم و حوا گفت: شما می‌توانید از تمام میوه‌های باغ بخورید و سپس این محدودیت را اضافه کرد: «اما از این درخت مخصوص، میوه‌ای نخورید زیرا اگر بخورید یقیناً خواهید مرد.»

حال می‌بینم خداوند آن عاملی است که قدرت آفرینش انتخاب آزاد را دارد و من هم موجودی هستم که توانائی انتخاب آزاد را دارم. تفاوت بین این دو تعریف چیست؟ تفاوت این است که من قدرت خدا را ندارم چون خداوند قادر مطلق است. خداوند خیلی بیشتر از توانائی‌های من قدرتمند است و می‌تواند قدرت‌ش را آشکار کند. خداوند، حق، قدرت و توانائی و اختیار آن را دارد که هر چه را که میل اوست انجام دهد ولی من قدرت و توانائی و آزادی انجام آنچه را دارم که در حد توان من است. این آزادی من هیچ منافاتی با قدرت و اختیار خداوند ندارد زیرا قدرت و اختیار خداوند لایتغیر و بسی برتر از قدرت و اختیار من است. قدرت آزادی من، همیشه در سایه قدرت آزادی والای خداوند محدود شده است. تناقضی که بین حاکمیت خداوند و حاکمیت انسان هست، مسئله کفاره است. کفاره دادن، به معنی این است که یک نفر می‌تواند هر عملی را بدون بیم داوری خداوند انجام دهد. مطلقاً این دو حاکمیت با هم سازگاری ندارند. ما به این تعبیر از حاکمیت و آزادی انسان معتقد نیستیم، ما می‌گوئیم انسان آزاد است و آزادی او محدود نیست و آن چه که بتوان به عنوان محدودیت از دیدگاه حاکمیت خداوند بر آن اعمال نمود به منزله نمونه زیر است. من در خانه ام به عنوان پدر خانواده آزادی عمل بیشتری از همسرم دارم. ما هر دو دارای آزادی هستیم ولی آزادی من به عنوان پدر خانواده از او بیشتر است.

۱۶) با توجه به یوحنا ۶:۴۴ («کسی نمی‌تواند نزد من آید مگر اینکه پدری که مرا فرستاده است او را جذب کند و من در روز واپسین او را خواهم برخیزانید») آیا خداوند، انسان را مجبور به پیروی خود کرده است؟

این آیه بدون شک خیلی بحث برانگیز است. در یک ترجمه قدیمی از این آیه، عیسی مسیح می‌گوید: «هیچ کس نمی‌تواند به نزد من بیاید، مگر اینکه خداوند او را کشیده باشد.» بحث در اطراف این نقل قول به معنی کلمه‌ای برمی‌گردد که در اینجا «کشیدن» ترجمه شده است؛ و این چه مفهومی دارد؟

بعضی از اساتید کتاب مقدس و پاره‌ای از مسیحیان بر این باورند که عبارت «کشیدن» یعنی اغوا نمودن جهت به دام انداختن و دستیابی، اظهار عشق، جستجو یا ترغیب می‌باشد و این آیه را که عیسی مسیح گفته است چنین تفسیر می‌کنند: «اگر مردم به خود رها شوند،

نمی‌توانند مرا جستجو کنند. قبل از اینکه به طریق من وارد شوند، نیرویی خارجی لازم است که بر ذات طبیعی آنها اعمال شود.» عیسی مسیح در اینجا می‌گوید: لازم است خدا وارد عمل شود. در ترجمه کهن، «کشیدن» به مثابه نغمه‌های پربان دریائی است که «اولیس» با شنیدن آن، خود را به دریا افکند! سیرن‌ها کوشیدند اولیس را با نعمات خود فریب دهند و او را وادار کنند و عاشقانه از او طلب کنند و با تمام امکانات کوشیدند او را وادار به قبول این دعوت کنند. بعضی افراد عقیده راسخ دارند که «طلب عاشقانه» با شدت عمل یا اجبار و تحکم متفاوت است، خداوند مردم را وادار نمی‌کند که پیروی مسیح نمایند بلکه آنها را با نعماتی عاشقانه، ناشی از عشق گسترده‌اش به انسان تشویق می‌کند و می‌کوشد با جلب نظر انسان، جذابیّت مسیح را به او بنمایاند و انسان را مستعد پاسخ به دعوت مسیح نماید.

یک زمان من درباره این موضوع با یک پروفیسور و مدرس عهد جدید که در زمینه ادبیات و زبان کتاب مقدس مهارت فراوانی داشت بحث می‌کردم. من بر این عقیده بودم که خداوند چیزی فراتر از دعوت و اغوا و جلب نظر انجام می‌دهد. من فکر می‌کنم کلمه «کشیدن» برای بیان کار خداوند بسیار قوی است زیرا درست همان کلمه است که در اعمال رسولان، هنگامی که پولس و سیلاس را به زندان می‌بردند از آن استفاده شده است: «کشیدن به سختی روی زمین» و این نحوه بردن پولس و سیلاس به زندان بود! این طور نبود که زندانبان به درون زندان برود و کوشش کند با کلمات زیبایی آنها را به خود جلب کند و بگوید: دنبال من بیایید. خواهش می‌کنم وارد شوید! زندانبان آنها را با تحکم فراوان به داخل زندان پرتاب کرد! من فکر می‌کنم عبارت «کشیدن» در اینجا بار معنایی بسیار قوی‌ای دارد. من برداشت خودم را به پرفیسور گفتم. او چیزی گفت که مرا بسیار متعجب کرد و آن نقل قولی بود از همان فعل «کشیدن» در ادبیات یونانی. چون که از این عبارت برای بیان عمل انسان به منظور کشیدن آب از چاه استفاده می‌شده است. پرفیسور ادامه داد: اکنون تو آب را نمی‌توانی وادار کنی که از چاه بالا بیاید! و من گفتم: اما باید به شما بگویم، التماس هم نکنید! نمی‌توانید کنار چاه باشید و بگویید: اینجا آب است، آب است، آب است و انتظار داشته باشید آب با قدرت خودش از چاه بالا بیاید و به سطل شما بریزد! شما مجبورید آب را بردارید (یا با طناب از چاه آب بکشید). من فکر می‌کنم که تحکم این عبارت بیان‌کننده درماندگی و نیاز ما به کمک خداوند برای پیروی عیسی مسیح می‌باشد و جز با کمک و یاری خداوند نمی‌توانیم نزد عیسی مسیح برویم.

۱۷) تقدیر چیست؟

تفسیر کتاب مقدس از تقدیر این است که حاکمیت خداوند بر پاره‌ای از وقایع، قبل از اینکه واقع شوند اعمال می‌شود؛ یعنی او از پیش تعیین می‌کند که مسئله‌ای در آینده واقع شود. ولی این تعیین، گزینشی است و عمومیت ندارد. برای مثال او آفرینش جهان را پیش از آنکه هرگونه خلقتی انجام شده باشد مقدر نمود و برگزید، او تصمیم گرفت و چنین شد! معمولاً وقتی مردم از تقدیر خداوند صحبت می‌کنند، تصورشان این است که هر امری که واقع می‌شود، تقدیر خداوند است: مثلاً اگر کسی در روز «شکرگزاری» با اتومبیلی تصادف کند و مجروح شود، اراده خدا و تقدیر خداوند بر این بوده است که در این روز بخصوص، این اتفاق برایش بیفتد!

ولی از نظر الهیاتی، دیدگاه اصلی از تقدیر که بر اساس کتاب مقدس می‌باشد این است که خداوند انسان را قبل از آنکه زاده شود، برای نجات انتخاب کرده است. کتاب مقدس به روشنی تعلیم می‌دهد که خداوند به طریقی، انسان را برای نجات برمی‌گزیند، حتی پیش از اینکه متولد شود، و کلیسای مسیح نیز از نظر معنوی این تعریف را پذیرفته است زیرا تصویر روشنی است از کتاب مقدس.

پولس رسول به یعقوب و عیسو اشاره می‌کند. آنها حتی قبل از اینکه متولد شوند، قبل از اینکه مرتکب اعمال نیک و بد شوند، خداوند از پیش مقرر فرمود که برادر کوچکتر بر برادر بزرگتر سروری کند، یعنی برکت خداوند شامل یعقوب خواهد شد نه عیسو. اشاره قابل تأمل در این گزینش، این است که خداوند پیش از تولد یعقوب امتیازاتی برای او قائل شده است.

بحث اصلی این است که تقدیر خداوند بر چه اموری واقع می‌شود؟ ما می‌دانیم که او «مقدر» می‌کند ولی چه چیزی را از پیش مقدر می‌نماید؟ و اساس انتخاب او در این تقدیرات چه هستند؟ بسیاری از مسیحیان معتقدند که خداوند از پیش به کلیه اعمال انسانها آگاه است، از انتخاب آنها و از اهدافی که در این انتخاب خود دارند آگاه است. او از کردار و زمان شاهد و ناظر و آگاه است که تمایل شما در گزینش‌های زندگی در چیست. برای مثال او می‌داند که شما علاقه مند هستید مژده نجات خداوند را بشنوید. او از نتیجه این علاقه شما و نتیجه تصمیم شما آگاه است، می‌داند که شما ممکن است مژده نجات را بپذیرید و می‌داند که شما ممکن است مژده نجات را رد کنید، و چون از نهایت کار و

تصمیم شما آگاه است پیش از اینکه شما مژده نجات او را بپذیرید و به صدای او پاسخ مثبت دهید، فیض نجات را جهت شما مهیا نموده است. و این عطای خداوند بر اساس پیش آگاهی او از تصمیمات شما است.

سخن کوتاه کنم. من معتقدم که خداوند اعمال حاکمیت می کند نه اعمال قدرت و نه کاری بوالهوسانه و از سر تفریح! تنها تعریفی که من می توانم بر اساس کتاب مقدس از تقدیر خداوند ارائه دهم، این است که خداوند با مقدرات خود و در گزینش های خود، خود را ارضاء می کند و خود را خوشنود می سازد و دلیل دیگر افتخار بخشیدن به پسر یگانه خودش عیسی مسیح می باشد. دلیل این انتخاب، نه به من و نه به تو آشکار است و نه حتی این انتخاب با وقایع خیر و شر آینده مرتبط می باشد. فقط می توانیم بگوئیم: اراده خداوند، بر این قرار گرفته است! [توضیح مترجم: این مسئله برمی گردد به حکومت مطلق خداوند و آزادی مطلق انسان و نظارت بی دخالت خداوند بر امور این جهان و سپردن سرنوشت انسان به دست خودش و اعطای آزادی به انسان برای انتخاب، دخالت در تصمیمات انسان و هدایت آن تصمیمات به مسیر صحیح و در موقعیت های لازم. پس مشیت خداوند، اعطای تسهیلات به انسان برای انتخاب راه زندگی و نظارت بی دخالت او بر این روند می باشد، ولی تقدیر خداوند مسئله ای از پیش تعیین شده است و هر رویداد و واقعه ای که خداوند مقرر می فرماید همیشه دارای جنبه مثبت و سازنده و عاملی است که می تواند بر سرتاسر تاریخ انسان سایه افکند و آن را متحول نماید.]

۱۸) چرا خداوند اجازه می دهد اتفاقاتی نظیر تصادفات مرگبار و اتفاقات ناگوار دیگر به وقوع بپیوندد؟

از آن هنگام که به این باور رسیدیم که خداوند خالق آسمان و زمین است و بر آن نظارت کامل دارد، به ناچار می پرسیم که در هنگام وقوع این حوادث او کجاست؟ آیا نمی تواند مانع بروز این حوادث مرگبار شود؟ من تصور می کنم که کتاب مقدس بارها و بارها از طریق فرشتگان و به طرق مختلف دیگر پاسخ این سؤال اساسی ما را داده است و پاسخ اول سؤال خود را در کتاب پیدایش دریافت کرده ایم. در قسمت مربوط به سقوط انسان و عکس العمل آنی خداوند در مقابل لغزش انسان و مقاومت انسان در برابر قانون و قدرت خداوند که

موجب اخراج و محرومیت او از حضور خداوند و زیستن بر روی زمین شد، موت و رنج نتیجه مستقیم گناه است که بر این جهان حاکم شده است.

ما حضور گسترده مشیت خداوند را در قانون طبیعت شاهدیم و از آنجائی که یک گل بسیار عطرآگین دارای خار است و از آنجائی که زندگی انسان آمیزه ای است از زیبایی و رنج، سرگذشتی که از ابتدای خلقت انسان آغاز می شود! و این حقیقتی است که دنیای ما، مکانی است پر از اندوه و تراژدی - اما نباید تصور کنیم که در این زندگی، بین تحمل رنج و گناه که نتیجه مستقیم ترمرد انسان از خدا می باشد، ارتباط متقابل وجود دارد. اگر هیچ گانه ای در جهان نبود هیچ رنجی نیز در جهان وجود نداشت. حوادث مرگبار وجود نداشت، تیراندازی و کشتار وجود نداشت و چون گناه در جهان حاضراست، رنج نیز در جهان حاضر است. ولی بدان مفهوم نیست که اگر شما با مقیاس و تعریفی عامیانه، پنج کیلو گناه کرده باشید متقابلاً پنج کیلو رنج را تحمل خواهید نمود!

این گونه ارتباط بین گناه و صواب از دیدگاه ایوب باطل است. به پاسخ عیسی مسیح به این سؤال که آیا این مرد بدین دلیل کور زاده شد که گناهکار است یا والدینش گناه کرده اند؟ توجه کنید (یوحنا ۹: ۱-۱۱). از سوی دیگر کتاب مقدس این مسئله را برای ما روشن ساخته که خداوند اجازه می دهد بر اساس شعور و قانون طبیعت رویدادهای مختلف بنا بر شرایط روزگار جریان داشته باشد، اما بر تمام این جریانات وقوف کامل دارد و آنها را داوری می کند. خداوند، مرگ را از جهان بر نمی دارد، نوع مرگ مهم نیست خواه غیرمنتظره باشد و خواه دردناک، واقع خواهد شد چرا که یک قانون طبیعی است. ولی وعده خداوند این است که سرانجام یک روز موت نابود خواهد شد و رنج ها پایان می یابد. شاگردان عیسی مسیح از او در مورد نقش خداوند در مصیبت های زندگی سؤال کردند: خون جلیلیانی که با قربانی هایشان توسط پیلاتس آمیخته شد، یا آن ۱۸ نفری که در انقراض برج بابل نابود شدند، تقدیر خداوند بود؟ پاسخ مسیح قاطع و صریح بود: «اگر توبه نکنید همگی شما هم چنین هلاک خواهید شد» (لوقا ۱۳: ۵-۱۳).

دوباره به سؤال اول برگردیم و به این حقیقت که ضعف روحانی انسان، این امکان را به خداوند می دهد که اجازه دهد چنین وقایع هولناکی در جهان پروزوال و پر از گناه اتفاق بیفتند.

۱۹) در عهد عتیق، خداوند بنی اسرائیل و سایر امتها را از طریق بلاهای گوناگون و اتفاقات ناگوار تنبیه نمود. آیا نظیر این وقایع امروز مشاهده می‌شود؟

آیا خدا هنوز «خدا» است؟ آیا خداوند هنوز مالک تاریخ است؟ تفاوت این است! وقتی خداوند از بلاهای هفت‌گانه به عنوان یک بازوی قوی داوری در کتاب مقدس استفاده می‌کند، ما نیز بنا بر آنچه از «کشف مکتوب خداوند» یعنی کتاب مقدس آموخته ایم، معتقدیم و می‌پذیریم که داوری خداوند در اشکال مصیبت بار آن نمایانگر حضور و نقش خداوند در تاریخ است. اگر در محیطی خارج از کره زمین زندگی کنیم و از دور نظاره‌گر رنج انسانها، مصیبت‌ها و بلاها باشیم، دقیقاً رابطه بین این بلاها و مصیبت‌ها را با داوری خداوند درک نخواهیم نمود!

اجازه دهید یک نمونه از کلام خداوند بیان کنم. در باب نهم انجیل یوحنا، شاگردان عیسی مسیح در مورد مردی که کور مادرزاد متولد شده بود از او پرسیدند: آیا این مرد بدین دلیل کور زاده شده که گناهکار است یا اینکه پدر و مادرش گناهکار بوده‌اند؟ مسیح پاسخ داد: هیچ‌یک از این دو، دلیل تولد او در کوری نیست. او به خاطر و به دلایل فراوانی کور زاده شده است. کور بودن او در ابتدای تولد نمی‌تواند نتیجه‌گیری منطقی برای بیان داوری خداوند باشد. با مطالعه کتاب ایوب، بطلان فرضیه جاری یعنی دخالت اراده خداوند در وقوع سوانح مرگبار، مصیبت‌ها و سایر رنج‌های بشریت بر ما آشکار خواهد شد و به این حقیقت مهم آگاهی خواهیم یافت که وقوع این اتفاقات یک رویداد طبیعی ناشی از شعور و قانون طبیعت می‌باشد و ارتباطی با داوری الهی ندارد. به هر حال، فرض بر این است که این فرضیه پذیرفته شده باشد. ما شاهد موارد بیشماری از این وقایع هولناک می‌باشیم که مستقیماً توسط خداوند انجام گرفته است. ریختن سقف یک خانه بر سر شخصی که در انکار و تمرد از خداوند آشکارا اصرار می‌ورزد، بر اساس تقدیر خداوند دور از تصور نمی‌تواند باشد! کتاب مقدس می‌گوید: اگر گناه کنیم خداوند ممکن است داوری ما را به بعد موکول کند یا اینکه از طریق داوری جهانی، در همین دنیا با اراده خداوند داوری خواهیم شد. ما یقیناً نمی‌توانیم این مسئله را درک کنیم که تجربه‌های مصیبت بار ولی انفرادی، نتیجه داوری خداوند است یا نه و آنچه در مورد یک فرد ممکن است اتفاق بیافتد برای یک قوم یا ملت نیز ممکن است واقع شود؟

بگذارید در اینجا به جمله‌ای از بیلی گراهام واعظ مشهور که در یکی از موعظه‌های خود گفته است، اشاره کنم. «اگر خداوند ایالت متحده آمریکا را داوری نکند، باید به خاطر بلائی که بر مردم سدوم و عموره نازل کرد، از آنها عذر خواهی کند!» اخطارهای شدید عیسی مسیح به شهرهایی که تعلیمات او را شنیدند و معجزات او را دیدند ولی «مسیح» بودن او و حقانیت او را رد کردند، به یاد آورید: «وای بر توای خورزین! وای بر توای بیت صیدا! زیرا در روز داوری، سرنوشتی بس هولناکتر از سدوم و عموره خواهید داشت!» هنگامی که تصویر نبوت گونه‌ای از دلایل خداوند برای داوری جهان نداشته باشیم، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ قومی از داوری خداوند معاف نخواهد شد. ولی آگاهی از نبوت انبیاء در زمان سلف در مورد علل داوری خداوند، دیدگاه ما رانسبت به آن تغییر خواهد داد.

سئوالات این بخش

۱- در نبوت اشعیای نبی در مورد عیسی مسیح (اشعیای ۷: ۱۴) آمده است «بنا بر این خود خداوند به شما آیتی خواهد داد، اینک باکره حامله شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.» پس چرا او را عیسی نام نهادند؟

۲- چگونه ممکن است شخصی در آن واحد دارای طبیعت خدائی و انسانی باشد؟

۳- پولس رسول گفته است که عیسی مسیح خود را حقیر کرد (خالی کرد) و به صورت یک خادم ظاهر شد ولی در عین حال خدا بود. چگونه او الوهیت و قدرت خود را در هیئت خداوند حفظ کرد، در حالی که خالی شده بود؟ آیا وقتی خادم شد، جنبه خدائی خود را از دست داد؟

۴- در انجیل یوحنا می خوانیم که عیسی مسیح گفته است: «پدر از من بزرگتر است.» منظور او از بیان این عبارت چیست؟

۵- آیا عیسی مسیح استعداد ارتکاب گناه را داشت؟

۶- چرا عیسی مسیح گفت: «بعضی از شما تا قبل از اینکه من بیایم، نخواهند مرد؟»

۷- منظور عیسی مسیح از اینکه «شما کارهای بزرگتر از من خواهید نمود» چه بود؟

۸- وقتی عیسی مسیح بر صلیب گفت: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده ای؟» آیا خداوند به او پاسخی داد؟

۹- آیا عیسی مسیح هرگز خنده نمود؟ کتاب مقدس در مورد شخصیت و خصلت او به ما چه گفته است؟

۲

عیسی مسیح کیست؟

در ابتدا نزد خدا بود.

همه چیز به واسطه او آفریده شد.

در او حیات بود و حیات نور انسان بود.

و نور در تاریکی می درخشد

و تاریکی آن را درنیافت...

به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند.

یوحنا ۱: ۲-۱۱.۵

۱) در نبوت اشعیای نبی در مورد تولد عیسی مسیح (اشعیای ۷: ۱۴) آمده است: «بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک با کره حامله شده، پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.» پس چرا او را عیسی نام نهادند؟

در مورد این اتفاق و در ابتدای آن تناقض گسترده‌ای موجود است. این طور نیست؟ نبوتی که در عهد عتیق آمده این است که نام او را «عمانوئیل» خواهند نهاد و وقتی که به عهد جدید می‌رسیم، می‌بینیم نام او را «عمانوئیل» نگذاشتند بلکه او را عیسی نامیدند! تکلیف ما با این مسئله چیست؟ و چگونه می‌توانیم با آن کنار بیاییم؟

اول از همه، فرض را بر این نگذاریم که اشتباه اشعیای نبی ریشه‌ای است. اگر توجه خود را به پیام اساسی این نبوت معطوف نماییم بسیار متعجب خواهیم شد، به خاطر اینکه نبوت اشعیای سرانجام با تولد عیسی به انجام رسید. اگر به دو باب بعد از کتاب اشعیای (باب نهم) که این نبوت آمده است مراجعه کنیم، به عناوین آشنای دیگری برمی‌خوریم که آنها را در آئین‌های پرستش خداوند و در هر عید میلاد بکار می‌بریم. اشعیای ادامه می‌دهد: «اسم او عجیب، مشیر، خدای قدیر، پدر سرمدی و پادشاه سلامتی نامیده خواهد شد.» او چند نام دارد؟ در باب هفتم اشعیای گفته شده نام او عمانوئیل خواهد بود و در باب نهم گفته شده که او پادشاه سلامتی، خدای قدیر و پدر سرمدی نامیده خواهد شد. بنابراین، اشعیای در نوشته‌های خود، کاملاً به این مسئله آگاه بوده است که «عیسی» القاب متعددی دارد. او در نبوت خود مستقیماً به کلمه «عیسی» اشاره نکرده زیرا به عقیده من، بیان او و اشاره او به کلمه‌ای و عنوانی نبوده است که بیانگر هویت شخصی باشد، مانند نام و نام خانوادگی بلکه هدف او این بود که او را با عنوانی بیان کند که نشانگر شخصیت الهی او باشد - و در حقیقت از میان القاب مختلفی که به عیسی مسیح نسبت داده شده، قوی‌ترین و رساترین لقب را برگزید - «عمانوئیل» یعنی خدا با ما! و این حقیقی است که در عهد جدید نیز بیان شده است.

از دیدگاه مبشرین انجیل، عنوان «عیسی» که به این نوزاد اطلاق شد، با اراده مستقیم خداوند و عنوانی بود که او برای پسرش برگزید زیرا عبارت عیسی به معنی نجات دهنده می‌باشد، کسی که امت خود را نجات خواهد داد. این عنوان یعنی نجات دهنده یا منجی، بیانگر وظیفه و رسالت او می‌باشد. من فکر می‌کنم، جالبترین و مهمترین درسی که می‌توانیم از کتاب مقدس بیاموزیم، گردآوری «عناوینی» است که به عیسی اطلاق شده است.

یک وقت در یک سمینار دینی شرکت کردم که در آن یک نفر استاد الهیات سوئیسی شروع کرد به بیان القاب عیسی مسیح. در این سمینار که دارای کیفیت بالا و بسیار فنی بود، انتظار آن می‌رفت که ابهامات اساسی دینی مورد بررسی قرار گیرند. این پروفیسور به سادگی بلند شد و پشت تریبون در مقابل جمعیت ایستاد و بدون اینکه یادداشتی در اختیار داشته باشد و بدون هیچ مقدمه‌ای این چنین آغاز سخن کرد: الف و یاء، پسر انسان، شیر یهودا، بره بی‌عیب، مسیح خداوند، پسر خدا، گل دشتهای شارون... و به مدت ۴۵ دقیقه یک نفس القاب مسیح را برشمرد ولی موفق نشد تمام القابی را که در کتاب مقدس به عیسی مسیح اطلاق شده به پایان برساند. عیسی مسیح مردی است که در سراسر تاریخ بشریت دارای بیشترین القاب است.

۲) چگونه ممکن است شخصی در آن واحد دارای طبیعت خدائی و انسانی باشد؟

به طریقی که ما ایمان داریم عیسی مسیح دارای چنین ویژگی‌ای بود. یکی از بزرگترین بحران‌هایی که امروز دامنگیر مسیحیت بشارتی شده، فقدان شناخت کافی از شخصیت عیسی مسیح است! اکثر اوقات یک برنامه تلویزیونی مسیحی را نگاه می‌کنم و می‌شنوم که پاره‌ای از عقاید کهن ایمان مسیحیت، به طرز خصمانه و ناآگاهانه و جاهلانه‌ای انکار شده است. بخشی از دلایل این دیدگاه این است که برای انسان بسیار مشکل است درک کند چگونه ممکن است یک نفر بتواند دارای دو شخصیت باشد! بالاخره ممکن است شما از من سؤال کنید: چگونه ممکن است؟ چون وظیفه من این است که پاسخ سؤال شما را بدهم! ولی با کمال تأسف می‌گویم: من نمی‌دانم چگونه ممکن است! فقط این را می‌دانم که عیسی شخصی بود با این ویژگی. او دارای دو طبیعت بود.

چگونه ممکن است؟ باز هم همان سؤال اول! مدتها پیش صحبت از طبیعت انسانی بود، و شخصیت انسانی عیسی مسیح رکن دوم فلسفه «تثلیث» را تشکیل می‌دهد. ولی اکنون می‌بینیم در این جا اساس انسانی «تثلیث» با اساس «الهی» آن تلفیق شده است! بدون شک این قدرت در خداوند موجود است، که در شخصیت انسانی نیز تجلی کند. چون اگر غیر از این تصور کنیم، منکر قدرت مطلق او شده‌ایم. ولی در قدرت هیچ انسانی نیست که بتواند دارای شخصیت الهی شود.

من قادر نیستم الوهیت را به طبیعت انسانیم بیفزایم. این مرحله مانند این نیست که مسیح از الوهیت خود در طبیعت انسانی تغییر یافته باشد، چون این موضوعی است که همیشه شنیده ام که خداوند ازلی و ابدی ناگهان تصمیم گرفت از خدائی کناره گیری کند و تبدیل به انسان شود! این ایده، ایده ای نیست که کتاب مقدس می آموزد. طبیعت خدائی می تواند تبدیل به طبیعت انسانی بشود و تأکید بر این ایده، تأکید بر قدرت مطلق خداوند است. و این مسئله ای است که ما واقعاً به اسرار آن آگاه نیستیم که چگونه واقع می شود! مطمئناً خداوند قدرت آن را دارد که طبیعت انسانی را به طبیعت خدائی خود بیفزاید، و این اتحاد و تلفیق دو طبیعت متضاد را به طریقی به انسان نشان دهد.

مهمترین شورای مشورتی که در تاریخ کلیسا درباره این مسئله تشکیل شد، در سال ۴۵۱ میلادی و در شورای کالسدون بود. تصمیمات اخذ شده در این شورا، اساس و پایه ایمان آئین ارتدکس را تشکیل می داد و بعدها مورد پذیرش شاخه های مختلف مسیحیت اعم از لوتری ها، مشایخی ها، متدیست، کاتولیک ها، باپتیست ها و سایر شعبه های مسیحیت قرار گرفت. در این شورا، کلیسا بر این واقعیت اعتراف نمود که عیسی مسیح دارای دو جنبه است: *verus Deus, verus homo* یعنی «انسان حقیقی، خدای حقیقی.» سپس در این شورا تصمیم گرفته شد به تعریفی واحد و مورد توافق برسند و راههای ارتباط بین این دو واقعیت متضاد را پیدا کنند. سرانجام به این تعریف رسیدند که مورد اتفاق نظر و تأیید شورا واقع شد: این دو طبیعت دارای وحدانیت کامل می باشند، بدون اینکه با هم و در هم آمیخته شوند و بدون اینکه بتوان آن را تفکیک و تقسیم نمود.

وقتی ما درباره تجسم عیسی مسیح می اندیشیم، هنوز هم نمی توانیم آمیزش این دو سرشت مخالف را با هم برای خود تجزیه و تحلیل کنیم و می اندیشیم که عیسی مسیح دارای ماهیت الهی است یا ماهیت انسانی خداگونه؟ ما می توانیم این دو سرشت را از هم تمییز دهیم ولی نمی توانیم آن را از هم جدا کنیم، زیرا سرشت هائی هستند که در یک وحدانیت کامل وجود دارند، [توضیح مترجم: نه در بیانیه شورای کالسدون و نه در بیان مؤلف این کتاب، قطعیتی مشهود نیست! هدف رسیدن به تفسیری بوده است که مبنای تفسیری کلیه شاخه های مسیحیت باشد. این عدم قطعیت برمی گردد به همان زبان پدیده شناسی که توانائی تجزیه و تحلیل پدیده های قابل رویت را دارد نه پدیده های متافیزیکی، و مسئله خداوند و تثلیث اقدس که

این همه مورد بحث می باشد، پدیده ای الهی است که بیان آن در زبان ناقص انسان نمی گنجد.]

۳) پولس رسول گفته است: عیسی مسیح خود را حقیر کرد (خالی کرد) و به صورت يك خادم ظاهر شد ولی در عین حال خدا بود. چگونه او الوهیت و قدرت خود را در هیئت خداوند حفظ کرد در حالی که خادم شده بود؟ آیا وقتی خادم شد جنبه خدائی خود را از دست داد؟

عبارت «خالی شد» موجب مباحثات شدیدی در کلیسای قرن هیجدهم گردید که اثرات آن هنوز در کلیسا باقی مانده است! کلمه یونانی که در باب دوم رساله به فیلیپیان آمده است *Kenosis* می باشد و در بیشتر متون کتاب مقدس به «خالی شدن» ترجمه گردیده است.

سؤال این است: عیسی مسیح در هیئت انسانی خود از چه چیزی خود را تهی کرد؟

تصور عمومی در یک دوره از قرن نوزدهم در مورد مسئله این بود که هنگام تجسم خدای سرمدی، شخص دوم تثلیث اقدس، کناری نهاده شد و خود را از خصوصیت خداگونه خویش خالی کرد تا بتواند در انسانیت ظهور کند و انسان شود و در این «شدن» و این تجسم جدید در عین برخورداری از شعور خداگونه، خدا بودن را به کناری نهاد و خالی شد. بنابراین در اینجا یک «تغییر شکل» یا «دگرگونی» حادث شد - از الوهیت به انسانیت! زیرا او قدرت مطلقه خود و قدرت حضور و وقوف کامل خود را و حتی «خود» خود را و تمام آنچه را که نشانه های شایستگی طبیعت خدائی است به کناری نهاد.

در همان شورا، وقتی این بحث پیش آمد، یک عالم علوم الهی ارتدکس در میانه بحث، عبارت هجوآمیزی بیان کرد: «این خالی شدن را که از طریق تئوری های مختلف می خواهید ثابت کنید، در حقیقت همان خالی شدن مغزهای الهیدانانی است که چنین تعلیماتی می دهند که مثلاً خدا برای یک ثانیه تصمیم گرفت خدا نباشد! اگر خداوند بخواهد نباشد، فقط یکی از شاخصه های او، یعنی تغییر ناپذیری و پابرجائی او دیگرگون خواهد شد. لایتناهی دیگر لایتناهی نیست و این یعنی پایان جهان!» خداوند نمی تواند حتی برای یک لحظه خدا بودن خود را به کناری بگذارد ولی هم چنان در عین حال خدا باشد! بنابراین نمی توانیم به درستی بگوئیم خداوند، «خداوندی» خود را کناری نهاد تا شکل انسان به خود بگیرد و این همان ایده مسیحیت ارتدکس است و سایر

شعبه‌های مسیحیت نیز در آن اتفاق نظر دارند و مسیح را *verus homus, verus Deus* (خدای حقیقی، انسان حقیقی) می‌نامند یعنی تمامیت انسان و تمامیت خدا. طبیعت انسانی او تمامیت انسان است و طبیعت خدائی او همیشه و در همه جا تمامیت خدا است.

با این وجود پولس رسول می‌گوید که عیسی مسیح خود را از «چیزی» خالی کرد. من فکر می‌کنم که مفاد باب دوم رساله به فیلیپیان این مسئله را آشکار می‌سازد: آنچه مسیح از خود خالی کرد، نه الوهیت او، نه خدائی او، بلکه حق ویژه او یعنی همان جلال و اختیارات او بود که از خدا یافته بود. او به دلخواه خود، جلال خود را در پرده‌ای از طبیعت انسانی که بر خود گرفته بود پنهان کرد و این طبیعت انسان گونه او بدان معنی نیست که الوهیت او متوقف شده باشد! در مسئله «تبدیل هیئت» (متی ۱۷: ۱-۱۳) می‌بینیم که طبیعت خدای نادیده آشکار می‌گردد و مسیح در مقابل دیدگان شاگردانش متبدل می‌شود. بلی بیشتر از هر انگیزه‌ای عیسی مسیح جلال خود را پنهان کرد! به نظر من پولس در باب دوم فیلیپیان چنین درسی به ما داده است: با رضایت کامل این فروتنی عیسی مسیح را سرمشق خود قرار داده از جلال و برتری و امتیاز مخصوص که توسط ایمان به او نزد خدا یافته‌ایم، چشم پوشیده و آن را به کناری بگذاریم، همچنان که مسیح خود را از جلال ویژه خود تهی کرد و خادم شد تا اینکه فخر نکنیم و متکبر نشویم بلکه فروتن باقی بمانیم.

۴) در انجیل یوحنا می‌خوانیم که عیسی مسیح گفته است: «پدر از من بزرگتر است.» منظور او از بیان این عبارت چیست؟

بعضی اوقات وقتی عیسی مسیح اظهارات خود را صریح و بی‌پرده بیان می‌کند، در نظر اول سطحی و قابل درک می‌باشند ولی به نظر می‌رسد که برای حل مشکل موجود در نحوه برداشت خود از این اظهارات، لازم است قدری عمیق‌تر درباره آن تفکر کنیم. در مورد فوق هم ظاهراً مهارت هوشی خاصی برای درک منظور عیسی مسیح لازم نداریم: مقصود اصلی عیسی مسیح دقیقاً آنچه هست که بیان کرده و کنایه‌ای، اشاره‌ای و تمثیلی نیست، همان طوری که گفت: «پدر از من بزرگتر است.»

در اینجا این نگرانی برای مسیحیان بوجود می‌آید، زیرا ما دارای یک فرضیه نادر و کمیاب از مسئله «تثلیث» می‌باشیم که بیان‌کننده اتحاد و اتفاق سه شخص «تثلیث» یعنی

پدر، پسر و روح القدس می‌باشد. در اینجا می‌بینیم که «پسر خدا» می‌گوید که «پدر» دارای جنبه عظیم تری از اوست. این یکی از دلایل اقرار و اعتراف مداوم کلیسا به فرضیه‌ای است که آن را *subordination* یا تبعیت مسیح می‌نامیم. مفهوم بیانات عیسی مسیح از اقرار به عظمت خداوند، به دلیل تقلیل الوهیت او نمی‌باشد. من می‌خواهم بر این گفته اخیر خودم تکیه کنم و باز هم تکرارش کنم. زیرا در فرهنگ ما افرادی هستند که می‌پندارند، تبعیت پسر از پدر الزماً دلیل بر این است که الوهیت او در حدی پائین‌تر از الوهیت پدر می‌باشد. استدلال «الهیات مسیحی» شامل فرضیه‌ای است در مورد تبعیت مسیح از پدر، گرچه حتی در جایگاه دوم «تثلیث» قرار دارد. ضرورت یکی بودن پسر با پدر در این عبارت گنجانده شده است. «رب الارباب» وجودی سرمدی است. قابل توجه است که با وجود اتحاد و همبستگی سه شخص «تثلیث»، تمایزی در بین جنبه‌های مختلف الوهیت خداوند وجود دارد. به عنوان مثال مسئله آفرینش، نجات و رستگاری امور قاطعی هستند که مختص «پدر» می‌باشند و مواردی نیز وجود دارد که در حیطه قدرت پسر و مختص اوست و مواردی نیز هست که در محدوده روح القدس انجام می‌پذیرند.

نگاه سنتی دنیای مسیحیت و تفسیر آن این است: پسر مولود از پدر است و آفریده نیست بلکه مولود جاودانی است! پدر از پسر مولود نشده است. پسر به اراده پدر به جهان فرستاده شد ولی پسر پدر را به جهان نفرستاد. عیسی مسیح گفت: «من هیچ کاری را با اراده خودم انجام نمی‌دهم، بلکه آنچه را که خدا می‌گوید، انجام می‌دهم.» حتی خوردن و نوشیدن او با خواست و اراده خدا بود! او از جانب پدر مأموریت یافت تا به این جهان بیاید و برای نجات انسانها کار کند و راه رستگاری از گناه را به آنان بنمایاند. نقشه خداوند در جوهر الوهیت همین بود: یعنی جنبه‌ای از الوهیت ذاتی، جنبه دیگر از الوهیت ذاتی را رسالت می‌بخشد و آن جنبه از الوهیت که رسالت می‌بخشد بر آن جنبه دیگر از الوهیت که رسالت را اجرا می‌کند برتری دارد. این پروسه یا مرحله، تمایز تدبیر نامیده می‌شود و اساس و مبنائی برای کار خداوند در جهان است.

بر اساس چنین نشانه‌ای، دنیای مسیحیت بجز آن عده که هنوز ایمان نیاورده و با خداوند عناد می‌ورزند، چنین استدلال می‌کنند: هم چنانکه پدر، پسر را فرستاد، روح القدس توسط پدر و پسر فرستاده شد. و هم چنانکه پسر در کار نجات و رستگاری انسان تابع پدر

است، روح القدس نیز تابع پدر و پسر می باشد. ولی دوباره تکرار کنیم: این به معنی نابرابری در هستی و مقام و قدرت الوهیت آنها نیست. شخص دوم تثلیث، تمامیت خدا است و شخص سوم تثلیث نیز تمامیت خداست و ما در مسئله نجات و رستگاری که وعده اصلی خداوند توسط فرزند یگانه اش عیسی مسیح می باشد، عمل دستها و نتیجه کارهای مافوق (پدر) و تابع (پسر) را می بینیم!

۵) آیا عیسی مسیح استعداد ارتکاب گناه را داشت؟

آیا عیسی مسیح می توانست گناه کند؟ سؤال این است! اگر پاسخ سؤال فوق مثبت باشد، آیا منبع گناه در او بود یا به علت بعد انسانی ناشی از طبیعت گناه آلوده انسان یا «آدم» سقوط کرده بود؟ و باز هم اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد، در این صورت، او که حتی صلاحیت نجات خود را ندارد، دیگر چه انتظاری از او برای بخشش گناهان بشریت وجود دارد. پس کاری به کارش نداشته باشیم! ولی اگر توانائی ارتکاب گناه را نداشت، تجربه اش توسط شیطان (متی باب چهارم)، یک عمل بیهوده بوده است. آیا واقعاً لازم بود تجربه شود؟ (خداوند به خاطر اطاعت محضش تاج جلال را به او بخشید.)

عهد جدید به ما می گوید که عیسی مسیح در تمامی جهات بجز یک مورد شبیه ماست و آن مورد این است که او بدون گناه است. می گوید عیسی مسیح در صورت انسان مجسم شد و طبیعت انسان را بر خود گرفت. می گوید: او «آدم» دوم بود. عقاید کهن مسیحیت به ما می آموزد: وقتی عیسی مسیح در هیئت انسان ظاهر شد و «آدم» تازه شد، با همان کیفیت، مانند آدم، قبل از اینکه مرتکب گناه شده و سقوط کند، متولد شده بود. آدم در ابتدای پیدایش خود ذات گناه آلودی نداشت. بنابراین عیسی مسیح دارای ذات گناه آلود نیست. پس مجدداً این سؤال را از بعد دیگر مطرح می کنیم: آیا آدم مستعد ارتکاب گناه بود؟ پاسخ مثبت است. بله! او استعداد ارتکاب گناه را داشت. مسیح نیز به عنوان «آدم» دوم، مستعد ارتکاب گناه بود. تمام شرایط لازم، موقعیت های لازم و اسباب لازم، در صورتی که می خواست خطائی مرتکب شود، برایش فراهم بود!

سؤال دیگر: اگر مسیح اراده می کرد، می توانست گناه کند؟ قطعاً می توانست! او فقط نمی خواست گناه کند. شاید این سؤال را به طریق دیگری مطرح کنید: آیا مسیح می توانست

مرتکب گناه شود حتی اگر خودش نمی خواست؟ باز هم می گویم مطلقاً خیر!! او نمی توانست گناه کند، چون نمی خواست گناه کند.

در ماهیت خداوند کوچکترین تمایلی به گناه وجود ندارد، زیرا اراده و تصمیم به ارتکاب گناه، مقدمه ای است برای تحقق گناه. بیائید پا را اندکی فراتر بگذاریم و بگوئیم: عیسی مسیح می توانست «میل» به گناه را داشته باشد؟ متوجه اهمیت مسئله شدید؟ آیا به طور کلی حتی مستعد اندیشیدن به گناه بود؟ فرضیه پردازان دینی، نظرات مختلفی در این مورد دارند. ولی من به این سؤال پاسخ مثبت می دهم. در ماهیت مسیح نیز «خواست» گناه موجود بود و این خصوصیت قسمتی از جنبه انسانی او و ارثی بود که از «آدم» اول یافته بود. وقتی ما در بهشت هستیم و کاملاً جلال یافته ایم، دیگر نه تنها فاقد گناه، بلکه توانائی انجام گناه را نداریم. این است آنچه که ما می خواهیم درباره آن ببیندیشیم: آنچه که عیسی مسیح از طریق تسلیم بودن محض به خداوند و اطاعت محض از خداوند برای خود و ما فراهم نمود یعنی وعده شراکت در ملکوت خداوند و تطهیر کامل.

اطاعت مطلق مسیح از خداوند، اطاعت بیهوده ای نبود، او بر تمام موقعیت های مناسبی که از طریق تجربیات در سر راهش واقع شدند تا مرتکب گناه شود پیروزی کامل یافت.

۶) چرا عیسی مسیح گفت: «بعضی از شما تا قبل از اینکه من بیایم، نخواهید مرد» (متی ۱۶: ۲۸)؟

هنگامی که آلبرت شوایتزر مشغول آموزش الهیات مسیحی بود، این بیانات عیسی مسیح، تأثیرات شاعرانه ای در او بجا نهادند: «هر آینه به شما می گویم بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می آید، ذائقه موت را نخواهند چشید.» «این نسل منقرض نخواهد شد، قبل از اینکه آن روز فرا رسد.» «شما به شهرهای اسرائیل وارد نخواهید شد تا اینکه همه چیز واقع شود.»

وقتی شوایتزر به این عبارات می اندیشید، متوجه شد که عیسی مسیح به زمان دقیقی برای وقوع این اتفاقات اشاره نکرده است. در ابتدا تصور آن می رفت که این اتفاقات در قرون اولیه بعد از میلاد واقع خواهد شد. شوایتزر، انتظار رجعت تقریبی مسیح را حتی در نوشته های اولیه پولس درک کرده بود. با مقایسه نسخه های یافت شده از کتاب مقدس و

انتظاری که در قرن اول در مورد بازگشت مسیح می‌رفت، این یأس و نومییدی بزرگ در آنها بوجود آمد که شاهد بازگشت مسیح نخواهند بود زیرا وعده مسیح این بود که آنها روزهای آخر را نخواهند دید و این مسئله باعث حیرت و تعجب بسیاری گردید!

عیسی مسیح نگفته بود: «بعضی از شما نمی‌میرید تا زمانی که من برگردم!» بلکه «بعضی از شما طعم موت را نخواهید چشید تا آن روز واقع شود.» مشکل کار کجاست؟ مشکل کار در قواعد زبان است. شاگردان مسیح از او پرسیدند، پادشاهی او چه زمانی واقع خواهد شد؟ عیسی مسیح درباره موضوعی جداگانه سخن گفت. وقتی او گفت: «معبد اورشلیم ویران خواهد شد» به روشنی اشاره‌ای بود به ویرانی اورشلیم. سپس در خطابه کوه زیتون طی شرح مبسوطی در مورد زمان آخر به بازگشت پرجلال خود، سوار بر ابرها اشاره نمود.

یکی از بهترین و استادانه‌ترین تحقیقاتی که من در مورد عهد جدید دیده‌ام در خصوص مفهوم عبارت یونانی «همه این امور» بوده است. تنها یک مورد شگفت‌آور موجب می‌شد که عیسی مسیح عبارت «همه این امور» را به زبان بیاورد. عبارت «همه این امور» که مسیح به آن اشاره کرد، مربوط به انهدام معبد اورشلیم و شهر اورشلیم می‌باشد. تعجب‌آور این است که عیسی ناصری صریحاً و با باوری کامل، یکی از مهمترین اتفاقات تاریخ یهود را پیش از اینکه واقع شود، پیشگویی کرد. این یک پیشگویی مبهم نظیر پیشگویی‌های «نوسترا داموس» و غیب‌گوی معبد دلفی نبود. عیسی مسیح به روشنی سقوط اورشلیم و انهدام معبد اورشلیم را پیشگویی نمود و این نبوت به درستی در سال ۷۰ بعد از میلاد وقوع یافت. در آن زمان بسیاری از حواریون هنوز در قید حیات بودند. این واقعه زمانی اتفاق افتاد که هنوز بشارت نجات در بسیاری از شهرهای یهودیه اعلام نشده بود و هم چنین قبل از اینکه قوم اسرائیل متفرق و منقرض شوند، آن تحولات عظیمی که عیسی مسیح در موعظه کوه زیتون پیشگویی نموده بود، درست در قرن اول مسیحیت همگی به وقوع پیوستند.

۷) منظور عیسی مسیح از اینکه «شما کارهای بزرگتر از من خواهید نمود» چه بود؟

در ابتدا، خطاب مسیح به شاگردانش در قرن اول میلادی بود ولی در حقیقت خطابی است به همه انسانها! و چنین اظهار داشت که کارهایی انجام خواهند داد، بزرگتر از کارهای او.

اجازه دهید به شما بگویم برداشت من از این گفته عیسی مسیح چیست. بسیاری معتقدند که در همین زمان، افرادی پیدا می‌شوند که منشاء معجزات بزرگتری هستند! و معجزاتی که آنها انجام می‌دهند، محدوده وسیع‌تری دارد تا معجزات عیسی مسیح! و اعمالی که انجام می‌دهند باورنکردنی و دارای جنبه الوهیت است. مریضان راشفا می‌دهند همچنان که عیسی مسیح شفا می‌داد. من تصور می‌کنم فریبی و غلفتی بزرگتر از این در جهان وجود ندارد که برخی ادعا می‌کنند معجزاتی فراتر از عیسی مسیح انجام داده‌اند. هیچ کس در این جهان نیست که از نظر انجام امور خارق‌العاده، فراتر از عیسی مسیح کاری انجام داده باشد. عده‌ای معتقدند: انسان به طور انفرادی قادر به انجام معجزاتی نظیر آنچه عیسی مسیح انجام می‌داد، نیست اما با مشارکت یکدیگر قادر خواهند بود آنچه را عیسی مسیح انجام داد، انجام دهند. ما شاهد وقوع اتفاقات اعجاب‌انگیزی در کلیساهای قرن اول میلادی هستیم و این اتفاقات و معجزات، ناشی از قدرتی بود که عیسی مسیح به شاگردانش تفویض نموده بود. پطرس و پولس قادر بودند مردگان را زنده کنند! فکر کنید در همان قرن اول هستیم و درخواست من از همه مردمان آن زمان این است: تمام معجزاتی را که توسط پطرس و پولس و سایر شاگردان عیسی که طبق نوشته انجیل آمده یکجا جمع کنید. چه نتیجه‌ای خواهید گرفت؟ آیا معجزاتی که انجام دادند بیشتر از معجزات مسیح بود؟

اگر منظور عیسی مسیح از بیان این عبارت این بوده که سایر انسانها می‌توانند معجزاتی بزرگتر با همان قدرت و اعجابی که او انجام می‌داد، انجام دهند، پس نبوت او در اینجا و در این مورد، منطبق بر واقعیت نیست! زیرا هیچگاه چنان معجزاتی در جهان انجام پذیرفته است و هیچکس در هیچ کجای جهان کاری و معجزه‌ای بیشتر از آنچه مسیح انجام داد، انجام نداده است. این حقیقت مرا بر آن می‌دارد که این اصل بزرگ را بپذیریم: منظور عیسی مسیح از بیان آن عبارت، دقیقاً آنچه ما تصور می‌کنیم نبوده است.

فکر می‌کنم از کلمه «بزرگتر»، به طرق گوناگونی استفاده می‌کنیم. من از یک متخصص تاریخ کلیسا شنیدم که می‌گفت، در این مورد متقاعد شده که وقتی عیسی مسیح می‌گوید: اعمال بزرگتری بیشتر از من انجام خواهند داد، اشاره او به تصویر فشرده‌ای از انسانهای ایماندار در قالب کلیسا در جهان و در طول تاریخ بوده است.

می‌دانم بسیاری از انسانها وقتی به تاریخ کلیسا در طول تمدن غرب می‌اندیشند، می‌گویند: نفوذ کلیسا در این تمدن شامل آثار منفی‌ای بوده است نظیر سرنوشت گالیله، و

جنگ‌های مقدس... ولی اگر به آمارها مراجعه کنید، خواهید دید که این کلیسای مسیح بود که برده‌داری را رد کرد، به حکومت و سلطه روم پایان داد، منشاء و مشوق دانش و فرهنگ شد. از دیدگاه انسان دوستی، بانی بیمارستانها، یتیم‌خانه‌ها و بسیاری از گروه‌ها و سازمان‌های بشردوستانه دیگر گردید. من شخصاً معتقدم که منظور عیسی مسیح از اعمال بزرگتر، تحقق این برنامه‌های شگرف و عظیم در سایه قدرت کلیسای او در جهان می‌باشد.

۸) وقتی عیسی مسیح بر صلیب گفت: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» آیا خداوند به او پاسخی داد؟

ما به این سؤال، از دو راه می‌توانیم بیندیشیم. راه اول اینکه عیسی مسیح پاسخی از خداوند نگرفت. عیسی مسیح با فریاد از خدا سؤال کرد، با صدای رسا فریاد زد ولی هیچ جواب رسائی دریافت نکرد. بر طبق آنچه قبلاً گفتم، در عهد جدید خداوند فقط سه بار با صدای بلند به انسان خطاب کرد. ولی این بار دیگر صدای او شنیده نشد! «مسیح» خداوند، در حال جان دادن فریاد می‌زند ولی پدر همچنان ساکت و خاموش است!

و اما راه دوم. می‌توانیم بگوئیم، سه روز بعد به فریاد عیسی مسیح بر صلیب پاسخ داده شد: قبر خالی یعنی پاسخی از حضور قدوس خداوند در قیام عیسی مسیح و اندام جلال یافته او! من فکر می‌کنم فریاد حزن‌انگیز عیسی مسیح بر روی صلیب، یکی از مهمترین و غیرقابل فهم‌ترین مسئله در سرتاسر کتاب مقدس می‌باشد و توضیح بیشتر در مورد آن، مستلزم حیطة و بیان رسائی است. وقتی آلبرت شوایتزر در این مورد تفکر می‌کرد، دچار بهت و حیرت عجیبی می‌شد! و سرانجام دلیلی برای آن یافت و آن اینکه عیسی مسیح بر صلیب مرد ولی با روحی سرشار از نوامیدی و یاس! او مأموریت خود را با انتظار ظهور ملکوت خداوند، در طول مدت رسالتش به انجام رسانید، امیدی که در طول زندگی زمینی اش تحقق نیافت. شوایتزر معتقد بود که مسیح داوطلبانه تسلیم دشمنانش شد و به جلجتا رفت ولی با انتظار و امید اینکه خداوند در آخرین لحظه او را نجات خواهد داد. ناگهان وقتی عیسی مسیح احساس کرد خبری از «نجات» نیست، فریادی از سر ناامیدی کشید و با روحی سرشار از ناامیدی ولی قهرمانانه مرگ را پذیرفت. این دیدگاه آلبرت شوایتزر بود. ولی دیگران هم دیدگاههای متفاوتی درباره این ماجرا دارند.

ما نتیجه می‌گیریم که عبارت «عیسی مسیح بر روی صلیب فریاد کشید» نقل قول مستقیمی است از آنچه داود در «کتاب مزامیر» نوشت. عده‌ای دیگر معتقدند که عیسی مسیح در آن وضعیت، تحت تاثیر درد شدید و نزع نمی‌توانست و هوشمندی آن را نداشت که مزمو ۲۲ داود را از بر بخواند. حتی تصور نمی‌رود که عیسی مسیح بر روی صلیب و در حین جان دادن، همان عبارات را گفته باشد. ولی بنظر شایسته تر می‌رسد که او می‌بایست برای بیان عمق رنجی که بر روی صلیب می‌کشد، آن عبارات را برای تسلاهی خود بخواند.

روزی در کلیسا وقتی به من گفتند سرودی را انتخاب کنم، فرصتی بود که بتوانم سرود دلخواهم را انتخاب کنم. من سرودی در مورد رنج و مرگ مسیح را انتخاب کردم. در این سرود عبارتی هست که می‌گوید: پسر انسان توسط خدایش فراموش نشده بود. گرچه من این سرود را خیلی دوست دارم ولی از آن عبارت بیزارم زیرا حقیقت ندارد، چون او زمانی که بر صلیب آویخته شد، مطلقاً از سوی خدا فراموش شده بود! زیرا دقیقاً مرگ جرمه‌ای بود که او باید برای گناهان بشریت بپردازد. همچنان که پولس رسول مشروحاً بیان کرده است که گناه، ما را از حضور خداوند و برخورداری از خداوند باز می‌دارد. عیسی مسیح بر روی صلیب فریاد زد: «چرا مرا فراموش کرده‌ای؟!». این فریاد تنها یک سؤال نبود! این فریادی ناشی از درد موت بود! عیسی مسیح پاسخ را از پیش می‌دانست. او شب قبل، پاسخ فریاد خود را از خداوند در باغ جتسیمانی گرفته بود. خداوند به روشنی به او گفته بود: لازم است پیاله مرگ را تا آخر بنوشد!

۹) آیا عیسی مسیح هرگز خنده نمود؟ کتاب مقدس در مورد شخصیت و خصلت او چه گفته است؟

برخی از مفسرین به این سؤال پاسخ منفی می‌دهند و معتقدند: خنده نشانه پوچی و پوشش نازکی بر متانت انسانی است. آنها می‌گویند که زندگی یک مسئله جدی است. عیسی مسیح همیشه در هیئت یک انسان غمگین توصیف گردیده، مردی که مجسم‌کننده رنج و اندوه است. او به هر جایی که می‌رفت انبوهی از اندوه انسانها را بر دوش خود حمل می‌کرد. علاوه بر این، تاکنون عبارتی در انجیل ندیده‌ایم که صریحاً اشاره به خندیدن عیسی مسیح شده باشد. عباراتی در مورد گریستن عیسی مسیح موجود است، برای مثال در باب ۱۳

انجیل یوحنا می بینیم که عیسی مسیح دچار اضطراب روحی شدیدی شده بود. ما علت این اندوه را نمی دانیم چه بود. عیسی مسیح می دانست ساعت تسلیم شدن او نزدیک است و مضطرب بود ولی هنوز این سؤال به قوت خود باقی است. در سراسر کتاب مقدس عبارتی مشاهده نمی کنیم دال بر اینکه مسیح خندیده باشد.

باز هم ممکن است بپرسید: آیا او خوش خلق بود یا نه؟ هرگاه زبانی را به زبان دیگر ترجمه می کنیم، معمولاً ذکر نکات دقیق و حساس را که احتمال دارد معنی یک کلمه را اندکی تغییر دهند، فراموش می کنیم. اگر دارای شناخت کافی از منبع یک زبان و لهجه های مختلف آن زبان نباشیم، ظرافت ها و موارد غیر جدی را نمی توانیم به درستی تعبیر نماییم. همچنین فرهنگهای مختلف دارای تعبیرات مختلفی برای بیان موارد غیر جدی می باشند. عیسی مسیح، گونه ای از این سخنان غیر جدی را بکار برد و آن بیان عبارات کنایه آمیز یا استهزاء بود، به عنوان مثال در مورد هیروودیس که او را «روباه» نامید! و عبارات دیگر نیز در این زمینه بیان نمود که من تصور می کنم ناشی از احاطه او به فرهنگ شرقی و نکته های باریک نهفته در زبان بود! این واقعاً اندیشه ای مبتنی بر واقعیت نیست که بگوئیم عیسی مسیح آیا می خندید یا نه؟ ولی تصور نمی کنم که او به دلیل خیلی جدی بودن، نخندیده باشد: او انسان بود، انسان کامل! ما مطمئناً انتساب هر نوع گناه و هر رفتاری را که نشانه ای از گناه باشد به مسیح نمی پذیریم و این است که من تصور می کنم دلیل اینکه فکر می کنیم عیسی مسیح نمی خندید، برمی گردد به این تلقی که خندیدن را عمل شیرانه ای تعبیر کرده ایم! کتاب مقدس می گوید: «خدا خندید». در مزامیر داود، موارد استهزاء آمیز زیادی می بینیم. آنگاه که پادشاه جهان (شیطان) در مقابل خداوند قد برافراشت و بر علیه او مشورت نمود، داود می گوید که خداوند در عرش اعلی به حماقت او «خندید». و این خنده خداوند در حقیقت نه یک تبسم بلکه یک قهقهه بلند بود! این خنده، یک خنده طربناک نبود ولی بهر حال خندیدن بود. در ادبیات حکمتی عهد عتیق مثلاً از کتاب جامعه می آموزیم که عوامل مشخص در موارد مشخصی واقع می شوند: اینک گناه کاشتن است و اینک گناه رسیدن، وقت ساختن است، وقت گسستن است، وقت رقص است، وقت آواز است، وقت مطالعه و آموختن است، وقت گریستن است. در وقت های خداوند به فرصت های مناسبی نیز برای خندیدن اشاره شده است. تصور می کنم اگر فرصت مناسب و لازم برای خندیدن فراهم می شد، عیسی مسیح نیز می خندید.

۳

کار روح القدس

رفتن من برای شما مفید است

زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد

اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم

و چون او آید جهان را بر گناه

و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.

یوحنا ۱۶: ۷-۸

سئوالات این بخش

- ۱- آیا هر انسانی استعداد دریافت روح القدس را دارد؟
- ۲- نقش روح القدس در عهد عتیق چه بوده است؟
- ۳- آیا بین تعمید روح القدس و پر شدن از روح القدس تفاوتی وجود دارد؟
- ۴- آیا کار روح القدس در افراد مختلف متفاوت است؟
- ۵- آیا می‌توانید نحوه تعمید یافتن آن صد و بیست نفر در روح القدس (باب اول اعمال رسولان) را تشریح نمایید؟
- ۶- پولس در غلاطیان ۵: ۱۶ می‌گوید: «اما می‌گویم به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را به عمل نخواهید آورد.» منظور او از این عبارت چیست؟
- ۷- منظور کتاب مقدس از «خاموش شدن روح القدس» چیست؟
- ۸- آیا روح القدس قادر است انسان را در خلاف جهت خواست خداوند رهنمون شود؟
- ۹- عیسی مسیح گفت: «هر گناهی بخشوده می‌شود مگر کفر به روح القدس.» می‌توانید این عبارت را تشریح کنید؟ چگونه می‌توانیم برای کسی که مرتکب این خطا شده است دعا کنیم؟
- ۱۰- در اعمال ۱۳: ۵۲ می‌خوانیم: «شاگردان پر از خوشی و روح القدس گردیدند.» چرا اکثر مسیحیان این روزگار، از این امتیاز برخوردار نیستند؟

۱) آیا هر انسانی استعداد داشتن روح القدس را دارد؟

عقیده عمومی بر این است که تقریباً هر انسانی حاوی یک روح خدائی است ولی این روح موجب و مسبب آن عاملی نیست که ما آن را نجات و رستگاری می‌نامیم، یعنی آن نوع روح که منظور نظر ما ایمانداران می‌باشد و در مورد آن بحث می‌کنیم و بر آن عقیده هستیم که در طول زندگی مسیحائی خود، به آن مجهز می‌باشیم. کتاب مقدس به ما می‌گوید: «قدرت زیستن در روح است.» در اعمال ۱۷: ۲۸ وقتی پولس با آن دسته از فیلسوفان در منطقه ای به نام کوه مریخ بحث می‌نمود چنین گفت: «زیرا که در روح القدس زندگی، حرکت و وجود داریم.» از دیدگاه تاریخ مسیحیت، یک عقیده معنوی و جهانی در بین مسیحیان وجود دارد و آن اینکه روح القدس قانون اساسی جهان است و هیچکس بدون داشتن آن قادر به زندگی نخواهد بود. آن گونه روحی که در ابتدا از آن سخن گفتیم و مورد اتفاق نظر تمامی انسانها اعم از مسیحی و غیرمسیحی می‌باشد، ضامن نجات و رستگاری نیست، مگر اینکه در هیئتی تازه تر و والاتر و پرمعنی تر یعنی در قالب «روح القدس» در انسان حلول کند و به عبارت دیگر انسان با روح القدس تعمید یابد. و آن زنده ماندن و حرکت و وجود که منظور نظر پولس رسول بود، یکی از کارهای روح القدس است که قابل تفکیک از آن روحی است که هر جاننداری دارد.

با این تعریف جدید، ممکن است بپرسید: آیا هر انسانی ظرفیت پذیرش روح القدس را دارد؟ اگر روح القدس را این گونه بیان کنیم: آنچه که موجب تولد تازه انسان می‌شود، آنچه که موجب تحول انسان می‌گردد و آنچه که موجب نجات انسان از گناه می‌شود چه می‌توان گفت؟ آیا تمامی انسانها می‌توانند از آن برخوردار شوند؟ یا به عبارت دیگر استعداد برخوردار از آن را دارند؟ خوب، اجازه دهید من هم مانند اکثر نظریه پردازان مدرن مسائل دینی، با دستپاچگی بگویم: شاید نه و شاید هم بله!

بلی از این جهت که تمامی انسانها قابلیت داشتن روح القدس را دارند چرا که مکتوب است: «خدا، انسان را چون خود آفرید» و روح خود را در او دمید حتی با این تصور که دچار لغزش شده است! در جهان هیچ مانعی وجود ندارد که یک انسان یا گروهی از انسانها یا یک نژاد یا یک جنس، از فیض داشتن روح القدس برخوردار شوند. روح القدس می‌تواند در هر انسانی حلول یافته به او تولد تازه ای عطاء نماید. روح القدس می‌تواند در هر انسانی که

مایل به برخورداری از فیض او باشد ساکن شود و او را متحول کند. این ظرفیت ذاتی و فطری انسانهاست که می‌توانند از روح القدس پر شده بوسیله آن حیات تازه بیابند.

اما نکته اینجاست که روح القدس به سوی آن کسانی می‌رود که خدا بسویشان می‌فرستد. روح القدس بسوی آن افرادی می‌رود که پسر خدا به سویشان می‌فرستد. روح القدس به سوی آن انسانهایی می‌رود که خود می‌خواهند و نه از این جهت که من فکر کنم اراده خداوند بر این باشد که در آن واحد تمامی بشریت را با روح خود لبریز کند. آنان که متحول نمی‌شوند، همان‌هایی هستند که روح القدس را برای برخورداری از حیات تازه دریافت نکرده‌اند. بنابراین اگر خداوند ضمیر کسانی را برای اسکان روح پاک خود، انتخاب نکند، آن شخص استعداد و لیاقت دریافت روح القدس را نخواهد داشت.

[توضیح مترجم: اراده خداوند برای انسان نیکوست ولی تصور اینکه تمامی انسانها در سراسر جهان، بی‌هیچ واسطه‌ای برای برخورداری از لیاقت حضور خداوند یعنی درک نجات بوسیله عیسی مسیح، در یک زمان با اراده مستقیم خداوند نجات را پذیرفته و ایمان بیاورند، چیزی دور از ذهن است و عقیده نویسنده، این مطلب را می‌رساند که تصور دنیائی این چنین یعنی حدوث ملکوت خداوند در جهان خاکی با معتقدات کتاب مقدس مغایرت دارد چرا که در یک زمان معین یعنی روزهای آخر باید گزینش‌ها انجام بگیرد. کسی که معنی و مفهوم و لزوم نجات و حقیقت گناهکار بودن خود را پذیرفت روح را خواهد یافت و کسی که از کنار عطیه نجات خداوند در عیسی مسیح بی‌تفاوت گذشت و خود را پاک انگاشت و نیازی در خود برای برخورداری از این نجات احساس نکرد و تکبر ورزید، از داشتن این روح محروم خواهد بود، حتی اگر تمامی نیروها در جهان بسیج شوند تا مسیحیت را در سراسر جهان گسترش دهند، باز هم انسانهای بی‌تفاوت و بی‌توجه به نجات خداوند فراوانند و این ناشی از طبیعت زمین است].

۲) نقش روح القدس در عهد عتیق چگونه بوده است؟

نقش روح القدس در عهد عتیق تفاوت اساسی با نقش آن در عهد جدید ندارد. هر چند تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد ولی نوعی یگانگی و یکپارچگی اساسی بین عهد عتیق و عهد جدید وجود دارد.

روح القدس به طریق‌های مختلف در عهد عتیق فعال بوده است. اولین و مهمترین نقش آن، شراکت در «اقنوم ثلاثه» یا «ثنلیت اقدس» در آفرینش و خلقت بوده است: در خلقت جهان، پدر، پسر و روح القدس در یک هستی واحد، قدرت خود را به منصف ظهور رسانید. اندیشیدن و طراحی دریاها، نظم بخشیدن به ساختمان کائنات در آن هنگام که نظمی در کائنات نبود، از اعمال روح است، آن چنان که به روشنی در بابهای آغازین کتاب پیدایش تشریح شده است. انسانها در حیطه عهد عتیق، همچون انسانهای دوره فیض و نجات، (عهد جدید) تولد تازه می‌یافتند و هیچ چیز و هیچ کس نمی‌توانست جز در مسیر نفوذ و عمل روح القدس تولد تازه بیابد. داود نبی همان قدر محتاج تولد تازه در روح بود که پولس رسول در دوره فیض و عهد جدید.

ما همچنین می‌دانیم که روح، فیض عظیمی بوده که به اشخاص خاصی در عهد عتیق تفویض می‌گردید و آنها را برای هدف‌های مخصوصی مجهز می‌نمود. به عنوان مثال، پادشاه اسرائیل با روغن تدهین می‌شد و این نشانه‌ای از تدهین به وسیله روح القدس بود تا قدرت و حاکمیت لازم را جهت اداره مملکت و اختصاص تمامی لحظه‌های زندگی برای اجرای نقشه‌های خداوند بیابد. کاهنان نیز به همین طریق تدهین می‌شدند و طی مراسمی نمادین، نوعی روغن بر سر آنها مالیده می‌شد. انبیاء بنی اسرائیل که مبشر وحی و الهام خداوند بودند، با دمیده شدن روح خداوند و تجهیز آنها با این قدرت، پیام خداوند را از طریق وحی و الهامات در کتاب مقدس گردآوری و به انسان ابلاغ نمودند، همچنان که رسولان مسیح نیز در دوره عهد جدید، با این روح تجهیز و هدایت شدند. بنابراین می‌بینیم که روح همیشه در کار بوده است و عمل او تولد تازه، تقدیس، حفاظت و شفاعت بوده است. روح در کار بوده است که این امور در عهد عتیق واقع شوند! و همان روح همچنان در کار است که این فیض‌ها را در عهد جدید عطا نماید.

تفاوت کجاست؟ در سفر اعداد می‌خوانیم که موسی تحت تأثیر زحمات طاقت فرسائی که ناشی از رهبری قوم بنی اسرائیل بود و از سنگینی این مسئولیت‌شانه هایش خم شده بود، به حضور خداوند رفت و از او درخواست کرد او را از این وظیفه سنگین معاف کند. خداوند به او گفت که هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل را انتخاب کند تا خداوند با روحی که در موسی بود آنها را مجهز نماید تا وظایف موسی به آنها نیز محول شده بتوانند در

هدایت قوم با او مشارکت کنند. همان طور که خدا وعده داده بود، دقیقاً انجام شد و خداوند قدرت درک الهام، قدرت رهبری و فیض مخصوص خود را به آن هفتاد نفر تفویض نمود، درست همانند موسی! و آنها توانستند در رهبری قوم با موسی شراکت داشته باشند. این پدیده، نه تولد دوباره و نه اعطای تقدس، بلکه فقط تفویض قدرت رهبری است که به یکایک آنها اعطاء شد تا وظیفه خود را انجام دهند. وقتی خادم موسی به او گفت که آنها را از کارهایشان منع کند، موسی پاسخ داد: «آیا تو برای من حسد می بری؟ کاش که تمامی قوم خداوند نبی می بودند و خداوند روح خود را برایشان افزایه می نمود» (اعداد ۱۱: ۲۹). تقاضای موسی از خداوند، نبوتی است که توسط یوئیل نبی گفته شد که این امور سرانجام واقع خواهند شد و در آن روز (روز پنطیکاست) این امور واقع شد. پطرس حواری اظهار داشت: آنچه در روز پنطیکاست واقع شد تحقق مستقیم نبوت یوئیل نبی بوده است و بدین جهت است که امروز می بینم خداوند قدرت خود را نه تنها در مشایخ قوم، بلکه به کلیسای خود عطا می کند تا هر عضو از اعضای کلیسا وظیفه ای را که خداوند برایش مشخص نموده انجام دهد.

۳) آیا بین تعمید روح القدس و پر شدن از روح القدس تفاوتی وجود دارد؟

وقتی که عهد جدید را می خوانیم و مطالب مربوط به افرادی که در روح تعمید یافته یا از روح پر شدند را بررسی می کنیم، به نظر می رسد که این دو عبارت به سادگی می توانند جایگزین یکدیگر شوند زیرا هر دو اشاره به یک پدیده مشخص یعنی «روح» دارند. ولی در موارد دیگر تفاوت کوچکی مشهود است که در آیات تعریف نشده اند. گاهی نیز به نظر می رسد برای درک این مفاهیم و تمیز آن از یکدیگر، چاقوئی لازم است بسی برنده تر از آنکه من دارم یعنی همین تعبیرات کتاب مقدس.

اجازه دهید دوباره به عقب برگردیم و سؤال کنیم: منظور کتاب مقدس از عبارت «تعمید یافتن در روح القدس» چیست؟ در عهد جدید، تولد در روح که نتیجه کار روح القدس برای تبدیل ما و عوض کردن قلبها و زنده شدن در روح می باشد با تعمید یافتن در روح، متفاوت است. ما عمدتاً چگونگی تعمید یافتن در روح را در روز پنطیکاست و در کلام خداوند خوانده ایم و همچنین پیامدها و اثرات آن روز را بر افرادی که در آنجا حضور داشتند به خاطر داریم. مکتوب است: «هر که در آنجا بود، در روح تعمید یافت.» می دانیم

اکثر افرادی که در آن روز فیض تعمید در روح را یافتند، ایمانداران بودند و در نتیجه تولد تازه داشتند. بنابراین لازم است تفاوتی قائل شویم بین روحی که ما را عطای زندگی روحانی می بخشد و روحی که در کار تعمید است یعنی: آنچه که ما «تعمید در روح» می نامیم. بیشتر کلیساها تصدیق می کنند که معنی اولیه عبارت «تعمید در روح» کار روح القدس در انسانهاست و عطیه ای است برای انسان، همراه با قوت لازم برای تخصیص فرصت ها و اعمال آنها در قالب ایمانداران.

در عهد عتیق، «عطیه الهی» هدیه ای بود از قدرت «نیرو بخش» روح القدس که مختص افراد خاصی مانند کاهنان و انبیا و رسولان بود، نظیر آنچه در مورد موسی دیدیم. ولی از دیدگاه عهد جدید تمام انسانهایی که به خداوند تعلق دارند و خود را به او اختصاص داده اند با قدرت «نیرو بخش» روح مسلح شده اند تا رسالت خود را در جهان انجام دهند. توجه کنید! روز پنطیکاست بسیار شبیه یک مأموریت بزرگ است. عیسی مسیح گفت: «به اورشلیم و یهودیه و سامره و به اقصا نقاط زمین روانه شوید. اما قبل از عزیمت در اورشلیم بمانید. بعد از اینکه روح القدس بر شما آمد می توانید بروید و مأموریت خود را انجام دهید.»

«تعمید در روح»، به تجهیز و نیرو بخشیدن توسط روح خداوند اطلاق می شود، برای ادامه وظیفه و رسالتی که عیسی مسیح به کلیسای خود سپرده است. وقتی روح، ما را مجهز می کند یا به عبارتی ما را تعمید می دهد، در آن غرق می شویم و به مفهوم کتاب مقدس، از آن پر می شویم. در بعضی مواقع، عبارت «پر شدن از روح القدس» به پر شدن از محبت و شادی نیز اطلاق می شود و این احساسی است از حضور همیشگی خداوند. من فکر می کنم گاهی اوقات کتاب مقدس از چیزی صحبت می کند خیلی فراتر از آماده شدن برای انجام مأموریت و آن هشدار است. هشدار و اخطار شدید از حضور قدرتمند روح القدس.

۴) آیا کار روح القدس در افراد مختلف، متفاوت است؟

بله تفاوتی موجود است ولی لازم است دقت کنیم که چگونه می توانم کیفیت این تفاوت را بیان کنم. تصور می کنم در مورد این سؤال، بسیاری از مردم برداشت های دور از ذهنی از «تفاوت» دارند. کتاب مقدس صراحتاً اطلاعات لازم را در مورد این فرضیه که بر اساس عبارات «با» و «در» ارائه شده به ما نداده است.

می توان گفت که روح القدس می تواند «در» کسی باشد که خلقت دوباره نیافته است یعنی کسی که در روح متولد نشده است اما «روح» می تواند «با» او کار کند یا برای دوره خاصی در او حضور داشته باشد، همان طوری که «در» کورش، پادشاه ایران در عهد عتیق کار کرد. او کافر بود و به خدا ایمان نداشت. روح القدس می تواند به صورت «فیض» و از راههای گوناگون در این جهان، در انسان متجلی شود و این تجلی، نه یک حلول دائمی بلکه ممکن است حلولی ناپایدار باشد.

وقتی درباره جایگزینی روح القدس صحبت می کنیم، منظور ما این است که در حقیقت روح القدس از طریق تولد دوباره در روح، در هر شخص مسیحی کار می کند. به هر حال این بیان ممکن است هر شخصی را دچار سردرگمی نماید. بی تردید روح القدس در هر انسانی وجود دارد. روح القدس تنها و فقط روح خدا نیست که به منظور تقدیس یا نجات در ما جایگزین می شود بلکه سرچشمه یک نیروی غائی و نهائی است که در سراسر زندگی انسان اعمال می گردد. بدون مشارکت و حضور روح خداوند، هیچ چیز در جهان وجود نخواهد داشت. هستی و وجود و دنیا، جز از طریق حضور روح خدا امکان پذیر نیست! اگر خداوند نقش هستی بخش روح خود را از جهان بردارد، همه چیز و همه کس، چه مؤمن و چه کافر از بین خواهند رفت.

به عبارت دیگر، چون روح القدس به نهائی قوت و منبع حیات می باشد، نتیجه می گیریم که در هر انسانی دمیده شده است. بگذارید اینجا تفاوتی بین «آفرینش» و «نجات» قائل شویم. حضور روح القدس در هر انسانی قطعی است ولی کار روح القدس با هر شخصی متفاوت است: روح، در انسان هائی که خلقت تازه روحانی را نیافته اند کار نمی کند یعنی به عنوان عطیه ای که تقدیس و نجات نهائی را به ایمانداران تفویض می نماید، فعال نیست. عمل روح و اثر روح فقط در کسانی است که در او تولد تازه یافته اند. و این یک تفاوت اصلی کار روح القدس و در رابطه با اشخاص مختلف می باشد.

۵) آیا می توانید نحوه تعمید یافتن آن صد و بیست نفر را در روح (باب اول کتاب اعمال رسولان) پس از صعود عیسی مسیح به آسمان تشریح نمائید؟

شرح واقعه روز پنطیکاست در چند جمله کوتاه و مختصر نوعی بی انصافی نسبت به مهمترین واقعه ای است که در عهد جدید اتفاق افتاده است. با این وجود کوشش می کنم این واقعه را در چند جمله کوتاه ولی قانع کننده بیان کنم.

عهد جدید این واقعه مهم را از طریق سخنان پطرس حواری تفسیر کرده است. وقتی مردم صدای غرش طوفانهای قدرتمند را شنیدند و زبانه های آتش را دیدند و به هر یک در زبان خودشان کلام خدا موعظه می شد با حیرت از یکدیگر می پرسیدند: چه اتفاقی افتاده است؟ عده ای تصور می کردند که آن جماعت به خاطر افراط در نوشیدن شراب مست شده اند! پطرس در جواب به آنها چنین گفت: «ای مردم این جماعت مست نیستند آن چنان که شما می پندارید، بلکه این واقعه همان است که یوئیل نبی گفته است» و سپس نبوت یوئیل نبی در عهد عتیق را برای آن جماعت حیرت زده یادآور شد: «بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران شما و جوانان شما رؤیایا خواهند دید. در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت و آیات خود را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت» (یوئیل ۲:۲۸-۳۰).

ما می باید این تجربه را همچنین در پرتو اشارات مقدماتی عیسی مسیح، قبل از صعودش به آسمان، آن هنگام که به حواریون خود گفت که به سراسر جهان بروند و مژده نجات را به تمامی انسانهای روی زمین اعلام نمایند، درک کنیم. عیسی مسیح به شاگردان خود فرمود: «ابتدا به اورشلیم و سپس به یهودیه و سامره و سپس به اقصا نقاط زمین بروید. قبل از اینکه به مأموریت خود بروید، در اورشلیم توقف کنید و منتظر روح القدس باشید. هرگاه روح القدس بر شما آمد قدرت لازمه را خواهید یافت.»

تجربه تاریخی نشان داده است که هر شاخه ای از آئین مسیحیت، نظریه های خاص خود را از عبارت «تعمید یافتن در روح» دارد. مهمترین نظریه که بسیاری از کلیساها بر آن اتفاق نظر دارند این است که مفهوم «تعمید در روح القدس» عبارت است از اعمال قدرت خداوند در انسان برای تکمیل و انجام مأموریتی که عیسی مسیح برای کلیسای خود به آنها محول نموده است.

در عهد عتیق، روح القدس تنها به افراد معدودی از کاهنان و انبیاء داده شده بود. مقام و طبقه بندی اجتماعی در اعطای روح القدس دخیل نبود. حتی در مورد موسی، آن چنان که در باب ۱۱ سفر اعداد می خوانیم خداوند به موسی ظاهر شد و روح القدس را از او برگرفت و آن را بین هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل تقسیم کرد. او روح را به هفتاد نفر از مشایخ

بنی اسرائیل افاضه نمود تا در قدرت موسی سهیم شوند و مأموریت لازم را به انجام رسانند. در آن زمان موسی این درخواست را از خداوند نمود: «کاش که تمامی قوم خداوند نبی می بودند و خداوند روح خود را برایشان افاضه می نمود» (اعداد ۱۱: ۲۹). این دعا در یوئیل نبی به صورت نبوت درآمد و فکر می کنم کتاب اعمال رسولان، آن ماجرا را به خوبی تفسیر کرده است و می گوید که خداوند وعده خود را انجام داده است. او نه تنها روح خود را بر افراد روحانی، کاهنان، رسولان یا پادشاهان تفویض نموده بلکه آن را به صد و بیست نفر در واقعه روز پنطیکاست اعطاء نمود. تمامی انسانهایی که روح القدس را یافته اند نه تنها عطیه آفرینش نو و تولد تازه و زیستن را یافته اند، بلکه قدرت و فیض و مشارکت و ارتباط در بدن عیسی مسیح برای پیشبرد اهداف مسیح در کلیسای خود، به آنها اعطاء گردیده است.

۶) پولس رسول در رساله به غلاطیان ۵: ۱۶ می گوید: «اما می گویم به روح القدس رفتار کنید، پس شهوات جسم را به عمل نخواهید آورد.» منظور او از بیان این عبارت چیست؟

هر گاه شما روح و جسم را در یک عبارت، در کنار هم می بینید آن چنان که پولس رسول گفته است: «روح می خواهد، اما جسم ضعیف است.» یا «روح بر علیه جسم می جنگد» ما در مورد یک جنگ تن به تن فیزیکی بین جسم انسان و روح درونی و ابدی او یا سرشت روحانی او صحبت نمی کنیم بلکه صحبت از ستیزه ای است که هر ایماندار آن را بین طبیعت کهنه یعنی طبیعت گناه آلوده خود که فاسد شده و لبریز از هوسهاست و مقبول خداوند نیست و طبیعت تازه ای که از طریق زیستن در روح یافته، تجربه نموده است.

اکنون دیگر زندگی ما ناگهان در اثر تولد تازه بوسیله روح القدس (وقتی که به مسیح ایمان می آوریم) بغرنج و پیچیده شده است. اکنون ما دو جنگ عمده درخویشتن داریم: نبرد بین سرشت قدیم خود (که آن را از آدم به ارث برده ایم) و سرشت جدید (که آن را از طریق روح القدس و ایمان به مسیح یافته ایم). طبیعت و سرشت قدیم ما، خصمانه در مقابل خداوند ایستاده است و طبیعت جدید ما، خدا را اطاعت می کند و کاری می کند و عملی انجام می دهد که خدا را خوشنود سازد. در این قسمت از رساله به غلاطیان، پولس رسول در مورد

این جنگ دائمی که تجربه ایمانداران است، صحبت می کند. او در یک اشاره خود، پندی به ما داده است: «حقیقت را پیروی کنید، روح تازه رامتابعت کنید نه آن روح کهنه و فاسد که موجب سقوط بوده است.» او نمی گوید که جسم شما با روح شما در جنگ است بلکه این سرشت طبیعی شما است که همیشه با هر نوع دگرگونی و تحولی که در اثر کار روح القدس در شما بوجود می آید، یعنی هدایت روح القدس و در پیش روی نهادن مسیر صحیح برای مقبول شدن اعمال و تصمیمات شما در پیشگاه خداوند و فرزند خداوند خوانده شدن در ستیزه دائمی می باشد.

۷) منظور کتاب مقدس از عبارت «خاموش کردن روح القدس» چیست؟

پیش از هرچیزی فکر می کنم، ابتدا لازم است معنی عبارت «خاموش کردن» را در عهد جدید بدانیم. در حقیقت این عبارت یک بیان تمثیلی است که در گویش عهد جدید برای منظور خاصی از آن استفاده شده است. بنابراین می شود آن را چنین معنی نمود: «تحلیل رفتن و فروکش شدن زبانه آتش در آتش سوزی». ما می دانیم روح القدس آتش نیست بلکه شخص سوم «تثلیث اقدس» است و نمی توان نهایتاً آن را به آتش تشبیه نمود. ما آتش پرست نیستیم. اما در عهد جدید از این صنایع تشبیهی برای توصیف حلول روح القدس و وارد شدن ما به جرگه ایمانداران استفاده می شود. شعله ای در ما ایجاد شده که اشتیاق ما را به آنچه منظور نظر خداوند می باشد متوجه نموده است. این شعله ما را سوزانیده است هر چند از نظر جسمی نسوخته ایم. و این مسئله همان وارد شدن روح القدس در ایمانداران می باشد. ولی هر گاه موقعیتی پیش بیاید که به مشارکت دائمی ما در سکونت با روح لطمه ای وارد شود، این لطمه به خاموش شدن شعله های آتش در ما تعبیر می شود، مثل اینکه تصور کنیم شیئی افروخته را در آب غوطه ور ساخته ایم تا خاموش شود.

وقتی که در ابتداء روح القدس بر ما می آید، وقتی که در روح متولد می شویم، ایمان دارم که اولین قدم روح القدس این است که با اقتدار و خیلی سریع وارد عمل می شود و در یک آن تمام لحظات زندگی ما را با عطایای خود سرشار از معنویت می نماید. ولی متأسفانه ما با روح القدس همکاری نمی کنیم... نوع همکاری و مشارکت ما با روح القدس انفعالی است یعنی آنچه هستیم که از پیش بوده ایم و در آن تفکری زندگی می کنیم که با آن متولد

شده و با آن رشد کرده ایم. من به این نتیجه رسیده ام که آن گونه زندگی که در نتیجه «تولد تازه» می یابیم جز با قدرت خداوند ممکن نخواهد شد.

روزی من تجربه بزرگی بدست آوردم و آن هنگامی بود که با «بیلی گراهام» ملاقات کردم. ما در این ملاقات در مورد مسائل مختلفی صحبت کردیم. بیلی به من گفت که چگونه به مسیح ایمان آورده است و من در سخنان او بزرگترین نبوت انجیلی را شنیدم. او داستان نجات خود را آن چنان با هیجان بیان کرد که انگار همین دیروز بعد از ظهر اتفاق افتاده است. وقتی او توضیح می داد که خداوند چگونه کار خود را در زندگیش شروع کرد و چگونه به قلب او وارد شد و وقتی گفت که چگونه از «ملکوت تاریکی» به «ملکوت نور» رسیده است... آخرین جمله ای که گفت این بود: «همه این کارها را روح القدس انجام داد.» در آن روز، واقعیت این است که من زیاد با این سخن او موافق نبودم.

از لحظه ای که زندگی نو در اثر تولد تازه در روح آغاز می شود، بقیه زندگی به شخصیت جدیدی که در ایمان یافته ایم اختصاص می یابد و تحت تسلط قدرتی قرار می گیرد که از روح القدس یافته ایم یعنی مشارکت هر چه بیشتر با روح و رشد هر چه بیشتر در فیض خداوند. اما در همین حال می توان از رشد آنچه این شعله را افروخته است، جلوگیری نمود. چگونه این کار صورت می گیرد؟ استفاده از هر وسیله ای که باعث تخفیف و تقلیل آن می گردد.

۸) آیا امکان دارد که روح القدس انسان را در خلاف جهت خواسته خداوند قرار دهد؟

البته که نه. امکان ندارد روح القدس انسان را در خلاف جهت اراده خداوند هدایت کند زیرا اگر این عمل را انجام دهد برخلاف خود عمل کرده است و این ممکن نیست. تصور نمی کنم روح القدس برای هر فرد ایماندار مجوزی صادر کند که به موجب آن بتواند در مقابل کلام مکتوب خداوند مقاومت کند و این مسئله برای ایمانداران بسیار بدیهی و آشکار است.

من قاطعانه می توانم نظر خود را در این مورد بیان کنم! چون همیشه با افرادی برخورد کرده ام که اظهار داشته اند: خداوند به آنها ویژگی خاصی عطاء کرده است و به طور خاصی آنها را هدایت می کند. این طرز تفکر آنها در حقیقت عذری است برای شانه خالی کردن از

تکالیفی که خداوند برای آنها مشخص کرده است. در این رابطه من کسانی را می شناسم که می گویند مرتکب زنا شده اند ولی وقتی دعا کرده اند روح القدس آنها را آرامش بخشیده است! نمونه گستاخانه ای بود. نه؟ بگذارید ملایم تر صحبت کنم چرا که زنا از گناهان کبیره است. شما چطور؟ آیا مرتکب گناهایی در درجات پائین تر شده اید؟ ادعای آنهایی که مرتکب زنا شده اند ولی روح القدس آنها را بخشیده است، شاید کفر به روح القدس نباشد ولی بسیار نزدیک به کفر است چرا که روح القدس با این ادعاها رنجیده خاطر می شود، به خاطر اینکه در این گونه ادعاها، نه تنها عمل «توبه» نفی شده بلکه حتی انگیزه ارتکاب گناه و صدور مجوز گناه به روح القدس نسبت داده شده است. همیشه گرایش باطنی ما این است که بگوئیم: good evil and evil good .

من پاره ای از ایمانداران پارسا و جدی را می شناسم که در این مورد عقاید خاصی دارند. استادانی داشته ام که دارای تخصص فراوانی در کتاب مقدس بوده اند. آنها رو در رو و چشم در چشم با من صحبت می کردند و صراحتاً می گفتند: روح القدس آنها را مجاز نموده بعضی کارها را انجام دهند که خداوند آن امور را صراحتاً در کلام خود ممنوع کرده است! وقتی این گونه عقاید را می شنویم، دلیل این آیه کتاب مقدس را درک می کنیم که چرا گفته است: «روح ها را بیازمائید که آیا از خدا است؟» چگونه می توانیم روح را بیازمائیم؟ چگونه می توانیم درک کنیم که واقعاً توسط روح خدا هدایت می شویم؟ شاید این شناخت، شناختی درونی و همراه با خیالپردازی های فراوان باشد. من ایمان دارم که روح خدا، دلهای ما را برای اهداف مشخصی آماده می سازد و ما را کمک خواهد کرد و در طول زندگی راهنمای ما خواهد بود. ولی باید بسیار دقت کنیم، مبدا بر اثر عدم هضم مفهوم «هدایت روح خدا» دچار اشتباه شده و در نتیجه و بدتر از آن، هدایت «ضد روح» و «هدایت دشمن» را که می کوشد ما را منحرف سازد، هدایت «روح خدا» تصور کنیم! بخاطر داشته باشیم که شیطان می تواند خود را به فرشته نور تبدیل کند!

اگر ایمان دارید که کتاب مقدس از طریق الهام «روح خدا» آمده و پذیرفته اید که این روح، روح راستی و حقیقت است و این حقیقت را در کلام مکتوب خداوند یافته اید، بنابراین آسان ترین راه برای آزمایش هرگونه روح، چه فردی و چه گروهی، این است که آن را در بوتۀ آزمایش نهاد با آن روحی که در شخصیت های مذکور در کتاب مقدس آمده است، مقایسه

کنید و فرا بگیرید که برداشت و درک آنها از کار «روح خدا» در انسان چه بوده است؟ من مطمئنم در این صورت خواسته های روح راستین خداوند را درک خواهیم نمود و به این حقیقت بزرگ خواهیم رسید که: «روح راستین» حامل وحی و الهام خداوند است. روح راستین خداوند، مقاصد و خواسته های او را فراروی انسان می گذارد یعنی هر آنچه که موجب رضایت مندی اوست و قدم های ما را در طریق های خود استوار می سازد. نمی توانم بپذیرم که «روح خدا» اجازه تمرد از اراده خدا را به ما بدهد زیرا در این صورت برضد خود عمل کرده و این امکان پذیر نیست.

۹) در کتاب مقدس می خوانیم که عیسی مسیح می فرماید: «هر گناهی بخشوده می شود جز کفر گفتن به روح القدس». نظر شما در این مورد چیست؟ چگونه می توانیم برای آن دسته از کسانی که مرتکب این گناه شده اند، دعا کنیم؟

در مورد گناهی که نه در این دنیا و نه حتی در دنیای آینده بخشیده نخواهد شد، ابهامات و برداشت های مختلفی موجود است. عده ای فکر می کنند که گناه غیر قابل بخشش، قتل نفس، می باشد زیرا در کتاب عهد عتیق فتوای قاطعی صادر شده است مبنی بر اینکه اگر شخصی مرتکب گناه قتل نفس شود، حتی اگر توبه کند، توبه او پذیرفته نمی شود و مجازات خواهد شد. بعضی دیگر فکر می کنند که گناه غیر قابل بخشش زنا محصنه است. زیرا زنا محصنه اساس اتحاد و پیمان زناشویی بین دو نفر را ویران خواهد نمود. هرچند که قتل نفس و زنا محصنه از گناهان کبیره هستند ولی فکر نمی کنم این گناهان بزرگتر از کفر به روح القدس باشند زیرا به عنوان مثال در عهد عتیق می بینیم: داود پادشاه مرتکب قتل نفس و زنا شد ولی بخشیده شد.

گفته های عیسی مسیح بسیار روشن و توضیحات او از گناه به سادگی قابل فهم است: «گناه» یعنی کفر ورزیدن به روح القدس. ولی با تمام این صراحت بیان، باز هم قدری فکر کنیم. منظور او از بیان این کلمات چه می باشد؟ در ابتدا اجازه دهید فکر کنیم و پی ببریم، «کفر ورزیدن» چه نوع گناهی است؟ کفر ورزیدن، گناهی است که نه در حیطه عمل، بلکه فقط به زبان جاری می شود یعنی گناهی است که شما نیز ممکن است از طریق بیان و قلم خود مرتکب شوید، به اصطلاح دیگر یا جنبه شفاهی دارد، یا کتبی. کفر ورزیدن زمانی جنبه گناه

به خود می گیرد که بیانی علیه روح القدس بر زبان بیاوریم. به خاطر دارید که رهبران مذهبی و روحانیون و کاتبان و فریسیان، دائماً بر ضد مسیح فعالیت می کردند و برای او دسیسه و توطئه می چیدند و سرانجام نقشه کشتن او را طرح ریزی کردند. آنها مرتباً به او حمله برده او را متهم به ارتکاب این عمل و آن عمل می نمودند. حتی او را متهم کردند هرگاه دیوی را از دیوانگان بیرون می فرستد، این کار را با کمک قدرت شیطان انجام می دهد. سخنی که عیسی مسیح در مقابل این اتهام بزرگ به آنها گفت تقریباً اینطور بود: دست نگهدارید آقایان، تاکنون در مقابل شما صبور بوده ام، با شما مدارا کرده ام، رنج های زیادی از دست شما کشیده ام ولی دیگر این اتهام جدید شما به قدری خطرناک است که موجب شد دیگر، نه حال و نه در آینده مشمول بخشش خداوند نگردید. عیسی مسیح گفت: هر گناهی و هر اتهامی نسبت به پسر انسان بخشیده خواهد شد اما اگر به روح القدس کفر بگوئید (انتساب کار روح القدس به شیطان یا برابر دانستن عمل شیطان با عمل روح القدس) دیگر بخشوده نخواهید شد. به این نکته توجه کنید! وقتی عیسی مسیح رامصلوب نمودند او بر روی صلیب از خداوند برای تمام کسانی که مقدمات کشتن او را فراهم کرده بودند تقاضای بخشش نمود و گفت: «پدر، اینها را ببخش زیرا نمی دانند چه می کنند.» در روز پنطیکاست، پطرس رسول چنین گفت: «آنهاست که عیسی مسیح را مصلوب کردند، واقعاً نمی دانستند چه کاری دارند می کنند.» پس از قیام عیسی از مردگان، روح القدس او را بر پاداشت و قدرت «مسیح» خداوند را به او اعلان کرد و بدین وسیله جلال یافت. اگر شما رساله به عبرانیان را بخوانید، متوجه تفاوت بسیار زیادی بین «کفر ورزیدن به مسیح» و «کفر ورزیدن به روح القدس» خواهید شد. آن چنانکه در عهد عتیق آمده است: برای کسانی که مرتکب گناه قتل نفس شده اند لزومی ندارد دعا کنیم ولی می توانیم برای کسانی که گناهان دیگری غیر از قتل نفس مرتکب شده اند، دعا کنیم ولی دعا برای قاتل و تقاضای بخشش او از خداوند الزامی نیست.

کتاب مقدس به ما نگفته است که مجاز نیستیم برای قاتلان دعا کنیم بلکه گفته است لازم نیست برای آنها دعا کنیم. آیا این لحن ملایم تر، کم و بیش اجازه دعا نمودن را در این گونه موارد به ما نداده است؟ فکر می کنم «کفر ورزیدن به روح القدس» را می توان در این تعریف گنجانید و شاید احتمال بخشش آن از طریق دعا وجود داشته باشد.

۱۰) در اعمال رسولان ۱۳: ۵۲ آمده است: «و شاگردان پر از خوشی و روح القدس گردیدند.» چرا اکثر مسیحیان امروز دارای این ویژگی نمی باشند؟

در ابتدا وقتی به آیاتی نظیر آنچه در اعمال رسولان آمده است برخورد می کنیم، حالت و موقعیت های مشخصی از حواریون عیسی مسیح را در طول تاریخ دوره فیض و نجات درک می کنیم. با مطالعه وضعیت حواریون عیسی مسیح و کلیساهای اولیه در کتاب اعمال رسولان، چنین به نظر می رسد که آنها تحت هر شرایطی در هر لحظه سرشار از شادی و روح بوده اند! ولی وقتی رسالات پولس رسول را می خوانیم، نگرانی عمیق او را از جفاها و فشارهایی که از هر سو بر او وارد می شد مشاهده می کنیم. وقتی پولس رسول از تجربیات خود می نویسد، می بینیم که در هر موقعیت و وضعیتی که بوده، یک عامل پنهانی و یک سیستم حمایت کننده، توان تحمل جفاها و رنج ها را به او بخشیده و در سراسر زندگی مسیحائی با یک نوع شادی روحانی سرشار بوده است. به هر حال، این شادی روحانی همیشه اثرات جفاها و رنجهایی را که از هر سو به او وارد می شد خنثی می نمود. پولس رسول به ما تعلیم می دهد، در طول زندگی یعنی آن مرحله از زندگی که ایمان آورده و خود را تسلیم عیسی مسیح نمود، از ضربات گیج کننده ناملایمات، بارها و بارها تعادل خود را از دست داده و به زمین افتاده ولی هرگز تسلیم نشده و شکست را نپذیرفته است. او همیشه در کشمکش این بوده تا تسلیم نشود و روحش ویران نگردد. شاید من و تو نیز کم و بیش با تجربه های تلخ او آشنا هستیم ولی پایداری کرده ایم.

در کلیساهای اولیه موفقیت های کوتاه مدت اما منحصر به فردی بوجود می آمد و آن زمانی بود که روح القدس جاری می شد و این ظهور و حضور روح القدس، پیروزی های پی در پی برای کلیساهای اولیه بوجود می آورد. در مراسم خاصی مانند مراسم تجلیل و شکرگزاری، وقتی روح القدس در کلیسا حضور می یافت موجب ولوله ای شگرف، ناشی از یک شادی روحانی در کلیسا می گردید و حضور روح به طور قابل ملاحظه ای موجب توسعه و رشد و ترقی در کلیسا می گردید. بله، چنین تحولات شگرفی در کلیساهای اولیه وجود داشته است! ممکن است اینطور به نظر برسد که کلیسای مسیح در این روزگار فاقد آن شادی و سرور روحانی است که در کلیساهای اولیه روی می نمود. من نمی توانم با اطمینان این را بگویم ولی اگر هم این تصور درست باشد دور از ذهن نیست، زیرا فاصله ای دو هزار ساله از آن

وضعیت را پشت سر گذاشته ایم، از آن روزگار سرشار از برکت حضور عیسی مسیح و شاگردان او، آن شهادت های متکی بر رؤیت و آن لحظه های سرشار از روحانیت و شادی و سرور! کلیساهای اولیه دارای تجربیات فراوانی از حضور شاگردان عیسی مسیح بودند، بنابراین آنچه در باره وضعیت آن کلیساهای می خوانیم، حقیقت دارد زیرا آنها مسیح را دیده بودند و تمامی معجزات و مصلوب شدن و رستاخیز او را، همه چیز او را دیده بودند: پس این سرشاری و پر بودن از روح ناشی از تجربه های اعجاب انگیز آنان بود. ولی عیسی مسیح کلامی پر از حکمت دارد. می گوید: «خوشا به حال آنانی که ندیده ایمان آورند.» من با اطمینان می گویم که اگر کلیسای امروز، تجربیات شگفت آور پدران و مادران خود را در کلیساهای اولیه داشته باشند، شادی و سرور آنها بسی عمیق تر از آن نسل خواهد بود. ولی این نکته را هم فراموش نکنیم که کلیساهای اولیه در عین حال کلیساهای ناب خاصی از نظر روحانی نبوده اند. مشکلات آنها فراوان بود و پولس رسول در رسالات خود، اشاره به مشکلات فراوانی در کلیساهای اولیه نموده است. فقط هنگام حضور روح القدس بود که در کلیسا، غم ها زدوده می شد و قدرت مقابله و تحمل در برابر جفاها فراوان به آنان عطاء می گردید، یعنی همان چیزی که در این روزگار شدیداً به آن نیازمندیم: روح قدرت و روح شاد زیستن در روح.

سئوالات این بخش

- ۱- چگونه می فهمید که کتاب مقدس حقیقت دارد؟
- ۲- نوشته های مختلف کتاب مقدس چگونه انتخاب و گردآوری شده است؟
- ۳- مراحل مختلف شوراها و کلیسائی در مورد تصمیم گیری درباره «نسخه های خطی» که صلاحیت لازم را داشته باشند و مقیاس آنها در این گزینش چه بوده است که براساس آن کتابی را قانونمند می کردند؟
- ۴- ما می گوئیم کتاب مقدس الهام خداوند است. آیا کسانی هم که تصمیم به جمع آوری این دست نوشته ها گرفتند تا آنها را قانونمند کنند، از خداوند الهام می گرفتند؟
- ۵- رستاخیز عیسی مسیح، چگونه قدرت عهد جدید را در کتاب مقدس ارزش بخشید؟
- ۶- چگونه می توانیم درک کنیم که کتاب مقدس کلام واقعی خداست، در حالی که تعبیرات مختلفی از آن می شود؟
- ۷- چگونه است که مسیحیان، کسانی که با روح راستی پر شده اند، با مواردی از کتاب مقدس موافق نباشند؟
- ۸- تعبیرات مختلفی در مورد عبارات کتاب مقدس وجود دارد. من چگونه می توانم بفهمم، کدام تعبیر درست است؟
- ۹- وقتی در مورد مسائل کتاب مقدس با دوستانم صحبت می کنم، با این اظهار نظر مواجه می شوم: «این فقط برداشت شما است.» واکنش من چگونه باید باشد؟
- ۱۰- اخیراً کتابی دریافت کرده ام به نام Living Bible. این کتاب نحوه صحیح مطالعه روزانه کتاب مقدس را آموزش می دهد. آیا لازم است در مورد تفسیرهای این کتاب محتاط باشم؟
- ۱۱- آیا کتاب مقدس، ادعای اعمال قدرت بر زندگی ایمان داران را دارد؟
- ۱۲- آیا کتاب مقدس، ادعای اعمال قدرت بر زندگی بی ایمانان را دارد؟
- ۱۳- یک نفر مسیحی، از کتاب عهد عتیق چه درسی می گیرد؟ آیا آموخته های عهد عتیق، موجب رشد روحانی ما - آن چنان که ویژگی عهد جدید می باشد - خواهد شد؟
- ۱۴- مسیحیت معاصر، از کتاب عهد عتیق چه استفاده ای می کند؟
- ۱۵- تفکر مسیحیان در مورد مسئله «تکامل» چگونه باید باشد؟
- ۱۶- آیا کتاب مقدس، عمر زمین را تعیین کرده است؟
- ۱۷- به عنوان یک استاد علوم الهی، چه عواملی موجب خنثی شدن کوشش و تلاش و آموزش شما می گردد؟

۴

کتاب کتابها

تمامی کتب از الهام خدا است

و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است،

تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته شود.

دوم تیموتائوس ۳: ۱۶-۱۷

۱) چگونه می فهمید که کتاب مقدس حقیقت دارد؟

این یک سؤال بسیار مهم است زیرا حقایق کتاب مقدس، اساس ایمان مسیحیان می باشد. کتاب مقدس، منبع اولیه ما جهت کسب اطلاعات از شخصیت عیسی مسیح و تمام مواردی است که آنها را اساس ایمان خود می دانیم. در نهایت، اگر کتاب مقدس حقیقت نداشته باشد، ادعای ما مسیحیان بسیار خطیر و هولناک است. ما به حقایق کتاب مقدس ایمان داریم. ما ایمان داریم که کتاب مقدس، کلام خداوند است. اما چه عاملی ما را بر آن داشته که می خواهیم در مورد حقایق کتاب مقدس مطمئن شویم.

لازم است در ابتداء این سؤال را مطرح کنیم: چگونه می فهمیم یک پدیده حقیقت دارد؟ این یک سؤال بسیار فنی در زمینه علم «شناخت معرفت» می باشد. در این زمینه، سؤال گسترده تری مطرح می شود: چگونه می توانیم حقایق یک ادعا یا یک پدیده علمی را آزمایش کنیم؟ یک سری حقایق مسلم و قطعی وجود دارند که انسان آنها را به طرق مختلف آزمایش نموده و پذیرفته است، مثلاً مشاهده آسمانها با تلسکوپ و کشف واقعیت های جدید کیهانی و سایر حقایقی که مورد آزمایش، مشاهده و محک زدن با مستندات علمی، مورد نظر قرار گرفته اند. از آن زمان که تاریخ مسیحیت مد نظر قرار گرفت، از آن زمان که تاریخ شناخته شد، مسیحیت کوشیده که با ابزار مورد نیاز و مدارک علمی، منجمله علم باستان شناسی به حقایق داستان های کتاب مقدس دست یابد. یک سری وقایع در کتاب مقدس بیان شده است از جمله پاره ای پیشگوئی های وقایع آینده که وقوع آنها با مقیاس ها و استانداردهای معمول در علم «تاریخ شناسی» محقق شده است. من شما را دعوت می کنم با هم به این حقایق توجه کنیم و با هم این حقایق را بیازمائیم.

در قدم دوم، می خواهیم ادعای حقایق کتاب مقدس را از طریق عقلانی درک کنیم. آیا این ادعا، مبتنی بر یک استدلال استوار و پابرجا یا یک بیان مبهم می باشد؟ اگر این ادعا نامفهوم است، می باید محتویات کتاب مقدس را دوباره مرور کنیم و این روش دیگری برای فهم حقایق این ادعا می باشد. یکی از بارزترین موارد این است که در نهایت کتاب مقدس بیانگر قطعیت یافتن بسیاری از پیشگوئی های انبیای شناخته شده تاریخ است، مواردی که وقایع به روشنی پیشگوئی شده و هم چنین پیشگوئی هایی که به صورت یک واقعه تاریخی ثبت شده و تحقق یافته است. موارد فراوانی از وقوع محض پیشگوئی های عهد جدید در

کتاب مقدس وجود دارند که توجه به آن کافی است تا تمام کسانی را که ما می کوشیم با استدلال های فراوان و بیان موارد مافوق الطبیعه، با آنها در مورد حقایق کتاب مقدس مباحثه کنیم قانع کند!

در نهایت، بسیاری از عالمان مسیحی معتقدند با وجود این همه مدارک مستند درباره حقایق کتاب مقدس، ما تنها با کمک روح القدس و کار او در دلهايمان و غلبه او بر تعصب ها و غرض ورزی های ما بر علیه خداوند، می توانیم حقایق کتاب مقدس را درک کنیم. این نظریه در بحث الهیات، «شهادت درونی روح القدس» نامیده می شود. من می خواهم بر این نکته تاکید کنم که وقتی می گوئیم کشف واقعیت کتاب مقدس با کمک روح القدس صورت می گیرد و موجب آن می گردد که حقیقت را در کتاب مقدس ببینیم و آن را بپذیریم، منظور این نیست که روح القدس به من بصیرت مخصوصی داده که دیگران فاقد آنند، یا موجب این می شود به اطلاعاتی دست یابم که هیچکس دیگری از آن آگاه نیست. علت آگاهی من به حقایق کتاب مقدس، فقط بدین جهت است که روح القدس، قلب مرا عوض کرده است! و تمایل مرا معطوف به پذیرش مدارکی نموده که در فوق به آن اشاره کردم. من فکر می کنم قدرت خداوند به صورت یک اثبات کننده درونی، در کتاب مقدس اعمال می شود و این شهادتی بر حقایق این کتاب است مبنی بر اینکه به راستی کلام خداست.

۲) چگونه کتاب های مختلف جهت تدوین کتاب مقدس کنونی انتخاب و گردآوری شدند؟

گرچه ممکن است تصور کنیم که کتاب مقدس تنها یک کتاب است ولی باید بدانیم که در حقیقت کتاب مقدس مجموعه ای است شامل ۶۶ کتاب و نتیجه می گیریم که بر حسب مراحل مختلف تاریخی، این کتاب های مخصوص در یک مجلد جمع آوری گردیده اند که ما آن را امروز «کتاب مقدس» می نامیم. در حقیقت ما این کتاب را Canon یا مرکزیت تقدس می دانیم. Canon واژه ای است یونانی به معنی «ستون اندازه گیری و مقیاس»، یعنی یک استاندارد و معیار برای ارزیابی که واقعیت ها در قالب آن سنجیده و در مورد صدق و کذب آن قضاوت می شده است.

فرضیه های گوناگون و بسیاری در تاریخ کلیسا مبنی بر دخالت مستقیم و دقیق دست خداوند در مراحل مختلف و گزینش کتاب های لازم و مفید وجود داشته است. «شکاکيون»

به بیشتر از سه هزار کتاب اشاره کرده اند که برای شمول در تصویب نامه نهائی عهد جدید انتخاب شده بودند ولی تنها تعدادی چند (در حدود بیست کتاب) انتخاب شدند. آیا این ادعا، سؤال برانگیز نیست؟ آیا ممکن است کتاب های مشخصی در «عهد جدید» کنونی در بین آن سه هزار کتاب نبوده باشند؟ یا بعضی از آن کتاب ها که بر اثر ارزشیابی انسان و داوری انسان رد شده اند در کتاب عهد جدید کنونی وجود داشته باشند؟ لازم است این نکته را به خاطر بسپاریم که به هر حال آن دسته از کتابهایی که در تجزیه و انتخاب نهائی تصویب نشدند، حداکثر سه یا چهار کتاب بوده اند [که احتمالاً علت عدم انتخاب آنها وجود تعلیماتی یک سو به و مغایر با اکثریت غالب بوده است. مترجم]. بنابراین تنها پذیرش و تصویب فقط ۷۲ کتاب یا رقمی نزدیک به آن از میان آن دو یا سه هزار کتاب، ادعائی دروغ است و هدفی جز تحریف حقایق تاریخی نمی تواند داشته باشد.

عده ای بر این عقیده هستند که کلیسا دارای اختیارات بیشتری نسبت به کتاب مقدس است، تنها بدین دلیل که این کلیسا بوده که اختیار و توانائی تصمیم گیری لازم را در مورد انتخاب و گزینش نوشته های لازم برای تدوین کتاب مقدس داشته است. اکثریت پروتستان ها به هر حال دارای نقطه نظرهای متفاوتی از این مقوله می باشند. آنها می گویند وقتی تصمیم گرفته شد که کدام یک از این کتاب ها معیار قرار گیرند، از واژه یونانی *recipemus* یعنی «ما دریافته ایم» استفاده می کردند. آنچه کلیسا می گوید این است که ما بنا بر اختیار خود «دریافته ایم» که این کتاب ها با توجه به تقدم آنها، معیار و مقیاس باشند. بنابراین ما نیز تصمیمات و اختیارات کلیسا را پذیرفته و مطیع آن می باشیم. اینکه بگوئیم قسمتی از این نوشته ها معتبر هستند، یک مورد است و اینکه بگوئیم تشخیص داده ایم که قسمت دیگر از این نوشته ها «تقریباً» معتبر هستند، موردی جداست. آن گزینش ها و تصمیمات انسان، موارد بدون اعتبار را ناگهان معتبر اعلام نمود و بدین ترتیب کلیسا نیز تشخیص و گزینش آنها را مبنی بر گردآوری لازم جهت تدوین کتاب مقدس پذیرفت و به آن تسلیم شد. ما بر اساس آنچه از خدا آموخته ایم، نمی توانیم منکر این شویم که دست ناپیدای خداوند، از طریق مشیت او در تمام مراحل این تصمیمات و گزینش های انسانی دخالت داشته است. تنها موردی که امکان اشتباه را به وجود می آورد، گزینش های دوره ای و داوری های انسان است. ولی من فکر نمی کنم انسان توانسته باشد بی نیاز از قدرت خداوند به این مهم دست یافته باشد.

۳) مراحل مختلف شوراهای کلیسایی در مورد تصمیم گیری درباره نسخه های خطی که صلاحیت لازم را داشته اند و مقیاس آنها در این گزینش چه بوده است که براساس آن کتابی را قانونمند می کردند؟

کلیسا جهت تصمیم گیری در این مورد، جلسات مشاوره ای تاریخی بسیاری داشته است. در آن جلسات نمایندگان کلیساها، نسخه های خطی را بررسی می کردند که ببینند صلاحیت و امکان آن را دارند که مورد تصویب واقع شوند. من می توانم به یک مورد از این نسخه های خطی، نوشته پاپ کلمنت روم که اسقف کلیسای روم بوده است، اشاره کنم. این نسخه در حدود سال ۹۵ میلادی نوشته شده است. یکی از دلایلی که این دست نوشته را فاقد اعتبار اعلام کرده است، بیان این مطلب است که رساله های حواریون عیسی مسیح از خود انجیل معتبرتر می باشند.

بر اساس چه معیارهایی، شوراهای کلیسایی، کتاب ها یا دست نوشته های موجود را ارزیابی و تجزیه می نمودند که شامل کتاب مقدس بشوند؟ یکی از این معیارها، دارا بودن منشاء روحانی بوده است و آن اینکه مشخص شود که این کتاب، نوشته یکی از حواریون عیسی مسیح است و این کتاب با این خصوصیت، به عنوان معیار و شمول در کتاب مقدس پذیرفته می شد. ما می بینیم که انجیل «متی» که نوشته یکی از دوازده حواری (شاگرد) عیسی مسیح و از بدنه اصلی دوره رسالت می باشد، از ابتدا به عنوان معیار و مقیاس تصویب گردید. در آخرین جلسه مشاوره ای که در پایان قرن چهارم میلادی انجام گرفت، انجیل متی به عنوان یکی از قسمت های عهد جدید پذیرفته شد. این نوشته با توجه به مزیت های آن، در اولین روز تشکیل جلسه مشورتی پذیرفته شد.

انجیل های دیگری نیز موجودند: مثل انجیل مرقس، مرقس یکی از شاگردان و حواریون مسیح نبود و بعداً او کاتب پطرس رسول گردید و سخنان پطرس در حقیقت بر اساس آنچه هست که مرقس نوشته است. بنابراین از ابتدا، انجیل مرقس نیز مورد تصویب کلیسا قرار گرفت. رساله های پولس رسول نیز از ابتدا مورد تصویب قرار گرفتند و حتی پطرس رسول نیز در رسالات خود، رسالات پولس رسول را «کتاب مقدس» می نامید.

معیار دیگری برای تصویب یک کتاب در اجتماع کلیسایی، لزوم انطباق آن کتاب با متن کتاب هائی بودند که قبلاً مورد تصویب قرار گرفته بودند و در آنها شکی نبود. علت عدم

پذیرش چند کتاب (حدود سه یا چهار کتاب)، در درجه اول، عدم انطباق آنها با مندرجات آن دسته از کتاب هائی بودند که به عنوان معیار، پذیرفته شده بودند.

[توضیح مترجم: شاید بتوان گفت، همخوانی و توافق متون کتاب های پذیرفته شده که خود نوعی شهادت دسته جمعی نویسندگان آنها در فواصل زمانی و مکانی بسیار زیاد بوده است، فاکتوری برای پذیرش بوده است و نبودن یک هماهنگی بین کتاب های رد شده و اظهار نظرهای انفرادی و متناقض با یکدیگر، دلیل عدم اعتبار آنها بوده باشد].

۴) ما می گوئیم کتاب مقدس الهام خداوند است. آیا کسانی هم که تصمیم به جمع آوری این دست نوشته ها گرفتند تا آنها را قانونمند کنند، از خداوند الهام می گرفتند؟

در مورد این سؤال بحث های زیادی بین الهیات کلیسای تاریخی کاتولیک روم و الهیات پروتستان در جریان می باشد. کلیسای کاتولیک روم با توجه به مذاکرات ثبت شده شورای کلیسائی ترانت در قرن شانزدهم، ادعا می کند که با وجود اینکه نویسنده یک کتاب واجد شرایط از خداوند الهام می گرفته است ولی نوشته و کتاب او از نظر منزّه بودن بررسی شده و در آن مقیاس و معیاری که لازمه شمول در عهد جدید بوده است، طبقه بندی شده است و سپس تصویب و تأیید گردیده است.

سخن کوتاه کنم: کلیسای کاتولیک روم بر این باور است که عهد جدید مجموعه ای است منزّه و بری از خطا و بی عیب، شامل چندین کتاب با همین خصوصیات. این خود یک دیدگاه است ولی محققان و منتقدین جدید این نظریه را نمی پذیرند و معتقد به بدون اشتباه بودن کتاب های زیرمجموعه کتاب مقدس نمی باشند و می گویند: در ابتدا معیارها، مجموعه ای از کتاب های جایز الخطا بوده اند که در یک کتاب جایز الخطا گنجانیده شده اند. آئین کهن پروتستان نیز در مسلک های لوتریسم، متدیست، اپیسکوپالیست، پریزبیتری و... دارای عقایدی است مبتنی بر اینکه معیار کتاب مقدس یک مجموعه جایز الخطا از کتاب های جایز الخطاست. در عصر اصلاحات دینی، یکی از مهمترین موارد، موضوع قدرت و اختیار و نفوذ کلیسا بوده است و ما می بینیم که مرکزیت این قدرت و اختیار را در تفسیر و توجیه واژه «ایمان» که برگرفته شده از شعار اصلاح طلبان کلیسائی یعنی sola fide (تنها با

ایمان توجیه شده ایم) می باشد. هم چنین جنبه دیگری از اعمال قدرت و قانون کلیسا در میان پیروان شعبه پروتستان پدید آمد و آن تکیه بر عبارت sola scriptura (تنها با کتاب مقدس) می باشد. کتاب مقدس به تنهایی قدرت آن را دارد که وجدان ما را ملزم سازد! کتاب مقدس پاک و منزّه و بی خطا است زیرا که خداوند نیز چنین است. کتاب مقدس کلام خدا است که ما آن را دریافت کرده ایم ولی کلیسا منزّه نیست. و این دیدگاه کلیساهای مسیحی پروتستان می باشد.

کلیسا، سنت های غنی ای دارد و ما برای کشیش یا اسقف کلیسا (پدر روحانی) و عقاید خود احترام فراوانی قائلیم و به هر صورت امکاناتی به ماداده شده است که ممکن است در موارد خاصی خطا باشد. ما به منزّه بودن کلیسا اعتقادی نداریم. من در فصل های آینده راجع به این موضوع سخن خواهم گفت و به بیان این موضوع خواهم پرداخت که بعضی از کلیساهای پروتستان به این مورد ایمان دارند که در گزینش معیار و ملاک اصلی برای جمع آوری کتاب مقدس و در مرحله طبقه بندی آن، مشیت خداوند و کار مخصوص روح القدس، وجدان گردآورندگان را ملزم ساخته است که مرتکب اشتباه نشوند. من به شخصه زیاد به این عقیده پای بند نیستم و فکر می کنم ممکن است که کتاب های نادرست نیز گردآوری شده باشند اما حتی برای یک دقیقه هم به خودم اجازه نمی دهم که بگویم، این دسته از کتابها ملاکی برای گزینش بوده باشند. تصور من بر این است که کلیسا این وظیفه خطیر و بزرگ را که رودر رویش قرار گرفته بوده، به نحو شایسته و قابل تحسین انجام داده است و نتیجه کار آنها همین عهد جدیدی است که اکنون در اختیار داریم: یعنی مجموعه ای از آن نوشته های واجد شرایطی که معیار و مقیاس قرار گرفته بودند در این کتاب گردآمده است و این وظیفه و رسالت تحقق یافته است.

۵) رستاخیز عیسی مسیح چگونه قدرت عهد جدید را در کتاب مقدس ارزش و اعتبار بخشید؟

تنها راهی که موجب ارزش و اعتبار عهد جدید در کتاب مقدس می باشد، واقعه عظیم رستاخیز عیسی مسیح از مردگان است. بعضی از کاتبان عهد جدید ادعا کرده اند که نوشتن رسالات آنها نتیجه مستقیم کار خودشان نبوده است و در حقیقت این نوشته ها را تحت

نظارت و قدرت روح القدس نگاشته اند. این یک ایده و ادعای افراطی و تعصب آلود است که لازم است برای فهم حقانیت آن، تحقیقات گسترده ای به عمل آید.

تنها طریقی که حقانیت کتاب مقدس را به اثبات رسانیده است، قیام عیسی مسیح از مردگان است! رستاخیز عیسی مسیح نشان دهنده اعجاز و ارزش واقعی اوست و از طریق قدرت های فراوانی که خداوند به او تفویض نموده است، توجیه کننده و عاملی است از کل آفرینش.

برای مثال: «نیقودیموس» نزد عیسی مسیح آمد و گفت: «استاد، ما می دانیم تو معلمی هستی که از سوی خدا فرستاده شده ای و گرنه هیچگاه نمی توانستی این معجزات را انجام دهی.» نیقودیموس دقیقاً به این ویژگی عیسی مسیح اندیشیده بود و این طور استدلال می کرد: او اگر فرستاده دروغین خدا بود، هیچگاه خداوند قدرت انجام این معجزات را به او اعطاء نمی کرد. انجام چنین معجزات حیرت انگیز و سودمندی توسط عیسی مسیح، مبین این واقعیت است که او اجازه و اعتبار لازم را از سوی خداوند داشته است و این نشان داده است که خداوند، با کارهای معلم منحصر به فرد و فرستاده اش، موافق بوده است.

قیام عیسی مسیح از مردگان، بزرگترین نشانه موافقت خداوند با او و همچنین نشان دهنده و ثابت کننده این حقیقت است که او «پسر» خدا است و این ادعای عیسی مسیح در تمام تعلیماتش بود که در نهایت انجام شد. پولس در اعمال رسولان چنین اظهار داشته است: خداوند از طریق رستاخیز عیسی مسیح، او را «مسح» نمود و به «مسیح» بودن او، مهر تأیید گذاشت. این حقایق چه تأثیری بر کتاب مقدس دارند؟ اگر در حقیقت پسر خدا بودن عیسی از طریق رستاخیز او ثابت شده و سپس حقانیت «مسیح» بودن او تأیید گردیده است، پس او پسر روحانی خدا است. او فرستاده خدا می باشد و از طریق اعمال معجزات فراوان و تعلیماتش در مورد اینکه کتاب مقدس، کلام خدا است، او معلم حقیقی نیز می باشد. و سپس تأکید بر کلام خداوند بودن کتاب مقدس توسط او، دلیل حقانیت ادعاهای شاگردان اوست.

تنها از طریق کتاب مقدس، رستاخیز عیسی مسیح به ما معرفی شده است و ما آن را شناخته ایم. اگر «مسیح» بودن عیسی ناصری در واقعه رستاخیز از مردگان به اثبات رسیده است و اگر مسیح مهر تأییدی بر کتاب مقدس نهاده است که کلام خداوند است، پس نتیجه

می گیریم: منبع ادعاهای مسیحیان فقط مندرجات کتاب مقدس می باشد. آیا راهی دیگر خارج از کتاب مقدس برای اثبات این ادعاها وجود دارد؟ ما دیگر نیاز به یک کتاب وحی نداریم که به واقعه تاریخی رستاخیز عیسی مسیح از مردگان شهادت دهد. باور من از رستاخیز عیسی مسیح ناشی از گواهی و شهادت یک کتاب بی خطا و منزّه (کتاب مقدس) نیست ولی می پذیرم که کتاب مقدس عاری از خطا و کاملاً منزّه و مقدس است زیرا رستاخیز عیسی مسیح از مردگان، آن را تأیید نموده و به آن اعتبار و ارزش لازم را بخشیده است.

۶) چگونه می توانیم درک کنیم که کتاب مقدس کلام واقعی خدا است، در حالی که تعبیرات مختلفی از آن وجود دارد؟

و فور و تنوع و حتی تناقض گوئی در تفسیرهای گوناگون از کتاب مقدس، حقیقتاً پاسخی ندارد و نمی دانم خاستگاه این تفسیرها از کجا بوده است؟ اجازه دهید مثالی بیاورم. مشاهده می کنیم قانون اساسی ایالات متحده به انحاء مختلف تفسیر می شود و حتی احزاب سیاسی و قضات مختلف، دیدگاههای متفاوتی از معنی و مفاد قانون اساسی دارند ولی هیچ کدام از این دیدگاهها و تفسیرهای مختلف، اصل قانون اساسی را خدشه دار نکرده و بر آن سایه نیفکنده است. ما می دانیم قانون اساسی را چه منابعی تدوین کرده اند. ما می دانیم منشاء قانون اساسی کجاست و سرانجام ما می دانیم که قانون اساسی چیست.

این اختلاف نظرها، موجب بی میلی و بی تفاوتی انسان می شود. آن چنان که کتاب مقدس تعلیم داده است اگر ما بنا را بر این بگذاریم که کتاب مقدس کلام خدا است، تقریباً نیمی از مشکلات حل می شوند. مورد دیگر برای گریز از این معضل این است که بپرسیم: کتاب مقدس چه می گوید؟ و آیا می توانیم با آنچه که تعلیم داده است، موافق باشیم؟

بیائید، فرض را بر این بگذاریم که من تفسیری از کتاب مقدس دارم و این تفسیر و تعبیر یا ترجمه من، شما را متقاعد کرده است و آن را منطبق با کتاب مقدس می دانید. حال با توجه به اینکه ایمان دارید که کتاب مقدس کلام خدا است، پس ناخودآگاه پذیرفته اید که تفسیر من هم کلام خدا است و در همین لحظه است که مرتکب لغزش شده اید.

بسیاری از انسانها، درگیر این مشکل اساسی می باشند که حقیقت و چکیده کتاب مقدس از طریق تفسیرها و تعبیرها و ترجمه های گوناگون، در حد یک فرضیه نسبی کاهش یافته

است. این مسئله موجب پائین آمدن ارزش کتاب مقدس می شود. ممکن است یافتن تفسیر درستی از کتاب مقدس برای ما بسیار دشوار باشد و در عین حال این امکان وجود دارد که اگر هرگونه تفسیر یا تعبیری از کتاب مقدس یافتیم، جرأت مخالفت با آن را نداشته باشیم ولی قسمت عمده نگرانی‌ها و کشمکش‌های درونی ما برمی گردد به اینکه مبدا همین تفسیری که مورد قبول واقع شده، تفسیر صحیح و درستی از کلام خداوند نباشد.

۷) چگونه ممکن است مسیحیان، کسانی که از روح القدس پُر شده‌اند، با مواردی از مندرجات کتاب مقدس موافق نباشند؟

در آخرین کتابی که تحت عنوان «روان شناسی الحاد» نوشته ام (بعداً به «اگر خدائی هست چرا کفر هست؟») تغییر نام یافت، تمام مواردی را که محققین کتاب مقدس با آن موافق نبوده‌اند، گردآوری کرده‌ام. نه تنها مسیحیانی را می‌یابیم که موافق با تعلیمات کتاب مقدس نیستند بلکه تنی چند از بزرگترین محققین و نظریه پردازان تاریخ با قسمت‌های مهمی از کتاب مقدس موافق نبوده‌اند. من می‌خواهم بگویم: سه دلیل مقدماتی در عدم پذیرش اصول بنیادی توسط متفکرین وجود دارد.

نخست اینکه ممکن است با منطق خطا مجاب شویم. ما دارای ظرفیت معینی از استعداد و تجزیه و تحلیل و استدلال می‌باشیم ولی این گنجایش و قدرت استدلال، کامل نیست و این مسئله موجب بروز اشتباه شده و در تفسیرهای خود به استنتاج‌های غیرمشرعی می‌رسیم و این اشتباه و خطای بزرگی است. یعنی عصیان در برابر قوانین منطق و استدلال. به خاطر دارم زمانی که در کالج مشغول آموختن مقدمات منطق بودم، نمونه‌هایی از «استدلال‌های غلط» را در کتاب‌های درسی ما آورده بودند. این نمونه‌ها، نه چکیده روزنامه‌ها و نه از نشریات طنزآمیز انتخاب گردیده بودند بلکه مجموعه‌ای بودند از استدلال‌های بعضی از بزرگترین و داناترین شخصیت‌های تاریخی یعنی افلاطون، جان استوارت میل و دیوید هیوم! این مردان در زمره آگاه‌ترین انسان‌هایی هستند که تاکنون در جهان بوده‌اند و دارای شهرت جهانی می‌باشند. آنها نمونه‌های فراوان و درخشانی از «استدلال غلط» داشتند تا آنجا که به عنوان نمونه‌هایی در کتاب درسی «مقدمات منطق» برگزیده شدند. خطاهای فکری، اولین علت این سردرگمی‌ها است.

دلیل دوم: خطاهای تجربی است. هر یک از ما در محدوده تجربه‌ها و تصورات خود محدود شده‌ایم. هیچ یک از ما قدرت و توانائی بررسی تمام دانسته‌ها را نداریم. گاهی اوقات دیده‌ها و شنیده‌های ما موجب می‌شوند تا دچار سردرگمی بشویم. درک و شناخت ما از واقعیت‌های پیرامون خود، محدود است. این محدودیت نیز موجب بروز اشتباه می‌گردد. و آخرین و مهمترین علت اشتباه، مربوط به میزان شناخت ما از کتاب مقدس و همچنین آگاهی ما از علوم یعنی این دو اساس لازم و ضروری می‌باشد. وقتی آموخته‌های ما به سمت و سوئی بروند که خلاف جهت «دانسته‌ها» باشند در درک حقیقت با مشکلات روبرو می‌شویم. ما نمی‌خواهیم بپذیریم، «دانسته‌ها» به ما چه می‌گویند. وقتی مسیحی می‌شویم، از توانائی ارتکاب گناه، پاک نمی‌شویم. ما همیشه نمی‌خواهیم آنچه را که کتاب مقدس تعلیم داده است بپذیریم، بنابراین از آن تعبیرات و تفسیرات اشتباهی می‌کنیم و این ناشی از افکار تیره یا سختی دل‌های ماست و هم به دلیل اینکه ابزارهای لازم را برای مطالعه کتاب مقدس نمی‌شناسیم و آموزش کافی و لازم از زبان را نداریم. مهارت لازم را برای درک و استنتاج‌های مشروع نداریم. ما از قانون نتیجه‌گیری‌آنی اطلاعی نداریم و... دیگر قضایا. و دلیل اصلی و اساسی اینکه مسیحیان با تعلیمات کتاب مقدس موافق نیستند بخصوص این اصل کلی که ما گناهکاریم. این «گناه» است که کتاب مقدس را برای ما نامفهوم ساخته است. این «گناه» است که کتاب مقدس را برای ما به غلط تعبیر و تفسیر می‌کند و در نهایت تصور و ناتوانی خودمان، برای بکارگیری فکر و ذهن، در جستجوی حقیقت کلام خداوند می‌باشد. ما دارای شراکت روح القدس می‌باشیم. ما دعوت شده‌ایم که خداوند را با تمامی فکر دوست داشته باشیم. کسانی که خداوند را با دل و جان می‌پرستند، هیچگاه منشاء و موجب تفسیر و ترجمه غلط از کلام «او» نمی‌شوند.

۸) تفسیرهای متفاوت و فراوانی از آنچه که در کتاب مقدس آمده است وجود دارد؟ ما چگونه می‌توانیم تفسیر صحیح را تشخیص دهیم؟

این یک مشکل اساسی و بلائی است که دامنگیر همه ما مسیحیان شده است. بعضی امور فرضیه‌ای وجود دارند که ما می‌توانیم در مورد آنها صحبت کنیم ولی من ترجیح می‌دهم و قتم را صرف مسائلی کنم که ارزش کاربردی دارند.

کلیسای کاتولیک روم معتقد است که یکی از وظایف مهم کلیسا این است که قدرت تفسیر کتاب مقدس را داشته باشد. آنها معتقدند: نه تنها یک کتاب منزّه و بری از خطا داریم بلکه یک تفسیر معتبر و بدون غلط از آن کتاب را نیز داریم. از این طریق ممکن است قسمتی از مشکلات حل شود ولی همه آنها رفع نخواهند شد. شما امروز هم کسانی را می شناسید که مفسران امینی در تعبیر و تفسیر صحیح کتاب مقدس می باشند. دیر یا زود صداقت آنها در تفسیر و طبقه بندی بر ما آشکار خواهد شد. ما در وضعیت دشواری قرار داریم. در بین آنچه که «پاپ‌ها» می گویند و آنچه که شورای کلیسائی می گوید، اختلاف فراوانی وجود دارد. درست مثل تعبیرات مختلفی که از کتاب مقدس می شود. عده ای نوپدیده می گویند: «اگر عالمان دینی نمی توانند روی این مسائل توافق کنند چگونه ما می توانیم؟ و آیا یک مسیحی معمولی می تواند بفهمد چه کسی راست می گویند و چه کسی دروغ؟»

ما این اختلاف نظرها را در حیطه پزشکی نیز می بینیم. یک پزشک به شما می گوید: نیاز به عمل جراحی دارید و دیگری می گوید: نیازی به عمل جراحی نیست! چگونه می توانید بفهمید کدام پزشک حقیقت را گفته است؟ در حالی که زندگی شما در گرو این حقیقت است. این مورد بسیار مشکل آفرین است: یعنی اعمال مهارت های مختلف بر موضوعات مهم. ولی بروز این تعبیرها و این وضعیت در باره کتاب مقدس، بسیار مهم تر از این است که من آپاندیسیت خود را جراحی کنم یا نه! شما اگر با چنین وضعیتی یعنی اختلاف نظر این دو پزشک مواجه بشوید، چه خواهید کرد؟ قطعاً به پزشک سوم مراجعه می کنید. قبلاً درباره اش تحقیق می کنید، به گواهی نامه پزشکی او نگاه می کنید تا ببینید آموزش لازم را برای اینکه پزشک متخصصی باشد گذرانیده است؟ تحقیق می کنید تا بدانید تجویز و نسخه او برای بیمارانی نظیر شما مفید بوده است؟ و نقطه نظر بیمارانش را در مورد روش درمان او بررسی می کنید و اگر متقاعد شدید، به او مراجعه می کنید.

نخستین مسئله ای که لازم است بدانیم این است که چه کسی کتاب مقدس را تفسیر می کند؟ آیا دانش لازم را دارد؟ وقتی تلویزیون را روشن می کنیم و به کانال مخصوص مبشرین مراجعه می کنیم، در آنجا انواع و اقسام موعظه ها پخش می شود: واعظینی صریح اللهجه و رک گو و ساده دل بدون داشتن دانش فنی از علم الهی و بدون داشتن صلاحیت آموزشی لازم. من می دانم کسانی هستند که حتی بدون داشتن تحصیلات عالی علوم الهی و صلاحیت

فرهنگی می توانند تفسیر بدون اشتباه و سالمی از کتاب مقدس داشته باشند ولی احتمالاً نمی توانند در تفسیر و تعبیر کتاب مقدس دقیق تر از کسانی باشند که سالهای زیادی را صرف تحقیقات دقیق کرده اند و تربیت و تعلیم منظمی در رابطه با مشکلات تفسیری کتاب مقدس داشته اند.

کتاب مقدس، کتاب گشوده ای است برای همه کس و هر کس برداشت متوسطی از آنچه که لازم دارد، خواهد نمود. پس گام اول: آگاهی داشتن از میزان دانش مفسر می باشد، نه فقط آن بلکه نباید تنها به یک نفر اعتماد کنیم. این راه مواجهه با مشکلات ناشی از تفسیرهای کتاب مقدس می باشد من اغلب به مردم توصیه می کنم تا جائی که می توانند، منابع معتبر را امتحان کنند. نه تنها منابع معاصر بلکه نقطه نظرهای افراد شناخته شده و مشهور در تاریخ مسیحیت. این مسئله برای من تعجب آور است که موارد فراوانی از اتفاق نظر در تفسیر و تأویل کتاب مقدس در بین آگوستین، آکویناس، آنسلم، لوتر، کالوین و ادواردز، یعنی اشخاصی که دارای شهرت افسانه ای در تاریخ کلیسا می باشند وجود دارند. من همیشه با آنها مشورت می کنم زیرا که بهترین هستند و در تفسیر کلام خدا دارای اتفاق نظر می باشند.

۹) وقتی در مورد نقطه نظرهای خودم از کتاب مقدس با دوستانم صحبت می کنم، غالباً با این جواب روبرو می شوم: «این تعبیر شما است.» چه کار می توانم انجام دهم؟

این یک امر بسیار معمولی است: شما کوشش کرده اید، مطالعه کرده اید و تحقیقات خود را انجام داده اید، سپس یک مسئله را مطرح می کنید و بعضی به شما نگاه می کنند و می گویند: «بسیار خوب ولی این نظر شما است.»

منظور واقعی آنها از بیان این عبارت چیست؟ آیا می خواهند بگویند آنچه که می گوئید، مهم نیست؟ یا اینکه می خواهند بگویند از زمانی که شروع به تفسیر و تعبیر نموده اید، این یک مورد صحیح نیست؟ من فکر نمی کنم قصد آنها توهین به ما باشد. موضوع اصلی این است که خواه ناخواه تفسیر درست و تفسیر غلط از کتاب مقدس وجود دارد. وقتی عده زیادی می گویند: «این تفسیر شما است» مقصود واقعی آنها این است که «این مسئله را من از طریق خودم تعبیر خواهم کرد و شما هم به طریق خودتان تعبیرش کنید» هر کسی حق دارد آن

طوری که دوست دارد کتاب مقدس را تفسیر کند. نیاکان ما برای حقیقتی که آن را «تفسیر خصوصی» می نامیم یعنی هر شخص مسیحی حق این را دارد که کتاب مقدس را برای خودش بخواند و برای خودش تفسیر کند، شهید شدند.

وقتی که مسئله تفسیر کتاب مقدس در قرن شانزدهم در شورای ترنت مطرح شد، کلیسای کاتولیک روم نظر مساعدی نسبت به آن نداشت. یکی از فرامین آنها در چهارمین نشستشان این گونه صادر شد: هیچ کس حق ندارد کتاب مقدس را از طریق اعمال نظر خصوصی خود تحریف کند. این که امر به در شورای ترنت ثبت شده است، من کاملاً و با تمام دل با آن موافقم زیرا دقیقاً درست است. گرچه حق این را دارم کتاب مقدس را بخوانم ولی در تفسیر آن مسئول هستم. هیچکس حق ندارد کتاب مقدس را غلط تفسیر کند.

من معتقدم حتماً یک تفسیر درست از کتاب مقدس وجود دارد. ممکن است هزاران نوع تفسیر مختلف از یک آیه در کتاب مقدس بشود اما فقط یکی از آنها درست است. تفسیر من ممکن است درست نباشد، تفسیر شما هم ممکن است، درست نباشد اما اگر اختلافی بین این دو تفسیر وجود داشته باشد، بنابراین هیچکدام درست نیستند و این طرز استدلال، یعنی نسبت گرائی که تصورش در این مقوله مهم و حیاتی بسیار مضحک است

وقتی کسی می گوید: «بسیار خوب، این تفسیر شما است» من در پاسخش می گویم: اجازه بده بکشیم به تعبیری بدون غرض و برتر از پیش داوری های خصوصی خود، دست یابیم.

۱۰) اخیراً کتابی خریده ام به نام **Living Bible**، کتابی است که برای مطالعه روزانه کتاب مقدس نوشته شده است، مطالب آن برایم بسیار جالب است و از اینکه دارم تمامش می کنم ناراحت هستم. آیا لازم است در مورد تفسیرهای آن نگران باشم؟

هر زمان که در پشت ویتترین کتابفروشی ها می رویم، ترجمه جدیدی از کتاب مقدس را می بینیم. این وضعیت موجب آن شده است که مقداری از اهمیت این ترجمه ها کاسته شود. علاقه مردم به سمت و سوئی گرایش پیدا کرده است که از بین این همه ترجمه ها، ترجمه ای پیدا کنند که آزموده و حقیقی باشد. نخستین ترجمه کتاب مقدس از زبان اصلی به زبان دیگر، موجب بحث ها و مشاجره های زیادی گردید و آنهایی که جرئت کرده بودند کتاب مقدس را به زبان آلمانی یا انگلیسی ترجمه کنند، متحمل رنج های بسیاری شدند.

سالهای زیادی، ترجمه مجاز انگلیسی کتاب مقدس، ترجمه ای بود که ترجمه King James نامیده می شد. وقتی که نظریه «ترجمه مطابق روز» در کتاب «تجدید نظر در معیار ترجمه» مطرح گردید، فریادهای اعتراض بر علیه آن بلند شد: این فریادهای اعتراض، از سوی کسانی که ترجمه «کینگ جیمز» را ترجیح می دادند، تاکنون ادامه دارد.

اساساً، دو علت برای این همه ترجمه های جدید وجود دارد. نخست اینکه: همان طوری که می دانید، در قرن شانزدهم تحول شگرفی در علم و دانش بوجود آمد و نتیجه آن مطالعه بیشتر در اطلاعات مربوط به علم واژه نگاری کهن و معنی کلمات بود. از قرن شانزدهم یعنی قرن انفجار دانش و اطلاعات، عوامل فراوانی موجب گردیدند که معانی دقیق واژه های غیر یونانی تحت الشعاع قرار گیرند. و این وضعیت، توانائی مترجمین را نسبت به ترجمه دقیق و صحیح از متن اصلی به شدت کاهش داد و گرایش توده مردم را به ترجمه های جدید افزایش داد. وقتی شما می خواهید متن اصلی را به زبان مادری ترجمه کنید، این خطر وجود دارد که از معنی دقیق بعضی از کلمات که در متن اصلی آمده است استفاده نکنید. ولی اگر بعداً معنی واقعی آن عبارت را پیدا کردید، آن را در ترجمه های بعد خود می گنجانید.

دوم اینکه: متون فراوانی از عهد جدید به زبان یونانی کشف شده اند که دارای قدرت و صراحت زیادی می باشند. متن دست نوشته یونانی ای که برای ترجمه King James انتخاب گردیده، بهترین متن نبوده است. از آن زمان که ترجمه «کینگ جیمز» ملاک قرار گرفت، تاکنون پیشرفت های زیادی در تجدید نظر دست نوشته های اصلی کتاب مقدس داشته ایم. و این دلیل دیگری بر این است که لازم است ترجمه ای مطابق سلیقه روز و زبان روز داشته باشیم.

هنوز یک دلیل دیگر وجود دارد و آن اینکه: زبان تغییر پیدا می کند و لغاتی که زمانی کاربرد خاصی در نگارش داشته اند، اینک معانی تازه ای پیدا کرده اند. مثلاً عبارت gay، معنی Happy (شادمانی) را می دهد، ولی چند سال پیش این معنی را نداشته است. یا اینکه کلمه cute (جذاب) در دویست سال پیش معنی Bow-Legged را می داد، ولی معنی کنونی آن چیز دیگری است. معانی واژه های کهن در طی یک سیر تکاملی دگرگون می شوند و این مسئله در ترجمه های جدید اثر می گذارد. هم چنین، انواع مختلفی از ترجمه وجود دارند. بعضی می کوشند در ترجمه، بسیار دقیق عمل کنند یا به عبارتی دنبال لغت برای لغت هستند

و بعضی ها هم ترجمه تفسیری می کنند. من در کتاب Living Bible ویژگیهای خوبی می بینم: این کتاب دارای بیانی ساده و تفسیری مطابق با مکالمه متداول روز می باشد. بنابراین مورد استقبال همگانی قرار گرفته است و بسیار کمک کننده و موثر می باشد. البته من آن را به عنوان یک ترجمه ایده آل و بی نقص برای مطالعات دقیق فنی پیشنهاد نمی کنم، اما معتقدم تفسیری ساده و چکیده ای است از تعلیمات کتاب مقدس و تصور می کنم نویسنده و مفسر این کتاب، خدمت بزرگی برای حق جوینان، انجام داده است.

۱۱) آیا کتاب مقدس ادعا می کند که در زندگی ایمانداران نفوذ دارد؟

من با صراحت تمام می گویم: آنچه که کتاب مقدس در مورد خود گفته است می پذیرم، مواردی که در کتاب مقدس آمده است برای بحث در مورد قدرت نفوذش در کلیساها و زندگی تک تک ایمانداران، بسیار مهم است.

نفوذ کتاب مقدس بر زندگی کلیسا و ایمانداران یکی از مهمترین بحث های عصر ما است. حتی اگر کتاب مقدس ادعای دخالت و نفوذ و تاثیر بر زندگی ما را نداشته باشد، کلیسا هنوز هم آن را به عنوان منبع اصلی تائید نموده و می گوید: «کتاب مقدس، اطلاعات پایه ای است که ما از تعلیمات عیسی مسیح کسب کرده ایم.» عیسی مسیح با صراحت ادعا نموده است که بر زندگی همه ایمانداران اعمال نفوذ می کند تا جایی که می گوید، او مالک کلیسا و ارباب همه ایمانداران است. و ما نیز می توانیم این نفوذ و تاثیر عیسی مسیح را در کتاب مقدس تسری دهیم. این نکته بسیار مهم است که در نهایت کتاب مقدس ادعا می کند که کلام خدا است ولی نفوذ و تاثیر کتاب مقدس به وسیله ادعایش ثابت نشده است.

حال اینطور تصور کنیم: وقتی کتاب مقدس ادعا می کند کلام خدا است، اثری کمتر از اثر مستقیم خداوند بر زندگی انسان ندارد. بحث بزرگ روزگار ما این نیست که کتاب مقدس کلام خداست یا نه، منزه است یا نه بدون خطا است یا نه. بحث اساسی امروز ما، نوعی بحث جدید در دنیای مسیحیت جدید است و آن این است که القاب کتاب مقدس یعنی «الهام خداوند» و «منزه» و «بی عیب»، کدام یک غالب ترند و قدرت کلامی بیشتری دارند. و در فراسوی آن همه بحث ها، پاسخ این سوال و گسترش نفوذ کتاب مقدس نهفته است.

برای اینکه مسئله را روشن کنم، اجازه بدهید یک مثال کوتاه از یکی از دوستانم بیاورم. او می گفت: دیگر اعتمادی به اینکه کتاب مقدس کلام خدا است یا اینکه بری و منزه و بدون خطا و عیب است، ندارم و سپس ادامه داد: ولی هنوز ایمان خود را به اینکه عیسی مسیح خداوند و ارباب من است حفظ کرده ام. من صراحتاً به او گفتم: عیسی مسیح چگونه مالک بودن و ارباب بودن خود را در زندگی تو اعمال می کند؟ و او گفت: «منظورت چیست؟» جواب دادم: خداوند و ارباب کسی است که قدرت دارد ضمیر تو را مقید کند و در قالب یک فرمانده به تو فرمان بدهد: تو «باید» چنان کنی، تو «باید» چنین کنی؛ و این مستلزم درک این واقعیت است که چگونه تصور می کنی عیسی مسیح خداوند و ارباب تو شده است؟ چگونه با تو صحبت می کند؟ آیا مستقیماً و با صدای بلند؟ هان؟ چگونه با تو صحبت می کند؟ سرانجام او متقاعد شد که هر پیامی که از عیسی مسیح می گیریم، از طریق کتاب مقدس می باشد و این کتاب، واسطه ای است بین ما و خدای ما.

بنابراین، آن نفوذی که بر زندگی من دارد همان نفوذی است که عیسی مسیح در زندگی من دارد. مسیح وقتی شاگردان خود را جهت بشارت و مژده نجات روانه نمود به آنها گفت: «هر کس شما را پذیرفت، مرا پذیرفته است.» و این قدرت و نفوذی است که عیسی مسیح به حواریون خود بخشید و ما آن را در کتاب مقدس یافته ایم و اگر این کتاب از سوی عیسی مسیح آمده است، به همین دلیل از سوی خداوند است! بنابراین قدرت و نفوذ خداوند در ماورای آن قرار دارد و بر زندگی من تاثیر می گذارد.

۱۲) آیا کتاب مقدس ادعا می کند که بر زندگی بی ایمانان نفوذ دارد؟

ما کتاب مقدس را به دو بخش تقسیم کرده ایم که آنها را عهد قدیم و عهد جدید می نامیم. به مفهوم واقعی و بر اساس واقعیت تاریخی، کتاب مقدس قسمتی از مدارک مکتوبی است مبنی بر عهد و پیمانی که خداوند با افراد خاصی بسته است. عهد عتیق، میثاق و موافقت نامه ای است بین خدا و قوم بنی اسرائیل و عهد جدید، پیمان عیسی مسیح است برای پیروان خودش.

نظر به اینکه بی ایمانان شامل این پیمان و رابطه با خداوند نمی شوند، این تصور به وجود می آید که خداوند با قوم بنی اسرائیل متحد شده است یا با انعقاد قراردادی جدید، با

مسیحیان نیز پیمان اتحاد بسته است، بنابراین رعایت مفاد این قرارداد در ادای سوگند وفاداری به آن قسمت‌هایی از این پیمان نامه که «مقدسین» را مخاطب قرار داده است، مقید و محدود نمی‌شود. به هر حال، ما از طریق کلام خدا فهمیده ایم که هر انسانی به صورت خدا آفریده شده است. هیچ زن و مردی قادر نیست به صرف تقوای محض ناشی از جوهره انسانیت (شبهت با خدا) در این پیمان وارد شده و با خالق خود ارتباط برقرار نماید.

بنابراین اگر به خدا، ایمان ندارم، اگر او را خدمت نمی‌کنم یا اگر پیرو دین خاصی نیستم، در هر حال هیچ لکه‌ای به دامن کبریائی خدا وارد نشده است. خداوند، شکست نخورده است. هستی او پابرجاست و این حقیقت که من مخلوق او هستم، عوض نشده است. من همچنان در مقابل خداوند مسئولم و از طرف خداوند ملزم شده‌ام او را اطاعت کنم، او را پرستش کنم و به کلامش گوش بسپارم. بنابراین ورود به این محدوده یعنی مشارکت در عهد و پیمان و رابطه با خداوند، از این طریق نیز مقدور است. فردی با این طرز تفکر، بی‌ایمان نامیده می‌شود ولی علیرغم بی‌ایمانی، هنوز مسئولیت دارد که به کلام خداوند توجه کند. و اگر کتاب مقدس کلام خدا است، پس حامل پیام و نفوذ خداوند است. اگر شما سؤال کنید: آیا این نفوذ و قدرت خداوند، بر بی‌ایمانان نیز اعمال می‌شود؟ پاسخ من این است: بله! البته که خداوند بر بی‌ایمانان نیز حاکمیت و نفوذ دارد و آنچه که خداوند می‌گوید، برای تمام انسان‌ها معتبر و نافذ است.

۱۳) مسیحیان از کتاب عهد عتیق چه چیزی می‌آموزند؟ و آیا آموزه‌های آنها از کتاب عهد عتیق، مانند عهد جدید، موجب رشد روحانی آنان می‌گردد؟

کتاب آسمانی ما، یک کتاب تنها نیست. بلکه مجموعه‌ای است از شصت و شش بخش مختلف که هر یک مستقل می‌باشند و ما آن را کتاب مقدس می‌نامیم. کتاب عهد جدید، یک دوره ۵۳ ساله از تاریخ بشریت را پوشش داده است. پنج سال از این ۵۳ سال، مهمترین واقعه کتاب مقدس را که در دو فصل اول آن ذکر شده است، دربر گرفته است. بنابراین بدنه اصلی عهد جدید در همین پنج سال جای گرفته است. این دوره پنج ساله، مهمترین دوره تاریخ بشریت می‌باشد. دوره‌ای که خداوند، نقشه خود را برای نژاد انسان به صورت یک رسالت جهانی در عیسی مسیح پیاده نمود و دوره‌ای که کلیساهای اولیه پایه‌گذاری گردیده‌اند.

کتاب عهد عتیق، تقریباً از باب یازده سفر پیدایش، شروع و ادامه می‌یابد و دربرگیرنده دو هزار سال تاریخ رستگاری انسان است. عهد عتیق، یک سری اطلاعات غنی از کار خداوند برای انسان و رستگاری جهان است.

من فکر نمی‌کنم هرگز بتوانیم در مقایسه این دو بخش بگوئیم کدام یک مناسب‌تر است. این یک گمان عمومی است که دنیای مسیحیت، بیشتر وابسته به عهد جدید می‌باشد تا عهد عتیق. و تصور می‌رود عهد عتیق بیشتر از آنکه حامل وحی الهی باشد به عنوان عتیقه برای موزه‌ها مناسب است. در حقیقت این تصور بیشتر و بدان جهت ایجاد می‌شود که دو خدای متفاوت وجود دارند: یکی خدائی که در عهد عتیق است و دیگری خدائی که در عهد جدید معرفی شده است. ولی خداوند در عهد جدید، در محبت، رحمت و فیض نشان داده شده است. و البته تصور این شخصیت از خداوند، ناشی از یک تحریف ریشه‌ای و افراطی است ولی یک پیوستگی خاص بین این دو دوره و این دو کتاب موجود است. ما می‌توانیم این دورا از هم تمیز دهیم ولی توانائی تفکیک آن دورا از هم نداریم. آن خدائی را که در عهد عتیق شناخته‌ایم، همان خدائی است که در عهد جدید تجلی یافته است، آن چنان که آگوستین قدیس گفت: کهنه در نو تجلی یافته است. عهد عتیق پیشاهنگی است برای ظهور «مسیح» خداوند و ما تحقق این وحی عهد عتیق را در عهد جدید یافته‌ایم.

این مسئله، شبیه این پرسش است: «آیا پی‌ریزی و بنیان یک خانه ضروری است؟ و آیا پی‌ریزی برای یک ساختمان کاری درست است؟» بله زیرسازی و به اصطلاح «فونداسیون» یک ساختمان، یک عمل بسیار لازم و حیاتی است و ساختمان بر آن استوار می‌شود: این همان کاری است که عهد عتیق برای بنای ایمان ما انجام داده است. عوامل فراوانی در عهد عتیق موجود است که مستقیماً کاربردی در زندگی مسیحی امروز ندارند، مانند مراسم قربانی کردن. اما وقتی اندازه‌ها و مشخصه‌های قربانی‌های عرضه شده، اعم از گوساله و بز و نظایر آنچه که در کتاب عهد عتیق آمده است ذکر می‌گردد، مکاشفه و الهامی و اشاره‌ای است به آمدن «مسیح» و موجب غنای فکری انسان می‌شود که ماموریت مسیح چیست و قرار است چه کاری را تکمیل کند؟ حدود سه چهارم مندرجات عهد جدید، شامل نقل قول، اشارات و تکمیل و به انجام رسیدن آن اموری است که آنها را در عهد عتیق می‌بینیم.

۱۴) عهد عتیق در مسیحیت امروز چه نقشی دارد؟

یکی از بزرگترین حقیقت‌های کلیسای امروز، بی‌اهمیت‌انگاشتن و غفلت از عهد عتیق است. کتاب عهد عتیق حاوی ادبیاتی قابل تأمل و بسیار غنی‌تر از عهد جدید می‌باشد و دربرگیرنده یک دوره تاریخی از آفرینش جهان تا ظهور «مسیح» موعود می‌باشد. عهد عتیق، الهام و مشیت خداوند برای پیشبرد اراده او در زمین است و من معتقدم ملهم از روح القدس برای بنای کلیسا و تهذیب کلیسا می‌باشد.

همچنین، یکی دیگر از بزرگترین مشکلات موجود کلیسای امروز، غفلت عمیق آن از موجودیت خدای پدر می‌باشد زیرا همیشه می‌گوئیم ما از آن عیسی مسیح هستیم و او نجات دهنده ما است. عیسی مسیح، تجسم و تجلی خداوند در جسم است و ما برای درک این واقعیت بزرگ یک توجیه داریم. و این توجیه نتیجه دقت و توجه بیشتر ما به «خدای پدر» و «روح القدس» می‌باشد. تاریخ عهد عتیق، مسئله ظهور «مسیح موعود» را پیش کشیده است و اینکه او خواهد آمد. این وعده، یک مکاشفه دائمی در مورد ماهیت خدای پدر می‌باشد یعنی کسی که عیسی مسیح را به این جهان فرستاد. کسی که عیسی مسیح او را «پدر» نامیده، کسی که عیسی مسیح او را فرستنده خود خوانده، کسی که با او مصالحه کرده‌ایم و رستگار شده‌ایم. بنابراین چگونه می‌توانیم در حد امکان این تخلف بزرگ را توجیه کنیم، یعنی این حقیقت بزرگ را که خدای پدر با زبان گویائی در کتاب مقدس، از شخصیت خود، طبیعت خود و اراده خود از خلقت ما، از اینکه عیسی مسیح را برای نجات ما به ما بر زمین فرستاده است، به صراحت سخن گفته است.

آگوستین قدیس گفته است: عهد جدید در سایه عهد عتیق قرار گرفته است و عهد عتیق با عهد جدید مکشوف شده است. در حدود سه چهارم مطالب عهد جدید نقل قول از عهد عتیق و اشاره به وقایعی است که قبلاً اتفاق افتاده است. من فکر نمی‌کنم بتوانیم به درستی، عهد جدید را درک کنیم مگر اینکه دارای مطالعه عمیق و شناخت کافی از عهد عتیق باشیم. مواردی در عهد عتیق است که به روشنی مشخص است که در مسیحیت امروز جایی ندارند. برای مثال ما مجاز به انجام مراسمی که یهودیان انجام می‌دهند نیستیم. یکی از این مراسم «Types» است که بیانگر انتظار «یکی برای همه» می‌باشد و آن یکی، «مسیح» موعود خداوند است که همه چیز در او تکمیل می‌شود. بنابراین استفاده مسیحیت از حیوانات

و پرندگان برای قربانی به منزله توهینی است که به رسالت عیسی مسیح و تکمیل شدن آن رسالت، در صلیب گردیده است. به هر حال، تکیه صرف و توجه به تحقق قسمتی از مندرجات عهد عتیق در عیسی مسیح و رسالت او، دلیل موجهی برای غافل ماندن از سایر مندرجات عهد عتیق نمی‌باشد. عهد عتیق، برای آن دسته از مسیحیانی که در پی تحلیل و بررسی حکمت خداوند می‌باشند، گنجینه گرانبھائی است.

۱۵) مسیحیان چه نظری در مورد مسئله «تکامل» دارند؟

تنها یک دیدگاه از سیر تکامل وجود ندارد. برای مثال ما معتقد به یک تفاوت بین تحولات عظیم و تحولات کوچک سیر تکامل می‌باشیم. سیر تکاملی بزرگ بر این ادعا استوار است که زندگی یک اتفاق ناشی از عملکرد یک سلول تنها، یک سلول لرزان از اسید آمینه‌ها و D.N.A و R.N.Aها و مجموع آنها می‌باشد که طی یک سیر تکامل اتفاقی، یک انفجار، یا هر عامل دیگر دچار دگرگونی گشته‌اند. در ابتدا یک شکل بسیار ساده و ابتدائی از زندگی به وجود آمد و سپس از این شکل ابتدائی، زندگی‌های پیچیده‌تری به وجود آمد و حاصل این فعل و انفعالات در آن سلول ساده و ابتدائی زندگی، شکل تکامل یافته کنونی انسان است، یعنی یک ماده لزج مانند کرمی از بطن لجن زار به صورت یک حیات تبلور یافته است. این یک نظریه ریشه‌ای و افراطی از تکامل است که زندگی زائیده یک اتفاق ساده کیهانی است.

این دیدگاه از آفرینش که عموماً بحث‌های فراوانی در اطراف آن جاری است، یک دید کاملاً سکولاریسمی و مبنی بر دانش دنیائی است. این ایده سخیف هنوز پابرجاست و کاهش نیافته است ولی سرانجام روزگاری نه چندان دور، در همین نسل بعد از ما، این ایده و نظریه تکامل توسط همان دانش جوامع سکولاری مردود شناخته خواهد شد. ایراد من به این فرضیه، نه بدان جهت است که آنها را معقول فرض نمی‌کنم و خود را محق می‌دانم بلکه بدین جهت است که تاکنون هیچ دلیلی مبنی بر حقیقت این فرضیه نه در حیطه فرهنگ و نه در حیطه فنی پیدا نشده است.

اما فرضیه‌ای غیرافراطی و ملایم دیگری نیز هست که معتقد به نوعی تغییر شکل، دگردیسی و تکامل تدریجی در فرآیندهای مختلف است که نمونه‌های آن را می‌توانیم از طریق تحقیقات تاریخی پی‌گیری کنیم. دنیای مسیحیت، با توجه به کتاب مقدس، در نهایت

به نوعی تکامل معتقد است که زائیده تضاد و اتفاق نیست. یک دیدگاه بزرگ، با توجه به فرضیه های قبلی در این سؤال متجلی می شود: آیا انسان در ابتدا از طریق یک اراده مخصوص و بر اساس یک هوشمندی و ذکاوت خدائی به وجود آمده است یا محصول یک تضاد کیهانی است؟ به کلام دیگر، آیا من آفریده ای هستم ارزشمند یا یک مخلوق بی ارزش وابسته به این عالم هستی؟ این یک نتیجه گیری مهم و خوشایند است زیرا اگر من در اثر یک فوت دمیده شده حادث شده باشم، یا اینکه به صورت یک کرمینه، حیاتم از لجن زار آغاز شده باشد و محکوم به فنا باشم، تنها می توانم شبی باشم سرگردان بین دو قطب یعنی اصل و تقدیر. وقتی می اندیشم، من مفهومی دارم، من مهم هستم، من بزرگ هستم، بسیار رویائی می اندیشم. از یک کرمینه لجن زار و بدترین نوع آفرینش، چنین اندیشه هائی بسیار رویائی است. به روشنی معلوم است، اگر از «هیچ» آمده ام سرانجام هم به «هیچ» برمی گردم و هیچ مسئولیت و عذری متوجه من نیست.

یک شخص مسیحی نمی تواند بپذیرد مخلوق یک اتفاق است و در همان حال به قدرت خداوند و خلاقیت او ایمان داشته باشد. مسیحی بودن نه تنها اقرار به عیسی مسیح به عنوان منجی، بلکه اقرار به خلاقیت خداوند است و لازم است که ما با قاطعیت به این دو ویژگی مسیحیت عمل کنیم. اجازه بدهید، قبل از اینکه به این بحث خاتمه دهیم، بگویم: عمده ترین مخالفتی که با این دیدگاه رادیکالی از تکامل دارم، نه ناشی از مشکلاتی است که در مبحث الهیات به وجود آورده است، چرا که در عین حال که مسئله ای مهم است ولی تنها یک مشکل منطقی است و من فکر نمی کنم در محیط الهیات مضر باشد بلکه در محدوده دانش مضراست. همه مسیحیان، یهودیان و مسلمانان بر این عقیده متمرکز هستند که این جهان و تمام انسانهایی که در آن بوده اند و می باشند، نتیجه یک اراده آسمانی در مورد آفرینش است تا جایی که مسیحیت می گوید: اگر آفرینش خدائی نبود، نجاتی هم نبود، یعنی هیچکس مشمول نجات و رستگاری خداوند نمی گردید.

۱۶) آیا کتاب مقدس عمر زمین را مشخص کرده است؟

کتاب مقدس در مورد سن زمین چه نظری دارد؟ به خاطر دارم یک روز کتاب مقدسی را که روی تریبون کلیسا قرار داشت گشودم، من می خواستم آن روز از اولین قسمت کتاب مقدس

یعنی سفر پیدایش موعظه کنم. اولین صفحه را که گشودم، زیر عنوان «سفر پیدایش» چشمم به این رقم عجیب و بسیار اغراق آمیز افتاد: «۴۰۰۴ پیش از میلاد». این عبارت درست در اولین صفحه آن کتاب مقدس نوشته شده بود. من از ته دل خندیدم.

به نظر من این عبارت خیلی خنده دار بود. در حدود دوست سال پیش، شخصی بود به نام «کاردینال آشیر» که در حین مطالعه در موضوع شجره شناسی کتاب مقدس و بررسی آن، به برآورد و تحقیق در مورد آغاز آفرینش پرداخت و در طی این تحقیقات به عدد عجیب و غریب ۴۰۰۴ قبل از میلاد رسید، بعد این کشف بزرگ خود را چنین بیان کرد: آغاز آفرینش کره زمین در سال ۴۰۰۴ پیش از میلاد بوده است! و سپس این ادعای خود را به کتاب مقدس نسبت داد و گفت: این نظریه نیز در کتاب مقدس تأیید گردیده است که آفرینش کره زمین در سال ۴۰۰۴ قبل از میلاد آغاز شده است. آنچه موجب ناراحتی من شد، این بود که این عدد ۴۰۰۴ قبل از میلاد، با وضوح و روشنی در اولین صفحه آن کتاب مقدس چاپ شده بود. حال اگر کسانی باشند که از اصل ماجرا بی خبر باشند و از نظریه کتاب مقدس در این مورد آگاه نباشند، وقتی عبارت «۴۰۰۴ پیش از میلاد» را در اولین صفحه کتاب مقدس می خوانند یا مربی «Sunday School» و مادرانشان و پدرانشان به آنها بگویند کره زمین فقط ۶۰۰۰ سال قدمت دارد، شواهد و مدارک علمی را که ثابت می کنند قدمت کره زمین به میلیاردها سال پیش می رسد، مردود دانسته و این نظریه های علمی را مخالفت با کتاب مقدس و حمله به آن تلقی می کنند. وقتی کتاب مقدس نظریه روشنی و اشاره مشخصی به آغاز آفرینش ندارد، ما نیز درحقیقت نباید به این گونه برداشت ها و اظهارنظرها متکی شویم.

۱۷) در قالب يك استاد الهیات مسیحی، آیا مواردی وجود داشته است که نتیجه و حاصل تصمیمات شما را خنثی کند؟

من شاهد محرومیت های زیادی در رابطه با این موضوع بوده ام ولی می خواهم بگویم: بزرگترین موردی که موجب خنثی سازی اثرات تعلیمات من از کتاب مقدس می شود، وجود یک تفکر عامیانه در کلیسای معاصر می باشد. تعلیم و تدریس علوم کتاب مقدس به کسانی که از پیش، فکر خود را آماده مخالفت با آن نموده اند، مشکل بسیار بزرگی است. پس ما از چه راهی وارد شویم؟ این گونه افراد را چگونه تعلیم دهیم؟

دلایلی برای تسلط این افکار عامیانه در کلیسای معاصر موجود است. به نظر می‌رسد ایمان کلیسای پروتستان و اعتقاداتی که در آن زیست می‌کند یعنی کتاب مقدس و مسئله نجات و رستگاری، همگی توسط دانشگاه‌ها و دانشکده‌های علوم دینی و استادان و پرفسورها و متفکرین علوم الهی مورد حمله قرار گرفته باشند. این عوامل موجب عدم اعتماد شاگردان به آموزه‌های مهم و جدی می‌گردند. آنها بیشتر مایلند، ایمان خود را با سادگی حفظ کنند تا کمتر با انتقاد و حمله‌های گوناگون مواجه شوند. در رابطه با تحقیق و رسیدگی و درک بعضی امور زیان‌بار و شرارت‌آمیز، این سخنان را به کرات از زبان آنها شنیده‌ام: «اینها را به ایمانت واگذار.» آیا چندین بار شما این را شنیده‌اید که مردم می‌گویند، در مسئله ایمان مایلند دارای فکری کودکانه باشند؟

آنچه که کتاب مقدس می‌گوید، به هر صورت این است که ما باید «در شرارت‌ها چون نوزادی بی‌خبر باشیم» و مانند یک کودک آگاهی لازم از گناه و گنجایش لازم برای ارتکاب گناه را نداشته باشیم ولی برای درک حقایق باید کاملاً بالغ باشیم و رشد لازم را دارا شویم و افکار کودکانه را رها کنیم. بارها و بارها، اثرات تعلیمات من به جهت مقاومت جوامع مسیحی در برابر عمق و عظمت آموزش آنچه که مربوط به خداوند می‌شوند، خنثی شده است.

دومین عامل خنثی‌سازی آموزه‌ها این است که بعضی افراد با داشتن دانش و فهم واقعی از امور الهی، در اولین فرصت وادار می‌شوند آنچه را آموخته‌اند رها کنند. این واقعیت، چیز تازه‌ای نیست. بزرگترین تهدید برای عهد عتیق و اصالت ملت یهود، نه فلسطینیان و نه بابلیان بلکه از ناحیه دشمنان داخلی بود. تعلیمات پیامبران کذب، مردم را از درک حقیقت خداوند باز می‌دارند. اکنون این واقعیت در اردوگاه لیبرالیسم (آزادی‌خواهی) و محافظه‌کاری و همچنین در افراد تحصیل کرده‌ای که تجربیات و آموخته‌های دینی‌شان خاموش و بی‌صدا گشته است و تاثیر مثبتی بر پیرامون خودشان ندارند، تحقق یافته است. مجموع این حقایق، موجب بی‌اثر شدن آموخته‌های من به شاگردان می‌گردند.

۵

راه نجات

دل تازه به شما خواهم داد

و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد.

دل سنگی را از جسم شما دور کرده

دل گوشتین به شما خواهم داد

روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد

و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید

تا احکام مرا نگاه داشته آنها را بجا آورید.

حزقیال ۳۶: ۲۶-۲۷

سئوالات این بخش

- ۱- چرا خداوند مرا نجات می دهد؟
- ۲- چه وقت خداوند تصمیم گرفت زندگی جاوید به ما عطا نماید؟
- ۳- اگر در زندگی خوشبخت باشم، چه نیازی به عیسی مسیح دارم؟
- ۴- توبه واقعی چیست و چگونه به زندگی انسان نیرو می بخشد؟
- ۵- آیا می شود در لحظه مرگ توبه کرد و مانند کسانی که در سراسر زندگی مسیحی بوده اند، شامل نجات شد؟
- ۶- اگر شخصی در سراسر زندگی مسیحیت را نپذیرد ولی در بستر مرگ تصمیم بگیرد و توبه کند و به عیسی مسیح به عنوان خداوند و نجات دهنده خود اقرار نماید، در ملکوت خداوند پذیرفته خواهد شد؟
- ۷- آیا ممکن است یک نفر مسیحی به علت ارتکاب گناه، نجات خود را از دست بدهد؟
- ۸- آیا نجات شامل مسیحیانی که از نیمه راه برمی گردند و قصد توبه ندارند، می شود؟
- ۹- آیا فیض خداوند، ما را به سوی نجات رهنمون خواهد شد؟
- ۱۰- چگونه بدانم خداوند از طریق فیض خود، گناهان مرا بخشیده است؟
- ۱۱- برای کسانی که به مسیح ایمان آورده اند، این مسئله چقدر مهم است که او را به عنوان نجات دهنده پذیرفته باشند یا به عنوان خداوند خود؟
- ۱۲- در انجیل مرقس ۱۶:۱۶ عیسی مسیح می گوید: «کسانی که ایمان بیاورند و غسل تعمید بگیرند نجات می یابند.» تعمید چه نقشی در نجات ما دارد؟
- ۱۳- نقش اعمال نیکو در نجات چیست؟
- ۱۴- پیشرفت انسانی و اعمال نیکوی او، چه نقشی در نجات دارند؟
- ۱۵- آیا خداوند از کوتاهی های ما در این روزگار برای بنای ما استفاده می کند؟
- ۱۶- آیا خداوند ستمگران را دچار مصیبت می نماید یا فقط برکت خود را از آنان می گیرد؟
- ۱۷- مرا کمک کن تا فرضیه «انتخاب خداوند» را بدانم.
- ۱۸- درک من از مشیت خداوند این است که یک انسان در صورتی مسیح را به عنوان نقشه خداوند برای نجات بشر می پذیرد که این میل و پذیرش را خداوند در قلب او نهاده باشد. اگر خداوند این اشتیاق را در او نهاده باشد، باز هم مستحق موت ابدی است؟

- ۱۹- در انجیل یوحنا ۶:۷۰ می خوانیم که عیسی مسیح گفته است که دوازده شاگرد انتخاب می کند. آیا یهودای اسخر یوطی نیز شامل آنان بود؟
- ۲۰- چگونه خداوند وعده خود را به ابراهیم، در مورد اینکه ذریت (نسل) او نجات خواهند یافت، حفظ خواهد کرد؟
- ۲۱- فرضیه «نجات ابدی» چیست؟
- ۲۲- اگر ملاک برای نجات فقط ایمان است، پس چگونه است که در رساله یعقوب ۲:۲۴ می خوانیم: مردم از طریق آنچه که انجام داده اند داوری می شوند؟
- ۲۳- آیا این باور مسیحیان که می گویند تنها راه نجات، عیسی مسیح است، تنگ نظری نیست؟

۱) چرا خداوند مرا نجات می دهد؟

پاسخ این سؤال نسبت به سایر سئوال‌ات مذهبی دشوارتر است. من سالهای سال به تحصیل الهیات پرداخته ام ولی هنوز به دلیل جامعی نرسیده ام که بتوانم بگویم، چرا خداوند من یا دیگری را نجات می دهد.

بعضی افراد جواب ساده ای برای این سؤال دارند. آنها می گویند که خداوند شما را به خاطر اعتماد و ایمان به عیسی مسیح آنگاه که دعوت او را در انجیل پاسخ دادید و پذیرفتید، نجات داده است. پاسخ سطحی فوق به این سؤال مهم، قطعاً بر اساس آموخته های ما از کتاب مقدس و برحق می باشد، زیرا ما دارای این امتیاز مخصوص هستیم که بوسیله ایمان نجات می یابیم و در مقابل این فیض بزرگ خداوند، مسئول هستیم.

اما سؤال عمیق تری که مطرح می شود این است: چرا وقتی مژده نجات را می شنوید در مقابل آن مسئولیتی می یابید ولی عده ای دیگر وقتی دعوت را می شنوند در همان لحظه، در مقابل آن مسئولیتی حس نمی کنند؟ چه عاملی موجب شد که شما به محض شنیدن پیغام نجات، پاسخ مثبت دادید و مسئولیت را پذیرفتید، در حالی که دیگران آن را رد کردند؟ بگذارید پاسخ این سؤال را از زندگی خودم بگویم: من می توانم این ادعا را داشته باشم، علت اینکه دعوت و مژده نجات را شنیدم و بلافاصله در مقابل آن احساس مسئولیت کردم این نبود که از دیگران متقی تر بودم. خداوند در روز داوری به من اجازه نمی دهد این را بگویم. ممکن است فکر می کرده ام از دیگران هوشیارترم ولی دیگر نمی خواهم از آن صحبت کنم. بعضی نیز ممکن است فکر کنند که من نیاز خود را به نجات بیشتر از دیگران تشخیص داده ام. اما شناخت این نیاز، مستلزم اندکی هوش و مقداری تواضع و فروتنی است یعنی بیشترین عواملی که در بیان نهائی فیض خداوند ریشه دارند. در اینجا با مردم قدیم همصدا شده می گویم: «همه اینها به خاطر فیض خداوند بود.» من نمی توانم هیچ دلیل دیگری برای نجات خودم داشته باشم جز فیض خداوند.

کتاب مقدس در مورد اینکه چرا خداوند نجات انسان را بنا نهاد، چیزهای زیادی گفته است، مثل اینکه: خدا دنیا را دوست دارد، او دارای نیت خیرخواهانه ای برای خلقت فریب خورده خود یعنی انسان می باشد. این موارد را ما مسیحیان می دانیم اما وقتی به نمونه هائی از کتاب مقدس می رسمیم که بیان کننده اعمال قدرت خداوند در امر رستگاری

است، از عبارات «تقدیر» و «گزینش» استفاده شده است. این کلمات، وابسته به کتاب مقدس هستند. در ورای این توفیق اجباری و گزینش خدائی، چه چیزی نهفته است؟ عده ای معتقدند که خداوند از پیش، انسان های مورد نظر خود را انتخاب کرده است ولی من فکر می کنم، این یک ایده جسورانه و خارج از تعلیمات کتاب مقدس می باشد.

وقتی کتاب مقدس در مورد گزینش انسانها توسط خداوند سخن می گوید یعنی خداوند گزینش و انتخاب خود را در عیسی مسیح انجام می دهد یا به عبارت دیگر، زمینه و ریشه رستگاری فقط در عیسی مسیح است. آنچه که مرا وادار به تفکر می کند این است که من و تو به خاطر اینکه خداوند نگران ماست نجات نیافته ایم ولی عمدتاً و نهایتاً نتیجه اراده خداوند، در رابطه با نجات ما، جلال یافتن پسر یگانه و مطیع خودش می باشد. ما هدایائی هستیم دلپذیر که پدری به پسر محبوبش تقدیم می کند، آن چنان پسری که در کاملیت تمام زیست و مطیع و فرمانبردار مطلق پدر بود و بر روی صلیب جان داد؛ پسری که آزارها و رنج ها را و موت را به خاطر رضایت خاطر پدرش به جان پذیرفت. و این دلیل اصلی است که من فکر می کنم. خداوند شما را به خاطر جلال پسر یگانه اش عیسی مسیح نجات می دهد.

۲) چه وقت خداوند تصمیم گرفت به ما حیات جاودانی عطا نماید؟

واژه «کی» یک عبارت استفهامی است که دلالت بر زمان دارد و کتاب مقدس از کلماتی نظیر آن استفاده نموده است. وقتی کتاب مقدس از یک محدوده زمانی سخن می گوید که در آن محدوده، خداوند تصمیم به نجات انسان گرفت، در حقیقت منظورش این است که اساس و بنیاد این تصمیم خداوند در ابتدای آفرینش جهان قرار دارد. تصمیم خداوند در رابطه با امتیاز بزرگ اعطای «حیات ابدی» به انسان، از ازل اتخاذ گردیده است تا ما در این امتیاز بزرگ یعنی جاودانگی که مخصوص خداوند است مشارکت داشته باشیم و نجات یابیم.

من فکر می کنم پولس رسول این نگرش را به روشنی تصویر کرده است، مخصوصاً در باب اول رساله به افسسیان. ما انتخاب شدیم در مسیح برای بنای جهان و از طریق پیروی و متابعت عیسی مسیح در زمره نجات یافتگان محسوب شدیم. این دیدگاه بلافاصله ما را دچار مشکلات فراوان و درگیر بحث های زیادی در مورد «تقدیر» خداوند می نماید. اکنون که نگاهی سطحی به علت بروز این مشکلات می افکنیم متوجه می شویم که هر کلیسائی

فرضیه خاص خود را از تقدیر خداوند دارد. در زمینه فهم و درک تقدیر خداوند، بین عقاید کلیساها مغایرت فراوانی موجود است ولی این تجربه تاریخی کلیسا است زیرا هر کلیسایی به خاطر جعل تقدیر خداوند و در حقیقت جعل آنچه که در مورد تقدیر خداوند در کتاب مقدس آمده است، ضربات زیادی خورده است. بنابراین، این یک حس قطعی و حتمی است که خدای لایزال مردم خود را برای نجات برگزیده است.

اکنون به روشنی مشخص است که ادامه این بحث منجر به ایجاد مسائل فرعی پیچیده تری می شود: بر چه اساسی خداوند چنین تصمیم می گیرد که به انسان حیات جاودانی ببخشد؟ آیا خداوند تصمیم گرفته است عده خاصی در این حیات جاوید زیر لعنت باشند؟ آیا مردم را برای زیستن ابدی در دوزخ مقدر کرده است؟ آیا انسان را برای لغزش و سقوط مقدر کرده است؟ من فکر می کنم که کلیسا با این گونه فرضیه ها، از تقدیر خداوند بسیار عقب افتاده است و این یک حقیقت است. خداوند لایزال، از پیش می دانست که انسان لغزش می خورد و سقوط می کند، دانسته است که انسان علیه او شورش می کند و او می دانست که تصمیم خواهد گرفت، رستگاری و حیات جاوید را برای انسان تدارک ببیند. دانش خدا ازلی است و علم لایتناهی او همچون او سرمدی است. هر چیزی که خدا می داند، از ازل دانسته است و لازم است که این اصل را پیش روی خود قرار دهیم.

من می خواهم بگویم که تصمیم خداوند برای انتخاب ما، قبل از سقوط انسان و بنا بر شناختی که از لغزش و سقوط انسان داشته اتخاذ شده است. بگذار این را دوباره بگویم: خداوند با اطمینان به اینکه سقوط انسان حتمی و لاجرم می باشد و با شناخت پیامدهای این سقوط، از قبل تصمیم خود را گرفته است. به عبارت دیگر، خداوند احتمالاً کسانی را که نیاز به نجات ندارند انتخاب نمی کند، تنها گناهکاران احتیاج به نجات دارند، بنابراین خداوند در این گزینش، همه را گناهکار می داند، همه ما را ساقط شده می داند، همچنان که در ذهن خدائی او تصویر شده ایم و برای نجات برگزیده شده ایم. در نهایت، خداوند بر اساس دانش الهی اش تصمیم خود را مبنی بر نجات انسان، از ازل گرفته است.

۳) اگر در زندگی خوشبخت باشم، چه نیازی به عیسی مسیح دارم؟

این طرز تفکر توده خاصی از انسان ها است. آنها به من می گویند: «من فعلاً نیازی به عیسی مسیح در خودم حس نمی کنم.» مثل این است که مسیحیت به صورت یک کالای

بسته بندی شده در خیابان مدیسون فروخته می شود یعنی ما سعی می کنیم با مشتریان ارتباط برقرار نموده و کالای خود را تبلیغ کنیم: «بشناید، کالائی داریم که با داشتن آن احساس شادی می کنید و بر هر کسی لازم است مقداری از آن را حتماً در کمند یا در یخچال خود داشته باشد.» آن چنان که به مثابه وسیله و دستگاہی است که سریعاً شادی را به زندگی ما می افزاید.

اگر تنها دلیل پیروی مسیح، کسب شادمانی است و شخصی هم بدون عیسی مسیح تقریباً شادمان است پس او قطعاً نیازی به مسیح ندارد. به هر حال، کتاب مقدس می گوید که دلایل دیگری هم موجود است که شما و دیگران نیاز به مسیح را در خود حس می کنید. خدائی هست که به معنی واقعی کلام مقدس است، داور کامل است و می گوید اراده کرده است جهان را و هر انسانی را بر حسب زندگیش داوری نماید. خداوند که مقدس، کامل و عادل است هر یک از ما را ملزم می سازد در زندگی، کاملاً مطیع او باشیم و در عدالت زیست کنیم. اگر چنین خدائی هست و اگر شما هم او را کاملاً پذیرفته اید و اطاعتش می کنید و اگر در عدالت کامل زندگی کرده اید، این می رساند که شما یک انسان کامل و عادل و مطیع برای خداوند هستید، پس دیگر قطعاً نیازی به عیسی مسیح ندارید، دیگر نیازی به یک نجات دهنده ندارید زیرا فقط ناعادلان و ناکاملان نیاز به نجات دارند و این مشکل آنها است!

این مشکل پیچیده ای نیست: اگر خدا عادل مطلق است ما را ملزم می سازد کامل شویم همچنان که او کامل است ولی باز ما عصیان می ورزیم و از اراده او مبنی بر تکمیل شدن خود قصور می ورزیم، پس او نیز بر طبق عدالتش با ما برخورد می کند. پس باید منتظر آینده باشیم، منتظر تنبیه و مجازات در دست خدای مقدس و عادل باشیم. اگر تنها راه موجود برای فرار از تنبیه خداوند، توسل به یک «نجات دهنده» است و اگر از این طریق می توانیم از مجازات خداوند رهائی یابیم پس به منجی محتاجیم. عده ای خواهند گفت که ما می کشیم عیسی مسیح را در قالب بلیطی برای گریز از جهنم و به صورت یک راه فرار ابدی از مجازات موعظه نمائیم. این تنها دلیل دعوت من و بشارت من به عیسی مسیح نیست ولی در عین حال یکی از دلایل محسوب می شود.

من تصور می کنم بسیاری از انسانها، با توجه به تمدن امروز به این حقیقت بزرگ ایمان ندارند که خداوند آنها را به حسب زندگیشان داوری می کند و باور ندارند به اینکه خداوند آنها را ملزم نموده است عادل باشند و وقتی ما این دیدگاه را برگزینیم، اندازه و ابعاد این

تهدید و داوری خداوند را نفهمیده ایم. اگر شما نسبت به داوری و تنبیه خداوند، بی تفاوت هستید و ترسی از آن ندارید پس شادمان باشید و به آنچه در دست دارید چنگ بیندازید. ولی من، وقتی به دورنمای روزی می نگرم که در دستان خدای قدوس قرار می گیرم، با وحشت و ترس و لرز زندگی می کنم.

۴) توبه واقعی چیست و چه اثری بر زندگی ما می گذارد؟

قبل از اینکه توبه واقعی را شرح دهم، می خواهم به سؤال دوم پاسخی داده باشم: «توبه چه اهمیتی در زندگی ما دارد؟» دلیلش این است که توبه اثری بسیار عالی و معتبر بر زندگیمان می گذارد و بر طبق تعلیمات کتاب مقدس و عهد جدید، توبه نمودن یک واجب حتمی و تضمینی است برای ورود به ملکوت خداوند. من روی مسئله توبه تأکید می کنم، به خاطر گسترش این دیدگاه در فرهنگ ما و این باور که خداوند تمام انسان ها را می بخشد، اعم از اینکه توبه کنند یا توبه نکنند. ولی این نظریه به همین سادگی منطبق با نقطه نظرهای کتاب مقدس نمی باشد.

اگر مسیح مسئله ای را به ما آموخته است، هم چنین تأکید کرده است که آن آموخته مطلقاً برای کسانی که باعث رنجش خداوند شده اند و باید بازگردند و از قصور و عصیان خود نسبت به خداوند توبه کنند، یک امر ضروری و حیاتی است. در حقیقت، عیسی مسیح، آن زمان که رسالت خود را برای جهانیان آغاز کرد، اولین موعظه های او با این عبارت آغاز شد: «توبه کنید زیرا ملکوت خداوند نزدیک است.» هیچ عاملی مهم تر و ضروری تر از توبه، برای گریز از خشم خداوند وجود ندارد. خداوند همه را به توبه فرا می خواند و امر می کند. توبه یک عمل اختیاری نیست بلکه اطاعت امر خداوند است.

پولس رسول به عصر جهالت و چشم پوشی خداوند اشاره کرده است ولی اکنون خدا همه انسان ها را در همه جای دنیا صدا می زند و به توبه دعوت می کند. توبه شامل چه کسانی است؟ همه کس. هیچ تفاوتی نیست. همه ما در مقابل این فرمان خداوند مسئولیت داریم. ولی متأسفانه هیچکدام مسئولیت خود را نپذیرفته ایم. مفهوم آنچه که خداوند گفته این است که او توبه را برای هر انسانی الزامی نموده است.

شاید سؤال کنید: توبه حقیقی چگونه است؟ من نمی دانم شما دعای کلیسای کاتولیک روم را در مورد پشیمانی هرگز شنیده اید یا نه؟ ولی من فکر می کنم دعائی بسیارشکوهمند

است و هر عضو کلیسای کاتولیک روم معنویت آن را با تمامی وجود درک نموده است. من مانند اعضای کلیسای کاتولیک روم، از ته دل آن را درک نکرده ام ولی بارها و بارها آن را شنیده ام. تا آنجائی که بخاطر دارم این طور است: «ای خدای من، من قلباً متأسفم از اینکه تو را رنجانیده ام... نه به خاطر اینکه پاداش ترا از دست داده ام و نه به خاطر اینکه از تنبیه تو می ترسم، بلکه فقط بدین جهت که در برابر تو عصیان ورزیده ام.»

در علم الهیات، بین ترس و پشیمانی تفاوت زیادی است. گاهی ترس از تنبیه موجب آن می گردد که انسان از گناه و جرمی که مرتکب شده است توبه کند، با انگیزه اینکه از مجازات خلاص شود. کودک وقتی یک شیرینی را از یخچال برمی دارد احساس پشیمانی نمی کند، مگر اینکه مادرش مچ او را در حین سرقت کنار یخچال بگیرد و او را تنبیه کند. در مورد توبه ناشی از ترس، نوعی بدگمانی موجود است. آیا تظاهری است برای احتراز کردن از مجازات؟ آنچه که ما آن را بلیط گریز از جهنم می دانیم. توبه حقیقی در ماورای آن ترسی قرار دارد که از خداوند داریم و بروز تحولی در فکرانسان است که آن را ندامت می نامیم. توبه حقیقی در پشت ترسی قرار دارد که از مجازات خداوند داریم و این ترس موجب می گردد احساس پشیمانی و ندامت کنیم. وقتی که دل داود در مقابل خداوند شکسته شد گفت: «ای خداوند دل نادم و شکسته را تحقیر نخواهی کرد.» او اندوه زیادی حس می کرد، یک اندوه نیکو. سفارش به توبه حقیقی، اختطاری است که همه ما کامل نیستیم، فرصت ارتکاب گناه را از ما می گیرد و موجب می شود که از اعمال بد خود دست برداشته به سوی خداوند برگردیم.

۵) آیا می شود در لحظه مرگ توبه نمود و مشمول نجاتی شد که ایمانداران طی سالهای زندگی آن را به دست آورده اند؟

این یک سؤال مکارانه است ولی فکر می کنم سؤال جالبی است و مطمئناً سئوالی است که عده زیادی درباره آن بحث می کنند. در اینجا ما در مورد ایمان مکارانه صحبت می کنیم، آن گاه که انسان ها در لحظات ناامیدی و بحران فریاد می زنند ولی تعهد خود را مبنی بر اینکه زندگی خود را به دست عیسی مسیح بسپارند به لحظه ای موکول می کنند که در بستر مرگ باشند. عده ای می گویند: این قابل توجیه نیست که کسی تمام عمرش را مسیحی

بوده باشد و او را با کسی یکسان بدانیم که در سراسر زندگیش طبق دلخواهش رفتار می کند و آنچه که دوست دارد انجام می دهد ولی صبر می کند که در آخرین لحظه زندگیش، حساب خودش را با خداوند تسویه کرده و توبه نماید.

در کتاب مقدس، عیسی مسیح چنین مثلی گفته است، در مورد کارگرانی که موافقت می کنند در مقابل مزد معینی، کار معینی را در مدت مشخصی انجام دهند ولی در آخرین لحظه که آنها کارشان رو به اتمام است، صاحب کار، کارگران دیگری را اجیر می کند تا بقیه کار را انجام دهند و در آخر، همان مزدی را به آنها می دهد که به کارگران اول پرداخت می کند. گروه اول خسته، تکیده از کار، اعتراض می کنند: «اینجا چه خبر است، پس عدالت کجا رفته است؟!» آیا گروه دوم که کار کمتری کرده اند شایستگی دریافت آن مزد را دارند؟ (مزد = نجات) هم می شود گفت بله و هم خیر. اگر آنها را در ادبیات نجات خداوند قرار دهیم، وضع این گونه می شود: در صورتی که توبه ای که در آخرین لحظه زندگی و در آخرین نفس های خود می کنند، واقعی باشد، آنها از عذاب جهنم گریخته و وارد ملکوت خداوند می شوند زیرا جواز ورود به ملکوت خداوند، توبه و ایمان به عیسی مسیح می باشد.

دزدی که در کنار مسیح مصلوب شده بود، در آخرین لحظه زندگیش با صداقت توبه نمود و عیسی مسیح به او اطمینان داد که با وی در بهشت خواهد بود. در اینجا صحنه اول را در کتاب عهد جدید در مورد کسانی که با صداقت توبه می کنند و خداوند به آنها وعده داده است که در ملکوت عیسی مسیح شراکت خواهند داشت مشاهده می کنیم. مطمئناً شخصی که در آخرین لحظه زندگی خود، با تمام دل و جان توبه کند و ایمان بیاورد، مستحق ورود به ملکوت آسمان می شود و به عنوان عضوی از آن ملکوت خدائی، از مزایای آن متمتع خواهد شد.

پولس رسول از کسانی صحبت می کند که به وسیله پوست دندانهایشان (ایوب ۱۹: ۲۰) وارد ملکوت خدا می شوند. بنابراین من فکر می کنم کسی که در بستر مرگ ایمان بیاورد و توبه کند در زمره آنان است. ممکن است چنین فکر کنیم که هدف نهائی از بیان این موضوع این است که بین برخورداری از مزایای ملکوت خداوند و محروم شدن از ملکوت خداوند، شکافی عمیق موجود است که به هیچ وجه قابل پل زدن نیست ولی هم اکنون عیسی مسیح به ما می گوید: کار کنیم و گنج ها برای خود در آسمان بیندوزیم و موکداً تعهد می دهد که

پاداش لازمه را بر اساس اطاعت و عمل آنها به پیروان خود خواهد داد. بر اساس کتاب مقدس و عهد جدید شما بوسیله اعمال خود به بهشت نخواهید رفت اما پاداش شما در آسمان بر اساس اعمال شما خواهد بود. آنچه که من می توانم بگویم این است که اگر شخصی در آخرین لحظه زندگی خود ایمان بیاورد و با آخرین رمق که در او مانده است توبه کند و نجات یابد، شاید پاداش و برکتی که در ملکوت خداوند خواهد گرفت، بیشتر از پاداش کسی نیست که عمری را در پیروی عیسی مسیح گذرانیده باشد.

۶) اگر شخصی در سراسر زندگیش عیسی مسیح را نپذیرفته باشد ولی در بستر مرگ تصمیم بگیرد رابطه خود را با خدا اصلاح کند و ادعا کند که عیسی مسیح را به عنوان خداوند و نجات دهنده خود پذیرفته است، آیا واقعا در ملکوت آسمان پذیرفته خواهد شد؟

مطلقاً خیر! بر اساس آنچه که در این سؤال مطرح شد و نیت باطنی آن شخص، او هرگز امید رفتن به بهشت را نخواهد داشت. قبل از هر چیز بگذارید بدانیم چرا رستگاری از طریق ادعای ایمان بدست نمی آید بلکه از طریق بهره مند شدن از ایمان حاصل می شود. آن دسته از ما که ایمان داریم، دعوت شده ایم که مدعی ایمان خود باشیم. به هر حال ادعای محض، تضمین و شرط لازم برای برخورداری از ملکوت خداوند نیست. این وضعیت مخصوصاً وقتی به وجود می آید که شخصی به منظور پوشش دادن به شرایط خود و وانمود کردن روابط سالم خود با خدا و گرفتن حالت دفاعی در برابر پیامدهای منفی بی ایمانی، به زبان ادعای ایماننداری بنماید، نه از دل. از نقطه نظر کتاب مقدس، کسب نجات مستلزم توبه واقعی و برآمده از دل و قلب می باشد نه از زبان و ایمان حقیقی یعنی توبه نمودن به طریق صحیح، نه با منظوری خاص و حيله گرانه. زیرا اگر چنین توبه سالمی وجود نداشته باشد، بیانگر این است که ادعای ایمان، عملی است مکرآمیز.

اگر سؤال شما را برعکس کنیم و بپرسیم: اگر شخصی در سراسر زندگیش در گناه باشد و بر علیه خداوند شورش کند و از او امر او تمرد کند، آیا می تواند در بستر مرگ و در آخرین لحظه زندگی، صادقانه توبه کند و به بهشت برود؟ جواب این است: بله! همان طوری که آن دزد روی صلیب و در لحظه مرگش نجات دهنده را در کنار خود بر صلیب دید و توبه کرد و

ضمانت و همنشینی با او را برای ابدیت خود بدست آورد. در عهد جدید، نمونه های فراوانی از انسان ها هستند که با آخرین رمقی زندگی خود توبه کرده و رستگار شده اند ولی این عاقلانه نیست که کسی توبه خود را موقوف به آخرین لحظات زندگی خود بنماید زیرا ما نمی دانیم که کی خواهیم مرد. حتی این تعلیم داده شده است: اعتراف ساده به توبه و برگشت بدون اینکه نمودی از ترس خداوند در آن باشد، کافی نیست زیرا این ترس از خداوند است که به مثابه بازدارنده و ترمزی در انسان عمل می کند و موجب اندیشیدن جدی تر به وضعیت آینده او خواهد شد.

۷) آیا يك نفر مسیحی به خاطر ارتکاب گناه از فیض نجات محروم خواهد شد؟

مسئله محروم شدن از نجات به خاطر ارتکاب گناه، یکی از بحث انگیزترین مواردی است که در میان خانواده های مسیحی مطرح است. مسیحیان زیادی هستند که همیشه در هراسی پایان ناپذیر، ناشی از احساس محروم شدن از نعمتی که از طریق عیسی مسیح یافته اند، زندگی می کنند. زیرا کتاب مقدس به آنانی که مسیح را پذیرفته ولی ناگهان از او روی گردانیده اند، شدیداً اخطار داده است. پولس رسول در مورد خودش می گوید: باید همیشه دقت کنیم و مواظب باشیم، مبادا از پیشگاه خداوند رانده شویم.

از سوی دیگر، عده ای از مسیحیان معتقدند که هرگز لغزش نخواهند خورد و بگذار بگویم: من هم در زمره آنان هستم! تعلیماتی که از کتاب مقدس آموخته ام مرا ترغیب کرده است که این ادعا را بنمایم زیرا ما می توانیم یک بیمه نامه کامل و معتبر برای نجات موعود خداوند داشته باشیم، بیمه نامه ای نه فقط برای امروزان بلکه برای تمام زندگی. اما این بیمه نامه ای را که بدست می آوریم یا اعتماد و اطمینانی که نسبت به آینده خود و نجات خود توسط خداوند داریم، باید بر اساس و پایه حقیقت و صداقت تنظیم شده باشد. به عبارتی دیگر اگر مداومت من در ادعای خود ناشی از استقامت و پایداری و تمرین یک زندگی سالم و عاری از گناه باشد، ادعای درستی نیست زیرا زیربنای تمام کوشش های من بسیار لغزنده است، بسیار لرزان و مرتعش است و هر لحظه امکان سر خوردن وجود دارد. موضوع دیگری که من از کتاب مقدس آموخته ام این است که حتی اگر نجات را یافته ام، به احتمال زیاد و به طرز اجتناب ناپذیری به گناهیانی با درجات پائین تر ادامه خواهم داد. اگر این مسئله بسیار

مهم یعنی سرنوشت آینده و نجات من، به عهده من و توانائی های من و پایداری من و ضمانت من برای تحقق نجات موقوف شود، امید بسیار کمی برای رسیدن به هدف از طریق توانائی های من موجود است.

ولی ایمان دارم به آنچه که از کتاب مقدس آموخته ام و ایمان دارم که خداوند هر نقشه ای را که در ابتدای عالم برای من کشیده است، آن را اکنون تکمیل و انجام داده است. به عنوان مثال پولس رسول در رساله به فیلیپیان تعلیم می دهد: «اعتماد من بر اساس حقیقتی متکی است که عیسی مسیح وعده آن را به من داده است و آن وعده این است که او همه روزه شفیع من نزد خداوند و کشیش اعظم من می باشد.» اعتماد من به نجات خداوند در آینده، متکی بر این باور است که خداوند وعده خود را حفظ خواهد کرد و عیسی مسیح شفیع و واسطه من نزد اوست و مرا و تلاش مرا برای کسب نجات خداوند شفاعت می کند. دوباره تکرار کنم: اگر سرنوشت من به خودم سپرده شود، لغزش خواهم خورد. دوست دارم مسئله را از این طریق بیان کنم: من دست در دست خداوند دارم و در طول زندگی مسیح را متابعت می کنم، اگر وفاداری و پایداری من متکی بر نیروی من برای هر چه بیشتر فشردن دست خداوند باشد، اشتباه فکر کرده ام، چونکه ناتوانم. دستان خدا را رها خواهم کرد و به راه خود خواهم رفت. ولی من ایمان دارم به آنچه که از کتاب مقدس آموخته ام یعنی اینکه خداوند است که دستان مرا نگه داشته و در دست خود فشرده است و نمی گذارد آن را از دستانش خارج کنم و چون خداوند دستان مرا محکم فشرده است، پس نیازی نیست از آینده خود بیمناک باشم و مایوسانه فکر کنم که تمام تلاش های من بی ثمر خواهد بود و سرانجام دچار لغزش خواهم شد.

ولی طرح این مسئله، بدین معنی نیست که مسیحیان خود را فاقد ظرفیت لازم برای ارتکاب گناهان بزرگ بدانند یعنی آن دسته از گناهیانی که در ادبیات الهی آنها را «فروپاشی جدی و ریشه ای» نامیده ایم، بلکه بحث ما آن است که مسیحیان چه بخواهند و چه نخواهند، نهایتاً و سرانجام با ارتکاب گناهیانی در سطح پائین تر، مرتکب لغزش و خطا می شوند زیرا میل باطنی و ذات انسان متمایل به لغزش است. به عنوان مثال در عهد جدید، یوحنا ی حواری می گوید: «آنانی که از میان ما خارج شوند دیگر در حقیقت با ما نیستند.» یا اینکه: «عیسی مسیح کسانی را که پدر به او سپرده است گم نمی کند.» بنابراین تکرار می کنم:

اعتماد من به نجات و سرنوشت خودم، متکی بر وساطت عیسی مسیح و وعده امینی است که خداوند به من داده است و آن را برای من نگهداشته است. من در خودم قابلیت ارتکاب گناهان بزرگ را دارم، یعنی آن نوع گناهایی که از پیش اشاره کردم و گفتم که ارتکاب آنها موجب سقوط ابدی و محرومیت دائمی از نجات خداوند می شوند اما من ایمان دارم که فیض خداوند مرا نگهداشته است تا مرتکب آن گناهان نشوم.

۸) آیا مسیحیانی که از مسیح روی می گردانند و به نظر نمی رسد که توبه کنند، نجات می یابند؟

عقیده من بر این است که کسی که نجات و رستگاری واقعی را یافته است، در واقع در مسیح زیست می کند و این شخص هیچگاه از عیسی مسیح روی بر نمی تابد. چنین شخصی دارای فیضی است که آن را مصونیت ابدی می نامیم، نه به خاطر آنچه که در ذات اوست و نه به خاطر توانایی پایداری اش در متابعت. ولی من معتقدم که خداوند وعده داده است که او را یاری می کند و به او قوت پایداری می دهد و این، آن نعمتی است که از کاهن اعظم خود عیسی مسیح یافته ایم، زیرا شفیع ما نزد خداوند برای تمام روزهای زندگی ما است. ولی در همین هنگام، مسیحیان دارای ظرفیت ارتکاب گناهان بزرگ و قبیح می باشند. آنها دارای ظرفیت ارتکاب هر گناه کبیره ای در برابر عیسی مسیح می باشند.

توجه کنید: وقتی که پطرس حواری، عیسی مسیح را ناسزا گفت و انکار نمود، او شدیداً و در حد اعلا بی حرمتی این حقیقت را انکار کرد که هرگز عیسی را نمی شناخته است. اگر بخواهیم نمونه ای از اشخاصی بیاوریم که به نظر می رسد توبه نخواهند کرد و به عیسی مسیح پشت کرده اند، پطرس قدیس نمونه و سمبل کهن این گونه افراد است. حواری دیگر او یهودا نیز او را انکار و تسلیم کرد و روی از او برگردانید و بالاخره خیانت این دو حواری توسط عیسی مسیح، پیش از اینکه به وقوع بپیوندد، در مراسم شام آخر پیش بینی شد. وقتی که عیسی مسیح به یهودای اسخریوطی گفت: برو و آنچه را که می خواهی سریعاً انجام بده و برگرد، او را آزاد گذاشت تا خیانت کند. عیسی مسیح در کتاب مقدس متذکر شده که یهودا اسخریوطی از ابتدا پسر موت بود. در دعای عیسی مسیح، کاهن اعظم ما، به روشنی مشخص شده است که او از پیش می دانسته است که یهودای اسخریوطی هرگز یک مومن به مسیح

نخواهد بود. بنابراین خیانت یهودا را نمی توان برگشت از عیسی مسیح و پشت نمودن به او تلقی کرد.

وقتی عیسی مسیح پطرس را خطاب کرد که او را انکار خواهد کرد، به او گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما» (لوقا ۲۲:۳۱-۳۲) و سپس پطرس گفت: نه خدای من، من هرگز تو را انکار نخواهم کرد، ولی سرانجام او را انکار کرد. اما توجه کنید: وقتی که عیسی مسیح، انکار پطرس را پیش بینی کرد، گفت: «وقتی برگشت نمائید» و نگفت «اگر برگشت کنید» بلکه «هنگامی که بازگشت کنی برادران خود را استوارنما» و این بدین سبب بود که عیسی مسیح دعا کرد، در هیئت کاهن اعظم دعا کرد. هیچ عاملی و هیچ کسی قادر نخواهد بود برگزیدگان او را از او بر باید. عهد جدید وعده داده است: «چونکه ایمان دارم خداوند عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید» (فیلیپیان ۱:۶). من کاملاً می دانم بسیاری از مسیحیان بر این باورند که امکان دارد یک مسیحی واقعی نجات موعود خود را از دست بدهد و از آن محروم شود ولی من فکر نمی کنم این طور باشد. من با یوحنا هم صدا شده و می گویم: «کسانی از ما خارج شدند هرگز با ما نیستند.» من فکر می کنم که مسیحیان حتی با ارتکاب گناهان بزرگ و جدی باز هم در نهایت ساقط نمی شوند، آنها نیز بنا خواهند شد، همچنان که داود نبی به عمق گناهان خود پی برد، همچنان که پسر گمشده و ولخرج به خود آمد، همچنان که پطرس نیز سرانجام به خود آمد و توبه کرد.

۹) آیا «فیض» خداوند ما را به «نجات» رهبری خواهد کرد؟

ما می توانیم از راههای مختلفی به مفهوم free ride نگاه کنیم. «فیض» در تعریف چیزی است رها شده در حس که قابل دسترسی نیست و نمی توانیم آن را از مغازه بخریم. ما شایستگی مالکیت آن را نداریم، ارزش های لازم در ما وجود ندارد که با توجه به آنها، خداوند بخشش و رحمت خود را به ما ارزانی بدارد. شناخت واقعی فیض وقتی است که خداوند رحمت خود را از ما دریغ نماید، به هر حال خداوند در مورد ما کاری می کند که تعهدی برای انجامش ندارد. من اعتقاد دارم هرگاه از فیض خداوند برخوردار می شویم،

سرنوشت ابدی ما در امنیت کامل پایه ریزی خواهد شد. من اعتقاد دارم وقتی که با حقانیت مسیح ملبس می شویم و شایستگی آن را می یابیم که نزد خداوند محسوب شویم (که این یکی از برکات فیض خداوند است) و دستگیر بشویم، ضمانت لازم و قطعی را برای حیات ابدی خود گرفته ایم. به کلامی دیگر، من فکر نمی کنم یک ایماندار مسیحی نجات خود را از دست بدهد. این را بدین جهت می گویم زیرا از کلام خدا آموخته ام و به این حقیقت رسیده ام که خداوند، وعده خود را تا انتها برای ما حفظ خواهد نمود. اگر تحقق وعده خداوند منوط به پایداری ما، آویختن خودمان به خدا و ایمان کامل و عبودیت ما باشد، هیچ یک از ما لیاقت لازم را برای برخوردار شدن از نجات خداوند نخواهیم داشت ولی خداوند وعده داده است علیرغم عدم لیاقت ما، آن چه را که از آغاز شروع کرده و وعده داده است به انجام خواهد رسانید.

آیا این مرحله، «رها شدن به خود» معنی می دهد؟ بنابراین اکثراً تصور کلی از «رها شدن به خود» این است که از آن هنگام که خداوند فیض را به من ارزانی داشته است و از آن هنگام که خداوند کار خود را برای انسان شروع کرده است و وعده داده است که نقشه خود را کامل خواهد کرد، دیگر هیچ تکلیفی به عهده من نمانده است که انجام دهم، هر کاری را که بخواهم انجام می دهم. من نجات را یافته ام و دارم و هیچ موردی برای نگرانی من وجود ندارد و همه چیز به عهده خداوند گذاشته شده است. من درون یک roller coaster بدون ترمز نشسته ام و هر کاری را که بخواهم انجام می دهم. من می توانم برای برخوردار شدن از لذت زندگی، مرتکب گناه هم بشوم و این طرز تلقی مجوزی است برای ارتکاب گناه.

پولس رسول می گوید: هر گاه گناه فراوان شود، فیض بیشتری بر خوردار می شوم. می شود چنین برداشت نمود: هر چه بیشتر گناه کنم از فیض بیشتری برخوردار می شوم زیرا داشتن فیض بیشتر خداوند، برای ورود به بهشت لازم است. بنابراین، بعضی معتقدند هر چه بیشتر گناه کنی، فیض بیشتری نصیب خواهد شد ولی مهمترین راه برای برخوردار شدن از فیض خداوند، پرهیز از ارتکاب گناه می باشد. پولس رسول می گوید: «پس چه گوئیم آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟» (رومیان ۱:۶) و چگونه به این سوال پاسخ می دهد؟ «حاشا، مایانی که در گناه مردیم چگونه دیگر در آن زیست کنیم» (رومیان ۲:۶). هر چه بیشتر گناه ورزیدن، با هدف کسی که می خواهد خدا را از خود خوشنود سازد منافات دارد. در حقیقت، هر چه

بیشتر قدردان خداوند باشیم، از فیض بیشتری بهره مند می شویم و هر چه بیشتر، از طریق اطاعت به سوی عدالت میل کنیم، قدردانی بیشتری را تجربه خواهیم کرد. پولس در جایی دیگر گفته است: «نجات خود را با ترس و لرز به عمل آورید.» (فیلیپیان ۲:۱۲) زیرا خداوند به ما وعده نموده است در ما کار می کند تا تمایل ما و عمل ما بر اساس حقیقت استوار گردد. اما در رابطه با فیض خداوند، مسئله مبارزه و ستیزه ما برای ایستادگی و مقاومت در مقابل وسوسه های گناه آلود و کوشش در طریق خداوند و اطاعت خداوند نیز شروع می شود، ولی اطاعت من از خداوند، نه در عهده من، بلکه به عهده فیضی است که خداوند به من عطا کرده است.

۱۰) چگونه می توانیم فیض و بخشش خداوند را بفهمیم؟

پاسخ این سوال با تعبیر علم الهی از «فیض»، ساده است. ما می گوئیم: فیض آن چیزی است که علیرغم شایستگی ما، از طرف خداوند به ما اعطا می گردد، رسیدن به عاملی قدرتمند که فقط در حیطه خدا است و ما شایسته و سزاوار آن نیستیم. اما درک عمیق عطایای فیض خداوند، در سراسر زندگی یک نفر مسیحی یک نوع عمل تهورآمیز است. وقتی که من مشغول تحصیل دکترای علوم الهی در اروپا بودم، استاد ما در دانشگاه آزاد آمستردام، «سی. سی. برکوور» هنگامی که مشغول فراگیری قواعد علوم الهی بودیم، چنین گفت: «آقایان، آنچه که علم الهی را موجب شده است، فیض خداوند است.» من فکر می کنم حق با او بود. وقتی ما دریافتیم فراگیری علم الهی، ناشی از فیض خداوند است پس ارجح تر این است که ابتدا «فیض خدا» را بیاموزیم زیرا اولین کار خدا در فیض او این است که ما مسیحی هستیم. این فیض خداوند است که ما هر لحظه نفس می کشیم و این فیض خداوند است که تمام نیکوئی ها را از او یافته ایم.

من فکر می کنم تا هنگامی که مسیحی نباشیم، به درک این واقعیت نمی رسیم. در کتاب مقدس از یک دور تسلسل صحبت می شود، ما در حرکت مداوم هستیم از زندگی به زندگی، از ایمان به ایمان، از فیض به فیض. زندگی مسیحائی از ابتدا تا انتها فیض خداوند است و بدین جهت است که ما می گوئیم هر چه بیشتر در مورد فیض مطالعه کنیم و بیاموزیم، آسان تر به شناخت آن دست می یابیم.

من هزاران بار این را گفته‌ام: توجیه فیض در ایمان، در فکر ساده است ولی دریافت و درک آن از طریق قلب آسان نیست و نتیجه می‌گیرم که علت و حضور من در مقابل خداوند مقدس این است که من انسان بخشیده شده‌ای هستم، آن بخشش چیزی است که احتمالاً نمی‌توانم آن را بخرم یا سرقت کنم یا گدائی کنم یا قرض کنم یا تصاحبش کنم. من در حضور خداوند لایق و شایسته نیستم. تنها لیاقتی که از آن برخوردارم، لیاقتی است که به وسیله عیسی مسیح به دست آورده‌ام. من زندگی می‌کنم، حرکت می‌کنم و هستی من یک تصویر مجازی از حقیقت مطلق عیسی مسیح است. لیاقت و شایستگی عیسی مسیح، مجاناً و از طریق فیض خداوند به من ارزانی شده است.

ما درباره فرضیه فیض صحبت می‌کنیم: چه فرضیه‌ای بزرگتر از فرضیه فیض خداوند وجود دارد؟ چیزی که تمام توجه و تمام ذهن را به این حقیقت فرامی‌خواند که خداوند عادل مطلق است ولی من عادل نیستم. تنها راه دخول انسان نا عادل برای ورود به دنیائی است که قانون اساسی آن، عدالت و فیض خداوند می‌باشد. اما برای ما بسیار مشکل است تا به این حقیقت پی ببریم زیرا ما انسانهای گردن‌کشی هستیم، درست مانند انسانهایی که در عصر تورات می‌زیستند، این احساس عمیقاً در ما جای دارد که خداوند متعهد شده است معامله‌ای با ما داشته باشد، بیشتر از آنچه که درباره او رفتار می‌کنیم. و خداوند متعهد شده است این هدیه و برکت را به ما بدهد و اکنون آن رایافته‌ایم. ما خود را کسی پنداشته‌ایم که استحقاق فیض و برکت او را داریم، این فیض شایستگی و ویژگی مخصوص من است که شغل بهتری از تو دارم و استعداد بیشتری از تو دارم و در بهترین خانه زندگی می‌کنم زیرا این نشان دهنده عدالت خدا در این جهان است! وقتی این چنین اظهار نظرها و تفسیرهای غلط را می‌شنویم، مثل این است که از فرط تعجب به مرز جنون می‌رسیم و از اینجاست که پی می‌بریم که هنوز آگاهی کامل از فیض خداوند را نداریم.

۱۱) آیا ایمان به عیسی مسیح به عنوان نجات دهنده و نه به عنوان خداوند، مسئله خطیری است؟

تصور اینکه این سؤال حتی در کلیساهای اولیه مطرح شده باشد، برای من غیرممکن است، البته در صورتی که قادر به تفکیک این دو جنبه از عیسی مسیح باشیم. منظورم این

است که در کتاب مقدس هر اقرار و اعتراف اولیه‌ای به ایمان در عهد جدید، بر الوهیت عیسی مسیح بوده است.

وقتی کسی عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده می‌پذیرد و به او ایمان می‌آورد، نه تنها نیاز خود را به نجات دهنده بلکه لزوم نجات را اعتراف می‌کند. او در کمال فروتنی ایمان می‌آورد و توبه می‌کند و به عیسی مسیح متکی می‌شود. چگونه ممکن است کسی عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده بپذیرد و به او ایمان آورد ولی در همان حال از آشکارترین تعلیم او غافل باشد و آن را انکار کند؟ زیرا عیسی مسیح نه تنها نجات دهنده بلکه مالک و خداوند ما است.

ترس من اینجاست که چرا ما در کمین نشسته‌ایم تا این جنبه دوگانه عیسی مسیح (نجات دهنده و خداوند) را به عنوان یک تفسیر تحریف شده کلیسای پروتستان از ایده «توجیه نجات فقط به وسیله ایمان» تلقی کنیم. این تحریف نیست بلکه در ظاهر تناقض می‌باشد ولی نجات دهنده و خداوند، چه تناقضی با هم دارند؟ بعضی از افراد مصرّانه کوشیده‌اند که این نظریه را هر چه بیشتر گسترش دهند که ما فقط به صرف ایمان و نه عمل، نجات یافته‌ایم و این ایمان را این طور تلقی می‌کنند: ایمانی عریان و مطلق و منجر به نجات. آنها معتقدند: لزومی ندارد ایمان، عملی در پی داشته باشد و ایمان توأم با عمل، پوشش مناسبی برای یک زندگی مسیحی نیست. یا به کلام دیگر، بر اساس چنین تفسیری از ایمان، من می‌توانم هر گناهی را که می‌خواهم مرتکب شوم و بدون اینکه توبه کرده باشم گناهانم آمرزیده خواهند شد زیرا هدیه رایگان و فیض خداوند را یافته‌ام. پس چه فرقی می‌کند که مرتکب گناه شوم یا نشوم؟

این طرز تلقی از ایمان، موجب آن گردید که «لوتر» و بانیان کلیسای پروتستان، یک تفسیر معتبر و واقعی از ایمان ارائه دهند مبنی بر اینکه: ایمان یک اعتراف ساده و بی‌اهمیت نیست بلکه امری بسیار خطیر است! ایمان حقیقی، آن گونه ایمانی است که اصالت و حقانیت آن در ثمرات نیکویی اطاعت از عیسی مسیح خداوند ظاهر شود یعنی صرف اطاعت و عبودیت عیسی مسیح خداوند، بی‌آنکه ثمرات نیکوئی بیاوریم، به روشنی نشانه این است که ایمان ما بی‌ثمر و مرده است یعنی آن نوع ایمانی که یعقوب حواری آن را «بیهوده و بی‌نصیب» بیان می‌کرد. بنابراین اگر کسانی می‌گویند: «ایمان واقعی مستلزم اقرار به الوهیت مسیح

برای درک نجات نیست» یعنی زمره هائی که داریم می شنویم، تفسیر باطلی از فرضیه حقیقی ایمان است که در فوق بیان شد و من می توانم آن را این طور بیان کنم: ما می توانیم به یک منبع قدرت معتقد باشیم ولی در عین حال آنچه را که خود می پسندیم انجام دهیم.

بعضی اوقات ایمانداران جدید، نقش عیسی مسیح را به عنوان خداوند و ارباب خود فراموش می کنند و علت غفلت آنها از این مهم این است که صورت مسئله برای آنها روشن نشده است. وقتی ایمانداران جدید با عبارت «مسیح خداوند» ناآشنا بمانند و اطرافیان، این عبارت را همیشه به زبان بیاورند که «عیسی مسیح نجات دهنده را بپذیرید»، ایماندار جدید در خلال این بشارت ها نمی تواند الوهیت مسیح را استخراج کند. این ایمانداران جدید، از اینکه دانسته های آنها و باورهای اولیه آنها از فرضیه اصلی ایمان، درگیر یک بحث جدیدی می شود، رنج می برند. هنگامی که کتاب مقدس را به ایمانداران جدید می آموزیم، این وظیفه ما معلمین کتاب مقدس است که دقت و مراقبت کافی در درک درست مفاهیم کتاب مقدس داشته باشیم و اطلاعات صحیح را به آنان منتقل کنیم.

۱۲) در انجیل مرقس ۱۶: ۱۶ گفته شده است: «کسانی که ایمان بیاورند و غسل تعمید بگیرند نجات می یابند.» چرا تعمید لازمه نجات است؟

این مسئله نه تنها بحث عمده بین کلیسای کاتولیک روم و پروتستان می باشد بلکه حتی در بین خود پروتستانها بحث های خیلی جدی در اطراف آن در جریان است.

کلیسای کاتولیک روم می گوید: تعمید وسیله ای است برای حقانیت بخشیدن به ایمان. به کلام دیگر: تعمید وسیله ای است که توسط آن، یک شخص مستحق دریافت فیض و آشتی و ایجاد رابطه با خداوند می گردد. انجام این مراسم دینی بسیار مهم و ضروری است، به خاطر این است که کلیسا بسیار در انجام آن عجله نشان می دهد و حتی کودکانی را که مرده به دنیا می آیند تعمید می دهد یا حتی ممکن است وقتی که آنها می میرند آنها را تعمید دهند. ولی عقیده کلیسای کاتولیک روم تا آنجا پیش نرفته است که بگوید تعمید مطلقاً لازم و برای کسب نجات امری حیاتی است. زیرا آنها آنچه را که *votum baptisma* یا اظهار علاقه برای تعمید می نامند، مجاز دانسته اند. ممکن است کسی که ایماندار است بخواهد تعمید یابد ولی در راه کلیسا موانعی برای او پیش بیاید، برای مثال طی یک تصادف رانندگی

مجروح می شود و قبل از اینکه برای مراسم تعمید به کلیسا برسد جان بسپارد. در این مورد عقیده بر این است که تعمید لازم را یافته است، درست مانند همان دزدی که در کنار عیسی مسیح مصلوب شده بود و هیچگاه فرصت تعمید را نیافته بود. اینک وقتی که مرد خطاکار ایمان خود را اقرار می کند، عیسی مسیح وعده نجات را در همان لحظه به او می دهد. این فرضیه، تعمید را یک پیش نیاز مطلق برای برخورداری از نجات نمی داند.

عیسی مسیح به سادگی گفت آنهایی که ایمان می آورند و تعمید می یابند نجات خواهند یافت. پس همه کسانی که ایمان دارند و تعمید یافته اند نجات یافته اند. ممکن است شما بگوئید: «تمام کسانی که ایمان آورده و توبه کرده اند، نیز نجات را می یابند.»

دیدگاه عمومی کلیسای پروتستان این است که در هر صورت، تعمید یافتن یک ایماندار، یک فرمان لازم الاجرا است چون مسیح دستور داده است هر ایماندار باید تعمید یابد. این یک مسئله جدی است و یکی از مفاهیم فیض خداوند است و ما هم باید دقیقاً در انجام آن کوشا باشیم زیرا تعمید یافتن لازمه بهره جویی ما از فیض خداوند می گردد.

توجه دیگر کلیسای پروتستان این است که نجات تنها از طریق ایمان حاصل می شود یعنی ایمان به عیسی مسیح پیش نیاز لازم و حیاتی برای رستگاری می باشد. فرض بر این است که اگر شما به عیسی مسیح نجات دهنده ایمان آورده، ولی جنبه الوهیت او را انکار کنید و هم چنین بدانید که او شما را ملزم به یافتن تعمید نموده است و بنابراین تعمید را هم به ایمان خود اضافه کنید، صرف تعمید یافتن سبب برخورداری شما از نجات خداوند نمی شود زیرا تعمید مسئله ای خیلی ضروری برای کسب نجات خداوند نیست.

۱۳) اعمال نیکو چه نقشی در نجات دارند؟

از یک دیدگاه، اعمال نیکوی ما مطلقاً هیچ نقشی در نجات ما ندارند و از دیدگاه دیگر، همه شاخصه های لازم برای دریافت نجات را دارند. این مسئله کانون اصلی بحث های مجادله آمیزی در بین مسیحیان از آغاز جنبش پروتستان گردیده است.

کتاب مقدس می گوید که اعمال نیکوی ما هرگز موجب شایستگی ما برای نجات نمی شود. شایستگی یعنی کسب و استطاعت دریافت و از سوی دیگر اگر اعمال تا آن حد خوب و تا آن درجه کامل و عاری از هر گناهی باشد، خداوند را ملزم می سازد که فیض نجات

را به ما ارزانی بدارد. به اعتقاد من، در کتاب مقدس یا عهد جدید، این مسئله بسیار دقیق تشریح شده است: هیچ یک از ما، آن طوری که استحقاق نجات خداوند را داشته باشیم، زندگی نمی‌کنیم. ما در عین حال که گناهکار هستیم نجات خداوند را نیز دریافت کرده‌ایم (افسیان ۲: ۱-۶) و بدین سبب است که ما نیازمند یک نجات دهنده هستیم، یک کفاره. همچنین بدین جهت است که ما به فیض خداوند نیازمندیم.

مردم اغلب می‌گویند: «هیچ کس کامل نیست.» ما هم با آنها موافقیم. اما حتی از بین هزار نفر، یک نفر یافت نمی‌شود که اهمیت این عبارت را فهمیده باشد. عده‌ای با توجه به فلسفه نسبی بودن گناه، تصور می‌کنند خداوند از روی منحنی و نمودار، ما را درجه بندی می‌کند و اظهار می‌دارند: «همین که من بتوانم نسبت به دیگران کمتر گناه کنم و پاک‌تر باشم، این وضعیت برای بنای من در ملکوت خدا کافی است.» ما فراموش کرده‌ایم که در قانون خدا، اطاعت کامل الزامی است و اگر به طور کامل از اطاعت او قصور کنیم، به ناچار باید در جستجوی طریق دیگری برای یافتن نجات باشیم و در اینجا است که مسیح پای به میان می‌گذارد. عیسی مسیح لیاقت و توانایی‌های خود را به ما تفویض می‌کند. وقتی من به او ایمان بیاورم و به او اعتماد کنم، در نظر خداوند، عدالت او و حقانیت او، تبدیل به عدالت من می‌شود. بنابراین، این همان اعمال نیکوی صحیح است که شما و مرا نجات می‌دهد، نه کردار نیکمان.

با این حال، تنها با قدردانی و شکرگزاری به خداوند، مطیع او محسوب نمی‌شویم. عیسی مسیح می‌گوید: «اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.» مارتین لوتر فکر می‌کرد که «ایمان تنها» برای کسب نجات خداوند کافی است ولی بعداً این فکر و این ایده خود را گسترش داد و «ایمان تنها» را این طور تفسیر کرد: شخصی که در حقیقت به مسیح ایمان دارد و برای کسب نجات در او زیست می‌کند، منافع و شایستگی‌های مسیح را از طریق ایمان به او به دست می‌آورد. و اگر ایمان این شخص واقعی باشد یعنی برطبق آنچه که در فوق گفته شد، ایمان او به صورت اطاعت در زندگی متجلی می‌شود. همه چیز را به سادگی کناری بگذاریم. من توسط عدالت عیسی مسیح به ملکوت خدا می‌روم اما پاداش من در ملکوت خدا بر اساس میزان عبودیت و اطاعت من از خداوند، توزیع و اعطا می‌گردد.

۱۴) پیشرفت و ترقی انسان یا اعمال نیکوی او چه نقشی در نجات او دارند؟
اعمال نیکوی انسان در نجات او نقش بسیار بزرگی دارد. هیچ نوع نجاتی بدون اعمال نیکو قابل توجه نیست و اعمال نیکوی شما در امر نجات شما نقشی بسیار قاطع و مهم دارد. حالا ببینیم چگونه یک مسیحی پروتستان فرضیه فوق را تعریف می‌کند؟

قبل از هر چیز، اعمال نیکو در نجات بسیار دخیل است و در حقیقت لازمه کسب نجات است زیرا خداوند اعمال نیکو را برای هر انسانی واجب کرده است. این اعمال نیکو توسط عیسی مسیح تهیه و تدارک شده است، کسی که در هیئت یک انسان کامل، قابلیت‌ها و توانایی‌های بی‌انتهای خداوند را دارا بود، لیاقت و پاداشی که اساس نجات و رستگاری ما می‌باشد. بدون عدالت مسیح، وضعیت من بسیار وخیم است. بنابراین مسئله نجات من موکول به انجام اعمال نیکو می‌شود. کدام اعمال؟ همان کردار نیکوی عیسی مسیح.

پس اعمال نیکوی خودم چه می‌شود؟ آیا آنها نقشی در نجات من ندارند؟ اکثر پروتستان‌ها می‌گویند: خیر هیچ نقشی ندارند. توجه نجات فقط یک قسمت از نجات است. نجات کلمه بزرگی است. نجات کلمه‌ای است که در برگیرنده تمام مراحل است که خداوند برای رستگاری کامل ما، با کاملیت انجام می‌دهد. حقیقت این است که شما تقریباً مستحق نجات هستید و در وضعیتی هستید که می‌توانید از میزان خاصی از نجات خداوند برخوردار شوید اما هنوز راهی زیاد برای برخورداری از نجات واقعی خداوند در پیش دارید. شما هنوز وارد ملکوت خداوند نشده‌اید. شما هنوز مقدس و کامل نیستید. شما هنوز جلال نیافته‌اید. هیچ یک از این حقایق یعنی ورود به ملکوت خداوند، تقدس، تکامل و جلال برای شما تحقق نمی‌یابد مگر اینکه زندگی شما پایان بیابد و به نزد خدا بروید. وقتی که می‌میرید و به آسمان می‌روید، خداوند پاداش لازمه را بر اساس میزان عبودیت و تسلیم بودن در زندگی مسیحیائی خود به شما اعطا خواهد نمود. پاداشی که خداوند در بهشت ارزانی می‌دارد، بر اساس اعمال شما است ولی نه به خاطر اینکه اعمال شما آن قدر نیکو و لایق هستند که خداوند را ملزم به دادن جایزه به شما بنماید. خداوند از طریق رحمت بی‌پایان خود به ما وعده داده است که پاداش لازم را خواهیم یافت بی‌آنکه میزان عبودیت ما در گرفتن آن دخالت داشته باشد. خداوند ملزم به اعطای این موهبت نیست بلکه این پاداش، نشانگر نیکوئی و فیض بیکران اوست، همچنان که «آگوستین قدیس» گفت: خداوند موهبت خود

را به حدّ کمال رسانید. دخول ما به ملکوت خداوند فقط و فقط با عدالت و حقانیت مسیح عملی می شود و پاداش ما در آسمان بر طبق میزان تسلیم و عبودیت ما به خداوند اعطا خواهد شد.

۱۵) آیا خداوند از کوتاهی های ما در این روزگار، برای بنای ما استفاده می کند؟

وقتی ما می گوئیم خداوند از خطاهای ما برای بنا نمودن ما نیز استفاده می کند، برای بسیاری از افراد در اجتماع ما، بیان عجیب و غریبی است زیرا یک نقطه نظر گسترده و عمومی وجود دارد که خطا یک عامل ذاتی است که موجب تخریب انسان می شود و عاملی است که به انسان تحمیل می شود و او را خطاکار می سازد. سپس این ایده به وجود می آید که خداوند به طور یقین خطاهای انسان را جهت بنای او به کار نمی برد چرا که اگر این کار را انجام دهد، در یک سطح پائین تر از آنچه که از او انتظار داریم ظاهر شده است.

از دیدگاه کتاب مقدس، گناه یک پدیده و قابل رویت است و من فکر می کنم این خیلی مهم است که ما فرق بین «گناه» و «احساس گناه» را بشناسیم: احساس گناه، فقط یک تجربه ذهنی و خیالی است ولی گناه یک مسئله و عمل قابل رویت می باشد. ما این موارد را در دادگاه های خودمان می بینیم. وقتی شخصی به جرم قانون شکنی محاکمه می شود، اتهام او در مقابل قاضی دادگاه و هیئت داوران «احساس خطا» است یا ارتکاب عملی که ما آن را خطا می نامیم؟ و آیا واقعاً قانون را نقض کرده است؟ در اینجا تصمیم با قاضی یا هیئت داوران است ولی در مورد گناه، تصمیم گیرنده خدا است. گناه وقتی در نظر خداوند مشهود است که موجب نقض قانون او شود. وقتی من این قانون شکنی را انجام دادم، پس خطا کارم ولی احساس نمی کنم عمل من، خطا یا گناه است.

من فکر می کنم منظور شما از طرح این سؤال، بیشترین باشد که چگونه خدا از «حس گناه»، همان استفاده را برای بنای ما می کند که از خود «گناه» می نماید. یکی از مهمترین کارهای روح القدس در زندگی ایمانداران، عملی است که عهد جدید آن را «محکوم نمودن گناه» می نامد. ما می توانیم گناهکار باشیم ولی احساس گناه نکنیم. برای مثال، داود نبی عاشق «بتشع» شد و در این عشق تا آنجا پیش رفت که ترتیب کشتن شوهر او را داد. او هیچگاه از این عملش پشیمان نبود تا اینکه «ناتان» نبی به نزد او آمد و برای او حکایتی

گفت: داستان در مورد مردی بود که از یک مرد فقیر بره ای برای خود برداشته بود. داود از شنیدن این حکایت بسیار خشمگین شد و خواست که این مرد را ببیند و به سزای عملش برساند. وقتی او از ناتان نبی خواست که آن مرد را به او معرفی کند، ناتان نبی انگشتش را به سوی او گرفت و گفت: «تو همان مرد هستی.» داود با درک اهمیت گناهش، در همان لحظه درهم شکسته شد و مهمترین سروده اش را که حکایت از ندامت او می کرد نوشت. مزبور پنجاه و یکم که در آن گریست و پیش خداوند گناه خود را محکوم کرد.

خداوند با گناه یا حس گناهی که در ماست و به خاطر آن محکوم هستیم و این حقیقت که ما ساقط و قاصر می باشیم چه می کند؟ او از «حس گناه» در ما برای تبدیل تندر به عبادت استفاده می کند. با در نظر گرفتن این عمل خداوند، احساس می شود «گناه» و «احساس گناه» به نوبه خود مفید واقع نمی شود، درست مانند دردی که در انسان آغاز می شود و آن درد موجب آشکار شدن یک بیماری می گردد. بنابراین، احساس گناه ممکن است اکثراً یک راه خدائی برای بیدار کردن ما و برای نشان دادن نیاز ما به رستگاری و نجات باشد.

۱۶) آیا اگر خداوند را اطاعت نکنیم ما را نفرین می کند یا اینکه برکت خود را از ما دریغ می دارد؟

چه چیزی بدتر از این برای شما ممکن است واقع شود اگر خدا مطلقاً و اکیداً تمام برکات خود را که تنها از سوی او جریان یافته است، از شما دریغ نماید؟ در آن صورت، در بدترین وضعیت ممکن ملعون خداوند می شوید. بنابراین از نظر من، محروم شدن از برکت خداوند همان لعنت و نفرین اوست.

آیا اگر خداوند را اطاعت نکنیم، او ما را لعنت می کند؟ در عهد عتیق، خداوند با قومش عهدی بست و قانون خود را به آنها داد. وقتی قانون خود را به آنها داد، به همراه قانون چیز دیگری به آنها داد که ما آن را «فتوای دوگانه» می نامیم یعنی یک فتوای منفی و یک فتوای مثبت. او به روشنی گفت: اگر قانون را اطاعت کنید من هم شما را برکت خواهم داد و در نتیجه آن، در شهرهایتان برکت می یابید، در روستاهایتان برکت می یابید، در خانه هایتان برکت می یابید، در آشپزخانه هایتان برکت می یابید، در اطاق نهارخوریتان

برکت می یابید، در موقع برخاستن از خواب برکت می یابید، در موقع برگشت به خانه برکت می یابید و غیره... اگر شما این عبارات را در «سفر تثنیه» عهد عتیق بخوانید، به عنوان مثال خواهید دید که خداوند برکت را به کسانی وعده داده است که احکام او را اطاعت کنند.

سپس خداوند می گوید: اما اگر قانون مرا بشکنید، لعنت بر شما خواهد بود. در شهرها لعنت بر شما خواهد بود در روستاها لعنت بر شما خواهد بود موقعی که از خواب بلند می شوید لعنت بر شما خواهد بود وقتی که به خانه برمیگردید لعنت بر شما خواهد بود و غیره... بنابراین، خدای کتاب مقدس خدائی است که هم برکت می دهد و هم لعنت. درحقیقت، مفهوم رستگاری، آن طوری که در عهد جدید بیان گردیده است، پیشرفت در درک و شناخت این موضوع یعنی برکت و لعنت می باشد. تمام منظور و مقصود صلیب عیسی مسیح چیست؟ پولس رسول در رساله به کلیسای غلاطیه می گوید: «وقتی که عیسی مسیح به وسیله پدرش بر روی صلیب رها شد» در خودش به کشف بزرگی رسید. حد اعلای لعنت خداوند بر آنانی است که او را اطاعت نمی کنند. در حالی که نجات دهنده ای داریم که تمام لعنت ها را از ما برمی دارد. عیسی مسیح گفت که گناهان مرا به خود گرفت و سراسر داستان نجات این است: عیسی مسیح لعنت های مرا بر خود گرفت و به من و تو و همه انسانها و همه آنهایی که او را پذیرفتند، برکت داد. وقتی ما چنان نجات دهنده ای داریم که لعنت های ما را بر خودش می گیرد، مفهوم کلی رستگاری این گونه توصیف می شود: عیسی مسیح لعنت های مرا بردوش خود گرفت و به من و تو و کسانی که هدیه او را خواهند پذیرفت، برکتی را که خداوند وعده آن را داده است، از طریق عبودیت خود ارزانی خواهد داشت.

۱۷) به من کمک کن «فرضیه گزینش» را بفهمم.

پاسخ به این درخواست در این عبارت کوتاه، به جای اینکه مفید واقع شود، شاید زیان بار باشد. من کوشیده ام این مورد را از دیدگاه اقتصادی بیان کنم و کتابی نوشتم تحت عنوان «گزینش خداوند» که موسسه تیندال هاوس آن را منتشر کرده است. سراسر این کتاب اختصاص به این موضوع بسیار مهم یعنی فرضیه گزینش دارد.

وقتی ما در این مورد بحث می کنیم، آگاهی بهتری از تقدیر خداوند به دست می آوریم. کلمه Predestination (تقدیر) بیشتر برگرفته شده از الهیات Calvinism و Presbyterian

می باشد. پولس رسول در رساله افسسیان به ما می گوید: ما مقدر شده ایم در عیسی مسیح تا صنعت دستان او باشیم و این تعبیر بسیار نزدیک به تعبیری است که در رساله به رومیان آمده است. بنابراین در قالب یک مسیحی، ما با این دیدگاه یعنی تقدیر الهی از گزینش، در کشمکش می باشیم و دچار ابهام شده ایم.

من باز هم فکر می کنم که لازم است در مورد اساس گزینش خداوند، اطلاعات کافی کسب کنیم تا مفهوم آن را بدانیم. خداوند نژاد انسان را در سقوط او تعریف کرده است و همه را شورش گرانی در مقابل اراده خود توصیف کرده است. اگر خداوند تمامیت عدالت خود را در مورد دنیا اعمال می کرد، همه ما نابود می شدیم. کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد که در طبیعت و ذات ساقط شده ما، در وضعیتی قرار داریم که آن را اسارت اخلاقی می نامیم. ما هنوز توانائی انتخاب آزادانه را داریم ولی انتخاب ما بر اساس امیال و خواسته های ماست و آنچه را که بر اساس طبیعت اولیه خود از دست داده ایم، تطبیق دادن امیال درونی خودمان با اراده خداوند است. به عنوان مثال، عیسی مسیح گفت: «هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید» (یوحنا ۱۴:۶). من در مورد انتخاب خداوند بر اساس آنچه که منظور نظر عیسی مسیح مبنی بر گزینش آنهایی که صدا زده شده و نامیده شده اند بسیار فکر می کنم. مشکل و راز بزرگی که در پیش پای ما قرار دارد این است که چرا خداوند تقدیر خود را و گزینش خود را به تمام انسانها تعمیم نداده است؟ خداوند گزینه های خود را به درستی نگه داشت، همچنان که به موسی گفت و همچنان که پولس اراده خدا را در گزینش او در عهد جدید یادآوری نمود که خداوند بخشش خود را به آنانی که لیاقت بخشش را دارند، اعمال خواهد نمود. درست مانند انتخاب ابراهیم به جای حمورابی و درست مانند آن زمان که عیسی مسیح پس از قیام از مردگان در راه دمشق به پولس ظاهر شد و نه به پنطیوس پیلطس. لازم به تذکر است، خداوند با هر کس دیگری آن گونه عمل نمی کند، عمل و کار خداوند هرگز غیر منصفانه نیست. عده ای عدالت را و برخی بخشش را می یابند. خداوند، حق انتخاب خود را در جهت اجرای اراده خود و بخشش انسان، برای ابد محفوظ کرده است و شما اگر مایل باشید می توانید در زمره آن انتخاب شوندگان باشید. همان طوری که می دانید در این مورد بحث های زیادی می شود ولی حاصل کلام این است که به اعتقاد من، انتخاب خداوند نه بر اساس عدالت من و نه بر اساس حقانیت تو بلکه بر اساس فیض او انجام می پذیرد.

۱۸) برداشت من از فرضیه تقدیر خداوند این است که يك انسان معمولی، در صورتی مسیح را خواهد پذیرفت که خداوند این اشتیاق را در قلب او کاشته باشد. اگر خداوند هرگز این اشتیاق را در او به وجود نیاورد، آیا منصفانه است که او حیات جاودان را از دست بدهد؟

من می‌خواهم بگویم قبل از این که یک انسان معمولی به سوی عیسی مسیح برود به چیزی فراتر از اشتیاقی که خداوند در او می‌آفریند، نیازمند است. من فکر می‌کنم قبل از این که کسی عیسی مسیح را انتخاب کند، خداوند این میل را و این نهال اشتیاق را که در وجود او نهاده است، آبیاری می‌کند و پرورش می‌دهد و آماده ثمردهی می‌کند. خداوند تنها به کاشتن دانه اشتیاق در قلب‌ها اکتفاء نمی‌کند. او دانه را آبیاری می‌کند، بارور می‌سازد و از آن میوه می‌گیرد. عیسی مسیح اظهار داشت که «هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.» منظور عیسی مسیح از این عبارت چه بود؟

مطمئناً انسان دارای اراده است و ما توانایی آن را داریم که آنچه دلخواه خودمان است انتخاب کنیم. من فکر می‌کنم منظور عیسی مسیح از بیان آن عبارت را می‌شود به سادگی فهمید: همه چیز را به عهده خودشان بگذارید، مردم اشتیاق آمدن به سوی عیسی مسیح را ندارند. آنها اشتیاق و میلی به توبه کردن ندارند و آنها میل پذیرش آنچه را که از سوی خداست ندارند. این است معنی آنچه که کتاب مقدس می‌گوید. ما مقید شده ایم که در خدمت گناهان خود باشیم و در طبیعت گناه‌آلود خود مرده ایم. ما هیچ‌گاه تمایلی به پیروی عیسی مسیح در خویش نخواهیم یافت مگر این که خداوند دوباره ما را برای خودش زنده کند.

اجازه دهید بگویم که خداوند تمام انسان‌هایی را که هرگز میلی در آنها برای او بیدار نشده است، می‌بیند و می‌شناسد و می‌داند جز این که خود در زندگی آنها وارد عمل شود و حیات آنها را از قید موت روحانی نجات دهد، هرگز توجهی به صدای او نخواهند نمود، هرگز دعوت او را پاسخ نخواهند داد، چون نمی‌خواهند و اشتیاقی در آنها نیست. و این نتیجه آزادی مطلق آنها است که آنها را از مسیح دور کرده است. آنها آزادی عمل دارند و هر چه را که مایل باشند انتخاب می‌کنند و آنچه را که نخواهند نمی‌پذیرند و در عدم پذیرش و نزدیک شدن به عیسی مسیح ثابت قدم و مصمم می‌باشند. بنابراین، خداوند تصمیم

گرفت برای بنای آنانی که خود برگزیده است، از طریق فیض بیکران خود اقدام نماید. او قلب آنها را دگرگون می‌کند. و من فکر می‌کنم این دقیقاً تحوّل است که در انسان به وقوع می‌پیوندد. من فکر می‌کنم خداوند در اصلاح رابطه خصمانه ما با خودش و عدم تمایل ما به او، دانه‌های بیشتری از اشتیاق را در زمین قلب ما خواهد کاشت و بر دل‌های ما غالب خواهد شد. خداوند، در قلب من زمینه‌ای از اشتیاق شدید به پیروی عیسی مسیح فراهم می‌سازد تا آنجا که مسیح را که قبلاً خوار و پست و منفور می‌داشتم، چنان دلپذیر و دوست داشتنی می‌انگارم که برای درآغوش کشیدن او لحظه‌ای درنگ نمی‌کنم. و این همان چیزی است که اتفاق می‌افتد. این شهادت راستین تمام مسیحیان و پیروان او است.

سوال دیگر ما در مورد انصاف بود. من فکر نمی‌کنم خدا متعهد شده باشد برای کسانی که گزاشی در خود نسبت به عیسی میسح نمی‌بیند، تمایل انجام آنچه را که خود می‌خواهد در آنها بیافریند. خداوند این فیض را به هیچ کس بدهکار نیست. سؤال این است که چرا خداوند به جای این که این فیض خود را و تمایل خود را در تمامی دل‌ها وارد نماید، فقط افراد بخصوصی را برای برخورداری از آن برمی‌گزیند؟ من پاسخ این سؤال را می‌دانم، ولی از شما می‌خواهم که دقیقاً درباره آن بیندیشید زیرا بدون این که التزامی برای گزینش همه انسان‌ها داشته باشد عده‌ای را برمی‌گزیند زیرا فیض خداوند هرگز التزامی نیست. خداوند با موسی صحبت کرد و پولس رسول نیز این را یادآوری نمود که خداوند همیشه حق خود را برای اعطای امتیازات ویژه و فیض خود حفظ کرده است: «من به کسانی رحمت می‌کنم که می‌خواهم رحمت کنم.» و این به عهده ما نیست که مسیر رحمت خداوند را طبق میل خود جهت دهیم.

۱۹) در انجیل یوحنا ۶: ۷۰ عیسی مسیح می‌گوید که دوازده شاگرد انتخاب کرده است. آیا این بدین معنی نیست که یهودای اسخربوطی در زمره آن دوازده نفر بوده است؟

انتخاب و گزینش انسان‌ها، اراده خداوند است و این به معنی آن نیست که هر چیز را که خداوند برمی‌گزیند صلاحیت و لیاقت لازم را دارد. وقتی که عیسی مسیح به آن دوازده نفر گفت: «من هر یک از شما را انتخاب کردم و شما مرا انتخاب نمودید» همچنین اظهار

داشته است: «شما دوازده نفر انتخاب شده اید به جهت برخورداری از فیض نجات.» اگر عیسی مسیح آن دوازده نفر را انتخاب کرده است پس قطعاً یهودای اسخریوطی نیز در زمره آن دوازده نفر بوده است و احتمالاً مشمول نجات خداوند گردیده است.

ولی به نظر می‌رسد در کتاب مقدس، شرایط آینده یهودا مبهم است، آن چنان که در عهد جدید می‌بینیم او قبل از این که از امتیازات پیروی عیسی مسیح استفاده کند، خود را کشت. من فکر می‌کنم آنچه عیسی مسیح در اینجا می‌گوید، فقط بیانگر این است که او دوازده نفر را برای شاگردی خود انتخاب کرده است. او در دنباله سخنانش ادامه داد که همه چیز را از پیش می‌داند و می‌داند که یکی از آن دوازده نفر، پسر مرگ و تباهی است. عیسی مسیح گفت: قبل از این که یهودا را در مکتب خود به عنوان شاگرد انتخاب کند، به وضعیت روحی و خصوصیات اخلاقی او کاملاً آگاه بوده است. به خاطر داشته باشید که شاگرد یک آموزنده است. در جوامع باستانی یهود، شاگرد به کسی اطلاق می‌شد که به مکتب می‌رفت و تحت نظر یک خاخام قرار می‌گرفت و شاگرد او می‌شد. عیسی مسیح نیز خاخام بزرگی بود، مدرّس بزرگی بود، معلّمی که مکتب او نه در بناها بلکه در بیابان‌ها دایر می‌شد. او همه جا پرسه می‌زد، شاگردان نیز به دنبال او. از او یادداشت برمی‌داشتند و آنچه را که تعلیم می‌داد مطالعه و تمرین می‌کردند.

عیسی مسیح، یهودا را انتخاب کرد که در مکتب او ثبت نام کند. و دقیقاً عیسی مسیح با این هدف او را پذیرفت که نقشه خداوند برای او در کتاب مقدس از طریق یهودای اسخریوطی تکمیل می‌شده است. عیسی مسیح به این نکته اشاره کرده است که یهودا از ابتدا به عنوان «فرزند موت» انتخاب شده است تا نقشه خداوند را تکمیل کند و به خاطر آن که خیانت او، عیسی مسیح را به دشمنانش تسلیم کرد. عیسی مسیح او را برگزید و در عین حال از پیش می‌دانست که یهودا به او خیانت خواهد نمود و همچنین از پیش می‌دانست که به خاطر وضعیت روحی خود، رستگار نخواهد شد. من فکر نمی‌کنم بین این دو حقیقت تناقضی وجود داشته باشد، مبنی بر این که نخست، عیسی مسیح گفته باشد که یهودا را برای شاگردی انتخاب کرده بود و یازده نفر بقیه را فرضاً نه تنها برای شاگردی انتخاب کرده است بلکه آنها را برای رسالت نیز برگزیده باشد. شاگردان مسیح برای ابد برگزیده شدند که پایه‌های ملکوت خدا باشند و همچنین انتخاب شدند برای برخورداری ابدی از نجات خداوند.

۲۰) چگونه خداوند وعده خود را به ابراهیم در مورد نجات ذریت او نگه داشت؟ وعده‌ای که خداوند به ابراهیم داد و آن را به انجام رسانید، نجات او و نسل او می‌باشد. این به درستی وعده خداوند بود و وعده خداوند دقیقاً از زمان‌های پیش تاکنون تحقق یافته است. یولس رسول کوشش نمود در رساله به رومیان این موضوع را توضیح دهد و گفت: تمام آنهایی که متعلق به بنی اسرائیل هستند، فرزندان ابراهیم هستند (رومیان ۹:۴-۱۳).

اولین گام تحقق وعده خداوند مبنی بر نجات ذریت ابراهیم، نجاتی بود که خداوند به مردمان سرزمین اسرائیل ارزانی داشت. این بدان معنا نیست که تمام ذریت (نسل) ابراهیم نجات یافته‌اند، اما نقطه نظر مشترک عهد عتیق و عهد جدید آن است که نجات از آن یهودیان است و یهودیان هم فرزندان ابراهیم هستند. عیسی مسیح خود نیز از نسل ابراهیم بود، هیچ یک از یهودیان با ابراهیم پیوند خونی ندارند معهداً آنها در خانواده اسرائیل «فرزند خوانده» شدند و طبق نظریه کتاب مقدس، نسل روحانی ابراهیم گشتند و به عنوان فرزند خوانده ابراهیم، مزیت فرزند او را کسب کردند.

بزرگ‌ترین مشکل درک این مسئله که چگونه خداوند وعده خود را برای ابراهیم حفظ کرد، این است که اولین گام تحقق و ثمره خداوند چگونه تشخیص داده خواهد شد. یکی از بزرگ‌ترین اشتباه‌های قوم بنی اسرائیل در عهد عتیق این بود که می‌پنداشتند فرضیه «بیولوژیکی» یا زیست‌شناسی توجیه‌کننده و ضمانت‌لازم برای نجات آنها است. من فکر می‌کنم بعضی تعبیرات از وعده نجات خداوند موجود بوده که واقعیت نداشته است و این مسئله موجب بحث جدی بین عیسی مسیح و فریسیان گردیده بود. عیسی مسیح به آنها گفت: «اگر شما در کلام من بمانید فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا ۸:۳۱). فریسیان از این اظهارات عیسی مسیح بسیار آزرده خاطر شدند و به او جواب دادند: «ما اولاد ابراهیم هستیم و هرگز هیچ کس را بنده و غلام نبوده‌ایم، پس تو چگونه می‌گوئی که آزاد خواهید شد؟» (یوحنا ۸:۳۳).

عیسی مسیح گفت: «نه! شما فرزندان آنچه هستید که آن را عبادت می‌کنید.» این باور «پسر پنداری» موافق با الهیات عهد عتیق می‌باشد ولی در یک تعریف خاص نمی‌گنجد و نه حتی در اصطلاح بیولوژی قابل تعریف است، ولی در مسئله عبودیت قابل تعریف و تشریح می‌باشد. بنابراین کسانی که عبودیت لازم را فاقد بودند، از ارث محروم می‌شدند و جای

آنها را کسانی پر می کردند که خداوند آنها را از بین امتهای جهان (غیر یهودیان) فرا می خواند که در خانواده خداوند فرزند خوانده شوند و وارثان ابراهیم گردند.

۲۱) فرضیه «مصونیت ابدی» چیست؟

هرگاه از فرضیه مصونیت ابدی صحبت می شود، برای بیان آن از یک عبارت و فرضیه قدیمی که آن را «پایداری قدیسین» می نامیم استفاده می کنیم و این بدان معنی است که هرگاه شخصی تولد تازه در مسیح یابد و به وسیله ایمان به عیسی مسیح عادل شمرده شود، ورود او به ملکوت خداوند تضمین می شود و نجات می یابد و این شخص هیچ گاه نجات را از دست نخواهد داد. این عقیده تاریخی و کهن مسیحیت، موجب بحث و جدل فراوانی گردیده است.

مسیحیان زیادی بر این باورند که اگر یک نفر فیض خداوند را بیابد، در حفظ آن پایداری لازم را نخواهد داشت. برای مثال کلیسای کاتولیک روم، یک درس و تعلیم تاریخی دارد و آن این که بین گناهان قابل بخشش و گناهان مهلک، تفاوت زیادی وجود دارد. گناهان مهلک از این جهت مرگبار نامیده می شوند که قابلیت آن را دارند فیض و عدالتی که خداوند به ما ارزانی داشته است نابود یا ویران کنند و ارتکاب چنین گناهی شخص را ملزم می سازد جهت کسب مجدد فیض خداوند کوشش نموده خود را اصلاح کند و استحقاق لازم را از طریق سوگند ندامت مجدداً بیابد. عدّه دیگری از مسیحیان می گویند امکان این که یک مسیحی نجات خود را از دست بدهد موجود است.

مدافعان نظریه «مصونیت ابدی» می گویند: مصونیت نجات در ایمان کامل به عیسی مسیح شکل می گیرد و هیچ عاملی قادر نخواهد بود ما را از محبت مسیح جدا کند. این عقیده بر اساس مطالبی است که در کتاب مقدس آمده است، مانند تعلیمات پولس رسول در رساله به فیلیپیان. در آن جا گفته شده «چون که به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرده است این را به کمال خواهد رسانید.» و همچنین اظهارات کتاب مقدس در مورد نقش روح القدس در زندگی ایمان داران. روح القدس نه تنها ما را حیات تازه می بخشد بلکه آن را تضمین هم می کند و آغازگر تمام مراحل زندگی مسیحی است. بر اساس کتاب مقدس، خداوند هر ایمان داری را با روح القدس مهر تأیید زده است و وثیقه آن را

پرداخته است. بیان واژه «وثیقه» در واژگان امروز ما قدری مبهم است، اگر چه هرگاه وقتی می خواهیم خانه ای بخریم، مشاور املاک از ما تقاضا می کند، قبلاً مقداری وجه پرداخت کنیم و این وجه را «وثیقه» می گویند. این کلمه، یک واژه اقتصادی است و در کتاب مقدس با همان کاربرد از آن استفاده شده است. وثیقه، پیش قسطی است که لازم است برای انجام معامله ای پرداخت شود. وقتی روح القدس پیش پرداخت لازم را پرداخته است، در معامله نهائی نمی تواند منکر اعطای نجات به انسان شود. روح القدس، وثیقه ای کمتر از ارزش واقعی پرداخت نکرده است بلکه عین بهای لازم را پرداخته است. در حقیقت اگر روح القدس آنچه را که در مورد شما شروع کرده است به پایان نرساند، به جز یک وثیقه واهی و مرده نیست.

عبارت مهر شدن توسط روح القدس، مشتق از یک بیان باستانی، از خاتم انگشتی امپراتوران است که با آن فرامین را مهر می کردند. وقتی یک چیزی از سوی پادشاه یا دارنده آن مهر زده شد و تصویب گردید، آن مورد خاص به مالکیت در می آید. فکر می کنم بهتر است قدری ساده تر بیان کنم: اگر مسئله ایمنی به خودمان واگذار شود، فکر نمی کنم هیچ یک از ما شایستگی آن را داشته باشیم، یا شانس بسیار کمی برای برخورداری از مصونیت خواهیم داشت. به هر صورت، از آنچه که در کتاب مقدس آموخته ایم این نتیجه را می گیریم که خداوند وعده داده است، مسیح دست هیچ یک از ما را رها نخواهد کرد زیرا او ما را حفظ کرده است.

۲۲) اگر ملاک برای نجات فقط ایمان است، پس چگونه است که در رساله یعقوب ۲:۲۴ می خوانیم: مردم از طریق آنچه که انجام داده اند داوری می شوند؟

این مسئله نه تنها در روزگار ما قابل انتقاد است بلکه از دیدگاه آن تحول شگرف یعنی آنچه که ما آن را «اصلاحات پروتستان» می نامیم یعنی واقعه ای که بسیاری از عقاید کهن را اصلاح کرد و کلیسای مسیح را در قرن ۱۶ میلادی به دو شاخه تقسیم کرد نیز انتقاد آمیز بوده است. مارتین لوتر موضع خود را چنین اعلام کرد: ملاک عدالت فقط ایمان است. اعمال ما به هیچ وجه هیچ عاملی برای عادل شمرده شدن ما نیست و حتی یک شایستگی نداریم تا به خداوند تقدیم کنیم تا بدان طریق عادل شمرده شویم. این بیانیه موجب تفرقه زیادی در مسیحیت گردید.

کلیسای کاتولیک روم، ضمن رد کردن دیدگاه مارتین لوتر، او را تکفیر کرد و سپس در مقابل طغیان جنبش پروتستان، از طریق شورای عالی کلیسایی، به نام «شورای ترنت» در اواسط قرن ۱۶ میلادی که به اصطلاح شورای «ضد اصلاحات» نامیده می شد واکنش لازم را نشان داد. محوریت ششمین نشست شورای ترنت و دستور جلسه آن در مورد تحریف آیه ۲۴ از باب دوم رساله یعقوب و توییح جنبش پروتستان به اتهام بدعت گذاری بود چرا که پروتستانها معتقد بودند که تنها با ایمان عادل شمرده شده اند. نوشته یعقوب این است که «پس می بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می شود نه از ایمان تنها.» یعقوب آیا می تواند روشن تر از این چیزی بگوید؟ نص صریح یعقوب، ماهیت فکری لوتر و افکار او را برملا می کرد.

در هر حال مارتین لوتر از این آیه که در رساله یعقوب آمده است آگاهی کامل داشت. لوتر همچنین آنچه را که پولس رسول در رساله به رومیان به روشنی نوشته شده بود خوانده بود که «از راه اعمال شریعت هیچ کس عادل شمرده نمی شود و فقط تنها و تنها از طریق ایمان عادل شمرده می شویم.» چه کار می توانیم بکنیم؟ چه می توانیم بگوئیم؟ بعضی از اندیشمندان می گویند: در این مورد بین یعقوب و پولس توافق نظر نبوده است. آنچه را که یعقوب بعداً در رساله خود آورد، تلاشی بود برای اصلاح نظریه پولس رسول. و بعضی ها نیز می گویند: پولس رساله به رومیان را بعد از رساله یعقوب نوشت و عمل او هم تلاشی بود برای اصلاح نظریه یعقوب.

من به این نتیجه رسیده ام که این دو اظهار نظر حاکی از یک جدل و ستیزه بین آن دو نبوده است. آنچه که یعقوب می گوید این است: اگر شخصی ادعا می کند که ایمان دارد ولی مدرکی بر اثبات این ادعا از طریق اعمال نیکوارانه ندهد، پس ایمان او عدالت او محسوب نخواهد شد. مارتین لوتر، جان کالوین، جان کنوکس مطلقاً با نظریه یعقوب موافق هستند. ما به وسیله اعتراف به ایمان یا با ادعای ایمان نجات نمی یابیم. ایمان اصلی قبل از آن که شایستگی مسیح را بیاپیم باید ناب و خالص باشد. شما نمی توانید بگوئید: من تنها ایمان دارم. ایمان واقعی مطلقاً و الزاماً ثمرهای نیکوی اطاعت و اعمال نیکو را به بار می آورد. لوتر می گوید: اعمال شریعت توجیه کننده ایمان ما در مقابل مسند داوری خداوند نیست بلکه توجیه کننده ادعای ایمان در مسند داوری انسان است. یعقوب می گوید: نه تنها انسان

از طریق اعمال شریعت نزد خداوند داوری می شود بلکه حتی ادعای ایمان اگر مستند به مدرکی باشد نیز خالصانه تلقی می شود. ادعای ایمان از طریق اعمال قانون و اطاعت خداوند یعنی مستندترین مدرک لازم برای تبدیل یک ایمان سطحی به ایمانی ناب می گردد.

۲۳) آیا این نشان دهنده کوتاه فکری مسیحیان نیست که می گویند عیسی مسیح تنها طریق نجات است؟

بسیار خوب! مطمئناً این ادعا می تواند ناشی از باریک بینی مسیحیان باشد که می گویند مسیح تنها طریق نجات است. من هرگز اولین روزی را که یک نفر چنین سئوالی را از من نمود فراموش نمی کنم. من در دانشکده بودم و استاد دانشگاه مستقیم روبروی من ایستاد و چشمانش را در چشمانم دوخت و گفت: «آقای اسپرول، آیا باور داری که عیسی مسیح تنها راه نجات است؟» من در یک لحظه خواستم از پنجره بیرون بپریم تا سوراخی پیدا کنم و خود را در آن پنهان کنم زیرا پاسخ این سئوال بسیار پیچیده و غامض در توان من نبود. وضعیت وحشتناک و شرایط غافل کننده ای بود. من آنچه را که در عهد جدید گفته شده بود می دانستم. من می دانستم که عیسی مسیح به زبان خود گفته است: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز از طریق من نمی آید.» (یوحنا ۱۴:۶). و سایر موارد مشابه را نیز خوانده بودم: «زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید نجات یابیم.» (اعمال ۴:۱۲).

من از قسمت های مختلف عهد جدید که انحصاراً اشاره به مسیح و تمرکز روی صفت «بی مانند بودن» او دارد آگاهی داشتم. ولی استاد مرا تحت فشار قرار داد و مرا وامی داشت که به زبان بیاورم که آیا ایمان دارم که مسیح تنها راه است؟ اگر می گفتم بله ایمان دارم، مطمئناً نزد تمام همشاگردی هایم در کلاس آدم متکبر و خودخواهی به حساب می رفتم و من قطعاً دوست نداشتم این نوع برجسب را در طول تحصیل به من بزنند. ولی اگر می گفتم خیر، ایمان ندارم، خطاکار محسوب می شدم زیرا ویژگی منحصر به فرد عیسی مسیح را که به زبان خودش اعلام کرده بود، انکار می کردم. بنابراین قدری طفره رفتم. ولی سرانجام نجواکنان گفتم: بله ایمان دارم که عیسی مسیح تنها راه است. خوب می دانید چه شد؟ خشم استاد بر سرم فرود آمد و مرا خارج از دین خواند و گفت: «جوابی کوتاه نظرانه و متکبرانه تر از جواب تو هرگز نشنیده ام.»

وقتی که کلاس تمام شد، من به نزد استاد رفتم و به طور خصوصی با او صحبت کردم: من می دانم شما علاقه مند به مبانی مسیحیت نیستید اما اجازه می دهید این امکان وجود داشته باشد که انسان هائی که متکبر نیستند و انسان هائی که کوتاه نظر نیستند بنا بر دلائل و حقایقی ترغیب شوند و اقرار کنند عیسی مسیح خداقل یکی از راه های رسیدن به خداست؟ استاد گفت: بله، کاملاً درست است. من مطمئناً می دانم که انسان های هوشمند می توانند این را بپذیرند. آنچه که استاد را رنجانیده بود کوتاه فکری من بود. من باید می گفتم: من به این نتیجه رسیده ام که عیسی مسیح تنها «راه» خداوند است چونکه خود عیسی مسیح این را هم گفته است که او «راه» است؟

اگر من باور کرده ام که عیسی مسیح تنها راه ارتباط با خداوند است، درست به خاطر این است که این راه را بر حسب «اتفاق» یافته ام. پس وقتی فرض ناگفته این باشد که آنچه «اسپروول» باور دارد باید واقعیت داشته باشد، کسانی را که هم فکر او نیستند محکوم به عدم درک واقعیت می نماید و این خود یک تکبر غیر قابل توصیف است. چرا باید فقط یک راه برای رستگاری موجود باشد؟ وقتی خداوند به اندازه کافی در ما کار نکرده باشد، ممکن است بعضی اوقات چنین سئوالاتی هم مطرح کنیم.

۶

گناه و گناهکار

خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت
تا ببیند که آیا فهیم و طالب خدائی هست.
همه روی گردانیده با هم فاسد شده اند.
نیگوکاری نیست و یکی هم نی.

مزمور ۱۴: ۲-۳

سئوالات این بخش

- ۱- منظور از عبارت «گناه اصلی» چیست؟
- ۲- چرا انسان به خاطر سقوط «آدم» در گناه زاده شد؟
- ۳- آیا گناه قابل اندازه گیری است؟
- ۴- آیا گناه اصلی موجودیت و آفرینش انسانی ما را تغییر می دهد؟
- ۵- من می دانم که خداوند گناهان مرا می بخشد ولی من چگونه می توانم خود را ببخشم؟
- ۶- ما با انبوه گناهان خود در زندگی که به نظر نمی رسد از طریق دعای مستمر و قلبی صمیمی و پر از اشتیاق عوض شوند، چه کنیم؟
- ۷- کتاب مقدس به ما می گوید: «انسان مطابق آنچه هست که در فکرش می گذرد.» اغلب افکار من گناه آلود است ولی هنوز هم مسیحی هستم، در این حالت چکار می توانم انجام دهم؟
- ۸- وقتی کتاب مقدس می گوید: تمام اعمال ما محاسبه می شود، آیا شامل آن دسته از گناهانی می شوند که خداوند آنها را بر من آمرزیده است؟
- ۹- آیا «طبیعت کهنه» ما، درک ما از گناه و آشنائی ما با گناه، ناشی از تجربه های گذشته است؟
- ۱۰- در باب پنجم رساله یعقوب می خوانیم: «هر که گناهکار را از راه خود برگرداند جانی را از موت رها نیده است.» منظور یعقوب از این عبارت چیست؟
- ۱۱- در موعظه سر کوه عیسی مسیح گفت: «حکم نکنید تا بر شما حکم نشود.» منظورش چه بود؟
- ۱۲- در باب اول رساله به رومیان می خوانیم: «خداوند گناهکاران را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود.» منظور ار رها کردن انسان و تسلیم کردن او به گناهانش چیست؟
- ۱۳- چرا زمین از سقوط انسان لعنت شد، چه کار خطائی انجام داده بود؟

۱) معنی عبارت «گناه اصلی» چیست؟

گناهان اصلی یا کبیره موجب سقوط و تباهی طبیعت انسان می شوند. «جانانان ادواردز» مقاله شگفت انگیزی در مورد گناهان اصلی نوشته است. او نه تنها تمام وقت خود را به تشریح کلی مطالب کتاب مقدس در مورد طبیعت ساقط شده انسان و تمایل او به شرارت تخصیص داد بلکه از دیدی استادانه و مستدل، فرضیه های ناشی از نفوذ گسترده دیدگاه های فلسفی و غیرروحانی را مبنی بر این که هر انسان در وضعیتی متولد می شود که تمایل اخلاقی خاصی ندارد و در حالت بی طرفی قرار دارد و بنابراین معصوم متولد می شود و تمایلی به آنچه که خدا یا شیطان می گویند نشان نمی دهد، مورد بررسی و مطالعه قرار داد. گسترش این دیدگاه که این فقط اجتماع است که انسان را فاسد می کند، همچنان که یک کودک بی هیچ دفاعی رود روی اعمال گناه آلود محیط خود قرار دارد. معصومیت معمولی و طبیعی ما نیز تحت تأثیر نفوذ محیط آلوده، فرسوده و کم رنگ می شود، موجب طرح یک سوال می شود: چه زمانی و چگونه این اجتماع فاسد شده است؟ اجتماع از مردم تشکیل شده است. چرا اجتماع که از همین انسان ها تشکیل می گردد گناهکار است؟ در فرهنگ ما تقریباً این مسئله بدیهی است که هیچ انسانی کامل نیست. و «ادواردز» چنین سؤال کرد: چرا نه؟ اگر هر کس در یک طبیعت بی طرفانه متولد شده است، بنا بر برآورد آماری انتظار آن می رود که تقریباً نیمی از این کودکان رشد کنند، بالغ شوند ولی هرگز گناه نکنند. ولی این آن چیزی نیست که اکنون داریم می بینیم. در همه جای دنیا انسان هائی را می بینیم که برخلاف تعلیمات اخلاقی و الگوهای ارائه شده در کتاب عهد جدید رفتار می کنند. در حقیقت هر چند معیارهای اخلاقی در تمدن و جامعه و محیط آنها رعایت شوند، هیچ کس خود را نمی تواند کامل نگه دارد. حتی شرافتی که بین دزدان بنا نهاده شده است توسط خود دزدان نقض می شود. این مهم نیست که سطح اخلاقی و طبیعی در چه حدی باشد، به هر حال انسان آن را نقض می کند. بنابراین شکی در فرضیه سقوط اخلاقی و شخصیتی انسان وجود ندارد. همه انسان ها گناهکار هستند! فرضیه «گناهان اصلی» به ما تعلیم می دهد که انسان گناه می کند زیرا ما گناهکاریم. این بدان معنی نیست که ما گناهکاریم چون مرتکب گناه می شویم. سقوط ما ناشی از سقوط و لغزش انسانی است. ما وارث شرایط ویرانگر گناه می باشیم. اکنون ما دارای طبیعت گناه هستیم. عهد جدید می گوید: ما در زیر گناه هستیم و به سمت شرارت

متماثل هستیم، آن چنان که تا کنون بوده ایم. در حقیقت مرتکب گناه می شویم زیرا ارتکاب گناه جزئی از طبیعت ارثی ما است ولی این طبیعت گناه آلود ما، همان طبیعت اولیه نیست که خداوند ما را در آن آفرید. ما در اصل بی گناه بوده ایم اما اکنون نژاد انسان در سراسرایی فساد و تباهی قرار دارد.

۲) آیا منصفانه است که به صرف اشتباه «آدم»، تمام انسان‌ها در گناه متولد شوند؟

من فکر می کنم، کتاب عهد جدید به خوبی این را تعلیم داده است که تمامی انسان‌ها مولود و نتیجه مستقیم طبیعت ساقط شده‌ای هستند که گناه «آدم» و «حوا» برای آنها به ارث باقی گذاشت. در عهد جدید این نظریه بارها تکرار شده است: «به جهت ترمرد یک مرد (آدم)، موت به جهان آمد.» و این نظریه فرصتی شد برای اعتراض‌های دینی: این چه خدائی است که تمام انسان‌ها را به خاطر گناه یک نفر تنها، تنبیه می کند؟ در واقع به نظر می رسد تناقضی بین این فلسفه و تعلیمات حزقیال نبی موجود است. وقتی که بنی اسرائیل می گفتند: «غوره راپدران خوردند و دندان فرزندانشان کند شد» (حزقیال ۱:۱۸) حزقیال نبی آنها را سرزنش نمود و گفت: خداوند با هر کس متناسب با گناهان او معامله می کند. او مرا به خاطر آنچه که پدرم انجام داده است تنبیه نمی کند و پسر مرا هم به خاطر گناهی که من مرتکب شده‌ام تنبیه نمی کند. گرچه این امکان هم وجود دارد که پیامدهای گناه دامنگیر سه یا چهار نسل بعد شود. چنین به نظر می رسد که پیام حزقیال نبی مبنی بر عدم تسری پیامد گناه یک نفر به نفر دیگر، صرفاً پیام خودش باشد.

ولی در هر حال مسئله مشکل تر شده است: «لعنت بدون دلیل.» ما مایل نیستیم در گناهی که شخص دیگری مرتکب شده است محسوب شویم. در سیستم قضائی کشور ما، سطح معینی از مجازات برای مرتکبین آن دسته از گناهان که جنبه جنائی و اجتماعی دارند وجود دارد.

برای مثال ممکن است من شما را برای کشتن یک نفر اجیر کنم، حتی اگر چه از صحنه جنایت دور باشم و ماشه را هم نکشیده باشم، معهدا جرم من ارتکاب قتل از نوع درجه اول می باشد و شما که برای این مأموریت اجیر شده اید، تنها دستورات مرا و خواسته مرا انجام

داده اید. حتی اگر چه ماشه را نکشیده‌ام، نیت قتل و افکار پلید من از طریق شما به مرحله عمل در آمده است و این مسئله توجیه کننده جرم واقعی من است.

ممکن است بگوئید که این یک مقایسه غلط و تعبیر نادرستی از مسئله سقوط انسان است زیرا هیچ کس «آدم» را برای ارتکاب گناه به نام من و به دستور من، در مقابل خداوند اجیر نکرده است. به روشنی مشخص است که گناه او ناشی از خواسته من نبوده است. «آدم» به عنوان نماینده تمامی بشریت منصوب شد. باز هم نمی توانیم این مشکل را برای خود هضم کنیم که چرا باید در گناهانی که نماینده من (آدم) انجام داده است، محسوب شوم؟ با این فرض که حتی فرصت انتخاب نماینده دلخواه به من داده نشده است، من مطمئناً «آدم» را به نمایندگی خود انتخاب نکرده‌ام. این یکی از دلایلی است که ما می خواهیم حق انتخاب لازم را برای انتخاب نماینده خود در پارلمان داشته باشیم و کاری که نمایندگان ما در قلمرو حکومت انجام می دهند، اثرات بزرگی بر زندگی ما بجا می گذارند. ما همیشه نمی توانیم در مجلس قانون گذاری و در ایالت واشنگتن حضور داشته باشیم. ما با این امید نماینده خود را انتخاب می کنیم و به مجلس می فرستیم که آنها دقیقاً منعکس کننده خواسته‌ها و آرزوهای ما باشند.

در سراسر تاریخ بشریت، هیچ گاه فرصت انتخابی مانند آنچه که در «باغ عدن» اتفاق افتاد، برای انسان به وجود نیامده است زیرا نماینده شما، مصون از خطا، در تقدس کامل، در عدالت کامل از طریق علم و آگاهی لایتناهی خداوند انتخاب گردیده بود. بنابراین ما نمی توانیم بگوئیم از آنچه که «آدم» انجام داد بری می باشیم. در نهایت اگر مسئولیت اصلی خداوند را مبنی بر اجازه او و اختیار او در مورد انتخاب کسی به عنوان نماینده بشریت نپذیریم، به معنی این است که ایمان مسیحی پایان یافته است. تمام نجات و رستگاری انسان در این مسئولیت خدائی خلاصه شده است زیرا به خاطر کارهایی که عیسی مسیح برای همه ما و به نمایندگی از سوی همه بشریت انجام داد، نجات و رستگاری به انسان عطاء گردید.

۳) آیا گناه قابل اندازه گیری است؟

من کمی از دادن پاسخ به این سؤال شانه خالی می کنم زیرا خاطره خوبی از آن ندارم، به خاطر اینکه هرگاه در این مورد از من سؤال می شد، شنونده پاسخ مرا درک نمی کرد و

بیشتر دچار سردرگمی می شد. چیزی که مرا گیج کرده این است که به نظر می رسد بسیاری از مسیحیان معتقد به دسته بندی گناه نیستند یعنی می گویند «گناه» گناه است و تفاوتی بین گناهان بزرگ و خرده گناهان وجود ندارد.

کلیسای کاتولیک روم، از دیدگاه تاریخی معتقد به تمایزی بین گناهان قابل بخشش و گناههای ابدی می باشد یعنی پاره ای از گناهان شریر و زشت تر و قبیح تر از دیگر گناهان می باشند. گناهان ابدی (معاصی کبیره) بدین جهت هلاک کننده هستند که ارتکاب آنها کافیت تا نجات و فیضی که در روح خود از خداوند یافته ایم ویران شوند. این گناهان فیض خدا را محو می کنند و می کشند و بدین دلیل است که آنها را گناهان ابدی می نامند. اصلاح گران پروتستان در قرن شانزدهم، قائل به وجود تمایز بین گناهان قابل عفو و گناهان ابدی نبودند و این نظریه را مردود اعلام نمودند. به عنوان مثال «کالوین» اظهار داشت، نظر به این که گناه «آدم» انسان را سزاوار موت کرد، پس می شود گفت همه گناهان ابدی هستند. ولی هیچ گناهی ابدی نیست جز «کفر به روح القدس»، تا آنجا که نجات خداوند را که توسط عیسی مسیح و از طریق فیض خداوند یافته ایم، باگفتن کفر به روح القدس از دست خواهیم داد. در پاسخ به عقیده کلیسای کاتولیک روم در مورد دسته بندی گناهان قابل بخشش و گناهان ابدی، اصلاح گران پروتستان، درجه بندی گناه را نفی نکردند و هم اکنون نیز معتقد به درجه بندی گناه، به گناه کوچک و بزرگ می باشند. آنچه که می خواهم بگویم این است که در آئین مسیحیت اُرتدکس که به دو شاخه کاتولیک روم و پروتستان طبقه بندی شده است، موضع مشترکی وجود دارد مبنی بر این که بعضی از گناهان بسیار بدتر از سایر گناهان می باشند. اتخاذ این موضع و ایجاد تمایز و درجه بندی گناهان، ناشی از تعلیم آشکار و قابل فهم کتاب مقدس می باشد. اگر به قانون عهد عتیق توجه کنیم، می بینیم مجازات پاره ای از گناهان و جرم ها اعدام و سر بریدن بوده و مجازات و تنبیه گناهان و جرم های سبک تر، بدنی بوده است یعنی شلاق و شکنجه و زندان با اعمال شاقه. در اینجا شریعت تفاوتی بین یک مجرم که مرتکب قتل عمد شده است و مجرمی که مرتکب قتل غیر عمدی شده قائل شده است. در کتاب عهد جدید حدوداً بیست و پنج بار به تفاوت بین گناهان بزرگ و گناهان کوچک اشاره شده است. برای مثال عیسی مسیح در جریان محاکمه خود به پیلاطس حاکم رومی گفت: «آن کس که مرا به تو تسلیم کرده گناه بزرگ تر دارد.» (یوحنا ۱۹:۱۱).

مدارک فراوانی در مورد درجه بندی گناهان در کتاب مقدس موجود است. نه تنها این مدارک بلکه اعمال داوری اخلاقی در مورد گناهان مختلف مؤید این ادعا است. ولی من فکر می کنم در رابطه با درک موضوع فوق، به دو دلیل در اشتباه هستیم. یکی از این دلایل اظهارات یعقوب قدیس (یکی از حواریون مسیح) می باشد که گفته است: «زیرا هر که تمام شریعت را نگه دارد و در یک جزء بلغزد ملزم همه می باشد» (یعقوب ۲:۱۰). از این اظهارات می توان چنین برداشت کرد که به نظر یعقوب اگر شما فقط یک دروغ ساده بگوئید، عمل شما به همان اندازه گناه است که مرتکب قتل شده باشید. اما منظور یعقوب این است که هر گناهی خطرناک است تا جائی که ارتکاب هر گناهی، قصور و تمرد در مقابل قانون گذار محسوب می شود، بنابراین گناهان کوچک من نیز عملی است که بر خلاف قانون خدا انجام می دهد. من تمام مفاهیم فرمان خداوند را به طرق مختلف نقض کرده ام. بنابراین تمامی گناهان جدی هستند ولی از دیدگاه منطقی همه گناهان را نمی توان در یک ردیف قرار داد. دلیل دوم، در مراجعه به اظهارات عیسی مسیح یافت می شود که گفته است: اگر به زنی به نظر شهوت نگاه کنی نسبت به قانون خداوند عصیان نموده و مرتکب زنا شده ای. عیسی مسیح نگفت نگاه هوس آلود به همان اندازه مخرب است که عمل به زنا خطرناک می باشد. او به سادگی می گوید: حتی اگر از ارتکاب واقعی یک گناه خودداری کنی باز هم کاملاً منزّه نمی باشید. عصیان شما در برابر قانون خداوند، به عنوان یک مسیحی، ارتکاب گناهی است که در درجات پائین تر قرار دارند.

۴) آیا گناه اصلی، ماهیت آفرینش انسانی ما را دگرگون کرده است؟

خیر. اگر این عمل انجام می شد و ماهیت آفرینش انسانی ما دگرگون شده بود، پس دیگر شایسته نبود خود را انسان بنامیم. در نقطه نظرهای فرقه ها و گروه های مذهبی و متخصصین الهیات، تفاوت های فاحشی در مورد میزان آسیبی که گناه اصلی بر نژاد انسان تحمیل می کند، وجود دارد. بحث در مورد ابعاد این آسیب رسانی شدت یافته است. بیشتر شاخه های مذهبی در مسیحیت، علیرغم نقطه نظرهای متفاوت خود در مورد درجه بندی گناه، معتقد به نوعی تفاوت نگرشی به این آیه از کتاب مقدس می باشند که گفته است: «خداوند، انسان را شبیه خود آفرید» یعنی دیدی گسترده و دیدی تنگ نظرانه.

دید گسترده «شبیبه خداوند بودن» این است که ما شبیه خداوند آفریده شده ایم و این شباهت جسمی نیست بلکه ناشی از تسری شعور مطلق و کاملیت احساس خداوند در آفریده خود، انسان، می باشد چرا که ما نیز چون خداوند، توانائی اندیشیدن داریم، دارای روح هستیم و حاوی درجه ای کمال نیافته از شعور خداوند می باشیم و حتی بعد از این که از طریق گناه «آدم» سقوط کردیم، باز هم دارای درجه ای از این توانائی ها هستیم: می توانیم فکر کنیم، می توانیم انتخاب کنیم، دارای میل و اشتیاق هستیم، راه می رویم، می بینیم، فعالیت می کنیم چون هنوز همان انسان هستیم و انسانیت ما ضرورتاً بکر و دست نخورده باقی مانده است.

ولی دیدگاه محدود و تنگ نظرانه این است که چون در گناه زاده شده و سقوط کرده ایم، ضرورتاً اثرات شعور خداوندی در ما از بین رفته است و با این ماهیت، بازتاب شایسته ای از خداوند نیستیم. زیرا تصوّر می شود «آدم» دارای توانائی های منحصر به فردی بوده است که ماهیت و قدوسیّت آفریننده خود را در شباهت خداوند منعکس می کرده است. به هر صورت، سقوط «آدم» و در نتیجه بشریت، این تشابه را زیر سؤال برده است و توانائی انعکاسی از خداوند در ما، آن طوری که در کتاب مقدس می خوانیم، به طور ریشه ای و تحت نفوذ گناه تیره و کدر شده است و تصویری که ما از خداوند به جهان می نمایانیم، یک تصویر تحریف شده است و خداوند را آن طوری که هست، در خود نشان نمی دهیم. ما اهمیت قدرت اخلاقی و عدالت را از دست داده ایم تا جائی که در عهد جدید در مورد انسان این طور گفته شده است: «ما در طبیعت خود فرزندان غضب می باشیم و مرده در گناه و متجاوز و در طبیعت خود خصمانه و مأیوس از خالق خود می باشیم.» این خیلی مهم است و منظور این نیست که به هر حال کل انسانیت ما ویران شده باشد. انسانیت ما دست نخورده و بکر باقی مانده است ولی تبدیل به یک انسانیت ضعیف شده است، یک انسانیت سقوط کرده و لغزش خورده.

من ایمان دارم که گناه در قلب تمامی انسان ها نفوذ کرده است و هسته اصلی زندگی جسمانی و روحانی ما را تشکیل داده است. گناه بر تمامی اندام ما اثر گذاشته است. بر فکر ما و بدن ما تأثیر گذاشته است. اگر گناه نبود، بدن ما هرگز نه پیر می شد و نه از بین می رفت. نتیجه گناه موت است و این به درستی انسانیت ما را توصیف کرده است. گناه

موجب رنج، درد، ضعف و سایر موارد می گردد. نژاد انسان در اصل و در ریشه تحت تأثیر گناه قرار گرفته است اما انسانیت در ماهیت خود باقی مانده است.

۵) من می دانم که خداوند گناهکاران را می بخشد، ولی من چگونه می توانم خودم را ببخشم؟

پولس رسول بارها در رسالات خود اشاره کرده است که ما آبتن طولانی گناه هستیم. در این مورد خداوند به ما اجازه داده است که آزاد و مختار باشیم یعنی آنچه که ما آن را «اختیار مسیحی» می نامیم. او قانونی مقرر نکرده است که به موجب آن از انجام مواردی ممنوع باشیم یا حاوی حکم خاصی باشد. پولس به ما اخطار کرده است در مقابل برادران خود عدالت را رعایت کنیم. برای مثال در پاسخ سؤال مردمان قرنتس در مورد خوردن گوشت قربانی بت ها، پولس گفت: این مسئله ربطی به خداوند ندارد. او گفت: «... و کسانی که در مورد گوشت شک دارند، خورندگان را ملامت نکنند.» و این بدین معنی است که ما یکدیگر را مراعات می کنیم. در این تذکرات، پولس به عنوان چکیده اظهارات خود گفت: «ما نباید مردم را که مسیح به خاطر آنها مرد داوری کنیم.» او یادآوری کرد که «برادر و خواهر شما به عیسی مسیح تعلق دارند. خداوند آنها را بخشیده است، شما کی هستید که بخشش را از کسی دریغ کنید که خداوند او را بخشیده است؟»

اجازه بدهید از دید دیگر بگویم: اگر کسی بر علیه من اقدامی کند یا گناهی کند و سپس توبه نماید، خداوند او را می بخشد ولی اگر من او را ببخشم، می توانید بیاندهید که گناه من در نظر خداوند چه قدر مهیب است؟ خداوند ملزم به بخشودن آن شخص نیست. آن شخص بر علیه خداوند گناه ورزیده است (بر اثر گناهی که در مقابل من مرتکب شده است) و خداوند هیچ گاه با او مقابله به مثل نمی کند. اینجاست که من کسی هستم که مرتکب گناه در برابر کسی دیگر شده ام که او نسبت به من گناه ورزیده است و او را ببخشیده ام و خداوند که بدون گناه است مایل است که من خودم او را ببخشم. آیا هرگز کمی در مورد تکبّر فکر کرده اید؟ عاملی که مرا واداشت، کسی را که خداوند بخشیده است، ببخشم؟ حالا در اینجا چگونه می توانید خود را ببخشید در حالی که می دانید خداوند شما را بخشیده است؟ من موارد بسیاری از مراجعینی دارم که می گویند: «آقای اسپرول، من مرتکب

چنین و چنان گناهی شده ام و از خداوند تقاضا کردم مرا ببخشد. من بارها و بارها، شاید ده بار پیش خداوند زانوزدم و التماس کردم مرا عفو کند ولی تاکنون احساس نمی کنم که خداوند مرا بخشیده باشد. چه کار بکنم؟» من دارای استعداد درخشانی در علوم الهی نیستم که به این سؤال پاسخ دهم فقط می توانم به آنها بگویم: باز هم یک بار دیگر از خداوند بطلبید. وقتی آنها می گویند باز هم بیشتر از خداوند طلب عفو کرده اند، به آنها می گویم این بار از شما می خواهم از خداوند بخواهید که تکبر را بر شما ببخشاید. آنها می گویند: «تکبر؟ منظورت از تکبر چیست؟ من فروتن ترین آدم ایالات متحده آمریکا هستم. من ده بار به گناه خود اعتراف کرده ام.» مگر خداوند نگفته است اگر تنها یک بار به گناهان خود اعتراف کنید او شما را خواهد بخشید؟ شما کی هستید که بخشش خداوند را رد می کنید و شما کی هستید که حکم می کنید بر کسی که خداوند او را بخشیده است؟ و این تکبر است. شما ممکن است آن را احساس نکنید و شما ممکن است عمل و کار خود را به تکبر تعبیر نکنید. شما ممکن است با تمام اعترافات خود، شخصی بسیار متواضع و فروتن باشید ولی من به شما می گویم که اگر خداوند شما را بخشیده است، این وظیفه شما است که خود را ببخشید. این مسئله اختیاری نیست. شما «باید» کسانی را که خداوند آنها را بخشیده است با اراده شخصی خود ببخشید.

۶) با بار گران گناهان خود چه کار کنیم؟

گرچه بارها و بارها دعا کرده ایم، صادقانه به گناه خود اعتراف کرده ایم و با قلبی خالص از خداوند طلب کرده ایم ما را عوض کند ولی هنوز سنگینی گناهان را به دوش خود حس می کنیم. یکی از بزرگ ترین نمونه کتاب های دعای مسیحی *The Imitation of Christ* نام دارد و توسط «توماس کیمپس قدیس» نوشته شده است. این کتاب در مورد کشمکش بسیاری از مسیحیان و مبارزه آنان با اعتیاد به گناه صحبت کرده است. او می گوید: کوشش جهت به دست آوردن تقدس، بسیار مشکل است و نتیجه ای که حاصل می شود بسیار اندک. حتی در بین بزرگ ترین قدیسین، تعداد انگشت شماری بوده اند که توانسته اند بر الگوهای رفتاری خود غالب آیند. ما از کسانی صحبت می کنیم که مثلاً پرخور هستند و صفاتی نظیر آن، نه در مورد کسانی که برده عادات و گناهان بزرگ و قبیح می باشند. کتاب توماس قدیس، کتابی مقدس نیست ولی حاوی اطلاعاتی از زندگی قدیسین بزرگ است.

کاتب «رساله به عبرانیان» می گوید: ما دعوت شده ایم در مقابل گناهانی که به سادگی ما را احاطه کرده اند مقاومت کنیم و به ما تذکر داده می شود و تشویق شده ایم که بیشتر بکوشیم تا بر گناهان خود فایق شویم. شما می گوئید: چگونه می توانیم از این انبوه گناهان که همیشه با آنها در حال مبارزه هستیم و با قلبی سرشار از صداقت و وفاداری، از ته دل مایلیم مرتکب نشویم، بگریزیم؟ اگر اشتیاق شما را واردار به ترک گناهان می کند، این عمل صادقانه است و بر قلب های هر انسان مشتاقی نفوذ می کند و به این ترتیب حدود نود در صد ما آرامش لازم را در خانه پدر خواهیم داشت. حقیقت این است که ما باید وابسته به چیزی باشیم. علت اینکه ما معتاد به انجام مکرر گناه شده ایم این است که زمینه ای از علاقه مندی در ذات ما برای انجام آنها موجود است. من نمی دانم چگونه می توان آتش این اشتیاق را در دل خاموش کرد. این تمایل همیشه در ما هست که چون کودکی گناه را در قالب یک بازیچه در آغوش می فشاریم. بنابراین ناچاریم این حقیقت را بپذیریم که گناهکار هستیم. زیرا در هر لحظه اشتیاق ما به گناه فراتر از اشتیاق ما به اطاعت از مسیح می باشد ولی این مسئله بیانگر این نیست که علاقه ای در ما برای گریز از گناه وجود ندارد. میزان این اشتیاق در نوسان است. گرفتن رژیم لاغری پس از بلند شدن از سربیک سفره رنگین در یک میهمانی آسان است ولی ادامه آن در صورتی که در سراسر روز غذائی نخورید، بسیار مشکل است. و این است آنچه که در مورد ارتکاب گناهانی که برای ما عادی شده است و اشتیاق روح و جسم ما را تحریک می کند اتفاق می افتد: منحنی نمودار اشتیاق ما از کم به زیاد و بالعکس در نوسان است. این اشتیاق ها، گاه شکفته و گاه پژمرده می شوند. وقتی اشتیاق ما به ارتکاب گناه فرو بنشیند و راضی شود، انگیزه ما برای توبه کردن افزایش می یابد و در غیر این صورت جاذبه های موجود در گناه، انگیزه ارتکاب اعمالی را که ممکن است گناه تلقی شوند در ما افزایش می دهد. من فکر می کنم بهتر است در اولین قدم، با خودمان صادق باشیم و بپذیریم که کشمکش های فراوانی بین آنچه که خودمان می خواهیم انجام دهیم و آنچه خدا از ما می خواهد که انجام دهیم، وجود دارد.

تصور می کنم که لازمه درک این حقیقت این است که نخست روح ما با کلام خداوند تغذیه شود تا فکر ما جهت دریافت و شناخت آنچه که خداوند می خواهد انجام دهیم، روشن شود. و بدین ترتیب است که اساس اشتیاق به اطاعت خداوند در دل ما پایه ریزی خواهد شد.

۷) در کتاب مقدس می‌خوانیم: «زیرا چنان که (انسان) در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است.» اکثراً به نظر می‌رسد، افکار من گناه آلود است ولی هنوز مسیحی هستم. با این مسئله چگونه کنار بیایم؟

آیه‌ای که به آن اشاره کردید خیلی مهم است. پیام عجیبی در آن است زیرا وقتی ما درباره اندیشیدن صحبت می‌کنیم، اندیشیدن را فرآیند کار مغز خود توصیف می‌کنیم ولی کتاب مقدس می‌گوید «زیرا چنانکه انسان در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است.» ما با قلب خود فکر نمی‌کنیم، ما در مغز خود فکر می‌کنیم. من فکر می‌کنم کتاب مقدس از عبارت «دل» برای توصیف آنچه که ما آن را «لب مطلب» می‌نامیم، استفاده می‌کند. واژه core یک واژه لاتین است که برای بیان واژه قلب یا دل از آن استفاده می‌شود. منظورم این است که آنچه فکر ما بر آن متمرکز شده است، آن عامل، آن مرکزیت، آن هسته و آن لب مطلب، در افکار ما بیانگر ماهیت شخصی ما است یعنی عینیت وجود ما است. به کلامی دیگر آنچه که فکر من بر آن متمرکز شده است، شخصیت انسانی مرا شکل می‌دهد.

این یک نظریه قابل انتقاد است زیرا مردم همیشه به من می‌گویند که آنها مایل نیستند علوم الهی بخوانند و همچنین مایل نیستند مسائل روشنفکرانه دیگری را بخوانند زیرا تمام آن مسائل در حقیقت حول ابعاد کاربردی زندگی مسیحی می‌باشند در حالی که برای هر کاربردی همیشه فرضیه‌ای وجود دارد. هر یک از ما بر اساس فرضیه بزرگی از زندگی، زیست می‌کنیم. ما در حقیقت در آنچه که فکر می‌کنیم زیست می‌کنیم. شاید توانائی آن را نداریم آن فرضیه را به زبانی فنی تر بیان کنیم ولی عملاً زندگی خود را بر اساس آن فرضیه پیاده می‌کنیم. به خاطر همین است که عیسی مسیح به ما می‌گوید: فکر خود را درست کنید. آنچه را که به عنوان میل واقعی خود می‌بینید، همان کنترل کننده الگوهای کاربردی زندگی شما است.

شما از موردی سخن گفتید که مبارزه و کشمکش بین آنچه که از طریق مغز خود می‌دانید یعنی آن دسته از عواملی که قبلاً به آن فکر کرده‌اید و سپس اجراء نموده‌اید، آن دسته از فکرهایی که به مغز شما خزیده است را عقیم می‌گذارد. یکی از مهمترین نمونه دعائی را که تا کنون خوانده‌ام در کتاب Institutes نوشته جان کالوین، اصلاح‌گر و الهیات دان فرانسوی است. من همیشه به شاگردانم توصیه می‌کنم قبل از این که شروع به خواندن مطلبی کنند،

فصل مربوط به دعای کتاب فوق را بخوانند، به خاطر این که با روحانیت شگرف کالوین آشنا شوند، مردی که دارای آن چنان اشتیاقی در قلبش برای خداوند بود که تمام زندگی خود را با تمام وجودش به خداوند اختصاص داده بود. کالوین با اندوه بسیار به این حقیقت اعتراف کرد که حتی در بین دعا، افکار گناه آلود به مغز او هجوم آورده‌اند. این طبیعت انسان است و ما باید این را یاد بگیریم که بر این گونه افکار مهاجم غالب آئیم، درست مانند آنچه در مورد برخورد با سایرگونه‌های طبیعت گناه آلود خود آموختیم. این شاگرد مسیح به ما می‌گوید: آنچه که ناب است، آنچه که حقیقت و محبت است اعمالی هستند که ما به عنوان یک مسیحی باید در آنها زیست کنیم. در مبحث کامپیوتر فرمولی هست به نام GIGO یعنی زایدات داخلی و زایدات بیرونی. اگر ما ذهن خود را از زباله‌ها آکنده کنیم، زندگی در بوی عفن زباله‌ها تعریف می‌شود. و من فکر می‌کنم تنها راه حل این است که افکار خود را از امور خدائی پر کنیم تا زندگی ما خدائی شود.

۸) کتاب مقدس می‌گوید: ما در کلیه اعمال خود نزد خداوند محسوب خواهیم شد. آیا گناهانی را که مرتکب شده‌ایم ولی به آنها اعتراف نموده و بخشیده شده‌ایم، شامل آن اعمال می‌شوند؟

من هم درباره این مسئله می‌اندیشم. افرادی هستند که برداشت شتاب آلوده‌ای از این آیه کتاب مقدس دارند که داود نبی گفته است: «به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه خداوند گناهان ما را از ما دور کرده است.» و خیلی عجولانه به دنبال این آیه تفسیر و تعبیر خود را به شرح زیر می‌افزایند: و تمامی گناهان ما را به قعر دریای فراموشی پرتاب کرده است. آنها می‌گویند: وقتی خداوند ما را می‌بخشد، گناهان ما را نیز فراموش می‌کند. خداوند هیچ‌گاه گناهان ما را به رخ ما نخواهد کشید. بنابراین به نظر می‌رسد که ما نیز شامل بخشش خداوند قرار گرفته‌ایم و اینجا پایان کار است و خداوند هیچ‌گاه ما را در گناهانمان محسوب نخواهد کرد.

وقتی که ما به خاطر ارتکاب گناه از سوی خداوند بخشیده می‌شویم، لازم است که دو نکته مهم را بدانیم. نخست این که وقتی در کتاب مقدس صحبت از فراموش کردن گناهان ما از سوی خداوند می‌شود، باید مراقب باشیم چه برداشتی از آن داریم. این فراموشی بدان

معنا نیست که ناگهان خدای سرمدی، ربّ الارباب، واقف به همه اسرار و جاودانی، دچار فراموشی شده و ناگهان به خود آمده و دانسته است که در این مورد غفلت کرده است. اگر برداشت ما این گونه باشد، تصویر مهیبی از خداوند خواهیم داشت. کتاب مقدس ترجیحاً با این زبان خاص سخن گفته است تا به ما بفهماند که خداوند هیچ گاه گناهان ما را برای مقابله با ما ذخیره نکرده است. عکس العمل خداوند در قبال ما، رنگی از مجازات و تنبیه ندارد. مجازات واقعی هر گناهی، جدائی ابدی از حضور خداوند است. وقتی که بخشوده شده ایم از هرگونه مجازات و تنبیه معاف شده و بنابراین لزومی ندارد صرفاً به عنوان گناهکار، نگران افکنده شدن به دوزخ باشیم.

در همین حال در عهد جدید، حدوداً بیست و پنج بار در مورد نحوه پاداش گرفتن ما در آسمان بر اساس میزان اطاعت و اعمالی که در طول زندگی انجام داده ایم، سخن رفته است. عیسی مسیح بارها و بارها به ما می گوید که در روزهای آخر همه چیز در محضر خداوند آشکار می شود. اعمالی که در خفا انجام داده ایم نزد خداوند فاش می گردد. نسبت به هر سخن بیهوده ای که بر زبان آورده ایم قضاوت لازم به عمل خواهد آمد. من فکر نمی کنم که منظور از وعده های فوق این باشد که خداوند مرا به خاطر گناهایی که مرتکب شده ام ولی به آن اقرار و اعتراف نموده ام و خداوند نیز مرا بخشوده است تنبیه کند. تمامی گناهان من در عدالت محض عیسی مسیح نهان و مستور شده و به وساطت او نجات موعود را یافته ام. من نمی دانم این مراحل چگونه انجام می شوند ولی این را می دانم که سرانجام به عنوان یک نفر مسیحی، برای ارزیابی و محاسبه میزان عبودیت و فرمانبرداری ام از خداوند، در مقابل خداوند خواهم ایستاد و خداوند خواه ناخواه پس از اتمام ارزیابی و گوشزد هر لحظه از زندگی دنیا، سرانجام خواهد گفت: «تمام شد، شما پاداش فراوانی خواهید گرفت.»

حتی با وجود این که بخشیده شده ام و با وجود این که دیگر تنبیهی در کار نیست، هر گناهی که در زندگی مرتکب شده ام باعث تقلیل میزان پاداش من خواهند شد ولی پاداش لازم به هر صورت داده خواهد شد. ممکن است حداقل پاداش باشد ولی به هر حال، از خوان بی دریغ و گسترده خداوند من نیز نصیبی خواهم داشت و البته برخورداری از این سفره گسترده و اخذ پاداش، مشروط به این است که در طول زندگی فردی مطیع خداوند بوده باشم.

۹) آیا «طبیعت کهنه» ما یعنی همان آشنائی دیرینه با گناه در اثر تجربیات گذشته می باشد؟

وقتی که کتاب مقدس از «طبیعت کهنه» سخن می گوید، به سادگی می توان دریافت که اشاره اش به انباشته های ذهنی ما و رویدادهای زندگی و الگوهای کهنه رفتاری می باشد ولی من فکر می کنم، معنی بسیار گسترده تری از عبارت بالا دارد. تضاد بین «طبیعت کهنه» و «طبیعت نو» که پولس رسول بارها در کتاب مقدس به آن اشاره کرده است، معمولاً به گونه ای دیگر بیان شده است یعنی «انسانیت کهنه» و «انسانیت جدید»، همان عباراتی که حواریون عیسی مسیح برای تعریف ضدیت بین عمل روح و عمل جسم، از آن استفاده می نمودند.

من فکر می کنم هرگاه پولس رسول از «انسانیت کهنه ما» صحبت می کند، منظورش طبیعت ساقط شده انسان است که نتیجه مستقیم ضمیر گناه آلود او است و وقتی که صحبت از گناه می شود، اشاره به ارتکاب گناه توسط آدم و حوا در باغ عدن نیست بلکه پیامد و نتیجه مستقیم آن واقعه و نفوذ آن بر ارواح سایر نسل ها است. حقیقت این است که انسانیت ما سقوط کرده است و با این طبیعت ساقط شده در روحانیت مرده و موجب رضایت خاطر خداوند نمی باشیم. پولس رسول در رساله به رومیان می گوید: تفکر جسم خداوند را خوشنود نمی کند. ما از نظر روحی میل و گرایشی به عبادت و تابعیت خداوند نداریم. این از اعمال انسانیت کهنه است یعنی وضعیتی که در آن زاده شدیم و در حقیقت فرزندان غضب گردیدیم. بله، طبیعت ما خدا را خوشنود نمی کند ولی پیامد این طبیعت کهنه را در عهد جدید چنین می خوانیم: ما در بند تمایلات خود اسیر گشته و طبیعت ما به سوی گناه متمایل می باشد. این بحثی بود که عیسی مسیح با فریسیان داشت، آن زمان که به آنها گفت و آنها از شنیدن این سخنان آزرده خاطر شده و گفتند: «ما در بند و اسیر کسی نیستیم.» و عیسی مسیح گفت: «شما غلام کسی هستید که به او خدمت می کنید» و در نهان به آنها گفته بود «شما بردگان گناه هستید.»

پولس رسول گفت: ما در زیر قید گناه هستیم، در زیر سنگینی آن زندگی می کنیم زیرا تمایلات ما و شکل کنونی زندگی ما، از تمایلات جسم سرچشمه می گیرد. ما دارای یک اشتیاق طبیعی نسبت به آنچه که «عمل روح» نامیده می شود نمی باشیم مگر این که مجدداً

در روح متولد شویم. وقتی که کسی تولد دوباره می‌یابد، روح القدس به او نازل شده و در او کار می‌کند و او شخصیت تازه‌ای می‌شود. «کسی که در عیسی مسیح است، آفرینش تازه‌ای است. اینک انسانیت کهنه ما سپری شد و همه چیز رنگ تازگی گرفت.» این عبارت به مفهوم گریز طبیعت کهنه از حضور خداوند نیست بلکه به معنای نابودی و فنای ابدی او است.

طبیعت گناه آلود با تمام قصدها و نیاتش به دست موت و نابودی سپرده می‌شود. و اینجاست که دیگر جنگ پایان یافته است. پولس رسول می‌گوید: طبیعت کهنه ما هر لحظه می‌میرد. طبیعت کهنه ما با عیسی مسیح بر صلیب مصلوب گردیده است. هیچ شکی در مورد زمان آخر و ویرانی طبیعت کهنه وجود ندارد. در همان هنگام که مبارزه روزانه و لحظه به لحظه انسانیت کهنه و نو، طبیعت کهنه و نو، اشتیاق کهنه به گناه و اشتیاق نو به حضور روح خداوند آغاز می‌شود، روح القدس به زندگی و قلب ما وارد می‌شود. اکنون یک تشنگی و اشتیاق برای پیروی از خداوند و اطاعت از خداوند که قبل از این هیچ نشانه‌ای از آنها در ما نبود، در ما بوجود می‌آید.

۱۰) در باب پنجم رساله یعقوب می‌خوانیم: «هر کس که يك گناهکار را از گناه خود برهاند و او را از گناه باز دارد، جانی را از مرگ می‌رهاند.» منظور از این عبارت چیست؟

در اینکه منظور یعقوب از بیان این عبارت چیست، تعبیرات مختلفی وجود دارد. در رساله یعقوب اطلاعات دقیق و مبسوطی وجود ندارد که موجب شود درباره اش تعصب نشان دهیم. او می‌توانست این چنین هم بگوید: اگر کسی، شخص دیگر را به سوی مسیح راهنمایی کند و مژده نجات را به او برساند و بدین سبب موجب نجات او شود، نقش او در این میان یک نقش واسطه‌ای است یعنی به وسیله او بی‌ایمانی، ایماندار گردیده است. این شخص نجات دهنده شخص دیگر نیست ولی عامل و مسبب نجات او از حالت گم‌گشتگی روحی و رها شدن او از مجازات ابدی می‌باشد. شاید منظور و مفهوم کلی رساله یعقوب را بشود در تعریف فوق گنجانید.

من شاید بتوانم منظور او را به طریق دیگر بیان کنم: اگر شخصی موجب توبه و بازگشت یک برادر مسیحی از طریق خطا شود، به او در نجات و رهائی از موت کمک کرده است.

معمولاً هر گاه مسئله نجات از موت مطرح می‌شود، بی‌اختیار فکر می‌کنیم که نویسنده مقاله در مورد بهشت و دوزخ صحبت می‌کند، به خاطر این که روح یا جان بعد از مرگ فیزیکی، همچنان زنده است، در حالی که اشاره او یک اشاره کاملاً جسمانی است. اکثریت ما به این حقیقت آگاهی کامل داریم که معنی دقیق واژه soul در کتاب مقدس، اشاره‌ای است به تمامیت یک انسان یعنی هم روح و هم جسم و ما نیز از واژه soul برای بیان همین منظور استفاده می‌کنیم (توضیح مترجم: جان = روح + جسم). ممکن است من از کسی بپرسم: «دیشب چه کسی به دیدنت آمد؟» و این پاسخ را بشنوم: «هیچ جاننداری نیامد.» قطعاً دیشب ملاقات با روح ترتیب داده نشده بود بلکه ملاقات با یک انسان مطرح بوده است. عبارت جان به معنی یک روح بدون قالب و بیرون از هیئت انسانی نیست. جان در جسم ساکن و مجسم شده است. و کتاب مقدس از واژه جان برای بیان همین مفهوم استفاده کرده است، بنابراین نیازی نیست که توجه خود را معطوف به عالم ارواح و بعد از مرگ بنمائیم یعنی بعد از مرگ فیزیکی جسم.

اُسکار کالمن، الهیات دان و متخصص برجسته عهد جدید و تاریخ مسیحیت، در مورد رساله اوّل قرن‌تیان و مراسم عشاء ربّانی و تأکید عیسی مسیح مبنی بر احراز شایستگی لازم برای مشارکت در شام خداوند، در خوردن و نوشیدن و در این مورد خاص که پولس رسول به کلیسای قرنتیه می‌نویسد: «اگر کسی به طور ناشایست از نان بخورد و از پیاله بنوشد...» یعنی تشخیص ندهد که بدن مسیح همان کلیسا است، با شرکت در این آئین، خود را در نظر خدا محکوم کرده است و چون به مرگ مسیح بی‌حرمتی شده است، از این روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و حتی بعضی مرده‌اند» (اول قرن‌تیان ۱۱: ۲۹-۳۰). کالمن می‌گوید: «این آیه شدیداً مورد بی‌مهری ما قرار گرفته است و از آن غافل مانده‌ایم زیرا در اینجا به سادگی و روشنی می‌خوانیم که مردم جوامع عهد جدید بیمار شدند و در اثر بیماری مردند و این نتیجه عصیان آنها در شام خداوند بود» (واجد شرایط لازم برای مشارکت در شام خداوند نبودند). عجیب این است که تعداد کمی از این امر آگاهند.

در اعمال رسولان ۵: ۱-۱۱ می‌خوانیم که حنانیا و همسرش سفیره به علت گناه و دروغگوئی در جا افتادند و مردند. وقتی که کتاب مقدس می‌گوید خداوند انسان را داوری و او را محکوم به مرگ می‌کند، منظور کتاب مقدس الزاماً دوزخی بودن گناهکاران نیست.

ممکن است مرگ تنبیه اساسی و اصلی خداوند برای تمام مردمان خودش باشد، حتی آنانی که گناهانشان بخشوده شده است. آنها نیز باید در حیطة زندگى دنیائی خود قسمتى از جرمه و تاوان گناهان خود را به صورت تنبیه و مرگ جسمانى بپردازند. گمانه دیگر این است که یعقوب مى خواهد بگوید: اگر ما برادری را از راه شیطان بازداریم و مانع از لغزش او شویم، او را از مرگ جسمانى زودرس رهائی داده ایم که آن خود نیز یکی از ابزارهای عدالت خداوند است.

۱۱) در موعظه‌های معروف به «سر کوه»، عیسی مسیح چنین اظهار کرد: «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود.» منظور عیسی مسیح از این اخطار چیست؟ بی‌کرانگی عیسی مسیح در این بیان کوتاه ولی پرنغز آشکار گردیده است. پیمان‌ه‌ای که با آن به داوری اعمال دیگران می‌پردازیم، در معنی همان پیمان‌ه‌ای است که ما را در معرض خطر داوری شدن به دستان خداوند قرار می‌دهد. اگر رفتار من با سایر انسان‌ها فاقد حس شفقت و بخشش باشد، پس به سختی می‌توانم از خداوند انتظار شفقت و بخشایش را داشته باشم. یکی از نکات اصلی دعای عیسی مسیح این بود: «ای پدر قرض‌های ما را ببخش زیرا که ما نیز قرض داران خود را می‌بخشیم.» روح بخشش به زندگى مسیحى معنی می‌دهد چون تنها بوسیله فیض است که می‌توانیم در ملکوت خداوند زیست کنیم. اگر شخصی دارای حس بخشندگی باشد و از داوری و ایراد به افراد دیگر پرهیز کند، نشان دهنده این است که او رحمت خداوند را تجربه کرده است.

وقتی که عیسی مسیح می‌گوید «حکم نکنید تا بر شما حکم نشود»، این سخن بسیار گسترده و فنی است و اشاره او به نوعی داوری است که به موجب آن، کسی را محکوم می‌کنیم. در عهد جدید به این مهم رسیده ایم که فرق بسیار کَلّی هست بین آنچه که ما آن را داوری ناشی از بصیرت و آگاهی که همان ارزیابی و محاسبه می‌باشد و داوری منجر به محکومیت، وجود دارد. موعظه عیسی مسیح دال بر این که «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود»، یک منع مطلق نیست که ما را از آگاهی از این که چه چیزی شرّ است و چه چیزی حق و عدالت، بازدارد. خداوند ما را فراخوانده است که خیر و شرّ را از هم تشخیص دهیم یعنی همیشه حق داوری برای ما محفوظ است، خواه این که اعمال من و اعمال تو و اعمال گروه

دیگر بر اساس و منطبق بر قانون اخلاقی خداوند نباشد. من فکر نمی‌کنم مفهوم این آیه این قدر گسترده باشد که ما را از داوری حقیقت منع کرده باشد چون در غیر این صورت بر علیه معیارهای اخلاقی شوریده ایم،

بعضی از افراد ممکن است در مقابل این اظهار نظر از فرط تعجب از جای بپزند و فریاد بزنند: «تو کی هستی که حکم می‌کنی؟ مگر نخوانده‌ای که گفته شده است، حکم مکن؟» در حقیقت، ما کوشش می‌کنیم نوعی داوری از بعد آگاهی و ارزیابی مبانی اخلاقی برآمده از زندگى کنونی و وضعیت خودمان بدون در نظر گرفتن این که خود چگونه فردی هستیم، داشته باشیم اما آنچه که عیسی مسیح گفته است و ما را از آن بر حذر داشته است نوع دیگری از داوری است یعنی داوری نمودن و حکم صادر کردن، این دیگر کار مانیست چون داوری صرفاً روحانی است.

یکی از بهترین راههای درک عمق این موعظه عیسی مسیح که من در عمل به آن رسیده‌ام، دانستن تفاوت بین آنچه که ما آن را داوری خیرخواهانه می‌نامیم و آن نوع داوری که فاقد این ویژگی است، می‌باشد. و این در حقیقت فاصله و تفاوتی است که بین نهایت نیکى و نهایت شرّ وجود دارد. این نوع داوری که من فکر می‌کنم حق شما است و من آن را پیشنهاد می‌کنم، برانگیختن شک در شما است، شک در مورد اینکه آیا کاری را که انجام می‌دهید، بر اساس حق و عدالت است یا بر اساس شرّ و بالاتر از آن شما را قادر می‌سازد تا رفتار خود را در بدترین شرایط ممکن هم داوری و تفسیر کنید. بدبختانه ما این نوع داوری خیرخواهانه را فقط در مورد خود اعمال می‌کنیم و به جای اینکه با دیگران با مهربانی داوری کنیم، خود را با شفقت و ملایمت داوری می‌کنیم. این است روح کلام و الگوی رفتاری و چکیده این تعلیم بزرگ عیسی مسیح.

۱۲) در رومیان ۱: ۲۴ می‌خوانیم: «لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود...» منظور از این آیه چیست؟ و آیا این مسئله جریانی تعهدآور است یا انفعالی؟

نظیر آیه فوق در عهد عتیق هم مشاهده می‌شود. اخطار ارمیای نبی به بنی اسرائیل، یادآوری تنبیهی بود که خداوند برای آنان مقرر کرده بود و دیگر اینکه خداوند نمی‌خواهد

تا ابد با آنان مماشات کند و سرانجام زمانی خواهد رسید که خداوند آنان را به خود واگذاشته و رها خواهد نمود و ایشان را به گناهانشان خواهد سپرد.

در سفر پیدایش در عهد عتیق و در جریان طوفان نوح، اخطار لازم از سوی خداوند به ما داده شده، مبنی بر این که برای همیشه با انسان مدارا نخواهد کرد. خداوند صبور است و وفور حلم او و بردباری او، فرصت مناسبی است که در اختیار انسان قرار داده شده بلکه به خود بیاید، توبه کند و خداوند را بشناسد و بکوشد که او را متابعت و اطاعت کند. ولی در عین حال به ما اخطار شده که تحمل خداوند برای همیشه ادامه ندارد. هرگاه ما همچنان به گردن کشی و عصیان ادامه دهیم و توبه نکنیم و خداوند را مراعات نکنیم، زمانی خواهد رسید که سرانجام خداوند به ما خواهد گفت: دیگر خیلی دیر شده است. و آنگاه ما را در گناهان خودمان رها خواهد نمود و همچنین ما را از فیض نجات محروم خواهد نمود. این وضعیّت بسیار هولناک تر از آن است که به زبان آوریم.

فرضیه «رها شدن انسان به خود»، یکی از مهمّترین قسمت های آخرین باب کتاب مکاشفات یوحنا ی رسول را تشکیل می دهد که می شود آن را در رؤیای او مشاهده کنیم. در این باب شرح مفصّلی از بهشت خداوند آمده است و همچنین به داوری فرجامین نیز اشاره شده است. در این باب از کتاب مکاشفات یوحنا ی رسول به این نتیجه می رسیم: کسانی که مسیح را پذیرفتند و او را متابعت کردند از منافع درخشانی بهره مند خواهند شد ولی کسانی که در مقابل وعده نجات خداوند با سرسختی ایستادند و مقاومت کردند و توبه نمودند، به دست توانای خداوند جهت داوری سپرده خواهند شد. خداوند می گوید: «هر که خبیث است، باز خبیث بماند» (مکاشفه ۲۲: ۱۱). مردمانی که می خواهند همچنان شیرین باشند و توبه نکنند، خود را در زندان گناهان خود زندانی نموده اند و خداوند به آنها می گوید: «من بیش از این شما را در کنترل خود نگه نخواهم داشت. من شما را از مهار خود آزاد خواهم کرد، من لگام شما را به خودتان واگذار خواهم کرد و به شما آزادی کامل خواهم داد، به شما اجازه می دهم آنچه را که مایلید انجام دهید. در ویرانی شما حاضر خواهم بود، در رسوائی شما حضور خواهم داشت، در ترس بی پایان شما حضور خواهم داشت... و این در صورتی است که خود بخواید و آنگاه من شما را به خود رها کرده و به دست گناهانتان خواهم سپرد.»

و اینک سئوال بعد: آیا این مرحله یک جریان تعهدآور است یا انفعالی؟ التزامی است زیرا کار خداوند است و اختیاری است زیرا خداوند به انسان اختیار داده است که بر طبق امیال خودش زیست کند. انفعالی است زیرا خداوند از کنار «خود ویرانگری» ما بی تفاوت می گذرد و نظاره گراست و هیچ ممانعتی به عمل نمی آورد.

۱۳) چرا «زمین» به خاطر سقوط انسان معلون شد؟ مشکل کار چه بود؟

سئوال وسوسه انگیزی است و در عین حال سئوالی است که من آن را بسیار دوست دارم زیرا که پاسخ آن را نه من بلکه پولس رسول در رساله به رومیان باب هشتم آیه ۲۲ به درستی داده است: «زیرا می دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و درد زه می باشند.» این آیه نشانگر این واقعیت است که کل آفرینش در طبیعت خود آزرده و رنجور است و این ناشی از گناه انسان می باشد.

در اینجا این سئوال مطرح می شود که زمین چه گناهی کرده است که با ساکنین گناهکارش نفرین شده است؟ کتاب مقدس به این نکته اشاره کرده است که زمین مشکلی ندارد. انبیای بنی اسرائیل در عهد عتیق بارها و بارها کوشیدند که ذهن انسان را متوجّه عالم حیوانات نمایند که چگونه بر حسب غریزه خود دوره مشخصی را که خداوند برای آنها مقرر نموده است طی می کنند. وقتی سنگی را به آسمان بیندازید، دوباره به زمین می افتد چون که تابع قانون جاذبه است و حیوانات قانون حیوانیّت را متابعت می کنند و طبیعت قانون طبیعت را متابعت می کند. و این هر دو، قانون خداوند می باشند. هیچ نوع تمرد و گردن کشی و انحرافی در طبیعت و حیوانات مشاهده نمی شود. اگر آب را به خاک بیفزائیم، گل را به دست می آوریم. داستان مورچه ها را که می دانید؟ و اطلاع دارید که آنها بر عکس ما انسان ها چقدر کوشا و فعال می باشند. شما همچنین می دانید که یک گوساله مالک و آخور خود را می شناسد ولی بدبختانه ما انسان ها هنوز آفریننده خود را نمی شناسیم. بارها و بارها در کتاب مقدس به ما خطاب شده است، از ما دعوت شده است به جای اصرار و گردن کشی و عدم اطاعت خداوند که متأسفانه شاخصه بشریّت است، با عناصر اولیه طبیعت یعنی جمادات و حیوانات در امر اطاعت خداوند رقابت کنیم.

درد بشریّت، چگونه طبیعت معصوم را رنج می دهد؟ در مسئله آفرینش، وقتی که خداوند آدم و حوا را به صورت اشرف مخلوقات و جدّ اعلامی انسان آفرید، خداوند قدرت فرمانروائی

سراسر زمین را به او سپرد. اولین وظیفه‌ای که به عهده اجداد اصلی ما نهاده شد، نامگذاری حیوانات بود. نامگذاری حیوانات به طرز سمبولیک نشان دهنده قدرت حاکمه انسان بر عالم حیوانات می‌باشد. تصوّر می‌رود بر طبق توصیفی که کتاب مقدس از طبیعت نموده است، خداوند طبیعت را ایجاد کرده است که در خدمت نیازهای انسانی باشد.

در عهد جدید، عیسی مسیح در مورد این حقیقت می‌گوید: هر زمان که گنجشکی به زمین می‌نشیند خداوند متوجّه اوست و چشمان خداوند بر او خیره شده است. خداوند متوجّه و نگران دنیای حیوانات نیز می‌باشد. با این حال وقتی که عیسی مسیح می‌گوید: «این گنجشکان به دو فلس فروخته می‌شوند» به این حقیقت اشاره می‌کند که ما در نظر خداوند بیش از حیوانات ارزشمند می‌باشیم زیرا تنها انسان است که شبیه خدا آفریده شده است.

متأسفانه، هرگاه ما گناه می‌ورزیم هر آنچه از طبیعت که در تحت تسلط ما است، از پیامد گناهان ما تأثیر پذیرفته و آزرده می‌شوند. آنها (طبیعت و حیوانات) سنگینی گناه ما را معصومانه تحمل می‌کنند و بدین سبب است که همیشه در وضعیّت «آه کشیدن و درد زه کشیدن» بسر می‌برند و منتظرند تا ببینند ما چه وقت توبه می‌کنیم. همان طوری که طبیعت در عواقب وخیم گناهان ما سهیم می‌باشد، از حاصل و دستاورد تولّد تازه ما نیز بی‌نصیب نخواهد ماند.

۷

ایمان و فلسفه

بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نمائید

و پیوسته مستعد باشید

تا هر که سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد،

او را جواب دهید

لیکن با حلم و ترس.

اول پطرس ۳: ۱۵

سئوالات این بخش

- ۱- آیا در بین «مسیحیت» و «مذهب» تفاوتی هست؟
- ۲- چه نوع فلسفه‌ای در جامعه امروز گسترش یافته است و ما به عنوان یک مسیحی چگونه با آن فلسفه کنار بیائیم؟
- ۳- آیا فلسفه‌ها و ادیان جهانی، تهدیدی برای مسیحیت می‌باشند؟
- ۴- آگزیستانسیالیسم (مکتب اصالت وجود) چیست؟ و واکنش من در مقابل آن چگونه باید باشد؟
- ۵- می‌توانید بعضی از کفرها را که در جنبش عصر جدید بوجود آمد تشریح کنید تا مسیحیان از آن آگاه شوند؟
- ۶- واکنش مسیحیت در مقابل باور تناسخ ارواح چیست؟
- ۷- ناریسیسم چیست و چه اثری در آینده جامعه و فرزندان ما خواهد گذاشت؟
- ۸- در مورد انسانیت بدون دین چه توصیه‌ای برای ما دارید؟
- ۹- دیدگاه مسیحیت در مورد فراماسونری و سایر محافل دوستانه چگونه است؟
- ۱۰- آیا دانش منکر مسیحیت است؟
- ۱۱- آیا موردی می‌تواند در اثر «شانس» به وقوع بپیوندد؟
- ۱۲- هنگام گفتگو با دوستانم، با چه دلایلی وجود خداوند را اثبات کنم؟
- ۱۳- چگونه یک نفر بی‌ایمان را متقاعد کنیم که کتاب مقدس «کلام خدا» است؟
- ۱۴- چگونه می‌توانید مغایرت‌های موجود بین اناجیل چهارگانه را تعبیر نمائید؟

۱) آیا در بین مسیحیت و «مذهب» تفاوتی هست؟

باب اول رساله پولس رسول به رومیان، نشانگر اوج خشم خداوند در برابر تحریف کنندگان کلام او در قالب مذاهبی است که عملاً بت پرستی نامیده می‌شوند. خداوند هیچگاه با گردانندگان و بنیان‌گذاران آنچه که ما آن را «مذهب» می‌نامیم، خوشنود نبوده است. نخست لازم است بگویم که «مسیحیت» در نهایت یک مذهب یا دین نیست، حتی گرچه از دیدگاه اجتماعی آن را به عنوان مذهب تلقی می‌کنیم.

عبارت «دین» دربرگیرنده و تشریح‌کننده عملکردی مخصوص از انسان است، عملکرد عبادت و سایر مراسم دینی و باور به خداوند، پیروی از قوانین مشخصی که از سوی خدا یا خدایان وضع شده است. انواع مختلف ادیان در این جهان وجود دارند و یک شبه دین هم به نام مسیحیت وجود دارد. ما عبادت می‌کنیم، عملکردهای انسانی مخصوص در این رابطه داریم، دعا می‌کنیم، کتاب مقدس خود را می‌خوانیم و فرا می‌گیریم و غیره. عملکردهای مذهبی ما، مانند عملکردهای پیروان سایر ادیان می‌باشد اما مسیحیت بسیار والاتر از دین و مذهب است یعنی مسیحیت زندگی است.

حقیقت بزرگ این است که صرف مذهبی بودن یک انسان الزاماً موجب رضایت خداوند نمی‌شود. خاستگاه یا منشاء گناه در انسان، بت پرستی است و بت پرستی عبارت از پرستش چیزی است که در حقیقت «خدا» نیست. ستایش بت‌ها نیز مستلزم عملکردهای مذهبی است. این درست موردی است که در فصل اول رساله به رومیان به آن اشاره شده است. خداوند هیچگاه از یک نوع خاص و همه انواع عملکردهای دینی خوشنود نمی‌شود. در عین حال پاره‌ای از فعالیت‌های مذهبی به جای جلال بخشیدن به خداوند ممکن است موجب حقارت او گردند. مسیحیت نیز می‌تواند تا حدّ یک آیین دینی معمولی تنزل پیدا کند یعنی می‌تواند در یک سری عملیات رسمی و در رفتارهای اجتماعی بدون در نظر گرفتن روح و انگیزه حاکم بر آن متجلی شود. محبتی عمیق و ژرف، اختصاص همه وجود به خداوند، ایمان ژرف به مسیح و آنچه که او انجام داد... این است شبه مذهبی به نام «مسیحیت».

۲) همیشه گسترش ایده‌های فلسفی در فرهنگ ما نفوذ داشته است ولی ما مسیحیان با چه نوع فلسفه‌ای می‌توانیم سازگار باشیم؟

در هر دوره زمانی، فرهنگ ما شاهد نفوذ و گسترش انواع مکتب‌های فلسفی بوده است که در صدد رقابت برای تسلط بر اندیشه انسان می‌باشند. یک وقت یک مقاله استادانه را می‌خواندم که می‌گفت: هر فرهنگی به ناچار باید دارای ویژگی و نقطه نظر خاصی باشد که به موجب آن باورها، اتحاد یک جامعه حفظ گردد و آنها را گرد هم آورد. اگر تمام کتاب «تاریخ تمدن» را مطالعه کرده باشید، متوجه می‌شوید که هر جامعه‌ای دارای عقیده فلسفی یا عقیده مذهبی عمده‌ای بوده‌اند که موجب اتحاد و همبستگی آنها گردیده است. این ویژگی و اتفاق نظر ممکن است یک «دین» یا یک ایده فلسفی و حتی شاید ایده‌ای مبتنی بر افسانه پرستی باشد ولی به هر حال وجود یک عقیده و ایده واحد برای همبستگی جوامع بشری ضروری است. متفکران و اندیشمندان به این نکته پی برده‌اند. شما بحث پایان‌ناپذیر «اول مرغ یا تخم مرغ» را شنیده‌اید؟ آیا عقاید، فرهنگ‌ها و اتفاقات را شکل می‌دهند یا این که عقیده‌ها محصول وقایع می‌باشند؟ من فکر می‌کنم بسیار ناخردانه است اگر نقش عقیده‌ها را در شکل‌گرفتن فرهنگ‌ها ندیده بگیریم.

لازم است یادآوری کنم در حال حاضر تمدن غرب لجام گسیخته شده است. هیچ‌گونه تسلطی اعم از فلسفی و دینی و الهی که موجب اتفاق نظر در آن باشد، مانند آنچه که در قرون وسطی و با تسلط آئین «یهودیت - مسیحیت» و شناختی که مردم از دنیا داشتند، بر آن حاکم نیست. اکنون این تمدن، همراه انبوه انسان‌ها از تمام دانسته خود از انسان و جهان که بر اساس آئین «یهودیت - مسیحیت» استوار است، دست کشیده است و به نظر می‌رسد انواع مکاتب فلسفی در حال رقابت با یکدیگر می‌باشند تا خلاء فکری انسان را پر کنند. درست مانند شرایطی که بر «اتحادیه مشت زنی» حاکم است. جایی که هر اتحادیه دارای قهرمان سنگین وزن مربوط به خود می‌باشد، یک قهرمان سنگین وزن که بشود او را قهرمان جهان نامید و همه او را بشناسند، معرفی نمی‌شود. بنابراین هم اکنون تکه‌هایی از فلسفه پراگماتیسم (فلسفه عملی) و هندوئیسم و اگزیستانسیالیسم (وجودگرایی) در حال رقابت با یکدیگر می‌باشند.

من به این نتیجه رسیده‌ام و برایم ثابت شده است که اگر تنها یک نقطه نظر برتر در فرهنگ ما وجود داشته باشد، نقطه نظری است که آنرا سکولاریسم (دنیاگرایی) می‌نامیم. در دنیای مسیحیت، کلمه «سکولاریسم» دارای چنان معانی متفاوتی است که معنی درست و

صریح آن به سختی قابل دسترسی است. سکولاریسم نوعی مکتب است که به سادگی می‌شود در این عبارت تعریفش نمود: هم اکنون، همین دنیا، همه چیز در این جهان است و بُعدی جاودانه وجود ندارد. دنیا همین است که ما آن را می‌بینیم. جهانی که در آن زندگی می‌کنیم تنها محدوده‌ای است که مسکونی بوده است، بهشتی وجود ندارد و اگر احیاناً آسمانی و ملکوتی و جهنم و بهشتی وجود داشته باشد، ما چیزی درباره آنها نمی‌دانیم. بنابراین در اینجا تأکید بر زمان و مکان است (اینجا و اکنون) و اینجاست که من تصور می‌کنم این ایده بزرگترین رقیب در عرصه رقابت می‌باشد که مردم از آن تبعیت می‌کنند.

۳) من هم اکنون دانشجوی سال دوم کالج می‌باشم. من مذاهب و فلسفه‌های مختلف جهانی را مطالعه می‌کنم و می‌بینم که تعداد زیادی از دوستانم جذب این عقاید و مکاتب شده‌اند. ترس من این نیست که می‌بینم آنها به این خط فکری افتاده‌اند بلکه نگرانی من این است که آیا مذاهب و عقایدی در جهان وجود دارند که مسیحیت را تهدید کنند؟

اجازه بدهید مطلبی بگویم که احتمال دارد خوشایند شما نباشد یا احساسات شما را برانگیزد. من نمی‌خواهم این طور باشد ولی به این نتیجه رسیده‌ام که دنیائی که در آن زندگی می‌کنم ارزش‌ها و عقایدی دارد که همه ما انسانها در آنها تربیت شده و رشد کرده‌ایم. قرن نوزدهم قرن شکوفائی مطالعات و احاطه بی نظیر بشر بر ادیان جهان بوده است. وقتی که تمدن‌ها به هم نزدیک شوند، به نظر می‌رسد که جهان کوچک شده و همزمان که فرهنگ‌های مختلف با هم در اصطکاک بودند، لزوم دستیابی به صلحی پایدار به جای خون‌ریزی و کشت و کشتار ناشی از جنگ‌های مذهبی، در پیروان مذاهب مختلف احساس می‌شد. دنیا از این وقایع موارد بسیاری را در خود دیده است. بنابراین در قرن نوزدهم، تلاش شدیدی در راستای فراگیری ادیان مختلف به منظور رسوخ در موجودیت و نقطه نظرهای آنها در عرف عمومی آغاز گردید. تمام آموخته‌های مذهبی درباره مقایسه و تطبیق مذاهب گوناگون منتهی به پدیدارشدن مثل و قیاس مشهور به «کوهستان» گردید.

خداوند در قله کوهستان است و انواع کوره راهها در دامنه کوه انسان را به سوی او هدایت می‌کنند. شما می‌دانید عده‌ای از طریق راه راست به سوی قله می‌روند و عده‌ای

دیگر به طریق ماریپیچ ولی در نهایت تمام این راهها به مقصد می‌رسند، بنابراین در واقع انتخاب راه برای رسیدن به مقصد، مسئله مهمی نیست. اجازه بدهید بگویم اگر این موضوع واقعیت داشته باشد، پس مسیحیت نمی‌تواند در زمره آن راهها باشد زیرا عیسی مسیح گزینش راه را مسئله بسیار جدی و عمیق می‌داند. عهد جدید درگیر برخورد و تضاد با کسانی است که می‌گویند مسئله انتخاب راه، مسئله مهمی نیست.

خداوند بر هارون و فرزندان اسرائیل که گوساله‌ای ریخته شده از طلا را پرستش نمودند، خشم گرفت. قانون اخلاقی عهد عتیق، منحصر است به وفاداری و تخصیص یافتن به یهوه خدای اسرائیل، بدون بهره‌گیری از عناصر ایمانی سایر ادیان به ظاهر یکتاپرست، نظیر پیروان «بعل» و پیروان مذهب فلسطینی و سایر ادیان مشابه. ولی تاکنون جهان آن روح و اخلاص را که لازمه ایمان واقعی است به طور جدی کسب نکرده است. یکی از باورهای دیانت اسلام این است که کشته شدن یک نفر کافر به دست یک مسلمان در اثر شور دینی امری مقدّس است و این باور تفاوت بنیادینی با تعلیمات عیسی مسیح دارد. من کسانی را می‌شناسم که نزد من می‌آیند و می‌گویند: تفاوت اساسی بین اسلام و مسیحیت وجود ندارد. وقتی عده‌ای به این نتیجه می‌رسند و چنین می‌گویند، برای من مسلم می‌گردد که آنها نه اطلاعاتی از مسیحیت دارند و نه از اسلام. تنها یک برداشت بسیار سطحی از این دو مذهب نشان می‌دهد که این دو به طور ریشه‌ای و بنیادی در نقطه نظرهای مهمی دارای تفاوتی فاحش می‌باشند.

آیا در مورد این جوّهای متعدد و ایده‌های مختلف که بر فرهنگ من غالب آمده‌اند، اختراهای لازم را به من داده‌اند؟ بلی و بسیار زیاد... و سرانجام، مکتب‌های فلسفی در صورتی می‌توانند تهدیدی برای مسیحیت باشند که نگاه انسان را از دیدن حقیقت باز دارند و این مسئله زمانی اتفاق می‌افتد که اهمیت دین را انکار کنیم.

۴) اگزیستانسیالیسم چیست و واکنش ما نسبت به آن چگونه باید باشد؟

بعضی اوقات ما قدرت خلاقه تصور انسان را ناچیز می‌شماریم و از محققین و اندیشمندان بزرگی که زندگی خود را وقف آموختن نموده‌اند تا بتوانند به سئوالات پاسخ دهند، غافل مانده‌ایم و با خود می‌گوئیم: «آنها عملاً چه کار مثبتی برای زندگی من در این دنیا کرده‌اند؟»

من بجز مارکسیسم که یک مکتب رادیکالی و پیچیده می‌باشد و اثرات بسیار عمیق و سریعی در فرهنگ انسان داشته است، همانند آنچه که ما در مکتب اگزیستانسیالیسم می‌بینیم، اطلاع دقیقی از سایر مکتب‌های تاریخی ندارم. اگزیستانسیالیسم دارای تعبیرات مختلفی است ولی ایده اساسی و غالب آن، بر وجود انسان متکی است و بدین سبب است که آن را Existentialism یعنی مکتب اصالت وجود می‌نامیم.

این فلسفه بر اساس این سئوال پایه‌گذاری شده است که هدف انسان از زندگی در این جهان چیست؟ اگزیستانسیالیسم در رابطه با رنج‌های بشری، به سوی بدبینی و الحاد گرایش دارد، گرچه گونه‌های خاصی از مذهب وجود دارند که آمیخته‌ای هستند از اگزیستانسیالیسم محض و «اگزیستانسیالیسم» خوش‌بینانه، ولی به هر حال گرایش این مکتب و تصورش بر این است که انسان همیشه در حالت یأس و در فضائی مأیوسانه قرار دارد.

آلبر کامو و ژان پل سارتر، دو تن از متفکرین و تئوریسین‌های بزرگ قرن بیستم، دارای بیشترین سهم در پایه‌گذاری مکتب اصالت وجود یا اگزیستانسیالیسم می‌باشند. آنها در مقابل آدم سوزی‌های جنگ دوم جهانی واکنش نشان دادند و از دیدگاه خود به این نتیجه رسیدند که انسان در زندگی خود یک موجود بی‌هوده و حقیر و بی‌معنی است. این نقطه نظر با در نظر گرفتن امور خدائی، مفهوم دیگری پیدا می‌کند و آن این است که در ماورای مرگ چیزی نیست و مرگ پایان همه چیز است، بهشت و دوزخ و آسمان مفهومی ندارند.

حدود دو دهه قبل «گرینویچ ویلیج» در یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگار مجله تایمز و به طرفداری از مکتب اصالت وجود، جمله کنایه‌آمیزی گفت: «هی... آقا... من خدا را در بالای آن صفحات زرد می‌بینم که از قلم افتاده است.» در این مکتب تصور بر این است که هیچ انسانی در این جهان در آسایش زندگی نمی‌کند و سرانجام انسان در فضائی آکنده از اندوه نابود می‌شود.

اینک ما چگونه واکنشی در مقابل این مکتب باید داشته باشیم؟ آنچه مرا وادار به شکرگزاری می‌کند، این است که مکتب اصالت وجود، زمینه بسیار مساعدی برای کاشتن تخم ایمان و بشارت مسیح در جهان فراهم نموده است چون مسیحیت دارای ایده‌های بسیار خوش‌بینانه است. ما ایمان داریم که وجود انسان معنا دارد، ما ایمان داریم که مرگ انسان معنا دارد زیرا مسیح این را مقرر کرده است و به زندگی ما اهمیت و معنا بخشیده است.

بنابراین پاسخ این سؤال یعنی چگونگی واکنش در برابر این مکتب، از پیش با روشنی داده شده است. در امید وعده خداوند استوار باشید.

۵) آیا می‌توانید بعضی از عقاید الحادی بر آمده از جنبش عهد جدید را که يك مسیحی باید از آن آگاه شود، تفسیر کنید؟

قبل از هر چیز اجازه بدهید بگویم که جنبش عصر جدید مانند هر جنبش گسترده دیگر دارای ابعاد مختلف می‌باشد و من می‌خواهم توجه خود را به یک بعد آن معطوف نمایم. یکی از پر دردسرتین نقطه نظرهای جهانی که از جنبش عصر جدید ناشی شده است، تمرکز و توجه بر توانائی‌های انسان است و اینکه انسان بالقوه دارای قدرت جادویی بر محیط خود می‌باشد. چندی پیش در زمین گلف بودم و یکی از همبازی‌های من پرسید: «آقای اسپرول، وقتی که به گوی ضربه می‌زنی، محرک و استارت تو چیست؟ وقتی که به گوی ضربه می‌زنی، چه احساسی داری؟» گفتم: «من سوچ استارت ندارم. در من ماشینی نیست که به جای من فکر کند و تصمیم بگیرد، که دستم و مچم را بطور حرکت دهد و تمام اعمال مرا انجام دهد. همه چیز در مسیر عادی خود پیش می‌رود. قبل از آنکه به گوی ضربه بزنم، مسیر دلخواهی را که مایلم گوی طی کند، با چشم مغز تصویر می‌کنم و سپس پیغامی را که از طریق مغز دریافت کرده‌ام طبقه بندی می‌کنم و به حس مربوطه اجازه می‌دهم عمل کند و گوی را پرتاب کند.»

و این نمونه‌ای از طرز تصور ناشی از القائات عصر جدید می‌باشد یعنی گرایش به سمت و سوئی که انسان یک ماشین پنداشته می‌شود. بیشترین افکاری الحادی که زائیده تفکرات عصر جدید است، آمیختن حقایق با اغراق و تحریف آنها است. این درست است که نگرش و طرز تفکر ما اثر عمیقی بر تجربیات ما در زندگی می‌گذارد و این درست است که جک نیکلاس قبل از هر پرتابی به ارزیابی مسیر پرتاب می‌اندیشید و تصویر صحیح و روشنی از پرتاب در مغزش نقش می‌بست و از طریق فرمان مغز عمل فیزیکی اش به دقت انجام می‌گرفت.

ولی این به منزله آن نیست که اگر توجه خود را به پول معطوف کنم، ثروتمند خواهم شد یا اینکه اگر توجه خود را معطوف به شیئی کنم، تنها به صرف نیروی فکر خود قادر خواهم بود آن را جابجا کنم. ما مسیحیان باید بسیار مواظب باشیم و وعده‌های خداوند را یعنی قدرت و

حضور روح القدس را درک کنیم و انسان را به عنوان «انسان» و نه «ماشین» بپذیریم. در کتاب مقدس مرز قطعی بین حقایق روحانی و امور سحرآمیز وجود دارد و در عهدعتیق هر نوع سحر و جادویی بسیار پلید و زشت توصیف شده است. جنبش عصرجدید، بانی مذهبی خاص است: حقیقتی روحانی با تمام سحر و افسونی که در آن موجود است، آفریده‌ای از عناصر دینی و عناصر سحرآمیز شرق. من دارم می‌بینم که این مذهب جدید، مشغول تاخت و تاز در دنیای انجیلی ماست و دارد به جایی می‌رسد که قبلاً در مورد آن، هشدارهای زیادی به من داده‌اند.

۶) واکنش مسیحیان در مقابل عقیده تناسخ ارواح چگونه باید باشد؟

فرضیه تناسخ روح مورد اقبال بسیاری از مشاهیر جهان قرار گرفته است و موجب گرایش آنها به این فرضیه گردیده است. به عنوان مثال افلاطون تحت تأثیر آموخته‌های خود از مکتب‌های فیثاغورثی، مکتب «سلوک روح» را بنیان نهاد. فرضیه تناسخ ارواح یکی از ارکان مهم پاره‌ای از مذاهب مشرق زمین است ولی در مسیحیت ارتدکس مردود می‌باشد. دلیل مسیحیت از رد نمودن فرضیه فوق، بر مبنای این آیه از کتاب مقدس قرار دارد: «انسان یک بار می‌میرد و بعد از آن نوبت داوری می‌رسد» (عبرانیان ۹: ۲۷). فرضیه تناسخ ارواح، این تصور و توجیه را به ذهن القاء می‌کند که برای تحصیل پاداش نیکوتر از خداوند، در هئیت مجسم شده نهائی (پس از تناسخ‌های متعدد)، قبل از اینکه کاملاً از قید جسم رها شده و ماهیت روحانی بیابیم، تلاش زیادی را می‌طلبد. درست مثل شخصی که از یک نردبان نفس زنان بالا می‌رود تا به مرزی از کفایت و شایستگی برسد و آنگاه است که روح او از قید جسم رها شده و آزاد خواهد شد. ولی مسیحیت به مسئله رستاخیز از مردگان در قالب جسم ایمان دارد. بنابراین ما منتظر یک خلوص نهائی به صورت زیستنی شبح وار و بدون جسم نمی‌باشیم.

۷) نارسیسیسم چیست و چه مشکلاتی برای جامعه و آینده فرزندان ما ایجاد خواهد کرد؟

ایده نارسیسیسم ریشه در متالوژی (افسانه) دارد. نارسیوس یکی از نیمه خدایان نبود بلکه جوانی بود که می‌پنداشت پریان دریائی او را عاشقانه به سوی خود خوانده‌اند و او

آوازشان را پاسخ نداده است. بنابراین دچار اندوهی عمیق شد و پنداشت که این اندوه تنبیهی است که خدایان برای او مقرر کرده اند.

از عبارت نارسسیسیسم که برگرفته از نام نارسسیوس می باشد، برای علائم مرضی یک اندیشه دینی مبنی بر خودپرستی در اجتماع امروز ما استفاده می شود. ما دارای کتاب های فراوانی در مورد «تزکیه نفس» می باشیم که احترام به نفس و خودباوری را به ما می آموزد. عده ای نگران این مسئله هستند که این درون گرایی و شیفتگی ناشی از احترام به نفس، به تحریف شخصیت انسان منتهی می شود یعنی ما در ذهنی شیدا تا بدانجا در خودپرستی غرق می شویم که قادر به توسعه ارتباط و هم فکری با مردم و جامعه خود نمی شویم.

اگر به فرضیه های مختلفی که نظریه پردازان، چه در زمینه تمدن غرب و چه در زمینه فلسفه ارائه داده اند مراجعه کنید، متوجه خواهید شد که این نظریه های گوناگون موجب نگرانی عمیق متفکرین شده است. فیلسوفان اولیه تاریخ، نگران مسئله ای بودند به نام «معرفت شناسی» یا «دانش شناخت». در قرن نوزدهم فلسفه غالب یا باصطلاح فلسفه دوران، مسئله تاریخ بود. اما سراسرنجام سراسر توجه و مرکزیت اندیشه فرهنگ و اندیشمندان معاصر معطوف به این سؤال شده است که معنی انسان چیست؟ دلیلی بر موجودیت انسان وجود دارد ولی بحران موجود این است که در هسته اصلی تفکرات ما مسئله ای به نام «خدا» آن طوری که شایسته است مطرح نشده است. اگر این مسئله حقیقت داشته باشد (آنچنان که مسیحیت معتقد است) که انسان به شکل خدا آفریده شده است، این بدان معنی است که بدون در نظر گرفتن آنچه از خدا می دانم قادر نخواهم بود بدانم که من کی هستم و من چه هستم؟ اگر خداوند تحت الشعاع فکر من قرار گیرد و مسئله اصلی نباشد، پس برای همیشه با این سؤال درگیر هستیم که من کیستم؟ اگر مردم به من بگویند تو از گل آفریده شده ای و محکوم به فنا هستی، من در نهایت به این فکر می افتم که از نظر هویت خود دچار بحران شدیدی هستم و عجولانه به سمت کتاب هائی می روم که بتوانند احترام به نفس و خودباوری را در من بیافرینند و این آن چیزی است که مردم از آن می ترسند زیرا که این خودباوری و خودشیفتگی به نارسسیسیسم منتهی می شود. من فکر نمی کنم این مشکل اساسی ما باشد. من تصور نمی کنم که انسان عاشق خود و اندیشه های خود شود. من فکر می کنم، سنگینی اندوه بی خدا بودن، بر زندگی انسان اثر تلخی نهاده است.

۸) آیا فکر می کنید «سکولاریسم» تهدیدی برای مسیحیت باشد؟ و با توجه به سیستم های آموزشی مدارس خود، چگونه با این ایده برخورد کنیم؟

من مطمئن نیستم که این مسئله یک تهدید جدی باشد ولی در هر حال در فکر و در دل مسیحیان با مسیحیت در حال رقابت است. سکولاریسم انسانی در بُعدی گسترده با ارزش ها و باورهای مسیحیان در ستیزه می باشد. اثر سکولاریسم انسانی بر ارزش ها و باورهای مسیحی در رابطه با ارتباط خداوند با دنیا و انسان بسیار ریشه ای است.

من همیشه کوشش می کنم این مهم را به برادران مسیحی گوشزد نمایم که پدران ما در هنگام نوشتن قانون اساسی ایالت متحده آمریکا توافق نمودند دست به دست هم داده و با چنین عقاید جانبدارانه ای مخالفت نمایند. عقاید مسیحیان و غیر مسیحیان جهان در سایه منشور حقوق بشر حفظ گردیده است. اولین اصلحیه منشور جهانی حقوق بشر، آزادی بیان مسیحیان را در رابطه با ایمان فردی تضمین نموده است و همچنین حقوق غیر مسیحیان را در رابطه با تلاش مسیحیانی که می کوشند مسیحیت را قانونمند نموده و مذهب رسمی ایالات متحده آمریکا اعلام نمایند، تضمین نموده است. ما در قانون اساسی توافق کرده ایم که از این تنگ نظری ها جلوگیری کنیم.

بنابراین وقتی ما به عنوان یک نفر مسیحی از طریق دادگاه و اصرار زیاد تقاضای گنجاینیدن ادبیات مسیحی را در سیستم آموزشی مدارس دولتی می نمایم، در حقیقت بر علیه اولین اصلحیه منشور حقوق بشر رفتار کرده ایم، فقط بدین دلیل که حس می کنیم پاره ای از ارزش های ما در موقعیت های مختلف به وسیله عملکرد پارلمان در این کشور مورد هجوم قرار گرفته است. اتفاقاً یکی از مواردی که تصور می شود حمله به ارزش ها است، این است که مدرسین «مبحث آفرینش» یا «خلقت»، در سیستم آموزشی مدارس دولتی متعهد شده اند که مسئله آفرینش را در یک واقعه معتبر علمی از خاستگاه جهان و نه یک ارزش منحصر به فرد مسیحیت مورد بحث و آموزش قرار دهند. با این وجود هنوز تصور می شود این اقدام، خود گامی است در جهت مسیحیت زدائی مدارس دولتی.

ولی در مورد تهاجم کتاب های تعلیمی خارج از مدار سیستم آموزشی عمومی چه باید کرد؟ و این کنش ها و واکنش های موجود در جامعه نشان می دهد که مسیحیت در حدود ۳۰ سال است با این مسائل درگیر می باشد. زیر بنای آموزشی مدارس عمومی بر اساس کدام موضع گیری و کدام فلسفه قرار دارد؟

دیوان عالی کشور، انسانیت را مذهب نامید و در عین حال تدریس ادبیات دینی را در مدارس ممنوع کرد. مشکل اینجاست: آنچه که در مدارس عمومی آموخته می شود، می تواند شائبه دینی داشته باشد؟ بسیاری می کوشند تا از طریق به خدمت گرفتن افسانه ها و اساطیر، ایده ای بی طرفانه و جهانی در نحوه تدریس خود در مدارس عمومی ارائه دهند ولی چنین اقدامی هرگز ارزش بی طرف بودن آموزش را تبیین نکرده است. ابعاد این جریان و این جنب و جوش ها همچنان ادامه خواهد یافت، خواه این گونه آموزشگاههای دولتی و تحت نظر قانون اساسی وجود داشته باشند یا نداشته باشند چون این یک مبارزه دائمی است. ولی لازم است مراقب باشیم از قانون به عنوانی ابزاری برای تحمیل ایمان خود بر بی ایمانان استفاده نکنیم.

۹) دیدگاه مسیحیت در مورد فراماسونری و سایر محافل دوستانه چگونه است؟
پدرم و پدر بزرگم و عموم و پدرخوانده ام (پدر تعمیدی) همگی عضو انجمن فراماسونری بودند. من در مورد این این ناسازگاری موجود بین مسیحیت و گروه های فراماسونری و سایر انجمن های دوستانه که به نظر می رسد همچنان ادامه دارد اندکی نگران هستم. برای بیان این تضادها لازم است توضیح بیشتری بدهم.

قبل از هر چیز، گونه های متفاوتی از انجمن های دوستانه وجود دارند. بعضی از این انجمن ها صرفاً اجتماعی هستند. هیچ مانعی وجود ندارد که مردم دست به دست یکدیگر بدهند و فعالیت های اجتماعی داشته باشند. ما این روش را در کلیسا هم اعمال کرده ایم، و این گونه تلاش ها را برای بقای انسانیت، ضروری و مهم تلقی می کنیم. سایر انجمن های دوستانه در مقاصد خاصی با هم متحد می شوند، مثلاً در تشکیل انجمن های دوستانه برای خدمت به نابینایان یا بیوه زنان. فعالیت این دسته از انجمن ها صرفاً انسانی و اجتماعی است. عکس العمل یک مسیحی در قبال این گونه انجمن ها چگونه باید باشد؟ من در حد امکان همکاری و تعاون هر چه بیشتر را توصیه می کنم چون نمی توانم تصور کنم که یک نفر مسیحی با این فعالیت ها موافق نباشد.

مشکل از آنجا شروع می شود که بعضی از این انجمن ها به خاطر خاستگاه تاریخی خود و در لفافی مذهب گونه، با داشتن سنت ها و مراسم جذاب، ممکن است ما را به خود جلب

کنند. اگر یک مسیحی به انجمنی پیوندد که دارای بیانیه ای هماهنگ با طرز تفکر و ایمانش نباشد، چه خواهد شد؟ در این صورت بدیهی است که درگیر ستیزه جدی درونی خواهد شد و این ستیزه ها ممکن است مشکلات بسیاری از دیدگاه دیگران برای او ایجاد کند.

برای مثال در آمریکا برخی معتقدند اگر شخصی داری خلوص نیت باشد، مسئله ایمان به یک مبدأ خاص برایش مهم نیست. بعضی از این افراد بر این کیش و عقیده هستند که بین مسیحیت و اسلام و سایر مذاهب در نهایت تفاوتی وجود ندارد. این یک اهانت به مسیحیان است زیرا تفاوت فاحشی بین این دو مذهب وجود دارد و تفاوت اصلی و اساسی، نگرش آنها به عیسی مسیح است. ما به مسیح اختصاص یافته ایم. ما متقاعد شده ایم که مسیح تنها و یگانه فرزند حبیب خداست، بنابراین اگر من هر یکشنبه در کلیسا اعتراف کنم که مسیح پسر حبیب خداوند است و در یک انجمن دوستانه آن چنانی، به چیزی برخلاف ایمان خود اقرار کنم، در موضع دینی و ایمانی خود درگیر ستیزه و کشمکش می باشم و اطرافیان من که در این مورد حساس هستند با مشاهده این رویه دچار لغزش شدید خواهند شد.

عده ای از آنانی که به باشگاه های مختلف پیوسته اند، برای خوشایند اطرافیان خود می گویند: این انجمن صرفاً یک تشریفات و مراسم بیش نیست و تکیه بر ماهیت وجودی انجمن و خاستگاه آن ندارند. من مطمئن هستم کسانی که کار خود را این گونه توجیه می کنند، افراد صادق و بی ریائی هستند. مسیحیان در برخورد با این گونه افراد دقت کنند و آنها را ملامت نکنند زیرا در واقع قصد آنها از پیوستن به چنین باشگاهی، انتخاب یک جانشین برای مبدأ ایمانی خود نیست. این انجمن ها شعار می دهند و مردم شعار آنها را تکرار می کنند و خواه که بخواهند مذهبی تازه بدعت بگذارند، خواه نخواهند، به هر حال جنبش های مذهب گونه ای می باشند که بر باورها و معتقدات پیروان مذاهب مختلف، به ناچار و اجباراً، فشار لازم را وارد خواهند آورد.

۱۰) آیا دانش، مسیحیت را انکار می کنید؟

در رابطه با موارد مشخصی بین جامعه علمی و جامعه مسیحی، اختلاف نظرهای گسترده ای وجود دارد. مهم ترین واقعه در تاریخ مسیحیت در رابطه با تضاد دانش و مسیحیت، کروی

بودن زمین و قرار گرفتن خورشید در مرکز منظومه شمسی می باشد. ما می دانیم که اسقف های فراوانی حتی از نگاه کردن به تلسکوپ امتناع می کردند زیرا آنها از پیش در یک سری علوم و باورهای سنتی تعمید یافته بودند که منطبق با باورهای کتاب مقدس نبوده است. بنابراین محافل علمی در صدد برآمدند تا تعبیرات دینی و تفسیرهای به اصطلاح اشتباه کتاب مقدس را اصلاح کنند زیرا در کتاب مقدس، تعلیمی در رابطه با مرکزیت خورشید در منظومه شمسی ارائه نشده است و این مسئله آنان را بر آن داشت تا نسبت به تصحیح نقطه نظرها اقدام کنند. سپس وضعیتی بوجود آمد که مجامع علمی تصمیم گرفتند تفسیرهای غلط دینی را نیز اصلاح و نسبت به رفع ابهام از آنچه که در کتاب مقدس موجود است اقدام نمایند زیرا در کتاب مقدس تعلیمی مبنی بر مرکزیت خورشید در سیستم منظومه شمسی وجود ندارد و این موجب شد که مجامع علمی نسبت به تعبیر اصل و منشاء کتاب مقدس بر پایه علوم روز اقدام نمایند.

کمی به عقب بر می گردیم: اصلاح مواردی که منطبق با دانش روز نیست امری جداگانه است ولی انکار آنها چیز دیگر. در کتاب مقدس موارد نادری وجود دارند که موجب آسیب پذیری ایمان مسیحی در مقابل دانش روز می گردند. به عنوان مثال به ما می گویند: «خوب، ما می توانیم از طریق دانش خود ثابت کنیم که انسان پس از مرگ زنده نمی شود.» بنابراین اگر علم قادر باشد که ثابت کند که برای خداوند غیر ممکن است عیسی مسیح را از مردگان برخیزاند، در آن صورت دیگر مسیحیت فاقد اعتبار می شود و ارزش ندارد. ولی من حتی یک دانشمند را سراغ ندارم که بخواهد وارد این مقوله شود. تمام آنچه را که علم می تواند با قاطعیت ابراز کند این است که بگوید: تحت شرایط طبیعی و روند متعارف کسی که می میرد، دیگر زنده نخواهد شد. البته این نظریه، کشف خارق العاده دانشمندان قرن بیستم نیست. مردمان قرن اول هم به سادگی این را می دانستند که وقتی شخصی بمیرد، دیگر زنده نخواهد شد. راهی نیست جزء اینکه علم به طریقی وجود خدا و قیام عیسی مسیح را از مردگان انکار کند و باز هم به طریق اولی، من نمی دانم از چه راهی آنها می توانند باورهای ایمانی مسیحیت را باطل اعلام کنند. به ناچار دانش هم گردن می نهد، فقط و فقط به خاطر اینکه کلام خدا تحریف نشده و تحقق نهائی وعده های خداوند را هنوز ندیده ایم. بنابراین من موضع گیری خاصی را از جانب علم نمی بینم که بخواهد تهدیدی برای ایمان من باشد.

موضوع اصلی تنش فیما بین دانش و دین برمی گردد به اصل آفرینش و خلقت. اگر دانش بتواند ثابت کند که آفرینش یک امر حادثه ای است و خدا را در آن دستی نیست و همچنین بتواند ثابت کند که جهان ابدی است، بنابراین دیگر اساس مسیحیت و سایر ادیان ویران خواهد شد چون مسیحیت به آفرینشی معتقد است که خداوند در آن به صورت خالق ابدی دخالت دارد، خدائی که همه در پیشگاه او مسئول هستیم و توسط او آفریده شده ایم و آنچه که آفریده شده است مخلوق قدرت اوست و دیگر اینکه جهان ابدی نیست. و باز هم اگر علم بتواند ثابت کند که جهان ابدی است در این صورت توانسته است اساس مسیحیت را ویران کند. به هر صورت من فکر نمی کنم جای کوچکترین نگرانی در این مورد وجود داشته باشد.

۱۱) آیا موردی بر حسب «شانس» روی می دهد؟

شانس اینکه واقعه ای بر حسب «شانس» وقوع یابد چقدر است؟ پاسخ من به این سؤال این است: «هیچ شانسی نیست.» هیچ امری به وسیله شانس اتفاق نمی افتد. اگر منظور ما از «شانس» این است که بگوئیم «سبب» است، این امر از نظر علمی و عقلانی و دینی مطلقاً غیر ممکن است که چیزی به سبب «شانس» اتفاق بیفتد.

چرا من این را می گویم؟ چون به نظر می رسد بیان این مطلب بسیار افراطی و حتی گزافه گوئی است که بگوئیم «هیچ» می تواند احتمالاً به وسیله شانس تحقق یابد. علت آن این است که «شانس» هیچ چیز نیست. واژه «شانس» صرفاً یک کلمه است که ما از آن برای احتمالات ریاضی استفاده می کنیم. ما می گوئیم وقتی سکه ای را به بالا پرتاب می کنیم، برای ما مشخص نیست که چگونه به زمین می نشیند، آیا شیر است یا خط؟ اما می گوئیم که احتمال پنجاه، پنجاه است که مثلاً شیر بیاید و عامل این که سکه به زمین می نشیند «شانس» نیست. شانس دارای قدرت نفوذ نیست، قدرت انجام کاری را ندارد زیرا شانس «هیچ» است. چیزی نیست. فقط یک کلمه است. برای اعمال قدرت و نفوذ در مورد خاصی ابتدا باید «بود» قبل از آنکه «انجام» داد. ولی شانس یک جوهر و ماهیت نیست. قدرتی ندارد. هیچ کاری نمی تواند انجام دهد، زیرا که «هیچ» است.

ولی آن روی دیگر سؤال این است که آیا اموری که در این جهان تحقق یافته است، در نهایت نتیجه یک «اتفاق» است؟ بسیار خوب، ابتدا لازم است این را بدانیم که هر امری که در جهان واقع می شود علّتی دارد. بعضی از دانشمندان طی آزمایشات خود در رابطه با موارد subatomic (الکترون، نوترون و پروتون) آنچه که ما آن را در سطحی بالاتر، حلقه های نامطمئن و بی تکلیف «هایسنبرگ» می نامیم، دچار سردرگمی می شوند. مطالعات دقیق نشان می دهد که ما هیچ دلیل و عقیده ای راجع به نحوه حرکت اجزاء اتم در مدارات خود نداریم. عدّه ای از این فراتر رفته و می گویند: چون نسبت به کارکرد اجزاء اتم بی اطلاع هستیم پس علت این حرکات «هیچ» است.

قبل از اینکه ادعا کنیم که «هیچ»، «مشهود» را تولید نمی کند، چقدر آگاهی و دانش لازم داریم؟ برای این کار و برای کسب این آگاهی باید زمین را در چنگ بفشاریم، نه یک بار بلکه چندین و چند بار تا چکیده دانش ما حاصل شود تا مبادا در گام اول مرتکب اشتباه شویم.

۱۲) فرض کنید من يك دوستی دارم که با هم دارای روابط صمیمانه ای هستیم ولی او اعتقادی به خدا ندارد. چگونه می توانم وجود خداوند را به او ثابت کنم؟ ما در روزگاری زندگی می کنیم که ارائه هر استدلالی در مورد وجود خداوند، موجب یک بدگمانی تازه در بین مسیحیان می گردد. به نظر من ساده ترین راه این است که به ایمان خود اعتراف کنیم و از کسی که با او سخن می گوئیم بخواهیم دقیقاً آنچه را که می گوئیم با چشم بسته ایمان بپذیرد. کتاب مقدس به ما می گوید: «بیائید با هم مباحثه کنیم.» (اشعیا ۱: ۱۸) و همچنین سفارش می کند خود را آماده کنیم و برای امیدی که در ما هست دلیل بیاوریم (اول پطرس ۳: ۱۵).

به خاطر می آورم وقتی در دبیرستان تحصیل می کردم، در مقاطع زمانی مختلف نوعی آزمایش کتاب گشوده ریاضیات داشتیم. نحوه کار این طور بود که در ابتدا برگه آزمایش را پر می کردیم و سپس آن را با آخر کتاب که پاسخ های صحیح در آنجا بود مقایسه می کردیم تا پاسخ های صحیح را ببایم. در مواجهه با این وضعیّت، یعنی هنگام استدلال وجود خدا، من به یاد امتحان «کتاب گشوده» می افتم.

پولس رسول در باب اول رساله به رومیان می گوید: خداوند خود را به هر انسانی که معتقد به وجود اوست، آشکار کرده است. تنبیه خداوند این نیست که کسی را از وجود خودش آگاه نسازد بلکه این است که کسی را که آگاه کرده است، از اعتراف به آگاهی های خویش و حقیقت باز می دارد. اگر این امر حقیقت داشته باشد، هر گاه مجهز به آگاهی های لازم به بحث بنشینیم، بدین معنی است که سخنان ما دیگران را تقریباً متقاعد خواهد کرد که خدا وجود دارد هر چند شنونده ما هنوز اطلاعات کافی را کسب نکرده باشد. اکنون چکار می توانیم انجام دهیم؟ او را واداریم، آنچه را که گفته ایم در بست بپذیرد و از او اعتراف بگیریم و بگوئیم: ای دروغگو، چرا حقیقت را به من نمی گوئی؟ چرا اقرار نمی کنی که خدا را شناخته ای؟... این طرز برخورد کار درستی نیست. بعضی اوقات هم آگاهی از خداوند، آن گونه که ما به دیگران می گوئیم موجب تحلیل و کم رنگ شدن درک مبهمی می شود که آنان پیش از این از شخصیّت و وجود خداوند داشته اند. بسیاری از سوالاتی که مطرح می شوند، از روی صداقت است.

این مورد بسیار مهمّ است که ما به درخواست آنها احترام بگذاریم. «فرانسیس شافر»، یکی از دولتمردان کشور سوئیس که به روشنفکری مشهور بود، به کافر بودن خود اعتراف کرد زیرا احساس کرده بود وظیفه او این است که به سئوالات صادقانه پاسخ صادقانه بدهد. وقتی ما در مورد موجودیّت خداوند بحث می کنیم باید آماده باشیم و این توضیح را از پیش آماده کرده باشیم که چگونه ما ترغیب شده ایم تا به موجودیّت خداوند ایمان بیاوریم.

اکنون مجال آن است از طریق «انتظام عالم موجود» به اثبات خداوند بپردازیم و فکر می کنم مبحث فوق طریق معتبری برای اثبات موجودیّت خداوند است. خلاصه کنم، اگر چیزی هم اکنون هست، اگر چیزی از ازل بوده و تا ابد هست و اگر چیزی هم «نیست»، به طریقی، جائی، کسی و چیزی، باید این قدرت را در خود داشته باشد که خود را از «نیست» به «هست» و از «نبود» به «بود» برساند و آنچه که دارای این قدرت است، ما آن را «خدا» می نامیم و این طریقه آغاز بحث درباره وجود خداوند است. این دنیا چگونه «هست» شد؟ این لیوان چگونه «هست» شد؟ چگونه همه چیز «هست» شدند؟ و سپس توجه خود و مخاطبم را به آن عامل و سبب و علّت که خداوند است معطوف می کنم.

۱۳) چگونه می‌توان کسی را متقاعد نمود که کتاب مقدس، کلام خداوند است؟
قبل از این که به این سؤال بپردازیم، اجازه بدهید به موردی اشاره کنم که برای شروع پاسخ مناسب است و آن تفاوتی است که بین استدلال علمی و استدلال وادار کننده و محکوم کننده وجود دارد. «جان کالوین» استدلال نمود که کتاب مقدس ضمن متون خود، دارای استدلال محکوم کننده و وادارنده می‌باشد. نشانه‌هایی از حقیقت که در آن است تنها با یک آزمایش درست مانند شهادت خارج از کتاب مقدس قابل دسترسی است و این استدلال‌های تأکید کننده، گواهی ذاتی و دلیل نیرومندی بر این ادعاست که کتاب مقدس، کلام خداست.

پس مردم دنبال چه هستند؟ شاید هنوز دنبال کتابی هستند که به آنها تعلیم دهد که وضعیت آنان دشوار است و نیاز به توبه دارند و نیاز به دگرگونی در زندگی دارند و باید با فروتنی خود را به عیسی مسیح بسپارند. ما در واقع دیگر نیازی به چنین کتابی نداریم. کالوین اظهار داشت: ارکان عظیمی از غرض و تعصب در قلب انسان موجود است که فقط روح القدس می‌تواند بر آن چیره شود. کالوین قائل به تفاوتی بود بین آنچه که آن را *undicia* نامید - مدارکی علمی دال بر اعتبار و جلال کتاب مقدس - و آنچه که آن را گواهی درونی روح القدس خواند که لزوماً ما را محکوم می‌کند که تسلیم این شهادت‌ها شویم و بشارت دهیم به اینکه کتاب مقدس، کلام خداست.

ولی من تصور می‌کنم اتکاء به ایمان صرف در بیان استدلال قابل انتقاد است. کتاب مقدس می‌گوید که کلام ساده خداوند است یعنی حقیقت خداوند است یعنی از سوی خدا آمده است. خداوند منبع و نویسنده نهائی آن است گرچه در حقیقت او انسان‌ها را به نوشتن آن گماشت تا پیام او را برسانند.

وقتی در این مورد با مردم صحبت می‌کنیم، لازم است ابتدا طی مراحل مختلف یک استدلال دشوار، آنان را قانع کنیم که کتاب مقدس مجموعه‌ای است از اسناد تاریخی که اساساً معتبر می‌باشند. آن‌گونه معیار و مقیاسی که برای حقانیت تاریخ هرودت و موتونیوس یا هر تاریخ باستانی دیگر قائل هستیم، تماماً در جمع آوری کتاب مقدس منظور شده است. بکار بردن این معیارها به منظور بیان حقانیت کتاب مقدس نباید موجب وحشت مردم شود زیرا کتاب‌های تاریخ باستان از همین دیدگاه متحمل انتقادات زیادی شده اند اما همچنان

معتبر می‌باشند. بر این اساس ما به نظریه جدیدی می‌رسیم: اگر کتاب مقدس منبع موثقی است، الزاماً نباید بری از خطا و لغزش باشد ولی به خاطر تصویر یک دست و بنیادی و معتبری که از عیسی مسیح و تعلیمات او به ما ارائه داده است، خطاهای کوچک آن قابل اغماض است.

ما بی‌خبر از ژرفای آن، از کنار کتاب مقدس می‌گذریم. اگر بتوانیم بر اساس اعتبار عمومی کتاب مقدس به این نتیجه برسیم که عیسی مسیح، آنچه را که تاریخ درباره او پیشگویی کرده بود، انجام داده است، اشاره به این مهم است که عیسی مسیح موجودی والاتر از یک انسان معمولی است و این استدلالی ترغیب کننده و واداشتی است. من در این گونه مواقع، قبل از هر چیز شخصیت عیسی مسیح را به سؤال کننده ام تعلیم می‌دهم و سپس می‌پرسم: عیسی مسیح در مورد کتاب مقدس چه گفت؟ برای من در آخرین تجزیه و تحلیل این مسئله مسلم شده است که حکمت ما از کتاب مقدس بر تعلیمات عیسی مسیح و شناخت ما از اینکه او که بود، استوار می‌باشد.

۱۴) با توجه به این دیدگاه که کتاب مقدس بری از خطاست، تناقض‌های موجود در آن بخصوص در اناجیل چهارگانه را چگونه توجیه می‌کنید؟

بیشتر بحث‌هایی که در رابطه با مسیحیت در کتاب مقدس می‌شود، روی این مشکلات متمرکز می‌باشد. وقتی شما روی شخص و مورد خاصی حساب باز می‌کنید، انتظار شما این است که طرف مقابل شما دارای ثبات قدم و پایداری باشد، بخصوص وقتی ادعا می‌کنید کتاب مقدس الهام روح القدس است و روی آن حساب باز می‌کنید باید چنین توقعی را داشته باشید. ما می‌دانیم که خداوند ممکن است کاتبان مختلفی را برای ضبط وقایع و نظایر آن به کار برده باشد و آنها توانسته اند از دیدگاه خود و با زبان و ادبیات مخصوص به خود و به روش خود، وقایع را کتابت کنند. ولی اگر روی الهام روح القدس و نظارت آن بر کاتبان حساب کرده ایم، انتظار ما این است که در مفاد آنچه که تعلیم داده می‌شود، وحدت نظری وجود داشته باشد. آنچه به نظر من جالب است، کوشش تاریخ کلیسا برای نوشتن و جایگزینی یک انجیل هماهنگ می‌باشد. ما دارای سه انجیل معتبر می‌باشیم به نام‌های، متی، مرقس و لوقا که حاوی زندگی نامه عیسی مسیح و مأموریت او می‌باشند. بسیاری از وقایع موجود در

این سه انجیل یکنواخت و بدون اختلاف می باشند، با این تفاوت که نویسندگان این سه انجیل در پاره ای موارد جزئی و بی اهمیت، اتفاق نظر نداشته اند مانند اینکه در روز رستاخیز عیسی مسیح چند فرشته در مقبره بودند، نوشته علامت روی صلیب چه بوده است، چه روزی در هفته عیسی و شاگردانش مراسم عید «فصح» را در اطاق طبقه فوقانی بر پا کردند و غیره. مواردی نظیر آنچه که در فوق آمده است، دقت و توجه فراوان استادان کتاب مقدس را به خود جلب کرده است. بعضی ها به این نتیجه رسیده اند که راهی برای هماهنگ نمودن این انجیل وجود ندارد و باید اختلاف نظر بین کاتبان را بپذیریم، در این صورت بیم آن می رود که دست آنها در تحریف الهامات خدائی باز بوده است. حال به شرح پاره ای از تناقضات ذکر شده می پردازیم. برای مثال یک انجیل می نویسد که در روز رستاخیز دو فرشته در مقبره عیسی مسیح بودند و انجیل دیگر ذکر می کند که یک فرشته بوده است. اگر عبارت «فقط یک فرشته» در متن انجیل دیگر می آمد، آن وقت مسئله بزرگ و قابل انتقاد می شد یا به عبارتی اگر یک انجیل می نوشت دو فرشته در مقبره بودند و دیگری می نوشت فقط یک فرشته در مقبره بودند، در این صورت تناقض واقعی بین این دو دیدگاه به وجود می آید. اگر انجیلی نوشته است دو فرشته در مقبره بودند و انجیل دیگر نوشته است یک فرشته در مقبره بودند، مشخص است وقتی دو فرشته بوده باشند، یک فرشته هم بوده است و تناقضی در بین نیست بلکه فقط یک اختلاف نظر است یعنی اینکه آنچه را که دیده اند به درستی نوشته اند. سؤال این است آیا این دو مورد را می توان هماهنگ نمود؟ آیا واقعاً این دو مورد فوق از نظر منطقی با یکدیگر در تضاد هستند؟

یکی از دوستان من، از این مسئله دچار وحشت شده بود و از قول یکی از استادان ما گفت: «کتاب مقدس پر از تناقض گوئی است.» من گفتم: اکنون به خانه ات برو، فردا ساعت یک بعد از ظهر به دیدنت می آمم، اگر معتقدی کتاب مقدس پر از تناقض گوئی است، پنجاه مورد از این تناقض گوئی ها را برایم یادداشت کن. فردا ساعت یک بعد از ظهر، او را در خانه اش ملاقات کردم و به او گفتم: آیا پنجاه مورد تناقض گوئی را که گفتم یادداشت کردی؟ او در حالی که سراسر شب را نخوابیده بود گفت: «نه، فقط سی مورد را پیدا کرده ام.» ما خیلی جدی و با بکار گرفتن قوانین منطقی و همچنین منطقی الگوئی، به بررسی تک تک موارد پرداختیم. سرانجام برای تسکین او گفتم که هیچ یک از موارد فوق در

حقیقت دلالت بر تناقض گوئی ندارند و تعریف آنها در عبارت «تناقض»، نفی قانون تناقض می باشد.

حالا بین خودمان باشد، دوست من می توانست موارد مشکل تری از آنچه را که یادداشت کرده بود از کتاب مقدس پیدا کند ولی وقت نکرده بود. اما من همیشه با این گونه تحلیل ها موافق نیستم و فکر می کنم قسمت عمده مشکلات و خلاف گوئی ها در یک بررسی سراسری از کتاب مقدس برای ما حل خواهد شد.

سئوالات این بخش

- ۱- به ما تعلیم داده شده که دعا همه چیز را عوض می کند. از دیدگاه تقدیر خداوندی، نقش دعادر زندگی مسیحی چگونه است؟
- ۲- کتاب مقدس می گوید: «دعا کنید خواهید یافت و شادمانی شما تکمیل خواهد شد.» در جای دیگر آن را محدود کرده و می گوید: «دعای شما باید بر طبق خواسته خداوند باشد نه امیال خودتان.» ممکن است به من بگوئید چه زمانی می توانم توقع برآورده شدن حاجات خود را داشته باشم؟
- ۳- در باب ۱۴ سفر اعداد به نظر می رسد موسی فکر خدا را عوض کرده است. این مورد را چگونه توجیه می کنید؟
- ۴- آیا خداوند واقعاً با ما صحبت می کند؟ و اگر چنین است نحوه این ارتباط چگونه است؟
- ۵- وقتی دعا می کنیم آیا شایسته است بگوئیم «ای خداوند اگر منظور نظر تو باشد؟»
- ۶- با توجه به انجیل متی ۶:۷، آنجائی که عیسی مسیح گفته است: «تکرار باطل نکنید» آیا ما مسیحیان باید در مورد تکرار دعاها نگرانی داشته باشیم؟
- ۷- آیا تفاوتی هست بین این که من برای پنج دقیقه در روز، یا پنجاه دقیقه یا پنج ساعت دعا کنم و همچنین بین این که یک نفر دعا کند یا پنجاه نفر یا پانصد نفر؟
- ۸- آیا مسیحیان می توانند مطمئن باشند اگر از مسیح بخواهند برای کس دیگر دعا کند، او اجابت می کند؟
- ۹- آیا خداوند دعای غیرمسیحیان را گوش می دهد؟
- ۱۰- آیا خداوند دعای مسیحیانی را که مرتکب گناه عمدی شده ولی مخلصانه توبه نموده اند، مستجاب می کند؟
- ۱۱- چگونه می توانیم به عنوان یک مسیحی، قدرت بیشتری در دعاهاى خود داشته باشیم؟

۸

قدرت و هدف دعا

برای هیچ چیز اندیشه مکنید
 بلکه در هر چیز با صلوة و دعا،
 با شکرگزاری مسئولات خود را به خدا عرض کنید
 و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است
 دلها و ذهن های شما را در عیسی مسیح نگاه خواهد داشت.
 فیلیپیان ۴: ۶-۷

۱) به ما آموخته‌اند که دعا همه چیز را عوض می‌کند. از دیدگاه تقدیر خداوندی، نقش دعا در زندگی مسیحی چگونه است؟

قبل از هر چیز، بنا را بر این بگذاریم که تقدیر و اراده خداوند این است که نه تنها ما را دعوت به دعا می‌کند بلکه فرمان می‌دهد که دعا کنیم. دعا یک وظیفه است، وقتی ما این وظیفه را انجام می‌دهیم، فقط یک چیز در حقیقت عوض می‌شود و آن خود ما هستیم. زندگی در دعا یعنی زیستن در اطاعت خداوند.

همچنین باید بدانیم، دعا کردن در حضور خداوند شایسته‌تر از شفاعت خواستن و التماس نمودن است. وقتی حواریون عیسی مسیح به او گفتند: «ای استاد طرز دعا کردن را به ما بیاموز» دقیقاً به رابطه بین قدرت عیسی مسیح و رسالت سنگین او و زمانی را که او به دعا اختصاص می‌داد، پی برده بودند. پسر خداوند به خوبی احساس می‌کرد که دعا عمل تهورآمیز و ارزشمندی است زیرا او وقت خود را عمیقاً و با شوری فراوان به آن اختصاص می‌داد. ولی تعجب من این است که چرا او الگوئی برای دعا نمودن در اختیار حواریون قرار داد و گفت: «این طور دعا کنید» و آنگاه دعای مشهور خود را بیان کرد. من بیشتر منتظر بودم عیسی مسیح پاسخ درخواست حواریون را به این طریق می‌داد: می‌خواهید بدانید چگونه دعا کنید؟ پس مزامیر داود را بخوانید زیرا در این کتاب دعاهائی موجود است که واقعاً ملهم از خداوند است. روح القدس که ما را در دعا کردن مدد می‌رساند، همان روحی است که در داود دمیده شد و چنان دعاهائی از داود در مزامیرش ضبط گردید. وقتی کتاب خدا را می‌خوانیم، چه عظمتی حس می‌کنیم! همه چیز را می‌بینیم. در دعاهای داود همه چیز هست. طلب شفاعت هست، گریه هست، التماس است و برتر از همه چیز، یک ستایش و شیفستگی خاص، یک ستایش عمیق و بالاخره شکرها و شکایت‌ها و توبه‌ها و بازگشت‌ها، چه عالمی است این مزامیر داود! و وقتی شما این دعاها را الگو قرار دهید، خواهید دید شخصی که به ستایش خداوند می‌پردازد چگونه متحول می‌شود، چگونه تحوّل در زندگی شخصی که آموخته است چگونه قدر دانی خود را به خداوند ابراز نماید، به وجود می‌آید! او به این نتیجه خواهد رسید که با کمک خداوند دارای شناخت و آگاهی وسیع تری در زندگی و رشد فکری و حس‌سپاسگزاری از خداوند گردیده است. در شخصی که وقت خود را به دعا و توبه اختصاص می‌دهد، چه تحوّل به وجود می‌آید؟ او پیش از آنکه به چیزی بیندیشد، تقدس خداوند را می‌اندیشد و لزوم برقراری ارتباطی ولو خیلی دور را با خدا احساس می‌کند.

ولی آیا تقاضای ما می‌تواند اراده خداوند را تغییر دهد؟ مسلم است که خیر. وقتی که مشیّت خداوند به تحقق امری قرار گیرد، تمامی دعاها و دعا کنندگان جهان نمی‌توانند هیچ گونه تغییری در نقشه خداوند ایجاد نمایند. خداوند نه تنها نهایت‌ها را مقرر کرده است بلکه حتی مقصد و هدف‌های نهائی را نیز مقدر کرده است و قسمتی از این جریان این است که خداوند قدرت و خواست و مشیّت خود را برای بنای انسان نیز به کار برده است یعنی دست مردم خویش را تا حدودی در گزینش سرنوشت خویش باز گذاشته است و بدین جهت است که ما دعا می‌کنیم.

۲) کتاب مقدس می‌گوید: «دعا کنید خواهید یافت و شادمانی شما تکمیل خواهد شد.» در جائی دیگر آن را محدود کرده و می‌گوید: «دعا باید بر طبق خواسته خداوند باشد نه امیال خودتان.» ممکن است به من بگوئید چه زمانی می‌توانم توقع برآورده شدن حاجات خود را داشته باشم؟

اگر تمام مواردی را که در کتاب مقدس درباره دعا گفته است، یکجا گرد آوریم کارمشکل می‌شود. نمونه‌های دعائی که ما در کتاب عهد جدید می‌بینیم، بیشتر در قالب قطعات ادبی، کلمات قصار و ضرب‌المثل‌ها و اظهار نظر مختصر درباره قوانین عمومی می‌باشد که شائبه‌ای از وعده خداوند ندارند.

عیسی مسیح گفت: «اگر دو نفر با هم جمع شوند، هر چیزی را اراده کنند و از خدا بخواهند، خواهند یافت.» این کلام عیسی مسیح در برگیرنده صلاحیت سنت‌های عهدعتیق در ارتباط با توافق جمعی روی مسائل مختلف می‌باشد. یک نگاه و برداشت سطحی از کتاب مقدس، این فکر را به ذهن ما متبادر می‌کند که یک نفر باید برای برآورده شدن حاجت خویش، کس دیگر را بیابد که با او همصدا شده و به حضور خداوند دعا کنند. چند نفر از ما دوست داریم شفای یک شخص مبتلا به سرطان را ببینیم یا آرزو مندیم جنگ‌ها در دنیا برای همیشه پایان یابند؟ پس اگر ما بتوانیم بر اساس آنچه که عیسی مسیح گفت، دو نفر بیابیم که در این مورد اتفاق نظر داشته باشند و به حضور خداوند دعا کنند که سرطان‌ها درمان و جنگ‌ها برای همیشه خاتمه یابند فوراً خواسته آنها انجام شده و دعای آنها مستجاب می‌شود. ولی مطلقاً این طور نیست و تحقق این شرایط امکان‌پذیر نیست، و منظور عیسی

مسیح از بیان این آیه، چنین فراگیر نبوده است. چه زمانی می توانیم به طور قطع و یقین مطمئن شویم پاسخ دعای خود را خواهیم گرفت؟

من فکر می کنم آن زمانی است که خداوند قاطعانه وعده های خود را اعلام می کند. برای مثال به ما گفته شده است اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، خداوند در بخشش گناهان امین است و ما را از تمام ناراحتی و بی عدالتی ها پاک خواهد کرد. این مسئله بدیهی است و در کتاب مقدس هم آمده است که وقتی یک نفر توبه می کند و با روح پشیمان نزد خدا می رود و به گناهان خود اعتراف می کند، می تواند قطعاً مطمئن باشد که دعای او مسموع و پاسخ خود را خواهد گرفت.

از سوی دیگر عیسی مسیح ما را به دعا ترغیب و تشویق کرده و می گوید: «اگر طلب نکنید نمی یابید» و سپس به این مقایسه می پردازد: «کدام پدر است که هرگاه فرزندش از او نان طلب کند به او سنگ بدهد یا اگر ماهی طلب کند ماری به او بدهد» و نظایر آن. عیسی مسیح ما را ترغیب نموده است که درخواست های خود را به خداوند عرضه داریم، همچنان که پطرس رسول می گوید: «درخواست های خود را با شکرگزاری به خداوند عرضه دارید یعنی آنچه که در فکر و قلب شماست.» در موارد زیادی خداوند قول داده است دعاهای ما را مستجاب خواهد کرد.

مواردی دیگری وجود دارند که شایستگی عرضه به حضور خداوند را ندارند. اگر ما به کتاب مقدس احاطه داشته باشیم، متوجه خواهیم شد مواردی وجود دارند که ما نباید از خداوند درخواست نمائیم. به خاطر می آورم یک وقت مصاحبه تلویزیونی مردی را می شنیدم که گرداننده یک خانه فحشا بود. او می گفت با توافق خداوند حرفه خود را آغاز کرده است و نتیجه گرفته بود که رونق کار او بدین جهت بود که خداوند حرفه او را برکت داده است! به نظر او خداوند حرفه او را برکت داده بود و الثفات خداوند را از طریق اعاناتی که به کلیسا می داد دریافت کرده بود. بسیار خوب، تقاضا از خداوند برای برکت دادن به چیزی که منظور نظر او نیست و از آن متنفر است، دعائی است بر علیه اراده خداوند.

گونه های دیگری از دعا وجود دارند: آن دسته از دعاهائی که مجاز به عرضه آنها به حضور خداوند هستیم و اطمینان داریم خداوند آنها را مستجاب می کند و آن دسته از گناهانی که عرضه آنها به خداوند شایسته نیستند. دعاها و خواسته های خود را با فروتنی به حضور

خداوند عرضه کنید و اجازه بدهید که خداوند همچنان «خدا» باقی بماند. خداوند بعضی اوقات به ما جواب مثبت و بعضی اوقات جواب منفی می دهد. پس نیازهای خود را به پیشگاه خداوند ببرید و اجازه دهید خداوند در مورد آنها تصمیم لازم را بگیرد.

۳) در باب ۱۴ سفر اعداد چنین به نظر می رسد که عملکرد موسی باعث گردیده است خداوند را از کار خود پشیمان کرده و فکر خود را عوض کرده است. این مورد را چگونه توجیه می کنید؟

«تحول فکری» در اصطلاح کتاب مقدس «توبه» است. وقتی در کتاب مقدس سخن از پشیمانی من و شما می شود بدین معنی است که ما دعوت شده ایم تا افکار خود را و موضع خود را در رابطه با گناه مشخص کنیم یعنی از گناه و شرارت روی برگردانیم و این پشیمانی ناشی از نوعی دلایل و تواردهای ذهنی است، ذهنی که می خواهد دگرگون شود و مسیر صحیح را بیابد ولی وقتی صحبت از پشیمانی خداوند می شود، به یک معنی یعنی برگشت خداوند از استجاب دعائی که شریانه می باشد. ولی کتاب مقدس از عبارت «ندامت» تنها برای حالت فوق استفاده نکرده است.

استفاده از واژه «توبه» با توجه به شاخصه های خداوند و اطلاق آن به کار خداوند در مورد موسی و برگشت از وعده های خود، مشکلاتی برای ما آفریده است. چه باید کرد؟ وقتی که کتاب مقدس درباره خداوند سخن می گوید، برای بیان خود تنها یک زبان در اختیار دارد و آن زبان انسانی است، تنها زبانی که خداوند اجازه داده است با آن سخن بگوئیم و با آن به اثبات وجود او پردازیم و ماهیت وجودی او را تشریح کنیم. از دیدگاه الهیات، این زبان خاص را Anthromorphic می نامند یعنی استفاده از شکل و ساختمان انسانی برای تشریح خداوند. مثلاً وقتی که کتاب مقدس از پاهای خداوند یا بازوی راست خداوند سخن می گوید، کاملاً مشخص است که برای بیان خداوند از زبان محدود انسانی استفاده شده است و بدین جهت است که وقتی ما واژه «توبه» را در کنار «خداوند» می بینیم دچار سردرگمی می شویم.

یک نظریه مهم دیگر وجود دارد مبنی بر این که خداوند تنها در این مورد رأی خود را عوض کرده است. و نظریه دیگر که بر اساس کتاب مقدس است می گوید که خداوند هیچ

گاه اراده خود را تغییر نمی دهد زیرا که او واقف به همه امور است. او همه چیز را از ابتدا می داند و او سرمدی است. خداوند تغییر ناپذیر است. هیچ شائبه ای از برگشت و توبه و تغییر در تصمیم خداوند نیست. خداوند قبل از آنکه موسی دهان بگشاید و در حضور او برای قوم التماس کند، همه چیز را می دانست. ولی آیا خداوند پس از شنیدن درخواست های موسی، ناگهان تغییر عقیده داد؟ خداوند با شنیدن سخنان موسی، اطلاعات بیشتری از آنچه که لحظه ای قبل داشت کسب نکرد. در رابطه با شناخت خدا و ارزیابی خداوند از وضعیّت موجود، تغییری ایجاد نشده بود.

پس بیائید بیندیشیم چه چیزی در سخنان و عملکرد موسی بود که احتمالاً خشم خدا را برانگیخته و موجب تغییر عقیده او گردیده است؟ من فکر می کنم، آنچه را که ما در اینجا می بینیم از اسرار مشیّت الهی است که به موجب آن خداوند نه تنها پایان هر امری را که در جریان است مقدر کرده است بلکه لحظه به لحظه یک جریان را هم مقدر کرده است. خداوند قانون خود را در کتاب مقدس پیش روی ما نهاده است و تهدید خداوند به داوری، موجب و انگیزه ای است که بندگان او توبه کنند و به سوی او بروند. خداوند در مواقع خاصی می گوید: «اگر توبه کنید تهدید خود را در مورد شما عملی نخواهم کرد.» او همیشه با چنین لحن ملایمی سخن نمی گوید و من فکر می کنم اینجا، همان زمان بخصوصی است که خداوند با ملایمت سخن می گوید. وقتی موسی به حضور خداوند رفت، از آنچه که بین او و خداوند گذشت، می شود این نتیجه را به دست آورد که خداوند قوم را به داوری تهدید می کند اما اگر کسی پیدا شود که در هیئت رهبر و کشیش از آنان شفاعت کند و نزد خداوند رفته و التماس کند، خداوند فیض خود را بجای مجازات جاری می سازد. من فکر می کنم این تفسیر خوبی برای آن اسراری است که قبلاً اشاره کردم. باز هم بیشتر در مورد فوق بیندیشیم. آیا خداوند در آن مرحله دچار سردرگمی شده بود؟ آیا خداوند در مراحل اجرای اختیارات مختلف خود دچار لغزش شده بود؟ و می اندیشید: این را انجام دهم؟ آن را انجام ندهم؟ آیا او در مورد خاصی تصمیم گرفت و ناگهان اندیشید: بسیار خوب، شاید این در نهایت، تصمیم مناسبی نباشد و سپس تصمیمش را عوض کرد؟ مطلقاً این طور نیست! خداوند به همه امور و قوف کامل دارد، خداوند تمامیّت حکمت است. خدا در دانش بی پایان خود و احاطه بی چون و چرای خود بر همه امور، جاویدان است. بنابراین ما نمی توانیم اراده خدا را

تغییر دهیم. اما دعا چیزها را عوض می کند، دعا ما را هم عوض می کند. در اینجا مجالی به ما داده شده است یعنی خداوند در انتظار ما است که به سوی او برویم و در یک ارتباط باشکوه از او بطلبیم تا بیاییم. چون این نقشه و اراده اوست تا اراده او در زمین تکمیل شود.

۴) آیا خداوند واقعاً با ما صحبت می کند؟ و اگر چنین است، نحوه این ارتباط چگونه است؟

قبل از هر چیز اجازه دهید بگویم: بله، خداوند با ما واقعاً صحبت می کند. برخی بر این عقیده اند که خدا با ما صحبت می کند و بعضی هم می گویند خدا با ما صحبت نمی کند. وقتی کسی به من می گوید: «خداوند به من گفت فلان کار را انجام دهم»، من از او می پرسم: صدای خداوند چگونه بود؟ به من بگو آیا صدائی که از آسمان شنیدی، رسا و بلند بود، مانند آنچه که عیسی مسیح در هنگام تعمیدش شنید: این است پسر حبيب من که از او خوشنودم، یا صدائی شبیه آنچه که شاول در جاده دمشق شنید؟ زمان های مشخصی، خداوند با انسان در کتاب مقدس صحبت کرده است. ولی در طول زندگی عیسی مسیح، تنها سه مورد مشابه در عهد جدید آمده است که خداوند با صدای رسا با پسر یگانه اش صحبت کرده است.

چنین اتفاقی یعنی صحبت خداوند با انسان حتی در زندگی بزرگترین قدیسن بشریت نادر است. اکنون راه ساده تری برای جلب توجه شما ندارم جز آنکه همان طوری که در مقدمه ذکر کردم، من هم برای گریز از هر مشکلی و هر انتقادی بگویم: «خداوند به من گفته است این را بنویسم.» خداوند در ذات خود با من سخن گفته است و اگر کسی می خواهد پرسد چگونه؟ پاسخ را به عهده خودش می گذارم تا برود و در این مورد با خداوند مشورت کند. من تصور می کنم ما در مورد همدیگر تعهد خاصی داریم و این تعهد، این طور نیست که یکدیگر را متهم کنیم بلکه این است که محترمانه پرسیم: «چگونه فهمیدی کسی که با تو صحبت کرد خدا بود؟» چه تفاوتی هست بین صدای درونی خدا و آن صدائی که در طی عمل گوارش از معده به گوش می آید؟ خداوند می تواند با ما صحبت کند (و او با ما صحبت کرده است، من می خواهم روی این مورد تأکید کنم) اما تنها راه واقعی و اصلی ارتباط خدا با انسان، کلمات نوشتاری اوست و بعضی اوقات ما نمی خواهیم با مطالعه

کتاب مقدس خود را درگیر این مسائل کنیم. چنین کاری همت فراوان می طلبد. انسان ممکن است پاره ای از کشفیات و احساسات خود را فرمان الهی بیانگارد که از آسمان به او رسیده است.

روزگار سختی را به یاد می آورم، آن زمانی که در یک کالج در سمت استادی خدمت می کردم تا اینکه کالج از محل خود منتقل و به جای دیگری رفت. من چون مایل نبودم به محل جدید بروم، مدت شش ماه بیکار ماندم. بزرگترین سؤال من از خداوند در آن زمان این بود که خدایا تو می خواهی من چه کار کنم؟ من در حالتی بسیار نومیدانه و پر درد و رنج ساعت ها و روزها دعا می کردم. من پنج نفر دوست بسیار نزدیک و بی غرض و یکدل داشتم که در آن بحبوه به ترتیب نزد من آمدند و گفتند که در مورد من دعا کرده اند و خداوند به آنها گفته است که من باید فلان کار و بهمان کار را انجام دهم. تصور کنید که چقدر قابل تأمل است زیرا خداوند پنج وظیفه را برای من از طریق گفتگو با دوستانم پیشنهاد کرده بود یعنی باید به پنج شهر مختلف می رفتم و پنج وظیفه متفاوت را انجام می دادم. تنها چیزی که علاقه مرا به این پیشنهاد خداوند جلب کرد، دریافت حقوق از پنج منبع مختلف بود ولی نمی دانستم چگونه می توانم در آن واحد در پنج نقطه مختلف کار کنم. بدیهی است که ما دارای استعداد و تفکر و اندیشه ای که مسیح از آن برخوردار بود، نمی باشیم.

بنابراین من مصراً به برادران و خواهران مسیحی خود می گویم، قبل از اینکه چنین کلامی را در برابر دیگران به زبان آورند که «خداوند به من گفت»، خیلی دقت کنند. شاید بهتر است این طور گفته شود: «من ایمان دارم که خداوند می تواند مرا در مسیر هدایت کند» و این ابراز و اظهار نظری فروتنانه است که می شود بیان کرد و به دیگران گفت.

۵) وقتی دعا می کنیم آیا شایسته است بگوئیم «ای خداوند، اگر منظور نظر تو باشد؟»

من فکر نمی کنم عبارتی شایسته تر از این در دعا باشد که بگوئیم «اگر طبق اراده تو است.» افراد زیادی فکر می کنند که بیان این نوع اظهارات در دعاها، یک نوع شانه از زیر

بار خالی کردن است زیرا ما باید با ایمان کامل به دعا بایستیم و مطمئن باشیم خدا دعاهای ما را می شنود و پاسخ می دهد حتی قبل از این که نتیجه اش را ببینیم. آنها فکر می کنند گفتن اینکه «اگر اراده تو باشد» حاکی از بی ایمانی است.

مواقعی هست که ما دعا می کنیم ولی این عبارت «اگر اراده تو باشد» را نمی گوئیم و آن زمانی است که اطمینان کامل داریم که او به وعده های خود وفا می کند، برای مثال وقتی خداوند می گوید: اگر از گناهان خود توبه کنیم، او امین است و بلافاصله ما را می بخشد. بنابراین وقتی به گناهان خود اعتراف می کنیم و توبه می کنیم و تقاضای بخشش از خداوند را می نمایم، گفتن این عبارت لزومی ندارد.

یکی از اساسی ترین شاخصه های یک دعای خوب به نظر من این است که هر کس وقتی در حضور خداوند به دعا می ایستد باید این را به خاطر داشته باشد که کیست و در مقابل کی ایستاده است. این ایده یقیناً عصبان بر علیه خداوند و نفی قدرت مطلقه او در شناخت ما نیست، فقط بدین جهت است که ضعف های خود را به حضور او اقرار کنیم و اشتیاق خود را نسبت به حقیر بودن خود و امیال خودمان در مقابل اراده خداوند ابراز بداریم.

بهترین نمونه احتمالی یک مقدمه برای دعا این است که بگوئیم: «اگر بر طبق اراده تو باشد» که در عهد جدید هم آمده است. در هنگام آندوه بزرگ خداوند ما، وقتی که او دچار آندوه شد و در باغ «جتسیمانی» زانو به زمین زد و با پدر خویش به سخن پرداخت، گفت: «ای پدر بخواه که این پیاله از من بگذرد.» عیسی مسیح یک شب قبل از مرگ، از پای درآمده بود. به خاطر داشته باشید این ترس از مرگ نبود که او را زبون ساخته بود، ترس او از تنبیه خداوند بود چون بار گناهان بشر را به دوش می کشید. برای من غیر ممکن است میزان رنج های عیسی مسیح را در هنگام مواجهه با مرگ و فردای آن روز درک کنم، بنابراین او در باغ جتسیمانی و در حضور خداوند گریست و به پدرش گفت: «بخواه که این پیاله از من بگذرد ولی نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» بی شبهات به این نیست که بگوید «اگر این اراده تو است مرا از این مأموریت معاف کن» و این هم تقریباً مثل این است که بگوید: «مطمئناً من بی میل نیستم از این آزمایش معاف شوم ولی اگر تو این را نمی خواهی پس آن را می پذیرم، جام مرگ را می پذیرم و تا ته می نوشم.» و من فکر می کنم این بهترین راه ادای احترام به خداوند، در دعا باشد.

خداوند به ما اجازه داد است تا تقاضاهای خود را با شکرگزاری و اعتراف نزد او ببریم و به ما گفته است: «تا نطلبیم، نمی یابیم.» عیسی مسیح به ما می گوید: «خداوند در هیئت یک پدر برای انسان می باشد و کدام پدر است که وقتی فرزندش از او نانی بخواهد به او سنگی دهد.» خدا مایل است به سئوالات شما پاسخ دهد، او می خواهد شما رایاری کند ولی ما نیز هنگام دعا باید ادب و فروتنی خود را در حضور او مراعات نمائیم. با گفتن عبارت «اگر اراده تو بر این است» به سادگی احترام خود را نسبت به قدرت خداوندی او اعلام می کنیم.

۶) با توجه به انجیل متی ۷:۶ که عیسی مسیح گفته است مانند بت پرستان تکرار باطل نکنید، آیا ما مسیحیان باید در مورد تکرار دعاها نگرانی داشته باشیم؟ در اینجا به قسمتی از تعلیمات عیسی مسیح می رسم که در اجتماع نزدیک کوه، به تشریح تفاوت های بین انواع دعاها پرداخت یعنی دعائی که از روی صفای باطن و رفتار روحانی است و موجب خشنودی خداوند می گردد و نوع دیگری از دعا و نماز که غالباً فریسیان انجام می دادند یعنی دعائی منافقانه و پر سر و صدا و توجه جلب کن و در ملاءعام که موجب نارضایتی خداوند می شود.

عیسی مسیح، «تکرار بیهوده» را چنین توصیف کرد: از بر خواندن اوراد و دعاها، مکرر و مکرر، و فریسیان معتقد بودند نوعی قدرت در هماهنگی صداها یا بعضاً در ادای محض کلمات وجود دارد. عیسی مسیح مجدداً اخطار کرده و ما را از آن بر حذر می دارد. به هر حال، ما مجاز نیستیم تکرار باطل کنیم و دعاها را به صورت ورد بخوانیم. ولی در عمل می بینیم ما مرتباً در کلیسا، دعای نمونه عیسی مسیح را تکرار می کنیم. عده ای از محققین به این نتیجه رسیده اند که وقتی شاگردان مسیح از او درخواست کردند طرز دعا را به آنها بیاموزد، عیسی مسیح به آنها گفت: «مثل این دعا کنید» ولی نگفت که «این را دعا کنید.» عیسی مسیح فرمان صریح و قاطعی به ما نداده است مبنی بر اینکه آن دعای نمونه را بارها و بارها تکرار کنیم ولی من تصور نمی کنم اگر کلیساها این چنین می کنند، کار نادرستی باشد، البته تا زمانی که تکرار آن باعث نشود که آن را بی هدف چون یک ورد بخوانیم و به عمق آن پی نبریم.

برای مثال در مورد اخطار ارمیای نبی به مردم اسرائیل در طی موعظه مشهورش در معبد اورشلیم که در ارمیا ۷:۱-۴ آمده است بیندیشیم: «ای مردم به حضور خدا بیائید ولی تکرار نکنید که این هیکل یهوه است، این هیکل یهوه است، این هیکل یهوه است.» چون آنها سه مرتبه این جمله را تکرار می کردند و ارمیا به آنها تذکر داد: «شما به کلمات دروغ تکیه کرده اید، کلمات مفید نیستند.» سرزنش مردم یهودیه بدین سبب بود که آنها اطمینان خود را بر اساس حداکثر تکرار وردهای جسمانی بنا نهاده بودند و فکر می کردند با تکرار مکررات، ناخودآگاهانه دارای نوعی قدرت روحانی شده اند.

این گونه تکرارها به طور جدی به جادوگری نزدیک است، آنچه که امروز آن را در سایر ادیان می بینیم. آنها می پندارند در «تکرار»، یک «رمز جادویی» یا «طلسم» نهفته است (مانند تکرار کلمه om) که در بردارنده نوع خاصی از قدرت است. مسیحیت، دعا را به عنوان یک راه برقراری ارتباط می بیند، یک نوع مکالمه شخصی با خداوند، طی کلمات و عباراتی که دارای صداقت و صراحت باشند. و ما باید هشیار باشیم که هنگام دعا، به خداوند چه می گوئیم. در غیر این صورت دعاها ما تکراری، پوچ و بیهوده خواهند بود.

۷) آیا تفاوتی هست بین اینکه من برای پنج دقیقه در روز یا پنجاه دقیقه یا پنج ساعت دعا کنم و همچنین بین اینکه يك نفر دعا کند یا پنجاه نفر یا پانصد نفر؟ سال ها پیش وقتی در مدرسه علوم دینی مشغول تحصیل بودم به خاطر اظهارات یک استاد عصر جدید مبنی بر این که دعای مشهور عیسی مسیح را به عنوان الگو قرار داد، خیلی دچار پریشانی شدم. او می گفت: «عیسی مسیح دعایی به ما آموخته است و گفته است وقتی دعا می کنید مثل این دعا کنید.» او می گفت: «مدت زمانی که دعای خداوند را می خوانیم حداکثر هجده ثانیه است و ما نیز نباید دعاها را طولانی و خیلی با دقت انجام دهیم، پس باید خیلی کوتاه و با اشاره به اصل درخواست دعا کنیم. یکی از هدفهای دعای نمونه مسیح این است که نیازی نیست هر لحظه برای آنچه که در فکر ما است، به خداوند حساب پس بدهیم، بنابراین هجده ثانیه وقت خدا را گرفتن کافی است.» یکی از شاگردان فوراً دستش را بلند کرد و گفت: «ولی پروفیسور، قبل از این که عیسی مسیح حواریون خود را انتخاب کند، کتاب مقدس می گوید که تمام شب را دعا کرد.» سپس پروفیسور با لحنی بسیار ملایم پاسخ او را چنین داد: «خوب دوست من، شما که عیسی مسیح نیستید.»

من فکر نمی‌کنم که ما بتوانیم قانونی برای تعیین مدت زمانی که در هر نوبت باید به دعا اختصاص دهیم، مقرر کنیم. به هر صورت، کسانی که در دعا زیست می‌کنند و غنای دعا را یافته‌اند، به نوعی دعای باری به هر جهت و سرسری گونه اعتقاد ندارند. این شهادت تمام اعصار به آنهایی است که اگر می‌خواهند در دعا با خدا کشتی بگیرند، به زمان بیشتری از هجده ثانیه نیازمندند (و شاید بیشتر از پنج دقیقه) که به زانو درآیند و دعا کنند. مارتین لوتر می‌گفت هر گاه روز پر مشغله‌ای داشته باشد، دو ساعت زودتر از خواب برمی‌خیزد که وقت خود را به دعا اختصاص دهد ولی من نمی‌خواهم لوتر را نمونه قرار دهم که دیگران هم مثل او عمل کنند. ساکن بودن در حضور خداوند و شناختن او و شناختی که از خود داریم، ایجاب می‌کند که هر ایمان‌داری وقت بیشتری را صرف دعا کند. مدت زمان دعا با توجه موقعیت شخصی و میزان رشد روحانی و میزان تخصیص به خداوند، ممکن است در حدود ۱۵ دقیقه باشد ولی برای سایرین که دارای مزایای مخصوص نیستند ممکن است بیش از این باشد.

آیا یک دعا وقتی مؤثر است که یک نفر آن را انجام دهد یا چندین نفر؟ در رساله یعقوب ۱۳:۱۸، اثرات دعای انفرادی را مشاهده می‌کنیم و سپس در مورد الیاس نبی می‌گوید: «مردی که دعا کرد و برای سه سال و شش ماه باران را بند آورد و او مرد عادل بود.» افراد بخصوصی هستند که من دوست دارم با آنان در دعا باشم و آنان کسانی هستند که به طور متنوع دعا می‌کنند. یکی از آنها پیرمردی است که در سن هشتاد سالگی از خدمت میسیونری بازنشسته شده است. او از مدت‌ها پیش به علت ضعف جسمانی قادر به انجام وظایف سنگین یک سازمان میسیونری نیست، با این حال دعوت بازنشستگی‌اش را نپذیرفت و همچنان فعال است. او هر روز ۸ ساعت از اوقات خود را به دعا اختصاص می‌دهد و اکنون این مرد طریقه دعا نمودن را می‌داند. من از او خواستم برایم دعا کند. قطعاً اگر پنج نفر دیگر مانند او را پیدا می‌کردم، از آنها هم تقاضای دعا می‌کردم. من مایل‌م همه چیز را آن‌طور که می‌توانم انجام دهم. من نمی‌دانم وقتی خدا دعاهای ما را می‌شنود، روی مشارکت ما در دعا حساب می‌کند یا نه؟ ولی به هر حال این خود نیز نوعی ارزش است که در کتاب مقدس آمده است و موجب مشارکت و هماهنگی اندیشه دعا کنندگان خواهد شد. حواریون مسیح با هم جمع شدند و یک درخواست مشترک را به حضور خدا آوردند. بنابراین من می‌خواهم بگویم

همان طوری که حکمت در گروه مشاوران است، پس وقتی ما با هم یکی شده و دعای خود را یک زبان به حضور خدا می‌گذرانیم، اثرات بیشتری از پاسخ خداوند را خواهیم یافت.

۸) آیا مسیحیان می‌توانند مطمئن باشند اگر از مسیح بخواهند برای کسی دعا کند، او اجابت می‌کند؟

من فکر می‌کنم که ما می‌توانیم با اطمینان بگوئیم که مسیح نه تنها برای افرادی که برایشان طلب دعا کرده‌ایم، دعا می‌کند بلکه برای کسانی دیگر هم که ما آنها را نمی‌شناسیم، دعا می‌کند و این وعده خداوند برای ماست. بارها این بعد از رسالت عیسی مسیح در کتاب مقدس آشکار شده است. ما در ایام کریسمس دچار هیجان می‌شویم، همان‌طور که در روز صلیب و روز رستاخیز مسیح از مردگان هیجان زده می‌شویم ولی آنچه که برای ما مهم است، صعود عیسی مسیح به آسمان و درسی است که از آن آموخته‌ایم. عیسی مسیح پس از این که از مردگان برخاست، به آسمان صعود کرد. صعود در اصطلاح عهد جدید، عبارت است از رجعت به جایگاه قدرت و اقتدار. عیسی مسیح به آسمان صعود کرد تا صورت پادشاه پادشاهان و رب الارباب را بیابد. او به جایگاه خود رفت، جایی که خداوند به او قدرت حاکمیت بر آسمان و زمین را بخشید. ولی این تنها وظیفه و نقش او نبود.

او در هیئت مسیح، نجات‌دهنده و رئیس کهنه است و در عین حال که رب الارباب است، کشیش اعظم ما نیز می‌باشد. رسالت اصلی کشیش اعظم در آسمان، میانجیگری او بین مردمش و خدا می‌باشد یعنی عیسی مسیح برای ما دعا می‌کند و تقاضاهای ما را پیش تخت خداوند می‌گذارد. در شبی که عیسی مسیح دستگیر شد، در حین برگزاری مراسم آخرین عید فصح، پیشگوئی کرد که یهودای اسخربوطی او را تسلیم و شمعون پطرس او را انکار خواهد کرد. در باب ۲۲ انجیل لوقا می‌خوانیم که عیسی مسیح به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند لیکن من برای تو دعا می‌کنم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت می‌کنی برادران خود را استوار نما.» و اینجاست که ما نمونه‌ای از دعای عیسی مسیح را برای دیگران، قبل از این که از او تقاضائی بشود، آن‌چنان که در مورد شمعون انجام داد می‌بینیم. شمعون پطرس حتی نیاز به یک میانجی را احساس نمی‌کرد. گرچه او به عیسی مسیح گفت هرگز او را انکار نمی‌کند ولی سه مرتبه او را انکار کرد. ولی عیسی مسیح برای او دعا کرد.

عالی ترین قسمت عصر جدید که در مورد دعای مسیح آمده است، انجیل یوحنا باب هفدهم می باشد و این طولانی ترین دعای عیسی مسیح است که در کتاب مقدس آمده است. این دعا، دعای عیسی مسیح به عنوان «رئیس کهنه و کشیش اعظم» نامیده می شود و دعائی با شکوه در زمینه وساطت او از انسان است. من می خواهم به تمام برادران و خواهران مسیحی ام بگویم که در هر لحظه تاریخ، عیسی مسیح برای شما دعا کرده است. همچنان که بین شاگردان و پدر واسطه شد و خواسته های آنها را به دست پدر سپرد و این کار را نه برای خوشایند آنها بلکه برای جلال پدر انجام داد و در مورد آنانی که ایمان خود را ابراز می کنند نیز انجام می دهد و ما نیز شامل ایمانداران می باشیم.

۹) آیا خداوند دعای غیر مسیحیان را گوش می دهد؟

خداوند دعای هر کس را می شنود، منظوم این است که خداوند به آنچه که ما از او می طلبیم و به تمامی امور آگاه است و در قدرت بیکران دانائی اش، دعای هر انسانی را می شنود. منابع مطمئنی در کتاب مقدس داریم مبنی بر اینکه خداوند نه تنها دعای بی ایمانان را می شنود بلکه آنها را نیز مستجاب می کند. کتاب مقدس به روشنی اشاره به این دارد که خداوند از دعاهاى منافقانه خوشنود نمی شود. خداوند در کلام خود (کتاب مقدس) به ما گفته است: دلهاى شکسته و پشیمان را خوار نخواهد شمرد (مزمور ۵۱: ۱۷)، برعکس خداوند از تکبر نفرت دارد و از دعای توأم با غرور، خواه از جانب ایمانداران و خواه از سوی بی ایمانان نفرت می کند. کتاب مقدس بارها به ما می گوید: خداوند شادمان می شود و فخر می کند از آنانی که با قلب توبه کار و پشیمان به سوی او می آیند. وقتی ما با خداوند آشتی کنیم، این وعده عظیم خداوند را داریم که او دعای ما را می شنود. آیا یک نفر بی ایمان تاکنون با مسیح که خداوند او را به این جهان فرستاده سر و کار داشته است؟ خداوند انسان را در هر مکانی که هست امر کرده است برای نجات خود و آشتی با او، به پای صلیب بیایند. دیگر جائی برای مشورت نیست و شرطی پذیرفته نمی شود. ما به عنوان یک مسیحی در برابر پسر خدا مسئول هستیم زیرا که تنها و تنها به او ایمان داریم و ایمان داریم که تنها راه نجاتی است که خداوند برای انسان مهیا کرده است، و خداوند از ما می خواهد دعاهاى خود را با وساطت او به حضورش عرضه نمائیم. تنها راه درک حضور خداوند، راهی است که مسیح برای ما مهیا کرده است.

۱۰) آیا خداوند دعای مسیحیانی را که مرتکب گناه عمدی شده اند ولی مخلصانه توبه نموده اند، مستجاب می کند؟

وقتی ما اشاره به مسیحیانی می کنیم که گناه عمدی می کنند، در حقیقت اشاره به تمام مسیحیانی است که تاکنون زندگی کرده اند و می کنند و اشاره ما به اعمالی است که هر روزه انجام می دهند. ما می توانیم در مورد گناهانی صحبت کنیم که در اثر عدم آگاهی مرتکب می شویم اما من امیدوارم به این آگاهی برسیم که اکثر گناهانی که مرتکب می شویم، عمدی هستند و نه از روی ناآگاهی. ما گناه می کنیم زیرا گناه را می خواهیم، زیرا گناه را انتخاب کرده ایم.

عبارت «گناهان عمدی» باعث وحشت می شود زیرا بسیاری از انسانها نمی خواهند در خود به این باور برسند که در حقیقت گناهانی را که مرتکب می شوند از نوع «عمدی» است. آنها می گویند: «آه، من قصد نداشتم چنین کنم» ولی قطعاً آنها چنین قصدی را نداشته اند. آنچه که «گناه» را شدت می بخشد و رنگ توهین مستقیم به خداوند را به آن می زند، سرپیچی و تمرد مکرر و عمدی از اطاعت خداوند در زندگی است. اگر قرار بر این باشد خداوند دعای مسیحیانی را که مرتکب گناه عمدی شده و سپس توبه نموده اند رد کند، پس نتیجه می گیریم که خداوند هیچ دعائی را نمی پذیرد.

ولی برعکس کتاب مقدس می گوید: اگر مرتکب گناه عمدی شویم اما به آن اعتراف نموده و سپس از ته دل توبه کنیم، خداوند گناهان را بر ما می بخشد. خداوند هرگز گناهانی را که بر ما بخشوده است به حساب ما نخواهد گذاشت و دعاهاى ما را رد نخواهد کرد البته به شرطی که واقعاً توبه کرده باشیم.

می پرسید: «اما تکلیف من چیست؟ یک مسیحی ام ولی همیشه مشتاق گناه هستم و توبه هم نمی کنم.» این گفته شما ضد و نقیض گویی است. ما امکان دارد در یک دوره های کوتاهی در مقابل اراده خداوند سرسختی نشان دهیم ولی اگر برای مدت های مدید در روح لجاجت باشیم، نشان دهنده این است که «مسیح» اصلاً در ما ساکن نیست. یک مسیحی واقعی در مواجهه با کلام خدا متوجه می شود که دیر یا زود باید توبه کند.

ممکن است مسیحیان بتوانند سالها به این وضعیت تمرد و سرکشی ادامه دهند ولی در این سالها که آنها همچنان یاغی می باشند، چه اتفاقی می افتد؟ به ما اخطار شده است که

خداوند در مقابل تکبر مقاومت می کند و به فروتنان فیض عطاء می کند (امثال ۳: ۳۴). وقتی شخصی خودسرانه گناه می کند و تمایلی به توبه نشان نمی دهد بلکه به سرکشی و تمرد در مقابل خداوند ادامه می دهد، ظاهراً رفتار او افتخار و تکبر تلقی نمی شود. و وقتی ما چنین می کنیم، به ناچار خود را در وضعیتی قرار می دهیم که خداوند در مقابل ما بایستد و در اینجاست که هر دعای ما و هر درخواست ما توهین و تهاجم به خداوند تلقی خواهد شد. هر دعای ریاکارانه ای، تهاجم به خداوند است، چه مسیحی دعا کرده باشد چه غیر مسیحی. وقتی گناه می ورزیم، لازم است با فروتنی به حضور خدا برویم و توبه کنیم. وقتی این چنین کردیم، می توانیم مطمئن باشیم که خداوند دعاهای ما را می شنود.

۱۱) چگونه می توانیم به عنوان يك مسیحی قدرت بیشتری در دعاهای روزانه خود داشته باشیم؟

بگذارید سؤال را این طور مطرح کنیم: چگونه می توانیم نتیجه مطلوبی از دعاهایی که به حضور پدر می بریم، به دست آوریم؟ ما می توانیم قسمتی از پاسخ های لازم را در عهد جدید پیدا کنیم. پاسخ اول این است: «نمی یابیم چون نمی طلبیم» یا شاید دعاهای ما شایستگی عرضه به حضور خداوند را نداشته باشند (یعقوب ۴: ۲-۳). به ما تعلیم داده شده است که خداوند در مقابل گردنکشان می ایستد و فروتنان را فیض می بخشد. در حقیقت خداوند از طریق کتاب مقدس بطور گسترده ای این را به ما می آموزد که برای حضور در مقابل خداوند و درخواست از خداوند، باید در وضعیت و حالتی باشیم که شایستگی حضور را در پیشگاه خداوند داشته باشیم. دعا موثرترین گونه پرستش و نیایش خداوند است که انسان می تواند انجام دهد. من فکر می کنم اگر به دعا از دیدگاه عبادت نگاه کنیم، شایستگی لازم برای ایستادن در برابر خداوند این است که بدانیم با کی داریم صحبت می کنیم. ما باید دقیقاً آگاه باشیم که خداوند کیست.

مارتین لوتر، پاسخ چنین سؤالی را این گونه داد: «مردم وقتی پاسخی از خداوند برای دعاهای خود نمی یابند، دلسرد می شوند. آنها خدا را در هیئت یک مددکار آسمانی می بینند که بیست و چهار ساعت شبانه روز کشیک می کشد تا به تقاضاها و خواهش هایی که به سوی او می آیند رسیدگی کند.» مارتین لوتر در شورای کلیسائی گفت: «اجازه بدهید خدا واقعاً

«خدا» باشد.» و این همان تصور و حالتی است که در هنگام دعا باید نسبت به خداوند داشته باشیم. بخاطر داشته باشید او کیست و اجازه بدهید همچنان «خدا» باشد. و خدا کسی است که مالک تمام قدرت ها است.

هم چنین بخاطر داشته باشید، خود کی هستید؟ وقتی که دعا می کنیم، مایلیم بتوانیم نزد خدا برویم و چون فرزندی که با پدرش گفتگو می کند او را چنین صدا بزنیم: «آبا» و چنان که روح القدس ما را مجاز کرده است او را پدر بخوانیم. با شجاعت به سوی تخت فیض بشتابیم، نه با گردنکشی. در مسیحیت مدرن چنین به نظر می رسد که بعضی اوقات مسیحیان در دعاهای خود با خدا خیلی خودمانی می شوند، چنان که می پندارند با یک رفیق صحبت می کنند. اول از خودم شروع کنم، من به اندازه کافی کهنه پرست هستم که زبان عتیقه دوران الیزابت را تحسین کنم و فرق بین thees (تو) و thous (شما) را بشناسم. ولی در دعاهایمان مانند مسیحیت کهن خدا را با thees خطاب نمی کنم، بلکه با thous او را صدا می زنم. ما باید همیشه روح هیبت و تکریم در مقابل خداوند را در خود حفظ کنیم. من فکر می کنم اگر در وضعیت و شرایط مناسب و با اشتیاق کامل به اطاعت خداوند به نزد او برویم و دعا کنیم، می توانیم اتفاقات جدید و تحولات عظیم را منتظر باشیم.

سئوالات این بخش

- ۱- چه عواملی شما را به مسیحیت امروز پیوند داده است؟
- ۲- چگونه می توانیم مسیح را در رأس زندگی خود قرار دهیم؟
- ۳- چگونه می توانیم از تضعیف رشد روحانی خود جلوگیری کنیم؟
- ۴- به عنوان یک نوایمان، چگونه می توانم دیدگاه متوازی با کتاب مقدس داشته باشم؟
- ۵- در هنگام عبادت روزانه خود چکار می کنید؟
- ۶- آیا مسیحیان این روزگار باید روزه بگیرند و چرا؟
- ۷- ما در زمانی زندگی می کنیم که مردم خیلی نگران زیبایی ظاهری خویش می باشند. کتاب مقدس در این مورد چه رهنمودی به ما داده است؟ آیا برای یک نفر مسیحی لازم است در مورد زیبایی اندام خود نگران باشد؟
- ۸- با حس «حسادت» خود چه کنم؟
- ۹- چگونه با شک خود در مورد حضور خدا در زندگی مبارزه کنم؟
- ۱۰- احساسات ما چه تاثیری بر رشد روحانی ما دارند؟
- ۱۱- دیدگاه کتاب مقدس در مورد روان شناسی چیست؟ آیا روان شناسی اثر مفیدی در مسیحیت دارد؟
- ۱۲- انسان دارای چند جنبه است، دو جنبه جسم و روح یا سه جنبه جسم و روح و فکر؟
- ۱۳- عادل بودن یعنی چه؟
- ۱۴- عیسی مسیح گفت: «کامل شوید چنان که پدر شما که در آسمان است کامل است.» با توجه به این توصیه عیسی مسیح، آیا ما به کاملیت دست خواهیم یافت؟
- ۱۵- در رساله پولس به رومیان می خوانیم: «آنانی که در جسم هستند نمی توانند خدا را خوشنود کنند.» آیا بدین معنی است که اگر شخصی غیرمسیحی عملی عادلانه انجام دهد، موجب رضایت خاطر خداوند نمی شود؟
- ۱۶- اگر روح القدس در ما هست، چرا نمی توانیم زندگی کاملی داشته باشیم؟
- ۱۷- آیا برای یک شخص مسیحی ممکن است در گفتار و رفتار خود، خلوص نیت داشته باشد؟
- ۱۸- عیسی مسیح، مسیحیان را نمک زمین و نور جهان نامید. ممکن است شما چند راهکار عملی را که به موجب آن بتوانیم نور و نمک باشیم به ما نشان دهید؟

۹

رشد زندگی روحانی

پس چون با مسیح برخیزانیده شدید،

آنچه را که در بالا است بطلبید،

در آنجائی که مسیح است به دست راست خدا نشسته.

در آنچه که بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است.

زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است،

چون مسیح که زندگی ماست ظاهر شود

آنگاه شما هم با وی ظاهر خواهید شد.

کولسیان ۳: ۱-۴

۱۹- چگونه می‌توانیم در دنیا باشیم ولی «از آن» نباشیم؟ معنی «از آن» چیست؟

۲۰- چگونه می‌توانیم در زندگی خداپرست بودن خود را نشان دهیم؟

۲۱- چگونه می‌توانیم در ایمان خود شجاع باشیم و از آن به شوق آئیم و به عنوان مردم برگزیده خداوند از زندگی لذت ببریم، بی‌آنکه مغرور شویم؟

۲۲- اگر واقعاً خدا را دوست داریم، چرا از احکام او غفلت می‌کنیم؟

۲۳- چگونه یک مسیحی تعادل لازم را بین اهداف خود و هدایت روح القدس برقرار کند؟

۲۴- منظور کتاب مقدس از اینکه «ما باید منتظر آفای خود باشیم» چیست؟

۲۵- چگونه می‌توانم هدف‌هایم را با نقشه خداوند برای زندگی هماهنگ کنم و چگونه می‌توانم باعث جلال خداوند شوم؟

۲۶- اگر کسی بخواهد سه کتاب مسیحی را مطالعه کند، کدام کتاب‌ها را بیشتر توصیه می‌کنید؟

۲۷- آیا می‌توانم در سالهای آخر عمرم که ناتوان شده‌ام برای خداوند مفید باشم؟

۱) چه عواملی شما را به مسیحیت امروز پیوند داده است؟

من در قالب یک نفر الهیات دان و مربی، قاعدتاً با مسیحیت امروز در ارتباط کامل هستم ولی نگرانی بزرگ من در رابطه با مسیحیان این است که می‌بینم تعداد بسیار کمی از آنها علاقه مند به مطالعه امور خدائی هستند. بعضی از آنها می‌گویند: «من علاقه مندم که مبشر شوم» یا اینکه «من دوست دارم در شهرهائی خدمت کنم که احساس می‌کنم وجود من برای انسان‌های پریشان‌آن دیار مفید است.» و من عقیده آنها را تحسین می‌کنم.

آمار اخیر مؤسسه Gallup Poll از مسیحیان آمریکا، منبع مطالعه بسیار جالبی در الهیات است که تاکنون در این کشور ارائه گردیده است. یکی از نتایج درخشان به دست آمده از این آمار نشان می‌دهد، همزمان با افزایش اشتیاق عمومی به فعالیت‌های مذهبی، علاقه به فهم امور مذهبی و درک حقایق کتاب مقدس کاسته شده است. این مسئله بیشتر از هر چیز دیگر مرا نگران کرده است.

اکنون من نمی‌دانم آیا بروز این وضعیت خدا را نیز نگران کرده است؟ اگر تمام دستاوردهای مسیحیت مدرن را مبدأ قرار دهیم، من فکر می‌کنم که خدا بیش از پیش نگران چگونگی زندگی ما است. صرف نظر از اینکه چه اندازه توانائی علمی داریم و اینکه آیا احکام خدا را اطاعت می‌کنیم یا نه. عیسی مسیح گفت: «اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید، مرا متابعت کنید و آنچه که به شما می‌گویم انجام دهید.»

من در مورد حکمت مردم و درک مردم از کلام خدا نگرانم زیرا بر این باورم که در پس هر عملی، فرضیه‌ای موجود است. این فرضیه ممکن است فکری سنجیده و طرحی دقیق باشد یا ممکن است فرضیه‌ای باشد که در تصور خود آن را پذیرفته‌ایم اما وقتی در بیان ایده خود از آن فرضیه غافلگیر شویم، از حقیقت می‌گریزیم. ولی آشکارترین نمایش ما از فرضیه‌ای که عمیقاً به آن باور داریم، نحوه زندگی ما است. ما کارهای خاصی انجام می‌دهیم زیرا بر این باوریم که لازم است آن امور را انجام دهیم.

وقتی من مسیحی شدم، قلبم بلافاصله عوض شد. اکنون چنان اشتیاقی به خدا دارم که قبلاً هرگز نداشته‌ام. اما خداوند شکافی در قلبم ایجاد نکرده بود که آن را با اطلاعات تازه پر کند و سراسر شب به من تعلیم دهد که از من چه می‌خواهد و به من بیاموزد که او کیست بلکه ترجیحاً او کتاب مقدس را در اختیار من نهاد، کتابی با ویژگی‌های خاص، گاه ساده و

گاه پیچیده و دشوار. تشبیهی که کتاب مقدس از بخش‌های مختلف خود دارد، تفاوت بین گوشت و شیر است. خداوند ابتدا ما را به شیر دعوت می‌کند تا قوی شویم و سپس به سوی مطالب سنگین‌تر فرا می‌خواند یعنی به گوشت دعوت می‌کند. نگرانی بزرگ من این است که به نظر می‌رسد ما هنوز در رژیم غذائی شیر به سر می‌بریم و از اینکه رژیم غذائی بهتری مانند گوشت را انتخاب کنیم وحشت داریم.

۲) چگونه می‌توانم مسیح را در رأس زندگیم قرار دهم؟

در انجیل متی ۳۳:۶ می‌خوانیم: «لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.» واژه یونانی protos که مسیح در متن یونانی انجیل برای رسانیدن معنی «اول» از آن استفاده نموده است، بار کلامی کمتری از واژه first در زبان ما دارد. در زبان انگلیسی کلمه first فقط یک عدد در مبحث سلسله اعداد به نظر می‌رسد ولی بار اصلی کلامی آن، اشاره به در رأس قرار داشتن خدا از نظر ریاست و برتری او می‌باشد. این آیه از کتاب مقدس فرمول ارزنده و پیام خداوند به جهت نهادینه کردن افکار و اهداف خود در زندگی ما می‌باشد.

اکنون وظیفه ما چیست؟ چگونه یک مسیحی می‌تواند در فیض و از خودگذشتگی و محبت و قدردانی و اطاعت از امور خدائی رشد کند؟ در علم الهیات، فیض این گونه معنی می‌دهد: انجام دعا، خواندن کتاب مقدس، مشارکت با برادران و خواهران مسیحی و عبادت دسته جمعی با مقدسین. و اینها عواملی هستند که توسط آن می‌توانیم برتری و امتیاز خود را از طریق صحیح به دست آوریم.

اگر مایلید اجازه دهید این مسئله را هم از بُعد عملی و هم از بُعد روانکاوای تشریح کنم: ما انسان‌هایی هستیم با امیال مختلف، ما دارای هوس‌های سرکشی هستیم. تمام ما مسیحیان مایلیم دارای این توانائی‌ها شویم که ناگهان به خود آمده و بگوئیم: «از همین لحظه، خدا اولین هدف زندگی من است.» و چنین خواهد شد و ادامه خواهد داشت تا زمانی که عامل دیگری به جای خدا، ذهن ما را اشغال می‌کند و اینجاست که دیگر نمی‌خواهیم خداوند در رأس افکار ما قرار گیرد. اگر خدا را همیشه در رأس زندگی خود قرار دهیم، هرگز مرتکب گناه نمی‌شویم. ولی هرگاه مرتکب گناه می‌شویم به خاطر این است که در آن لحظه، انجام گناه را به اطاعت از خداوند ترجیح داده‌ایم.

چگونه می‌توانیم در جلال دادن به خدا، در قرار دادن خدا در موقعیت صحیح و شایسته‌اش، در زندگی‌مان وفادار باشیم و بالاتر از آن چگونه می‌توانیم خدا را بیشتر اطاعت کنیم؟ یکی از راه‌های کسب این موفقیت، لزوم تشخیص ضعف‌های اخلاقی و سستی‌های خودمان است و این واقعیت که اشتیاق‌های ما را پایانی نیست و متمایل به گناه هستیم. ولی اشتیاق به گناه و اشتیاق به عدم اطاعت خداوند، امیال پایداری نیستند، درست مانند رغبت‌های جسمانی. مسئله را بیشتر بشکافیم: من می‌دانم گرفتن رژیم لاغری، چند لحظه پس از صرف شام بسیار آسان است. امیال جسمانی من پایدار نیستند، گرسنگی من با خوردن غذا تسکین می‌یابد، تشنگی من هم با نوشیدن لیوانی آب فروکش می‌کند و نظایر آن. این را در مورد خودم می‌گویم. من می‌دانم اگر بخواهم پایداری و استقامت خود را در برابر سایر جایگزین‌ها به جای خداوند رشد و توسعه بدهم نیاز به یک سیستم کمکی دارم.

ما می‌دانیم که امیال روحانی نیز همیشه پایدار نیستند. آنگاه که حس فرمانبرداری در ما بیدار می‌شود، زمانی است که شخصیت تازه خود را سیراب و شخصیت کهنه خود را بی‌غذا می‌گذاریم و این ممکن نیست جز با استفاده صحیح از الگوئی که خداوند برای کسب فیض به ما داده است.

۳) چگونه می‌توانیم از تضعیف رشد روحانی جلوگیری کنیم؟

تنها یک راه است که من می‌دانم موجب تداوم رشد شما در مسیح می‌شود و آن مرگ است. فقط در لحظه مرگ است که رشد روحانی هر ایمان‌داری متوقف می‌شود و علتش این است که دیگر نیازی به رشد روحانی بیشتری نخواهیم داشت چون به جایگاه جلال هدایت می‌شویم. اگر شخصی در مسیح ساکن است و مسیح در او ساکن است، عدم حرکت و عدم رشد در او غیرممکن است. ممکن است لحظاتی در زندگی ما به وجود بیایند که حس کنیم رشد روحانی ما متوقف شده است ولی من فکر نمی‌کنم این تصور درست باشد.

سرعت رشد روحانی در مسیح متفاوت است، درست مانند جذر و مد دریا. بعضی اوقات با جهش و پرش پیش می‌رویم و بعضی اوقات نیز خیلی آهسته. وقتی در چنین حالتی قرار می‌گیریم و با زحمت زیاد، آهسته آهسته گام برمی‌داریم، تصور می‌کنیم که رشد ما در زندگی مسیحائی کاهش یافته است. و باز اگر هیچ نشانه‌ای از رشد روحانی در خود مشاهده

نکنیم، اینجاست که می‌گوئیم: وقت آن است که روح و قلب خود را امتحان کنیم، ببینیم آیا در مسیح هستیم یا نه؟ زیرا تا آنجائی که روح مسیح در انسان ساکن است، اجازه نخواهد داد که رشد او تضعیف شود.

اگر بخواهیم سرعت رشد خود را در روحانیت افزایش دهیم، راهکارهای عملی مهمی برای شروع وجود دارند. رشد در مسیح به تعبیر کتاب مقدس، معمولاً شاگردی نمودن استاد است. شاگرد مسیح بودن یعنی ساکن بودن در مکتب مسیح. تعلیم در مکتب عیسی مسیح مستلزم آموختن داده‌های روشنفکرانه یا دانش زیاد و مواردی مشابه آن نیست بلکه به سادگی، رسیدن به شناخت والائی است از آنچه که خدا و مسیح را خوشنود می‌کند و این یعنی آموختن و تقلید از استاد در راههای مختلف و سرعت‌های متفاوتی که در مراحل رشد روحانی خود داریم.

کلمه discipleship (شاگردی) خیلی به کلمه انگلیسی discipline (انضباط) نزدیک می‌باشد. رشد مستلزم پیشرفت در انضباط روحانی است. چگونه شما آن را بدست می‌آورید؟ وقتی ما بخواهیم در یک زمینه خاص پیشرفت کنیم، بیشتر اوقات کوشش ما باید توأم با انضباط باشد، خواه در زمینه آموختن پیانو، خواه در زمینه الحاد یا تحصیل در دبیرستان و دانشکده با هم فرقی نمی‌کنند. باید بدانیم انضباط بوسیله سحر و جادو بدست نمی‌آید. بهترین راه منضبط شدن در درجه اول، تحقیق در نمونه‌های بارز انضباط تحت نظریک استاد است. اگر شما در مسئله رشد روحانی خود مشکل دارید، هر چه زودتر به گروه رشید مکتب مسیح بیایید، جایی که تحت سرپرستی و انضباط کاهن اعظم و پیشوای روحانی قرار می‌گیرید و به صورت شاگردی در کلاس او مهارت‌های لازم را برای رشد روحانی فرا خواهید گرفت.

۴) بعنوان يك نوایمان چگونه می‌توانم دیدگاه متوازی به کتاب مقدس داشته باشم؟

هر وقت که نوایمانان کتاب مقدس را نزد خود مطالعه می‌کنند، خطر انحراف فکری در آنها به وجود می‌آید. یکی از بزرگترین اصول «اصلاحات دینی»، حق تفسیر خصوصی بود یعنی هر ایمان‌داری مجاز بود کتاب را نزد خودش بخواند و تفسیر نماید. کلیسای کاتولیک روم، در مقابل این اصل به مخالفت برخاست زیرا معتقد بود که یک شخص تربیت نشده و تعلیم نیافته، در مواجهه با مطالب جدی کتاب مقدس، برداشتهای تحریف‌گونه‌ای از آن

خواهد نمود. به عنوان مثال کلیسای کاتولیک روم هشدار داد، اجازه برداشت شخصی از کتاب مقدس برای دروغ‌گویان به منزله گشودن شیرهای تخلیه مخازن سد است و موجب ایجاد جریان شدیدی از شرارت خواهد شد. لوتر به آنها پاسخ داد: «درست است، اگر کتاب مقدس را به افراد ناوارد بسپاریم که تفسیر کنند سیلی از شرارت جریان خواهد یافت و بدین جهت خدا معلمان کتاب مقدس را در کلیساها مقرر نموده است.» ولی در عین حال گفت که «پیام اساسی حیاتی برای هر شخص مسیحی، بسیار روشن و آشکار است که حتی یک کودک آن را می‌فهمد.» این خطریذیری به اندازه‌ای مهم و ارزشمند است که به انجامش می‌ارزد. لوتر چنین گفت: «اگر باز کردن شیرها، شرارت را جاری می‌سازد، بگذارید این چنین باشد.»

من هم با لوتر موافقم ولی در عین حال از مشکلات گسترده‌ای که در سر راه شخصی که برای اولین بار کتاب مقدس را می‌خواند آگاهم، مخصوصاً زمانی که مربی نداشته باشد. کتاب مقدس، کتاب قطوری است ولی نه به اندازه‌ای که نشود تمام آن را خواند. درک مفاهیم انفرادی کتاب مقدس در فروغ کلیت آن بسیار مهم است. لوتر در پرداختن به شرح جزئیات کتاب مقدس، آیه به آیه بسیار دقت می‌کرد، بدین جهت او برای احاطه هر چه بیشتر، هر سال یک بار تمام کتاب مقدس را دوره می‌کرد. او همزمان با پرداختن به جزئیات کتاب مقدس، مفهوم نهائی و کلی و صحنه‌های بزرگ کتاب مقدس را در ذهن خود نگه می‌داشت. این کار شبیه قدم زدن در جنگلی انبوه است. شخصی که برای اولین بار از جنگل عبور می‌کند، تمام سعی او این است که از یک سوی جنگل شروع کند و از سوی دیگر جنگل خارج شود. بعد از اینکه شما روش لازم را برای درک یک جنگل می‌یابید، توجه شما معطوف به تیره‌های مختلف درختان می‌گردد و بعد از این مرحله، نوبت مطالعه در تک تک درختان فرامی‌رسد، سپس وقتی به بررسی یک درخت می‌پردازید ممکن است از آن بالا بروید و به بررسی شاخه‌ها بپردازید. مطالعه کتاب مقدس مطبوع نیست مگر اینکه تک تک اوراقش را بررسی کنید و حتی الامکان به کشف حقایق مکتوب در هر ورق بپردازید. چنین بود سیر و سلوک عاشقانه «لوتر» به عنوان استاد کتاب مقدس در تک تک فصول و آیات این کتاب. او توصیه کرده است خود را به مطالب جزئی کتاب مقدس نیاویزیم و گفت: «بگذارید گاهگاهی نسیم کتاب مقدس به تمامی بر شما بوزد.»

من کتابی نوشته ام تحت عنوان «شناخت کتاب مقدس». این کتاب کلید راهنمایی است برای کسانی که می خواهند برای اولین بار به مطالعه سراسری کتاب مقدس بپردازند. بیشتر اشخاص، مطالعه کتاب مقدس را از «سفر پیدایش» شروع می کنند که بسیار جالب و مطبوع و ساده است. سپس به «سفر خروج» می رسند که سرشار از ماجراها است. به محض اینکه به سفر لویان و اعداد می رسند، سرنخ از دستشان رها می شود و مطالعه را ترک می کنند. پیشنهاد من برای مطالعه کتاب مقدس این است که در هنگام مطالعه وقتی به فصل های مشکل و پیچیده و عجیب می رسید، آن فصول را رها کنید و به ماحصل کلام و پیام آن بپردازید. این روشی است که درک کلی به شما خواهد داد و در فرصت های بعد نیز می توانید جاهای خالی را پر کرده و سراسر کتاب را مطالعه کنید.

۵) در هنگام عبادت روزانه خود چکار می کنید؟

اگر بخواهم منصفانه بگویم، من برنامه ای که بشود آن را عبادت روزانه به مفهوم جریانی بنیادی نامید، ندارم. الگوهای عبادتی من روز به روز، هفته به هفته و ماه به ماه تغییر می کنند. همه روزه قسمتی از اوقات خود را صرف دعا می کنم. دعاهاى من بنا بر موقعیت ها، ممکن است طولانی تر از دعای دیگران باشد. ولی من از آن نوع افرادی نیستم که بخواهم محیط خود را بر طبق خواسته خود تنظیم کنم و بخواهم که الگو واقع شوم. کسانی دیگر ممکن است که دارای یک برنامه منظم برای عبادت روزانه باشند که به صورت عادت برای آنها درآمده و برایشان بسیار مفید است.

اگر منظور شما از مدت زمانی است که در هر دوره هفتگی به دعا و مطالعه کتاب مقدس می پردازم، باید بگویم احتمالاً بیشتر وقت من صرف مطالعه کتاب مقدس می شود. در حقیقت من تفاوتی بین خواندن و آموختن کتاب مقدس قائل نیستم. اوقاتی که صرف آموختن کتاب مقدس می کنم یک کار عبادتی است و به عبارت دیگر آموختن خود نوعی عبادت است. من می دانم که مردم نگران این مسئله هستند که مبادا کوتاهی کرده باشند زیرا در پاره ای از باورهای مسیحی انتظار می رود که هر شخصی مسیحی باید مدت زمان مشخصی را در روز به دعا و خواندن کلام بپردازد. اینک کتاب مقدس به ما می گوید شب و روز به کلام خدا بیاندیشیم تا جائی که تمام توجه ما اکیداً و شدیداً معطوف به آن شود. در حقیقت من به

مردم سفارش می کنم حداقل روزانه ۱۰ الی ۱۵ دقیقه وقت خود را صرف مطالعه کتاب مقدس نمایند ولی دقت کنیم ما نباید الگوی خاصی را برای عبادت و مطالعه کلام خدا به مسیحیان تحمیل نمائیم. ما نمی توانیم یک روش مشخص عبادت را به عنوان معیار روحانی برای اشخاص دیگر وضع نمائیم. وضع چنین روشی برای افرادی که دانش کافی ندارند و همچنین کسانی که زیاد دعا نمی کنند، زیان بار است.

از سوی دیگر، بعضی از ما آن قدر بی انضباط هستیم که به این دو مورد بسیار جدی و حساس یعنی دعا و مطالعه کتاب مقدس توجه کافی نمی کنیم. دعا و مطالعه کلام خدا، وظیفه ما به عنوان یک شخص مسیحی است و همچنین مایه شادمانی ما است که به عنوان یک شخص مسیحی وقت خود را صرف خداوند کنیم. ما باید دائماً و بدون مکث در دعا باشیم و خدا را تمجید کنیم. عیسی مسیح عملاً این را ثابت کرد و تمام وقت خود را به دعا اختصاص داد. اگر دعا برای عیسی مسیح یک امر لازم بود، چقدر بیشتر نیاز آن برای ما محسوس است! من روش خودم را به دیگران دیکته نمی کنم ولی به خاطر داشته باشید که کار من و دعوت من و اوقات فراغت من به عنوان یک معلم کلام خداوند ایجاب می کند که ساعات بسیار زیادی را صرف مطالعه و دعا کنم. هر کس باید برای خودش یاد بگیرد که چه روشی برای کامل نمودن دعا و مطالعه کتاب مقدس در زندگی روزانه، شایسته تر است.

۶) آیا مسیحیان این روزگار باید روزه بگیرند؟ اگر چنین است چرا؟

من معتقدم که مسئله روزه یکی از فیض های بزرگی است که خداوند به کلیسا عطا کرده است ولی شدیداً در مسیحیت امروز مورد بی مهری واقع شده است. روزه دارای پشتوانه قوی تاریخی از کتاب مقدس است و در بنی اسرائیل یک وظیفه منظم خانوادگی بوده است و این سنت به کلیسای عهد جدید نیز، سرایت کرده است. در عهد جدید می بینیم وقتی شاگردان مسیح در تلاش خود و در رابطه با اخراج ارواح پلید از اشخاص مجنون شکست خوردند، از مسیح تقاضای کمک کردند و مسیح به آنها گفت: «این ارواح پلید با روزه و دعا اخراج خواهند شد.»

بنابراین می بینیم که عیسی مسیح روزه گرفتن را تجویز نموده است. عیسی مسیح قبل از آزمایش بزرگ شیطان، مدت چهل روز در بیابان روزه گرفت و بدین جهت مسئله روزه را در

فبض خداوند تقدیس نمود. بنابراین تداوم این غفلت شایسته نیست. در کلیسای کاتولیک روم، مسئله روزه یک وظیفه و مسئولیت بوده است و اکنون نیز این سنت در کلیسای کاتولیک روم مراعات می شود. کاتولیک ها در روزهای جمعه گوشت نمی خوردند و اینک پاره ای از کاتولیک ها هنوز این سنت را حفظ کرده اند. بنابراین روزه در آن روزگار نیز پرهیز کامل از صرف هر گونه مواد خوردنی تلقی نمی شده است بلکه بر مواد خوراکی خاصی تاکید شده بود که در ایام روزه از آنها استفاده نشود. بسیاری از پروتستان ها به کلیسای کاتولیک روم معترض می باشند زیرا مشاهده می شود که روزه گرفتن در باور کلیسای کاتولیک روم عملی شایسته بود که مردم می اندیشیدند در روزه داری می توانند پاسخ دعای خود را در رابطه با برخورداری از شراکت در ملکوت خداوند بیابند. و در این رابطه به قدری تعصب می ورزیدند که حتی کودکان خود را حمام نمی دادند مبادا عملی خلاف مرتکب شده و از حضور در ملکوت خداوند محروم شوند. در صورتی که پروتستان غیورانه بر این باور است که تنها راه برخورداری از حضور در ملکوت خداوند، ایمان است.

و اینک ما چگونه می توانیم روزه را به حیطة عمل آوریم؟ عده زیادی معتقد به گرفتن روزه هستند ولی گرفتن روزه موجب بیماری آنان می شود. به عنوان مثال افرادی که دچار بیماری قند هستند، مجاز به نگهداشتن روزه کامل (امساک در خوردن و نوشیدن در طول مدت مقرر روزه) نمی باشند. این گونه بیماران فقط مجازند از روزه خاصی تحت نظر پزشک استفاده نمایند. همگی ما در مقابل جسم خود مسئولیت داریم و در روزه گرفتن باید هشیار باشیم. به خاطر دارم اولین باری که روزه گرفتم، تصمیم گرفتم برای چهار روز به هیچ چیز لب نزنم و این تجربه روحانی بزرگی برای من بود که چهار روز بدون حتی یک لقمه نان و یک جرعه آب بتوانم در روزه باشم ولی در آخر روز چهارم دیگر مشرف به موت شده بودم. من این مشکل را تجربه کرده ام زیرا از پیش یک نوع ناراحتی معده داشتم و هر گاه معده ام خالی می شد دچار مشکل می شدم، بنابراین اولین تجربه من در روزه داری، برایم بسیار گران تمام شد. بنابراین من فکر می کنم هر کس می خواهد روزه بگیرد، انجام روزه را موقوف به وجدان خود در پیشگاه خداوند نماید و اجباری برای انجام آن احساس نکند مبادا با این عمل به بدن خود زیانی وارد آورد. کتاب های مفید فراوانی در مورد شرایط روزه گرفتن در دسترس می باشند و هر شخص ایماندار می تواند و لازم است با توجه به شرایط جسمانی خود، این سنت را به طرق مختلف نگاه دارد.

۷) ما در زمانی زندگی می کنیم که مردم خیلی نگران زیبایی ظاهری خویش می باشند. کتاب مقدس در این مورد چه رهنمودی به ما داده است؟ آیا برای یک نفر مسیحی لازم است در مورد زیبایی اندام خود نگران باشد؟

این سؤال شما مرا به یاد ماجرای شیرین و خنده آوری می اندازد که در مورد دوستم اتفاق افتاده بود. او یک کشیش Episcopalian و بسیار آدم خاکی و بی ریائی بود ولی عادت بدی که داشت این بود که پشت سر هم سیگار می کشید. یک خانم بسیار چاق که عضو کلیسا بود ولی از این عادت کشیش بسیار ناراحت بود، روزی به او گفت: «پدر، آیا نمی دانی که با این سیگار کشیدن ها، هیکل روح القدس را با نیکوتین آلوده می کنی؟» دوست من نگاهی به سراپای آن خانم نمود و گفت: «بله، می دانم. من حدس می زنم که با این عمل موجب آلوده شدن هیکل روح القدس می شوم ولی شما هم همین کار را می کنید.» من نمی دانم بعد از این حاضر جوابی کشیش، روابط او با آن خانم عضو کلیسا به کجا کشید ولی این آشکار است که ما بعضی اوقات بعضی عادت ها را پیدا می کنیم که سالم نیستند. ما ممکن است دیگران را در وضعی که دارند و در عادت خاصی که دارند ولی ما آن را نداریم، از دیدگاه یک وظیفه روحانی سرزنش کنیم یعنی آنچه که دوست کشیش من به درستی و نه به قصد پاسخی دندان شکن به آن اشاره کرده بود، یعنی گرچه او از طریق این اعتیاد به بدن خود ضرر می زند، آن زن نیز با آن اندام بسیار فربه، به بدن خود لطمه می زند.

ما تحت سلطه فرهنگی زندگی می کنیم که همه گرایش به سوی تناسب اندام داریم و در پیرامون ما آدم های بی ذوقی نیز هستند که شاخصه های زیبایی را نمی شناسند. من در هیچ کجای کتاب مقدس ندیده ام که ما را ملزم کرده باشد شاخصه های زیبایی را در فرهنگ خود بشناسیم و بنابراین از نظر کتاب مقدس، همه ما مثل یکدیگر هستیم، مدلی برآمده از اصل آفرینش، پس شرایط و وضعیت اندام از نظر کتاب مقدس مهم نیست. به ما گفته شده است که از تن خود مواظبت کنیم و در خدمت سلامت آن باشیم. من فکر می کنم اگر سؤال شما این است که چاقی شما شایسته است یا نه، این مشکلی است که در مورد آن باید با پزشک خود مشورت کنید. پزشکان ما خیلی بیشتر نگران پیامدهای چاقی هستند. دانش پزشکی ارتباط زیادی بین چاقی و عوارض جسمی و روانی کشف کرده است. من فقط می توانم بگویم که عدم سلامتی و شرایط موجود در هر سطحی از زندگی، منجمله

روحانی، بر سراسر زندگی اثر می‌گذارد و لازم است که ما به سطح مشکلات موجود بیندیشیم و درصدد چاره برآئیم.

۸) با حس «حسادت» خود چه کنم؟

من از اینکه این سؤال را نمودید خیلی خوشحال شدم زیرا این نوع سؤال را من هرگز در یک جامعه مسیحی نشنیده‌ام. «حسادت» موضوعی است که باعث ناخوشنودی شدید خداوند می‌شود. کتاب مقدس در مورد مسئله حسادت و تنگ نظری و احساساتی شبیه آن که نسبت به یکدیگر داریم، بسیار سخن گفته است.

یکی از مواردی که در بیشتر گردهمائی‌ها از شاگردان می‌پرسم این است که «فرض کنید این فرصت را به شما می‌دهند که یک قانون اساسی تازه برای ایالت متحده آمریکا بنویسید تا همه چیز را از نوع شروع کنیم و به جای هر اصلاحیه‌ای و افزایش هر ماده‌ای دیگر بر آن، آن را در ده قانون زیر بنائی خلاصه کنید که ملت ما با آن قانون اساسی اداره شود. چه مواردی را در آن ده قانون زیر بنائی می‌گنجانید؟»

وقتی این را می‌پرسم، بیشتر پاسخ‌ها این است که قانونی وضع می‌کنند بر علیه قتل، دزدی و مواردی نظیر آن که انسان و دارائی‌های او را تهدید می‌کنند یعنی آنچه که آنها را اعمال شریرانه می‌نامیم. هنوز من در عجبم که چرا تاکنون پاسخی از این دست نشنیده‌ام که آنها قانونی وضع کنند برای مراعات احترام والدین، قانونی وضع کنند جهت حفظ تقدس نام خداوند، قانونی وضع کنند بر علیه بخل و حسادت و طمع ورزی به دارائی‌ها و استعدادهای دیگران.

حسادت دقیقاً حسی مانند طمع نیست ولی به آن خیلی نزدیک است. حسادت احساسی بیمارگونه است نسبت به دیگر انسان‌ها در رابطه با موفقیت آنها و پیشرفت آنها و سایر مواهبی که آنها از آن برخوردارند و ما نداریم. ما احساسی بیمارگونه در مورد این مردم داریم زیرا به آنچه که دارند «حسادت» می‌کنیم. من می‌خواهم «حسادت» را به گناهان کبیره‌ای که کتاب مقدس بارها از آنها سخن گفته است اضافه کنم و فکر می‌کنم وخامت حس حسادت آن طوری که در نظر خداوند آشکار شده است، هنوز بر ما آشکار نشده است چون اگر به بررسی ریشه‌های حس حسادت نسبت به دیگران پردازیم، متوجه می‌شویم حسادت یک

ایراد بی‌سر و صدا از اراده خداوند است. ما در ذهن خود، نارضایتی خود را نسبت به این حقیقت که خداوند رضایت داده است و اجازه داده است که اشخاص دیگر، چیزی داشته باشند که ما نداریم یا اینکه در مواردی پیشرفت کنند که ما پیشرفت نکرده‌ایم، ابراز می‌کنیم و به جای سپاسگزاری از خداوند به خاطر آنچه که به ما عطا کرده است یعنی مهارت‌ها و دارائی‌ها، با حسادت ورزیدن، در آرامش و سکوت با تقدیر خداوند و بخشش خداوند می‌ستیزیم. من فکر می‌کنم اگر تصمیم گرفته‌اید که بر حس حسادت خود غالب آئید لازم است از بُعد یک گناه کبیره به آن نگاه کنید.

۹) چگونه با شك خود در مورد حضور خداوند در زندگیم، مبارزه کنم؟

این سوال مرا به یاد تجربه‌ای می‌اندازد که اخیراً در طول خدمتم داشتم. به من ماموریت داده شد که چند گاهی در محلی دیگر، در یک کالج تدریس کنم. شبان کلیسایی که در آن محل بود بسیار مورد علاقه اعضای کلیسا بود. او مدت ۲۵ سال بود که در آن کلیسا خدمت می‌کرد ولی دچار یک مرض وخیم شده بود و در شرف مرگ بود. من در آن وضعیت اسفبار و در غیاب کشیش محبوب، برای چند ماه به خدمت در آن کلیسا و کمک به اعضای آن پرداختم.

شبه شبی که در حال ترتیب دادن یک جلسه کلیسایی برای فردا بودیم، به من پیغام دادند که احتمال آن می‌رود که کشیش تا فردا زنده نماند. وقتی روز بعد به کلیسا رفتم، دیدم همه اعضای کلیسا متوجه این حقیقت شده‌اند که شبان پیر کلیسا مبتلا به سرطان شده است. من بار بزرگی بر دوشم احساس کردم. چگونه می‌توانستم آن روز به عنوان یک رهبر و واعظ، کلیسا را اداره کنم؟ پس به حضور خدا رفته در حالت زاری دعا کردم و گفتم خدایا، دستان خود را بر من بگذار که بتوانم نیاز روحی این شنوندگان کلامت را پاسخ دهم. من فکر نمی‌کنم با شوقی که از حضور عنقریب خداوند در پی دعائی که کرده بودم داشتم وظیفه خود را به نحو احسن در آن روز انجام داده باشم. من در مورد «تقدس» شروع به موعظه کردم. خدای من چه وحشتناک بود! چه ترسناک بود! در یک لحظه احساس کردم خالی شده‌ام و هیچ نشانه‌ای از حضور خدا در من نیست و واقعاً دست و پایم بسته شده است.

موعظه من بسیار بی‌روح بود و به نظر می‌رسید دارم با خودم صحبت می‌کنم. وقتی دعای برکت را خواندم و به قسمت عقب کلیسا رفتم، آرزو می‌کردم زمین دهان باز کند و مرا

در خود فرو برد. بنابراین سعی می‌کردم به صورت مردم نگاه نکنم، از اینکه با موعظه بی‌روح خود، بهره‌ای به آنان نرسانیده بودم، بسیار احساس بیچارگی می‌کردم.

کنار در عقب کلیسا ایستادم و همچنان که اعضای کلیسا در صف قرار می‌گرفتند که یکی یکی خارج شوند، نمی‌توانم باور کنم چه شد! وقتی مردم بیرون می‌آمدند، مثل اشخاصی که ضربه‌ای به چشمشان وارد شده گیج بودند. مثل اینکه شوکی به آنها وارد شده بود. یکی پس از دیگری می‌گفتند تاکنون چنین حضور زنده‌ای از روح القدس را در طول مدتی که به کلیسا آمده‌اند، احساس نکرده بودند. خانمی به من گفت: «حضور روح القدس به قدری آشکار بود که می‌توانستم آن را لمس کنم.» من هنوز نمی‌خواستم سخنان آنان را باور کنم. احساسی شبیه احساس یعقوب داشتم، وقتی از رویای خود خارج شد و گفت: «مطمئناً خدا در اینجا بوده است ولی من او را ندیده‌ام.» این وضعیت مرا واقعاً خرد کرده بود و به خود گفتم: هی... مرد... یک دقیقه صبرکن، خداوند وعده داده بود که در اینجا حضور خواهد داشت. من حضور او را حس نکرده بودم. روی این اصل، گفتار اعضای کلیسا برایم عجیب بود. من تبدیل به یک مسیحی نفسانی شده بودم و اجازه داده بودم، قدرت ایمانم در پیشگاه احساساتم محکوم شود و به این نتیجه رسیدم که تنها از طریق کلام خداوند می‌توانم در ایمان زیست کنم، نه در احساس.

بنابراین به جای تکیه به احساسات خود، به آنچه که وعده خداوند است تکیه کنید. من فکر می‌کنم برای غلبه بر هر گونه شک و شبهه‌ای، تکیه بر کتاب مقدس بهترین راه باشد.

۱۰) احساسات ما چه تاثیری بر رشد روحانی ما دارد؟

جامعه ما، جامعه‌ای با احساسات درخشان است. اما در عین حال در تجربیات حسی خودمان بخصوص در پهنه الهیات مشکوک می‌باشیم. اگر یک روز یکشنبه بعد از ظهر در استادیوم فوتبال رقص و پایکوبی کرده و فریاد بزنید، شما را به عنوان یک تماشاچی ورزش دوست می‌شناسند ولی اگر احساسات و علاقه خود را نسبت به امور خدائی ابراز نمائید، یک آدم کهنه پرست تلقی می‌شوید. خداوند ما را آفریده است و توانائی اندیشیدن و شناخت علت‌ها را به ما داده است ولی به هر حال موجودات حساسی هستیم.

من زمانی در یک شورای مشورتی دوره‌ای روان‌پزشکی، به عنوان یک کشیش حضور داشتم. در آنجا گفته می‌شد: «وقتی با یک بیمار روانی صحبت می‌کنید به آنها نگوئید که

راجع به این چیز و آن چیز چه فکر می‌کنید؟ بلکه پرسید: این مورد و آن مورد را چگونه حس می‌کنید؟» آنها می‌کوشیدند تا نحوه برخورد با احساسات مردم را به ما بیاموزند زیرا انسان بیشتر از اینکه در تعقل خود زیست کند، در احساسات خود زندگی می‌کند. در ابتدا می‌پنداشتم این دیدگاه مبتنی بر بصیرت و آگاهی است ولی ناگهان به خود آمدم و دیدم ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که تکیه صرف بر احساسات موجب شده است تا نسبت به امور عقلانی، دیدگاهی منفی پیدا کنیم. اگر ما بخواهیم مسیحیت را بر «احساسات» بنیان بگذاریم، آن را تحریف کرده ایم و اگر بخواهیم مسیحیت را بر «تفکر» بنیان بگذاریم، به طریق دیگر آن را تحریف کرده ایم.

فکر می‌کنید چه ارتباطی بین حس و فکر وجود دارد؟ اگر از من پرسیده شود کدام یک از این دو بیشتر مهم است؟ من می‌گویم وقتی از بُعد رشد روحانی وارد شویم «مغز» مهم‌تر است ولی قلب در درجه اول اهمیت قرار دارد. اجازه بدهید طور دیگر بگویم: اگر دین من صحت داشته باشد و شناخت عقلانی من از مسیح درست باشد اما قلب من تمایلی به مسیح نداشته باشد، من جائی در ملکوت خداوند ندارم، اما اگر در قلب خود مسیح را دوست داشته باشم و به او عشق بورزم ولی شناخت دینی‌ام ضعیف باشد، در ملکوت خداوند جایی خواهم داشت. بنابراین در این زمینه، قلب که مرکز احساسات است از مغز که مرکز تفکر است مهم‌تر می‌باشد. راهی که خداوند پیش پای ما نهاده این است که با تمام فکر خود او را بشناسیم و با تمام قلب خود به او عشق بورزیم.

۱۱) دیدگاه کتاب مقدس در مورد روان‌شناسی چیست؟ آیا روان‌شناسی اثر

مفیدی در مسیحیت دارد؟

ابتدا لازم است بفهمیم که در این روزگار، هیچ قاعده و روشی یکپارچه از علم روان‌شناسی وجود ندارد. مکاتب مختلفی در دستیابی به پیچیدگی‌ها و اختلافات و ظرایف بزرگترین و پیچیده‌ترین مکانیسمی که در جهان موجود است یعنی شخصیت انسان، در رقابت می‌باشند. در نهایت، روان‌شناسی به صورت یک علم و مکتب منظم در خدمت معضل جوانان و خلافتکاری می‌باشد. در تاریخ مسیحیت، دانشمندان مسیحی زیادی علاقه مند به درک الگوهای پیچیده رفتاری انسان‌ها نسبت به یکدیگر بوده‌اند. به عنوان مثال «سنت

آگوستین»، قدیس بزرگ مسیحیت، حتی در بین دانشگاه‌های غیرروحانی به عنوان پدر باستانی روان‌شناسی معروف است زیرا او در مورد آنچه که امروز آن را «درون‌گرایی» می‌نامیم نگران بود و کوشید به عمق انگیزه‌های انسان و احساسات انسان دست پیدا کند و عوامل تشکیل دهنده شخصیت انسان را کشف کند.

آیا اکنون چیزی به نام روان‌شناسی بر اساس کتاب مقدس وجود دارد؟ مطمئناً کتاب مقدس در مورد انسان و رفتارهای انسانی نقطه نظر و دیدگاه خاص خودش را دارد. ما می‌توانیم از طریق مطالعه کتاب مقدس به حقایق بیشتری از رفتارها و شخصیت فردی در رابطه با انگیزه‌های درونی و اثر آن بر زندگی خود دست یابیم. گنجینه‌ای از دانسته‌ها در کتاب مقدس وجود دارند که می‌توانند ما را در هنگام مشاوره با دیگران کمک کنند. به عنوان مثال ما می‌دانیم بزهکاری یکی از رایج‌ترین مواردی است که دانش روان‌شناسی و روان‌پزشکی با آن درگیر می‌باشند. تاکنون در رابطه با مشکل بزهکاری، هیچ کتابی به کفایت کتاب مقدس وجود نداشته است.

به هر حال در نهایت همه حقایق آشکار خواهند شد. من ایمان دارم کتاب مقدس منزّه است. من دیدگاه کتاب مقدس را مبنی بر اینکه انسان صنعت دست خداوند است می‌پذیرم و ایمان دارم انسان زائیده تفکر متعالی خداوند است. بنابراین ما دارای یک نوع آگاهی و شناخت از شخصیت انسان مبتنی بر تعلیمات کتاب مقدس می‌باشیم که هرگز نمی‌توانیم آن را از منابع دیگری بدست آوریم.

خداوند، طبیعت را به صورت یک آزمایشگاه در اختیار ما نهاده است و در خلال مطالعه رفتارهای انسانی، حقایق زیادی را فرا می‌گیریم. بنابراین من تصور می‌کنم که یک شخص مسیحی باید یک چشم به کتاب مقدس داشته باشد و چشم دیگر به مهمترین اکتشافاتی که در اثر مطالعات علمی بدست آمده است، منجمله مطالعات حرفه‌ای در زمینه روان‌شناسی و روان‌پزشکی.

۱۲) انسان دارای چند جنبه است، دو جنبه جسم و روح، یا سه جنبه جسم و روح و فکر؟

این مسئله ظاهراً ساده به نظر می‌رسد ولی یکی از بحث‌انگیزترین موارد تاریخ کلیسا و هم چنین کلیسای معاصر می‌باشد. شاید کشمکش ایده‌ها در این مورد قدری عجیب باشد ولی به هر حال مشخص است که بی‌دلیل نیست.

نظریه کهن مسیحیت که در مسیحیت ارتدکس جریان یافته است، عقیده‌ای است مبنی بر اینکه انسان جنبه دوگانه دارد یعنی انسان دارای یک بعد فیزیکی است که آن را جسم می‌نامیم و یک بعد متافیزیکی که آن را روح می‌نامیم. خطری که در این دیدگاه موجود است، امکان‌گرایی انسان به سمت dualism می‌باشد که به موجب آن روح و جسم دو عنصر جداگانه هستند و هیچگاه نمی‌توانند با هم متحد باشند و هر آنچه که منشاء فیزیکی دارد شرارت است و هر آنچه که به صورت نیکو آفریده شده است، از «گناه» تأثیرات منفی می‌پذیرد. یونانیان با ایده اتحاد روح با هر جسم فیزیکی مشکل داشتند. ابهام بزرگ یونانیان دوگانه‌گرا در انجیل، نه مسئله رستاخیز مسیح بلکه تجسم جسمانی او بعد از قیام بود زیرا نمی‌توانستند تصور کنند چگونه ممکن است یک روح که پاک است چنین تماس نزدیک با یک ماده فیزیکی مانند جسم انسان داشته باشد.

در رساله اول پولس به تسالونیکیان ۵: ۲۳ چنین آمده است: «دعا می‌کنم که خود خدای آرامش، شما را تماماً مقدس سازد، باشد که «روح» و «جان» و «بدن» شما تا روز بازگشت خداوند ما عیسی مسیح بی‌عیب و استوار بماند.» بدین جهت یک نفر الهیات‌دان چنین نتیجه گرفته است: «انسان دارای سه جنبه است: «روح» و «جان» و «بدن» و این نظریه سه‌گانه‌گرایی در قرون اخیر مسیحیت گسترش یافت. به موجب این نظریه، جسم و روح اساساً با یکدیگر سازگاری دارند که این خود همان نظریه دوگانه‌گرایی است که تصور ناسازگاری بین عوامل فیزیکی و عوامل متافیزیکی را القاء کرده بود. این نظریه می‌گوید، تنها راه برای تطبیق و سازگاری جسم و روح، عنصر سومی است که بتواند آن دو عنصر اصلی را به یکدیگر پیوند دهد و چنین می‌پنداشتند که این عنصر سوم spirit است که دو عنصر متضاد body و soul را با هم سازگاری داده است. کلیسا نظریه سه‌گانه‌گرایی را مبنی بر اینکه انسان دارای سه جنبه روح و جسم و جان است ارتداد تلقی نمود زیرا این نظریه برخاسته از آئین دوگانه‌پرستی یونان بود که در مسیحیت نیز تسری یافته بود ولی کلیسا از آن پرهیز می‌کرد. ولی این نظریه در میان پاره‌ای از مسیحیان قرن بیستم دوباره به شدت رواج یافته است.

من علت گسترش این عقیده را نفوذ تعلیمات Watchman Nee در افکار مسیحیان می‌دانم زیرا او در کنار تمام معلومات مذهبی خود، به فرضیه‌هائی می‌پردازد که از تفکرات

دینی مشرق زمین نشأت گرفته است. «نی»، فرضیه سه گانه گرائی را که از تفکرات مشرق زمین نشأت گرفته است با مسیحیت کهن تلفیق نموده است و با ارائه نظریه خود در بین مسیحیان، به عنوان یک استاد الهیات، محبوبیت و نفوذ فراوانی پیدا کرده است. ما همچنین می بینیم که فرضیه سه گانه گرائی به طرز گسترده ای در خدمت جنبش به اصطلاح «نوپنطیکاستی» قرار گرفته است و همچنین در پاره ای از جنبش های دیگر مذهبی، به شدت توسعه یافته است و چنین ایده هایی، فشار بزرگی بر مسیحیت آمریکائی وارد آورده است.

یکی از دلایل کسب محبوبیت این فرضیه که انسان به جای داشتن دو جنبه، دارای سه بعد است این است که امکان پایه گذاری نظریه ای را می دهد که به موجب آن، ایمانداران به دو گروه مختلف تقسیم می شوند: مسیحیانی که از روح متولد شده اند ولی روح القدس هنوز در آنها قرار نگرفته است - تعمید روح القدس نگرفته اند - و مسیحیانی که از روح تولد یافته اند و روح القدس در آنها ساکن است. کسانی که تاکید زیادی بر تعمید به عنوان یک کار اساسی و فیض خداوند بعد از تولد دوباره دارند، می گویند که انسان ها در سه گروه قرار دارند: کسانی که اساساً فاقد روح القدس هستند، سپس کسانی که روح القدس را در تولد دوباره یافته اند ولی این برکت را از دست داده و از روح القدس تهی گشته اند و سرانجام کسانی که روح را در تولد دوباره یافته و در آن ساکن هستند.

اگر می خواهید در مورد این سه درجه مختلف در مسیحیت صحبت کنید، فرضیه «سه گرائی» یا tripartite نمونه قانع کننده ای برای این تقسیم بندی است ولی گاهی اوقات متوجه می شوید که این فرضیه شکست خورده است. چرا؟ چون مسیحیانی که دارای پری روح نیستند، روح القدس را در soul دارند نه در spirit. فرق مسئله کجاست؟ به سادگی مشخص است. فرق مسئله در درجه بندی های انسانی است و اینکه اگر روح القدس در soul باشد چه وضعیتی بوجود می آید و اگر در Spirit باشد چه وضعیتی؟ و در اینجاست که به اصطلاح مسیحیت نفسانی و مسیحیت روحانی طبقه بندی می شوند. [توضیح مترجم: مسیحیان نفسانی کسانی هستند که روح القدس را در نفس (Soul) دارند و مسیحیان روحانی کسانی هستند که روح القدس را در روح].

من فکر می کنم بروز این عقیده ها و ایده های مختلف، الهیات را بر آن داشته است که توجه ما را به آموختن کتاب مقدس جلب کند: ما دارای نقطه نظرهای دینی هستیم و می کوشیم

نظریه ای را بنا نهیم که با نقطه نظرهای کتاب مقدس هماهنگ باشد. آموختن کتاب مقدس ضرری ندارد. در کتاب مقدس در پاره ای از اوقات از جسم و روح و نفس سخن رفته است و به عبارت دیگر درباره مغز و شکم و قلب نیز سخن رفته است.

پیام نهائی کتاب مقدس این است که ما دارای دو جنبه جسمانی و روحانی هستیم که این جنبه روحانی را گاهی در soul و گاهی در spirit بیان می کند و جنبه روحانی یا متافیزیکی ما شامل شخصیت، احساسات، تفکر، جان، امیال و نظایر آن می باشد. خداوند، ما را در این دو بُعد آفرید و آنگاه سقوط کردیم ولی در نهایت هر دو جنبه ما در فیض و قدرت خداوند رستگار خواهند شد.

۱۳) عادل بودن یعنی چه؟

عادل بودن یعنی انجام آنچه که خداوند به ما می گوید. عدالت یعنی اطاعت خداوند. عیسی مسیح پیروان خود را به عدالتی ناب دعوت می کند. او در یکی از تعلیمات خود در انجیل، به ما می گوید: «اگر عدالت ما افزون تر از عدالت کاتبان و فریسیان نباشد وارد ملکوت خداوند نمی شویم.» بعضی از ما با گفتن اینکه دارای عدالت مسیح هستیم و مطمئناً این عدالت برتر از عدالت کاتبان و فریسیان است (این اعتراف واقعیت دارد)، شانه خود را از بار مسئولیت خالی می کنیم ولی فکر نمی کنم منظور عیسی مسیح این باشد. عیسی مسیح از ما می خواهد عدالتی را نشان دهیم که برآمده از خلقت تازه و تأیید شده ما باشد، عدالت در انسانیتی خداگونه و عدالتی در پیروی و تقلید از مسیح. ملاک هائی که در زندگی داریم نوعی معیار از عدالتی است که عیسی مسیح، به ما داشتن و عمل به آن را توصیه کرده است ولی من فکر می کنم اهمیت لازم را به آنها نداده ایم.

یک روز، نامه ای دریافت کردم که نویسنده آن از کسانی که می رقصند و مشروب می خورند و سیگار می کشند، بسیار شاکمی بود و می گفت: این گونه افراد چگونه می توانند مسیحی باشند؟ از آنجائی که تمام اعمال انسان در ملکوت خداوند به حساب می آید و در زمره مسائل اخلاقی هستند ولی در رابطه با ملکوت خداوند، این موارد اعمال مهمی نیستند. قصور بزرگ کاتبان و فریسیان انجام امور ظاهری بود و بدین سبب از ما دعوت شده است در عدالت از آنان پیشی بگیریم. آنان بیشترین بودند در کمترین، آنها عدالت را در امور

ظاهری و بی اهمیت محسوب می کردند. عیسی مسیح آنها را سرزنش کرد که از امور مهم قانون خداوند غافل مانده اند.

اگر ما برآنیم به عدالتی که مورد نظر خداوند است ملبس شویم، برای آگاهی خودمان نیاز به بررسی مواردی مهم و نیز موارد کم اهمیت داریم. برای مثال عیسی مسیح فریسیان را در رابطه با «ده یک» یا «عشریه» سرزنش نمود. آنها وسواس عجیبی در امر «عشریه» داشتند و همیشه این سنت را نگه می داشتند و امروز هم تنها ۳ در صد کلیساهای انجیلی، سنت «ده یک» را حفظ کرده اند. عیسی مسیح نه تنها به مسائل مهم پرداخته است بلکه در این مورد به مسائل جزئی نیز اشاره کرده است. عیسی مسیح گفت: «فریسیان ده یک خود را می پردازند ولی عدالت و انصاف را فراموش می کنند.» من معتقدم آنچه که در نهایت عدالت نامیده می شود، ثمره نیکوی روح القدس می باشد. شخص عادل کسی است که می توانید به او اطمینان کنید، دارای صداقت است، کلامش عدالت است و تقلب نمی کند و اینها اعمالی روحانی هستند. ولی هنوز ما می خواهیم مردم را بر حسب اعمال ظاهری آنها داوری کنیم و این داوری منظور نظر عیسی مسیح نیست.

۱۴) عیسی مسیح گفت: «کامل شوید چنان که پدر شما که در آسمان است، کامل است.» با توجه به این توصیه عیسی مسیح، آیا می توانیم به کاملیت برسیم؟

در مورد این سؤال شما لازم است به پاره ای از نکات اشاره کنم. اولاً عبارت perfect ترجمه ادیبانه ای از be complete می باشد. بنابراین اغلب در عهد جدید و عهد عتیق می بینیم انسان از طریق نیکوئی و عدالتش و داشتن سطح متوسطی از بلوغ فکری، توصیف شده است. به هر صورت استفاده از عبارت انگلیسی perfect برای be complete لطمه زیادی بر بار معنایی آن وارد نمی کند. اکنون به خاطر داشته باشید که پدر آسمانی ما در کاملیت، کامل است. بنابراین اگر ما بخواهیم از دیدگاه شباقت داشتن به خدا، کاملیت او را منعکس کنیم، باید او را در روحانیت عالی و کامل او منعکس نمائیم. در حقیقت، دعوت بنیادی ما در جهان این است که بازتاب دهنده شخصیت خدا در جهان باشیم و این معنی درست به شکل خدا آفریده شدن ما است. مدتها قبل از موعظه مشهور عیسی مسیح معروف به موعظه

کوهستان، خداوند، بنی اسرائیل را ملزم ساخت که شخصیت او را در خود نشان دهند، چنان که گفت: «کامل باشید چنان که من کاملم.» خداوند آنها را قوم مقدس خواند یعنی Holy که کلمه معادل آن در عهد جدید saints می باشد.

حالا در مورد این سؤال که آیا می توانیم در کاملیت روحانی در این جهان پیشرفت کنیم؟ اگر عیسی مسیح گفت: کامل باشید، فرض بر این است که عیسی مسیح ما را مجاز به انجام چیزی غیرممکن جهت پیشرفت در امور روحانی نکرده است. بنابراین بسیاری از مسیحیان به این نتیجه رسیده اند که دستیابی به این تکامل روحی در زندگی امکان پذیر است. این نظریه، «تکامل گرایی» (perfectionism) نام دارد و اساس یک ایدئولوژی دینی است یعنی کار مخصوص روح القدس که انسان را قدرت تسلط بر تمامی گناهان می بخشد و تکامل روحی را در این جهان به انسان عطا می کند. مسیر اصلی مسیحیت به هر صورت بر بقاء فرضیه تکامل گام به گام استوار است زیرا در مسیحیت تاریخی و تاریخ کلیسا، قدیسن بزرگی را می بینیم که در لحظه مرگ اقرار کرده اند که در طول زندگی در تقلا بوده اند که گناه را از خود دور کنند. این اعتراف خاص قدیسنی نیست که از تقدس کمتری برخوردار بوده اند، پولس رسول نیز در مورد کشمکش دائمی اش با گناه صحبت کرده است.

آیا کسی می تواند کامل باشد؟ از طریق فرضیه ای، پاسخ این سؤال مثبت است. کتاب مقدس به ما می گوید: با هر تجربه ای که درگیر شویم، خداوند راهی برای گریز از آن تجربه، پیش پای ما می گذارد. خداوند همیشه فیض لازم را به ما می دهد که بر گناه مسلط شویم، بنابراین می خواهیم بگویم در زندگی مسیحی ناگزیر گناه هم پیدا می شود، و این به خاطر ضعف روحانی ما و فرصت هائی است که برای گناه در زندگی پیش می آید. ولی هر فرصتی الزاماً فرصت ارتکاب گناه نیست. بنابراین می شود گفت: ما از نظر فرضیه ای می توانیم کامل باشیم ولی در عمل هیچ یک از ما کامل نیستیم.

۱۵) در رساله به رومیان می خوانیم: «آنانی که در جسم هستند نمی توانند خدا را خوشنود کنند.» آیا بدین معنی است که اگر شخصی غیرمسیحی عملی عادلانه انجام دهد، موجب رضایت خاطر خداوند نمی شود؟

در اینجا پولس رسول توضیح می دهد: هرکسی که تولد تازه نیافته است و همچنین از دیدگاه کتاب مقدس، هرکسی که در روح القدس متولد نشده است، در جسم زیست می کند.

از سخنان او چنین استنباط می‌شود که هر کس در جسم زیست می‌کند نمی‌تواند خدا را خوشنود کند. آیا می‌توان سؤال را چنین مطرح کرد که اگر کسی که در جسم ساکن است، کار نیکوئی انجام دهد، باز هم رضایت خدا را جلب نمی‌کند؟ اگر قرار بر این باشد که ساکنین در جسم خدا را خوشنود نسازند، پس در هر شرایطی صدق می‌کند. شما می‌پرسید: پس آن گروه افرادی که صالح هستند ولی در جسم زیست می‌کنند چگونه می‌توانند رضایت خدا را جلب کنند؟ این سؤال شما بیانگر موردی است که من آن را «شرایط حقیقت معکوس» نامیده‌ام. مانند این است که سؤال کنید: «اگر یک نفر بی‌ایمان، بخاطر ایمانش مردود شود.» اگر او ایمان داشت، بی‌ایمان محسوب نمی‌شد. پس این یک شرط محال است یعنی یک بی‌ایمان در آن واحد نمی‌تواند ایماندار نیز باشد.

من این برداشت را از سؤال شما دارم: کسی که تولد تازه نیافته است و هیچگاه در روح القدس زیست نکرده است، می‌تواند منشاء عدالت باشد؟ دوراه برای پرداختن به این سؤال موجود است: از سوئی عهد جدید می‌گوید عدالت و نیکوئی در صورتی حاصل می‌شود، که انگیزه‌ای درونی موجب کردار خارجی گردد یعنی یک عمل، موقعی عدالت و نیکوئی محسوب می‌شود که پشتوانه روحانی داشته باشد. کتاب مقدس به خوبی این را بیان کرده است یعنی بسی انسانها که در جسم ساکن هستند ولی می‌توانند منشا عدل و نیکی باشند و اعمالی را انجام دهند که با معیارهای قانون خداوند سازگاری داشته باشد. بسی انسان‌ها هستند که مسیحی نیستند، دزدی نکرده‌اند، قتل نکرده‌اند، مهربان و بخشنده هم می‌باشند و تمامی رفتارهای اجتماعی آنها رنگی از تقوا دارد یعنی آنچه که اصلاح‌گران آن را عدالت مدنی می‌گویند، عدالتی که ظاهراً اطاعت از قانون خدا تلقی می‌شود.

ولی عهد جدید تعریف دقیق تری از عدالت «معتبر» دارد. برای مثال در انجیل متی باب نوزدهم، جوانی که از مسیح شرایط دخول به ملکوت خدا را می‌پرسید، فکر می‌کرد که تاکنون ده فرمان موسی را از آن زمان که بچه‌ای کوچک بوده نگه داشته است، قتل نکرده است، دزدی نکرده است، زنا نکرده است و غیره... او به عیسی مسیح گفت: «همه اینها را از طفولیت نگاه داشته‌ام، دیگر مرا چه نقص است؟» (۲۰:۱۹).

در عین حال، کتاب مقدس گفته است: «همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست، یکی هم نی» (رومیان ۳:۱۲). هیچ انسانی نیست که در عین حال که در جسم زیست

می‌کند، منشاء عدالت و خیریت هم باشد زیرا خداوند عدالتی را تقاضا می‌کند که برآمده از انگیزه‌های خالص قلبی و شوق به تحصیل رضامندی او باشد، نه چنان عدالتی و خیریتی که اطاعت صرف و ظاهری نسبت به قانون او تلقی می‌شود. اگر با روح القدس انگیزه نشده باشم و صرفاً در جسم ساکن باشم، هیچ وقت انگیزه‌ای در من برای انجام کاری که بتوانم با آن خداوند را خوشنود سازم وجود نخواهد داشت. بنابراین باید بگویم: شخصی که در جسم زیست می‌کند، از دیدگاه «کردار متکی به انگیزه روحی» هرگز نمی‌تواند منشاء عدالت و خیریت واقعی یعنی آن‌گونه عدالت و خیریتی که خدا را خوشنود می‌سازد باشد.

۱۶) اگر روح القدس در ما هست، چرا نمی‌توانیم زندگی کاملی داشته باشیم؟

اجازه دهید بگویم ما می‌توانیم در کاملیت زندگی کنیم. ممکن است گفته‌من برای شما بسیار عجیب باشد زیرا حداقل نقطه نظر مشترک مسیحیان و غیرمسیحیان این است که هیچ انسانی کامل نیست.

بر اساس آموخته‌های عهد جدید و آنچه که از آن فراگرفته‌ام، وقتی روح القدس به زندگی من وارد می‌شود، وقتی روح القدس در من ساکن می‌شود، آنگاه زندگی می‌کنم در حالی که قدرت اطاعت خداوند در من است. روح القدس قدرت اطاعت از احکام خداوند را به من می‌بخشد و عهد جدید می‌گوید: هیچ تجربه‌ای در زندگی من فراتر از توانائی‌های من اتفاق نخواهد افتاد و با هر تجربه‌ای خداوند راه‌گزینی پیش‌پایم نهاده است. من هم این واقعیت را می‌پذیرم که هیچکس کامل نیست و در کاملیت زندگی نمی‌کند ولی فکر می‌کنم این فیض خداوند است که کامل زیستن را برای ما ممکن می‌سازد.

من می‌خواهم بگویم: در طی روز هزاران فرصت ارتکاب گناه در زمینه نگارش برایم وجود می‌آید و هر لحظه برایم فرصتی است برای گناه ورزیدن. در درون من یک جنگ دائمی در جریان است: روح القدس ساکن در من، مرا به سمت عدالت و عبادت می‌کشاند. ولی به خاطر داشته باشید چه کسی این ادعا را دارد - روح القدس در من ساکن است - من! من! آر. سی. اسپرول! روح القدس در موجود ناکاملی چون من سکونت کرده است، کسی که از گناهان و شرارت‌ها تطهیر نشده است و هنوز متمایل به آن سواست. بنابراین، فرصت‌های متعددی که برای ارتکاب گناه به من روی می‌نماید، می‌دانم فرصت نبردی است در من، بین

آنچه که کتاب مقدس آنها را جسم و روح می نامد و این یک عامل ذاتی است که مرا به گناه نزدیک و از کمال دور افکنده است. اگر توجه کنیم، نتیجه می گیریم که در تک تک فرصت های پیش آمده، قدرت لازم را برای مقاومت در برابر وسوسه ها توسط روح القدس می یابیم، به این دلیل است که من هرگز مقابل خدا نمی ایستم تا بگویم: «خداوندا، می دانم مرا خواهی بخشید، شیطان مرا فریب داد.» یا اینکه یگویم: «قدرت روح القدس در من برای ایستادگی در مقابل وسوسه ها کافی نبود.» بنابراین حتی گرچه تصور می شود پولس رسول در زندگی خود به کمال واقعی دست نیافته بود ولی عدم موفقیت احتمالی او، فقدان قدرت و توانائی های روح القدس نبوده است بلکه گرایش های انسانی او بود که مانع از رسیدن به کمال می گردید.

۱۷) آیا برای يك مسیحی ممکن است در گفتار و رفتار خود، خلوص نیت داشته باشد؟

بخشید من این سؤال را می کنم. خیلی جدی هستم و قصد زیرکی و طفره رفتن ندارم، منظور از خلوص چه نوع «خلوصی» است؟ ما معمولاً می گوئیم ۹۹/۴۴ در صد پاکی ها ناشی از عملکرد صابون است. ما از درجات مختلف خلوص نقره، طلا و سایر فلزات با ارزش دیگر صحبت می کنیم ولی وقتی از کلمه پاک در زمینه اخلاقی و روحانی صحبت می کنیم، می خواهیم بگوئیم: برای یک مسیحی غیرممکن است در آنچه که انجام می دهد و آنچه که می گوید، ۱۰۰ در صد خلوص داشته باشد! به دلایل زیر: وقتی که خداوند، عملی را که انجام می دهیم و سخنی را که به زبان می آوریم ملاحظه می کند، تنها به سطح کردار ما نمی نگرد بلکه عمق ها را می کاود و همچنین انگیزه های درونی ما را ملاحظه می کند. انگیزه یعنی بازتاب عمیق تمایل ما و وضعیت قلب های ما. برای به تصویر کشیدن یک «پاکی» مطلق و آرمانی، پیش زمینه ای به نام انگیزه و آن هم انگیزه ای کامل، برآمده از یک قلب ۱۰۰ در صد متمایل به خدا لازم است، دلی سرشار از عشق به خدا، با تمامی دل، با تمامی فکر و با تمامی روح. من هرگز کاری را انجام نداده ام که در لحظه انجام آن، با تمامی قلب و روح و فکر، خداوند را دوست داشته باشم. هر کاری که تاکنون انجام داده ام، هر سخنی را که تاکنون به زبان آورده ام، تحت تاثیر ذات گناه آلودم بی عیب نبوده است.

اگر از کلمه «خلوص» به معنی دیگری استفاده می کنیم، امری جداگانه است. من گمان می کنم در هر کاری که انجام می دهیم، درجه ای از علائق شخصی خود را در آن اعمال می کنیم. ما می توانیم در مورد افرادی فکر کنیم که به طرز اعجاب آوری کارهای انسان دوستانه ولی سطحی انجام می دهند که به زعم ما اعمال انسان دوستانه واقعی تلقی می شود. ولی من فکر نمی کنم که هرگز بتوانیم عمل خالصانه را در جهان ببینیم یا یک اندیشه ناب و سخن ناب، مگر اینکه خود، در درون خود کامل شویم. حاصل کلام این است: خداوند نه تنها اعمال ظاهری ما را داوری می کند بلکه در مورد قلب ما و اندیشه های درونی ما نگران است. اگر تمام نگرانی خداوند و توجه خداوند فقط بر اعمال ظاهری ما باشد - که درحقیقت این گونه است - شاهد انسان هائی خواهیم بود بی هیچ علاقه ای به عیسی مسیح، کسی که در عدالت خود و انسان دوستی و دلسوزی و رحم و شفقت، پیشاهنگ و پیشگام و الگوی مسیحیان است. هر گاه تصویر تمام قدی از اوضاع درونی و ذهنی خود را ببینیم، آنجاست که از تمام کوتاهی های خود، شرمنده و رنجور می شویم.

۱۸) عیسی مسیح، مسیحیان را «نمک زمین» و «نور جهان» نامید. ممکن است شما چند راهکار عملی را که به موجب آن، ما بتوانیم نور و نمک باشیم، به ما نشان دهید؟

به بیان کتاب مقدس، نمک عاملی است که به زندگی، رنگ و بو و طعم می بخشد. من فکر می کنم که هر شخص مسیحی باید بیانگر طعم و هیجان زندگی باشد، احساسی برای دوست داشتن، احساسی برای شادی بخشیدن به پیرامون خود. حتی حواریون مسیح به ما گفته اند که سخنان ما باید نمکین باشد. منظور حواریون مسیح از این توصیه این نیست که باید «خوشمزه» و «شوخ» باشیم بلکه منظور این است که سخنان ما باید حاکی از لطافت طبع، رنگ و رو و زنده دلی ما باشد. ما مردمانی هستیم که با حیات تازه متبارک شده ایم، و وعده حیات ابدی در عیسی مسیح را داریم.

من فکر می کنم «نمک زمین» بودن یعنی تبدیل شدن به آدمی که از زندگی لذت می برد، یعنی کسی شدن، که امید زندگی را می آفریند و از آن نمی گریزد. این را می گویم زیرا می بینم اکثر ما انسانهای ساکت و عبوس و محتاطی هستیم یعنی آنچه که واقعاً نباید

باشیم. ما باید نمک انسان‌ها باشیم و مزه و طعم زندگی را بیفزائیم. نه تنها نمک بلکه نور جهان باشیم. معنی بنیادی کلمه نور در کتاب مقدس، روشن شدن افکار ما و آگاهی ما به حقایقی است که خداوند به ما داده است. آن عده از انسانها که مسیحی نامیده می‌شوند، دعوت شده‌اند که مشتاق حقیقت باشند. ما باید در باره آنچه که حقیقت است، دقت کنیم و راه درست در حقیقت زیستن را فرا بگیریم.

اکثراً کلیسا یک بازتاب فرهنگی صرف به نظر می‌رسد. ما به عنوان نور و نمک جهان نباید اجازه دهیم، قدرتی خارج از کلیسا، آن را تقویت کند و خود منبع قدرت‌ها باشیم. در همین حال از کتاب مقدس این را آموخته‌ایم که کلیسا باید در لبه زندگی باشد (چیزی بین بریدن و ماندن). ما ماموریت داریم به جای اینکه تابع فرهنگی خارج از کلیسا باشیم، خود، فرهنگ آفرین باشیم. و من فکر می‌کنم معنی حقیقی «نور» بودن همین است، نوری که راه را به مردم بنمایاند، تا از تاریکی خارج شوند. مثلاً فرض کنید که در یک اداره یا شرکت یا کارخانه و هر جای دیگری دارای یک مسئولیت کلیدی می‌شوید و سپس مشاهده می‌کنید که جو کشمکش و ستیزی بر محیط حاکم است. در اینجا به عنوان یک نفر مسیحی باید مقرراتی پیاده کنید، الگویی ارائه دهید که جو موجود را آرام و جو تفاهم و همکاری را بین کارکنان فراهم آورید. این است معنی واقعی «نور جهان» بودن. «نور جهان بودن» یعنی نشان دادن جهان در وضعیت متعالی آن.

۱۹) چگونه می‌توانیم در دنیا باشیم ولی از «آن دنیا» نباشیم؟ معنی «نه از آن» چیست؟

در عهد جدید آمده است چون ما متحول شده و «انسانیت جدید» را یافته‌ایم، نباید با جهان همشکل شویم (رومیان ۱۲: ۲). اجازه دهید این دو کلمه *conformity* (مطابقت) و *transformation* (تحول) را بیشتر بررسی کنیم، پیشوند *con* یعنی «با» و عبارت *conform to this world*، معنی کتابی «با دنیا بودن» است و این مورد یکی از عجیب‌ترین برداشت‌ها و تجربه‌هایی است که ما به عنوان یک فرد مسیحی داریم. هیچ‌کس نمی‌خواهد خارج از این دنیا باشد، ما می‌خواهیم «در آن باشیم»، ما می‌خواهیم در روزگار خود زندگی کنیم. ما می‌خواهیم مناسب دنیا باشیم. انگیزه‌ای در ما هست که ما را به تقلید از الگوهای دنیائی وامی‌دارد. کتاب مقدس می‌گوید: ما نباید با نمونه‌های دنیائی سازگاری نشان دهیم.

اکنون وقتی تعلیمات کتاب مقدس را می‌شنویم، این چنین می‌اندیشیم که به عنوان یک فرد مسیحی باید از دنیا ببریم و اصلاً به آن فکر نکنیم. بنابراین، اگر چنانچه دنیا از لباس‌های آن چنانی استفاده می‌کند، ما نباید از آن لباسها استفاده کنیم و اگر دنیا متمایل به آراستن خویش است ما خود را نیارائیم، و بکوشیم به طریقی نشان دهیم با این دنیا فرق داریم. ولی اینها چیزهایی نیستند که منظور نظر کتاب مقدس باشند: موضوع اصلی کتاب مقدس، متفاوت بودن با معیارهای دنیائی نیست بلکه برای حصول به تحول و تغییر باید به ماورای عدم تطبیق با این جهان پردازیم. و این یعنی آنچه که کتاب مقدس در مورد «نور بودن» و «نمک بودن» به ما تعلیم می‌دهد. آنچه که متحول می‌شود و دگرگون می‌شود یعنی عوض می‌شود. پیشوند *trans* در *transformation* یعنی «بالا و برتر». ما باید بالاتر و برتر از معیارهای دنیوی باشیم ولی این احساس برتری موجب آن نشود که به داوری دیگران پردازیم و به دنیا فخر بفروشیم و خود را برتر بدانیم بلکه دعوت شده‌ایم به انتخاب عالیترین راه زندگی، و مفهومش این نیست که شما از دنیا بگریزید: دنیا، دنیای پدر من است و گستره وسیع بخشش خداوند است. اراده خداوند بر این نیست که ما از دنیا بگریزیم و به تنهایی خود پناه ببریم. خداوند هیچگاه مایل نیست چیزی به ما تحمیل کند. خداوند بندگان خود را به این جهان فرستاده است تا از آن بهره‌مند شوند.

لوتر اظهار داشته است: «همیشه یک الگوی متعادل از رفتار مسیحی وجود دارد.» حال چه باید کرد؟ آیا چون پولس رسول، اولین روز زندگی مسیحی خود را در «تبعید» عزلت‌گاه و در تفکر بریدن از دنیا باشیم و به «آرابیا»ی تفکرات خود پناه ببریم؟ یا اینکه اشتیاق و آرزوی دور بودن از پلیدیها و آلودگیها را با کمک روح خداوند در خود گسترش دهیم؟ لوتر، پاسخ سؤال را می‌دهد: هر شخص مسیحی و ایمان‌داری که پشت پا به دنیا زده است، مجدداً به این دنیا برگردد و آن را لمس کند ولی رجعت دوباره او به دنیا، با دیدی تازه باید باشد و آن اینکه دنیا پرستیدنی نیست، دنیا بی‌خدا نیست بلکه صحنه و جلوه‌گاه بخشش خداوند می‌باشد. در غیر این صورت رشد روحانی لازم را نخواهد یافت و این درست آن چیزی است که مسیح انجام داد. عیسی مسیح برای نجات جهان، به جهان آمد. خداوند وعده داده است که زمین را می‌بخشد و آن را تازه می‌کند. و زمین یعنی همین دنیائی که در آنیم و قسمتی از آن هستیم و با آن مشمول وعده خداوند می‌شویم.

۲۰) چگونه می‌توانم در زندگی، خداپرست بودن خود را نشان دهم؟

من خوشحالم که از کلمه demonstrate (تظاهرات = تظاهر) برای بیان سؤال خود استفاده کردید. قصد ندارم زیاد با این لغت بازی کنم ولی فکر می‌کنم اکثر اوقات ما نگران این مسئله هستیم که چگونه می‌توانیم پارسائی خود را آشکار کنیم. این است که برای نشان دادن تقوای خود، از طریق مسیح منحرف شده و اعمال ما مصنوعی جلوه گر می‌شوند. و این یکی از بزرگترین اشتباهات یک نفر «فریسی» است، کسی که مورد سرزنش شدید عیسی مسیح قرار گرفته است زیرا فریبیان همیشه در اجتماعات به دینداری و پرهیزکاری خود تظاهر می‌کردند. عیسی مسیح آنها را به خاطر چنین تظاهراتی، منحنط خواند و به آنها اخطار کرد که این گونه عبادات و نمازها که در انظار عمومی به عمل می‌آورند، مقبول نظر خداوند نخواهد بود بلکه موجب افزایش اعتبار آنها نزد مردم خواهد شد. بنابراین، عیسی مسیح گفت: «هرگاه دعا می‌کنی در تهایی و خلوت دل، پدر آسمانی را عبادت نما و او که کارهای نهان تو را می‌بیند، آشکارا به تو پاداش خواهد داد.» (متی ۶:۶). بنابراین مشخص است که عیسی مسیح با این گونه تظاهرات به شدت مخالف است.

در عین حال خداوند ما عیسی مسیح گفت: «بگذارید نور شما بر مردم آشکار شود.» پس اگر مجاز نمی‌باشیم خود را در روحانیت و پرهیزکاری نشان دهیم، به نحوی باید حقانیت ایمان خود را در محیط خود آشکار سازیم. بهانه‌گیران در کمین ما نشسته‌اند و منتظر فرصت هستند تا ما را محکوم کنند، آنها مواظبند ببینند پس از یک تصادف رانندگی، وقتی پیاده می‌شویم چه عکس العملی نشان می‌دهیم، وقتی کسی در مقابل ما خطائی مرتکب می‌شود، چه رفتاری با او داریم؟ آیا ما به قول خود وفا می‌کنیم؟ آیا مالیات خود را به موقع می‌پردازیم و غیره؟ رفتارهای اجتماعی ما، بیش از هر چیزی در معرض قضاوت و دید مردم است. لوتر این راه را به ما نشان داد: «هر مسیحی برای همسایه خودش باید یک «مسیح» باشد، نه اینکه به خاطر همسایه خود مصلوب شویم بلکه زندگی ما، عدالت ما، دوستی ما، محبت ما، صداقت ما، عیسی مسیح را به تمامی برای اطرافیان بشناساند. و این وظیفه بسیار خطیری است.

۲۱) چگونه می‌توانیم در ایمان خود شجاع باشیم و از آن به شوق آئیم و به عنوان مردم برگزیده خداوند از زندگی لذت ببریم بی‌آنکه مغرور شویم؟

سئوالی بسیار عالی است. پولس رسول در رساله اول خود به تیموتائوس ۳:۶ سفارش نموده است: افراد جوان ولی پرایمان نباید در رأس کلیسا قرار گیرند مبادا مغرور شوند. در حقیقت، مبحث ارشدیت سنی در کلیسا، ریشه در عهد عتیق دارد زیرا ارشد شدن، مستلزم مرور زمان و رشد روحانی است. رشد روحانی در جوانی و در حالی که به رشد عقلانی کافی نرسیده‌ایم، ما را دچار هیجان و شوقی کاذب می‌کند که غیر مسیحیان را با دید تحقیر نگاه می‌کنیم و این خود نوعی تکبر و عدم گذشت محسوب می‌شود. بیشتر تظاهرات جوانان ایماندار، ریشه در یک حس عادی دارد که در اثر هیجان و شوق کشف مسیح، برانگیخته شده است.

سال اولی که به مسیح ایمان آوردم، پرهیجان‌ترین دوره زندگی بود. با سرسختی تمام می‌کوشیدم هرکس را که می‌شناختم و هر که را که دوست داشتم و هرکس را که ملاقات می‌کردم، حتی اگر غریبه هم بودند، با مسیح آشنا کنم. من آرزو می‌کنم اکنون نیز دارای آن شوق و هیجانی باشم که در اثر آشنائی با عیسی مسیح، اولین سال زندگی مرا سرشار کرده بود. اما احساسات و شور و شوق مذهبی من، رفته رفته با نوعی تحکم آلوده شد زیرا نه تنها همه کس را با شور و شوق به مسیح دعوت می‌کردم بلکه می‌خواستم که همان لحظه ایمان بیاورند و می‌پنداشتم خداوند مرا برگزیده است تا مردم را به ایمان دعوت کنم و همان لحظه آنان ایمان بیاورند. مردم را به گوشه‌ای می‌بردم و ساعتها با آنها بحث می‌کردم ولی اکنون می‌دانم عمل شایسته‌ای نبوده است. و در حقیقت لحظاتی هم بودند که من در گفتگوها و بحث‌های خود نزاکت را رعایت نمی‌کردم. اینک من نمی‌توانم آن احساسات و شور و شوق طبیعی را انکار کنم.

هیچ اشکالی وجود ندارد که برای مسیح شوق داشته باشیم، این یک حس طبیعی برای هر ایماندار است. کتاب مقدس سفارش می‌کند که در ایمان خود غیور باشیم. شاید یک نوع تعصب در این فرمان مسیحیائی وجود دارد. ولی باید تکرار کنم و تأکید کنم: این گونه اشتیاق می‌تواند به سادگی با غرور آمیخته شود زیرا ممکن است به این باور برسیم که فرستاده مخصوص و سری خداوند به جهان می‌باشیم و جهان جز از طریق جانفشانی‌های ما

رستگار نخواهد شد. هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید، به قدرت مخرب غرور در زندگی روحانی تأکید شده است. ما این تعلیم را در این عبارت مشهور داریم: «غرور، پیشاهنگ ویرانی است و روح مغرور، پیشاپیش هر دو.» و همچنین این تعلیم را داریم که خداوند، فروتنان را فیض می بخشد ولی در مقابل مغروران می ایستد. پس هر لحظه و هر دقیقه مراقب باشیم مبادا غرور و تکبر، زندگی و رشد روحانی ما را ویران کند.

۲۲) اگر واقعاً خدا را دوست داریم، چرا از احکام او غفلت می کنیم؟

اگر ما مطلقاً از احکام خداوند غفلت می کنیم، دلیل روشنی بر آن است که خداوند را دوست نداریم. عیسی مسیح گفت: «اگر مرا محبت می کنید، احکام مرا نگه دارید.» نگه داشتن احکام خداوند، نشان دهنده عشق به اوست و اطاعت از قلبی سرچشمه می گیرد که به سمت خدا مایل است و محبت خدا را لمس کرده است. ولی لازم است گفته شود و بدانیم که در زندگی بزرگترین قدسین تاریخ مسیحیت، آنانی که قلبشان به عشق خداوند می تپید، باز هم نشانه ای از عدم اطاعت و غفلت از احکام خداوند مشاهده می شود.

چرا اینطور است؟ روشن است، زیرا ما هنوز در تقدس خود کامل نشده ایم. وقتی در مسیح بخشیده می شویم، رسالت جدیدی داریم. سکونت و شراکت با قدرت روح القدس، شروع حرکتی به سوی نیکی است ولی تمام مراحل تکامل، تدریجی است، زمان می گیرد و تا اینکه به جلال برسیم، تا اینکه به بهشت برسیم، دستیابی به کمال روحانی و اخلاقی ممکن نمی شود (ولی اکثریتی از مسیحیان معتقدند که دسترسی به کمال اخلاقی و روحانی برای مسیحیان در این جهان مقدور می باشد).

یکی از بزرگترین انحراف های فکری مسیحیان در عصر ما (و هر عصری و هر نژادی، انحراف مخصوص خود را از تعلیمات باستانی مسیحیت داشته است)، کوتاهی جدی از درک مسئله «تقدس» است. ما مشابه این اظهار نظرها را زیاد می شنویم: «فرضیه ها را رها کنید، زندگی را بپسبید. یعنی آن چیزی که موجب نگرانی خداوند است، ایدئولوژی مذهبی نیست بلکه اعمال ماست.» بدون شک خداوند مراقب و نگران اعمال ماست. ولی این الگوی فکری که در بین مسیحیان رواج یافته است، موجب تفکیک دو عنصر بنیانی در زندگی مسیحی یعنی «ایمان» و «عمل» گردیده است. واقعیت این است که اگر شخصی

مسیحی به آموزش و فهم حقایق (الهیات) نپردازد، این دو عنصر ایمان و عمل همیشه با هم در تضاد خواهند بود. این یک دوگانگی کاذب است. در عهد جدید، روح القدس که روح حقیقت نامیده می شود، نشانه عمده تقدس ما است. یکی از بزرگترین دلایلی که از اطاعت خداوند غافل می شویم این است که از احکام او غافل شده ایم. فهم آنچه که خداوند بر ما آشکار کرده است را از دست می دهیم، حقیقت و عمل در تقدس ما قابل تفکیک نمی باشند.

۲۳) چگونه يك مسیحی تعادل لازم را بین اهداف خود و هدایت روح القدس برقرار کند؟

من فکر می کنم وقتی در عهد جدید سخن از هدایت روح می شود، مقصود عمده آن هدایت روح به سوی تقدس می باشد. وقتی که کتاب مقدس از هدایت روح سخن می گوید، هدف، هدایتی به سوی تقدس است. اکنون من پی برده ام که این عبارت «هدایت» در بیان امروز ما و در الگوهای گفتاری ما، کلمه ای نارسا است. ما طوری از هدایت روح سخن می گوئیم که مانند این است که روح ما را به چپ یا راست یا اینکه ما را به زندگی در او ماها یا نبراسکا یا سنت لوئیس یا میسوری هدایت می کند و ما دائماً در انتظار خدائی هستیم در ستونی از ابر یا در ستونی از آتش که حول و حوش ما می خرامد تا ما را در هر قدم هدایت کند.

در تاریخ رستگاری بشر، گاه این موارد مشاهده شده است که خداوند قوم خود را آشکارا یا با نشانه ها و عجایب زیاد، مستقیماً هدایت کرده است. ما می دانیم که در اعمال رسولان، زمانهایی بوده است که روح القدس مستقیماً خواسته و اراده خود را به رسولان دیکته نموده است و آنها را هدایت کرده است که از یک سرزمینی و قومی به سرزمین و قوم دیگری برای بشارت بروند. ولی منبع اصلی هدایت زندگی مسیحائی، کتاب مقدس است. «چراغ راه ما» قانون خداوند است. به کلامی دیگر، ما عمدتاً با اعمال خود و آنچه خداوند بر ما مکشوف کرده است هدایت می شویم. بعضی از این اعمال اساسی عبارتند از احساس مسئولیت و ترسیم مسیر آینده.

از سوی دیگر، عیسی مسیح گفته است: «به فکر فردا نباشید که چه بخورید و چه بنوشید و چه بپوشید.» اما در همان وقت مسیح ما را تشویق کرده است که اطمینان خود را

بر مواظبت خداوند استوار سازیم و نگرانی‌ها و دلواپسی‌های خود را ترک کنیم. هدف عیسی مسیح از این تعلیمات این نبود که ما را به بی‌هدفی و بی‌برنامه بودن ترغیب نماید. بر عکس، او در تمثیلی بیان کرد: «کدام فرماندهی است که به میدان جنگ برود، قبل از آنکه اطلاعات کافی از تعداد دشمنان و توانائی‌های دشمن، به دست نیاورده باشد و کدام معمار است تا قبل از اینکه موقعیت زمین را نسنجیده باشد، اقدام به ساختمان نماید؟» اینها نمونه‌هایی است که مسیح به ما می‌آموزد تا زندگی خود را هدفمند نمائیم و وضعیت خود را بررسی کنیم. ما در طول زندگی خود و در اعمال خود مشغول ارزیابی اعمال شایسته و ناشایست هستیم تا بر اساس آن شکل سالم زندگی را طراحی نمائیم. زندگی مسئولانه، هدفمند است، هدف‌هایی در راستای قوانین خدائی. من فکر می‌کنم، آنچه که روح ما را به سوی هدایت می‌کند، در ابتدا زیستن و حرکت به سوی هدفی است که خداوند برای زندگی ما در نظر گرفته است.

پولس رسول در این باره می‌گوید: «آنچه در عقب است، فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده در پی مقصد می‌کوشم به جهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است» (فیلیپیان ۳: ۱۳) و این بیانی از هدفمند بودن است. کشیدن خویش به مقصد یعنی کشیده شدن به سوی نیات و مقاصد خداوند، با تقلا و تلاش.

۲۴) منظور کتاب مقدس از اینکه «ما باید منتظر آقای خود باشیم» چیست؟

غالباً در کتاب مقدس این گونه گوشزدها را می‌یابیم و این بدان معنی است که ما گاهی اوقات از انجام امور خاصی غافل می‌شویم مگر اینکه نشانه‌ای یا علامت محکمی از خداوند در آن ببینیم. حکم انتظار برای خداوند، به قوم او در مقاطع مختلفی از تاریخ صادر شده است، به اسرائیل در عصر عتیق و به کلیسا در عصر جدید. در عهد عتیق خداوند وعده داده است که پیش روی قومش می‌خرامد و آنها نباید تا نشانه خداوند را ندیده‌اند، خیمه‌های خود را برچینند. بنابراین، این تذکر خداوند، دلیل آن نمی‌شود که سراسیمه پیش بروید و دست به عملی بزنید تا بدانید آیا خداوند در آن هست یا نه.

در عهد جدید می‌بینیم که عیسی مسیح به کلیسا گوشزد نمود در اورشلیم منتظر بمانند تا روح القدس بر آنان وارد شود. وقتی که روح القدس به کلیسا وارد آمد، کلیسا پیشروی خود

را آغاز کرد. بنابراین در مراحل تاریخی می‌بینیم که خداوند مستقیماً وارد عمل شده است و مردم خود را بی‌درنگ هدایت کرده است.

در این روزگار، به عنوان یک مسیحی قرن بیستم، هدایت زیربنائی ما، فراگرفتن کتاب مقدس است و ما با قوانین و مکاشفات خداوند در کتاب مقدس هدایت می‌شویم و زندگی می‌کنیم. من فکر می‌کنم، بسیار مهم است که کتاب مقدس را بیاموزیم تا مطمئن شویم اعمال ما و تلاش ما منطبق با قوانینی که خداوند پیش روی ما نهاده است می‌باشد. و این آن چیزی است که من آن را «انتظار برای خداوند» می‌دانم، نه انتظار برای نشانه‌های مخصوصی از موافقت خداوند، نه دست روی دست نشستن، ولی داشتن اطمینان به اینکه اعمال ما بر اساس قوانین کتاب مقدس می‌باشد.

۲۵) اخیراً در شرکتی که کار می‌کنم برای پیشرفت آینده شرکت، نقشه‌های زیادی در دست اقدام است. این مسئله مرا وا داشته است که به خود آیم و هدف‌هایم را مجدداً بازبینی کنم و بدین جهت سخت در تلاشم و سرگردانم. چگونه می‌توانم هدف‌هایم را بانقشه خداوند برای زندگیم هماهنگ کنم و چگونه می‌توانم باعث جلال خداوند شوم؟

برای تعیین هدف باید چشم اندازی در پیش روی ما باشد تا برای رسیدن به آن تلاش کنیم و این کاری نیکو است و ثمرات روحانی زیادی دارد. کسانی که زندگی را در حیرت و سرگشتگی و بی‌باوری، بدون هیچ تعبیری از آن می‌گذرانند، مانند فریره‌ای سرگردان هستند که هر لحظه به سوئی متمایل می‌شوند و نسیم فرضیه‌ها و عقیده، هر لحظه آنان را به سوئی می‌کشد. قانون واقعی انتخاب هدف، قانونی خدائی است ولی ما باید این قانون را در زندگی خود تعریف کنیم. یعقوب نبی به ما گفته است: هیچگاه با اطمینان کامل نگوئیم که در آینده چنین و چنان خواهیم کرد بلکه همیشه باید بگوئیم «به خواست خداوند.» همچنان که پولس رسول می‌گوید: «قصدها نزد شما بیایم و از ملاقات شما منظوری داشتم ولی مصلحت دانستم آمدنم را به تاخیر بیندازم، برای من ممکن نشد که بیایم و به شما سلام بگویم زیرا خداوند برای من نقشه دیگری داشت.» حتی شخصی مانند پولس رسول همیشه از نقشه خداوند برای زندگیش آگاه نبود.

ما وقت زیادی صرف می‌کنیم و بسیار می‌کوشیم به اسرار نقشه خداوند در زندگی خود آگاه شویم و این عمل شایسته‌ای نیست و وظیفه ما نیست در کار خداوند کنجکاوی کنیم. اما هر گاه موردی در زندگی ما پیش آید و در انتخاب راه مردد باشیم، آنگاه لازم است از خداوند درخواست کمک کنیم که خواست او چیست؟ و چکار باید بکنیم؟

اولین هدفی که خداوند برای من تعیین کرده است، «تقدس» من است. آنچه که خداوند به من گفته است مطاع است و آرمان و هدف من است. با توجه به تعبیری که از هدف داشتیم، اینک چگونه می‌توانم هدف‌هایم را در نقشه‌های خداوند پیاده کنم؟ من هدف‌هایم را در فروغ تعلیمات کتاب مقدس تعیین می‌کنم، بنابراین وقتی نقشه‌ای برای ترقی روحانی خود و رشد روحانی بستگانم دارم و همچنین طرحی که برای آینده کاری خود دارم، آنچه که لازم است در ابتدا انجام بدهم این است که از خود بپرسم: آیا اهداف من با اصولی که خداوند در کلام خود نشان داده است، هماهنگ است؟

آنچه که خداوند را خوشنود می‌کند ساده دلی و صداقت است. خداوند در هر برگ کلامش، به من می‌آموزد که چه چیزی او را خوشنود می‌کند. بنابراین هدف نهائی زندگی ما، وفاداری در خدمت به خدا است. زمانی که اهداف خدائی را بر اساس کتاب مقدس در زندگی خود پیاده می‌کنیم، در گزینش هدف‌های خاصی نظیر تعیین خط‌مشی خانوادگی و نحوه سرگرمی‌ها و گذران اوقات فراغت خود، آزادی عمل کافی داریم.

۲۶) اگر کسی بخواهد سه جلد کتاب مسیحی را مطالعه کند، کدام کتاب‌ها را پیشنهاد می‌کنید؟

یک وقت در یکی از مجلات مسیحی، مقاله‌ای داشتم در رابطه با سؤالاتی که در مورد نشریات مسیحی مطرح می‌شد. من در آن مقاله، نگرانی عمیق خود را از غفلت نسل امروز از کارهای بسیار بزرگی که در مسیحیت کهن انجام گرفته است ابراز نموده‌ام. چنین به نظر می‌رسد در وضعیتی بحرانی گرفتار شده‌ایم و همیشه خواهان ادبیاتی ساده هستیم که بتوانیم آن را به سرعت در ذهن خود هضم کنیم. چنین به نظر می‌رسد که گرایی به جوییدن هر چه بیشتر موارد مشکل ادبی برای بهره‌وری هر چه بیشتر از آنها در ما وجود ندارد. بنابراین بسیاری از ناشران و فروشندگان کتاب‌های مسیحی، دلسرد شده و علاقه‌ای به انتشار و رواج

ادبیات بزرگ مسیحی معاصر ندارند. من فکر می‌کنم این مسئله باعث سرافکنندگی ما است و همچنین موردی است که به ضرر ما تمام خواهد شد. من در آن مقاله برای کسانی که خواهان مطالعه سه کتاب در طی سال بودند، چندین کتاب را به شرح زیر پیشنهاد کردم. «بنیادها» نوشته کالوین، «اسیر هوس» از مارتین لوتر و احتمالاً «در رابطه با مسیح مجسم» نوشته آتاناسیوس و بعضی دیگر نظیر «شهر نیکو» نوشته آگوستین و حتی «اعترافات آگوستین قدیس».

معلمین فراوانی در دنیا هستند ولی حقیقت این است که ما در انتخاب معلم و تعلیم دهنده در زندگی خود، وسواس لازم را نشان نمی‌دهیم. من نمی‌خواهم بدن خود را برای معالجه در اختیار هر پزشکی قرار دهم: ابتدا لازم است بدانم که پزشکی که انتخاب کرده‌ام دانش لازم را دارد و می‌تواند مرا معالجه کند؟ وقتی می‌خواهم تعلیمات دینی بیاموزم تا رشد روحانی بیابم، می‌خواهم این را بدانم کدام معلم بیشتر به رسالت خود آگاه است و خدا را دوست دارد. این دو ویژگی یعنی مهارت و عشق به خداوند، شاخصه‌های معلم دلخواه من است. آموزش در مکتب معلمینی که نوشته‌هایشان و تعلیماتشان و کتابهایشان ناگهان سر زبانها می‌افتند و رواج می‌یابند و پس از مدت کوتاهی از ذهن‌ها زدوده می‌شوند وحشتناک است! شاید من بسیار سنت‌گرا باشم ولی من کتابهایی را دوست دارم که امتحان خود را به روزگار پس داده‌اند، نوشته‌هایی از غول‌های حیطة ایمان و سرسپردگی نظیر آگوستین و آتاناسیوس و کالوین و لوتر و ادواردز. تالیفات آنها و تعلیمات آنها را می‌پذیرم و صحه می‌گذارم.

همچنان که در مقاله خود نوشته بودم: اگر قرار است نوشته‌های من احتمالاً جایگزین نوشته‌های آن معلمان بزرگ باشد، ترجیح می‌دهم همه کتاب‌هایم بسوزند و دفن شوند و در انبار کتاب فروشی‌ها بپوسند زیرا من کوتوله‌ای بیش در لباس غول نیستم و من می‌دانم که «جیم پاکر» و «جیم بويس» و «چارلز کالسن» و «چاک سویندال» و سایر مردانی که کتابهایشان در سطح گسترده‌ای پخش می‌شود و مورد استقبال مسیحیان قرار می‌گیرد، مایلند همین کار را انجام دهند و با شادمانی از دست نوشته‌های خود خلاص شوند.

۲۷) آیا می‌توانم در سالهای آخر عمرم که ناتوان شده‌ام، برای خداوند مفید باشم؟

من در ماورای سؤال شما، اندوه انسانهایی را می‌بینم که با بارگرانی از تجربه‌ها پیر شده‌اند و آنگاه قانون به آنها گفته است: خداحافظ، عمر مفید شما سپری شده و دیگر باید بازنشسته شوید. اینک به نظر می‌رسد که جامعه به نیروی جوان گرایش پیدا کرده است و به ذخیره‌گرانه‌های نیروی جوانان به عنوان شهروندان مفید متوجه شده است.

ما می‌دانیم که با گذشت زمان و پا به سن نهادن، انسان دچار ضعف خاصی می‌گردد و دیگر نمی‌تواند وظایفی را که سالهای سال با آن خو گرفته است، به نحو مطلوب انجام دهد. ولی انسان در هر سنی ولو خیلی هم پیر و فرتوت در ملکوت خداوند مفید است و هیچگاه بازنشسته نمی‌شود. در کتاب مقدس، به محترم شمردن پیران تأکید شده است زیرا آنان شایسته احترام هستند. من در این مورد خود را بسیار مسئول می‌دانم و احساس وظیفه می‌کنم که احترام پیران را مراعات نمایم. من خیلی به ندرت مردان و زنان خاکستری موئی را دیده‌ام که با من احساس مشترک و همدردی نداشته باشند زیرا اگر هیچ دلیلی برای احساس مشترک بین ما نباشد، این دلیل موجود است که آنها مقاومت کرده‌اند، بارهای گرانی را تحمل کرده‌اند و راه‌های زیادی راپیموده‌اند، حتی ممکن است هنوز مسیحی نباشند ولی قانون مسیحیت را در سطح خاصی در زندگیشان مراعات می‌کنند. روزی مرد پیری را دیدم و با خود اندیشیدم: نمی‌دانم این مرد چندین بار به دندان پزشکی رفته است؟ نمی‌دانم این مرد چندین بار زیر تیغ جراحی رفته است؟ نمی‌دانم شاهد چه صحنه‌های اسف باری در زندگی خود و خانواده‌اش بوده است؟ ولی او هنوز برای جامعه ما مفید است.

وقتی که در دانشکده تدریس می‌کردم، در بخشی که بوم مردی بود که میسیونر بازنشسته بود. او دارای ۵۰ سال سابقه در امر بشارت بود و این مدت درازای است. برای مدت ۵۰ سال او جسم و روح خودش را در راه بشارت مسیح تقدیم کرده بود. پنج سال از این سالها را دور از همسرش در یک بازداشتگاه صحرایی بسر برده بود. همسرش نیز در آن مدت در بازداشتگاه صحرایی دیگر بود. و سرانجام زمانی رسید که او دیگر نمی‌توانست وظیفه خود را به خوبی انجام دهد. بنابراین بازنشسته شد. کاری که بعد از بازنشستگی تا زمان مرگش انجام داد، این بود که هرروز صبح از خواب بلند می‌شد و درست مانند ساعات کار قدیمش،

مدت ۸ ساعت در روز دعا می‌کرد. از نظر جسمی بسیار ناتوان شده بود ولی همیشه می‌گفت: «من هنوز می‌توانم فکر کنم. هنوز می‌توانم صحبت کنم. هنوز می‌توانم دعا کنم.» بنابراین او خود را به خدمت دعا درآورد، هرروز ۸ ساعت! من و تمامی اهل محل می‌دانستیم هیچ امتیازی بالاتر از دعای این پیر مرد برایمان وجود ندارد. زیرا او دعا نمودن را خوب می‌دانست و در دعا مرد جنگنده‌ای بود. می‌خواهم از شما چیزی بپرسم: آیا مأموریت و خدمت او مفید بود؟ شاید بشود گفت: مفیدترین سالهای زندگی او، این سالیان آخر عمرش، بعد از بازنشستگی بودند.

من فکر می‌کنم کلید موفقیت برای هر چه بیشتر مفید بودن، تکیه بر اموری نیست که دیگر قادر به انجام آن نیستیم بلکه تمرکز روی اموری است که هنوز می‌توانم انجام دهم. خداوند همیشه قسمتی از بهترین هدایا و قابلیت‌ها را برای ایام پیری و تنهایی آخر عمر ما نگه داشته است. بعضی افراد بیشتر عمر خود را صرف آموختن و گردآوردن حکمت می‌کنند و در سال‌های آخر عمر آموخته‌های خود را عملاً به ما می‌آموزند یا اینکه می‌نویسند یا موعظه می‌کنند. برای عده دیگر که تاکنون حاصلی از کلام خداوند نچیده‌اند، مناسب‌ترین است که درطول زندگی خود، شنوندگان و محبت‌کنندگان خوبی باشند. در اقتصاد عجیب خداوند، همیشه کاری برای انجام دادن و محبتی برای عرضه کردن وجود دارد. ولی بعضی اوقات، آن کار و آن محبت به خاطر نگاه منحرف جامعه تشخیص داده نمی‌شود.

سئوالات این بخش

- ۱- در کتاب اشعیای نبی ۷:۴۵ می‌خوانیم: «من آفریننده نور و تاریکی هستم، من آفریننده نیکی و بدی هستم. من که خداوند هستم، همه این چیزها را به وجود آورم.» با توجه به آیه فوق چرا خداوند شیطان را آفرید؟
- ۲- در کتاب مقدس می‌خوانیم: همه قدرت‌ها بوسیله خداوند داده می‌شود. چگونه می‌توانیم قدرت شیطان یا قدرت افرادی نظیر هیتلر را توجیه کنیم؟
- ۳- آیا تا آمدن عیسی مسیح، «شیطان» بر جهان سلطنت می‌کند؟
- ۴- با ملحوظ داشتن نظارت خداوند، اگر یک نفر مسیحی در معرض حمله شیطان قرار گیرد، عکس‌العملش چگونه باید باشد؟
- ۵- آیا شیطان فکر مرا می‌خواند؟
- ۶- در حالی که شیطان دشمن مطلق ما است، چرا ما او را با دیدی طنزآلود، به صورت مردی با شنل قرمز و چنگکی در دست توصیف می‌کنیم؟

۱۰

شناخت شیطان

هوشیار و بیدار باشید

زیرا که دشمن شما، ابلیس، مانند شیر غران گردش می‌کند

و کسی را می‌طلبد تا ببلعد.

پس به ایمان استوارشده با او مقاومت کنید،

چون آگاه هستید که همین زحمات

بر برادران شما که در دنیا هستند می‌آید.

اول پطرس ۵: ۸، ۹

۱) در کتاب اشعیای نبی باب ۴۵: ۷ می‌خوانیم: «من آفریننده نور و تاریکی و خوبی و بدی هستم. من که خداوند شما هستم همه این چیزها را به وجود آورده‌ام.» با توجه به آیه فوق، چرا خداوند شیطان را آفرید؟

ابتدا اجازه بدهید این آیه را تفسیر کنم. این آیه یکی از مبهم‌ترین آیه‌های کتاب مقدس است. قسمت اعظم این ابهام برمی‌گردد به زبان زمان الیزابت که در ترجمه «شاه جیمز» از آن استفاده شده است. مشکل دیگر در ترجمه کتاب مقدس از زبان عبری به زبان انگلیسی است. در زبان عبری هفت واژه وجود دارد که معادل آنها در زبان انگلیسی عبارت evil می‌باشد. شرارت و بدی انواع مختلف دارد: شرارت اخلاقی و شرارت ماوراء الطبیعه. هرگاه صحبت از خلقت بدی یا شرارت توسط خداوند می‌شود، هر کس این کلمه را بر اساس تصور خود تفسیر می‌کند. وقتی آتش بر سدوم و عموره بارید، مردم آن واقعه را به «خوبی» تفسیر می‌کردند. گرچه خبر بسیار بدی بود ولی در نهایت آن واقعه، «نیک» بود چرا که نشان‌دهنده داوری مردمان شریر توسط خداوند بود. تنبیهی بود که به دست خداوند بر افراد شریر تحمیل می‌شد. تصور نشود این عمل خداوند یعنی تنبیه مردم سدوم و عموره یک اشتباه و ضعف اخلاقی است.

کتاب اشعیای نبی شکلی شعرگونه دارد. گویش این کتاب با نمونه‌های نظم یهودیان باستان یکسان است و همانندی‌های دیگری نیز با زبان یهود باستان در آن موجود است. نمونه روشن دیگر آن در دعای عیسی مسیح یافت می‌شود، وقتی که گفت: «ما را در آزمایش نیاور بلکه از شریر ما را رهائی ده.» طلب خلاصی از تجربه خداوند و دور شدن از شریر مترادف می‌باشند و درحقیقت بیان یک خواسته است در کلمات مختلف، نظیر آنچه که ما در مزامیر داود می‌بینیم.

در کتاب اشعیای باب چهل و نهم نمونه‌ای از دو آیه «متضاد - مترادف» را یکی بعد از دیگری می‌خوانیم. اولین آیه این است: «من روشنائی و تاریکی را آفریدم.» نور و تاریکی با یکدیگر مخالفند، با هم مغایر هستند، یکدیگر را نقض می‌کنند، به این جهت است که آنها را «متضاد - مترادف» می‌گوئیم.

آیه دوم نیز شامل این گونه تناقض است. ولی اشکال کار کجاست؟ زیرا می‌خوانیم: «من صلح و بدی را آفریدم.» در منطق کلام و محاوره، صلح و بدی متضاد نیستند. این طور

نیست؟ آن تناقضی که بین نور و روشنائی وجود دارد بین صلح و بدی دیده نمی‌شود. آنچه که مورد نظر این مقاله است این است که خداوند «نیک»ها را برای جهان ساخته است، او همچنین مصیب‌ها را آفریده است و این رأی و داوری خداوند است. صحبت در مورد «اصل» آفرینش نیست، صحبت بر سر نارسائی ترجمه معروف به ترجمه «شاه جیمز» است.

حالا چرا خداوند شیطان را آفریده است؟ من نمی‌دانم ولی شیطان در اصل شریر آفریده نشد. به خاطر داشته باشید شیطان به صورت فرشته آفریده شده بود، کسی که بعداً در بهشت، در مقابل خداوند شورش کرد و در اثر این عصیان، تبدیل به «شیطان» شد.

۲) در کتاب مقدس می‌خوانیم: همه قدرت‌ها بوسیله خداوند داده می‌شود. چگونه می‌توانیم قدرت شیطان یا قدرت افرادی نظیر «هیتلر» را توجیه کنیم؟

خداوند می‌گوید نه تنها قادر مطلق و دارنده تمامی اقتدار و توانائی است بلکه او سرچشمه تمامی قدرت‌ها و توانائیها در این جهان است. و بنابراین شیطان نیز زیر مجموعه‌ای از قدرت خداوند است و آنچه توانائی و قدرت در اوست از خدا است که در جهان اعمال می‌کند.

درخواستی که در اینجا مطرح می‌شود، بی‌شبهت به سؤال «حقوق» نبی، وقتی که بر اوج رویاهای خود ایستاده بود نیست. حقوق در اوج رؤیاهای خود بود و از دیدن ملتی غریبه و خاموش و مهاجم، به خداوند شکایت برد: «ای خدا، شرارت‌ها قوم برگزیده تو اسرائیل را احاطه کرده و آنها را نابود می‌کند.» حقوق به خداوند یادآوری می‌کند: ای خداوند، تو پاک‌تر از آن هستی که حتی به شرارت نگاه کنی. چگونه خدا می‌تواند چنین وضعیتی را اجازه دهد که قدرتی بیگانه، قدرتی شریر، بر قوم برگزیده‌اش مسلط شود؟ چکیده پاسخ خداوند به حقوق چنین است: «اندکی صبر کن، من اقوام بیگانه را برای تنبیه اسرائیل بکار نمی‌برم زیرا که بنی اسرائیل از آنان شریرتر هستند، من از این اقوام بیگانه فقط به جهت توبیخ قوم خودم استفاده می‌کنم و این اقدام، شایستگی‌های بنی اسرائیل را از آنان خواهد گرفت.» این مسئله موجب می‌شود که ما تکانی خورده و به خود آیم و فکر نکنیم خداوند همیشه جانب ما را نگهداشته و ما را حمایت می‌کند. خداوند ممکن است به خاطر تنبیه آمریکا، چین را بر علیه آن برانگیزاند زیرا تمام قدرت‌ها در دست او است.

موقعی که ۱۶ سال داشتم و در اروپا تحصیل می کردم، با وجودی که ۲۰ سال از جنگ دوم جهانی گذشته بود، تمام کتاب فروشی های آمستردام مملو از کتاب های مربوط به جنگ دوم بودند. چون مردم لهستان خیلی بیشتر از مردم آمریکا در آن زمان متحمل رنج های ناشی از آن جنگ شده بودند و خاطره جنگ برای آنها بسیار زنده تر بود. به یاد دارم کتابی می خواندم در مورد یادداشت های خصوصی هیتلر تحت عنوان **Hitler the Scorage of Europe**. در آن کتاب، اسناد خصوصی هیتلر طبقه بندی و گراور و چاپ شده بود. یکی از این یادداشت های روزانه هیتلر که با خط خود نوشته بود بدین شرح بود: «امروز عصر با شیطان پیمان بستم.» او شوخی نکرده بود. در واقع یک نوع همکاری بین آدولف هیتلر با پادشاه تاریکی (شیطان) در برنامه های او دیده می شد. قطعاً تمام آن اتفاقات جنگ دوم جهانی، تحت نظارت مستقیم خداوند واقع شده بود. خداوند دلایل خود را برای تجویز چنین وقایعی دارد و در عین حال، قطعاً زمانی خواهد رسید که شیطان و عمله جات او و مردمانی نظیر هیتلر در قدرت مطلقه خداوند داوری خواهند شد. و قدرت بحق خداوند در نهایت توجیه خواهد شد.

۳) آیا تا آمدن عیسی مسیح، شیطان بر جهان سلطنت می کند؟ اگر این طور است چرا این قدرت به او داده شده است؟

جهان فقط یک مالک مطلق و متعالی دارد و آن خدا است. در کتاب مقدس آمده است: حکمرانی و نظارت بر بهشت به عهده آدم و حوا بود و سپس به آنها حکمرانی بر زمین داده شد. آدم به عنوان ولیعهد خداوند، سلطنت را بدست گرفت یعنی به صورت ولیعهد حاکمیت خدا را در این سیاره (زمین) آشکار کرد. البته ما در این حکمرانی و نظارت بر زمین دچار مشکلات زیادی شده و بیش از هر چیز تحت تسلط شیطان قرار گرفتیم. ولی قدرت شیطان با رجعت عیسی مسیح پایان می یابد و شیطان و اعوان و انصارش در قعر جهنم رها شده و عدالت بر جهان حکم فرما خواهد شد و این پایان سبطره شیطان بر جهان است.

خداوند وعده داده است که تمام قدرت ها را در آسمان و زمین به عیسی مسیح داده است. عیسی مسیح در جلال خود، در دست راست خدا می نشیند، جایی که تاج جلال را بر سر خواهد نهاد و پادشاه پادشاهان و رب الارباب خواهد شد و قدرت های شیطانی در طوفان

قدرت عیسی مسیح نابود خواهند شد. بنابراین اگر شما می خواهید از من پرسید که در حال حاضر چه کسی بر جهان سلطنت می کند، من فکر می کنم کتاب عهد جدید این مسئله را روشن کرده است. کسی که هم اکنون بر جهان حکمرانی می کند، خداوند است. قدرت مطلقه خداوند و سلطنت مسیح او هم اکنون حکمران جهان است. حکومت خدا بر جهان با معیارهای حکومتی جهان قابل سنجش نیست و بنابراین از جهان نیست ولی قطعاً بر جهان اثر دارد و تمام قدرت ها در آسمان و زمین در عیسی مسیح است.

حتی در همین لحظه که شما مشغول مطالعه این مقاله هستید، بدانید که قدرت و اقتدار شیطان محدود است و در تحت نفوذ قدرتی است که به عیسی مسیح تفویض گردیده است. هم اکنون، عیسی مسیح پادشاه جهان است ولی امارت او را، نمی بینیم و هرکسی آن را درک نکرده است. هم اکنون، انسانها پیش از آنکه از «پادشاه صلح» تبعیت کنند، تابع «پادشاه تاریکی» هستند. قدرت شیطان، محدود و منحصر و دنیائی است. وضعیتی که ممکن است به وجود آید، شاید به طور خلاصه چنین باشد: قدرت و اقتدار شیطان در طوفان قدرت عیسی مسیح نابود خواهد شد. مصلوب شدن عیسی مسیح، قیام او، تجسم او و صعود او به آسمان، قدرت شیطان را شدیداً کاهش داده است. ولی در حال حاضر، شیطان نابود نشده است. نابودی شیطان موکول به زمان دیگر است، زمانی که عیسی مسیح رسالت خود را در امر بخشش انسان در ملکوت آسمان آغاز می کند؛ آنگاه همه امور عالم تحت تسلط او قرار خواهند گرفت و هر زانوئی در مقابل او خم خواهد شد، از جمله زانوی فرشته ساقط شده پیشین و شیطان کنونی.

۴) با ملحوظ داشتن نظارت خداوند، اگر يك نفر مسیحی در معرض حمله شیطان قرارگیرد، عکس العملش چگونه باید باشد؟

یکی از مشکلات مسیحیان، شناخت و تشخیص تعرض های شیطان است. به خاطر داشته باشید که شیطان در هیئت فرشته است. او یک موجود نامرئی است و یک موجود روحانی است. [روحانی نه به معنای مقدس. م.] همیشه تشخیص حضور دشمن آسان نیست، گرچه عهد جدید اخطار نموده است که مبارزه ما با جسم و خون نیست بلکه مبارزه ما با قلمرو قدرت و شرارت های روحانی شیطان است. مارتین لوتر، تهاجم شیطان را در مواقع

خاصی در زندگی‌اش احساس می‌کرد. وقتی او یک بار دوات خود را برداشت و آن را به سوی دیگر اطاق پرتاب کرد، عمل خود را به شیطان نسبت داد. او واقعاً نمی‌توانست حضور شیطان را ببیند ولی مطمئن بود که رفتارش نشانه‌ای از هجوم لجام‌گسیخته «پادشاه تاریکی» و دشمن روحانی تمام مسیحیان یعنی شیطان است. بنابراین یکی از مشکلات بزرگ ما مسیحیان این است که چگونه تشخیص دهیم که حمله شیطان تحقق یافته است؟

کتاب مقدس اخطار داده است که شیطان، خود را در قالب یک فرشته می‌نمایاند یعنی خود را در پوششی از «نیکی» می‌پوشاند. شیطان آدمکی عجیب در شنل فلانل قرمز با بوق و چنگک نیست بلکه حضور او آن چنان که کتاب مقدس می‌گوید، فریبنده تر و هوشیارانه تر است، درست مانند یک فرشته نور و حتی ممکن است در هیئت فرشته برگزیده خداوند تجلی کند. بنابراین لازم است که از زیرکی‌های «پادشاه تاریکی» و «پادشاه دروغ» آگاه شویم.

شیطان در قالب دروغگو و اغواگر تشریح شده است و ما او را در دروغ، در تحریف حقیقت، در فریب و بهتان زدن به مقدسین می‌شناسیم.

روح القدس ما را در گناه محکوم کرده است چرا که گناه را شناخته ایم و از آن پشیمان هستیم. اگر احساس می‌کنیم گناهی کرده ایم، این حس ممکن است یا از ناحیه روح القدس باشد یا اتهام شیطان. چگونه این دو حالت را می‌توانیم تشخیص دهیم؟ در اساس، محکوم شدن از طرف روح القدس کاری نیکو و مثبت است. هدف روح این است که شعور ما را بیدار کند. روح، ما را فروتن می‌کند، روح، قلب ما را از گناه پشیمان می‌کند ولی حکم به نابودی ما نمی‌دهد. ولی شیطان می‌کوشد ما را ناامید کند، ناامیدی ما و ویرانی ما هدف او است و یکی از ابتدائی‌ترین روشهای او برای تحقق هدف هایش، متهم نمودن ما به گناه است. در رساله اول پطرس باب پنجم آیه هشت می‌خوانیم که «شیطان مانند شیری غرآن در تاخت و تاز است و هر کسی را که به سوی او می‌رود می‌بلعد». اکنون تصور دیگری از شیطان داریم زیرا کتاب مقدس می‌گوید: اگر در برابر وسوسه هایش مقاومت کنیم، او دمش را لای پاهای خود گذاشته و از ما خواهد گریخت. در اینجا می‌بینیم برای مقابله با اغوای شیطان، اسلحه خداوند را لازم داریم یعنی اینکه با کلام خدا مجهز شویم و از طریق کلام خدا و قدرت روح القدس، راه‌های مقابله با شیطان را پیدا کنیم زیرا خداوند به ما وعده داده است که شیطان از ایمانداران خواهد گریخت.

۵) آیا شیطان می‌تواند فکر مرا بخواند؟

من در این مورد مطمئن نیستم و نه اینکه اطلاعات جامعی از قدرت شیطان دارم. فقط می‌دانم قدرت شیطان از قدرت معمولی یک انسان بیشتر است و در عین حال می‌دانم که شیطان جنبه الهی ندارد. او خدا نیست، قدرت و نشانه‌های خدا در او نیست. او آفریده‌ای است با تمام محدودیت‌هایی که به طور طبیعی در هر مخلوقی وجود دارد. او یک فرشته است، فرشته‌ای با جنبه‌های منفی.

کتاب مقدس، تصویر جامعی از قدرت‌های شیطان به ما نداده است. قدرت‌های شیطان، برتر از قدرت‌های انسان و کمتر از قدرت‌های خدا است. واضح است که خداوند فکر شما را می‌خواند. خداوند قادر مطلق است. او همان لحظه که فکر می‌کنید، فکر شما را می‌خواند. «حتی پیش از اینکه سخنی بر زبان آورم، تو آن را می‌دانی» (مزمور ۱۳۹: ۴). باور مسیحیان بر این است که خداوند یک قدرت مافوق الطبعیه است و می‌تواند افکار ما را بخواند. پس بنابراین خداوند قادر است اندیشه‌های مرا بخواند ولی قدرت شیطان با قدرت خداوند یکسان نیست.

شاید سؤال مشابه‌ای مطرح شود: آیا شیطان در آن واحد می‌تواند همه جا باشد؟ من مایلم بگویم: نه. من تردید دارم که در طول زندگی‌م هرگز در مورد اینکه شیطان می‌تواند فکر مرا بخواند نگران شده باشم، شاید بدین جهت باشد که احتمالاً هرگز شیطان را ملاقات نکرده‌ام. شیطان نمی‌تواند در آن واحد، همه جا حاضر باشد. او مخلوقی است آسمانی ولی محدود و میرا. شیطان قدرت‌های محدودی دارد، پاره‌ای از قدرت‌ش را برای آزار من بکار می‌برد و قسمتی دیگر را برای اغوای شما و متهم نمودن شما ولی او تمام قدرت خود را یک جا برای کسانی که نفوذپذیر و لغزش‌پذیرند بکار می‌برد.

شیطان در عهد جدید، نوک حمله خود را متوجه عیسی مسیح نمود. در تجربه عیسی مسیح در بیابان، با او رودررو صحبت کرد. او وقتی به اندیشه‌های عیسی مسیح پی برد که سخنان او را شنید، اما در این مورد که او بتواند افکار من و شما را بخواند دلیلی نمی‌یابم. او قدرت‌های لازم را ندارد، ممکن هم است که بتواند ولی دلیلی برای باور این توانائی او ندارم.

۶) در حالی که شیطان دشمن مطلق ما است، چرا او را با دیدی طنزآلود، به صورت مردی با شنل قرمز و چنگکی در دست، توصیف می‌کنیم؟

مروری سریع بر کتاب مقدس نشان می‌دهد که شیطانی با این هیئت، برای کتاب مقدس بیگانه است. کتاب مقدس شیطان را در لباس مسخره‌ای چون دلقک توصیف نمی‌کند بلکه در کتاب مقدس، شیطان فرشته‌ای است که در پوشش‌های گوناگون در گوشه و کنار پرتاب می‌زند. اشاره‌ای راجع به حماقت یا بیهودگی شیطان در کتاب مقدس نرفته است. شیطان در پوششی از خوبی و نیکی و با جعل حقیقت، نه تنها با هوش و زرنگی بلکه با زیبایی خود، مردم را می‌فریبد.

به هر حال شاید این آخرین راه بوده است که انتظار خود را در تجسم شیطان اینطور بیان کنیم که او موجودی است با قبای شکاف دار و زیرپوش پشمی زمخت، بوقی در یک دست و چنگکی در دست دیگر که دارای دمی بلند است. ریشه این طرز تصور در کجاست؟ و چرا ما مایلیم این گونه تصویر مسخره‌ای از شیطان داشته باشیم؟ مسیحیان قرون وسطا، بسیار نگران نفوذ شیطان در زندگی خود بودند. آنها با جدیت می‌کوشیدند روح خود را از حملات دشمن اصلی (شیطان)، کسی که در نابودی آنها می‌کوشید، حفاظت کنند. کلیسا برای طرد ارواح خبیثه و شیطان و دور شدن از شیطان، مراسم و تشریفات کوچک و بزرگ فراوانی داشت. آنها در دعاهایشان از حضرت میکائیل تقاضا می‌کردند آنها را در مقابل حملات شیطان محافظت کند. آنها همچنین معتقد بودند که دعا کردن بهترین اسلحه برای مقابله با شیطان است و موجب سقوط او از بهشت خدا خواهد شد.

کتاب مقدس، تصویر متفاوتی از شیطان دارد. کتاب مقدس می‌گوید که «شیطان مانند شیری غران در پرتاب است تا هر کس را که میل به سوی او دارد بلعد.» عیسی مسیح به شمعون پطرس چنین گفت: «ای شمعون اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند» (لوقا ۲۲: ۳۱). فعلاً این تصویر از قدرت غلبه کننده شیطان را داشته باشید. اما تصویر دیگری که کتاب مقدس از شیطان به ما می‌دهد: «در مقابل او مقاومت کنید و او از شما خواهد گریخت.» بنا بر این طریقی که من در فکر خود از شیطان دارم این است که این شیر غران و پرتاب با آن نعره‌های وحشیانه، اگر در حمله خود شما را مبارزه‌گر و پایدار ببیند، دمش را لای پایش گذاشته و زوزه کنان خواهد گریخت.

بنا بر این کلیسا فکر کرد، بهترین راه برای تحقیر شیطان و خلاص شدن از وسوسه‌های او این است که با چنین لحن طنزآلودی از او سخن بگوید و بدین ترتیب کاریکار مشهور ابلیس ترسیم شد و در اذهان جای گرفت. اما در نسل‌های بعد، آن کاریکاتور و آن هیئت عجیب و غریب از شیطان، این تصور را بوجود آورد که پدران ما بر این باور بوده‌اند که شیطان دارای آن قیافه است ولی در حقیقت پدران ما، این تصور را از شیطان نداشتند. آنها به خوبی می‌دانستند که شیطان دارای چنین شکلی نیست ولی از طریق سنت و رسوم، این کاریکاتورها پذیرفته ایم بدون اینکه توضیحی درباره آن داشته باشیم.

سئوالات این بخش

- ۱- آیا مقدسان عهد عتیق، به حیات بعد از مرگ خویش اطمینان داشتند؟
- ۲- آیا عهد عتیق به رفتن یهودیان به بهشت تأکید می‌کند یا اینکه معتقد به یک نوع اطاق انتظار یا برزخ برای آنان تا مصلوب شدن و قیام عیسی مسیح می‌باشد؟
- ۳- آیا کتاب مقدس، چگونگی بهشت را شرح داده است؟
- ۴- اگر بهشت مقصد اصلی مسیحیان است، پس چرا کتاب مقدس کم به آن پرداخته است؟
- ۵- آیا بهشت طبقه بندی شده است یعنی یک نفر مسیحی که در طول عمرش اعمال نیک انجام می‌دهد، نسبت به شخصی که در آخرین لحظه زندگی به فکر اعمال نیک می‌افتد، از مزایای بیشتری برخوردار است؟
- ۶- آیا در بهشت یکدیگر را خواهیم شناخت؟
- ۷- حیوانات بعد از مرگ چه وضعی دارند؟
- ۸- آیا شخصی که خودکشی می‌کند، می‌تواند به بهشت برود؟
- ۹- وقتی شخصی می‌میرد، روح و جسمش تا ظهور ثانوی مسیح به کجا می‌رود؟
- ۱۰- تکلیف کودکانی که قبل از پذیرفتن مژده نجات می‌میرند چیست؟
- ۱۱- تکلیف میلیونها کودک که همه ساله در آمریکا سقط جنین می‌شوند چیست؟ آیا آنها هم حیات جاوید را دارند؟
- ۱۲- در عهد عتیق می‌خوانیم: «شائول پادشاه با لباس مبدل نزد ساحره‌ای رفت و از او درخواست کرد روح سموئیل را برایش حاضر کند.» آیا مردم این زمان نیز می‌توانند روح یک مرده را احضار کنند؟ یا اینکه این واقعه فقط یک بار و آن هم با اراده خداوند صورت گرفته است؟
- ۱۳- قضیه مشهور «مسیر تونل مانند»ی، را که عده زیادی ادعا می‌کنند هنگام بیهوشی، از بدن خود جدا شده و بسوی آن کشیده می‌شوند، چگونه تشریح می‌کنید؟
- ۱۴- اولین چیزی که می‌خواهید در ورود به بهشت بدانید چیست؟
- ۱۵- آیا کسانی که هرگز مسیح را نشناخته‌اند به دوزخ می‌روند؟
- ۱۶- آیا می‌توانید جهنم و بهشت را از دیدگاه خود توصیف نمایید؟

۱۱

بهشت و جهنم

و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد،
 زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش برآ است.
 و امتهما در نورش سالک خواهند بود
 و پادشاهان جهان جلال و اگرام خود رابه آن خواهند درآورد.
 و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود،
 هرگز داخل آن نخواهد شد،
 مگر آنانی که در دفتر حیات برآ مکتوب اند.

مکاشفه ۲۱: ۲۳-۲۴، ۲۷

۱) آیا مقدسین عهد عتیق، به حیات بعد از مرگ خویش اطمینان داشتند؟

بعضی از فرقه‌های یهودیت معاصر به حیات بعد از مرگ معتقد نیستند. ما می‌دانیم در زمان عیسی مسیح بین دو دسته بزرگ و هم عصر یهودیت یعنی فریسیان و صدوقیان در مورد حیات بعد از مرگ، بحث‌های بزرگی در جریان بوده است. فریسیان به حیات بعد از مرگ معتقد بودند ولی صدوقیان به این مسئله اعتقاد نداشتند. شما ممکن است فکر کنید، آنها که در خانواده خداوند، رهبران مذهبی اسرائیل بودند می‌باید در مسئله مهمی مثل حیات بعد از مرگ که به روشنی در عهد عتیق ادعا شده است، توافق آراء داشته باشند.

البته یکی از موارد مورد بحث بین این دو گروه، مندرجات عهد عتیق بوده است. سؤال اینجاست: آیا عهد عتیقی که مورد بحث آنان بوده همان پنج قسمت اول نوشته موسای پیغمبر است یا شامل آن قسمت‌های دیگر است که ما امروز مجموع آن را عهد عتیق می‌نامیم یعنی نبوت‌ها و سایر نوشته‌های حکیمانه دیگر؟ تصویر زندگی بعد از مرگ، در تورات (اظهارات شاه شائول) بسیار مبهم و کدر است. مرگ به صورت یک مکان، آن سوی گور، جایی که نیک و بد در آن می‌روند توصیف شده است. تعریف و توصیفی که در عهد عتیق در مورد حیات بعد از مرگ می‌بینیم، دارای ابعاد کمتری از آنچه هست که در عهد جدید آمده است. اگر نبوت انبیاء بزرگ مخصوصاً اشعیای نبی را مطالعه کنید، مشاهده خواهید کرد که مبحث زندگی بعد از مرگ در عهد عتیق هم به روشنی بیان شده است. به هر حال من هم با بهره‌گیری از آنچه که از عهد جدید آموخته‌ام به عهد عتیق نگاه می‌کنم.

مطمئناً اقوامی وجود داشته‌اند که همین عهد عتیق را خوانده‌اند ولی اشاره‌ای روشن به مبحث حیات بعد از مرگ در آن نیافته‌اند. ایوب پیغمبر بعد از آن آزمایشات سختی که خداوند توسط ابلیس در مورد میزان وفاداریش به عمل آورد، از ته دل نالید و گفت: «اگر مرد بمیرد بار دیگر زنده شود؟» و بعداً می‌بینیم ایوب پس از پیروز شدن در آزمایشات سخت خداوند، با ایمان و اطمینان تمام می‌گوید: «من می‌دانم نجات دهنده‌ام زنده است و من در روز آخر مقابل او خواهم بود.» وقتی مسیحیان سرگذشت ایوب را می‌خوانند با خود می‌گویند: اگر در ایوب چنان اطمینان روشنی از نجات دهنده و چنان ایمانی به حضور در برابر خداوند در آینده‌ای دور و پس از مرگ وجود داشت بنا براین اظهارات او یک پشتوانه بزرگ و کهن و حاکی از باور حیات بعد از مرگ می‌باشد. در عهد عتیق کامل یعنی تورات و صحف

انبیا، ایوب به سادگی و صداقت اظهارداشت که او مطمئن است که توسط خدا در آسمان حمایت خواهد شد ولی اکنون، خواه ایوب، بنا بر آنچه تصور می‌کرد، توسط خداوند حمایت شده است یا نه، خود بحث دیگری ایجاب می‌کند که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. اطمینان داود نبی نیز مبنی بر اینکه بعد از مرگ با پسرش که مرده بود برانگیخته می‌شوند، اشاره روشنی است به اعتقاد داشتن انبیای عهد عتیق به مسئله حیات بعد از مرگ. مسئله زندگی پس از مرگ از نظر قدیسیان و انبیای عهد عتیق، مسئله غیر قابل فهمی نبوده است و این مبحث در عهد جدید نسبت به عهد عتیق بسی آشکارتر شده است.

۲) آیا عهد عتیق به رفتن یهودیان به بهشت تاکید می‌کند یا اینکه معتقد به نوعی اطاق انتظار یا برزخ برای آنان تا مصلوب شدن و قیام عیسی مسیح می‌باشد؟

تعلیمات عهد عتیق در مورد عالم بعد از مرگ مبهم است. اشاراتی که در تورات و از زبان شائول پادشاه در این مورد موجود است، حاوی عناصر مثبت و منفی است. بسیاری از موضوعات عهد عتیق از جمله قسمتی از مزامیر داود نبی و قسمتی از رساله اشعیای نبی، توجه ما را به واقعیت بهشت جلب می‌کند. ولی عهد جدید منبعی غنی از اطلاعات در مورد بهشت و زندگی پس از مرگ می‌باشد.

آیا ایمانداران و خداپرستان آن زمان (قبل از دوره نجات) به بهشت رفته‌اند یا در حالت انتظار به سر می‌برند؟ کلیسای کاتولیک روم از «دوزخ» فرضیه‌ای دارد که بیشتر شبیه نگهداری از کودکان بی‌سرپرست می‌باشد: «برزخ پدران» جایی که ایمانداران عهد عتیق، پس از مرگ به آنجا رفته و منتظر می‌مانند تا عیسی مسیح ماموریت خود را مبنی بر آرزو انسان از گناه، بر صلیب تکمیل نماید.

این دیدگاه تنها حلقه‌ای از یک زنجیر است و اشاره مرموزی که در رسالات پطرس در مورد آنچه که بعد از مرگ بر عیسی مسیح واقع شد - که او ارواح را در زندان موعظه کرد- (اول پطرس ۳: ۱۹)، حلقه دیگری از این زنجیر می‌باشد. بعضی از مفسرین، این آیه را این طور تفسیر کرده‌اند: «زندان در زندان» یعنی مقدسین عهد عتیق تا پایان ماموریت نجات بخش مسیح منتظر شدند و سپس عیسی مسیح آنها را آزاد کرد و با خود به بهشت برد.

عیسی مسیح «اولین مولود برخاسته از مرگ» بود. او ابتدا به مکان مردگان رفت و اسیران را آزاد کرد و آنها را با جلال آینده خود بیاراست.

من مایلیم این طور فکر کنم که مقدسین عهد عتیق بلافاصله بعد از مرگ به بهشت رفته اند زیرا در عهد جدید می خوانیم که بهشت «آغوش ابراهیم» نامیده شده است. تعبیر فوق را که در مورد بهشت شنیدیم، بهشتی را نشان می دهد بدون ابراهیم و این برداشت درستی نیست.

بر اساس فرضیه ما از مسئله نجات، من فکر می کنم که پولس در رساله به رومیان بابهای ۳ و ۴ به ما می آموزد که نجات دقیقاً به همان طریقی که در عهد عتیق بیان گردیده، در عهد جدید تحقق یافته است ولی این بار فقط توسط فیض خداوند، با این تفاوت که در آن زمان، فیض خداوند وعده ای برای آینده ما بوده است که هنوز تحقق نیافته بوده است. مردم ایمان آوردند و آنگاه داوری شدند و شایستگی حضور خداوند را یافتند. در عهد جدید، ما به دستاوردهای عملی که عیسی مسیح انجام داد متکی هستیم. ما می دانیم که قربانی هائی که در عهد عتیق صورت می گرفت، اثری و نتیجه ای برای مردمان آن زمان در پی نداشته است، تمام آن قربانی ها اشاره ای به کار آینده و رسالت آینده عیسی مسیح می باشد که در نهایت با مرگ خود بر صلیب، کفاره گناهان همه عالم را داد. از آن هنگام که نجات را در شایستگی عیسی مسیح یافته ایم، من موردی نمی بینم که خدا را از گشودن درهای آسمان بر مقدم صلیب باز دارد. و خداوند، در فروغ و روشنائی صلیب عیسی مسیح، وعده خود را انجام خواهد داد.

۳) آیا کتاب مقدس چگونگی بهشت را شرح داده است؟

وقتی در مدرسه دینی تحصیل می کردم، استادی داشتم که فوق العاده عالم و دانشمند بود و من شدیداً ایمان داشتم، می تواند به هر نوع سئوالی در زمینه مذهبی پاسخ دهد. به خاطر می آورم روزی با ترس و لرز از او پرسیدم: استاد بهشت مثل چیست؟ و مطمئن بودم که یک جواب بکر از او خواهم شنید. ولی استاد، خیلی بی تفاوت به من گفت: «برای گرفتن پاسخ این سوال، به بابهای ۲۱ و ۲۲ مکاشفات یوحنا مراجعه کنید!» این دو باب از کتاب مکاشفات یوحنا رسول، حاوی اطلاعات گسترده ای از بهشت است. بعضی از افراد، الگوی خاص و تعریف شده در عهد جدید را رها کرده و خود به تشریح بهشت پرداخته اند ولی نباید فراموش کنیم که عهد جدید بهترین و خالص ترین منبع برای کسب اطلاع در این مورد می باشد.

در مکاشفات یوحنا رسول از راه های زرین و گنج های سرشار از جواهرات که اورشلیم جدید را هنگام آمدن به زمین آراسته است، سخن رفته است. در شرح اورشلیم تازه می خوانیم که نه خورشید است، نه ماه و نه ستارگان زیرا که فروغ حضور خداوند و فروغ حضور مسیح او، برای نورانی کردن همه جا، در شکوه و جلال کفایت می کند. می خوانیم که در آنجا مرگ نیست، درد و رنج نیست و خداوند اشک های برگزیدگانش را از چهره هایشان زدوده است. وقتی کودک بودم، لذت دستانی که اشک را از صورتم پاک می کند چشیدم، لذتی که برای بزرگترها قابل دسترسی نیست. نمی دانم چه شده بود؟ یا زانوانم خراش برداشته بود یا یک مشکلی برایم پیش آمده بود. گریه کنان و ناله کنان به سوی خانه دویدم. مادرم با شنیدن صدای گریه ام در را باز کرد و بلافاصله مرا در آغوش کشید و اشک چشمانم را پاک کرد. آرامش بزرگی احساس کردم. ولی به هر حال بعد از اینکه مادر اشک های مرا پاک کرد، فردا و فرداهای بعد هم فرصتی بودند برای گریه کردن و برخوردار شدن از لذت آغوش مادر. ولی وقتی خداوند در آسمان، اشک ها را از چشم ها می زداید تمام اشک ها پایان می یابند و هیچ گریه ای بعد از آن نخواهد بود و بدین ترتیب، بهشت به مکانی تشبیه شده است سرشار از سعادت که با فروغ و جلال حضرت خداوندی منور شده است. جایی که مردمان خدا تقدیس شده اند و عدالت جاری است و جایی که مردم خدا در پناه حفاظت و حمایت او قرار دارند: در آنجا دیگر مرگ نیست، بیماری نیست، اندوه نیست، مرض نیست، دشمنی و نفرت نیست و شرارت هم نیست. و سرانجام مکانی است که شفای واقعی را در آنجا می شود تجربه کرد. اینها فقط نمونه های کوچکی از آن مکان است و این برای شروع حرکت و پیش رفتن کافی است.

۴) اگر بهشت مقصد اصلی مسیحیان است، پس چرا کتاب مقدس کم به آن پرداخته است؟

گاهی اوقات احساس می کنیم که در کتاب مقدس به مسئله بهشت بهای لازم داده نشده است. ولی من در این مورد مطمئن نیستم چون اگر به رسالات مختلف این کتاب مراجعه کنیم، منابع بسیار غنی از اطلاعات را بخصوص در عهد جدید و تعلیمات عیسی مسیح در این مورد پیدا می کنیم. ولی ممکن است این اطلاعات با آنچه که ما در مورد بهشت تصور

می‌کنیم متفاوت باشند. به هر حال از آنجائی که بهشت مقصد اصلی مسیحیان است، شما انتظار دارید اطلاعات جامع‌تری از ماهیت بهشت داشته باشید.

مجموع اطلاعاتی که از بهشت داریم، نشان دهنده یک دگرگونی ریشه‌ای در آنچه که ما در این جهان تجربه کرده‌ایم می‌باشد. به عبارت دیگر، فرق بسیار بزرگی بین این زندگی زمینی من و آن زندگی که در بهشت در انتظار من است، وجود دارد.

هر گاه می‌خواهید در مورد خاصی که در آن تجربه نداشته‌اید اظهار نظر کنید و اظهار نظر شما منطقی باشد، بهترین راه، مراجعه به اطلاعات طبقه‌بندی شده در رابطه با آن مورد خاص است. ما هرگز این گونه زندگی متفاوت را که زندگی بهشتی نام دارد تجربه نکرده‌ایم. بحث در مواردی که هنوز آن را تجربه نکرده‌ایم بسیار مشکل است. این است که من فکر می‌کنم، کتاب مقدس از صفت قیاس و تشبیه برای بیان آن استفاده نموده است. کاتبان کتاب مقدس می‌گویند: بهشت چنین و چنان است و می‌کوشند با دسترسی به منابع منطقی، حتی المقدور به تشریح بهشت برای جهانیان بپردازند، آنها در مورد بهشت به ما گفته‌اند: «چشم نمی‌بیند و گوش نمی‌شنود و هیچ چیز به دل انسان وارد نمی‌شود.» این منابع موجود، توانایی درک ما را از آنچه که در انتظارش هستیم افزایش داده است.

بعضی اوقات ممکن است که از ناشناخته‌ها نیز چیزی یاد بگیریم. برای مثال درمکاشفات یوحنا چنین آمده است: «در آن مکان (بهشت) گریه‌ای نیست، درد نیست، مرگ نیست، اندوه نیست، تاریکی نیست.» از سوی دیگر، من راجع به آن گونه زندگی، با این ویژگی قانع نمی‌شوم زیرا من هم در مورد تفاوت بین نور و تاریکی، صلح و جنگ، شادی و غم و غیره ایده‌هایی دارم. من فکر می‌کنم دلیل اصلی نبود اطلاعات کافی راجع به بهشت در کتاب مقدس، این باشد که توانائی‌های ما بسیار محدود است و مسئله بهشت بزرگتر و والاتر از آن است که ما بتوانیم آن را در این جهان به تصویر بکشیم.

۵) آیا بهشت طبقه‌بندی شده است یعنی یک نفر مسیحی که در طول عمرش اعمال نیک انجام می‌دهد نسبت به شخصی که در آخرین لحظه زندگیش به فکر اعمال نیک می‌افتد، از مزایای بیشتری برخوردار است؟

این مورد ممکن است عجیب به نظر برسد ولی من می‌خواهم سؤال شما را با یک «بله» موکد جواب دهم. پاداش‌های آسمانی، درجه‌های مختلف دارند. من متعجبم چرا

اظهارات من به نظر بسیاری از افراد عجیب است. گاه می‌اندیشم، چرا وقتی می‌گویم سطوح مختلفی از پاداش‌های آسمانی وجود دارد، آن چنان که در مجازات و تنبیهات دوزخی نیز هست، مسیحیان شوکه می‌شوند.

ما بیشتر این آشفتگی‌ها را مرهون تاکید پروتستان بر فرضیه مشهور «ایمان تنها توجیه کننده است» می‌باشیم. ما با تکیه و تاکید بر این مهم که هیچکس از طریق اعمال نیک وارد بهشت نمی‌شود، داریم به فرضیه خود ضربه می‌زنیم. به هر حال اعمال نیک ما تضمین کننده شایستگی‌های لازم نیستند. و تنها راه موجود برای بهره‌مندی از بهشت، ایمان به عیسی مسیح و احراز شایستگی‌های او می‌باشد ولی واقعیت این است که ما این قدر به این فرضیه پرداخته‌ایم که اهمیت کردار نیک از ذهن‌ها زدوده شده است و نقش کلیدی اعمال نیک در زندگی آینده و بعد از مرگ کمرنگ شده است.

بیان تاریخی پروتستان این است که تنها راه دخول به بهشت، ایمان آوردن به رسالت و کار مسیح برای بشریت است ولی از سوی دیگر وعده داریم که براساس اعمال خود پاداش‌های لازم را خواهیم گرفت. آگوستین قدیس در این مورد گفته است: «تنها از طریق فیض خداوند است که ما قادر می‌شویم کاری را که نیکو می‌نامیم انجام دهیم ولی هیچ یک از اعمال ما به آن درجه نیکو نیست که انتظار پاداش از خداوند را داشته باشیم.» این واقعیت که خداوند تصمیم گرفت هر کس را بر حسب میزان اطاعت یا تمرزش پاداش دهد، چیزی است که آگوستین آن را «به مرز کمال رسیدن کار خدا»، توصیف کرده است. اگر غلامی در طول عمرش در بسیاری از موارد به اربابش وفادار باشد، این وعده را از سوی اربابش دارد که «آفرین ای غلام نیک متدین، بر چیزهای اندک امین بودی، ترا به چیزهای بسیار خواهم گماشت.» (متی ۲۵: ۲۱) ولی کسی که در آخرین لحظه زندگی به خود بیاید و به فکر عمل نیک بیفتد، عمل او مصنوعی است و شایستگی دریافت پاداش از خداوند را ندارد.

من فکر می‌کنم که فاصله بین شماره یک و شماره ۱۰ در آسمان، مقایسه‌ای بسیار کوچکی است نسبت به فاصله موجود بین تحصیل بهشت یا عدم تحصیل آن. عده‌ای راعقیده بر این است: کاسه هر کس در بهشت پر است ولی کاسه‌های همه کس یکسان نیست. مجدداً بگویم: شاید برای مردم عجیب باشد ولی این مطلب بیشتر از بیست و پنج بار در کتاب مقدس یادآوری شده است که هر کس نسبت به میزان اعمال نیکش پاداش خود را در

آسمان از خداوند خواهد گرفت. عیسی مسیح بارها و بارها به موضوع پاداش آسمانی خداوند اشاره کرده است: «در آسمان اجری عظیم خواهید یافت» اگر چنین و چنان کنید.

ما دعوت شده ایم تلاش کنیم و گنج‌ها برای خود در آسمان ببندوزیم، حتی اگر چه گنج ما شایان و گرانها نباشد ولی بر اساس حداکثر تلاش ما باشد. آن چنان که پولس رسول در رساله به رومیان می‌گوید: «غضب را ذخیره می‌کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادلانه خدا.»

۶) آیا در بهشت، یکدیگر را خواهیم شناخت؟

در کتاب مقدس هیچ موردی که صریحاً ادعا شده باشد که ما می‌توانیم یکدیگر را در بهشت تشخیص دهیم، وجود ندارد ولی تعلیمات کتاب مقدس، تلویحاً اشاره بر این دارد که ما مسیحیان می‌توانیم یکدیگر را در بهشت تشخیص دهیم. ما می‌دانیم که زندگی کنونی ما در جهان، با همین حال و هوا و وضعیت، بعد از مرگ تکرار نمی‌شود. ما در یک چشم به هم زدن تبدیل می‌شویم و دارای جسمی تازه می‌گردیم و امیال و خواهش‌های وابسته به این دنیا، در ما وجود نخواهند داشت. تصویری که مسیحیان از زندگی بعد از مرگ دارند، مانند پاره‌ای از نگرش‌های شرقی، مبتنی بر فنای مطلق و فراموشی مطلق و از دست دادن هویت فردی نیست. مرگ فاصله‌ای است بین این دو زندگی و در حقیقت سدی است که مانع ادامه حیات می‌شود ولی با این وجود، بدن تازه ما جایگزین جسم کهنه می‌شود و این بزرگترین نشانه حیات جاویدان برای یک شخص مسیحی است.

یکی از مواردی که ذهن ما در جستجوی آن است، امکان مشارکت با کسانی است که در این جهان آنها را می‌شناسیم و برقراری ارتباطی است در امتداد ارتباطی که در این جهان با آنها داشته ایم ولی در حقیقت و بر اساس عقیده حواریون عیسی مسیح، ارتباط و شناخت یکدیگر در بهشت، در ارتباط مقدسین با یکدیگر خلاصه شده است. دیدگاه کتاب مقدس در مورد اینکه ما می‌توانیم کسانی را که دوست داریم و اعضای خانواده خود را بشناسیم، قطعی و الزامی نیست بلکه کتاب مقدس صراحتاً می‌گوید: «آنهاست که در مسیح زیست می‌کنند یکدیگر را خواهند شناخت. هم اکنون و در همین جهان، من به عنوان یک نفر مسیحی، احساس می‌کنم دارای یک نوع ارتباط سری با قدیسی نظیر مارتین لوتر و جان کالوین و جانانان ادواردز دارم و هیچ دلیلی نمی‌بینم که این مشارکت در حیات دیگر پایدار نماند.

وقتی که ما وارد سطح والاتری از مشارکت با مسیح و آنانی که در مسیح هستند می‌شویم، این مشارکت قوی‌تر خواهد شد. عیسی مسیح در مثلی وضعیت شخصی ثروتمند و شخص فقیری به نام ایلعاذر را در گوشه‌ای از عالم پس از مرگ را به ما نشان می‌دهد. مسیح در مورد شخص ثروتمندی صحبت می‌کند که همه چیز در این دنیا و در زندگی بر وفق مرادش بود. و همچنین صحبت از مرد فقیری است، ایلعاذر نام که بر درگاه خانه مرد ثروتمند بیتوته کرده و گدائی می‌کرد. مرد ثروتمند به درخواست‌های مرد فقیر اعتنائی نمی‌کرد و هیچ کمکی به او نمی‌کرد. سرانجام هر دوی آنها مردند. ایلعاذر به بهشت رفت و در آغوش ابراهیم جای گرفت و مرد ثروتمند نیز به ظلمت دوزخ پرتاب شد. اما می‌بینیم که مرد ثروتمند در قعر دوزخ، با دیدی دگرگون شده و روحانی می‌تواند ایلعاذر را در بهشت و در آغوش ابراهیم ببیند و شاهد سعادت و کامیابی آن مرد فقیر باشد. در اینجا می‌بینیم، به حضور ابراهیم التماس کرد تا او را از این گرداب برهاند و در رحمت خود به او اجازه دهد و قدرتی بدهد تا فقط یک بار به زمین برگردد و به خواهران و برادران خود هشدار دهد تا خود را گرفتار عذاب دوزخ نکنند، آن چنان که خود عذاب می‌کشید. ولی عیسی مسیح می‌گوید: دیگر خیلی دیر شده بود. این مثل عیسی مسیح نشان می‌دهد که اولاً مسیحیان می‌توانند موقعیت و وضعیت یکدیگر را درک کنند و دوم اینکه مسیحیان قادر به درک موقعیت مکانی یکدیگر خواهند بود، آن چنان که مرد ثروتمند به اوضاع ایلعاذر در بهشت آشنا شد و همچنین در حالی که در جهنم بود، موقعیت مکانی ایلعاذر را تشخیص داد.

۷) حیوانات بعد از مرگ چه وضعی دارند؟

من مطمئن نیستم که بتوانم این سؤال را پاسخ بدهم و نمی‌خواهم حتی یک لحظه فکر کنید که سؤال بی‌موردی است. مردم خیلی به حیوانات خانگی خود وابسته هستند، بخصوص اگر این حیوانات برای مدت زیادی با آنها زندگی کرده باشند. این روزها در گوشه و کنار شاهد گورستان‌های مخصوص حیوانات و انجام مراسم بزرگداشت و نصب سنگ‌های حک شده بر گور حیوانات هستیم و اینها همه به منظور حرمت نهادن به اجساد حیوانات خانگی است. در کلیسای مسیح، نقطه نظرهای متفاوتی در این مورد وجود دارد. عده‌ای بر این عقیده هستند که حیوانات پس از مرگ کاملاً نابود می‌شوند و این بر اساس فرضیه‌ای است که

می‌گوید: حیوانات فاقد روح هستند. به هر حال در هیچ کجای کتاب مقدس، این فرضیه تأیید نشده است.

در کتاب مقدس آمده است که انسان شبیه خدا آفریده شده و از میان جانداران، تنها انسان دارای این مزیت می‌باشد. اکنون این «شبه خدا» بودن چه فرقی بین جانور ذیروح و جانور بی‌روح ایجاد کرده است؟ آنگاه که از «روح» تفسیری یونانی دارند (هرچیزی سرانجام و برای همیشه نابود می‌شود) ممکن است مسئله روح را محدود به انسان کنند ولی دوباره می‌گوییم: هیچ موردی در کتاب مقدس ندیده‌ام که امکان بقای حیوانات را منکر شده باشد.

در کتاب مقدس مواردی هست که این امید را تقویت می‌کند که حیوانات مرده هم امکان بقا را دارند. در کتاب مقدس می‌خوانیم: مسئله رستگاری یک مورد آسمانی است و مقدر شده است که تمامی موجودات با رسالت عیسی مسیح رستگار شوند (رومیان ۸: ۱۲). ما دارای تصویر خاصی از بهشت، بنا بر مندرجات کتاب مقدس می‌باشیم: معابر زیبا که در آنجا شیر و بره و سایر حیوانات در صلح و صفا با هم زیست می‌کنند. وقتی این گونه توصیفی از بهشت داریم، هرچند که امکان دارد اغراق‌آمیز باشد، به هر حال حاکی از مکانی است که در آنجا حیوانات هم حضور دارند. در اینکه این حیوانات، موجودات تازه‌ای هستند بر اساس موقعیت بهشت یا اینکه همان حیوانات معمولی خودمان در زمین می‌باشند که در اثر رستگاری به بهشت آمده‌اند ما مطمئناً چیزی نمی‌دانیم.

تمام این موارد یک تفکر محض است ولی من دوست دارم، این طور فکر کنم که در آن دنیا حیوانات محبوب خود را دوباره خواهیم دید که با ما در بهره‌وری از نجاتی که توسط عیسی مسیح به نژاد انسان اعطاء شده است، سهیم می‌باشند.

۸) آیا شخصی که خود کشتی می‌کند، می‌تواند به بهشت برود؟

من فکر می‌کنم احتمال ورود شخصی که خود کشتی می‌کند، به بهشت منتفی نیست. برای این نظریه چندین دلیل دارم. روانشناسان تحقیق کرده‌اند که بسیاری می‌کوشند به زندگی خود خاتمه دهند ولی موفق نمی‌شوند. در مصاحبه‌ای که با این افراد و پس از عدم موفقیت در خودکشی، به عمل آمده است، ۹۰ درصد مصاحبه‌شوندگان گفته‌اند: تا روز پیش قصد خودکشی نداشته‌اند. بنابراین اغلب خودکشی‌ها تحت تاثیر یک تصمیم آنی و در

یک موقعیت بسیار بحرانی صورت می‌گیرد. ما نمی‌دانیم شخصی که دست به خودکشی می‌زند، در آخرین لحظات قبل از مرگ چه افکاری از ذهنش می‌گذرد. فکر کنید شخصی می‌خواهد به زندگی خود خاتمه دهد، بنابراین از یک ساختمان ۳۰ طبقه خود را پرتاب می‌کند ولی در طبقه شانزدهم در حین سقوط با خود فکر می‌کند: «چه اشتباهی کردم، من نمی‌باید این کار را می‌کردم!» به روشنی معلوم است، این مرد یا زن که خودکشی کرده است به خاطر پشیمانی‌اش در لحظات قبل از مرگ، جایگاهی در فیض خداوند خواهد داشت.

حتی اگرچه کتاب مقدس تصریح کرده است که انسان نباید خود را نابود کند، من هم موردی در کتاب مقدس ندیده‌ام که اشاره‌ای باشد بر اینکه عمل خودکشی، یک گناه نابخشودنی است. حال اگر شخصی نه تحت تاثیر یک لحظه بحرانی بلکه بر اثر القائات افکار نومیدانه، همیشه به فکر خودکشی باشد و سرانجام به زندگی خود خاتمه دهد، عمل او در نهایت حاکی از بی‌ایمانی است یعنی پیش از آنکه در اطمینان و باور به زندگی در مسیح زیست کند، خود را اسیر یاس و نومیدی کرده است. به هر حال ما نمی‌توانیم تمام خودکشی‌ها را در مبحث فوق توجیه کنیم و آن را در انسان‌هایی که مرتکب خودکشی می‌شوند نهادینه کنیم.

بعضی از افراد که قصد خودکشی دارند، در آن لحظه بر این باور نیستند که عمل آنها نکوهیده است و هوشیاری لازم را ندارند. از آنجائی که کتاب مقدس در مورد خودکشی ساکت است، من هم نمی‌خواهم به نتیجه‌گیری خاصی برسم. من ترجیح می‌دهم امید خود را به فیض و ملکوت خدا در چنین وضعیتی حفظ کنم.

۹) وقتی شخصی می‌میرد، روح و جسمش تا ظهور دوباره مسیح به کجا می‌رود؟

کلیسا در طول تاریخ خود کوشیده است تا به تعریفی از intermediate state (حالت یا موقعیتی که ما بعد از مرگ تا حضور و تکمیل وعده‌هایی که خداوند داده است و ما آن را هم صدا با حواریون مسیح اعتراف می‌کنیم) دست یابد. ما به قیام جسمانی از مردگان ایمان داریم، ما ایمان داریم زمانی خواهد رسید که خداوند روح و جسم ما را مجدداً متحد خواهد کرد و دارای هیكل جلال یافته‌ای همانند عیسی مسیح، وقتی که از مردگان برخاست، خواهیم شد زیرا عیسی مسیح بر اساس کتاب مقدس «نوبت مردگان است.»

پس از مرگ، چه وضعیتی بوجود خواهد آمد؟ معمولی‌ترین دیدگاه در این مورد، این است که پس از مرگ، روح بلافاصله به آسمان و نزد خدا خواهد رفت و به یک نوع «موجودیت» خاص ادامه خواهد داد. در پایان این زندگی زمینی، زندگی به طریق دیگری ادامه خواهد یافت. ولی عده‌ای دیگر، بر اساس معتقدات آئینی خود، تحت نفوذ ایده psychopannychia یا فرضیه «خوابیدن روح» قرار گرفته‌اند. این ایده می‌گوید که پس از مرگ، روح به حالت تعلیق در می‌آید یعنی در یک وضعیت بی‌خبری به خواب می‌رود تا زمانی که در هنگام رستاخیز بزرگ از خواب برخیزد. روح هنوز زنده است ولی هشیار نیست، بنابراین گذشت زمان را حس نمی‌کند. من فکر می‌کنم این یک نتیجه‌گیری نادرست و در حقیقت حسن تعبیری از این دیدگاه عهد جدید است که «انسان در مرگ می‌خوابد.»

«یهودیت» متداول امروز، این مورد را چنین تعبیر کرده است: این خوابیدن یعنی آسودن، یعنی آرامیدن، رها شدن از کشمکش‌های دنیا و قرار گرفتن در محضر خدا. ولی تعلیم عمده کتاب مقدس و حتی عهد عتیق مبنی بر این است که جایگاه روح بعد از مرگ، «آغوش ابراهیم» می‌باشد و این باور، حاکی از تداوم روح است. پولس رسول در این مورد گفته است: زندگی در دنیا نیکو و دوست داشتنی است ولی مهمترین اتفاقی که واقع خواهد شد، شراکت داشتن در رستاخیز نهائی است. پولس رسول می‌گفت: در میان دو اشتیاق اسیر شده است، از یک سو اشتیاقِ مردن و به حضور خدا رفتن و از سوی دیگر اشتیاقِ زنده بودن و انجام دادن ماموریت خود در روی زمین. فتوای پولس حواری، از آنچه که در پس حجاب مرگ است و آن حالت انتظار، بسی قابل قبول‌تر از ایده‌های گوناگونی است که از کانال‌های مختلف ابراز می‌شوند. عیسی مسیح به دزدی که در کنارش مصلوب شده بود گفت: «به تو می‌گویم امروز تو با من در ملکوت خداوند خواهی بود.» داستان مرد ثروتمند و ایلعاذر فقیر در عهد جدید (لوقا ۱۶: ۱۹-۳۱) اشاره صریحی به حالت انتظار تا کامل شدن وعده نجات و تداوم زندگی پس از مرگ می‌باشد.

۱۰ تکلیف کودکانی که قبل از پذیرش وعده نجات می‌میرند چیست؟

بر اساس تعلیمات سنتی دینی، ما بر این عقیده ایم که کودکان اشخاص ایماندار که در کودکی می‌میرند، در زمره نجات یافتگان محسوب می‌شوند. قابل ذکر است که ما امیدواریم

و تا حدودی هم مطمئن هستیم که خدا فیض مخصوص خود را به آنانی که هرگز فرصت شنیدن مژده نجات را نداشته‌اند، نظیر کودکان شیرخواره یا کودکانی که از شنیدن و درک کلام خدا عاجزند خواهد بخشید.

عهد جدید در رابطه با سؤال فوق، تعلیم صریحی ندارد ولی از ماهیت خداوند و رحمت و فیض او سخن بسیار رفته است. بنابراین مراجعه به ذات و صفات خداوند دلیل محکمی است بر این اطمینان ما که خداوند با کودکان به نیکوئی رفتار خواهد نمود. عده‌ای بین کودکان بطور عام و کودکان خانواده‌های ایماندار، قائل به تفاوت می‌باشند و استدلال می‌کنند: وقتی که خداوند با ابراهیم عهد بست، این عهد تنها بین خدا و ابراهیم نبود بلکه نسل او را نیز شامل می‌شد، در واقع به محض اینکه خداوند با ابراهیم رابطه‌ای برقرار کرد، از اسحاق فرزند ابراهیم نیز یاد کرد در حالی که اسحاق یک کودک شیرخواره بود و از آنچه که می‌گذشت خبر نداشت. بنابراین، تعداد زیادی از مسیحیان، کودکان خود را تعمید می‌دهند و عقیده دارند که فرزندان مسیحیان، از همان ابتدای تولد، عضو کلیسای مسیح می‌باشند. این روش در مسیحیت قدیم هم معمول بوده است.

وقتی سرگذشت داود نبی را در عهد عتیق می‌خوانیم، آن زمان که فرزند کوچکش مرد، از طرف خداوند به او اطمینان داده شد که کودک خود را دوباره در بهشت خواهد دید. داستان داود و کودک فوت شده‌اش، تسلی بزرگی برای والدینی است که کودکان کوچک خود را از دست داده‌اند

اینک نکته‌ای که می‌خواهیم به آن پردازیم این است که نوزادانی که می‌میرند، مشمول سطح مشخص و مخصوصی از فیض خداوند می‌شوند و این نه بدان جهت است که آنها معصوم می‌باشند بلکه فقط از طریق فیض خداوند است که عطیه بهره‌مند شدن در ملکوت خدا را می‌یابند. این دیدگاه، با فرضیه «گناه نخست»، بسیار در تضاد می‌باشد. لوتریسم‌ها در مورد اصل «گناه نخست» با کاتولیک روم هم عقیده نیستند و کاتولیک روم هم از سوئی با «پرسبیتریان» موافق نیستند. گناه اصلی یا اولیه، اشاره به ترمرد آدم و حوا یا گناه آنها نمی‌باشد بلکه اشاره به پیامدهای آن می‌باشد یعنی ورود گناه به جهان که در اثر آن انسان در گناه متولد می‌شود. ما با طبیعت گناه متولد می‌شویم، بنابراین کودکانی هم که می‌میرند نیز از این امر مستثنی نیستند. پس تنها از طریق فیض خداوند است که کودکان از بهشت خداوند بهره‌مند می‌شوند.

۱۱) تکلیف میلیونها کودک که همه ساله در آمریکا سقط جنین می‌شوند چیست؟ آیا آنها هم حیات جاوید دارند؟

شما سوالی می‌کنید که کلیسای مسیح در تاریخ خود به دلایل مختلف با آن درگیر بوده است. هیچ اطلاع مستقیم و قابل توجهی در رابطه با این معضل بزرگ در کتاب مقدس وجود ندارد. کلیسای کاتولیک روم در رابطه با «برزخ» فرضیه سنتی خاص خود را دارد و آن را از دو دیدگاه مورد بررسی می‌دهد: برزخ مردمان عهد عتیق که قبل از آمدن «مسیح» موعود در گذشته اند و برزخ نوزادان. برزخ در حالت دوم به «دالان کوچک جهنم» تعریف شده است، جایی که بهشت نیست ولی توصیف تاریخی آن یعنی جایی که آتش داوری به آنجا نمی‌رسد. کودکان تعمید نیافته نیز مقیم آنجايند، جایی که از برکات بهشت محرومند، ولی در تنبیه جهنم هم سهیم نمی‌باشند.

کلیسای پروتستان عقیده دیگری در مورد نوزادان فوت شده دارد. عده‌ای بین کودکانی که تعمید می‌یابند و کودکانی که تعمید نمی‌یابند تفاوت قائل می‌شوند. ما بر اساس ایمان خود معتقدیم که نوزادان ایمانداران، شامل بخش مخصوصی از فیض خداوند شده و به بهشت می‌روند، نه به خاطر اینکه معصوم می‌باشند بلکه فقط بدین دلیل که فیض خداوند را می‌یابند. آیا کودکان متولد نشده (جنین) نیز شامل این فیض می‌شوند؟ باز هم بحث دیگری پیش می‌آید که آیا یک جنین از دیدگاه خداوند انسان زنده است یا نه؟ عده‌ای می‌گویند که یک جنین ساقط شده، انسان واقعی است و در این عقیده خودم مصر هستند که هر اتفاقی که برای یک کودک نوزاد در هنگام مرگ می‌افتد در مورد جنین هم صدق پیدا می‌کند. به باور من بچه‌های متولد نشده که در طی عمل سقط جنین می‌میرند، از نظر خداوند انسان تلقی می‌شوند و واجد شرایط کودکانی هستند که در نوزادی می‌میرند، جدای از اینکه سقط جنین عمدی یا غیرعمدی بوده باشد. واژه «سقط جنین» عبارتی است که ما از آن برای بیان «ناباروری» استفاده می‌کنیم. همسر من چهار مورد سقط جنین غیرعمدی در اثر ناباروری داشته است و ما شدیداً امیدواریم و انتظار داریم که آن کودکان هرگز تولد نیافته خود را در بهشت ببینیم. اینک ما فرض می‌کنیم به جای دو فرزند، شش فرزند داریم و امیدواریم در بهشت خداوند دوباره به آنان بپیوندیم، کودکانی که داریم ولی هرگز نتوانسته ایم آنان را بشناسیم.

۱۲) در عهد عتیق می‌خوانیم شائول پادشاه با لباس مبدل نزد ساحره‌ای رفت و از او درخواست کرد روح سموئیل را برایش فراخواند. آیا مردم این زمان هم می‌توانند روح يك مرده را احضار کنند یا این واقعه يك بار و آن هم به اراده خداوند صورت گرفته است؟

من فکر نمی‌کنم که این کار خداوند بوده باشد. اتفاقاً اخیراً کتابی نوشته‌ام که یک فصل آن را اختصاص به سئوالاتی در رابطه با «ساحره اندور» داده‌ام، چون به تصور من یکی از قسمت‌های مهم و مشکل کتاب مقدس همین مورد است. این داستان می‌گوید: بعد از مرگ سموئیل، شائول لباس مبدل پوشید و به جستجوی یک medium (واسطه احضار روح) پرداخت. فعالیت چنین مدیوم‌هایی در اسرائیل برخلاف قانون بود و اقدام به چنین اموری، دشمنی با خداوند محسوب می‌شد. این عمل بر طبق قوانین موسی نبی، نه تنها قانون شکنی و دشمنی با خدا بود بلکه شائول پادشاه، تمام غیب‌گویان را از فلسطین اخراج کرده بود. به خاطر همین مسئله، لباس مبدل پوشید و به نزد ساحره اندور رفت و از او خواست که روح سموئیل را احضار کند. در کتاب مقدس می‌خوانیم که سموئیل حاضر شد و از اینکه او را آزرده کرده‌اند شکایت نمود. زن جادوگر متوجه شد که این مرد نقاب دار پادشاه است و دچار وحشت شدید شد.

وقتی آن قسمت کتاب مقدس را می‌خواندم، این سئوالات در ذهنم جوشیدند: اینجا واقعاً چه خبر است! آیا کتاب مقدس با زبان پدیده‌شناسی این موضوع را شرح می‌دهد یا اینکه قصد دارد بگوید «مدیوم» در واقع قدرت این را داشته است که سموئیل را از مردگان ظاهر کند؟ آیا این واقعه یک حیلۀ رندانه جادوگری بوده است؟ آیا فراخواندن مردگان یک توانائی ذاتی بوده است که امروز هم عده‌ای از آن برخوردارند؟ آیا امروز ممکن است با یک شخص مرده تماس برقرار کرد؟ یا اینکه یک کار بدلی و جعلی است که به دست شیطان صورت می‌گیرد؟ من روی هم رفته مطمئن نیستم که کدام یک از موارد فوق درست است. اجازه دهید که با اطمینان بگویم اگر حتی امروز بتوانیم آن چنان که شما می‌گوئید با مردگان ارتباط برقرار کنیم، مطمئناً اجازه این کار را نداریم و چون کاری برخلاف اراده خداوند است، هیچ‌چون و چرایی ندارد. همچنین مجاز نیستیم در این گونه جلسات احضار روح شرکت کنیم یا به صورت واسطه احضار روح شرکت داشته باشیم. چنین کاری، ناسزاگوئی به خداوند

است و در حقیقت کسانی که مرتکب این گناه می شوند، مشمول مجازاتی می شوند که شرح آن در عهد جدید آمده است و آن، محرومیت از حضور در ملکوت خداوند است. در مورد آن دسته از کسانی که این گونه فعالیت های نامشروع را دارند، اخطار خداوند جدی و سنگین است. ولی سؤال بعد این است: اصلاً این گونه ادعاها صحت دارد؟ من که باور نمی کنم کسی بتواند روح مردگان را احضار کند. من فکر می کنم آنانی که مدیوم یا واسطه هستند، پشتوانه این شاهکارهای فریب دهنده می باشند. در اواخر قرن نوزدهم، «سرآرتور کانن» عده زیادی را با کارهای خود فریفته بود و از سوی دیگر «هنری هودینی کبیر» نیز اعلام کرد، هر کس بتواند عملیاتی عجیب تر از او انجام دهد، مبلغ زیادی به او جایزه می دهد. طبیعی است که هیچکس به این جایزه دست نیافت. بزرگترین احضارکنندگان ارواح جهان، خود جادوگرانی بیش نیستند. جایزه هودینی یعنی از دزدی، نشانه دزد دیگر را گرفتن. من مایلم صراحتاً بگویم: کسانی که با این گونه فعالیت ها سرو کار دارند، اشخاص فریبکاری هستند.

۱۳) قضیه مشهور «مسیر تونل مانند»ی را که عده زیادی ادعا می کنند، هنگام بیهوشی از بدن خود جدا می شوند و به سوی آن مسیر کشیده می شوند، چگونه تشریح می کنید؟

من مطمئن نیستم بتوانم تجربه فوق را تشریح کنم. تحقیقات مهم و فراوانی در این مورد انجام شده است. من شنیده ام بیشتر از ۵۰ در صد کسانی که در اثر حملات قلبی دچار مرگ کلینیکی یا بیهوشی می شوند بعد از به هوش آمدن، در مرحله C.P.R و مراحل احیای قلبی، مدعی می شوند که روح آنها برای مدتی از بدنشان خارج شده و سپس به بدن آنها برگشته است. آنها از حسی صحبت می کنند مبنی بر اینکه روح از بدنشان خارج شده و از فراز تخت بیمارستان بدن خود را می دیده اند، در حالی که پرستار نبض آنها را گرفته و می گوید: ضربان ندارد و دکتر اظهار می دارد که دیگر مرده است. سپس ادعا می کنند که وارد تونلی شده اند و در انتهای تونل، نور عجیبی را مشاهده کرده اند. عده فراوانی از این افراد، در تحقیقاتی که از آنها به عمل آمده، دارای تجربه بسیار شیرینی هستند. گرچه تعدادی هم هستند که آن نور دوست داشتنی را تجربه نکرده اند بلکه برعکس، شاهد موارد ترسناکی بوده اند که آنها را به فکر واداشته است که در پشت پرده چه چیزی ممکن است نهفته باشد؟

من واقعاً نمی دانم سؤال شما را چگونه پاسخ بدهم؟ راههای مختلفی برای پاسخ دادن به این سؤال موجود است: کسانی که به مرگ نزدیک می شوند، اختلالاتی در سیستم الکتریکی مغز آنها بوجود می آید که موجب بروز افکار درهم و برهمی می گردد. آنها اشاره به روئایی می کنند که بسیار زنده و قابل لمس بوده است و این احساس را در آنان بوجود آورده که واقعاً در آن فضا بوده اند. همه ما چنین رویاهائی داشته ایم ولی چگونگی آنها متفاوت است. پاره ای از اوقات رویاهای ما نیز به قدری زنده بوده اند که احساس کرده ایم واقعاً واقع شده اند. این رویاها ممکن است نتیجه مصرف دارو یا کمبود اکسیژن در مغز باشند.

پاسخ قانع کننده به چنین مواردی، مستلزم مشورت با یک پزشک حاذق است، یک نفر متخصص که بتواند در این مورد اظهار نظر کند که، آیا اصولاً بروز چنین دوره هائی محتمل است یا اصلاً چنین دوره هائی توجیه علمی ندارد؟ چونکه در این مورد تخصصی ندارم، وارد بحث نمی شوم.

پاسخ احتمالی دیگر: اشتغالات فکری افرادی است که به مرگ و آنچه که ممکن است بعد از مرگ واقع شود، می اندیشند. ما مسیحیان عقیده داریم که از یک نوع زیستن ابدی برخوردار می شویم و پایان زندگی فیزیکی یا جسمی ما، پایان واقعی ما نیست. خواه نیک و خواه شریر باشیم، خواه رستگار و خواه در قید باشیم، پس از مرگ وارد نوع خاصی از زندگی می شویم که شبیه این زندگی دنیائی ما نیست. اظهارات کسانی که پس از بیهوشی به خود می آیند، در این مورد برای مسیحیان چیز عجیبی نیست. من کوشیده ام ذهن خود را باز کنم، امیدوارم که این پدیده های جالب، گام مفیدی در تحقیقات و تجربه ها و ارزیابی بشر در زمینه روان شناسی گردند. بسیاری از این تجربه های شخصی که گزارش شده اند، از نظر ما یک رویای محض و یک شوخی دلپذیر می باشند.

۱۴) اولین چیزی که می خواهید در ورود به بهشت بدانید چیست؟

البته اولین چیزی که می خواهم در ورود به بهشت دریابم این است که وقتی عیسی مسیح را دیدم چه کار باید بکنم؟ چون اولین خواسته من این است که «خداوند» را ببینم. در گذشته، از دوستان و بستگانم می پرسیدم: فرض کنید شانس ملاقات با عیسی مسیح را در بهشت پیدا کرده اید و او به شما می گوید: بسیار خوب شما می توانید سه نفر را پیدا کنید که

در اینجا هستند و اوقات خود را در کنار آنها بگذرانید، چه کسانی را دوست دارید ببینید؟ پاسخ من به این سؤال چنین است: اولین کسی که می‌خواهم ببینم، پدرم است زیرا یکی از بزرگترین امید مسیحیان در ایمان، وعده متحد شدن با کسانی است که مورد علاقه آنها بوده‌اند ولی قبل از آنها دنیا را ترک کرده‌اند. بعد از پدرم، دوست دارم سراینده مزامیر یعنی داود نبی را ببینم و سپس ارمیای نبی را ملاقات کنم، همین.

اولین سئوالی که مطرح می‌کنم این است: چه کسی رساله به عبرانیان را نوشته است؟ فوق العاده مشتاق دانستن این مورد هستم. سؤال دیگرم این است: شیطان از کجا آمده است؟ زیرا تاکنون قادر نبوده‌ام آن را برای خودم تجزیه و تحلیل کنم و سرانجام می‌خواهم بدانم آیا در اینجا هم می‌شود گلف بازی کرد؟

من دوست دارم ده هزار سال اول را در زمینه هنر مطالعه کنم و آن را بیاموزم. فراگرفتن موسیقی می‌ماند برای ده هزار سال دوم و ادبیات هم برای ده هزار سال سوم، و همین‌طور ادامه دهم تا به آنچه که خدا ساخته است و آنچه او منصوب کرده است، دست یابم. دوست دارم در آنجا به آموزش الهیات بپردازم، آموزشی با اطمینان و یقین کامل که هرگز فریب نمی‌خورم و هرگز خطائی مرتکب نمی‌شوم و هیچگاه واقعیت‌ها را با عینک تیره نمی‌بینم زیرا اینک در حضور عدالت و حق ایستاده‌ام، در حضوری کامل و خلوصی کامل. ولی تمام آنچه را که می‌خواهم ببینم و ببرسم، به اندازه لذتی که از حضور در محضر خداوند و برخورداری از سعادت دیدار رودرو با مسیح کسب می‌کنم، نمی‌باشند، آن چنان لذتی که هیچگاه کهنه نخواهد شد. من با انجام این مراحل راضی هستم، من به ابدیت می‌اندیشم.

۱۵) آیا کسانی که هرگز مسیح را نشناخته‌اند، به دوزخ می‌روند؟

سئوالی بسیار مهم و حساس است که یک مسیحی می‌تواند بپرسد. هیچ تصویری ترسناک‌تر و مهیب‌تر از این نیست که فکر کنیم تمامی انسانها به دوزخ می‌روند. در ابتدا وقتی چنین موردی را سؤال می‌کنیم، آنچه که در ماورای سؤال ما قرار دارد این است که «چگونه خدا می‌تواند احتمالاً افرادی را که هرگز فرصتی برای شنیدن مژده نجات نداشته‌اند به جهنم بفرستد؟ این کار منصفانه نیست.»

مهمترین قسمت کتاب مقدس در رابطه با سؤال شما، باب اول رساله پولس رسول به رومیان می‌باشد. مطلب اصلی این رساله در مورد خبر خوب و بشارت می‌باشد، داستانی

پرشکوه از نجاتی که خداوند برای نژاد انسان در مسیح آماده کرده است، فیضی از ناحیه غنی و پر جلال خداوند، عظمتی که در آن، خداوند تصمیم به نجات ما گرفته است اما وقتی پولس شروع به معرفی نجات خداوند می‌کند، در فصل اول خشم خداوند را که از آسمان آشکار شده تشریح می‌کند، خشمی که نوک حمله آن، متوجه انسان‌های بی‌خدا، و ناصالح می‌باشد. بنابراین خشم خداوند، خشم بر علیه شرارت است. خشم خداوند متوجه انسان‌های صالح و شایسته نیست بلکه متوجه انسان‌هایی است که با شیطان همدست می‌شوند و علیرغم اینکه خداوند از راه‌های گوناگون، خود را بر آنان مکشوف می‌سازد، باز هم او را انکار می‌کنند. پولس در این رساله، به روزهای اولیه خلقت پرداخته است و اینکه خداوند در طی مراحل مختلف آفرینش، هستی خود و قدرت لایزال خود و ماهیت خود را به روشنی بر هر انسانی که در روی این کره خاکی زندگی می‌کند، نشان داده است. به کلامی دیگر، هر انسانی به وجود خداوند آگاه است و می‌داند که در مقابل خداوند مسئول است. با این وجود تمام انسانها از او اطاعت نمی‌کنند. چرا پولس رسول رساله خود را با مژده نجات شروع کرده است؟ آنچه که می‌خواهد بگوید و آن مباحثی را که می‌خواهد در رساله اش به آن محوریت بدهد، این است که مسیح زمانی به این جهان آمد که جهان در شرف سقوط بود. عیسی مسیح به این جهان آمد، جهانی که خود را گم کرده است، جهانی که متهم به انکار «پدر» است، در حالی که او را می‌شناسد.

حال اجازه بدهید به عقب برگردیم، به سؤال اصلی شما. «آیا خداوند، کسانی را که هرگز مسیح را نشناخته‌اند، به دوزخ می‌فرستد؟» خداوند انسان‌هایی را که هرگز چیزی از عیسی مسیح نشنیده‌اند، به خاطر انکار مسیح تنبیه نمی‌کند. وقتی این را می‌گویم، مردم آهی از سر رضایت می‌کشند و می‌گویند: پس بهتر است چیزی در مورد مسیح به دیگران نگوئیم زیرا ممکن است بعضی او را انکار کنند و در این صورت اوضاع آنها مشکل خواهد شد. ولی دوباره بگویم: دلایل دیگری برای رفتن به جهنم وجود دارند. انکار خدای پدر، موردی بسیار حساس است، هیچکس قادر نخواهد بود در آخرین روز زندگی خود بگوید: ای خدا هرگز به وجود تو پی نبرده‌ام، زیرا خداوند با صراحت و روشنی، خود را بر انسان مکشوف کرده است. اکنون کتاب مقدس این مورد را روشن کرده است که انسان به طور یک جانبه به عیسی مسیح نیازمند است. خداوند ممکن است در نهایت فیض خود را در مورد

خاصی جاری سازد اما من دلیلی برای این امیدواری و این انتظار ندارم. من فکر می‌کنم که ما باید توجه جدی خود را معطوف به فرمان بسیار حیاتی و حساس عیسی مسیح بنمائیم، آنجائی که گفت: «به تمامی جهان بروید و تمامی انسانها را از مژده نجات آگاه نمایید.»

۱۶) آیا می‌توانید جهنم و بهشت را از دیدگاه خود توصیف کنید؟

یک بار یک نفر از شاگردان این سؤال را به طریق دیگری از من نمود و گفت: آیا شما عقیده دارید که جهنم دریاچه آتش است و مکانی است که مردم به آنجا می‌روند و می‌سوزند و شکنجه می‌شوند؟ شما فکر می‌کنید در آنجا شلاق و «فشار دندان» و تاریکی است و جائی است که حشرات گزنده‌ای دارد که هرگز نمی‌میرند؟ و او می‌خواست بداند من این موارد را به عنوان صنعت تشبیه و قیاس قبول دارم یا نه؟ و من به او گفتم: نه من عقیده ندارم. او آهی بلند از سر رضایت کشید. سپس گفتم: من فکر می‌کنم، شخصی که در جهنم است با تمام قدرت می‌کوشد تا در دریاچه‌ای از آتش باشد و نه در جایگاه خود. من واقعاً یک عکس از جهنم در فکر خود ندارم. ولی من نمی‌توانم به تصویری وحشتناک‌تر از این توصیف فکر کنم. من فکر می‌کنم این یک تصویر بسیار نامتعارف است، به حدی که حتی مسیحیان نیز از مکانی به نام جهنم با این خصوصیات به خود می‌لرزند.

من همیشه از دو مورد خاص که در کتاب مقدس آمده است حیران هستم. اول اینکه همیشه عیسی مسیح، بیش از آنکه به بهشت پردازد، جهنم را توصیف می‌کند و دوم اینکه تقریباً آنچه را که در مورد جهنم از کتاب مقدس می‌دانیم، از زبان عیسی مسیح بیان شده است. هنوز هم بر این گمانم که در محاسبات خداوند، مردم این موارد را از زبان هر معلم دیگری جز عیسی مسیح نمی‌توانند بپذیرند. مردم به تعلیمات آر. سی. اسپرول و سایر افراد گوش نمی‌سپارند که آنها را از پیامدهای وحشتناک جهنم برحذر دارند. مردم حتی زمانی که مسیح به آنها می‌گوید، باز هم نمی‌توانند قبول کنند، مثل این می‌ماند که ما قضیه بغرنج آن مرد ثروتمند و ایلعادر فقیر را حل کرده باشیم، ولی واقعاً نمی‌توانیم. مسئله بسیار جدی است. مرد ثروتمند از ابراهیم خواست تا به او اجازه دهد به زمین بازگردد تا برادرانش را از خشم خداوند و جهنم خداوند آگاه کند. عیسی مسیح گفت: بستگان مرد ثروتمند، حتی اگر کسانی از مردگان برخیزند و آنها را آگاه کنند، باز هم نمی‌پذیرند. مردم هنوز هم نمی‌خواهند به مسئله جهنم و بهشت توجه کنند.

من از خودم می‌پرسم: عیسی مسیح در موقع تعلیم ماهیت جهنم، واقعاً چکار می‌کرد؟ او برای تعلیم و بیان جهنم از وحشتناک‌ترین نمونه‌ها و انگاره‌هایی که ممکن است بر زبان آید یا در مغز بگنجد، استفاده نموده است. هر گاه صحبت از نمونه یا انگاره می‌شود، از نمونه، برای بیان یک واقعیت استفاده می‌شود. واقعیت‌ها همیشه در حال تغییر هستند، ولی نمونه‌ها ثابت می‌باشند. اگر دیدگاه عهد جدید نسبت به جهنم فقط یک انگاره و نمونه است، پس برای من این گونه معنی می‌دهند که واقعیت خیلی خیلی بزرگتر از آن نمونه‌های لفظی است.

برعکس، می‌خواهم بگویم: خبرهای خوش در انجیل با نمونه‌ها و انگاره‌های پرشکوهی بیان شده‌اند، نظیر آنچه که در مورد بهشت گفته شده است: خیا بانهایی پلائی، دریاچه‌های بلورین، شهری با ساختمانهایی از سنگ‌های گرانبها. اجرا و بیان ادبی و لفظی خیره‌کننده و اعجاب‌آور است ولی فکر می‌کنم در مقایسه، مسئله خیلی از واقعیت پررنگ‌تر است. دوباره تأکید می‌کنم: واقعیت‌ها خیلی فراتر از نمونه‌ها و انگاره‌هایی است که در کتاب مقدس برای بیان جهنم و بهشت به ما گفته شده است، مایانی که تصوراتمان در یک حد زمینی محدود است.

سئوالات این بخش

- ۱- ایمان چیست؟
- ۲- آیا ایمان مسیحی، عقلانی است؟
- ۳- آیا تبلیغ کلام بر هر شخص مسیحی واجب است؟
- ۴- چه مواردی، مسیحیت (و نه بودائیسیم و نه هندوئیسم و نه سایر ادیان) را برحق نموده است؟
- ۵- چگونه می توانیم انجیل را به دوستان و بستگانی که معتقد به خدا نیستند معرفی کنیم؟
- ۶- چگونه می توانیم با کلامی قانع کننده و خالی از شائبه تهدید، مسیح را به دیگران معرفی کنیم؟
- ۷- پدر من مسیحی نیست و هر گاه با او صحبت می کنم به حرف هایم گوش نمی دهد، فرقی هم نمی کند که چه می گویم و این طور به نظر می رسد که نخواسته ام با او وارد صحبت شوم. در این مورد چه کاری از دستم ساخته است؟
- ۸- اگر شخصی مسیحی، یک سؤال اخلاقی داشته باشد، پاسخ او را چگونه بدهیم؟ بلافاصله آیه ای از کتاب مقدس برایش بیاوریم یا پاسخ او را بر اساس آموخته های خودمان از کتاب مقدس بدهیم؟
- ۹- آیا برای یک شخص ممکن است قبل از ایمان آوردن به مسیح، اصلاح شود؟
- ۱۰- با مبشرین خیابانی چه برخوردی داشته باشیم؟

۱۲

شراکت در نجات

پس رفته همه امت ها را شاگرد سازید
و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید.
و ایشان را تعلیم دهید
که همه اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند
و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم.
متی ۲۸: ۱۹-۲۰

۱) ایمان چیست؟

من فکر می‌کنم مقوله ایمان یکی از مهمترین مواردی است که تاکنون نه تنها برای دنیا بلکه برای کلیسا نیز ناشناخته مانده است (پایه نجات ما و تنها راهی که بوسیله آن خداوند ما را داوری می‌کند ایمان است). اصل ایمان در کتاب مقدس بارها و بارها برای ما تشریح شده است و اگر به آن بی‌توجه باشیم، دچار مشکل خواهیم شد.

مسئله مهم اصلاح‌گران پروتستان در قرن شانزدهم این بود که مبنای داوری انسان چیست؟ بحث شدید مارتین لوتر این بود که در داوری نهائی انسان، تنها ایمان موجب توجیه او می‌شود. توجیه لوتر از ایمان موجب ناراحتی بسیاری از رهبران روحانی کلیسای کاتولیک شد. رهبران روحانی کلیسای کاتولیک، مسئله را برای خود این‌طور تفسیر می‌کردند: آیا منظور لوتر جز این است که هر کس به صرف ایمان داشتن به عیسی مسیح، مختار است هر طور که مایل است زندگی کند؟ به عبارت دیگر، برخورد شدید کلیسای کاتولیک روم با دیدگاه لوتر، ناشی از این بود که می‌ترسیدند توده مردم چنین برداشتی داشته باشند که داشتن یک ایمان ساده برای نجات کافی است و هرگز به فکر آن نباشند که در زندگی خود ثمرات نیکوی عدالت را بار بیاورند. اوضاع وخیم بود زیرا اصلاح‌گران پروتستان، شدیداً از ایده خود مبنی بر برخورداری از فیض نجات تنها از طریق ایمان، دفاع می‌کردند. متفکران کلیسای کاتولیک در مقابل این تهاجم موقتاً عقب‌نشینی کردند و توجه خود را به تحقیق درباره کلمه یونانی *pistein* که معنی ایمان داشتن را می‌دهد، معطوف نمودند و سرانجام موفق شدند که سه تعبیر جداگانه از ایمان را در عهد جدید بدست آورند.

نخست در واژه لاتینی *notitia* یعنی «ایمان به دانسته‌ها» یا باور داشتن به اطلاعات موجود یعنی یک آگاهی عقلانی. شما نمی‌توانید به «هیچ» ایمان داشته باشید. ایمان باید محتوا داشته باشد. شما باید به «چیزی» یا به «کسی» باور داشته باشید. وقتی ما می‌گوئیم انسان با ایمان نجات می‌یابد، عده‌ای می‌گویند: «وقتی انسان صادق باشد، مهم نیست که به چه چیزی ایمان داشته باشد.» و این چیزی نیست که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد. این امر بسیار مهم و حیاتی است که بدانیم به چه چیزی ایمان داریم. آیا باور کنیم که شیطان خدا بوده است؟ این ایمان ما را رستگار نخواهد کرد. ما باید به دانسته‌هایی ایمان داشته باشیم که از حقیقت سرچشمه گرفته باشند.

دومین تعبیر، *assensus* یا باور عقلانی است. در این تعبیر ما باید به درک حقیقت و محتوای ایمان علاقه نشان دهیم. بنا بر آنچه که یعقوب رسول می‌گوید، حتی اگرچه ماموریت مسیح را می‌دانیم و از طریق عقلانی پذیرفته ایم که او پسر خدا است و پذیرفته ایم که به خاطر گناهان ما بر صلیب جان داده است و سپس از مردگان برخاسته است، در نهایت اهریمنی بیش نیستیم. اهریمنان هم مسیح را می‌شناسند و شیطان خود نیز به حقانیت مسیح آگاه است ولی ایمان ندارد. مسئله بسیار مهم و حیاتی برای کسب نجات از دیدگاه کتاب مقدس، حفظ توکل و اعتماد شخصی است.

سومین و آخرین تعبیر، از واژه *fiducia*، بدست آمده است یعنی موقتی و امانتی، یعنی اینکه چشم بسته، زندگی خود را در اختیار مسیح بگذاریم تا هر چه اراده او است انجام شود یا به عبارت دیگر، برای تحصیل نجات فقط به او متوکل شویم. تعبیر اخیر بسیار مهم است زیرا دو عنصر تعقل و روحانیت در آن محلول شده است. و هرگاه اشتیاق قلبی و تمایل شخصی را به این دو عنصر اضافه کنیم، آن وقت می‌شود او را در این تجربه که ایمان نام دارد، تعریف کرد و ایماندار نامید.

۲) آیا ایمان مسیحی، عقلانی است؟

به تمام معنی و قطعاً بله. ایمان مسیحی بر اساس عقل است. اینک شاید سؤال دیگری مطرح شده باشد: «واقعیت دارد که شما یک مسیحی عقل‌گرا هستید؟» به هیچ وجه. این دو مورد متناقض می‌باشند. یک انسان عقل‌گرا، معتقد به فلسفه‌ای است که با مسیحیت در تضاد می‌باشد. بنابراین، گرچه یک مسیحی واقعی عقل‌گرا نیست، ایمان مسیحی قطعاً عقلانی است.

آیا مسیحیت منطقی است؟ آیا مسیحیت هوشمند است؟ آیا مسیحیت احساسی است؟ آیا منطقی و هوش و احساس می‌توانند نمونه ثابت حقیقت باشند یا اینکه ضد عقلانیت است؟ یا غیر عقلانی است؟ آیا ایده مسیحیانی که معتقدند مسیحیت غیرعقلانی است یک نظریه افراطی است؟ من فکر می‌کنم این مسئله خیلی تاسف‌بار است. خدای مسیحیت، تعقل را سفارش کرده است. خدا با ما صحبت کرده است، ما کتابی داریم که به منظور آگاهی ما نوشته شده است.

وقتی من می‌گویم مسیحیت عقلانی است، منظورم این نیست که حقیقت مسیحیت با تمام شکوهش، از چندین قانون منطقی ناشی از اندیشه فیلسوفان استنباط شده است. ما از طریق مکاشفات خداوند در مورد ماهیت خودش، به اطلاعات زیادی درباره او دست یافته‌ایم. خداوند این حقایق را توسط انبیای خود و تاریخ و کتاب مقدس و پسر یگانه اش عیسی مسیح بر ما آشکار کرده است.

ولی آنچه که خداوند بر ما مکشوف کرده است هوشمندانه است و ما با هوش خود می‌توانیم آن را درک کنیم. خداوند از ما نخواست است برای مسیحی شدن، عقل خود را به سوئی دیگر پرتاب کنیم، چنانکه بعضی می‌اندیشند، مسیحی شدن مستلزم این است که مغز خود را و عقل خود را فراموش کنند. عهد جدید، این پرتاب کردن عقل و خرد را توصیه کرده است، ولی به کجا؟ نه به آنجا که تاریکی است بلکه نجات عقل از تاریکی و پرتاب آن به حیطه نور و حقیقت، پرتاب به آنجائی که فهم واقعی حاصل شود. کتاب مقدس مدعی نیست که هر تعریفی از ایمان شده است، بر اساس معیارهای عقلانی است. به عنوان مثال من نمی‌توانم درک کنم که چگونه ممکن است شخصی در آن واحد، دارای جنبه خدائی و انسانی باشد یعنی آنچه که در مورد مسیح صادق است و ما به آن ایمان داریم. این مسئله یک راز است ولی رازی غیر عقلانی نیست.

اسرار تنها در حیطه دین نیست. من اسرار قوه جاذبه را نمی‌دانم، این مسائل برای ما مرموز است ولی غیرعقلانی نیستند. یک چیز می‌شود گفت: «من با فکر محدودم، قادر به درک این فعل و انفعالات نیستم.» و چیز دیگری هم می‌شود گفت: «این مسائل در هم و برهم و متضاد و غیرعقلانی به نظر می‌رسند ولی به هر حال باید آنها را باور کنیم.» و این چیزی نیست که مسیحیان می‌گویند. مسیحیان می‌گویند که اسرار وجود دارند ولی این اسرار نمی‌توانند غیرعقلانی باشند. اگر اینطور بود ما از حقیقت مسیحیت دست می‌کشیدیم.

۳) آیا تبلیغ کلام بر هر شخص مسیحی واجب است؟

عده‌ای بحث می‌کنند که وظیفه هر شخص مسیحی این است که به کار بشارت بپردازد ولی من در این مورد مطمئن نیستم. وظیفه اصلی و شخصی یک مبشر، اعلام مژده نجات است. وعظ نمودن و اعلام مژده نجات، در عهد جدید یک حرفه و هدیه‌ای از سوی روح القدس

است و بنابراین این عطا و هدیه به هر کسی داده نشده است. بنابراین و بر اساس درک فنی از کتاب مقدس، معتقدم هر مسیحی مسئولیت ندارد که مبشر باشد.

عهد جدید این مسئله را روشن کرده است که هر مسیحی باید «شاهد» باشد. سردرگمی‌ای که در اینجا بوجود آمده است، ناشی از گویش عامیانه مسیحیان است که «شاهد» را با «مبشر» یکی می‌دانند. عهد جدید، فرق این دو کلمه را به خوبی تعریف کرده است یعنی تفاوت بین «خصوصیت عام» و «خصوصیت برجسته». «شاهد» تعریف گسترده‌ای دارد. شاهد بودن بر یک مورد خاص یعنی افشای آنچه که تاکنون آشکار نبوده است یا تعریف و تفسیر آن مورد. عهد جدید برای بیان witness (شاهد) از واژه **martyria** که واژه انگلیسی **martyr** (شهید) از آن مشتق شده است، استفاده کرده است. آنانی که خود مردند، شاهدان بودند و رابطه خود را با مسیح معنی بخشیدند. شهادت یکی از راه‌های ابلاغ کلام خدا است ولی یک عمل بشارتی نیست.

بشارت نوع خاصی از شهادت است و از همه مسیحیان دعوت شده است که از طریق بشارت شاهدان باشند، نه با عمل بلکه با زبان به مسیح اقرار نمایند. خداوند نمی‌خواهد که ما در خفا مسیحی باشیم ولی به اعتقاد من هر کسی نمی‌تواند مبشر کلام باشد چون بشارت یک وظیفه خاص است. من فکر می‌کنم هر شخص مسیحی موظف است در امر بشارت اهتمام ورزد. ولی وقتی همگان برای بشارت انتخاب نشده‌اند، این وظیفه ما است که به عنوان متخصصین الهیات به این مهم بپردازیم. در عین حال از هر عضوی از اعضای کلیسا دعوت شده است سهم خود را به اندازه توانائی‌های خود و تخصص خود در این مورد انجام دهد. تبلیغ مژده نجات یعنی چاپ کتاب مقدس، تخصیص مبشرین کار آرموده، برنامه ریزی سفرهای بشارتی و تشکیل هیات‌های اعزامی به سایر کشورها (میسونری).

ما به عنوان شاهدان وظیفه داریم بر انجام صحیح امر بشارت نظارت داشته باشیم ولی لزومی ندارد که همه مبشر و مبلغ مژده نجات باشیم. بشارت ما به عنوان یک مسیحی، در عمل و در گفتار آشکار خواهد شد یعنی آنچه که عیسی مسیح از ما خواست تا به عنوان یک نفر مسیحی، نمک زمین و نور جهان باشیم.

۴) چه مواردی مسیحیت - و نه بودائیسیم و نه هندوئیسم و نه سایر ادیان - را برحق نموده است؟

این سؤالی است که لازم است هر کسی که در ایالات متحده آمریکا متولد و تربیت می‌شود، پاسخ آن را بداند. ما از خود می‌پرسیم: آیا من به خاطر این مسیحی هستم چون در محیطی مسیحی زاده شده‌ام؟ در کشوری که مذهب غالب آن مسیحیت است، جایی که هندوئیسم یا اسلام یا بودائیسیم و سایر مذاهب دنیا تحت الشعاع مسیحیت قرار دارند. بسیاری از انسانها جذب سازمان‌های مسیحی و کلیساها می‌شوند، فقط بدین دلیل که والدین آنها این کار را کرده‌اند و این راه مناسبی برای درک حقیقت و ادعای دینداری نیست.

من فکر می‌کنم تنها راهی که می‌توانید در رابطه با این مسئله، خود یا فرزندان خود را قانع کنید، انجام یک ارزیابی همه‌جانبه است و آن ارزیابی خاستگاه و اصول ادیان جهان است. در قرن نوزدهم، مسئله آموزش «مقایسه ادیان» یک امر مهم و یک انضباط علمی بود زیرا دنیا داشت کوچک و اقوام به هم نزدیک تر می‌شدند. اکنون ما در دنیائی زندگی می‌کنیم با انسانهایی دارای زمینه‌های مختلف فکری و با آنها مخلوط و آمیخته شده‌ایم.

قصد جنبش قرن نوزدهم بمنظور دستیابی به آشتی بین ادیان جهان، با کمک یک طبقه بندی معمولی از اصولی بود که در هر آئینی وجود دارند. بسیاری از مردم معتقدند که اختلافی اساسی بین ادیان وجود ندارد یعنی همه به یک خدا معتقد می‌باشند و می‌گویند مقصد یکی است و آن هم خدا است، ولی برای رسیدن به مقصد نهائی، کوره‌راه‌های مختلفی پیش پای ما است. من فکر می‌کنم این ساده لوحانه ترین راه نگرستن به این مسئله می‌باشد. ولی مشکل اینجاست: اگر به بررسی ادیان جهانی بپردازید و تعلیمات اساسی آنها را در کنار یکدیگر بگذارید، متوجه خواهید شد تناقضات گسترده‌ای بین آرمان‌های آنها موجود است. و یک شخص متفکر به زودی متوجه می‌شود، همه آنها احتمالاً نمی‌توانند، مدعی حقانیت باشند. همه آنها می‌توانند ناحق باشند ولی احتمالاً همه آنها نمی‌توانند بحق باشند.

در عهد جدید، بیانیه منحصر به فردی در مورد عیسی مسیح داریم که نگاه ما را از موارد مشترک و مورد توافق ادیان، به خود معطوف کرده است. ما دقیقاً نمی‌توانیم در این مبحث کوتاه دلیل حقانیت مسیحیت را نشان دهیم ولی من می‌خواهم بگویم مسیحیت یک ویژگی

دارد که سایر ادیان فاقد آن می‌باشند، یک ویژگی بسیار درخشان: و آن عیسی مسیح است، تجسم خداوند بر زمین و رسالت او که کفاره‌ای بر صلیب برای تمام گناهان بشریت می‌باشد.

۵) چگونه می‌توانیم انجیل را به دوستان و بستگانی که معتقد به خدا نیستند معرفی کنیم؟

من فکر نمی‌کنم که هرگز یک مسیحی واقعی وجود داشته باشد که در طول زندگی بار مسئولیت عزیزان خود، خواه بستگان نزدیک و خواه دوستان را از نظر وظیفه‌ای که نسبت به آنها دارد بدوش نکشد، ما همگی درگیر این مسئله هستیم. ما چگونه می‌توانیم عزیزانی را که برای ما بسیار ارزشمند و مهم هستند و می‌دانیم نجات برای آنها مهم و ضروری است، در ایمان خود سهیم کنیم؟ موثرترین راه برای این کار چیست؟ اگر من جواب آن را می‌دانستم، آن را بسته بندی می‌کردم و به همه کس می‌فروختم چون می‌دانم همه به آن نیاز دارند.

وقتی تازه ایمان آورده بودم، سرشار از شوق دانستن آنچه که به مسیح مربوط می‌شد، بودم و نومیدانه منتظر بودم و آرزومند بودم، بستگانم به سوی مسیح بیایند و ایمان بیاورند ولی راههای انتقال ایمان سرشارم به آنها درست نبود. در برخوردها خیلی غیور بودم، اکثراً موی دماغ آنها می‌شدم، پشت سرهم از کتاب مقدس برایشان آیه می‌آوردم و مثال می‌زدم، در جیب لباس خوابشان جزوه می‌گذاشتم و کارهایی در همین حدود... تا آنجا که نتیجه گرفتند که من اصلاً قبولشان ندارم. ولی آن طوری که آنها فکر می‌کردند، من قصد انکارشان را نداشتم.

وقتی مسیحی شدم، مشتاقانه به خانه رفتم، بسیار هیجان زده بودم و با کلامی پر از شور و اشتیاق گفتم: مادر، حدس بزن چه اتفاقی برایم افتاده است؟ من مسیحی شده‌ام. مادرم که کاملاً از حرکات من و حرف‌های من گیج شده بود گفت: «منظورت از اینکه مسیحی شده‌ای چیست؟ تو همیشه مسیحی بوده‌ای.» و به جای اینکه در شادی من شریک شود و از کشف تازه من شادی کند، حالتی دفاعی به خود گرفت زیرا آنچه که در حقیقت از من می‌شنید این بود که «مادر، شما مرا به طور صحیح تربیت نکرده‌اید، شما مسیحی نیستید، شما شایستگی ندارید که مادر من باشید.» مادرم از سخنان من چنین برداشتی کرده بود.

اینجا بود که فکر کردم به احساسات نزدیکان خودم، آنهایی که روی روابط بین من و خودشان حساب می‌کنند، احترام نگذاشته‌ام و این عمل درستی نبود. تنها جایی که می‌توانیم

انتظار داشته باشیم که سخنان ما را می شنوند، نشست های خانوادگی و دوستانه است زیرا روابط فامیلی و دوستی بین ما حکمفرما است. علت اینکه این را می گویم این است که فرض کنیم دوستانی داریم که خیلی جدی و اندیشمندانه سخنان ما را می شنوند ولی اگر در سخنان ما نکته ای حاکی از انتقاد و ایراد در نحوه برخورد آنها با خدا و مسیح باشد، حداقل این فکر به مغز آنها خطور می کند که ما قبولشان نداریم. بنابراین قبل از اینکه عیسی مسیح را برای آنها تعریف کنم یا اینکه از ایمان خود دفاع کنم، باید به آنها ثابت کنم که دوستشان هستم - یا اینکه هم چنان فرزند پدرم هستم، فرزند مادرم هستم، برادر خواهرم هستم - تا این تصور در آنها به وجود نیاید که من قصد انکار آنها و قطع روابط دوستانه و فامیلی با آنها را دارم.

۶) چگونه می توانم با کلامی قانع کننده و خالی از شائبه تهدید، مسیح را به دیگران معرفی کنم؟

چند سال پیش عضو یک گروه محلی بودم و حدوداً چهار ماه در آن گروه به امر بشارت مشغول بودم. حدود سه هفته به ما تعلیم می دادند که چگونه محتوای بشارت خود را انتخاب کنیم. این سه هفته، قسمت آسان این دوره بود. بقیه دوره اختصاص داشت به آموختن اینکه طرز برخورد ما با سایرین طوری باشد که هیچ شائبه تهدید و توهین در آن نباشد.

مردم در مسائل مذهبی و دینی بسیار حساس هستند، بسیاری از ما مسیحیان در ایمان به عیسی مسیح هیجان زده می شویم و می خواهیم ایمان و شادی خود را با آنانی که دوستشان داریم تقسیم کنیم، قصد بدی نداریم. ما نگران دوستان خود هستیم، می خواهیم آنها را در شادی خود و این کشف عجیب خود که نجات نامیده می شود سهیم کنیم ولی وقتی این کار را انجام می دهیم، اغلب برخورد ما طوری است که نه در گفتار بلکه در رفتار نشان می دهیم که بله، من آدم خوبی هستم ولی شما آدم خوبی نیستید. مردم از این حالت ما روی گردانند و این امر واقعیت دارد.

عده ای می گویند که «کلیت واقعی بشارت این است که شخصی گدا شود و به گدایان دیگر بیاموزد که نان را کجا می شود یافت.» علتی ندارد که در ایمان خود متکبر شوم، اتفاقی نیفتاده است، من تشخیص داده ام که ایمان من نتیجه فیض خداوند است. بنابراین ما باید آگاه باشیم وقتی با مردم سخن می گوئیم، مهربان و شفیق باشیم. ثمرات روحانی را

که در عهد جدید ذکر گردیده است، در نجات، فروتنی و عشق به نمایش بگذاریم. این روحی است که ما بدان دعوت شده ایم که با آن، با مردم در ارتباط باشیم. ولی حتی اگر مهربان باشیم، شفیق باشیم، صبور باشیم، بامحبت باشیم و نسبت به مقام و موقعیت افراد حساس باشیم، باز هم در سخنان ما یک تهدید وجود دارد، زیرا دعوت به توبه، خود نوعی تهدید است. ولی تمام تلاش ما باید این باشد که به این عنصر لاجرم تهدیدآمیز و ضروری یعنی دعوت به توبه و بازگشت به سوی خداوند و کسب نجات، چیز دیگری اضافه نکنیم. بعضی اوقات، مردم ما را و دعوت ما را رد می کنند زیرا آنها مسیح را رد می کنند و ما به ناحق رنج می بریم. ولی بیشتر اوقات مردم عصبانی می شوند، نه به خاطر اینکه مسیح به آنها اهانت کرده است بلکه به دلیل طرز برخورد ما نسبت به خودشان، وقتی که عاری از عاطفه و به ایمان خود مغرور باشیم.

۷) پدر من مسیحی نیست و هرگاه با او صحبت می کنم به حرف هایم گوش نمی دهد. فرقی هم نمی کند که چه بگویم و این طور به نظر می رسد که من نخواسته ام با او وارد صحبت شوم. در این مورد چه کاری از دستم ساخته است؟

یکی از عمیق ترین تلاشهای هر انسان مسیحی، انتقال ایمان خود به عزیزترین بستگان و دوستان خود می باشد، دوستان و آشنایانی که هنوز از ایمان و نجات بی نصیب مانده اند.

وقتی برای اولین بار مسیحی شدم، آنچه که بیشتر از هر چیز در دنیا می خواستم این بود که بستگان خود را از منافع آنچه که خود کشف کرده ام بهره مند سازم. من مطمئنم که شور و شوق من، کوشش من در این راه، مفید واقع نشد زیرا من این اخطار عهد جدید را بسیار جدی می پنداشتم و نگران وضعیت آنان بودم و نگران سرنوشت آنها بودم و نگران آنچه بودم که در صورت انکار مسیح، برایشان اتفاق می افتد. در آن روزها خیلی احساس خوشبختی می کردم حتی اگر چه در این سالهای اخیر از شوق و ذوق من در رابطه با دعوت بستگانم به نجات کاسته شده است ولی در خلال همین مدت شاهد بودم که تقریباً تمام خانواده و فامیلم ایمان آورده اند و مسیحی شده اند. من دوست دارم این طور فکر کنم که این اتفاق نتیجه مستقیم شهادت تمام عیار من بوده ولی نه، اینطور نیست. خداوند دیگران را بکار گرفت تا موجب

نجات بستگان من شوند. من از این ماجرا درسی گرفتم و آن صبر نمودن تا رسیدن موعد خداوند برای نجات آنانی که دوستشان داشتم بود.

من به زندگی آگوستین قدیس می اندیشم: مونیکا مادر آگوستین، یک مسیحی در بست بود، همچنان که آگوستین رشد می کرد، تبدیل به پسری می شد، وحشی و لجام گسیخته و نوعی زندگی هرزه را در پیش گرفته بود ولی مونیکا در واقع یک قدیسه محبوب بود. سالها و سالها هر شب مونیکا برای پسرش دعا کرد ولی پاسخ آشکاری از خداوند نگرفت. یک بار نزد کشیش رفت، کشیشی که اسقف اعظم میلان ایتالیا بود، نامش آمبروس بود. مونیکا نزد کشیش با اشک های فراوان، دردهای خودش را بیرون ریخت و از او چاره خواست. کشیش از او پرسید: «مونیکا تو فکر می کنی فرزند چنین اشک های فراوانی از دست برود؟» آنچه که آمبروس می خواست بگوید این بود که خداوند مطمئناً نمی خواست جواب «نه» به التماس های چنان سماجت آمیز و صمیمی یک مادر در مورد رفتار پسرش بدهد. من فکر می کنم این بهترین تسلائی بود که آمبروس به مونیکا داد ولی الزاماً یک قانون و قاعده دینی نبوده است.

ممکن است بعضی از افرادی که بسیار دوستشان داریم، هرگز ایمان نیاورند ولی این بستگی به ایمان و تقاضای ما و اراده خداوند دارد، تا دعای ما را برکت دهد و ما را مفتخر کند. چیزی که لازم است در اینجا بگویم این است که شما به دعا احتیاج دارید و با این نیاز دارید که در حد امکان فرزند مورد علاقه پدر باشید، خداوند از شما دعوت نکرده است که به پدر خود بشارت دهید، او از شما دعوت کرده است که فرزند پدرتان باشید، هر اندازه که فرزند ایمان داری باشید، خداوند ایمان شما را به طریقی سازنده برای بنای شما بکار می برد.

۸) آیا اگر يك شخص غیرمسیحی يك سؤال اخلاقی داشته باشد، لازم است ما بلافاصله برای پاسخ به سؤال او به کتاب مقدس اشاره کنیم یا پاسخ او را بر اساس آموخته های خودمان از کتاب مقدس بدهیم؟

دو سؤال در اینجا مطرح شده است: مسئولیت واقعی ما چیست؟ و بهترین راهکار سازنده برای وارد شدن به گفتگو با کسانی که اعتقادی به کتاب مقدس ندارند چیست؟

ما در فرهنگی زندگی می کنیم که خواه ناخواه و از راه های مختلف تحت نفوذ و پرتو مسیحیت قرار دارد، درست مانند این است که دزدانکی از ویروس یک بیماری، انسان را از ابتلا به آن مصون نگه می دارد. دزهای کوچک کلام خدا نیز اثر لازم خود را بر فرهنگ ما گذاشته است. دیگر صدای مسیحیت و نقل قول های کتاب مقدس در رابطه با پرسش های اخلاقی و اجتماعی، در ایالت متحده تازه و شاداب نیست. هیچ چیز برای غیر مسیحیان خسته کننده تر از این نیست که به صحبت های پیش پا افتاده و تکراری مسیحیان گوش کنند. مسیحیت به ما آموخته است تا سخنان خود را با نمک چاشنی زده و آن را دلپذیر نمایم (کولسیان ۴:۶). قسمت عمده مشکلات ما این است که سخنان خود را رنگ و جلای تازه ای نمی دهیم. ما نمی توانیم پندهای مسیحی و ایمان مسیحی خود را بدون مدد گرفتن از زبان کتاب مقدس و تکرار مکررات ابراز نماییم. این روش و طرز گفتار، مخاطبین ما را آزار می دهد و واقعیت نیز همین است. وقتی هر بار آنها این تکیه کلام های ما را می شنوند که می گوئیم: «خدا را شکر» یا «خدا شما را دوست دارد» از تکرار این سخنان خسته می شوند. ما باید آرمان های مسیحیت و ایمان مسیحیت را به طریقی تازه و کلماتی جدید به مردم معرفی کنیم تا سخنان ما ارزش شنیدن و تامل را پیدا کنند.

هرگاه بحث مسائل اخلاقی پیش می آید، هیچ راهنما و الگوئی بالاتر از کتاب مقدس برای مسیحیان وجود ندارد. از آن زمان که ایمان آورده ایم کتاب مقدس کلام خدا است، هم ما مسیحیان و هم غیرمسیحیان ملزم و مقید گشته ایم. اگر هنگام گفتگو با مردم، با بیان نکته نظرهای کتاب مقدس به عنوان پشتوانه سخنان خود اشاره کنیم، روش پسندیده ای است زیرا اگر آنها سخنان ما را دارای پشتوانه و زمینه ای از کلام خدا بدانند، ملزم و مقید می گردند. اگر خداوند قادر مطلق حکمی صادر می کند، احکام او خطاب به تمامی انسان ها است ولی تنها مرجع کشف خداوند و قانون خداوند، کتاب مقدس نیست.

کتاب مقدس به ما می آموزد علاوه بر حکمت و قانون مکتوب خدا، بسیاری از قوانین اخلاقی را در قوانین و احکام طبیعت می شود مشاهده کرد. شایسته است که ما نیز هنگام بحث در مورد اخلاقیات مسیحی و نکات دینی با بی ایمانان، دارای چنان زمینه فکری شویم که همیشه تنها به نمونه های کتاب مقدس مراجعه نکنیم. با در نظر گرفتن قوانین مشهود و نه مکتوب طبیعت و بکار بستن تجربه های جدید خود در امر بشارت، اگر چه ممکن است

مخاطبین سخنان ما را بی‌ماخذ و مبدأ تصور کنند ولی حداقل خود را قانع کرده‌ایم که مدرکی و مکاشفه جدیدی از طبیعت به دست آورده‌ایم یعنی آنچه که ما آن را از دیدگاه قانونی جوامع بشری، فیض عمومی می‌نامیم. نیازی نیست که شما کتاب مقدس را بخوانید تا بفهمید قتل کردن، کار بدی است. نیازی نیست که شما کتاب مقدس را بخوانید تا بفهمید دزدی کار بدی است. موارد اخلاقی فراوانی هست که خداوند بدون نیاز به کتاب مقدس آنها را بر ما مکشوف کرده است.

۹) آیا ممکن است کسی قبل از اینکه به مسیح ایمان بیاورد، اصلاح شود؟

نه تنها لازم است کسی قبل از ایمان آوردن به مسیح اصلاح شود بلکه پیش نیاز اصلی برای ایمان، زنده شدن در روح القدس می‌باشد. تهذیب اخلاق و اصلاح روحی یعنی تولد دوباره. واژه دیگری که در کتاب مقدس به جای regeneration بکار رفته است عبارت quickening یعنی تجدید حیات یا زنده ساختن می‌باشد. کتاب مقدس به ما می‌آموزد که طبیعت ساقط شده ما یعنی زیستن در یک حالت مرگ روحانی. و ایمان توجه کننده حیات روحانی است. قبل از آن که به مسیح ایمان بیاوریم، لازم است ابتدا در روح زنده شویم و نیاز روحی لازم را حس کنیم. بنابراین من معتقدم که تهذیب اخلاقی که همان تولد دوباره است، برای ما مقدم است.

من فکر نمی‌کنم آنچه را که می‌گویم، با سخنان خداوند ما عیسی مسیح در آن مباحثه طولانی‌اش با نيقوديموس درباره تولد تازه، تفاوتی داشته باشد زیرا عیسی مسیح گفته است: «تا کسی از سر نو مولود نگردد، وارد ملکوت خداوند نخواهد شد.» و باز هم گفته است: «اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.» (یوحنا ۵:۳). پولس رسول این مسئله را در باب دوم رساله به افسسیان گسترش داده و گفته است: «شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید زنده گردانید.» (افسیان ۲:۱). اگر ما فکر کنیم به صرف ایمان، در حالی که هنوز در مرگ روحانی به سر می‌بریم، می‌توانیم خود را در روح زنده کنیم، تصور اشتباهی است. این دقیقاً کاری است که ما نمی‌توانیم انجام دهیم و دقیقاً کاری است که فقط خدا می‌تواند آن را برای ما انجام دهد یعنی درست مانند آنچه که عیسی مسیح به نيقوديموس گفت که قبل از اینکه شخص بتواند ملکوت خدا را ببیند باید در روح متولد شود.

ابهامات زیادی در بین مسیحیان در مورد عبارت فنی «تولد تازه» وجود دارد. عده‌ای فکر می‌کنند اگر کسی به مسیح ایمان آورد، وارد یک سری تحولات هیجان‌انگیز و تجربه‌های تازه می‌شود که به زعم آنان این دگرگونی، معنی تولد تازه را می‌دهد. به هر حال در تعریف فنی «تولد تازه» در عهد جدید، تهذیب اخلاقی یا تولد تازه در این مراحل و این تجربه‌های جدید یک ایماندار تعریف نشده است بلکه تنها قدم اول می‌باشد، همان طور که آغاز زندگی یک انسان در «تولد» است. پس لازمه شروع زندگی روحانی، همان گام اول یعنی تولد دوباره در روح می‌باشد و بعد از آن ایمان، بازگشت و توبه و سایر موارد خواهد آمد. [توضیح مترجم: نقطه نظر نویسنده در مورد تقدم و تأخر تولد تازه و ایمان، تنها یک برداشت و عقیده شخصی است و من به صرف امانت در ترجمه، آن را بیان می‌نمایم، نه برآن صحه می‌گذارم و نه آن را انکار می‌کنم].

۱۰) با مبشرین خیابانی چگونه برخوردی داشته باشم؟

به خاطر دارم چند سال پیش در فیلادلفیا، عکسی از دکتر کرنلیوس ونتیل، بزرگترین الهیات دان قرن بیستم را دیدم که در حال بشارت خیابانی در خیابانهای فیلادلفیا بود. کار این مرد با تمام شهرت و بزرگیش و مدارک علمی‌اش و مقام علمی‌اش به عنوان یک استاد، اشتیاق فروتن بودن را در من برانگیخت. مردی که نگاههای تحقیرآمیز را به جان خرید و استهزاء و تمسخر رهگذران را تحمل کرد.

به رسولان مسیح اندیشیدم، به پولس که هر روز به بازارها می‌رفت و در میادین و چهارراه‌ها می‌ایستاد و با مردم بحث می‌کرد. من به موارد عجیبی اندیشیدم که خداوند بعضی از انبیاء خود را برآن گماشت: عریان و پابرهنه در مکانهای عمومی قدم زدن و شهادت دادن (نه اینکه ما را دعوت نکرده است!) و تعلیم دادن با روش‌های سمبولیک و کهن که اینک در مجموع باعث تخفیف مبشران معاصر و خوشایند جامعه نمی‌باشد.

از سوی دیگر من به آنهائی که شجاعت و جرأت بشارت کلام خدا را از این طریق دارند، ارج می‌نهم. ولی گونه‌های دیگری از بشارت خیابانی را می‌بینیم، شخصی یک بلندگو در دست گرفته است و وسط خیابان ایستاده و برای مردمی که در پشت چراغ قرمز گیر کرده‌اند، موعظه می‌کند. مردم نمی‌خواهند گوش دهند و این حرکات برای آنها نوعی بمباران

عصبی است. بعضی اوقات هم در موعظه‌های خیابانی و بشارت‌ها نزاکت رعایت نمی‌شود و من فکر می‌کنم در این گونه موارد لازم است که بیش از این دقت کنیم.

ماموریت و تلاش من که به آن مباحثات می‌کنم این است که من مسیحی و مبشر طریق نجات هستم و در جامعه‌ای زندگی می‌کنم که بشارت در مکان‌های خاصی و از راه‌های خاصی مقبول جامعه می‌باشد. ولی گونه‌ای دیگر از بشارت دادن را جامعه نمی‌پذیرد زیرا در حقیقت این جامعه است که تصمیم می‌گیرد کدام راه را برگزیند. همیشه تصمیم گرفتن به عهده احزاب بزرگ سیاسی نیست؛ جامعه راه خود را پیدا می‌کند.

من دوست ندارم با رفتار نامناسب بعضی افراد که مورد پذیرش جامعه نیستند، شرمنده شوم. دقیقاً نمی‌دانم این عکس‌العمل منفی من راجع به بشارت‌های خیابانی ریشه در غرورم دارد یا ترسم؟ از اینکه مبدا انگ چنین اعمالی به من هم زده شود! ولی امیدوارم علت نگاه منفی من، نه غرور و نه ترس باشد. من با ضربه خوردن خوشحال نمی‌شوم چون راه‌های مختلفی و موقعیتهای مناسبی، برای بشارت کلام خدا می‌شناسم. زمانی ابلاغ کلام از طریق جزوات بود و سپس از طریق کتاب‌ها و آنگاه موسیقی. اینک نحوه ارتباط و تماس عوض شده است و هم اکنون مردم پیام خود را بر پیراهن خود و بر روی سیراتومبیل خود می‌نویسند. پس چرا مسیحیان این کار را نکنند؟ نگرانی من این است که مبدا پیام مسیح و شهادت خود را که بسیار ارزشمند و زیبا است، با این گونه اعمال از ارزش بیندازیم و آن را بی‌بها جلوه دهیم.

۱۳

زندگی کلیسائی

پس، از این به بعد غریب و اجنبی نیستید
 بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا
 و بر بنیاد رسولان و ابنیا بنا شده‌اید
 که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است
 که در وی همه عمارت با هم مرتب شده
 به هیكل مقدس در خداوند نمو می‌کند
 و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید
 تا در روح مسکن خدا شوید.

افسیان ۲: ۱۹-۲۲

سؤالات این بخش

- ۱- اولین انسان مسیحی کی بود؟
- ۲- اساس رشد کلیسا در چیست؟
- ۳- فرق های اساسی در ساختمان کلیسا چه هستند؟
- ۴- قبل از اینکه به کلیسا برویم، چه چیزهایی را باید بدانیم؟ و همچنین قبل از عضویت در کلیسا، چه مسائلی را لازم است بدانیم؟
- ۵- وظیفه ما در مقابل تصمیم های ضعیف رهبران کلیسا چه باید باشد؟
- ۶- در برابر کشیشان نواندیش، چه عکس العملی از خود نشان دهیم؟
- ۷- آیا تعیین الگوهای رفتاری از سوی کلیساها و سازمان ها، بر اساس کتاب مقدس است؟
- ۸- اهمیت تعمید در چیست؟
- ۹- آیا کسی که در کودکی تعمید گرفته، لازم است در بزرگسالی مجدداً تعمید بگیرد؟
- ۱۰- چه عواملی کشیشان کلیسا را در فشار می گذارند؟
- ۱۱- آیا خادمان کلیسا می توانند وارد سیاست شوند؟
- ۱۲- آیا زنان می توانند در کلیسا خدمت کنند؟
- ۱۳- مسئله حجاب در مسیحیت چگونه است؟
- ۱۴- آیا اعضای کلیسا در امور آموزشی می توانند مفید باشند؟
- ۱۵- در جامعه امروز ما، «سبت» چگونه اجرا می شود؟
- ۱۶- چرا اکثر مردم، مراسم عبادتی را کسالت آور می دانند؟
- ۱۷- پرستش خداوند «در روح و راستی» یعنی چه؟
- ۱۸- عبادت خداوند چه ضرورتی دارد و اساس روحانی آن چیست؟
- ۱۹- آیا استفاده از صلیب و تصویر مسیح به عنوان سمبل مسیحیت، مجاز است؟
- ۲۰- شرکت در شام خداوند (عشای ربانی) چه منافعی دارد؟
- ۲۱- آیا اعتراف به گناهان نزد یکدیگر ضروری است؟
- ۲۲- در باب ششم رساله به غلاطیان می خوانیم که «در مسائل و مشکلات یکدیگر شریک شوید» و جای دیگر در این باب می خوانیم: «هر یک از ما مسئول کردار خویش می باشد.»
فرق این دو عبارت در چیست؟

- ۲۳- آیا جشن های کریسمس نوعی بت پرستی نیست؟
- ۲۴- چرا در ایام کریسمس، برای بیان مسیح از حرف X استفاده می کنیم؟
- ۲۵- بیشترین نیاز یک کلیسا برای تاثیرگذاری بر جامعه چیست؟
- ۲۶- عمده ترین بحرانی که مسیحیت امروز با آن مواجه می باشد چیست؟

(۱) اولین انسان مسیحی کی بود؟

پاسخ این سؤال بستگی دارد به اینکه ما مسیحیت را چگونه تعریف کنیم.

«ئیوس کانگر»، مفسر و دین شناس کلیسای کاتولیک روم در قرن شانزدهم، کتابی نوشته است تحت عنوان «کلیسای هابیل» و در این کتاب به عهد عتیق و فرق بین هدایائی که هابیل و قائن به حضور خدا آوردند، پرداخته است. به خاطر دارید چون خداوند هدیه قائن را نپذیرفت، او در اثر حسادت، برادر خود هابیل را که هدیه او مقبول خداوند واقع شده بود به قتل رسانید. هابیل اولین شهید راه ایمان محسوب می شود. «کانگر» در این کتاب می گوید که «عمل هابیل یعنی دعا و پرستش خداوند مبنای واقعی کلیسا در جهان می باشد.» بگذارید موضوع را بسط داده و به عقب تر برگردیم: اولین اشاره ای که به مژده نجات شده است، وعده ای است که خداوند در باغ عدن به آدم و حوا داد. پس از اینکه آدم و حوا با گناه آشنا شدند و از بهشت رانده شدند، خداوند به آنها وعده داد که نجات دهنده ای از نسل زن برای آنان خواهد فرستاد، او سرمار را خواهد کوبید و مار پاشنه او را خواهد گزید. ما فرض را بر این می گذاریم که فکر می کنم فرضی در حد واقعیت است که وقتی آدم و حوا به وعده خداوند در مورد نجات دهنده موعود آگاه شدند، به آینده نجات خود اطمینان پیدا کردند. بنابراین می توانیم بگوئیم اولین مسیحیان جهان، آدم و حوا بودند.

اگر بخواهیم آگاهی بیشتری از عیسی مسیح به دست آوریم، ابتدا باید از مادر او، مریم شروع کنیم. فرشته خداوند به مریم اطلاع داد که قدرت حضرت اعلا بر او وارد شده و حامله خواهد شد و پسری خواهد زائید و نام او را عیسی خواهد نهاد و او مردم را از گناهانشان نجات خواهد داد و نجات دهنده نامیده خواهد شد. وقتی وعده خداوند عملی گردید و مریم با کره به روح القدس حامله شد، با الهام روح القدس سرشار شد و چنین خواند: «روح من به سبب نجات دهنده ام خدا، شاد و مسرور می گردد» (لوقا ۱: ۴۷). من فکر می کنم در آن لحظه مریم ایمان و اعتماد خود را بر طفلی که در رحم او پرورش می یافت بنا نهاد. بنابراین می گویم در نمونه های ارائه شده عهد جدید، مریم اولین شخص مسیحی است.

از واژه مسیحی که به پیروان مسیح اطلاق می شود تا زمان نگارش کتاب اعمال رسولان استفاده نشده است. در این کتاب برای اولین بار می خوانیم، کسانی که در شهر انطاکیه به مسیح ایمان آوردند، مسیحی نامیده شدند. این وجه تسمیه ممکن است برای عده ای

بحث انگیز باشد. بنابراین اگر کسی به یک اسم خاص نامیده می شود، دلیل تعصب دینی نیست بلکه مهم این است که از چه دیدگاهی به این لقب توجه می شود.

(۲) کلیسا بر چه اساسی رشد می کند؟

مهمترین اساس رشد کلیسا، کار روح القدس است. در کتاب اعمال رسولان می بینیم که خداوند هر روزه در کلیساها حضور داشته است. اما نباید تصور کرد اگر کلیسائی مملو از اعضاء مسیحی باشد، نتیجه کار روح القدس است. سخنان انسان نیز نقش بزرگی در رشد کلیسا دارد.

در ایالت متحده راجع به کسانی که از کلیسا زده می شوند و دیگر به کلیسا نمی روند، مطالعاتی صورت گرفت و از مردم سؤال می شد چرا دیگر به کلیسا نمی روید؟ دلیل ترک کردن کلیسا، به زعم عده ای از آنها این بود: «کلیسا کسل کننده است.» و بیشترین پاسخی که شنیده می شد این بود که «کلیسا رفتن بی معنی است.»

من در مورد این اظهار نظرهای زیاد فکر کردم. وقتی به کتاب مقدس مراجعه کردم دیدم که در طول دوره نجات، مردمانی که به خدا می پیوندند، عکس العمل های متفاوتی در مقابل این تجربه عظیم نشان می دهند. بعضی ها گریه می کنند، عده ای می خندند، عده ای دیگر آواز می خوانند، برخی فریاد می زنند، برخی دیگر می دوند. شماری از آنها دچار ترس می شوند و شمار دیگری عصبی می شوند. ولی هیچگاه در کتاب مقدس ندیدم که شخصی خدا را بشناسد و «کسل» شود. این طور به نظر می رسد که اگر مردم در کلیساهای ما با خدای زنده روبرو شوند، هیچگاه کسی نخواهد گفت که کلیسا «کسل کننده» و «بیهوده» است.

حال اجازه بدهید این مسئله را از دیدگاه دیگری بررسی کنیم. اگر از مردم سؤال کنیم: علت پیوستن و رفتن آنها به کلیسا چیست؟ با اطمینان تمام می توانم بگویم، اولین پاسخ این خواهد بود: «برای عبادت خدا به کلیسا می روم.» آنها می دانند که اولین دلیل رفتن به کلیسا عبادت خداوند است ولی دلیل واقعی آنها برای رفتن به کلیسا، معاشرت و هم صحبتی با دیگران است، چیزی که در کلیسا قابل دسترسی است. آنها به کلیسا می روند تا با دیگران باشند و این مورد از دید یک کشیش دانا پنهان نیست. بنابراین دو دلیل بسیار مهم برای

رفتن به کلیسا عبارت است از: انجام عبادت که فی نفسه انگیزه ای است برای رفتن به حضور خدای زنده و پرستش او و دلیل دیگر نیاز به مشارکت و ایجاد رابطه با دیگران. کلیساهائی که بر جلسه های پرستشی زنده و پر روح تأکید دارند و به نیازهای اعضا به گسترش روابط و مشارکت با یکدیگر توجه دارند، بیشترین شانس را برای رشد دارند. یکی دیگر از موارد رشد کلیسا، موعظه های قوی و تفسیر کتاب مقدس می باشد.

۳) تفاوت های اساسی ساختمان کلیسا در چیست؟

معمولاً هرگاه صحبت از ساختمان کلیسا می شود، اشاره به توانائی های کلیسا و زمینه های فکری است که کلیسا بر آن بنا شده است. اساساً سه شاخه زیربنائی در بین کلیساها از نظر تشکیلاتی وجود دارد: Episcopalian (اسقفی) و Presbytrian (مشایخی) و Congregational (جماعتی). اکثر کلیساها، زیرمجموعه این سه شاخه می باشند.

با ذکر عبارت Episcopal نمی خواهیم به آنچه که ما آن را کلیسای اسقفی می نامیم اشاره کنم. فقط بدین جهت از این واژه استفاده کردم که یک تعریف عمومی است. کلمه Episcopalia از یک عبارت انجیلی و یونانی یعنی Episcopos به معنی اسقف یا سرپرست و ناظر اقتباس شده است. در این قالب، اعمال قدرت و نظارت و رهبری به یک نفر تفویض گردیده است که در یک محدوده خاص که از نظر سنتی «اسقف نشین» گفته می شود، حکمرانی می کند. شکل های «اسقفی - انجیلی» و Methodist (سنت گرا) نیز دارای تشکیلات اسقفی می باشند. این نوع تشکیلات را نیز می شود در کلیسای کاتولیک روم و سایر گونه های کاتولیکی مانند کلیسای ارتدکس یونان مشاهده کرد.

سیستم مشایخی نوعی تشکیلات است که در آن، قدرت در اختیار یک اسقف یا یک ناظر و کشیش قرار ندارد بلکه مرجع اداره کننده آن «شورا» می باشد و شورای رهبران بر کلیساهای محلی اعمال نظارت می کنند.

در سیستم «جماعتی»، کلیساهای محلی از طریق یک اسقف یا رهبر به هم متصل نمی باشند. اعمال قدرت در این کلیساها، در خود کلیساهای محلی و مستقلاً انجام می شود. تمام این شکل ها داری یک نوع قدرت حاکمه می باشند که بر اعضای کلیسا و ایمانداران نظارت می کنند. این موارد، اختلافات عمده بین گونه های مختلف کلیسا می باشند. سایر

تفاوت ها در ساختمان کلیسا، نشان دهنده اختلاف نظر در نگرش های دینی است، به عنوان مثال به این سؤال توجه کنید: نقطه عطف خدمت در کلیسا، آئین های دینی یا موعظه است؟ این گونه سؤال ها مانند پرسش های عقیدتی بنا کننده نیستند بلکه بر عکس موردتازه ای از اختلاف است که به اختلاف های موجود اضافه می شوند.

۴) قبل از اینکه عضو کلیسائی شوم، چه مواردی را لازم است بدانم؟

قبل از اینکه عضو کلیسائی شویم، لازم است در درجه اول بدانیم آیا آن کلیسا از نظر عقیدتی مشروع است یا نه؟ بدیهی است وقتی بر سر در کلیسائی تابلوئی با مضمون «کلیسای شیطان» آویخته شده باشد، آن کلیسا جایگاه ایمانداران نیست. آیا این گونه کلیساها را می شناسید؟ پاره ای از فرقه های مذهبی هستند که ادعای مسیحیت می کنند ولی به باور من و بسیاری از مسیحیان دیگر که پایگاه عقیدتی آنها را دانسته اند، مرتد و کافر می باشند. حتی مشارکت در جلسات آنها گناه محسوب می شود. البته ما نمی توانیم توقع داشته باشیم که یک کلیسا کامل باشد ولی هرگاه قصد عضویت در یک کلیسا را داریم، لازم است به اطلاعات زیر دست یابیم. اول اینکه آیا اصل ایمان در این کلیسا حاکم است یا نه؟ و دیگر اینکه آیا این کلیسا در عمل، ایمان خود را به الوهیت مسیح، آن «مسیحی» که در کتاب مقدس تصویر شده است، نشان داده است؟

هم اکنون ممکن است ما عضو کلیسائی باشیم و با کسانی که به مسیح اقرار می کنند عبادت کنیم ولی آنها در باطن مسیحی نباشند. این وضعیت اجتناب ناپذیر است ولی خداوند قدرت تشخیص افکار سایرین را به ما نداده است و قادر نیستیم افکار دیگران را داوری کنیم اما حداقل کاری که می توانیم انجام دهیم این است که از اساس عقیدتی و ایمانی اعضای آن کلیسا، اطلاعات لازم را کسب کنیم. هدف ما از رفتن به کلیسا و شراکت در جلسات، متحد شدن در پرستش و دعا با کسانی است که نیت هایشان و ایده هایشان از دیدگاه خداوند درست باشد.

توصیه های دیگر من این است: قبل از اینکه به کلیسائی بپیوندید، دقیقاً مواظب باشید و چنین سؤالاتی را در ذهن خود مطرح کنید: آیا اینجا کلیسائی هست که مژده نجات در آن موعظه شود؟ آیا اعضای این کلیسا به کلام خداوند وفادارند؟ آیا عبادت در این کلیسا، دعا

در این کلیسا و شراکت در این کلیسا ارزش آن را دارد که خودم را نسبت به آن متعهد کنم؟ آیا ارزش آن را دارد که خودم را و وقتم را و پولم را به آن اختصاص دهم؟ آیا این کلیسا مرا در روحانیت بنا خواهد کرد و رشد روحانی لازم را به من و خانواده ام خواهد داد؟ به نظر من، این نمونه سئوالاتی است که قبل از اینکه عضو یک کلیسا شوید، لازم است به پاسخ های لازم دست یابید. در کشور ما، پیوستن به کلیساها به همان گونه است که در سایر سازمان های اجتماعی عضو می شویم، غافل از اینکه عضو شدن در یک کلیسا، تعهدی جدی در نزد خداوند است، تعهدی برای انجام وظائفی خاص نظیر حضور در جلسات عبادتی، کوشش نمودن برای برخورداری از فیض خداوند و عضوی فعال و وفادار در کلیسا بودن. قبل از آنکه خود را ملزم به انجام ماموریتی چنین خطیر نمائید، لازم است بدانید رسالت شما چیست و آیا ارزش این را دارد که در عهد و پیمان خود در رابطه با انجام آن رسالت، وفادار باشید؟

۵) در مقابل سیاست گذاری ها و تصمیمات کلیسا نظیر نقطه نظرهای کلیسا در مورد سقط جنین، ما به عنوان یک عضو عادی چه واکنشی داشته باشیم و چگونه صدای خود را به گوش مسئولین برسانیم؟

سؤال شما را می شود با توجه به طبقه بندی کلیساها پاسخ داد. قسمتی از این طبقه بندی ها همان طوری که در همین بخش آمده است، کلیساهای جماعت است که بر اساس استقلال کلیساهای ناحیه ای اداره می شوند. اگر این کلیساهای جماعات خودمختارند و می توانند بر اساس سیاست خود تصمیم بگیرند، بنابراین اعضای عادی کلیسا نیز می توانند نقطه نظرات خود را اعلام نمایند. ولی اگر در شرایط وابستگی باشیم، آنجاست که باید نمایندگان کلیسا یا هیئت مشورتی کلیسای مرکزی، سیاست گذاری ها و تصمیمات لازم را برای اعمال در کلیساهای زیر مجموعه اعلام نمایند (آن چنان که در متدیست، اپیسکوپالیست، پرسبیتریان و کاتولیک مشاهده می شود). این نمایندگان همیشه نقطه نظرهای فردی شما را بیان نمی کنند.

شما از من می پرسید چاره چیست؟ من واقعاً نمی دانم. مگر اینکه هر کجا که امکان اظهار نظر برای شما هست و می توانید پیشنهادی بدهید، بلافاصله مطرح کنید تا شنیده شود. در بیشتر طبقه بندی های کلیسائی، هر فرد در کلیساهای ناحیه ای دارای یک رای است و اینجا فرصتی است که شما می توانید و فرصت آن را دارید، نظرات و عقاید خود را اعلام

نمائید. بعضی اوقات هم مانند سیستم های پارلمانی دنیا، رهبرانی دارید، نمایندگانی دارید که می توانید آراء و نقطه نظرهای خود را در مورد مسائل خاصی به آنان کتباً اعلام نمائید تا مطرح نمایند.

اگر فکر می کنید کلیسا به نظرات شما اهمیت نمی دهد، من توصیه نمی کنم سکوت کنید و دیگر اظهار عقیده ای نکنید و همچنین توصیه نمی کنم با هر اختلاف نظری که بین شما و گردانندگان کلیسا پیدا می شود، قهر کرده و کلیسا را ترک کنید. هر کلیسائی به اهداف خود می اندیشد و موقعیت های خود را در موارد مختلف آزمایش می کند. من معتقدم که ما باید در برابر پدران کلیسائی و مشایخ و رهبران کلیسائی خود، در رابطه با این موارد صبور باشیم. عده ای از اعضا از تصمیم های اخذ شده در مجمع عمومی کلیسا، به خاطر اینکه ایده هایشان مورد توجه قرار نگرفته، دل شکسته و اندوهگین می شوند و متأسفم از اینکه بگویم مسئله آن قدر مهم نیست که آن را با من در میان بگذارید. ولی بیانیه های رسمی در سطوح مختلفی قرار دارند، به عنوان مثال وقتی کلیسای کاتولیک روم فرمانی از پاپ صادر می کند که کاملاً با نقطه نظر شورای کشیشان کاتولیک مغایرت دارد، فرمان پاپ بر همه چیز مقدم و قابل اجرا می شود. احکام مجمع عمومی کلیسای «پرسبیتری» نیز از اهمیت زیادی برخوردارند ولی نفوذ و اهمیت فرامین پاپ را ندارند. بنابراین من توصیه می کنم ضمن تلاش برای یافتن راه حل مناسب، به اهمیت موارد فوق برای کلیساها نیز توجه داشته باشیم.

۶) کشیش کلیسائی که من عضو آن هستم، شخص بسیار نواندیشی است و من فکر می کنم برای جلوگیری از هرگونه لغزش ناشی از تعلیمات او باید کلیسا را ترك کنم. نظر شما در این مورد چیست؟

بحث لیبرالیسم و محافظه کاری چیز تازه ای نیست ولی برجسب های گسترده ای برای افراد هستند. من نمی دانم شما کجا هستید؟ و شاید هم شما یک محافظه کار و سنت گرای دو آتش باشید و شاید هم یک دست راستی بسیار متعصب هستید و آنچه را که لیبرالیسم معنی می کنید یک «ارتدکسی» خالص باشد (عقاید درست منطبق با عقاید کلیسای مسیح). اجازه بدهید اول به معنی محافظه کار بپردازیم. محافظه کار کسی است که در مقابل هر تحولی مقاومت می کند، کسی که با تندیس های فکری خود پیمان بسته است. ما به عنوان

یک مسیحی، مجاز نیستیم خود را در این خط فکری اسیر کنیم، از این طریق هیچگاه نخواهیم توانست در زندگی کلیسائی خود (و شناخت امور خدائی) به کمال مطلوب برسیم. محافظه کاری، ایده خوبی نیست، همه چیز را از دید کهنه و گذشته دیدن، شایسته ما نیست. من همیشه کوشیده‌ام خود را در مسیر اصلاحات و ترقی‌ها و تجربه‌های جدید زندگی و ایمانی قرار دهم.

از یک دیدگاه تاریخی، «لیبرال» واژه‌ای حیرت‌انگیزی است! «لیبرال» کسی است که آزادی را تجربه کرده است و به سادگی اسیر سنت‌های انسانی نمی‌شود، کسی است که پنجره فکر خود را به افق‌های جدید، دورنماهای جدید، ماجراهای جدید در ملکوت خداوند گشوده است و از دیدگاه دیگری، لیبرال و لیبرالیسم برای دنیای مسیحیت خطری جدی محسوب می‌شده است. به عنوان مثال در کلیسای قرن نوزدهم، جنبشی بر علیه لیبرالیسم وجود آمد و لیبرال را در یک تعریف فنی و تکنیکی برای مباحث علوم الهیات مسیحی، چنین تفسیر کرد: لیبرال کسی است که به طور قطع می‌خواهد موارد مافوق الطبیعه را از چهره مسیحیت بزدايد، نه تنها تولد از باکره را انکار می‌کند بلکه تجسم دوباره، معجزات عیسی مسیح، کفار عیسی مسیح، قیام عیسی مسیح، صعود عیسی مسیح به آسمان و رجعت عیسی مسیح را نیز انکار می‌کند. من هنوز یک چنین مکتب فکری یا یک جنبش پشت پرده‌ای را ندیده‌ام که بخواهد «ایمان» را طبقه بندی کند. در بدنه کلیسا موارد فراوانی برای توافق وجود دارند ولی سیستماتیک نمودن انکار موارد مافوق الطبیعه، آن طوری که در لیبرالیسم قرن نوزدهم می‌بینیم، چیزی شبیه شبهه مسیحی یا غیرمسیحی یا اصولاً ضد مسیحی می‌باشد. هم اکنون نیز کسانی در کلیسا می‌باشند که نقطه نظر مرا در مورد آنچه که برای ایمان مسیحی حیاتی است، انکار می‌کنند.

اگر کشیش شما به این مفهوم لیبرال می‌باشد و قوانین نهادینه شده ایمان مسیحیت را انکار می‌کند، پس من قبول دارم که شما دچار مشکل شده‌اید. قطعاً در تشکیلات کلیسائی شما، راه‌هایی برای رسیدگی به شکایت شما وجود دارد. اکثر تشکیلات کلیسائی دارای دادگاه‌های خاصی برای برخورد با مشکل بدعت‌گذاری هستند و این نوع «لیبرالیسم» در حقیقت نوعی بدعت‌گذاری است و بدعت‌گزاری همیشه نه در حیطه روشنفکران بلکه در تفکرات دینی نیز وجود داشته است. به هر حال خواه کلیسای خود را ترک کنید یا نکنید،

می‌خواهم بگویم اگر مشکل شما داشتن کشیشی لیبرال و آن هم این لیبرالیسم تعریف شده است، من به شما حق می‌دهم و تحمل این وضعیت برای شما مشکل است چون کلیسا مهمتر از یک کشیش است و حتی بزرگتر از یک تشکیلات فرعی از ایمانداران (شاخه‌های مسیحیت) می‌باشد. اگر شما حس می‌کنید، یک شاخه از باورهای مسیحیت یعنی آنچه که تاکنون شناخته‌ایم و طبقه بندی شده است، تحت تاثیر بدعت‌گذاری‌های جدید قرار گرفته است و اصول اساسی و لازم ایمان مسیحی را انکار می‌کند، بلافاصله آنجا را ترک کنید.

۷) بعضی از کلیساها و دانشکده‌های مسیحی الگوهای رفتاری خاصی را برای اعضا و شاگردان معین می‌کنند. آیا این کار بر اساس کتاب مقدس است؟

من سعی می‌کنم پاسخ سؤال شما را با توجه به اوضاع جاری در دانشکده‌های خصوصی الهیات بدهم. قبل از هر چیز من فکر می‌کنم اگر یک دانشگاه و کالج خصوصی مقررات و الگوهای برای دانشجویان خود وضع کند، کار بسیار شایسته‌ای انجام داده است. ولی اگر یک سازمان خود را مسیحی می‌داند، باید بسیار مواظب باشد و مراقبت کند که قوانین و روش‌هایی که به افراد زیر مجموعه خود تحمیل می‌کند، فراتر از آنچه که در کتاب مقدس آمده است، نباشد زیرا وقتی دیگران عملکرد این موسسات و دانشگاه‌ها را داوری می‌کنند، به خود می‌گویند «درست است، آنها مشکلاتی دارند و اینها مواردی هستند که یک مسیحی باید انجام بدهد یا ندهد.» اگر در تحمیل قوانین و نظام‌نامه‌های خود به دیگران، در حالی که خداوند انسان را آزاد گذاشته است، اصرار بورزیم، عمل ما موجب ناخشنودی خداوند خواهد شد زیرا با این کار قانون او را تحریف کرده‌ایم.

این را بدین جهت می‌گویم که من در کالج‌های مسیحی زیادی حضور داشته‌ام و به عقیده من، قوانین و نظام‌نامه‌های بعضی از این کالج‌ها، فراتر از قوانینی است که در کتاب مقدس آمده است. در حقیقت آنها قوانینی وضع کرده‌اند که موجب تحریف کلام خدا می‌شوند و آنها را به شاگردان تحمیل می‌کنند و تصویری از مسیحیت به جهانیان می‌دهند که حقیقی و درست نیست. انگیزه‌ای که در ماورای وضع این قوانین و نظام‌نامه‌ها موجود است، خیرخواهانه است. کسانی که به وضع چنین مقرراتی معترض هستند، می‌دانند که جوانان مستعد لغزش و تجربه اعمالی هستند که از دیدگاه مسیحیت سؤال برانگیز است.

دوران دانشکده، اولین فرصتی است که جوانان بدور از مسائل خانگی می توانند هدف خود را تعیین کنند و تصمیمات مهم را خودشان بگیرند. آنها باید با آزادی خاصی که قبلاً تجربه نکرده اند، کنار بیایند. بنابراین مسیحیان به حفاظت آنها در مقابل امور دنیائی تعصب می ورزند و نگرانند مبدا گرفتار گناهان خطرناک شوند و برای حفاظت جوانان، قیدها و محدودیت ها و قوانین خاصی وضع می کنند. افراط در تربیت و حفاظت، اثرات منفی بر جوانان گذاشته و موجب طغیان آنها می شود. اثر منفی دیگر این است که آن دسته از دانشجویان که عصیان نمی ورزند، از دنیائی که ما در آن زیست می کنیم، جدا و منزوی می شوند یعنی بریدن از جایی و دنیائی که عرصه رستگاری بشر است.

در اینجا به یاد یک کالج مسیحی افتادم. این کالج وابسته به مرکز ملی جرم شناسی بود. شاگردان این کالج به علت تعلیماتی که داشتند دچار یک نوع عقده شدید شده بودند و پیوسته فکر می کردند خطا کارند. یک دانشکده مسیحی، مکانی است که ما باید در آنجا احساس راحتی و احساس آزاد شدن از گناه و جرم را بنماییم زیرا ما از مژده نجات خداوند برخوردار هستیم و فیض نجات در عیسی مسیح از آن ما است. بنا براین، تعیین الگوهای رفتاری و وضع قوانین و آیین نامه های مخصوص در موسسات خصوصی مسیحی، هدف خاصی را دنبال می کند. ولی استفاده نابجا از این محدودیت ها می تواند به شدت خطرآفرین باشد.

۸) اهمیت تعمید چیست؟

واژه significance (اهمیت) از واژه sign (نشانه) اقتباس شده است. معنی نشانه در خودش نهفته است یعنی عبارتی است برای نمایاندن یک مورد. حال چرا این مقدمه را گفتیم؟ ما همه به اهمیت «تعمید» آگاهیم. عیسی مسیح صراحتاً به ما تعلیم داده است که «تعمید» امری بسیار مهم است چون او فرمان داد که «همه امته را در نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید.» هر چه که هست: تعمید علامت پیمان جدیدی است که خداوند با مردمش برقرار کرده است. ما در عهد جدید حکم روشنی داریم و آن اینکه هر انسان مسیحی باید تعمید یابد.

من شخصاً به این مسئله عقیده ندارم که تعمید لازمه نجات است زیرا اگر غیر از این

فکر کنم، پس باید بگویم دزدی که در کنار عیسی مسیح مصلوب شده بود و از عیسی مسیح وعده ورود به بهشت را با او گرفت، شایستگی لازم را نداشته است چون او هیچگاه فرصت نکرده بود که تعمید بگیرد، ولی من معتقدم که تعمید برای اطاعت لازم است زیرا که فرمان عیسی مسیح است. درست مثل این است که کسی از من بپرسد: «آیا برای این به کلیسا می روی که به بهشت بروی؟» و من پاسخ خواهم داد: مطلقاً این طور نیست. اما شما چطور؟ آیا شما به کلیسا می روید تا مسیح را اطاعت کرده باشید؟ بله، چنین است. ولی اگر شما تمایلی به اطاعت از مسیح نداشته باشید و گرایشی به متابعت فرمان او نداشته باشید، نشانه این است که علاقه ای به بهشت ندارید. بنابراین رفتن به کلیسا به منظور اطاعت فرمان، ضروری است.

در مورد آئین تعمید هم این دیدگاه صادق است. گرفتن تعمید نشانه اطاعت و نشانه عهد تازه ای است که با خداوند می بندیم. نشانه شراکت ما در مسیح است، نشانه شرکت ما در مرگ و رستاخیز عیسی مسیح است یعنی آنچه که معنی واقعی مژده نجات و انجیل می باشد و همچنین نشانه ای از پاک شدن ما از گناهان توسط عیسی مسیح و تولد تازه و تطهیر شده ما می باشد. آنچه که ما در ظاهر امر با آب انجام می دهیم، روح با فیض خود در درون ما انجام می دهد. بنابراین نشانه ای از پاک شدن ما است، نشانه ای از تقدس ما است، نشانه ای از تعمید ما در روح القدس است، نشانه ای از جدا شدن ما از دنیا می باشد. تعمید به ما رسالتی مقدس می بخشد یعنی انجام مأموریتی که عیسی مسیح برای کلیسای خود در جهان مقرر کرده است.

دلایل فراوانی برای اهمیت تعمید وجود دارد. این طور به نظر می رسد که ما بی میل نیستیم تعمید را در حد یک مراسم غسل یا نشانه ای از برخورداری از قدرت روح القدس تقلیل دهیم، در حالی که تعمید، رسمی بسیار پرشکوه و پیچیده و پرمعنی و مهم می باشد.

۹) آیا شما کسی را که در کوچکی تعمید یافته است و در بزرگ سالی ایمان آورده است، تشویق به گرفتن تعمید می کنید؟

اشخاص زیادی هستند که به ایمانداران جدید، آنهایی که در کودکی تعمید گرفته اند و در بزرگ سالی ایمان آورده و در روح دگرگون شده اند، توصیه می کنند مجدداً تعمید بگیرند.

توجیه بسیاری از این ایمانداران این است که تعمید دادن کودکان عمل درستی نیست. کودکان ارزش تعمید را نمی دانند. بنابراین به عقیده آنان تعمید واقعی تعمیدی است که در بزرگ سالی و پس از اقرار به مسیح صورت می گیرد.

من اتفاقاً معتقدم که تعمید کودکان عمل شایسته ای است و لازم است کلیسا آن را انجام دهد. همچنان که می دانید حدوداً نیمی از کلیساها به تعمید نوزادان معتقد هستند و اتفاقاً من هم با آنها هم عقیده هستم.

دلیل اینکه من مردم را به تعمید دوباره تشویق نمی کنم این است که ما تعمید را نشانه ای از وعده خداوند مبنی بر اعطای نجات برای آنانی که به مسیح ایمان آوردند، می دانیم و همچنین تعمید، نشانه و موردی است که حدود هفت یا هشت بار در عهدجدید مخصوصاً به آن اشاره شده است. تکرار کنم: تعمید نشانه و عده خداوند است و صحت آن و ارزش آن در یک کشیش یا شبان یا تعمید دهنده یا والدینی که کودکان خود را اعم از اینکه ایمان داشته باشند یا نداشته باشند، متجلی نمی شود. صحت و ارزش تعمید و وعده خداوند نهایتاً در صحت و ارزش وعده دهنده یعنی خداوند می باشد.

ماجرای اینجاست: انسان در کودکی و در طی مراسم تعمید، نشانه های وعده موعود خداوند را می یابد. این مراسم برای یک کودک مفهوم نیست و چیزی از آن نمی داند و شاید والدینش هم نمی دانند. شاید برای همه آنها مراسمی بی معنی باشد ولی ۲۵ سال بعد، وقتی ایمان می آورد و بهره های وعده خداوند در تعمید برایش آشکار و مفهوم می گردد، به من مراجعه می کند و از من درخواست می کند او را مجدداً تعمید دهم. معمولاً آنها می گویند: «تعمید برای من قبلاً مفهومی نداشته است حتی از آن هم اطلاعی نداشتم، ولی حالا که مسیحی شده ام می خواهم اثرات تعمید را امتحان کنم.» من احساسات آنها را درک می کنم و می دانم که آنها دوست دارند زیر آب بروند و آن نشانه خارجی و مظهر این امور عجیب را بر خویش داشته باشند. ولی من آنها را ترغیب به تعمید مجدد نمی کنم زیرا در واقع تعمید نشانه ای از وعده خداوند است مبنی بر اینکه اگر به مسیح ایمان آورید، امتیازات ویژه ای خواهید یافت. من به آنها خواهم گفت: چرا اکنون می خواهید به حضور خدا بیائید و بگوئید: خداوندا، ممکن است دو مرتبه آن وعده ها را تأیید کنی؟ چرا؟... چون با چنین عملی، این طور به نظر می رسد در صحت وعده های خداوند که آن را در کبریائی خود برای شما تحقق بخشیده

است تردید دارید. اگر از دیدگاه منطقی به این مسئله نگاه کنیم، متوجه می شویم تعمید مجدد، پوشش نازکی از انکار تمامیت خداوند است. اگر چه من به درستی این را می دانم که حتی یک نفر از میان یک میلیون نفر که تعمید مجدد می گیرند، به این مسئله فکر نکرده است و کوچکترین انگیزه ای از تردید در وعده های خداوند در او نیست.

۱۰) چه عواملی کشیش کلیسای ما را در فشار می گذارند؟

کار من اکنون تدریس در دانشگاه علوم الهیات است، حیطة فعالیت من تدریس در کلاس های کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکترا می باشد. دوره دکترا مخصوص کسانی است که در حوزه مأموریت خود، لااقل برای مدت پنج سال کشیش بوده اند. وقتی آنها برای تکمیل تحصیلات خود به دانشگاه می آیند، فرصت خوبی داریم که با تعداد زیادی از آنها به بحث بنشینیم. در این بحث ها به این نتیجه رسیده ایم که آنها درگیر مشکلات و فشارهای شدیدی هستند. گرچه مشکلات هر یک با دیگری متفاوت است ولی دو فشار عمده همیشه به آنها وارد می شود.

مشکل بزرگ برای کشیشان، خشنود و راضی نگهداشتن اعضای کلیسا است. کشیش یک کلیسا به عنوان رهبر گروهی، همیشه از سوی آن دسته از کسانی که از او ناراضی هستند مورد انتقاد قرار می گیرد و از ناحیه آنان ضربه می خورد. وقتی شما رهبر و سخنگوی گروهی می باشید، ناگزیر با انواع انتقادها مواجه هستید: مثلاً تصور کنید که شما مدیر یک شرکت هستید. وقتی مدیر یک شرکت با کارکنانش نشست و جلسه دارد، می داند به محض این که از اطاق خارج شود، کارکنان با خودشان جلسه ای تشکیل خواهند داد و بین خودشان شروع به ارزیابی و تجزیه و تحلیل مسائل شرکت و احیاناً شکایت از او یا ابراز رضایت از عملکرد مدیر خود می نمایند.

رهبر روحانی کلیسا کشیش است. یک کشیش هر یکشنبه صبح و بعد از ظهر صحبت می کند و صحبت های او نقل مجلس شامگاهی و سفره های شنوندگان او در خانه ها می گردد. مردم یا با او موافق هستند یا مخالف یا از او راضی هستند یا ناراضی. دوشنبه یادداشت هایی به او می رسد، تذکرات ریاکارانه، شکایت ها و غیره. بزرگترین فشاری که حس می کنم برای کشیش های کلیسا وجود دارد، انتقادهای شخصی است.

دومین مشکل و فشاری که بر کشیشان وارد می شود مسائل مالی است. من می دانم از آن زمان که کلیسا ایجاد شده است، مردم می گویند: «واعظان همیشه پول می خواهند.» یا اینکه «آنها همیشه کاسه گدائی در دست دارند.» ولی بدیهی است که هیچ سازمان و مؤسسه ای بی نیاز از درآمد نیست و کار خداوند هم یکی از آنهاست. می دانیم که عده ای از طریق معاملات زمین به ثروت های کلانی می رسند ولی آموزگاران، دبیران و قشر فرهنگی و موسیقیدانان و کشیشان، در کشور ما کمترین دستمزد را دارند. در هر حرفه دیگر، دستمزدها متناسب با میزان دستمزدی است که در بازار آزاد به آن حرفه تعلق می گیرد.

خداوند ارزش خدمتگزاران خود را در کتاب مقدس مشخص کرده است و به مردم اجازه داده است تا از طریق هدایای خود به کلیسا یا ده یک (عشریه) دستمزد خدمتگزاران او را تأمین کنند. ولی این کار در مملکت ما به درستی انجام نمی گیرد. تعداد اندکی از خدمتگزاران خدا در رده های بالا، تا حدودی تأمین مالی دارند. ولی تمام کوشش ها برای برقراری نظم و عدالت در پرداخت دستمزد واقعی به نتیجه نمی رسد زیرا کشیشان از نظر اعضای کلیسا، دارای آن ارزشی که خداوند برایشان معین کرده و در کتاب مقدس مقرر نموده است نمی باشند. ولی چیزی که کشیشان را آزرده می کند نه مسئله مالی بلکه خوار شمردن وظیفه بزرگ آنها است زیرا میزان دستمزدی که می گیرند این احساس را در آنها بوجود می آورد که اجتماع، شایستگی های آنها را و لزوم آنها را برای خود احساس نمی کند.

۱۱) آیا خادمان کلیسا می توانند وارد سیاست شوند؟

در تاریخ سیاسی آمریکا، مردان خدای زیادی بوده اند که وارد عرصه سیاست شده اند. حضور نمایندگان مذهبی در Continental Congress بسیار گسترده بوده است. ولی آیا لازم است مردان خدا وارد عرصه سیاست شوند؟

در ایالات متحده آمریکا، قانونی بسیار ارزشمند داریم و آن جدائی کلیسا از دولت و استقلال آن است، بدین معنی که هر یک دارای حوزه عمل جداگانه می باشند. دولت مسئولیت های رسمی خود را دارد و کلیسا هم پل ارتباطی است بین سازمان های کلیسائی. وظیفه کلیسا، فرمانداری و حکومت نیست و ما نمایندگان مذهبی را برای اجرای وظیفه خاص کلیسائی خود در دولت انتخاب نمی کنیم.

ولی باز هم این سؤال مطرح است: آیا یک کشیش می تواند رهبریت یک کلیسا و سایر مؤسسات مذهبی را رها کند و به قلمرو سیاست وارد شود؟ در نهایت می شود گفت که این حالت، موردی است بین خدا و انسان. به عنوان مثال من به عنوان یک کشیش مأمور هدایت یک کلیسا می شوم. دلیل این گزینش و مأموریت این است که تخصص لازم را در حوزه زندگی کلیسائی به دست آورده ام و حرفه من این است. من این کار را از خدا یافته ام، خدا مرا دعوت کرده است که کشیش باشم. اگر خدا مرا برگزیده است که کشیش باشم و من علیرغم میل خودم تصمیم بگیرم برای نمایندگی در مجلس سنا کاندید شوم یا حتی کاندید ریاست جمهوری شوم و به خاطر این تصمیم، حرفه ای را که خداوند به من داده است رها کنم، آنگاه مشکلات عمیقی با خداوند خواهم داشت چون دعوت او را رد کرده ام.

شهادت پولس رسول را در برابر اغریباس، امپراطور روم به خاطر دارید؟ پولس اظهار داشت، مسیح او را مأمور نموده است که رسول باشد. پولس به امپراطور گفت: «اعلی حضرت، من از آن دستور آسمانی سرپیچی نکردم» (اعمال ۲۶). سؤال دیگر: آیا ممکن است خداوند از کسی بخواهد دوره مشخصی از زندگی را به امور سیاسی یا سایر حرفه ها اختصاص دهد؟ هیچ دلیلی وجود ندارد که این امر اتفاق نیفتد. در تاریخ کلیسا، موقعیت هایی نیز بوجود آمده است که کلیسا به بعضی از مردان خدمتگزار خود، حرفه ای دیگر را پیشنهاد کرده است و تصمیم گیری را به عهده آنها گذاشته است که اگر مایلند از امور کلیسائی فاصله گرفته و خدا را در حرفه دیگری خدمت کنند، در سیاست یا در تجارت یا سایر حرفه ها. به عقیده من، در گزینش حرفه دیگر برای مردان خدا، مشروط بر اینکه در حرفه جدید خود نیز خدا را خدمت کنند، اشکالی وجود ندارد.

۱۲) آیا زنان می توانند در کلیسا خدمت کنند؟

ایده های ضد و نقیضی در این مورد وجود دارند: این تضادها نتیجه برخورد دو نقطه نظر متفاوت می باشند: یکی گروه هایی که آزادی زنان را در تمام زمینه ها حمایت می کنند و دیگری کسانی که دارای تعصب مردانه می باشند. اما ساده ترین راه پرداختن به این موضوع و پایان دادن به این نقطه نظرهای مختلف، دستورالعمل پولس رسول در اول تیموتاوس ۲:۱۲ می باشد.

پولس رسول برای رهبری یک کلیسا، شرایط خاصی را ارائه نمود و چنین گفت: «اجازه نمی‌دهم زنان به مردان چیزی یاد دهند یا بر آنان مسلط شوند.» حالا توجه کنید: پولس رسول نگفت که من اجازه نمی‌دهم زنان کشیش باشند یا اینکه من اجازه نمی‌دهم زنان برای خدمت در کلیسا معین شوند. او گفت: «من اجازه نمی‌دهم زنان به مردان چیزی یاد دهند یا بر آنان مسلط شوند.» در اینجا یک مشکل نهفته است: کلمه اختیار را که پولس در این آیه به کار برده است (authority)، در سراسر عهد جدید فقط یک بار برای بیان نقطه نظر پولس رسول از آن استفاده شده است. بله، از این عبارت فقط یک بار در عهد جدید استفاده شده است و به ندرت در متون ادبی یونانی آن زمان مشاهده می‌شود. ولی می‌بینیم، امروز مورد استعمال پیدا کرده است. ما در مورد معنی دقیق این لغت مطمئن نیستیم. کوشش ما بر این است که برای اعتلای کلیسای خدا در جهان، مطیع دستورالعمل‌هایی باشیم که عهد جدید فرا روی ما نهاده است.

من تصور می‌کنم که پولس رسول، زنان را از داشتن پاره‌ای از اختیارات منع کرده است. بر اساس نمونه‌هایی که در عهد جدید مطالعه کرده‌ام، تصور می‌کنم که منظور پولس رسول از این بیانات این است که زنان می‌توانند در هر موضعی به کلیسا خدمت کنند ولی از اشتغال به امور حقوقی و رهبری کلیسا منع شده‌اند. و این را اضافه کنم که اکثر اساتید عهد جدید چه در گذشته و چه در حال، با این نگرش من موافقت دارند. در پاره‌ای از تشکیلات کلیسائی، «انتصاب»، گم‌کردن و تفویض اختیار به زنان صرفاً برای اداره کلیسا می‌باشد. اگر رسول مسیح این کار را منع کرده است و اگر رسول مسیح آن را برای تمام نسل‌ها منع کرده است، پس مشخص است اقدام به آن، چه در گذشته و چه امروز و چه در آینده، نادیده‌انگاشتن اختیارات رسولان مسیح و در نهایت، نادیده‌انگاشتن اختیارات عیسی مسیح تلقی می‌شود.

۱۳) پولس رسول در باب یازده رساله اول به قرنتیان، به پوشش سر برای زنان اشاره کرده است. این مسئله در کلیسای امروز چگونه اجراء می‌شود؟

در طول زمان تحصیلاتم در دبستان و دبیرستان، هر وقت یکشنبه‌ها صبح به کلیسا می‌رفتم، هرگز زنی را در آن کلیسا (کلیسای من پرزبیتری است) ندیدم که سرش را با کلاه

یا روسری پوشانده باشد. پوشانیدن سر یکی از رسوم است که در فرهنگ اکثر شاخه‌های مسیحیت اجراء می‌شود. اگر یکشنبه این هفته به کلیسای «پرزبیتری» من بروید، ده نفر خانم را می‌بینید که کلاه به سر دارند. یک خانم هلندی را می‌بینید که طبق سنت قدیم، سر خود را با روسری پشمی پوشانیده است و خانم دیگری هم با روسری در آنجا می‌بینید که همسر من است زیرا ما معتقدیم که فرمان کتاب مقدس هنوز جاری و موثر است.

ما می‌دانیم که در عهد جدید قوانینی وجود دارند که قسمتی از آنها عرفی و قسمت دیگر اخلاقی است، مثلاً وقتی عیسی مسیح شاگردانش را برای بشارت فرستاد به آنها گفت با خودشان کفش برندارند. مفهوم این دستور عیسی مسیح این نیست که همه موعظه‌ها و تمام بشارت‌ها برای همه زمانها و همه مکانها، با پای برهنه صورت بگیرد. «بیلی گراهام» وقتی با پای پوشیده در کفش موعظه می‌کند، گناه نکرده است. سؤالات فراوانی مانند این مورد مطرح می‌شود که مبهم می‌باشند. در تمامی یازده باب رساله اول پولس رسول به قرنتیان، به زنها سفارش شده است سر خود را با روسری بپوشانند و با این کار تمایل خود را به اطاعت از همسر به عنوان رئیس خانواده اعلام نمایند. سه اصل در اینجا دیده می‌شود: اطاعت زن از مرد به عنوان رئیس خانواده، پوشیدن سر و پوشش سر با حجاب. چند تا از این اصول عرفی است و چند مورد آن اخلاقی؟

بسیاری از مسیحیان می‌گویند که دیگر ما نباید بر این گفته خود که زن باید مطیع مرد به عنوان رئیس خانواده باشد، ادامه دهیم، بنابراین نیازی نیست زنان سر خود را بپوشانند. عده دیگر می‌گویند که رهبری و ریاست مرد در خانه به قوت خود باقی است ولی پوشانیدن سر یک رسم قدیمی است که لزومی ندارد امروز اجراء شود، بنابراین پوشیدن سر مفهومی ندارد. و دسته سوم می‌گویند: این کار، یک قانون اخلاقی است و زنان باید سر خود را بپوشانند و از روسری استفاده کنند.

من متقاعد شده‌ام وقتی پولس رسول می‌گوید: زنان باید سر خود را بپوشانند، او به عمل خداوند در هنگام آفرینش انسان از جنس نر و ماده می‌اندیشد. این طور به نظر می‌رسد که علم تفسیر کلام، این مورد را یک قانون اخلاقی تفسیر کرده است و اگر اشاره‌ای دال بر دائمی بودن آن در کلیساها هست، پس اقتضای آفرینش می‌باشد. من نیز مایلم تأکید کنم: قانون اخلاقی پوشش سر هنوز به اعتبار خود باقی است چون اساس آن در آغاز آفرینش قرار

دارد، حتی گرچه فرهنگ جامعه ما آن را نمی پذیرد ولی ایمان دارم که یک قانون اخلاقی است. من زیاد در مورد این مسئله فکر نمی کنم، گرچه به نظر کمی خاله زنانه است، روسری، کلاه، چه حرف هائی! ولی به هر حال نشانه ای است که باید آن را دست نخورده و به عنوان نشانه ای از اطاعت خداوند حفظ کنیم.

۱۴) آیا اعضای يك کلیسا در امر آموزشی می توانند مفید واقع شوند؟

من فکر می کنم، یکی از بحران های بزرگ کلیسا در آمریکا، مسئله آموزش می باشد. در ده سال اخیر ما شاهد بوده ایم دانشگاه ها و دانشکده های زیادی و از جمله مدارس علوم دینی ارتدکسی بر چیده شده و در دانشگاه های مشهوری نظیر پرینستون و هاروارد و ییل ادغام شده اند. در طی سالها، همگام با نفوذ بیشتر سکولاریسم، این اقدام نیز کمرنگ و کمرنگ تر شد و در پاره ای از موارد بطور کلی روش ها عوض شدند.

باید صادقانه اعتراف کنم: نقش اعضای کلیسا و نفوذ آنها در امر آموزش بسیار اندک است. شاید شما اظهارات مرا بدبینی تلقی کنید، اما محیط های علمی، دنیای خاص خود را دارند. مؤسسات مختلف آموزش دینی و مدارس علوم دینی، قوانین و نظام نامه های مخصوص خود را برای اداره و اعمال سیاست خود دارند. سیاست و برنامه های مدارس دینی توسط هیئت اجرایی تعیین می گردد و در شرایط خاصی نیز مطلقاً زیر نفوذ دانشگاه می باشند. حال وظیفه شخصی ما به عنوان اعضای کلیسای محلی چیست؟ در درجه اول اصرار در به کارگیری کشیشانی است که در کار خداوند باشند، در کتاب مقدس تبحر کافی داشته و تربیت دینی داشته باشند. من خود به شخصه به این مسئله پایبندم. یکی از بزرگترین خدمت های جنبش پروتستان این است که کتاب مقدس را برای هر قشری قابل دسترسی کرده است. ما اکنون کتاب مقدس را به زبان های بومی و انگلیسی و سایر زبان ها چاپ می کنیم. دیگر چاپ کتاب مقدس، محدود به عبری و یونانی و انگلیسی نیست. در کتاب مقدس به لزوم تعلیم دهندگان و آموزگاران تأکید شده است. کتاب مقدس در نگاه اول، مشکل و پیچیده به نظر می رسد. وجود اساتید مجرب و کشیشان کار آزموده، نعمت بزرگی برای کلیسای خدا می باشند. اندیشه های این معلمان و طبیعت مأموریت آنها، در جائی شکل گرفته است که در آنجا تعلیم دیده و تربیت شده اند.

بنابراین، تنها راه مؤثر بودن ما و ایفای نقش ما در امر آموزش و به عنوان اعضای کلیساهای محلی و بومی، انتخاب کشیش می باشد. هر شاگردی از هر مدرسه علوم دینی بازگو کننده خط فکری آموزشگاه خود می باشد، پس لازم است اول بدانیم کشیشی که انتخاب می کنیم در کدام خط فکری قرار دارد و در کدام مکتب تعلیم دیده است. و این کار ساده ای است. مدرک تحصیلی هر فارغ التحصیل علوم دینی نشان می دهد، آموزش های لازم را در کجا دیده است.

۱۵) در جامعه امروز چگونه می توانیم «سبت» را نگهداریم؟

در میان مسیحیان برای پاسخ به سؤال شما سه طرز تفکر موجود است.

عده ای معتقدند که «سبت» یک رسم مربوط به عهد عتیق است و نگهداشتن آن در عهد جدید لزومی ندارد. بزرگ مرد ایمانی چون آگوستین قدیس اظهار داشته است که نگهداشتن سبت به جامعه عهد جدید منتقل نشده است و این سنت با رسالت عیسی مسیح پایان یافته است. عده ای دیگر از مسیحیان معتقدند که نگهداشتن سبت در روزگار ما دیگر اهمیتی ندارد گرچه خود به نوعی آن را نگه می دارند.

ولی اکثر مسیحیان با آنکه در مورد روز سبت و نحوه برگزاری آن اختلاف عقیده دارند، آن را نگه می دارند. پاره ای روز ششم و عده ای روز هفتم و برخی دیگر سایر روزهای هفته را نگه می دارند و معتقدند که این سنت باید در جامعه مسیحی پایدار باشد. خداوند در کوه مقدس، سبت را فقط برای موسی و قوم بنی اسرائیل مقرر نکرده است بلکه فرمانی است برای مخلوقات خود. آخرین کتاب شریعت خدا پر است از دستورات مربوط به نحوه برگزاری سبت و نمونه های معرفی شده و نحوه نگهداری آن در بنی اسرائیل. سبت سنتی است که خیلی پیشتر از ده فرمان و سایر قوانین، مرسوم بوده است یعنی از آغاز آفرینش. خداوند در عهد خود با بنی اسرائیل گفت: «این روز سبت من است برای تمامی نسل ها.» حقیقت این است که سبت یک قانون آفرینش است و از این رو نگهداشتن آن برای مسیحیان الزامی است و نه تنها مسیحیان، چونکه قسمتی از نقشه خداوند برای بشریت می باشد. این حقیقت که سبت را خداوند از آغاز آفرینش مقرر کرده است، یکی از دلایل نگهداری آن در جامعه امروز می باشد. نگهداشتن سبت، سنتی برای تفکیک مسیحیان از مردم نیست بلکه فرمانی برای همه انسان ها اعم از مسیحی، یهودی، مسلمان و سایر ادیان و ملل می باشد.

در عهد جدید، مسیحیان در روز خداوند یعنی اولین روز هفته برای عبادت جمع می شوند. ما مسیحیان در رابطه با نگهداشتن سبت در کتاب عهد جدید، فرمان صریحی داریم و آن اشاره به گردهمایی مقدسین (عبرانیان ۱۰: ۲۵) می باشد. به کلامی دیگر، عهد جدید به زبانی ساده و رسا گفته است: مسیحیان باید در روز خداوند با هم در عبادت شراکت داشته باشند. رفتن به کلیسا، معمولاً یکی از راه های نگهداشتن سبت تلقی می شود. تمام مسیحیانی که من می شناسم، عقیده دارند که قانون سبت در این روزگار نیز نافذ است و همچنین معتقدند که در روز سبت باید به عبادت خداوند پردازیم و نیز معتقدند که باید یک روز در هفته را از کارهای غیر ضروری و رنج و زحمت فارغ شد و به استراحت پرداخت. ولی در این قانون اخلاقی تبصره ای نیز وجود دارد: کارکنان بیمارستان ها، داروخانه ها و نظایر آن از این امر مستثنی هستند ولی کسب و کار، تجارت و سایر امور غیر ضروری باید در روز سبت تعطیل باشند.

این دسته از مسیحیان که معتقد به نگهداری سبت می باشند، خود دو دسته اند. یک دسته می گویند: آفرینش در روز سبت مجاز بوده است. دسته دیگر می گویند: آفرینش در روز سبت ممنوع بوده است. و موضع من در این مورد این است: آفرینش، شکل مشروع آرمیدن در سبت است.

۱۶) چرا اکثر مردم مراسم عبادت را کسالت آور می دانند؟

یک نفر از سام شوماخر، کشیش اپیسکوپالی پیتسبورگ در مورد جوانانی سؤال کرد که در طی انجام وظیفه در سازمان های مسیحی نظیر: «جوانان مسیحی» و «زندگی جوان» و «صلیب سرخ»، از مسیح زده شده و دیگر به کلیسا نمی روند، کسانی که با شور و اشتیاق به سوی مسیح رفته اند و اینک بعد از مدتی با او قطع رابطه می کنند. مصاحبه کننده، خشم خود را نسبت به این گونه سازمانها به خاطر اینکه موجب رانده شدن جوانان از کلیسا می شوند ابراز کرد. سام گفت: «من مطمئن نیستم که آیا این گونه سازمان ها جوانان را از کلیسا فراری می دهند یا کلیسا در بعضی مواقع آن قدر بی روح و مرده است که جوانان را تا حد مرگ آزار می دهد؟» و سپس این کلام نغز را بیان کرد: «شما نمی توانید یک جوجه زنده را زیر یک مرغ مرده بگذارید.» این یک واقعیت دردناک است زیرا در اکثر اوقات، جلسات عبادتی کلیساها کسل کننده است.

در کتاب مقدس می بینیم همه مردم اعم از نژادهای مختلف و شخصیت های متفاوت با زمینه های فکری متفاوت، در مقابل خدا واکنش خاص خود را داشته اند. واکنش مردم در برابر خداوند بسیار متفاوت بوده است: گریستن، ترسیدن، پریدن، خندیدن، رقصیدن، سرودن. تمام این احساسات و هیجان های متفاوت ناشی از حضور در مقابل خداوند بوده است. اما یک چیز هست که من هنوز در کتاب مقدس ندیده ام و آن اینکه کسی به حضور خدای زنده برود و احساس کسالت کند. اگر مراسم عبادتی ما خسته کننده است، پس من از این می ترسم که ما به طریقی خود را در حضور خدائی حس می کنیم پرهیبت و جلال و ترسناک. من معتقدم که باید نگاهی تازه به روش عبارتی خود بیندازیم، روشی که امروز در بسیاری از کلیساها متداول شده است.

من بارها و بارها خطر انتقادهای فراوان را با گفتن این موارد به جان خریدم و گفته ام: وقتی به «عبادت» به شیوه کتاب مقدس نگاه می کنم، مثلاً آن عبادتی که خداوند در عهد عتیق طراحی کرده است، عبادتی که بر اساس کلام خدا است، تنها عمل شنیدن نیست بلکه هر کس باید با تمام حواس پنجگانه اش در عبادت خداوند شرکت کند یعنی آن برنامه ای که خداوند در عهد عتیق برای مردم بنی اسرائیل مقرر کرده بود: آنها در مذبح ها بخور می سوزانیدند تا محیط عبادتی شان خوشبو شود. احساسات خود را با موسیقی بیان می کردند. قسمت بیرونی پرستشگاههای پرشکوه آنان (خیمه، مذبح، معبد، کنیسه) و همچنین داخل معابد بسیار عالی تزئین شده بود. این تزئینات به خاطر یک نمایش ظاهری از ثروت یا بنای یادبودی برای عظمت انسان نبود بلکه فقط برای نشان دادن زیبایی های خدای مقدس بود. ولی اکنون در عبادت به سبک پروتستان، در اکثر نقاط ما ساکت می نشینیم و به حرف یک نفر دیگر گوش می دهیم و بدین ترتیب به اصطلاح مراسمی را انجام می دهیم که بسیار مهم می باشد. همگی ما در امر عبادت فعال نیستیم. ما باید به آن سمت گرایش پیدا کنیم که عبادت های خاص عهد عتیقی را دوباره زنده کنیم و همه ما اگر می خواهیم بر این کسالت و این بی تفاوتی فائق شویم، باید با تمام حواس خود مانند عبادت های زمان عهد عتیق، در عبادت خداوند شرکت کنیم.

۱۷) پرستش خداوند در «روح و راستی» یعنی چه؟

عیسی مسیح در انجیل یوحنا ۴:۲۳ توضیح نداده است که منظور او از پرستش خدا در «روح و راستی» چیست و این به عهده ما است که مفهوم آن را پیدا کنیم. از یک سو، می شود چنین گفت: عبادتی را که خداوند از ما می طلبد، عبادتی است برآمده از عمق جان و روح ما. بیائید به «تمجیدی» بیندیشیم که وقتی مریم باکره بشارت زائیدن مسیح را یافت، در آواز سر داد: «جان من خداوند را تمجید می کند و روح من به رهاننده من، خدا، به وجد آمد» (لوقا ۱:۴۶-۴۷). بیان او و آواز او در اینجا، نوعی ستایش و تکریم خداوند است که از عمق جان او برخاسته است و این یک نوع عبادت روحانی است و نه یک عبادت ساده و سطحی. ستایش مریم، صرفاً بیان یک احساس ظاهری نیست بلکه این ستایش از اعماق وجود او سرچشمه می گیرد. بنابراین ممکن است آنچه که منظور نظر مسیح می باشد، یک نوع پرستش روحانی است که از عمیق ترین هستی انسانی ما و احساسات ما بیان شده باشد.

از طرف دیگر می شود چنین گفت: چون در این عبادت «روح» در کنار «راستی» آمده است، بیانگر این است که ذات واقعی خداوند بسی والاتر و حقیقی تر از روحی است که در ما ساکن است. در طی سخنانی که عیسی مسیح با آن زن سامری، بر سر چاه داشت (یوحنا باب ۴)، بر این نکته تأکید می کند که خدا روح است و سپس در اینجا فرمان خود را اعلام می کند: بنابراین خدا را باید در روح بپرستید. من فکر می کنم مسیح با بیان آن مطلب، منظورش این بود که خدا می خواهد آن طوری که او هست پرستش شود و بدین ترتیب است که خداوند با تمام کبریایش، جلال می یابد و چون خدا این گونه ستایش را می خواهد، ما نیز هر گاه در حضور او هستیم، باید در ستایش و تکریم و احترام، مجری اراده او باشیم و در ذهن خود او را تبدیل به بتی نمائیم که باید بر طبق پندارهای ما باشد بلکه او را در آنچه که هست و بر طبق اراده او ستایش کنیم. تصادفی نیست که در دو فرمان اول ده فرمان موسی، موکداً به تقدس خداوند اشاره شده و پرستش بت ها شدیداً منع گردیده است. می دانید که بت پرستی یکی از کهن ترین و بنیادی ترین تحریف خداوند در ادیان توحیدی است. به عنوان مثال در اظهارات طولانی پولس رسول در اولین باب رساله به رومیان متوجه می شویم که خشم خداوند متوجه کسانی است که مقام او را در حد یک بت کاهش می دهند. ساختن

خدا از انسان یا گاو و ستون ها یا حتی تصورات ذهنی، در قانون خداوند ممنوع شده است زیرا این عمل جلال جاودانی خدا را تکذیب می کند و خداوند هیچگاه این عمل را نمی پسندد. خداوند مشتاق این است که هر گاه ما به پرستش او می پردازیم، او را آن طور که هست با تمامی روح و راستی پرستش کنیم. خداوند عبادت واقعی و برآمده از روح را می طلبد.

۱۸) چرا عبادت خداوند ضروری است و اساس روحانی آن چیست؟

من دقیقاً منظور شما را از عبارت «ضروری» نمی دانم. این وظیفه خدائی ما است که چون مخلوقات او هستیم ستایش و تکریم خود را برای آنچه که هست به او عرضه نمائیم. عبادت و پرستش خداوند اصل «عدالت» است. اگر به عقب برگردیم و به تعریف «عدالت» در دوران کهن از زبان فیلسوف یونانی ارسطو برسیم، او می گوید: عدالت به کسانی داده می شود که «عادلند».

وقتی به کتاب مقدس مراجعه می کنیم، متوجه داوری نسل بشر توسط خداوند می شویم. در باب اول رساله به رومیان، پولس رسول کوشیده است نشان دهد که تمامی جهان در دادگاه داوری خداوند خواهند ایستاد و بر اساس تقصیرات خود داوری خواهند شد. عیسی مسیح به دنیای ما انسان های ساقط شده که در معرض داوری خداوند قرار گرفته ایم آمد. ما بدین علت بنیادی داوری می شویم که خداوند، خود را در جهان و در عیسی مسیح بر انسان مکشوف کرد ولی در حالی که می دانستیم او خداست، تکریمی را که شایسته خداوند است از او دریغ داشتیم و این اولین دلیل اعمال داوری خداوند بر ماست. ما با طبیعت ساقط شده خود، جلالی را که شایسته خداوند بود و از آغاز آفرینش حق خداوند و اعتراف به آن وظیفه ما بوده است، برای او قائل نشدیم.

چرا احترام خداوند، حق او است؟ خداوند ذاتاً قابل تکریم است. او شایسته شکرگزاری و ستایش ما است. اگر خداوند شایسته سپاسگزاری است، پس این وظیفه ماست که او را ستایش کنیم. و اکنون این یک نتیجه گیری از ذات خداوند و خالق است و هر کس باید مرهون آفریننده خویش باشد و برای تمام منافع که در این دنیا به او رسیده است از خدا تشکر کند. در نهایت می خواهیم خلاصه کنم: شکر و ستایش را به خداوند مدیونیم. علاوه بر منابعی که در عهد جدید اشاره کردم، احکام صریحی در کتاب مقدس مبنی بر لزوم تقدیم

سپاسگزاری‌های انسان به حضور خداوند وجود دارد. زبور صد و پنجاهم داود را بخوانید و در آن تفکر کنید: «هر که روح دارد، خداوند را تسبیح می‌خواند.» بارها و بارها در عهد عتیق و عهد جدید تاکید شده است که خداوند روح است و ما باید او را به روح و راستی ستایش کنیم. عبادت واقعی خداوند، تقدیم تشکرات قلبی و سپاس‌های روحی ما به حضور خداوند می‌باشد. پولس رسول می‌گوید: «بدنهای خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است» (رومیان ۱۲: ۱). روش صحیح عبادت و کاری که باید انجام دهیم این چنین است. عبادت معقول ما باید چنین باشد و این عبادت یک وظیفه دینی است.

۱۹) دکتر «جیمز پاکر» در کتاب «شناخت خداوند» استفاده از صلیب و تصویر مسیح را به عنوان سمبل مسیحیت، مورد انتقاد قرار داده و معتقد است: این عمل نقض اصل دوم از ده فرمان می‌باشد. نظر شما در این مورد چیست؟
من قبل از اینکه پاسخی به سؤال شما بدهم، ترجیح می‌دهم بگویم که «جیمز پاکر» دوست صمیمی من است و ما به اتفاق کارهای زیادی در زمینه الهیات انجام داده ایم. من او را به عنوان مشهورترین استادان مسیحی دنیای امروز قبول دارم. او یک الهیات دان بشارتی است و از نظر عقیدتی، عمیقاً ریشه در اصلاحات پروتستانی دارد.

احتمالاً شما اطلاع دارید که در قرن شانزدهم، بحث داغ روز، کشمکش بین کلیسای کاتولیک روم و واکنش کلیسای پروتستان در رابطه با استفاده کلیسا از صلیب و تصویر مسیح بوده است. احساسات ضد و نقیض «بت شکنی» تا آنجا گسترده شد که عده‌ای لوتریسم در آلمان بر علیه کلیسای کاتولیک شورش کردند و شروع به تخریب قسمتی از آثار هنری نمودند زیرا چنین می‌پنداشتند که وجود آنها در کلیسا، نقض فرمان دوم از ده فرمان خداوند به موسی می‌باشد. رعایت اصل دوم ده فرمان، یک سنت قدیمی جنبش پروتستان می‌باشد. فرمان، دوم ده فرمان چنین است: «صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه که بالا در آسمان است و آنچه که پائین روی زمین است و آنچه که در آب زیر زمین است برای خود مساز» (خروج ۲۰: ۴). در این اصل هیچ منع کلی برای هنر وجود ندارد، حتی اصلاح‌گران دوآتشه نیز به این امر واقف بودند. «هیکل» یا خیمه خداوند و معبد اسرائیل نمونه‌ای ابتدائی در

به کارگیری انواع هنرهای تجسمی در کتاب مقدس می‌باشد. آنچه که منع شده است نشان دادن خداوند به صورت انسان است.

توافق صریحی در بین اصلاح‌گران نیز به وجود آمده است مبنی بر اینکه حک هر نقشی و تصویری که به نحوی نشان‌دهنده ذات باریتعالی باشد، اقدامی بر علیه نص صریح قانون خداوند در تورات می‌باشد. و بدین دلیل نقاشی‌های «سیستین چپل» که دست و انگشت خداوند را در حین آفرینش نشان می‌دهد، مورد اعتراض شدید اصلاح‌گران قرار گرفت. در تاریخ کلیسای کاتولیک روم بر این عقیده پافشاری شده است که هر گاه مردم در مقابل تصاویر و صلیب احترام می‌گذارند، این عمل آنها پرستش بت و صلیب و چیزهایی شبیه آن تلقی نمی‌شود و استدلال آنها این است که واژه idolatry از واژه لاتین idola latria گرفته شده است که معنی دقیق آن «پرستش بت‌ها» می‌باشد. آنها در بین ادای احترام به تمثال‌ها و صلیب و پرستش آنها تفاوت قائل می‌باشند ولی مردانی نظیر «پاکر» قائل به تفاوت بین این دو عمل نیستند و معتقدند که ادای احترام نسبت به بت، بت پرستی است. استدلال و نقطه نظر کلیسای کاتولیک روم در این مورد برای اصلاح‌گران پروتستان قانع‌کننده نمی‌باشد. اکنون شما در مورد به کارگیری تصویر و صلیب به عنوان سمبل مسیحیت سؤال می‌کنید. عده‌ای از پروتستانها هیچ سمبلی را از جمله صلیب اعم از اینکه خالی باشد یا نقش مسیح بر آن باشد، در کلیساها ندارند. مسئله اصلی پاکر، تصویر و صلیب مسیح می‌باشد و من نیز از نقطه نظر عملی با آنها مشکل دارم. به طور قطع نمی‌توانم بگویم که تصویر طبیعت انسانی مسیح، نقض فرمان خداوند باشد و در عین حال مطمئن نیستم این کار، عملی عاقلانه باشد زیرا بعید نیست در طی این کار، تصویری نامناسب و غیر واقعی از مسیح به ذهنها القاء گردد. نقاشی مسیح با «سر سلیمان» تصویری زیباست که تصور زنانه‌ای از مسیح را به بیننده القاء می‌کند، یک نوع شخصیت زنانه و ظریف و فاقد قدرت! من ترجیح می‌دهم هیچ تصویر هنرمندانه از مسیح نقاشی نشود تا اینکه مبدا سیمائی نادرست از او به بیننده منتقل شود.

۲۰) شرکت در شام خداوند (عشای ربانی) چه منافی برای ما دارد؟

در این مورد نقطه نظرهای بسیار متفاوتی در بین شاخه‌های مختلف مسیحیت وجود دارد. ما پروتستانها در نهایت با آن موافق هستیم زیرا در این مراسم از غذای روحانی و شام

خداوند بهره مند می شویم. آن چنان که «کالوین» گفته است: ما با بدن قیام کرده عیسی مسیح تغذیه شده ایم. ما در فیض حضور و مقام مخصوص او، از درون تقویت شده ایم. هر گاه با سایر مسیحیان برای عبادت دسته جمعی به کلیسا می رویم، خداوند در آنجا حضور دارد. یک روحانیت خاص از حضور مسیح در مراسم عشای ربانی وجود دارد.

معمولاً از دیدار فامیل و دوستان در خانه های آنها برخوردار می شویم. اجرای مراسم شام خداوند در منزل هر یک از آنها، لذت و بُعد مخصوصی از عبادت است که از آن بهره مند می شویم. ما تجربه کرده ایم در مراسم شام خداوند با سایر دوستان، یک احساس عمیق درونی در هنگام تقسیم غذا به ما دست می دهد که موجب صمیمیت هر چه بیشتر بین مدعوین می شود. وقتی ما دعوت می شویم که کنار سفره خداوند بنشینیم، از برکت روحانی خاصی سرشار می شویم. شام خداوند فرصتی برای بازسازی و برخورداری از فیض و بخشش او است. ما به سفره خداوند دعوت می شویم، با روحانیتی آماده شده و احساسی حاکی از آرمزیده شدن تا تجربه های شیرین نو شدن در سلامتی و بخشش خداوند را حس کنیم یعنی فیض و بخششی که با مصلوب شدن عیسی مسیح و شفاعت او در ملکوت خداوند برای ما فراهم شده است.

من متقاعد شده ام که هر گاه به شام خداوند می رویم، اطاعت خود را نسبت به روح القدس ابراز و تجدید می نمایم. در عهد جدید می خوانیم: عیسی مسیح در طبقه بالای یک ساختمان، سنتی یهودی را که در دودمان اسرائیل موروثی بود، به اجراء درآورد ولی این بار نه به منظور تجدید آن برای قوم یهود بلکه برای تمام امتهای و بدان وسیله توجه ما را به هدایت روح القدس جلب نمود یعنی همان روحی که در روز پنطیکاست آن را جاری ساخت.

وقتی جماعت ایمانداران در یکجا جمع شوند (کلیسا)، نه تنها پادشاه خود را جلال می دهند و مقدمات ضیافت دیگری را با حضور خداوند فراهم می کنند بلکه فرصتی فراهم می شود برای خودسازی و گردن نهادن به هدایت روح القدس. ولی فراتر از همه چیز، بهره سرشار شراکت در شام خداوند، حضور فوری روح القدس در میان ما می باشد. اگر چه عیسی مسیح در این ضیافت حضور فیزیکی ندارد ولی من ایمان دارم که با تمام روح در میان ما می خرامد و ما را کمک می کند، به ما غذا می دهد، به ما شفا می دهد و ما را پرورش می دهد. ما در سفره خداوند با خداوند هستیم.

(۲۱) آن طوری که در رساله یعقوب گفته شده، آیا ما باید گناهان خود را نزد یکدیگر اعتراف نمائیم؟

اگر این نظر یعقوب نبی است، پس لازم الاجراء می باشد. برای مثال کلیسای کاتولیک روم مراسمی دارد به نام «توبه و اعتراف به گناه.» در این مراسم ایمانداران کلیسا به جایگاه مخصوص می روند و با صدای بلند نزد کشیش گناهان خود را اعتراف می کنند و بدین وسیله، آرامش و رضایت مطلق را دوباره به دست می آورند ولی اکثر ایمانداران کلیسای پروتستان مراسم اعتراف به گناهان را اجراء نمی کنند. ما معتقدیم که برای اعتراف به گناهان نیازی به واسطه نداریم بلکه گناهان خود را مستقیماً نزد خداوند اعتراف می کنیم چون ما را دعوت نموده است نزد او به گناهان خود اعتراف کنیم، آن چنان که تمام مقدسین در کتاب مقدس انجام می دادند. ما از کتاب مقدس آموخته ایم، علاوه بر این که نزد کشیش اعظم خود، عیسی مسیح، به گناهان خود اعتراف کنیم بلکه گناهان خود را به یکدیگر نیز اعتراف کنیم.

بگذارید به این نقطه اشاره کنیم: اختلاف بین کاتولیک و پروتستان، مسئله اعتراف به گناه نزد کشیش یا شخص دیگری نیست بلکه در دوره اصلاحات پروتستان، بحث بر سر مسئله رضامندی (همان ایده توجیه و دلیل آوری) بوده است.

من به عنوان یک پروتستان فکر می کنم در دنیای پروتستان، بعد از اینکه مراسم اعتراف به گناهان برچیده شد، چیز گرانبهائی را از دست دادیم. من هم اکنون مسیحیان زیادی را می بینم که علاقه مند نیستند کسی با قدرت و توانائی به آنها بگوید: «برو، گناهان تو بخشیده شد.» و فکر می کنم آن قدرت، آن چنان که کلیسای کاتولیک روم می گوید، در اختیار کلیسا می باشد و بدین جهت است که در کلیساهای پروتستان کشیش می ایستد و به مردم اطمینان می دهد که گناهانشان بخشیده شده است. مردم به این اطمینان خاطر نیاز دارند که وقتی به گناه اعتراف می کنند، گناهانشان در واقع بخشیده می شود. من به آن لحظه ای فکر می کنم که «اسرافیل» فرشته خداوند، با پیغام خداوند به معبد آمد و گفت: «بدانید که گناهان شما از شما برگرفته شد و بر شما بخشوده شد.» و چه مژده آزاد کننده ای بود! من با یک روان شناس صحبت می کردم، او می گفت: «بزرگترین مشکل روحی مردم آمریکا، انباشته شدن جرم های حل نشده آنها است» و سپس اضافه کرد: «بیشتر کسانی که

نزد من می‌آیند، بیش از آنکه به یک روان‌شناس احتیاج داشته باشند، به یک کشیش نیاز دارند.» من معتقدم اعتراف به گناه، قدم بزرگی در راه رسیدن به سلامت فکری است.

۲۲) در باب ششم رساله پولس رسول به غلاطیان می‌خوانیم: «در مشکلات و مسائل یکدیگر شریک باشید» و در همین باب باز هم می‌خوانیم: «هر يك از ما مسئول اعمال و كردار خود می‌باشیم.» فرق این دو عبارت چیست؟

در ظاهر امر، این دو تذکر متضاد یکدیگرند. اگر شما به این مغایرت در نامه پولس رسول فکر کنید، انتظار ندارید که پولس رسول در یک کتاب و در یک باب چنین موردی را به قلم بیاورد ولی تصور من این است که پولس، دو مورد جداگانه را می‌خواهد تذکر دهد. از سوئی تذکر می‌دهد: «در مشکلات و مسائل با یکدیگر شریک باشید» و این عبارت، هسته اصلی دیدگاه رسولان و کلیسای مسیح می‌باشد یعنی حضور روح تعاون و همکاری در بین مردم خدا و تکیه بر روح رحمت و شفقت و آگاهی داشتن از رنج‌های دیگران. و این مورد، اصل تعلیم پولس رسول است: با کسانی که می‌خندند، بخندید، با کسانی که گریه می‌کنند، گریه کنید. هیچ یک از اعضای کلیسا نباید دردها و رنج‌های خود را به تنهایی تحمل کنند. در بیان رسولان، هر یک از اعضای کلیسا، قسمتی از جامعه کلیسا می‌باشند و شامل اجتماع مقدسین و اتحاد با یکدیگر در حل مصائب و رنج‌ها می‌شوند. اگر شما گرانبار هستید، من موظفم به کمک شما بشتابم.

در سراسر کتاب مقدس، بجز یک تجربه کوتاه در کلیسای اورشلیم، سنت تاریخی کتاب مقدس، اهمیت فراوانی برای مسئولیت‌های فردی قائل شده است و تأکید کرده است: هر کس در حد توان خود، وظائف خود را انجام دهد تا به صورت یک اضافه بار، تحمیل به جامعه کلیسائی نشود. همچنان که پولس با لحن تندی گفت: «اگر کسی کار نکند، چیزی برای خوردن ندارد.»

در عهد جدید قویاً تأکید شده است که هر کس از برآوردن نیازهای خود و خانواده اش کوتاهی کند، از یک کافر بدتر است یعنی از یک بی‌ایمان بدتر می‌باشد. امور مهم خدائی ریشه در عهد عتیق دارند. امور مهم خدائی نباید با این مورد اشتباه شوند که هر کس از نظر معنوی تنها وظیفه دارد، خود را ارضاء کند. زحمت و مشقت از ابتدای آفرینش و بر طبق

اراده خداوند، بر جهان تحمیل شده است ولی هر انسانی نقش و وظیفه مهمی در این جریان دارد. وقتی من می‌خواهم به صورت انفرادی، کاری را که خدا به من محول کرده است انجام دهم، ممکن است با مشکلاتی برخورد کنم و این جاست که شما باید به کمک من بشتابید. کمکی که از شما می‌گیرم، بدین معنی نیست که وظیفه مرا تقبل کنید چون وظیفه من به قوت خود باقی است.

۲۳) آیا جشن‌های کریسمس نوعی بت پرستی نیست؟

این سؤال، همه ساله در ایام کریسمس مطرح می‌شود. در ابتدا بگویم هیچ اشاره مستقیمی در کتاب مقدس مبنی بر تولد مسیح در روز ۲۵ دسامبر نداریم و حتی هیچ نشانه‌ای که به طور غیر مستقیم اشاره به تولد عیسی مسیح، در روز ۲۵ دسامبر شده باشد، وجود ندارد. شواهد زیادی در عهد جدید مبنی بر این است که تولد عیسی مسیح در این فصل از سال وقوع نیافته است. سوابقی موجود است که روز ۲۵ دسامبر در امپراطوری روم، یک جشن خاص و در رابطه با یک مذهب الحادی بوده است یعنی بت پرستان، جشن مخصوص خود را در ۲۵ دسامبر برگزار می‌کردند. در ابتدا مسیحیان نمی‌خواستند در آن جشن‌ها شرکت کنند ولی سرانجام به این نتیجه رسیدند: «حال که همه مردم روز ۲۵ دسامبر را طبق عقاید الحادی خود جشن می‌گیرند، چه اشکالی دارد ما هم جشن مخصوص خود را در این روز برگزار کنیم؟ و خاطره روزی رازنده کنیم که مهمترین واقعی زندگی ما می‌باشد، تجسم خداوند در عیسی مسیح و تولد او. هم موقعیت مساعد است و هم دیگران شاد هستند و ما نیز شادی خود را در این روز ابراز می‌کنیم و خداوند و ارباب خود را پرستش می‌کنیم.

به گمان من، هیچ چیز بیشتر از نگهداشتن و برگزاری تولد مسیح در هر سال، مسیح را خوشنود نمی‌کند. به خاطر داشته باشید اجرای تمام جشن‌ها و مراسم سالیانه، عمیقاً ریشه در سنت یهودی دارد. به عنوان مثال در عهد عتیق، روزهای خاصی بوده‌اند که خداوند به مردم تأکید کرده است، اتفاقات خاصی را به یاد داشته باشند و هر ساله مراسم یادآوری آن را برگزار کنند. در عین حال که عهد جدید لزوم نگهداشتن سالروز کریسمس را تأکید نکرده است، معهداً من مانعی در این نمی‌بینم که کلیسا نیز در این شادی سهیم شده و روز تجسم خداوند را به یاد بیاورد، آن مقصد و مقصودی که در تمام تاریخ برای انسان تعیین شده

است. نگهداری این روز توسط ایمانداران، نه ادای احترام به «میترا» (خدای خورشید) یا سایر خدایان بلکه فقط به خاطر برگزاری سالروز تولد ارباب ما عیسی مسیح بوده است. شاید بشود گفت که مراسم «ایستر» از «ایشتر»، رب النوع چشمه در دنیای باستان نشأت گرفته باشد و اقدام کلیسای مسیح برای بزرگداشت روز رستاخیز در این روز، شاید خوشایند خداوند نباشد. من آرزو دارم همه ساله مراسم بیشتری را جشن بگیریم. شادی لازمه زیستن است. کلیسای کاتولیک روم همه ساله، سالروز صعود مسیح را به آسمان با شکوه برگزار می کند. قسمتی از پروتستان ها هم سالروز صعود مسیح را نگه می دارند ولی همه پروتستان ها آن را نگه نمی دارند. من به نوبه خود امیدوارم، ما هم این واقعه بزرگ زندگی مسیح را یعنی صعودش به آسمان و جلال یافتنش را نزد خدای پدر جشن بگیریم و شادی کنیم. ما مراسم تولد مسیح را برگزار می کنیم، مرگ مسیح را برگزار می کنیم، رستاخیز مسیح را برگزار می کنیم و در کنار آنها امیدوارم که صعودش را به آسمان یعنی جلال یافتن او را نزد خداوند نیز گرامی بداریم.

۲۴) چرا در ایام کریسمس، مسیح را X می نامند؟

پاسخ سؤال شما ساده است. X برای بیان مسیح، همان کاربردی را دارد که R.C برای من. من قبل از اینکه از بیمارستان با والدینم به خانه وارد شوم، روبرت چارلز نامیده شدم و والدینم به اختصار مرا R.C صدا می زدند و هیچکس هم تعجب نمی کرد. X کاربردهای زیادی دارد. برای مثال وقتی می خواهیم به کمیتی ناشناخته اشاره کنیم از حرف X استفاده می کنیم. از حرف X برای اشاره به فیلم های «پورنوگرافی» نیز استفاده می شود. در زمینه پزشکی نیز X-Ray را داریم. ظاهراً به دلیل اینکه حرف X برای بیان کمیت های مجهول به کار می رود، مردم از اطلاق آن به مسیح ناراحت هستند. قبل از هرچیز لازم است بدانید از حرف X به مفهوم رایج آن در مورد مسیح استفاده نمی شود، بلکه حرف اول واژه یونانی Christos (مسیح) می باشد. بنابراین حرف X در تاریخ کلیسا بدون هیچ قصدی از بی احترامی، سمبل و نام اختصاری مسیح می باشد. درست مانند اینکه برای بیان خداوند، از حرف یونانی «تتا» که حرف اول کلمه Theos (به معنی خداوند) می باشد، استفاده می شود ولی در این مورد، شکایتی از ناحیه مسیحیان دیده نمی شود.

علامت ماهی نیز در زبان یونانی ictus، شامل حروف اول عبارت «عیسی مسیح، پسر خدا و نجات دهنده» می باشد. بنابراین کلیسا از ابتدا، سه حرف اول این عبارت یونانی را در کنار هم نهاده است و برای بیان «عیسی مسیح، پسر خدا و نجات دهنده» به طور اختصار از آن استفاده کرده است. و بدین ترتیب علامت ماهی سمبل جهانی مسیحیت گردیده است. استفاده از حرف X به عنوان نام اختصاری «مسیح»، قدمتی طولانی دارد و در اصل، هیچ نیستی از عدم احترام به مسیح در آن نیست.

۲۵) بیشترین نیاز کلیسای انجیلی برای تاثیرگذاری بیشتر بر يك جامعه چیست؟

دیدگاه من به عنوان یک دانش آموخته دنیای مسیحی، در رابطه با مشکلات برآمده از کلیسا و ابزارهای لازم برای تاثیرگذاری بیشتر بر اجتماع، نسبت به یک عضو ساده کلیسا محدودتر است. مامعمولاً بی میل نیستیم مشکلات خود را مهم جلوه دهیم و شکایت کنیم: «اگر به ما رسیدگی نشود، اوضاع خراب خواهد شد.»

ولی من معتقدم که ضروری ترین نیاز کلیسای بشارتی برای اثرگذاری بر جامعه، ارتقاء سطح آگاهی و دانش مردم است. مسیحیان برای رسیدن به رشد عقلانی باید فکر کنند. هر شخص مسیحی برای رسیدن به رشد عقلانی، نیازمند این است که درک عمیقی از کلام خدا را به دست آورد. در کتاب مقدس بارها و بارها روی این مسئله تاکید شده است و به ما تذکر و اندرز داده شده که در فهم خود بالغ شویم. کاتب رساله به عبرانیان، مسیحیان را به سختی سرزنش می کند که آنها مدت زیادی را در کسوت یک کودک صرف نوشیدن شیر می کنند و حرکتی به سمت و سوی خوراکی قوی تر مانند گوشت ندارند. اگر ما می خواهیم بر جامعه خود موثر واقع شویم، لازم است که به بلوغ روحانی برسیم.

به عبارتی دیگر، کودکان اثر زیادی بر دگرگونی اجتماعی ندارند. کودکان آفریننده ارزش خاصی برای ساختن جامعه ای که در آن هستیم نمی باشند. من فکر می کنم که این حالت، یک غفلت روحانی است. قبل از اینکه ما مسیحیان انتظار داشته باشیم که اثر مهمی بر فرهنگ جامعه بگذاریم، لازم است رشد کنیم و در مسیحیت بالغ شویم.

بر اساس یک مطالعه بسیار جامع و فراگیر درباره مسایل دینی در آمریکا، نیاز به یک تجدید نظر بسیار گسترده و کسب تجربه ای عظیم، بسیار محسوس است. در حدود ۶۵ در

صد مردم آمریکا ادعا می کنند که مسیحیانی هستند که تولد دوباره یافته اند ولی بر اساس همان مطالعه انجام شده، این گروه ایمانداران، اثر بسیار اندکی یا حتی هیچ تاثیری در شکل دادن محیط خود و نیاز جامعه ندارند. چگونه ممکن است اکثریتی قوی، اثر عمده ای بر ساختار اجتماعی بجا نگذارد؟ نتیجه ای که من می توانم بگیرم این است که ما هنوز ارزش های کتاب مقدس را نفهمیده ایم و به آن مرحله از شناخت کافی و عمیق برای دست یافتن به رشد روحانی نرسیده ایم که بتوانیم رهبر فکری جامعه خود باشیم.

۲۶) عمده ترین بحرانی که امروز رودرروی کلیسا قرار دارد چیست؟

من به این نتیجه رسیده ام که بزرگترین بحران موجود در جهان امروز ما و در برابر کلیسا، باور ما به الوهیت عیسی مسیح است. این یک حقیقت بسیار آشکار است: الوهیت مسیح اساس ایمان مسیحی است. اما در تاریخ کلیسا، موضوع الوهیت مسیح مدت چهار قرن است که کانون کشمکش های فراوان می باشد: قرن چهارم، قرن پنجم، قرن نوزدهم، و اینک قرن بیستم. هنوز این مسئله ادامه دارد.

در حدود یک صد سال پیش، دوباره این مسئله طی یک سری تحقیقات تاریخی و انتقادی به طریقه جدیدی مطرح شد، سئوالاتی در مورد ایمان کلیسا به ارباب خود (مسیح) و ایمان کلیسا به جنبه الوهیت مسیح. تنها موسسات علوم دینی بودند که نظرات بسیار مساعدی در مورد مسیح داشتند. این موسسات، عیسی مسیح را به خاطر تعلیمات اخلاقی و هدفش برای نجات انسان از گناه می ستودند ولی آنها معتقد بودند که تصویر مسیح در عهد جدید یعنی تکیه بر الوهیت او و رسالت جهانی او برای نجات و کفاره او برای بشریت و قیام او از مردگان و معجزات او، مواردی هستند که مربوط به دوره های قبل از روی کار آمدن علوم جدید می باشد و بیشتر مردم ساده دل قرون اولیه، به سختی تحت تاثیر انواع افسانه ها قرار داشته اند.

در قرن نوزدهم، نه تنها در دنیای سکولار بلکه حتی در کلیسا، بحرانی به وجود آمد که یک استاد الهیات قرن بیستم، آن را «بحران بی ایمانی» نامیده و آن بحران هنوز هم حاکم است. در این بحران، اصل موضوع که همان انکار الوهیت مسیح است، در زمینه قرار داشت ولی به خاطر حفظ احترام و ادب صراحتاً بیان نمی شد. انتظار مردم این بود که یک مرد

روحانی، حداقل وقتی را به موعظه در مورد الوهیت مسیح اختصاص دهد. هنوز وقت آن نرسیده بود و کاری خطرناک بود که یک کشیش با صراحت، الوهیت مسیح را انکار کند. و سرانجام این کار چند سال پیش در یکی از فرقه های مسیحیت صورت گرفت و مجله تایم نیز در همان شب آن را اعلام نمود. دنیای سکولار از بیانیه یک فرقه به اصطلاح مسیحی که اساس مذهب خود (الوهیت مسیح) را انکار نموده است، غرق حیرت شد. حال نیز اگر نگاه خود را از اجتماع و ماشینیزم و محیط علمی بردارید و به درون دانشکده های مسیحی و مدارس و آموزشگاه های مسیحی بروید، متوجه خواهید شد که هنوز هم بحث اصلی، جنبه الوهیت مسیح است و در بسیاری موارد، الوهیت او توسط معدودی از استادان مسیحی انکار می شود. بنابراین من به این مهم می اندیشیم: در این گیر و دار، چه چیزی در معرض خطر قرار دارد؟ بزرگترین عاملی که در کلیسای ما و در قرن ما مورد هجوم واقع شده است، شخص «مسیح» است. آیا شما به سروری مسیح اعتراف می کنید؟ آیا شما به الوهیت او اقرار می کنید؟

سئوالات این بخش

- ۱- ازدواج مسیحی چه نقشی در تقلیل بحران‌های خانوادگی دارد؟
- ۲- کسانی که قصد ازدواج دارند، چه مواردی را لازم است از یکدیگر بدانند؟
- ۳- ازدواج یک فرد ایماندار با یک فرد بی‌ایمان، چه مسائلی را می‌آفریند؟
- ۴- چه لزومی دارد عقد ازدواج طی مراسم خاصی برگزار شود؟
- ۵- آیا ازدواج دو نژاد مختلف مورد پسند خداوند نیست؟
- ۶- در رابطه با «تعدد زوجات» در عهد عتیق و اثر آن در عهد جدید چه می‌گوئید؟
- ۷- ایده کتاب مقدس در مورد یک ازدواج مسیحی موفق چگونه است؟
- ۸- چگونه می‌توانیم توصیه پولس رسول را در رساله به افسسیان ۳:۴ در مورد اتحاد روحانی در ازدواج، تجربه کنیم؟
- ۹- با همسر غیرمسیحی ام چگونه رفتار کنم؟
- ۱۰- با توجه به گرایش جامعه و فرهنگ به فعالیت‌های خارج از خانه، یک مادر خانه‌دار چگونه می‌تواند ارزش خود را پیدا کند؟
- ۱۱- رهنمودهای کتاب مقدس برای یک زندگی مسیحی و یک مادر مسیحی چیست؟
- ۱۲- کتاب مقدس در مورد مادرانی که بچه‌های کوچک دارند ولی فعالیت‌های اجتماعی هم دارند، چه رهنمودی دارد؟
- ۱۳- آیا یک زوج مسیحی می‌توانند از بچه‌دار شدن خود جلوگیری کنند؟
- ۱۴- اگر یک زوج مسیحی بچه‌دار نشوند، آیا دلیل کمبود ایمان آنها نیست؟
- ۱۵- عکس‌العمل ما به عنوان یک مسیحی در مقابل اعضای فامیل که می‌دانیم روش گناه‌آلودی در زندگی خود دارند، چگونه باید باشد؟
- ۱۶- آیا می‌توانیم بچه‌ها و نوجوانان خود را مجبور به رفتن به کلیسا نمائیم؟
- ۱۷- آیا والدین می‌توانند بچه‌های خود را به اجبار وادار به کاری کنند؟
- ۱۸- آیا زمینه‌های مذهبی در مسیحیت برای طلاق وجود دارند؟ و چه هستند؟
- ۱۹- آیا شخص مطلقه مسیحی حق دارد مجدداً ازدواج کند؟
- ۲۰- اگر یکی از زوجین ایماندار و دیگری بی‌ایمان باشد، دعاهای طرف ایماندار می‌تواند بر شرایط دشوار حاکم شود و آن ازدواج در خطر نیفتد؟
- ۲۱- چرا آزارهای بدنی، مجوزی برای طلاق محسوب نمی‌شود؟
- ۲۲- در مورد آزارهای جنسی کودکان چه نظری دارید؟

۱۴

ازدواج و خانواده

و آدم گفت:

«این است استخوانی از استخوان‌هایم
و گوشتی از گوشتم...»

به این سبب است که مرد از پدر و مادر خود جدا می‌شود
و به همسر خود می‌پیوندد و از آن پس، آن دو یکی می‌شوند.

پیدایش ۲: ۲۳، ۲۴

۱) ازدواج در زمانه ما، بحران‌های فراوانی در پی دارد. يك ازدواج مسیحی چه نقشی در تقلیل این بحران‌ها دارد؟

وقتی ما در مورد تحولاتی که مسیح در زندگی ایجاد می‌کند صحبت می‌کنیم، در حقیقت به این واقعیت اشاره می‌کنیم که به عنوان یک ایماندار، در روح القدس ساکن هستیم و روح در ما کار می‌کند و ما را در اطاعت احکام خداوند یاری می‌نماید. از این طریق به سادگی دریافته‌ایم که مسیحی هستیم ولی به هیچ وجه از ارتکاب گناه از نوع مسیحی‌اش خلاص نشده‌ایم. ما همه گناهکار هستیم و همه به ارتکاب گناه ادامه می‌دهیم. بنابراین، این حقیقت که ما مسیحی هستیم، تضمین‌کننده آن نیست که ازدواج‌های ما آن طوری که شایسته است موفق باشند.

من بارها گفته‌ام وقتی می‌شنوم یک کشیش در اثر شور ایمانی، با مردم طوری صحبت می‌کند و وعده‌هایی به آنها می‌دهد که هرگز در مخیله خدا هم نگنجیده است، ناراحت می‌شوم. این گونه کشیشان به مردم چیزهایی نظیر این می‌گویند که «به مسیح بییونید و تمام مشکلات شما مرتفع خواهد شد.» من به عنوان یک نفر مسیحی و به عنوان کسی که ناگهان از یک زندگی کفرآمیز به سوی مسیح برگشته‌ام، اعتراف می‌کنم مشکلات من خیلی بیشتر از زمانی شده است که ایماندار نبودم زیرا اینک درگیر مشکلاتی هستم که قبلاً برایم مفهومی نداشتند. یکی از این مشکلات، اشتیاق قلبی من به انجام اموری است که خداوند آنها را برای من منع کرده است.

اگر نتیجه درخشانی در مسیحی شدن موجود است، همانا قرار گرفتن انسان با تمامی وجود در معرض حکمت خداوند است. در بسیاری از روابط انسانی، هنوز بحث‌ها، عدم توافق‌ها و کشمکش‌ها حاکم است. داشتن یک شخصیت معنوی و اخلاقی به حل بسیاری از مشکلات کمک می‌کند. من به حکمت بیشتری نیاز دارم، حکمتی که بتوانم مشکلات موجود را که می‌بینم، با کمک کلام خداوند حل کنم.

برای مثال ما یک تعلیم ساده داریم: یک پاسخ آرام، خشم را برمی‌گرداند. ما در چنین قانون و حکمتی بنا شده‌ایم و می‌دانیم چگونه از آن روحی که روابط انسانی را تباه می‌کند، اجتناب کنیم. برای یک دقیقه به ابعاد احساساتی که در روابط اجتماعی و ازدواج به ما دست می‌دهد تفکر کنید. من همیشه گفته‌ام: هیچکس در جهان پیدا نمی‌شود که به اندازه همسر

بتواند مرا خشمگین کند. هیچکس در دنیا پیدا نمی‌شود که انتقادات او بیش از همسر مرا برنجاند زیرا نظر او برای من، بیش از دیگران قابل توجه می‌باشد. من باید بدانم احساسات خود را در این روابط ظریف و آسیب‌پذیر چگونه کنترل کنم. کتاب مقدس به من می‌آموزد: در میان رنج‌ها، خشم‌ها و مرارت‌ها، تفاوت زیادی وجود دارد. من مجازم خشمگین شوم، من مجازم آزرده شوم ولی مجاز نیستم خشمم را آشکار کنم. من می‌توانم خشم بگیرم ولی مجاز نیستم تا قبل از غروب آفتاب خشم خود را نگاه دارم. قوانینی که خداوند پیش روی ما نهاده است در لحظاتی که درگیر خشم‌ها در روابط انسانی هستیم، از راه‌های مختلفی ما را یاری خواهد نمود.

۲) کسانی که قصد ازدواج دارند، چه موارد مهمی را لازم است که از یکدیگر بدانند؟

بعضی آمارها حاکی از این است که ۷۰ درصد ازدواج‌هایی که امسال انجام شده، منجر به طلاق گردیده‌اند. این یک واقعیت وحشتناک است. بدیهی است که ما در گزینش شریک زندگی، اشتباهات زیادی مرتکب می‌شویم. بررسی‌ها نشان می‌دهد که هر ازدواجی مشکلات مخصوصی را در پی دارد، مشکلاتی که می‌شد در صورتی که قبل از ازدواج درک کافی از طرفین به دست می‌آمد بروز نکنند، بخصوص اینکه در اغلب اوقات، چنین مشکلاتی باعث از هم پاشیدگی زندگی زناشویی می‌گردند.

مشکل اول مسائل جنسی است، مشکل دوم مسئله مالی و سپس به سایر موارد غیرقانونی می‌رسیم نظیر سوء استفاده جنسی، سوء استفاده مالی، الکلیسم، مواد مخدر و نظایر آنها. بنابراین من فکر می‌کنم کسب اطلاعات لازم از شخصی که قصد ازدواج با او را داریم، بخصوص در زمینه اعتیاد به مواد مخدر خیلی مهم است. و همچنین من فکر می‌کنم کسب اطلاعات لازم از بستگان شخص مورد نظر بسیار مهم است چرا که ما قصد داریم در آینده با آنها فامیل شویم. گسترش روابط به قصد تحکیم روابط فامیلی آینده و شناخت سطح فرهنگی و ارزش‌هایی که طرف مورد نظر در آن تربیت شده است نیز بسیار ضروری است.

یکی از دلایل بحث‌های مادی در بین زن و شوهر، عدم توجه به سطح درآمد دختر و پسری است که در آینده می‌خواهند یکی شوند. حتی دو نفر انسان در این کره خاکی پیدا

نمی‌شوند که وقتی به قصد ازدواج به سوی هم می‌روند، دارای ارزش‌های یکسانی باشند. به عنوان مثال زوجی صد دلار برای هزینه کردن در اختیار دارند. زن ترجیح می‌دهد با آن پول یک ماشین لباسشویی بخرند ولی مرد ترجیح می‌دهد آن را در باشگاه گلف خرج کند [نویسنده این مقالات خیلی به بازی گلف علاقه مند است. مترجم]. اکنون یک کشمکش پنهانی بین آن دو نفر آغاز شده است و هر مقدار پولی که در اختیار دارند، برای هزینه نمودن آن بحث و مجادله می‌کنند. من فکر می‌کنم قبل از اینکه ازدواجی صورت بگیرد، به این گونه ارزش‌ها نیز فکر کنیم. در مورد مشکلات جنسی، مشاوره صریح پیش از ازدواج بسیار ضروری است. مسائل زیادی قبل از ازدواج وجود دارند ولی مسائل اصلی و اساسی، بعد از ازدواج آشکار خواهند شد.

۳) در مقام يك كشيش، با يك ايماندار ازدواج می‌کنید یا با يك بی‌ایمان. مورد اول مانند نگهداشتن دو جفت نامناسب در زیر يك یوغ نیست؟

مشخص است که سؤال شما بر اساس عبارتی از کتاب مقدس است که می‌گوید ما نباید بگذاریم دو جفت نامناسب در زیر یک یوغ باشند. اکثراً تصور می‌کنند که این عبارت کتاب مقدس در مورد ازدواج هم صدق پیدا می‌کند ولی در این قسمت کتاب مقدس، صراحتاً اشاره‌ای به امر ازدواج نشده است. کتاب مقدس ازدواج ايماندار با یک بی‌ایمان را منع نکرده است ولی منع استفاده از یک جفت گوساله نامناسب در زیر یک یوغ برای کشیدن خیش و شخم زدن، تنها مرجعی است که در این مورد در اختیار داریم.

ولی اینک می‌بینیم در تاریخ کلیسا، بسیاری از اساتید عهد جدید پی برده‌اند که این عبارت در کتاب مقدس، دقیقاً منع ازدواج یک نفر مسیحی با یک نفر غیرمسیحی می‌باشد. این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که در عهد عتیق به فرزندان بنی اسرائیل توصیه شده است، همسران خود را از میان امت خود انتخاب کنند، کسانی که از نظر دینی با آنها هم عقیده باشند. فرض کنید الزامات دینی یک نفر برایش بسیار مهم است و اگر این شخص رابطه‌ای نزدیک و محرمانه با شخص دیگر پیدا کند و این دو متحد جدید، در احساسات خود و عقاید خود و الزامات مذهبی خود با هم تفاوت داشته باشند، این وضعیت موجب شکست و تباهی پیمان همبستگی یا ازدواج آنها می‌گردد. بنابراین، حکمت عملی کلیسا در غالب

موارد ایجاب می‌کند که به خاطر جلوگیری از بروز این گونه مشکلات، نظر مساعدی به ازدواج ايمانداران با بی‌ایمانان نداشته باشد.

ما امروز این را فهمیده‌ایم که امر ازدواج محدود است چون در حال حاضر آمار وحشتناک ۵۰ درصد ازدواج منجر به طلاق را فقط در یک سال، در اختیار داریم. مردم در امر تشکیل یک زندگی سالم و موفق به اندازه کافی مشکل دارند تا به تنش‌ها و مشکلات بعد از ازدواج بیندیشند.

حال از من می‌پرسید که آیا با این گونه ازدواج‌ها موافقم؟ طبق قوانین کلی، نه، من موافق نیستم. من به شخصه آن را انجام نمی‌دهم زیرا ایمان دارم خداوند آن را برای من مجاز نکرده است. در مراسم سنتی ازدواج، ما به عنوان کشیش قائل به تشریفات مذهبی خاص و ادای عبارات بنیادین خاصی نظیر این عبارت هستیم: «عزیزان... ما امروز در این محل در پیشگاه خداوند و در حضور این شاهدان جمع شده‌ایم که این مرد و زن را در اتحاد مقدس زناشویی به هم پیوند دهیم...» یکی از عبارات معمول در مراسم ازدواج، بیانگر این است که خداوند نه تنها ازدواج را بنیان نهاده و آن را مقدس خوانده است بلکه به وسیله احکام خود به آن نظم بخشیده است و بنابراین من آزاد نیستم، چشم بسته با هر کسی ازدواج کنم. در حقیقت کلیسای من نیز ازدواج ايمانداران را با بی‌ایمانان مجاز نمی‌داند مگر به یک علت و آن هم داشتن ارتباط جنسی قبلی و به وجود آمدن بچه‌ای ناشی از آن ارتباط است. اگر من هم درگیر چنین ماجرائی شوم، آنگاه با زن بی‌ایمان نیز ازدواج خواهم کرد.

۴) چه لزومی دارد عقد ازدواج طی مراسم خاصی برگزار شود؟

اگر بگویم مردم چندین و چند بار این سؤال را مطرح می‌کنند شما تعجب خواهید کرد. این نظریه امروز بیشتر در بین جوانان ابراز می‌شود که «یک قطعه کاغذ به نام عقد نامه چه چیزی را تغییر می‌دهد، چرا لازم است که من به کلیسا یا به محاکم صالحه مراجعه کنم تا ازدواجم را رسمیت ببخشم؟» در حقیقت عده زیادی هم این روش را انتخاب کرده‌اند و می‌گویند، فقط می‌خواهند با هم زندگی کنند: «من به او قول داده‌ام، او هم به من قول داده است و این کافی است. اگر بخواهیم با هم زندگی نکنیم مجبور نیستیم خود را درگیر مراجع قانونی و خانواده و کلیسا نمائیم. دلیل اهمیت این مراسم فرمالیته چیست؟»

به نظر می‌رسد این مراسم، ریاکارانه باشند.» دو مورد وجود دارد که من می‌خواهم درباره آنها صحبت کنم.

در ابتدا، عقدی که در کتاب مقدس وجود دارد، مستلزم وجود شاهد می‌باشد. زیرا غیر از مسئله ازدواج، قراردادهای طبیعی زیادی بین دو یا چند نفر وجود دارند و تحقق این قراردادهای، مستلزم وجود اعتماد فراوانی بین طرفین متقابل می‌باشد. اینکه من با همسر آینده‌ام، دو به دو و به طور خصوصی در صندلی عقب اتومبیل یا در یک شب مهتابی در ساحل دریاچه قدم بزنم و به او بگویم که عاشق او هستم و او را نوازش کنم، او را محترم بشمارم، به او قول وفاداری بدهم یک چیز است و به ثبت رسانیدن این وعده و وعیدها از طریق قانونی، چیز دیگر.

توجه کنید. مراسم ازدواج از طریق سنت مسیحی چگونه شروع می‌شود: «عزیزان ما امروز در این محل در پیشگاه خداوند و در حضور این شاهدان جمع شده‌ایم که این مرد و زن را در اتحاد مقدس زناشویی به هم پیوند دهیم...» وقتی به یک مراسم ازدواج کلیسایی می‌رویم این کلمات پراثر را می‌شنویم: «با آگاهی کامل اعتراف می‌کنیم که ازدواج ساخته دست انسان نیست و کسی آن را به عنوان یک پیمان اجتماعی و به گمان اینکه رسمی نیکو است، اختراع نکرده است بلکه به عنوان یک مسیحی ایمان داریم و اقرار می‌کنیم که خداوند آن را امر و مقرر نموده است.»

ما می‌دانیم که ازدواج مراسمی است که با حضور عیسی مسیح تقدیس می‌شود و از مزایای ازدواجی که در «قاناای جلیل» و در حضور عیسی مسیح انجام شد، بهره‌مند می‌گردد. سپس کشیش می‌گوید: «ما ایمان داریم که خداوند ازدواج را مقرر و تنظیم کرده است» و زوجین باید این عبارت را تکرار کنند. خداوند، ازدواج را مقرر نکرده است که آن را در اختیار ما بگذارد تا به دلخواه خود با آن رفتار کنیم. در نهایت نظارت خداوند در امر ازدواج برقرار می‌باشد. من ایمان دارم مراسم رسمی ازدواج قسمتی از قانون نظم‌دهنده زناشویی است که از سوی خدا و کتاب مقدس برای پایه‌ریزی بنیان این پیمان جدی انجام می‌شود.

ما می‌دانیم مراسم ازدواج تنها در کلیسا انجام نمی‌شود. ما می‌دانیم ازدواج برای همه انسانها مقرر شده است، اعم از مسیحی و غیرمسیحی و به خاطر همین است که ازدواج مستلزم نظارت قانون یا نظارت مقامات مذهبی و قانونی می‌باشد. بدون حضور شاهد، هیچ

پیمانی قانونی نیست و هیچ تعهد قانونی و هیچ قید و بندی از نظر مسئولیتی برای حفظ پیمان، برای طرفین ایجاد نمی‌شود. بدین جهت ما ازدواج را به طور رسمی و قانونی انجام می‌دهیم. ما پیمان خود را در صندلی عقب اتومبیل نمی‌بندیم بلکه در حضور و با نظارت منابع نظارتی نظیر دوستان، بستگان و کلیسا، قانون ازدواج معنی و مفهوم خود را پیدا می‌کنید. اگر وعده‌های خود را وفا نکنیم، اگر دوستان ما به وعده‌های خود وفا نکنند و اگر کلیسا به وعده خود وفا نکند و حتی اگر قانون به وعده خود وفا نکند، خدا به طور قطع و یقین به وعده‌های خود وفا می‌کند. سرانجام اینکه در فرهنگ ما، با وجود فضای گسترده قانونی برای طلاق، ازدواج از نظر قانون امری جدی و مهم است.

۵) آیا ازدواج دو نژاد مختلف مورد پسند خداوند نیست؟

عده‌ای بر این باورند که کتاب مقدس معتقد است که هر نژادی باید خالص باقی بماند، بنابراین هر نوع ازدواج بین نژادهای مختلف منع شده است. این طرز تفکر ناشی از دو بیانیه کتاب مقدس می‌باشد. بیانیه اول این است که نوح سه پسر داشت، سام، حام و یافث. همانطوری که اطلاع دارید، سام نخست زاده نوح، برکت جانشینی نوح را کسب کرد و یافث فرزند کوچک نوح نیز از برادر بزرگتر خود سام، بهره کافی گرفت. ولی حام به علت اینکه نوح را بدون پوشش دید و عورت او را مشاهده کرد لعنت شد: «لعنت به کنعان.» چنین بود نفرینی که نوح در حق حام و نسل او نمود. عده‌ای دیگر در مورد سه فرزند نوح، باقیمانده آن طوفان بزرگ، معتقدند که این سه نفر منشاء تاریخی سه نژاد مختلف انسانی می‌باشند: سفیدپوستان، سیاه‌پوستان و زردپوستان. این عده اظهار می‌دارند که نفرین نوح در مورد حام یعنی منشاء نژاد سیاه‌پوستان که در کتاب مقدس آمده همچنان به قوت خود باقی مانده است و سفیدپوستان مجاز نیستند با نژاد سیاه اختلاط پیدا کرده و با آنها ازدواج کنند. این یک اظهار نظر نژادپرستانه بیش نیست. برای مثال در اسناد به دست آمده واقعی از فرقه مورمونها که چند سال پیش سر و صدائی به پا کرده بودند، نشان می‌دهد که این عقیده شرم‌آور در بین آنها رایج بوده است.

عده‌ای دیگر به اصل آفرینش رجوع می‌کنند، آنجائی که اظهار می‌شود خدا هر چیزی را «از نوع خود» آفرید. اینان می‌گویند این یک حکم الهی است و خداوند هر چیزی را بر اساس نوع خود آفریده است و قصد او این بوده است که آنها در اصل خود پایدار بمانند.

در رابطه با این دو دیدگاه لازم است بگویم: تصور می شود متأسفانه این دیدگاه پشتوانه بی ارزشی برای مسئله نژادپرستی شده اند. من هیچ موردی را حتی در کتاب مقدس ندیده ام که ازدواج بین دو نژاد مختلف منع شده باشد. تنها اشکالی که ممکن است در این صورت به وجود بیاید، مشکلات ناشی از تبعیض نژادی است. کسانی که خود را درگیر چنین ازدواج هائی می کنند، از نظر فرهنگی و مسئله نژادی، دچار انواع مشکلات و تنش ها خواهند شد. ولی اگر اصرار دارند با نژادهای دیگر آمیزش کنند، از دیدگاه کتاب مقدس و خداوند مرتکب گناه نشده اند.

من فکر می کنم قوی ترین مدرک ادعای من در رابطه با این مسئله، در عهد عتیق یافت می شود، آنجائی که می خوانیم: موسی برای خود زنی از نژاد Cushite که متعلق به حبشه بودند، انتخاب نمود. تمام مدارکی که از نقطه نظر تاریخی و کتاب مقدس موجود است، مبنی بر این است که همسر موسی سیاه پوست بوده است. هم چنین می بینیم که خواهر موسی، مریم، از اینکه برادرش با یک دختر سیاه پوست ازدواج کرده بود بسیار ناراحت بود و این کار او یک عکس العمل نژادپرستانه بود. مریم عصبانی شد و برادرش را سرزنش کرد و خداوند نیز در مقابل، مریم را مجازات کرد و او به مرض جذام مبتلا شد. بنابراین به نظر می رسد آنچه که موجب ناخشنودی خداوند می شود نه این گونه ازدواج ها بلکه پدیده زشت نژادپرستی است.

۶) راجع به «تعدد زوجات» که در عهد عتیق رایج بوده چه نظری دارید؟

با توجه به موارد ثبت شده در کتاب مقدس در مورد مسئله «چند همسری»، لازم است به چند نکته توجه کنیم: در کتاب مقدس می خوانیم که چند تن از قدیسیان بزرگ عهد عتیق، تنها یک زن و دوزن نداشته اند بلکه در پاره ای موارد، منجمله داود و سلیمان دارای صدها همسر عقدی و متعه بوده اند و چنین به نظر می رسد که عمل آنها ترمز آشکاری از فرمان خداوند در قانون ازدواج بوده است. چند همسری در واقع بی اعتنائی گسترده ای به طرح اساسی ازدواج می باشد که خداوند در آفرینش انسان مقرر کرده است. من فکر می کنم این امری بدیهی است که نه تنها در منابع ثبت شده عهد عتیق بلکه بنا بر برداشت عهد جدید از عهد عتیق، ازدواج در ابتدا بر پایه تک همسری بوده است و این قصد و نیتی بوده است برای

تمامی نسل ها. اگر به باب اول کتاب پیدایش مراجعه کنید، خواهید دید بعد از آنکه قائن، هابیل را کشت، آدم و حوا دارای یک پسر دیگر شدند که نامش را شیت نهادند. در نگاهی به شجره نامه این دو پسر آدم و حوا، می بینیم که نسل شیت را خداپرستان و انسان های صالح تشکیل دادند و از همین نسل بود که «خنوخ» و «متوشالچ» و «نوح» برخاستند. خنوخ چون با خداوند ساکن بود، مزه موت را نچشید و به آسمان برده شد.

اگر به نسل قائن نگاه کنید متوجه خواهید شد نسلی سرگردان و هرزه گرد و آواره بوده اند. یکی از انسان های خبیثی که نامش در شجره نامه باب چهارم پیدایش ذکر شده است، «لمک» از اعقاب قائن می باشد که او را با دو ویژگی می شناسیم: نخست اینکه سروده ترسناکی خطاب به زنانش در باب چهارم سفر پیدایش سروده است و دوم اینکه نخستین انسانی بود که دو زن گرفت. کتاب مقدس نگفته است او اولین کسی بود که دو زن گرفت و این عملش ناشایست بود بلکه فقط ذکر کرده است که او اولین کسی بود که دو زن گرفت ولی از مفهوم آن، گسترش ریشه ای فساد و سقوط انسان را می توان نتیجه گرفت. در عهد عتیق، تعدد زوجات، بی اعتنائی به قانون خداوند تلقی شده است.

بدیهی است که در عهد عتیق، خداوند چنین قهرمانانی را به خاطر اختیار زوجه های فراوان برنگزیده است و نه آنان را به خاطر این عمل تنبیه کرده است بلکه با این عمل ساقط کننده انسان، با شکیبائی برخورد نموده است و این شکیبائی با ظهور عیسی مسیح و عهد جدید دیگر پایان یافته است.

۷) کمی بیشتر از چهار سال است که ازدواج کرده ام و اخیراً حس می کنم در ایمان قوی شده ام و می خواهم بدانم ایده کتاب مقدس در مورد يك ازدواج مسیحی چگونه است؟

بعضی از قوانین کتاب مقدس به امر مقدس ازدواج اختصاص یافته است. یکی از ارکان مراسم ازدواج برگزاری مراسم سنتی ازدواج است که در بین شاخه های مختلف مسیحیت اجراء می شود و آن این است که وقتی دور هم جمع می شویم کشیش می گوید: «عزیزان! ما در این محل و در پیشگاه خداوند و در حضور این شاهدان می خواهیم این زن و مرد را به عقد ازدواج یکدیگر در آوریم...» ما تشخیص داده ایم که اساس ازدواج را خداوند بنیان نهاده

است و آن را مقرر نموده است و با حضور مسیح در مراسم ازدواج در شهر «قنای جلیل» آن را تقدیس نموده است. ولی ما یک عبارت مهم دیگر هم در این مراسم سنتی داریم که اکثراً از آن چشم پوشی می‌کنیم و آن این است: «ما آگاه هستیم که امر ازدواج با حکم خداوند مقرر گردیده است.» ساده‌انگاری است اگر تصور کنیم خداوند ازدواج را بنیان نهاده و آن را سامان بخشیده و سپس آن را مانند هدیه‌ای به دستان ما بسپارد و بگوید: «بفرمائید، این هم هدیه من به شما. اینک بروید و هر طوری که می‌خواهید با آن رفتار کنید.» پس قطعاً همان طوری که خداوند آن را مقرر فرموده، نظارت خود را نیز بر آن اعمال می‌کند که در چهار چوب واقعی خودش انجام شود.

بدیهی است که ازدواجی قطعی است که بر اساس اعتماد و وفاداری طرفین بنا شده باشد. بدین جهت است که من وقتی پیمانی می‌بندم، پیمانی که جسم و روح مرا، مادام که زنده‌ام، به همسرم متعهد و ملزم می‌سازد و این حق را برای او به وجود می‌آورم و او را مطمئن می‌کنم که به عهد خود وفادار خواهم ماند، خداوند نیز مرا در مسئولیت‌م محافظت خواهد کرد تا جایی که در قلب هر یک از طرفین، روح اعتماد به وجود خواهد آمد. به خاطر همین مسئله است که خداوند، نظر بسیار تاریکی نسبت به زنا دارد زیرا زنا گناه عظیم ناشی از بی‌وفائی است که موجب شکستن اعتماد و تقض ایمانی می‌شود که در هر ایمان‌داری در باره بنیان ازدواج وجود دارد.

البته راهنمائی‌هایی در رابطه با تشکیل خانواده موجود است، گرچه چنین به نظر می‌رسد که در زمانه ما زیاد به آنها عمل نمی‌شود. من فکر نمی‌کنم ما بتوانیم از این حقیقت فرار کنیم که عهد جدید مسئولیت ریاست و رهبری را در خانواده به شوهر داده است. این مسئولیت، مجوزی برای بی‌عدالتی نیست، مجوزی برای تسلط یا تخریب مقام زن نیست بلکه پذیرش بار مسئولیت است، یک وظیفه است، جایی است که «فوج» سرکش آدمیت در مقام «شوهر» وارد می‌شود و مسئولیت رهبری و هدایت خانواده را می‌پذیرد. و این وضعیت در صورتی تحقق می‌یابد که محبت و دوست داشتن و احترام و شراکتی زنده و دو طرفه در خانواده حاکم باشد.

اینها قسمت کوچکی از الگوهای یک زندگی موفق می‌باشند. سرانجام باید گفت: کتاب مقدس گفتنی‌ها و طرح‌های زیادی دارد که یک ازدواج سالم بر اساس آنها قرار می‌گیرد.

۸) در افسسیان ۳:۴ می‌خوانیم: «سعی کنید که یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید.» چگونه می‌توانیم این توصیه پولس رسول را عملاً در رابطه ازدواج به کار ببریم؟

انبیای دروغین اسرائیل، همیشه فریاد صلح سر می‌دادند ولی صلحی در کار نبود. فریاد زدن، بسیار ساده تر از عمل است. همچنین در صلح زیستن با درون خودمان یک مسئله است و در صلح زیستن با دیگران، مسئله دیگر. تعجب نکنید. افراد زیادی در جهان هستند که حتی با خود در ستیزه می‌باشند.

به محض اینکه رابطه ازدواج بین دو نفر برقرار می‌شود یعنی نزدیک‌ترین رابطه ممکن که دو انسان می‌توانند برقرار کنند، مشکلات زیادی موجب تهدید صلح و ارتباط موجود می‌گردند. هر نوع مشکلی می‌تواند صورت بگیرد و صلحی را که در ذات امر ازدواج نهفته است، تهدید به نابودی کند. من مطلقاً بر این باورم که این مشکل یا مشکلات از جانب یکی از زوجین، یا زن یا شوهر، سرانجام روی خواهند نمود زیرا تصور اینکه دو نفر بتوانند سالهای سال بدون بروز هیچ مشکلی ارتباط نزدیک و صمیمانه‌ای داشته باشند، دور از ذهن است. هیچ زوجی در این جهان از نظر اهداف، سیستم‌های ارزشی، ذوق و دلبستگی‌ها با هم برابر نیستند. موارد ناپیدا و تعریف نشده‌ای از مشکلات وجود دارند که همیشه صلح موجود را تهدید می‌کنند. من فکر می‌کنم هرگاه در راه یکی شدن در روح کوشش کنیم، اساس صلح واقعی را پایه‌ریزی کرده‌ایم.

باید بیاموزیم که ثمرات روحانی موجب گسترش صلح می‌شود. ثمرات روح، آرامش، محبت، عشق و بخصوص بردباری است. این ثمرات خود به خود به دست نمی‌آیند. از طبیعت ما نیز به وجود نمی‌آیند زیرا ذات ما متمایل به ناشکیبائی است. برای دست یافتن به این ثمرات نیکو باید تلاش کرد و درست مانند یک سیاستمدار که با شور و اشتیاقی فراوان می‌کوشد به کشمکش‌های موجود که در اثر جنگ‌ها در سطح بین‌المللی به وجود آمده است پایان دهد، ما نیز باید سیاستمدار حیطة خانواده خود باشیم، یک دیپلمات دلسوز و نگران و حساس به بقای این شراکت مقدس.

به عنوان مثال من فکر می‌کنم همسر حساس‌ترین زن ایالت متحده آمریکا است. جز این نمی‌تواند باشد چرا که من یکی از بی‌خیال‌ترین مردم این جهان هستم، مردی هستم گیج و

بی مسئولیت، همانند یک پروفیسور کم حافظه. موقعیت من می تواند هر کسی را خشمگین کند اما همسر من با به کارگیری سیاست خود، صلحی پایدار را در محیط خانواده ایجاد کرده است. این فقط یک مثال بود. بیایید به جای دمیدن در کوره مشکلات و وارد شدن به جنگ، به درک یکدیگر بپردازیم. یکی از بزرگترین قوانین اخلاقی این است: هر زمان که خشم را می بینید، ماورای آن را نیز نگاه کنید. کنار آمدن با رنج هائی که در پس خشم نهفته است، بسی آسان تر از کنار آمدن با خشم می باشد. ثمره خشم، ستیزه است و ثمره رنج، صلح می باشد.

۹) من نمی دانم چگونه با همسر غیر مسیحی ام رفتار کنم. آیا او را ترك كنم و به کلیسا بروم؟ این وضعیت را چگونه برای فرزندانم توجیه کنم؟

اشتباهی که اکثر زنانی که در شرایط شما قرار می گیرند انجام می دهند، این است که فکر می کنند به طریقی خداوند آنها را مأمور بیدار کردن وجدان همسرانشان نموده است. بنابراین همیشه به شوهرانشان نق می زنند. بهترین کاری که زنانی در شرایط شما در مورد همسران غیر مسیحی خود می توانند انجام دهند، این است که در حد امکان برای آنها همسرانی با خدا باشند.

پسر جوانی را به یاد می آورم که به کلاس های من می آمد. روزی به من گفت، تصمیم گرفته است در خانواده خود یک رهبر روحانی باشد چون فکر می کرد پدرش مسیحی نیست. از آن زمان که پدر از مسئولیت کشیشی خود غفلت ورزید، پسر جوان احساس کرده بود، ردای رهبری خانواده برآزنده او است. من به او گفتم: هرگز چنین کاری نکنی. خداوند تو را دعوت نکرده است که نقش پدرت را به عهده بگیری، اگر پدرت آنچه را که خدا از او می خواهد انجام نمی دهد، مجوزی برای تو نخواهد بود که جای او را بگیری. خداوند تو را خوانده است که «پسر» باشی نه «پدر».

ما اکثراً چنین زرمزه هایی را می شنویم: «خوب، حالا که همسر من وظیفه خود را انجام نمی دهد، پس من برای او یک زن واقعی و در عین حال کشیش خانواده می شوم» یا بالعکس. من فکر نمی کنم، خواسته خداوند از شما این چنین باشد. آنچه که منظور نظر خداوند است، این است که برای همسران، همسری باخدا باشید.

مشکل از آنجا به وجود می آید که شوهری بگوید: من نمی خواهم وقت خود را در رفتن به کلیسا هدر کنی. در اینجا لازم است ضمن ابراز وفاداری، به کوشش خود ادامه دهید.

شاید این روش شما از دیدگاه دیگر، به مثابه همان مثل مشهور «خدمت به دو آقا» باشد (متی ۲۴:۶) ولی خداوند به شما می گوید: مطیع آقای خانه و همسر خود باشید. بعضی از مسیحیان تعلیم می دهند: صرف نظر از اینکه مرد خانه چه فرامینی دارد، یک زن باید در بست او را اطاعت کند. اجازه بدهید روی این نکته تاکید کنم: چنین تعلیماتی به طور وحشتناکی رهنمودهای کتاب مقدس را تحریف می کند. اگر مردی در خانه اش، از همسرش انجام عملی را می خواهد که برخلاف اراده خداوند باشد، انجام عملی را می خواهد که خداوند آن را منع کرده است، زن نباید او را اطاعت کند.

اگر همسر شما، (خواه غیر مسیحی و خواه لائیک) شما را از انجام آنچه که خداوند از شما می خواهد منع می کند، شما نباید از او اطاعت کنید. مثلاً مگر خداوند به مردمانش نگفته است که باید به کلیسایش بروند؟ کتاب مقدس می گوید که ما نباید از جمع شدن در اجتماع مقدسین (کلیسا) غفلت کنیم. به نظر من این فرمانی است مبنی بر اینکه صبح های یکشنبه در کلیسا حضور پیدا کنید و اگر همسر شما این اجازه را به شما نمی دهد، باید از دستور او سرپیچی کرده و دستور خداوند را اطاعت کنید. ولی عبارت فوق بدین معنی نیست که خداوند به شما بگوید، هفت روز هفته را به کلیسا بروید. چاره چیست؟ کاری که می توانید، انجام دهید، جلب اطمینان همسران در محدوده ای است که خداوند شما را مختار کرده است و همچنین نشان دهید که در این زمینه ها با او سر ستیز ندارید. کوشش برای اصلاح خرابی هائی که پشت سر نهاده اید، زمینه مساعدی برای جلب اطمینان همسران به وفاداری شما و در نتیجه درک خواسته های منطقی شما توسط او خواهد بود.

۱۰) در جامعه امروز که بیشتر توجهات معطوف به فعالیت های بیرون از خانه است، یک زن چگونه می تواند مقام کدبانو بودن و مادر بودن خود را پیدا کند؟

سؤال در مورد شأن و مقام انسان، محدود به زنان خانه دار یا شاغل نمی شود بلکه یک تقاضای جهانی است. من در مجامع زیادی حضور داشته ام که بحث محوری آنها مقام انسان بوده است. هر شخصی که با من صحبت کرده، خواهان این بوده است که در روابط اجتماعی، شأن و مقام او در نظر گرفته شود و خواسته است اطمینان پیدا کنند که شایسته حرمت لازم

می باشد. در این حال، به نتیجه دیگری نیز دست یافته‌ام: گنج‌نایدن عبارت شأن و مقام در یک تعریف، کار مشکلی است. تقریباً همه حس می‌کنند که جایگاه واقعی خود را از دست داده‌اند.

زنانی که به امر خانه داری و مادری می‌پردازند، دچار نوعی فشار معکوس گردیده‌اند، نظیر آنچه که در چند سال پیش، زنانی که به حرفه‌های اجتماعی می‌پرداختند، درگیر آن بودند زیرا چندین سال پیش بین این دو دسته تبعیضاتی قائل می‌شدند و مقام زنانی که به امور منزل و تربیت فرزندان می‌پرداختند بیشتر از زنانی بود که در خارج از خانه به خدمات اجتماعی اشتغال داشتند. بنابراین در روزگار ما، زنانی که در خارج از خانه فعالیت می‌کنند دچار نوعی حس گناه‌آلود می‌شوند چرا که از دید عاطفی می‌پندارند کاری که در خارج از خانه انجام می‌دهند ارزش وظیفه مادر بودن و کدبانو بودن را ندارد.

خداوند به روشنی، مقام این دسته از زنان را نیز بیان کرده است. بچه‌ها در خانواده رشد می‌کنند و حمایت مادر را می‌طلبند. اما به نظر می‌رسد وقتی کلام خداوند از شأن و ارزش چیزی می‌گوید، ظاهراً این قدر گویا نیست که اطمینان ما را به خود جلب کند. ولی اگر خدا آن را بیان کرده است باید کافی و گویا باشند. باید در مبدأ فکری قرار بگیرند ولی باز هم می‌بینیم آن طوری که شایسته است در ما عمل نمی‌کنند چرا که ما از نظر حسی ضعیف و شکننده هستیم و احساسات ما تحت تاثیر نگاه فرهنگی به وظایفی مخصوص، اعتماد و اطمینان خود را از دست می‌دهند.

من فکر می‌کنم که تنها و مهمترین عاملی که می‌تواند مقام یک زن را در خانواده حفظ کند، همسر او است. اگر شوهر، زحمات زن خود را در خانه حقیر بشمارد و آن را پست تصور کند و آن را کم اهمیت بیندارد، اولین کسی است که شأن و مقام همسر خویش را تخریب می‌کند. بنابراین، اولین قدمی که باید برای اعاده شأن و عظمت یک کدبانو برداشته شود، باید توسط همسر و فرزندان باشد یعنی آنها محیطی سرشار از تحسین و قدردانی برای او ایجاد کنند و نه تنها با نمایش سطحی بلکه قدردانی واقعی خود را از مادر و همسر و کدبانوی خانه به زبان آورند.

عده‌ای اظهار می‌دارند: اثر منفی «یک» انتقاد بر شخصیت انسان را می‌توان با «نه» مورد ستایش از بین برد. این امر واقعیت دارد. یک انتقاد از همسر خانه دار، اثر مخربی بر

خودجوشی او و وظائف او بجا می‌گذارد، بخصوص در زمانه‌ای که پاره از فرهنگ‌ها می‌کوشند وظیفه خانه داری و مادری او را امری کم اهمیت جلوه دهند.

۱۱) خط مشی کتاب مقدس و راهنمایی آن برای يك زن مسیحی و مادر مسیحی، در رابطه با مسئولیت و وظائف او چیست؟

قبل از هر چیز شما انسان هستید. شما شخصی هستید که ادعا می‌کنید مسیحی هستید، ادعا می‌کنید در ملکوت خداوند هستید. بنابراین کتاب مقدس شما را در راه اعتلا و درک وظائف و مسئولیت‌های خود که از آیه اول سفر پیدایش آغاز و به آخرین آیه کتاب مکاشفه ختم می‌شود، به کار می‌برد. تمام کلمات خداوند موجب بنای شما در درک مسئولیت‌ها و وظائف خودتان خواهد شد. این یک مسئله بدیهی است که شخص مسیحی روش زندگی را از طریق قوانین اخلاقی که کتاب مقدس به او عرضه داشته است فرا می‌گیرد. در هر شرایطی که باشیم، قوانین اساسی زندگی، از طریق کتاب مقدس در زندگی ما، می‌تواند اعمال شود، چه در زندگی شوهر، چه در زندگی زن و چه در زندگی مادر یا پدر.

در رساله به افسسیان، مسئولیت‌های یک زن در رابطه با روابط زناشویی و مادری بیان گردیده است. یکی از مشهورترین و بحث‌انگیزترین آیات کتاب مقدس، فرمانی است که خداوند به پولس رسول داد مبنی بر اینکه «زنان باید مطیع شوهران خویش باشند.» این آیه موجب به وجود آمدن بحث‌های زیاد و همچنین ابهامات زیادی شده است.

بعضی اوقات در بخش‌های دیگر کتاب مقدس قوانینی وجود دارند که قوانین اصلی را اندکی ملایم‌تر می‌کنند. برای مثال در کتاب مقدس می‌خوانیم که همه ما در مقابل قوانین اجتماعی مسئول و ملزم به رعایت و اطاعت آن هستیم ولی موقعیت‌های خاصی پیش می‌آید که یک ایماندار نه تنها ملزم به رعایت قانون نیست بلکه باید از آن سرپیچی کند، چنان که رسولان عیسی مسیح نیز چنین کردند و آن زمانی بود که «سان هدریان»، حاکم رومی آنها را از بشارت انجیل قدغن نمود و در اینجا بود که رسول مسیح می‌پرسد: «آیا باید مطیع خدا باشیم یا انسان؟»

هرگاه شوهری از همسرش انجام کاری را بخواهد که خداوند آن را منع کرده است یا به همسرش اجازه انجام کاری را که خداوند امر فرموده است ندهد، نه تنها زن ملزم به اطاعت

از او نیست بلکه لازم است از این خواسته همسرش سربیزی کند. زن قبل از هر چیز مسئولیت زندگی خود را در مقابل خداوند دارد. آنچه که از زبان پولس رسول در رساله به افسسیان و در مورد لزوم اطاعت همسران از شوهران آمده است، هرگز مجوزی برای اعمال جفای مردان بر همسران خویش و خودکامگی آنها نمی باشد. ما آگاه هستیم که بعضی از مردان، این آیه از رساله به افسسیان را دستاویز قرار داده و همسران خود را ضرب و شتم می کنند و سعی می کنند آنها را چون بردگان به اطاعت خود وادارند، عملی که هیچگاه خداوند آن را تشویق نکرده است. در امثال سلیمان باب ۱۲-۱۴ نیز تعبیرات بزرگی از زنان پیشگام در عهد عتیق داریم که می توان آنها را با فرهنگ امروز تفسیر و تعبیر نمود.

۱۲) کتاب مقدس در مورد مادرانی که بچه کوچک دارند ولی در بیرون از خانه کار می کنند، چه رهنمودی دارد؟

چگونگی زنان ایماندار و با خدا در یک بیانیه کلاسیک در کتاب امثال سلیمان باب ۳۱ تا اندازه ای تشریح شده است. اگر بخواهیم در رابطه با زنان شاغل، این کتاب را بررسی کنیم، متوجه می شویم الگوی زنی که در عهد عتیق از طرف خداوند و از زبان سلیمان توصیف شده است، برای زنان امروز در سراسر دنیا، بسیار سنگین و خطیر است چرا که آن گونه زنان پیشگامان و نسل پیشاهنگ زن امروز هستند. زن توصیف شده از زبان سلیمان، نه تنها یک همسر و مادر است بلکه هر بامداد جهت خدمت از خواب برمی خیزد، شوهر و فرزندان خود را خدمت و محافظت می کند و همچنین به حرفه ای در خارج از خانه هم اشتغال دارد (مانند کشاورزی، بافندگی، دامداری و غیره).

من فکر می کنم، اولین مسئولیت یک مادر، رسیدگی به بچه های خود و بخصوص اطفال شیرخوار است. اگر مادری بتواند فرزندان را مواظبت کند و همچنین به کار دیگری در خارج از خانه بپردازد، این مسئله ای است در رابطه با خودش، خانواده اش و خدا زیرا کتاب مقدس هیچ معنی در این مورد ندارد و هیچ دستور صریحی در مورد آن صادر نکرده است. احساسات زیادی در این مورد در دنیای مسیحیت ابراز می شود. بحث اصلی بدین قرار است که یک زن در حین مادر بودن، می تواند از حق داشتن فعالیت های اجتماعی برخوردار شود.

ما باید نه تنها به آگاهی لازم از طریق مکاشفات خداوند در کتاب مقدس دست یابیم بلکه لازم است به این نکته توجه کنیم که قانون طبیعت چه مواردی را اقتضاء می کند. اتفاقاً من بر این باورم که خداوند خود را نه تنها در کتاب مقدس بلکه در مطالعات علمی نیز آشکار کرده است. همه حقایق، حقیقت خدا است و همه حقایق سرانجام به یک مبدأ می رسند و آن خدا است. من این را بدین دلیل می گویم که یکی از مواردی که احساسات ناخوشی در من برمی انگیزد، مسئله مادران جوانی است که بعد از بچه دار شدن، خیلی زود به حرفه خارج از خانه می پردازند. مطالعات علمی نشان داده است که یک بچه از ابتدای تولد تا سن ۵ سالگی، شدیداً به مادرش وابسته است. به عبارت دیگر، مطالعات علمی نشان داده است که اولین و مهمترین عاملی که موجب رشد شخصیت انسان از ابتدای تولد تا ۵ سالگی می شود، رابطه نزدیک مادر و کودک است. از سن ۶ سالگی تا ۱۰ سالگی، رشد شخصیت انسان در ارتباط نزدیک با پدر شکل می گیرد و از سن ۱۱ سالگی تا ۱۸ سالگی نیز رشد شخصیت انسانی در ارتباط نزدیک با پدر و مادر می باشد.

اگر این مطالعات و تحقیقات ارزشمند و معتبر می باشند، پس مرا وادار به تامل و تفکر می کنند. من دیگر نمی خواهم چنین اظهار عقیده نمایم: «مسئله ای نیست، دنبال کار خودت برو و آنچه که دوست داری انجام بده» زیرا نگهداری یک بچه، وظیفه بسیار مهم و حساسی است. من فکر نمی کنم که منظور کتاب مقدس، تنها مسئول نمودن مادر برای نگهداری بچه باشد. پدر نیز مسئولیت خود را دارد. ولی ما چنین مفهومی را برداشت کرده ایم که برای یک پدر، ۸ ساعت در بیرون از خانه کار کردن، کافی است و وظیفه خود را انجام داده است. آیا چنین طرز تفکری بدین معنی نیست که یک مادر الزاماً باید همیشه در خانه باشد؟ برای درک اهمیت موضوع، توجه به منابع اطلاعاتی مفید مانند کتاب مقدس و قانون طبیعت الزامی است. کتاب مقدس فرمول خاصی در مورد کار کردن زنان در خارج از محیط خانواده به ما نداده است. شرایط و مقتضیات موجود می توانند مبدأ تصمیم گیری ما باشند.

۱۳) آیا يك زوج مسیحی می توانند بچه دار شدن خود را کنترل کنند؟

من حدس می زنم منظور شما از کنترل بچه دار شدن، طریق مصنوعی آن باشد. این مورد یکی از مسائل مورد بحث فراوان در انواع شاخه های مسیحیت می باشد. آن چنان که می دانید،

کلیسای کاتولیک روم نظر مساعدی نسبت به جلوگیری از بچه دار شدن از طریق مصنوعی ندارد. بر طبق بیانیه اخیر پاپ که نقطه نظر کلیسای کاتولیک روم می باشد و به موجب آن، کنترل مصنوعی جمعیت، در سطوح مشخصی از آموزش الهیات منع گردیده است. پروتستان، انواع مختلف کنترل منجمله هر نوع راه های مصنوعی را مجاز دانسته است. سایر شاخه ها نیز انواع کنترل مصنوعی را از جمله وسائل جلوگیری از آبستنی که در حقیقت نوعی سقط جنین می باشد، مجاز ندانسته اند. انواع مشخصی از I.U.D ها کشف شده اند که در واقع نمی توان آن را سقط جنین کامل نامید بلکه عملکرد آنها از بین بردن نطفه شکل گرفته در رحم می باشد. این مورد نیز موجب بروز انتقاداتی در پروتستانها که عمیقاً با هر نوع سقط جنین مخالف می باشند، گردیده است.

بحث اساسی بین پروتستان و کاتولیک بر روی مشروعیت روابط جنسی در ازدواج متمرکز شده است. دید تاریخی کلیسای روم این است که هدف از ارتباط جنسی و توجیه عملیات جنسی، حامله شدن است، بنابراین هر موردی که به طور مصنوعی از امکان آبستن شدن زن جلوگیری کند، هدف اساسی ارتباط جنسی را دگرگون کرده است و آن را تبدیل به یک عمل غیرطبیعی نموده است.

از سوی دیگر پروتستان می کوشد که لذت ناشی از ارتباط جنسی را بین دو نفر، در طی مرحله ازدواج مشروع نماید. طبیعت انسان از نظر فیزیکی، قبل از اینکه هدف ازدواج را بداند، از دید کسب لذت به ارتباط جنسی نگاه می کند.

از دیدگاه فرضیه ای، خداوند می توانست مسئله سکس را به طریقی مقدر کند که هدف از آن نه کسب لذت بلکه صرفاً لزوم یک ارتباط بیولوژیکی تولید نسل باشد. بنابراین عده ای معتقدند که ما در امر ازدواج فقط باید فرمان خدا را در مورد آفرینش اجرا کنیم: بر زمین حکومت کنیم و برای تکثیر نسل اقدام کنیم و این حق مشروع ما است. اما حتی بین پروتستان های محافظه کار، سؤالاتی در این سطوح مطرح می شود: آیا کنترل مصنوعی موالید نقض قانون طبیعت است؟ آیا کنترل مصنوعی موالید، شورش بر علیه قانون طبیعت و دگرگون کننده مفهوم واقعی روابط جنسی است؟ طرح این مسائل از آنجا ناشی می شود که اکثر پروتستانها، بر خلاف محافظه کاران، به این سؤالات پاسخ منفی می دهند.

۱۴) اگر زوجی در ازدواج نتوانند بچه دار شوند و کودکی دیگر را به فرزند پی پذیرند، آیا علت آن نداشتن ایمان کافی آن دو نمی باشد؟

من موکداً جواب شما را «نه» می دهم. علت اینکه زوجی صاحب فرزند نمی شوند، کمبود ایمان آنها نیست. این وضعیت ناشی از نواقص بیولوژیکی انسان می باشد، درست مانند اینکه شخصی کور متولد شود. سؤال شما مرا به یاد سؤالی می اندازد که شاگردان از مسیح نمودند: «ای استاد گناه را که کرد؟ این شخص یا والدین او که کور زائیده شد؟» (یوحنا ۹: ۲). بدیهی است که کور مادرزاد متولد شدن آن نابینا، ربطی به گناه نداشت، گرچه بعداً او ایمان پیدا کرد و بینا شد. مردم ممکن است به آن مورد اشاره کنند و بگویند: وقتی آن کور مادرزاد ایمان آورد، بینائی خود را بازیافت و بنابراین اگر گروهی از افراد که فرزند ندارند، ایمان کافی داشته باشند، آنها نیز دارای فرزند می شوند.

نمونه های فراوانی در کتاب مقدس وجود دارد، دال بر وجود مردان و زنان ایماندار که به طور کلی به آنچه که آرزو داشته اند نرسیده اند. ما می دانیم پولس به حضور خداوند دعا کرد تا از رنج هایش بیساید، خواه رنج جسمانی و خواه روحانی. به هر حال، مواردی بودند که او را می آزرده اند و به خاطر رهیدن از آنها به حضور خداوند دعا کرد. اگر انسانی وجود داشت که واقعاً با ایمان دعا می کرد، همانا او پولس رسول بود. او سه بار به حضور خداوند دعا کرد که این موقعیت های دردآور را بر او بگذرانند و آن چنان که می دانید، خداوند به او پاسخ منفی داد. جواب خداوند به پولس این بود: فیض من برای تو کافی است. خداوند تقاضای پولس رسول را به دلیل فقدان ایمان کافی رد نکرده بود.

همچنین در عهد جدید می بینیم که پطرس رسول دستگیر شده به زندان افتاد و رسولان گرد آمدند و تا حد مقدور و به سختی برای پطرس دعا کردند. در همان لحظه که مشغول دعا بودند، فرشته خداوند در زندان را گشود و پطرس را نجات داد و پطرس در دعا به رسولان پیوست. رسولان دارای ایمان کافی برای چنین دعائی بودند و پطرس هم آزاد شد. یعقوب حواری نیز دستگیر شد ولی او ایام زندان خود را تماماً گذرانید. کتاب مقدس نگفته است که حواریون مسیح برای پطرس دعا کردند ولی برای یعقوب دعا نکرده بودند. من فکر می کنم دعائی که برای یعقوب شد، اصرار و روحانیت دعائی را که برای پطرس شد نداشت. به هر دلیلی بود، خداوند مایل به انجام دعای آنها در رابطه با خلاصی یعقوب از زندان نبود.

ما می بینیم که پولس رسول یکی از دوستان خود را در حالی که بیمار و بستری بود ترک کرد. قطعاً پولس برای شفای او دعای زیادی کرده بود ولی دعای او مستجاب نمی شد، امید او در آن لحظات، بیش از امیدی بود که عیسی مسیح نسبت به برآورده شدن تقاضایش از سوی خداوند در باغ جتسیمانی داشت.

شما ممکن است فکر کنید، این مسائل چه ربطی به بچه دار شدن دارد؟ ولی درحقیقت بسیار مربوط است. در هر دو کتاب عهد عتیق و عهد جدید، نمونه هایی از زنان عقیم را می بینیم که با کمک و فیض مخصوص خداوند، باردار شده اند (نظیر حنا و الیزابت). سارا همسر ابراهیم نیز در ایام یائسگی و برخلاف قانون طبیعت، با وعده خداوند باردار شد ولی این دلیل نمی شود که تمام زنان ایماندار ولی نازا، در این جهان دارای فرزند شوند. عدم بارداری یکی از مواردی است که نمی شود قانونی بر آن معین کرد. مدارک فراوانی در تاریخ وجود دارند که ایمانداران برای همیشه از فیض مخصوص خداوند محروم نبوده اند و حتی شاید در بیشتر اوقات این محرومیت ها ناشی از نقصان ایمان بوده است.

۱۵) عکس العمل ما به عنوان يك مسیحی در مقابل اعضای فامیل و میهمانانی که به خانه ما می آیند و می دانیم که زندگی گناه آلودی دارند، چگونه باید باشد؟

ابراز محبت اساس ایمان ما است. خداوند از ما نخواست است که پلیس دنیا باشیم. من بارها با مشکلات خانواده هایی برخورد کرده ام که بعضی از اعضای آن خانواده مسیحی بوده اند و بعضی مسیحی نبوده اند. بعضی اوقات اعضای مسیحی فامیل در مقابل اعضای غیرمسیحی، تحمل خود را ازدست می دهند و با رفتار و انتقادات بیهوده خود، باعث رنجش آنها می شوند. آنها در این مورد خود را محق می دانند ولی این گونه عکس العمل ها در حقیقت الگوئی از زندگی گناه آلود است. ما اکثراً ضعف های خود را نمی بینیم و فراموش می کنیم کی هستیم و از کجا آمده ایم و این حقیقت مهم را که تنها راه ممکن برای زیستن در خانواده خدا، طریق محبت است نیز فراموش می کنیم. من فکر می کنم لازم است که مسیحیان به خاطر بیاورند که کی هستند.

ما مسیحیان لازم است این حقیقت را به مردم بنمایانیم که از خود آنها هستیم و فرقی با آنان نداریم، اعم از اینکه روش زندگی آنها را تصدیق یا تکذیب کرده باشیم. زمانی که

دخترم دوره راهنمایی را تمام کرد و به دبیرستان رفت، شب آن روز که به خانه آمد، از او پرسیدم: خوب دخترم، دبیرستان چطور است؟ محیط آن را دوست داری؟ او گفت: «روی هم رفته دوستش ندارم.» و من پرسیدم: چطور شد؟ تو که خیلی دوره راهنمایی را دوست داشتی؟ و او پاسخ داد: «وقتی در مدرسه راهنمایی بودم، حس می کردم معلم ها از خود ما هستند. آنها به ما انضباط می آموختند، به ما تکلیف شبانه می دادند، ما را سرزنش می کردند و چیزهایی شبیه این، به هر حال به خوبی با ما در ارتباط بودند و حامی ما بودند و از مامواظت می کردند، ولی در این مدرسه جدید حس می کنم معلم ها با ما فاصله ای زیاد دارند و از ما نیستند.» در بحث ارتباطات اجتماعی، روش حاکم در مدرسه جدید دخترم انتقادپذیر است زیرا شما می توانید از طریق محبت به مردم، برای آنها بیشتر مفید واقع شوید تا اینکه آنها را داوری کنید.

به خاطر داشته باشید که منبع اصلی داوری گناه انسان، روح القدس است. نه شما و نه من، روح القدس نیستیم. حال، اعمال فشار و در نظر گرفتن اعمال دیگران و صحنه گذاشتن و پذیرفتن آن بر طبق الگوهای فکری خودمان، عملی بی معنی است. ما نباید در جامعه ای که زندگی می کنیم، اصول زندگی متفاوت با زندگی خود را که دیگران دارند، داوری کنیم. حقیقت این است که به جای داوری باید محبت و عشق خود را به انسان نشان دهیم.

۱۶) فرزند نوجوان من اخیراً از رفتن به کلیسا سرباز می زند. آیا باید او را مجبور کنم به کلیسا بروم؟ و اگر این طور است، در چه سنی؟

پدر و مادر بودن یکی از مشکل ترین و مهیج ترین تجربه هایی است که انسان از آن برخوردار می شود. اعمال انضباط بر زندگی فرزندان، گاهی اوقات مستلزم حکمتی چون حکمت سلیمان است. اظهار نظر من در این مورد شاید هولناک و ناامید کننده باشد. ولی گاهی اوقات من فکر می کنم که تربیت یک بچه ۱۰ در صد به عهده مهارت و بقیه آن به عهده شانس و تصادف است. تشخیص میزان فشاری که می توانیم قبل از خشم ورزیدن، به فرزندان خودمان و خرابتر کردن روابط فیما بین، بر آنها وارد کنیم، امری بسیار مشکل است. من با جوانان بسیاری برخورد کرده ام که والدینشان آنها را مجبور کرده اند به کلیسا بروند و این سخت گیرها و اجبارها بر عکس موجب دوری آنها از کلیسا شده است.

پاسخ اصلی سؤال شما این است: اگر شما کودکانی دارید، خداوند شما را مسئول تربیت و رشد و یادآوری احکام خداوند به آنها نموده است. ما در کلیسای خود، شیرخوارگان را نیز تعمیم می‌دهیم. در هنگام تعمید و در جمع ایمانداران، ما در حضور خداوند قول می‌دهیم کودکان خود را با یادآوری احکام خدا تربیت کنیم. حتی اگر شما کودکان خود را در کلیسا تعمیم نمی‌دهید، این مسئولیت و وظیفه به قدرت خود باقی است. کتاب مقدس به ما می‌گوید: هرگز نباید از حضور در جمع مقدسین که عبادت و ستایش مشترک خداوند است، در روز یکشنبه غفلت کنیم. من به عنوان یک مسیحی و عضو جامعه متعهد، خود را ملزم می‌دانم که هر روز یکشنبه با اعضای خانواده خود به کلیسا بروم و خدا را پرستش کنم. بنابراین بردن فرزندانم به کلیسا نیز از مسئولیت‌های من است. مسئولیت‌های دیگر من عبارتند از حساسیت، حفظ حرمت و خودداری از اعمال مستبدانه. با انتخاب این روش قطعاً موفق خواهیم شد فرزندانم را در ثبات قدم، محبت و احترام، تربیت کنم. دوباره تأکید کنم: من در مقابل خدا مسئولم، من در کلیسا و در حضور خداوند برای تربیت فرزندانم و اصلاح امور مسئولم. بنابراین پاسخ من به قسمت اول سؤال شما، مثبت است.

من کلمه «اجبار» را دوست ندارم زیرا این کلمه چماق بیسبال و لجاجتی کودکانه را در اذهان تداعی می‌کند. من در مورد مجبور کردن نمی‌خواهم صحبت کنم. من در مورد هدایت «پدران» صحبت می‌کنم یعنی آن توانائی‌هایی که در یک پدر و مادر وجود دارند. از من می‌پرسید: در چه سنی می‌توانم فرزندم را تشویق کنم که به کلیسا برود؟ من می‌گویم از همان زمانی که کودک در خانه شما متولد می‌شود و تحت سرپرستی شما قرار می‌گیرد و عضوی از خانواده شما می‌شود. من به شما توصیه می‌کنم حداکثر کوشش و قدرت خود را به کار ببرید تا کودکان شما به کلیسا بروند تا موقعیت‌های جذابی برای آنها فراهم و به سوی تجربه‌های زشت کشیده نشوند.

۱۷) آیا والدین می‌توانند به اجبار، فرزندان خود را وادار به کاری کنند؟

سؤال شما بیش از آنکه یک درخواست عقیدتی باشد، درخواست کاری سحرآمیز از من است ولی من جادوگر نیستم که به سؤال شما پاسخ دهم. من وقتی کودکانم بیست و یک سالگی را پشت سر می‌گذارند و از آن مراحل نوجوانی خلاص می‌شوند، آهی از سر رضایت می‌کشم.

مطالعات مجامع علمی، حقایق بزرگی را برای ما کشف کرده‌اند ولی این حقایق مطلق نیستند بلکه به صورت الگوهای عمومی می‌باشند. تنها و مهم‌ترین ارتباطی که موجب رشد شخصیت کودکان تا سن ۵ سالگی می‌شود، رابطه کودک با مادر است ولی این نظریه به مفهوم نادیده انگاشتن سایر روابط نیست بلکه مادر در این مرحله بزرگترین نقش را دارد. سپس از سن ۶ تا حدود ۱۲ سالگی تنها و مهمترین ارتباط برای بنای شخصیت کودک، ارتباط او با پدر است.

اما از سن ۱۳ سالگی به بعد، مهمترین ارتباط برای بنای شخصیت یک کودک، ارتباط با والدینش می‌باشد. بنابراین والدین با توانائی‌های موجود می‌توانند شخصیت کودک را در طی دوره نوجوانی شکل دهند. می‌توانند رفتار بچه را شکل دهند و می‌توانند سیستم‌های ارزشی را در او بنا کنند.

من به عنوان یک مسیحی و تئوریسین، «شانس» را باور ندارم ولی ناچارم در اینجا بگویم ۹۰ درصد تلاشی که برای تربیت فرزندان صورت می‌گیرد، شانسی است. شما هرکاری که لازم است انجام می‌دهید، سپس به کناری می‌ایستید و بقیه را به خدا وامی‌گذارید. پس در ابتدا کوشش کنید قوانینی اخلاقی را به فرزندان خود القاء کنید. یکی از مهمترین کارهایی که والدین در این زمینه می‌توانند انجام دهند، باز نگهداشتن راههای ارتباط برای فرزندان خود می‌باشد. بعضی اوقات این کار خیلی مشکل است. وقتی بچه‌ها به سن ۱۳ سالگی می‌رسند، به گوشه‌تنبهایی خود پناه می‌برند، مثلاً بچه‌های ما وقتی از مدرسه به خانه می‌آمدند، در اتاق‌های خود غیب می‌شدند و من فقط صدای موزیک را از اتاق آنها می‌شنیدم و گاهی متعجب بودم که آیا موجود زنده‌ای در آن اتاق هست یا نه. بیرون کشیدن آنها از غار تنهاایشان و آوردنشان به محفل خانوادگی بسیار مشکل بود. روزگار سختی بود ولی ما آنها را محافظت می‌کردیم. من و همسرم به یکدیگر دلداری می‌دادیم و می‌گفتیم: «این دوران پایدار نیست، اگر ما می‌توانیم آن را از سر بگذرانیم، آنها هم می‌توانند.» راههای ارتباط را برای بچه‌ها، بخصوص در زمان نوجوانی باز بگذارید. مطمئن شوید که این خطوط ارتباطی با پدر و مادر، همیشه برای آنها باز باشد.

بچه‌ها صحبت خواهند کرد ولی احتیاج به زمان دارند. آنها باید مطمئن باشند که می‌توانند با پدر و مادر خود ارتباط برقرار کنند. این اطمینان را در کودکان خود بیافرینید

که بیش از آنچه که از آنها انتقاد می‌کنید، آنها را حمایت می‌کنید و اینجاست که در لحظات دشواری و سرگردانی، روی حمایت شما حساب می‌کنند.

۱۸) آیا زمینه‌های مذهبی در مسیحیت برای طلاق وجود دارد؟ اگر هست، چه چیزهایی هستند؟

در رابطه با مسئله طلاق و با توجه به تفسیرهایی که از تعلیم عیسی مسیح در مورد آن می‌شود، بحث‌های زیادی در جریان است. در انجیل متی می‌خوانیم: فریسیان در ظاهر به منظور کسب تکلیف و در باطن می‌خواستند مسیح را وارد مسیری کنند که چیزی بر خلاف احکام موسی در تورات بگویند و او را محکوم کنند. آنها پرسیدند: «اگر کسی زن خود را به علت کفر طلاق دهد، جایز است؟»

در همان زمان، بر طبق تحقیقات تاریخی، دو مکتب مختلف در اسرائیل وجود داشتند که بین آنها بحث‌های مستمری در جریان بود: یکی مکتب Shammai که ایده محافظه کارانه‌ای داشت و دیگری مکتب Hillel که در تفسیر احکام عهد عتیق، نقطه نظری لیبرالی داشت. این دید لیبرالی، طلاق را در زمینه‌های مختلف مجاز می‌دانست و به عبارت «امور ناپاک» در قوانین کتاب مقدس، وسعت و معنی بیشتری می‌بخشید. مکتب محافظه کار در مورد طلاق دیدگاهی باریک‌بینانه داشت و معتقد بود طلاق فقط به علت زنا جایز و قانونی می‌شود.

برای ما آشکار است که عیسی مسیح نیز طلاق را در صورت ارتکاب زنا مجاز می‌دانست. از سوی دیگر، مسیح گفت: اگر مردی همسر خود را به غیر از علت انحرافات جنسی طلاق دهد، در حقیقت خودش مرتکب گناه می‌شود. بنابراین مسیح در نهایت می‌گوید: زمینه دیگری برای طلاق بجز انحرافات جنسی و اخلاقی وجود ندارد.

سپس ادامه می‌دهد: قانون طلاق که به موسی در عهد عتیق ابلاغ شده است، به خاطر سختی دل‌های بشر بوده است. او سپس به کتاب تثبیه در عهد عتیق اشاره می‌کند که در آن عبارت «امور ناپاک» زمینه شرعی برای طلاق بوده است. ولی عیسی مسیح بلافاصله می‌افزاید: «از ابتدا، این طور نبوده است» (متی ۱۹: ۸). او توجه ما را به آفرینش و تقدس امر ازدواج معطوف می‌نماید. این مسئله حقیقت دارد و اجازه طلاق به علت سختی

قلب ما و در اثر گناه به ما داده شده است. زیرا زنا گناه است. وقتی کسی با ارتکاب گناه بر علیه امر مقدس ازدواج شورش می‌کند و موجب نقض اعتماد و پیمان مقدس و لوث شدن شراکت معصوم ازدواج می‌گردد، عمل او عصیان بزرگی است و بدین جهت و به علت این زوال بشری که زنا می‌باشد، طلاق شرعاً مجاز شده است.

مشخص است که عیسی مسیح، دیدگاه لیبرالی رایج در آن زمان را سرزنش کرده است. منظور عیسی مسیح این است که به ما یادآوری نماید: در ابتدا و در نیت و مقصد ازدواج، چیزی به نام طلاق وجود نداشته است. عیسی مسیح از این زمینه خاص برای امر طلاق، ما را آگاه کرده است. ولی تصور نشود که او قانون خداوند را در عهد عتیق نقض کرده است. انسان، گناهکار است و خداوند به این حقیقت آگاه است که انسان به هر حال در امر ازدواج مرتکب گناهی خواهد شد که زمینه کافی و جدی را برای فسخ ازدواج ایجاد خواهد نمود. آن گناه جدی و کافی برای فسخ یک پیمان ازدواج، خطای جنسی است.

یکی دیگر از موارد تجویز طلاق را از زبان پولس رسول در رساله به قرنتیان می‌بینیم. و آن، جدائی ذاتی و مقدر زوج ایماندار از بی‌ایمان است. چنین زوج‌هایی نمی‌توانند با هم زندگی کنند. این دو زمینه، تنها مواردی هستند که طلاق را در کتاب مقدس مجاز دانسته‌اند.

۱۹) به نظر می‌رسد در مورد اینکه يك فرد مسیحی بعد از طلاق حق ازدواج دارد یا نه، اختلاف نظرهایی وجود دارد. نظر شما در این مورد چیست؟

نتیجه‌گیری از تعلیمات عیسی مسیح در این زمینه مشکل است. قسمتی به خاطر اینکه وقتی او به مسئله اشاره می‌کند، تعلیمات او بر اساس بحثی بوده است که بین دو مکتب و ایدئولوژی یهودی که قبلاً اشاره شد، در آن روزگار در جریان بوده است. معلمان دینی نزد عیسی آمدند و از او در مورد مشروعیت طلاق سؤال کردند. مسیح در پاسخ به فریسیان یادآوری کرد که موسی اجازه طلاق را در عهد عتیق داده است ولی در همان لحظه اضافه کرد که در طرح اصلی ازدواج جائی برای طلاق وجود نداشته است. عیسی مسیح به تجویز موسی در این مورد اشاره کرد ولی موسی را به خاطر این حکم سرزنش نکرد، چرا که آنچه موسی گفته بود از سوی خدا بود، بنابراین خداوند در عهد عتیق صراحتاً اجازه طلاق را داده بود. به هر حال با توجه به سخنانی که عیسی مسیح در این مورد گفت و یادآوری اینکه نیت اصلی

ازدواج، طلاق نبوده است و هیچ توجیهی برای طلاق قابل قبول نیست، عده ای چنین برداشت کردند که منظور او، نسخ فرمان و تجویز عهد عتیق می باشد.

اینک پاسخ سؤال شما به این بستگی دارد که از چه دیدگاهی به مسئله طلاق نگاه می کنید؟ اگر شما معتقد هستید که طلاق امری غیرشرعی است، پس لاجرم باید این را بپذیرید که ازدواج مجدد شخص مطلقه نیز غیرشرعی است. بنابراین قبل از اینکه بتوانید در مورد قانونی بودن ازدواج مجدد صحبت کنید، باید ابتدا این را بدانید: آیا زمینه قانونی برای طلاق وجود دارد یا نه؟

من به شخصه معتقدم که در حقیقت، زمینه شرعی برای طلاق موجود است: انحرافات جنسی یکی از آن موارد است، مورد دیگر جدائی طبیعی و عدم تطبیق شخص بی ایمان و ایماندار می باشد. پولس رسول می گوید: «اگر زن یا شوهری بی ایمان، مایل به جدائی باشد، طرف ایماندار باید او را آزاد بگذارد.» من فکر می کنم، منظور پولس از آزاد گذاشتن، رهائی از قید سوگند و تعهدی است که ازدواج برای شخص ایجاد می کند ولی اکنون که شخص تنها شده است، به اعتقاد من، آزاد شدن برای ازدواج مجدد می باشد.

من چنین موضعی را اتخاذ کرده ام و معتقدم که ازدواج مجدد «بخش معصوم» طلاق است که از آن شخصی است که با گناه طرف مقابل مواجه شده است. حال وقتی ما صحبت از معصومیت یا مجرمیت می کنیم، بر این باوریم که هر کس در نقض پیمان ازدواج نقشی دارد. منظور از «بخش مجرم» کسی است که مرتکب گناهی شده است که زمینه لازم و کافی را برای طلاق فراهم کرده است. اما من می خواهم بگویم که حتی «بعد مجرم طلاق» یعنی کسی که مرتکب خطا شده و مطلقه گردیده است نیز می تواند در صورت توبه واقعی، مجدداً ازدواج کند.

۲۰) در رساله اول یوحنا ۵: ۱۴-۱۵ آمده است: «اگر تقاضای های ما در دعا موافق با خواسته خداوند باشند، مستجاب خواهند شد.» اگر میل خداوند بر بقای ازدواج است و همه کوشش ها در جهت بقای ازدواج از یک طرف انجام می گیرد، آیا اطاعت و ایمان طرف ایماندار می تواند بر شرایط طرف دیگر فائق آید و در حقیقت یک ازدواج نامناسب منجر به جدائی نشود؟

پاسخ ساده به سؤال شما این است که بله. تلاش یکی از طرفین می تواند ازدواج را از خطر برهاند ولی به هر حال، لزوماً نمی توان نتیجه گیری کرد و تلاش یک جانبه را در هر موردی مثمر ثمر خواند. بیشتر اوقات در مشاوره های ازدواج، یکی از طرفین حضور دارد و طرف دیگر تمایلی به مشارکت در این گونه مشاوره ها از خود نشان نمی دهد. حضور طرفین در جلسه های مشورتی، اثر مشاوره را آسان می کند. ازدواج سالم، ازدواجی است که با تشریک مساعی طرفین ازدواج پایه گذاری شده باشد ولی واقعیت این است که وقتی یکی از طرفین تغییر رویه دهد، این دگرگونی، نفس ارتباط را نیز مختل و دگرگون می کند. در بیشتر موارد، غیرممکن است که رابطه ازدواج دچار دگرگونی نشود. شاید تصور کنید دیدگاه من ناشی از بدبینی است ولی خواه ناخواه رابطه ازدواج دچار دگرگونی خواهد شد. وقتی شخصی دچار دگرگونی می شود، شخص دیگری که دارای ارتباط بسیار نزدیکی با اوست (مثلاً زن یا شوهر) نیز تحت تاثیر طرف مقابل، به هر صورت در مسیری قرار می گیرد که واکنشی نسبت به دگرگونی طرف دیگر می باشد.

حالا اجازه بدهید این مسئله را به وعده مکتوب در رساله اول یوحنا ربط دهیم یعنی اگر ما بر اساس خواسته خداوند دعا کنیم و اگر بر اساس خواسته های خداوند عمل کنیم، می توانیم اطمینان داشته باشیم که خواسته های ما مستجاب خواهد شد، ولی آیا خداوند، ازدواج ما را برکت می دهد؟ قبل از هر چیز باید در درک واقعی آنچه که یوحنا گفته است، با توجه به سایر تعلیمات مکتوب در عهد جدید در مورد دعا و خواسته خداوند، بسیار دقت کنیم زیرا این دو مورد بسیار مهم می باشند. کتاب مقدس می گوید: اگر دو نفر در یک مورد موافقت کنند و به دعا روند و درخواست نمایند، خواسته های آنها را خداوند انجام خواهد داد. آیا این مورد در یک شعور مطلق قابل تفسیر است؟ پس بنابراین، تحقق هر آرزویی که داریم موکول به توافق دو نفر در دعا می شود، مثلاً ما آرزو داریم معضل سرطان در جهان ریشه کن شود و تمام جنگ ها پایان یابد یا همین امشب شاهد رجعت عیسی مسیح از آسمان باشیم. پس اگر روی این مسائل با هم توافق داشته باشیم، خداوند با توجه به حقیقت کلامش آن را برای ما برآورده می کند. ولی مطلقاً معنی و مفهوم گفته یوحنا این طور نیست. این گفته ها، اشاره ای به دیدگاه عهد عتیق در مورد توافق شاهدان می باشد، شاهدانی که به وسیله خدا آگاهی یافته اند و شاهدانی که در تماس مستقیم با مکاشفات کلام خداوند می باشند یعنی

انبیای عهد عتیق. و همچنین اشاره ای است به آنچه که خداوند گفته است و آنچه که در کتاب مقدس مکتوب است. دعا بر اساس رهنمود کتاب مقدس دعائی است که در آن از خداوند تقاضای انجام اموری نشود که تحقق آنها موکول به تحقق امور مشخصی از پیش باشد بلکه دعا، عرضه خواسته های متعارف خود به حضور خداوند می باشد و نه کنکاشی برای درک پیچیدگیهای اراده خداوند و درخواست معجزات.

اینجاست که شما می گوید: خواسته خداوند، ثمر دادن یک ازدواج نیکوست ولی آنچه که من از منظور شما درک می کنم این است که در درجه اول خداوند دستور داده است که ازدواج باید سالم و بی خطر و درست باشد. من فکر می کنم آنچه که یوحنا ی رسول گفته است، مطمئناً موجب تسلی و آرامش ما خواهد شد زیرا اگر ما سهم خود را در این میان با تمامی قدرت انجام دهیم و احکام خداوند را در زمینه ارتباط زناشویی اطاعت کنیم، در آن هنگام است که وقتی برای بقای یک زندگی مشترک دعا می کنیم، تمام دلایل برای خوشبینی ما فراهم است و می توانیم مطمئن باشیم که خداوند به خواسته های ما احترام خواهد گذاشت.

۲۱) چرا آزارهای بدنی مجوزی برای طلاق محسوب نمی شوند؟

من نمی دانم چرا خداوند، آزار بدنی زن یا آزار بدنی شوهر را موجهی برای طلاق قرار نداده است. فقط می دانم خداوند طلاق را در این زمینه تجویز نکرده است. همچنین خیلی آهسته و با احتیاط می گویم: اگر من خدا بودم، آزار جسمی را یکی از زمینه های طلاق قرار می دادم زیرا آزار جسمی در ازدواج، واقعیتی وحشتناک است. اگر موردی باشد که شأن و مقام انسان را تحقیر کند و پیمان مقدس ازدواج را نقض کند، آن مورد همانا آزار بدنی یکی از طرفین ازدواج می باشد. من همیشه متعجب بوده ام که چرا خداوند این مورد را در لیست قانونی مجوزهای طلاق قرار نداده است.

متأسفانه اختیارات ما در این زمینه برای طلاق محدود است. بدیهی است که اگر در مورد یک خانواده مسیحی صحبت می کنیم (و آزار جسمی چیزی است که بعضی مواقع در خانواده مسیحی هم انجام می شود) شرطی موجود است و آن اینکه نظم کلیسا ایجاب می کند که شخص آسیب دیده مورد حمایت و محافظت قرار بگیرد یعنی در این شرایط، نیروی باز دارنده و توانائی رهبران کلیسا به کار گرفته می شود. اگر این تلاش نیز با شکست مواجه

شود یا اگر مردم دسترسی به این منبع نداشته باشند یا اینکه اصولاً خارج از کلیسا باشند راههای دیگری برای امنیت و حمایت طرف آزار دیده موجود است. بسیاری، از سیستم های قانونی استفاده می کنند. پیش از این، وقتی در چنین شرایطی با من مشاوره می شد، زنان را به پلیس ارجاع می دادم. به هر حال، اگر شرایط خیلی حاد باشد، شخص آزار دهنده به علت ارتکاب ضرب و جرح به زندان می رود یعنی خانواده و اجتماع و مدرسه و کلیسا دیگر نمی توانند وجود او را تحمل کنند. در قانون مدنی کشور ما، موادی برای حمایت مردم در مقابل این نوع جرم گنجانیده شده است.

در نهایت، راه کاری در جامعه مسیحیت و بر اساس عهد جدید موجود است و آن جدائی موقت می باشد تا طرف مقابل دیگر عمل خود را تکرار نکند. شاید بروز این وضعیت، مجوزی برای طلاق تلقی نشود زیرا خداوند آگاه است که این معضل بزرگ خانوادگی به طور جدی و شدیدی در جریان است ولی در نهایت می شود بر آن غالب آمد. در بسیاری از موارد دیده ایم که شخص ضارب در خانواده، بعد از اینکه توبه کرده و بر رفتار ویرانگر خود غالب آمده است، مورد بخشش طرف دیگر قرار گرفته است. ولی به هر حال، مسئله آزار جسمی یک مشکل بسیار بزرگ در فرهنگ ما است و پدیده ای است که در جوامع مختلف آشکار شده و بدبختانه نه تنها زنان بلکه کودکان نیز در معرض آزار و اذیت قرار گرفته اند.

۲۲) يك سؤال موزیانه، ولی بیشتر قصدم این است که به میزان صداقت شما پی ببرم. اگر دختر شما به شما بگوید که دخترش (نوه شما) توسط پدرش مورد آزار جنسی قرار گرفته و بخواهد در این مورد با شما مشورت کند ولی داماد شما حاضر به مشورت نباشد، چه تصمیمی می گیرید؟ آیا به خاطر حفظ شئون خانواده، مسئله را سرپوش می گذارید؟ یا تصمیم دیگری می گیرید؟

من امیدوارم سؤال شما همیشه یک سؤال موزیانه باقی بماند و موردی برای طرح آن پیش نیاید. [توضیح مترجم: حتی طرح مسئله تکان دهنده است، چه رسد به انجامش. ولی چه می شود کرد؟ اتفاقی است که همیشه واقع شده و می شود. انسان موجودی است که می تواند تا نازلترین درجه سقوط اخلاقی، تنزل کند ولی برای عده ای واقعاً به وجود آمده است]. اگر آنچه که گفتید در مورد دختر من یا در مورد دختر هر کس دیگر اتفاق بیفتد و

مادر برای مشاوره کشیشی نزد من بیاید، ولی مرد مجرم در مشاوره حاضر نشود و مقررات انضباطی کلیسا را نپذیرد، رای قاطعانه من و راهکاری که به همسر آن مرد نشان می‌دهم جدائی است. آن زن قطعاً دارای دلایل کافی بر اساس کتاب مقدس، برای جدائی از شوهر می‌باشد. آزار جنسی کودکان در خانواده به منزله طغیان بر علیه قانون جنسیت و نوعی زناکاری می‌باشد. اگر ابعاد کوچکتری از آزار جنسی در پاره‌ای از مردان مستمر و توبه ناپذیر باشد، این حق مسلم مادران است که برای حفاظت خود و فرزندان نشان، از همسران منحرف خود جدا شوند و اینجاست که باید اختیار خود را بر اساس کتاب مقدس به اجراء درآورند. ابعاد آزار جنسی متفاوت است، بنابراین من یک توضیح کلی و عمومی در مورد آن نمی‌توانم ابراز کنم. طلاق، مطمئناً آخرین راه حل نیست و من فکر می‌کنم در شرایط خاصی، مشورت با کشیش برای ارائه طریق (بررسی اینکه آیا مسئله شامل زمینه طلاق می‌شود یا نه) ضروری می‌باشد. من زانی را دیده‌ام که همسرانشان بارها به آنها خیانت کرده‌اند و همچنین مواردی را دیده‌ام که زانی با علم به اینکه در خانواده شان نوعی آزار جنسی انجام می‌شود، سکوت می‌کنند زیرا این زنان احساس می‌کنند که خداوند حق اختیار را از آنها سلب کرده و نمی‌توانند طلاق بگیرند. در اینجا لزوم مشورت با کشیشان و رهبران کلیسا محسوس است چونکه کشیشان اختیاراتی دارند که در همه موارد نمی‌توانند آن را اعمال نمایند مگر در مواردی خاص. کتاب مقدس به شما نگفته است در این گونه شرایط، طلاق بگیرید ولی به گمان من راه را به طریقی دیگر برای شما باز گذاشته است. آزار جنسی کودکان، جرمی بسیار زشت و قبیح در خانواده است و واکنش شدیدی را می‌طلبد.

۱۵

مسائل کاری

نعمت‌ها انواع است ولی روح همان.
 و خدمت‌ها انواع است اما خداوند همان.
 و عمل‌ها انواع است
 لکن همان خدا، همه را در همه عمل می‌کند.
 اول قرنیتان ۱۲: ۴-۶

سئوالات این بخش

- ۱- من یک وکیل هستم و از نه سال پیش احساس می‌کنم در ایمان قوی شده‌ام. آیا لازم است شغلم را عوض کرده و خداوند را خدمت کنم؟
- ۲- می‌خواهم شغلی انتخاب کنم. در شغل آینده‌ام چگونه می‌توانم تفکر مسیحی را به کار برم؟
- ۳- نگاه کتاب مقدس به مسئله بازنشستگی چگونه است؟
- ۴- آیا بالاترین شغل یک مسیحی، خدمت تمام وقت به خداوند است؟ چنین افرادی چه مزیتی بر دیگران دارند؟
- ۵- آیا دعوت کنندگان و خادمان خداوند دارای فیض مخصوصی هستند؟
- ۶- ارزش‌های مسیحی را چگونه می‌توان در سطوح مشاغل دولتی و خصوصی تعمیم داد؟
- ۷- عقیده شما در مورد شراکت مسیحیان با غیر مسیحیان بخصوص افرادی که دشمن خداوند می‌باشند چیست؟
- ۸- آیا اتحادیه‌های کارگری در حیطه مسیحیت مشکلات غیراخلاقی آفریده‌اند؟
- ۹- چگونه یک کارفرما می‌تواند مقام مسیح را به کارگران خود نشان دهد؟

- ۱) من یک وکیل هستم و از نه سال پیش احساس می‌کنم در ایمان قوی شده‌ام. آیا لازم است شغلم را عوض کرده و خداوند را خدمت کنم؟
اولین شخصی که در کتاب مقدس با روح القدس پر شد مردی است بنام «بصلئیل» که همراه با شخصی به نام «اهولباب» از طرف خداوند به عنوان هنرمندان و صنعتکاران برگزیده شدند تا وسائل هیکل یا خانه خداوند را، اعم از ظروف و سایر تجهیزات طراحی کنند. درک این مسئله برای ما بسیار مهم است زیرا اغلب تصور می‌کنیم که تنها حرفه و وظیفه‌ای که از طرف خداوند و روح القدس برکت داده می‌شود، خدمت تمام وقت در امور کلیسائی است. معنی اصلی واژه vocation از واژه لاتین vocare اقتباس شده است که معنی «دعوت کردن» را می‌دهد. ما ایمان داریم که خداوند مردم را به مشاغل گوناگونی دعوت کرده است و این دعوت نه تنها در حیطه کلیسائی بلکه سایر مشاغل غیرکلیسائی را نیز شامل می‌شود. این حقیقت که شما قبل از اینکه مسیحی شوید شغلی را انتخاب کرده‌اید، دلیلی برای ترک شغلی که خداوند هم اکنون به شما داده است، نخواهد بود. اکثراً می‌بینیم وقتی شخصی ایمان می‌آورد و عوض می‌شود، اولین سئوالی که برایش پیش می‌آید این است که «فکر می‌کنم وقت آن رسیده که شغل خود را تغییر دهم. این طور نیست؟» بسیار خوب. اگر شغل شما غیرقانونی است و با عرض پوزش. عمومی تر صحبت کنم، اگر مثلاً دزد هستیم، پس قاعدتاً دیگر نباید دزدی کنیم. ولی لازم است یادآوری کنیم که مردانی چون بصلئیل و اهولباب، تقریباً فیض و مهارت‌های لازم را در حرفه خود، قبل از اینکه از روح پر شوند، از خداوند دریافت کرده بودند. چنین به نظر می‌رسد که خداوند با حکمت خود، مردم را به حرفه‌ای یا خدمتی دعوت می‌کند که قبلاً قابلیت‌های موجود را در طبیعت آنها نهاده باشد. بعضی اوقات فکر می‌کنیم بهترین استفاده موجود را از قابلیت‌هایی که خداوند در ما نهاده است، پیش از اینکه مسیحی شویم، می‌کنیم و بعضی اوقات پس از ایمان آوردن و مسیحی شدن، قطعاً موقعیت‌هایی به وجود می‌آید که خداوند کسی را به حرفه‌ای جدید می‌خواند، حرفه‌ای کاملاً متفاوت با حرفه اولیه‌اش. چه نمونه‌ای بهتر از موسای پیامبر بر این ادعا موجود است؟ موسی قبل از اینکه خداوند او را به رهبری قوم بخواند، مردی مسن بود. او قبل از اینکه به رهبری قوم خوانده شود، اوقات خود را در تقوا و پرهیزگاری در بیابان‌ها و حرفه شبانی می‌گذرانید. من به دو نفر دیگر می‌اندیشم که نمونه‌های مشهوری در

روزگار ما هستند. وینستون چرچیل و داگلاس مک آرتور، دو تن از برجسته ترین انسانها در قرن بیستم، مردانی که زمینه های شهرت آنها تا قبل از رسیدن به سن بازنشستگی آشکار نشده بود. من کسانی را که در سن ۳۵ سالگی یا چهل سالگی یا حتی ۵۰ سالگی از خود می پرسند: «اینک وقت آن نرسیده است که کار جدیدی را شروع کنیم؟» تحسین می کنم. هیچ اشاره ای در کتاب مقدس نیست که گفته شده باشد شما باید در تمام زندگی به یک کار ثابت بپردازید. در روزگار ما، اکثراً تصمیم به اشتغال در یک حرفه، به علل مختلف با قابلیت های ما فاصله زیادی دارد و ما دست و پا بسته حرفه ای می شویم که قابلیت ها و استعداد ذاتی آن را در خود نداریم یعنی از عطایای خداوند و قابلیت هائی که برای گزینش شغل در ما نهاده است، استفاده نمی کنیم و این یک مسئله ناخواسته است.

۲) من در تلاش هستم شغلی انتخاب کنم. چگونه می توانم تفکر مسیحی را در انتخاب شغل به کار برم؟

متأسفانه در محیط مسیحیت امروز، ایده ها و اندیشه ها مشکوکند. درست مانند اینکه ما توانائی های طبیعی و هوش خود را در مشاغلی به کار می گیریم که اشتغال به آن امور مستلزم نداشتن ایمان است. ظاهر قضیه این است که ما تصمیم گیری در مورد حرفه خود را به عهده خداوند می گذاریم یعنی می خواهیم خداوند به جای ما در این مورد فکر کند و در طی علامت های معجزه آسائی، خواسته خود را به ما نشان دهد.

من فکر می کنم مهمترین چیزی که خداوند قبل از اینکه اراده او را در زندگی خود، چه در زمینه شغلی یا انتخاب همسر یا روش زندگی بطلبیم درست فکر کردن است. حالا، چگونه درست فکر کنیم؟ از چه طریقی فکر کنیم؟ کتاب مقدس به ما گفته است در ابتدا یک تجزیه هوشمندانه از عطایا و مهارت هائی که در خود داریم، بنمائیم. و اینجاست که تشخیص خواهیم داد آنچه که داریم عطایای خداوند است. این خداوند است که مهارت های لازم را به ما عطاء کرده است و این همان خداوندی است که ما می کوشیم او را خدمت کنیم و او را خوشنود سازیم. به همین دلیل است که ما مایلیم خواسته او را در انتخاب شغل خود بدانیم. چگونه می توانیم مهارت ها و عطایای خود را هوشمندانه آزمایش کنیم؟ باید فکر کنیم و باید عمیقاً و درست فکر کنیم و در این مرحله می توانیم کمک هائی دریافت کنیم.

کتاب مقدس ما را به تلاش و مشورت با دیگران تشویق می کند زیرا معمولاً مرجعی که می تواند به کمک ما بشتابد و مهارت ها و عطاهاى ما را به راه صحیح هدایت کند، بدنه ایماندار کلیسا و مسیح می باشد، اعضای کلیسای ما، بستگان ما یا دوستانی که به مهارت های طبیعی ما آگاهند. من شدیداً استفاده از هوش کسانی را که دارای مهارت فراوان در تشخیص قابلیت ها می باشند، اعم از اینکه مسیحی باشند یا نه، توصیه می کنم. به هر حال، سازمان های مشورتی مسیحی فراوانی وجود دارند که در مورد حرفه یابی می توانند طرف مشورت واقع شوند.

بعضی اوقات ما به کاری می پردازیم که مهارت و استعداد لازم را برای آن شغل داریم ولی علاقه و انگیزه لازم را به طور کامل در خود نمی بینیم. من تاکید می کنم که شاید خداوند ما را به کاری دعوت کرده است که از انجام آن بیزاریم ولی مدیریت و هدایت خداوند سرانجام ما را به آن حرفه مند خواهد نمود. خداوند برای انجام نقشه هایش در این جهان، گاهی دوست دارد افرادی را به کار گیرد که ضمن داشتن مهارت ها و قابلیت های لازم، انگیزه لازم را برای اشتغال در حرفه ای خاص به آنها عطاء کند. خداوند هیچگاه نخواستار است و نمی خواهد که ما از زحمات خود شادمان نباشیم و القای این حس در ما بزرگترین دروغی است که شیطان به کار می برد. ولی خداوند شما را دعوت کرده است در زحمات خود کامل بمانید. بنابراین کاملاً منطقی است که از خود بپرسید: «چه کاری می توانم انجام دهم که مرا کامل کند؟»

۳) قانون اساسی، ما را مجاز کرده است در دوره معینی به امور کلیسائی و سایر خدمات بپردازیم و سپس بازنشسته شویم. نگاه کتاب مقدس به مسئله بازنشستگی چگونه است؟

صراحتاً بگویم در مورد این مسئله احساسات ضد و نقیضی دارم. از یک طرف، بسیار نجیبانه است گفتن اینکه: «بسیار خوب، شما وظیفه خود را انجام داده اید، سهم خود را واقعاً انجام داده اید و اکنون ما می خواهیم به شما فرصتی بدهیم که بقیه سالهای شکوفای عمر خود را استراحت کنید یا به کاری بپردازید که دوست دارید و ما به شما مقرری لازم را برای گذران زندگی پرداخت خواهیم کرد.» در این سخنان، قدری صداقت نهفته است.

از سوی دیگر، من اصولاً در مورد انگیزه بازنشستگی قدری مشکوکم. اجازه بدهید یک تجزیه و تحلیلی در این مورد انجام دهم. ما شاهد مشکلات زیادی در فرهنگ خود بین کارگر و کارفرما می‌باشیم و این مسئله ای است که سخت موجب نگرانی من شده است. عده زیادی ضعف مدیریت دارند و بقیه هم نسبت به اتحادیه‌ها و کارگران خشمگین هستند. برای مثال می‌توانیم اثراتی که اتحادیه‌های تجاری در طول تاریخ خود، از نقطه نظر جذابیت و آموزندگی، بر فرهنگ و زندگی ما در ایالات متحده آمریکا بجا نهاده‌اند، مشاهده کنیم. اگر من به خیابان بروم و از مردم سؤال کنم: دشمن سنتی اتحادیه‌های کارگری کیست؟ انتظار دارم که ۸۰ درصد مردم پاسخ بدهند: «مدیریت».

اما دشمن سنتی و اصلی اتحادیه‌های کارگری، مخصوصاً در زمینه مشاغل غیرحرفه‌ای، کارگرهای متحد بوده‌اند. مثلاً اگر چهار نفر برای تصاحب شغلی در رقابت باشند و هیچکدام مهارت لازمه را نداشته باشند و تنها دو شغل در اختیار باشد، بدین معنی است که دو نفر از آنها مشغول به کار و دو نفر دیگر بیکار می‌مانند. هم اکنون تقریباً ۲۵ درصد نیروی کار در ایالات متحده، در اتحادیه‌های کارگری متمرکز شده‌اند یعنی اگر یک شغل ساده در دسترس باشد، فقط یک نفر می‌تواند بر سایرین تفوق جسته و آن شغل را اشغال کند و او کسی است که دارای کارت اتحادیه می‌باشد.

حالا شما می‌پرسید این مسئله چه ربطی به بازنشستگی دارد؟ حقیقت این است که نیروی کار و تمام کارگران، یک سیستم رقابتی است. در حقیقت من به اندازه کافی به اصل این قانون مشکوک هستم که بگویم از ابتدا بازنشستگی به وسیله کسانی ابداع شده که خواسته‌اند فضای لازم را برای مقاصد گروهی خود آماده کنند و شاید هم این ایده نگاهی تنگ نظرانه ناشی از شخص خودم باشد. ولی در حال حاضر، با توجه به گسترش جمعیت و گسترش بیکاری، ضمن حفظ تخصص‌های حیاتی و خیرگان نخبه، این قانون توجیه لازم را پیدا کرده است. اگر به زندگی بعضی از بزرگترین رهبران و شخصیت‌های جهانی بیندیشید، می‌بینید بسیاری از آنها سهم واقعی خود را در جهان در سنی انجام داده‌اند که در فرهنگ ما سن بازنشستگی اجباری تلقی می‌شود. به نظر می‌رسد یک نگاه مستبدانه در ماورای قانون بازنشستگی پنهان است.

در کتاب مقدس، کارگر مقام بزرگی دارد. خداوند مرا دعوت کرده است تا زمانی که زنده‌ام در تانکستان او کار کنم. این مأموریت شاید کار برجسته‌ای نباشد ولی من باید تا جایی که برایم مقدور است، تولیدکننده‌ای فعال باشم.

۴) آیا بالاترین دعوت مسیحیان این است که به طور تمام وقت به فعالیت‌های مذهبی نظیر دعا، بشارت و تعلیم کتاب مقدس بپردازند؟ و آیا چنین اشخاصی نسبت به افرادی که به سایر مشاغل پرداخته‌اند، برتری دارند؟

در اینکه خدمت تمام وقت در کار خداوند برترین شغل است، جواب من هم «بله» و هم «خیر» است. زمانی از یک کشیش متدیست شنیدم که می‌گفت: خداوند فقط یک پسر داشت و او را به حرفه واعظی یا کشیشی گماشت. من طرفدار و تائیدکننده شأن کارگرانی هستم که تمام وقت خود را به خدمت مسیح اختصاص می‌دهند زیرا ما در جامعه و حتی در کلیسائی هستیم که حرمت واقعی آنها را ارج نمی‌نهند. برای اینکه به صدق گفتار من آگاه شوید، نگاهی به مستمیری‌ای که به خادمان خداوند پرداخته می‌شود، بیندازید. من می‌دانم که واکنش اکثر مردم در مقابل خادمان خدا این گونه است: «بسیار خوب، ما وظیفه داریم نسبت به وضع کشیش کلیسای خود از نظر آلودگی مالی مطمئن شویم. آنها به خاطر درآمد و پول خدمت نمی‌کنند، بنابراین ما وظیفه داریم این محدودیت را برای آنها حفظ کنیم تا فروتن و متواضع باقی بمانند و بدین جهت ما عشریه یا ده یک خود را نمی‌پردازیم و دستمزد آنها را در حد پائین‌ترین دستمزدی که در ایالات متحده پرداخت می‌شود، نگه می‌داریم.» من فکر می‌کنم خداوند با این چنین روش ارزش‌گذاری به خادمانش ناخشنود است.

اما در مورد اینکه خدمت تمام وقت خادمان خداوند بهترین حرفه است، من موضع اصلاح‌گرایانه خود را حفظ کرده و می‌گویم: هر شغلی که خداوند ما را به آن دعوت کرده است، از راههای مختلف نوعی خدمت به اوست. مردی که آهنگر است و مردی که کشاورز است و محصولات غذایی تولید می‌کند، شخصی که خیاط است، اینها مشاغل حیاتی هستند که در نظر خداوند دارای ارزشی معادل خدمت تمام وقت به اوست. من فکر نمی‌کنم بتوانم خدمات تمام وقت به خدا را از طریق کلیسا، مطلقاً برتر از سایر مشاغل ارزیابی کنیم.

اما در مورد سئول دوم: آیا خادمان تمام وقت خداوند نسبت به کسانی که به امور دنیائی می‌پردازند، برتری دارند؟ به نظر شما کدام برتر است؟ کسب درآمد یا خدمت به خدا از

طریق دعا و تعلیم کتاب مقدس در کلیسا؟ خداوند به هر کس امتیازی داده است. عیسی مسیح امتیاز خداوند را چنین بیان کرده است: «نخست ملکوت و عدالت خداوند را بطلبید و همه این امور برای شما مزید خواهد بود.» وقتی عیسی مسیح گفت «نخست»، واژه یونانی در عهد جدید که برای بیان آن استفاده شده است عبارتست از protos به معنی نه تنها اول بودن در یک جریان یا یک تسلسل بلکه اول بودن در کسب امتیاز. بنابراین عیسی مسیح مشاغل را که در طلب خداوند جریان دارند، برتری بخشیده است.

کتاب مقدس این مورد را برای ما بسیار آشکار بیان کرده است: ما مسئولیت داریم کار کنیم و همین مسئولیتی که به عهده ما نهاده شده تأیید زحمت ما و وسیله ای برای کسب درآمد است و اشکالی در آن وجود ندارد. در حقیقت آنچه که امکان بقای انسان را فراهم می کند کار است. راه کسب معاش، برآوردن احتیاجات مردم و تامین کالای مورد نیاز و خدمات مورد نیاز برای مردم است. ما به عنوان خادمان خداوند برگزیده شده ایم و توانائی آن را داریم که به نیاز روحی خود و سایرین بپردازیم و از این طریق ارتزاق کنیم.

۵) دعوت به خدمت خداوند به چه معنی است؟ آیا به معنی این است که شما دارای فیض روحانی مخصوصی هستید و برگزیده شده اید خداوند را تمام وقت خدمت کنید؟ یا بدین معنی است که به این خدمت مخصوص گمارده شده اید که او را خدمت کنید؟

این سؤال است که بسیاری از مردم درگیر آن می باشند، بخصوص کسانی که تصور می کنند خداوند آنها را برای خدمت تمام وقت دعوت کرده است یعنی برگزیده شده اند برای خدمت. آنها در هراس هستند مبدا از خدا و دستور و دعوت او سرپیچی کرده باشند. در کلیسای من (و در بیشتر کلیساها)، تمایزی قائلیم بین دعوت درونی و دعوت ظاهری، تفاوتی ظریف و در عین حال پیچیده زیرا دعوت درونی، یک ذهنیت والا می باشد. و اما در مورد خود: احساس و تمایل من این است که خدا به طریقی مرا هدایت کرده است و در این ماموریت مخصوص، از سوی او به خدمت گمارده شده ام.

من با این گرایش، آدم مرموزی نشده ام ولی نمی توانم این را انکار کنم که اسرار نابی در من است که اساس ایمان مسیحی مرا تشکیل داده است. قطعاً پولس رسول نیز این

لحظات ناب را تجربه کرده و به عمل آورده است. من ایمان دارم خداوند ما را برای راههای مشخص و اوقات مشخصی متمایل می سازد ولی به خاطر اینکه درک خواسته خداوند، یک احساس ذهنی است، امکان فریب خوردن ما نیز در درک آن می رود. در جایی گفته بودم: بعضی ها در اثر پاره ای اختلالات مغزی، صداهائی در ذهن خود حس می کنند و مدعی هستند که خداوند با آنها سخن گفته است. شاید من نیز گاهی اوقات فرق بین دعوت ذهنی خداوند و ندای درونی او را با این صداهای مرموز تشخیص نداده باشم. قصد توهین ندارم ولی در این مورد خاص باید خیلی منصفانه فکر کنیم چون دیده ام افرادی را که حتی صدای ناشی از گوارش معده خود را ارتباط مستقیم با خدا پنداشته اند. مثال زنده اش «جیم جویس» است که پنداشته بود صدای خدا و دعوت خدا را شنیده است و بدین ترتیب پیروان خود را به خودکشی دسته جمعی دعوت کرد.

کتاب مقدس به ما می آموزد که روح ها را بیازمائیم، ببینیم از جانب خدا هستند یا نه؟ و به همین ترتیب، نداها را نیز. بدین جهت است که کلیسا تفاوتی بین ندای درونی و ندای بیرونی قائل شده است یعنی ندای ذهنی و ندای جسمی. پولس رسول گفته است: «بیش از آن که شدیداً در خود بیندیشیم لازم است که هوشمندانه بیندیشیم» و سپس در مورد دعوت و عطایا و توانائی هائی که خداوند به ما می دهد، صحبت می کند. پولس رسول از ما خواسته است هوشیارانه بیندیشیم و عطایا و مهارت هائی را که خداوند به ما داده است تجزیه و تحلیل کنیم و ارزیابی هوشمندانه ای از نیاز واقعی کلیسا در حکومت خدا بنمائیم و با دعا و با درخواست از خداوند، نقشه او را برای کلیسای خود در جهان درک کنیم. خدا ممکن است ما را در این عطایا و مهارت های مخصوص، برای خدمت تمام وقت خودش به کار ببرد، در راه مقرر شده برای ملکوت خودش.

دعوت بیرونی، دعوتی است از سوی کلیسا و سایر آگاهان که توانائی های مرا تشخیص می دهند و از من دعوت می کنند خدا را خدمت کنم. این است که من حتی با وجود تحصیلات دینی ماموریت خاصی از سوی خداوند نگرفتم، تا اینکه کلیسا مرا دعوت کرد در مدرسه دینی به تدریس بپردازم یعنی اتفاقی که اساس ماموریت من قرار گرفت. آن زمان که متقاعد شده بودم، دعوتی درونی مرا به خدمت فراخوانده است، پیش از آنکه شایستگی لازم را برای آن دعوت پیدا کنم، ندائی بیرونی و از سوی کلیسا مرا به خدمت دعوت کرد.

۶ ارزش‌های مسیحی چگونه می‌توانند قوانین اخلاقی را در مشاغل دولتی و خصوصی جاری سازند؟

به خاطر دارم چند سال پیش در اطاق کنفرانس یکی از شرکت‌های وابسته به Fortune 500 در ایالات متحده، با اعضای هیئت مدیره و مدیر و چند تن از معاونان شرکت، میزگردی داشتیم در رابطه با ارتباط بین دین و فلسفه و اخلاق. در پایان بحث رئیس جلسه نگاهی به من کرد و گفت: «آیا درست فهمیده‌ام؟ شما می‌خواهید بگوئید که موارد اخلاقی یعنی موازینی که ما در سازمان خود به آنها پایبندیم، به علم اخلاق منتهی می‌شود و در عوض علم اخلاق به مسائل فلسفی منتهی می‌شود و در عوض فلسفه به الهیات منتهی می‌گردد؟» من گفتم: «بله این درست چیزی است که می‌خواستم بگویم.» مثل این بود که برای اولین بار بارقه‌ای در مغز آن مرد درخشید. این برای من تعجب‌آور بود که این قانون برای آن مرد نامفهوم بود.

وقتی ما از واژه اخلاقیات استفاده می‌کنیم، سخن ما در مورد اجرای حقیقت است. از دیدگاه یک نفر مسیحی، ما ایمان داریم که قانون نهائی و الگوی نهائی حقیقت، شخصیت خدا و حقانیت کامل او است. بنابراین قوانین اخلاقی کتاب مقدس، رابطه عمیقی با مشاغل دنیائی دارند. من در مورد مسائل ساده صحبت می‌کنم مثل اینکه خداوند گفته است: دزدی کار اشتباهی است. لازم نیست شما مسیحی باشید تا صداقت را تحسین کنید و به دارائی‌های خصوصی مردم در عرصه تجارت، احترام بگذارید.

یک روز با یک نفر صحبت می‌کردم، او می‌گفت مبلغ پنج هزار دلار به صورت سرمایه در اختیار یک فروشنده اتومبیل در اورلاندوی فلوریدا گذاشته است تا با آن تجارت کند ولی او پول را گرفته و هیچ کاری روی آن انجام نداده است. همسر این مرد بسیار برآشفته بود و می‌گفت: «چطور مردم می‌توانند چنین کارهایی بکنند؟ این یک حرفه نادرست است.» نیازی نیست مسیحی باشید تا از دزدیدن سرمایه یک نفر توسط این گونه تاجران متأثر شوید. کتاب مقدس به ما می‌گوید: پیمانها را ارج بگذارید و مالیات‌های خود را به موقع پرداخت کنید. کدام بازرگان وقتی مشتریانش تعهدهای خود را انجام می‌دهند و بدهی‌های خود را به موقع می‌پردازند، این کار را تحسین نمی‌کند؟ کتاب مقدس همچنین در مورد توزین صحیحی و اندازه‌گیری صحیح (قیاس) بسیار سخن گفته است. شما وقتی یک شیشه

عطر نیمه پر یا یک بطری سس گوجه نیمه پر می‌خرید، چه احساسی دارید؟ اینها موارد تجاری است و مواردی است که باید در امر تجارت لحاظ شوند و همه این امور، قوانینی مستحکم و عملی و اخلاقی در ذات امور بازرگانی می‌باشند. صداقت، تولید و امانت، اختصاص به مسیحیت ندارد. این تقواها در تمام زمینه‌های بازرگانی مهم و ضروری هستند. در حیطه تجارت چگونگی رفتار با مردم، بسیار مهم است. آیا در معاملات با مردم، شأن آنها را رعایت می‌کنیم؟ این مسئله بالاترین تعلیم اخلاقی مسیحی است. رفتار توأم با احترام و حفظ شئون مشتری، کارمندان و دیگر افراد، یک وظیفه اخلاقی و خدائی است.

۷ عقیده شما در مورد شراکت مسیحیان با غیر مسیحیان و بخصوص افرادی که دشمن خداوند می‌باشند، چیست؟

اجازه بدهید اول یک تصحیح دینی انجام دهیم: اگر من واقعاً کتاب مقدس را فهمیده باشم، هر «بی‌ایمانی» با خداوند دشمن است. کتاب مقدس به ما می‌آموزد که انسانهایی که طبیعت ساقط شده دارند، دشمن خدا هستند. من فکر می‌کنم بیان این حقیقت، افراد زیادی را عصبانی می‌کند. هیچ چیزی بیشتر از این، یک بی‌ایمان را عصبانی نمی‌کند که به او بگویند، رابطه او با خدا خصمانه است. بلکه ترجیح می‌دهد فقط او را بی‌طرف بخوانیم نه دشمن خدا ولی خداوند تصریح می‌کند که او دشمن خدا می‌باشد. اگر شما نخواهید که خداوند را اطاعت کنید، پس این عدم اطاعت شما به منزله ارتکاب دشمنی بر علیه خداوند تلقی می‌شود. عیسی مسیح در این ادعای خود، خیلی دقیق بود: «اگر برای او نیستید پس بر ضد او هستید.»

با بیان این موضوع، اجازه بدهید به ماهیت سؤال شما بپردازم. من حدس می‌زنم سؤال شما در مورد دشمنی از نوع آشکار آن است. این خیلی لازم است که فرق بین دشمنی آشکارا با خداوند و دشمنی ناخودآگاه با خداوند را بدانیم. کتاب مقدس این مورد را بسیار روشن کرده است که یک نفر مسیحی مجاز نیست با یک بی‌ایمان زندگی مشترک تشکیل دهد. اما در مورد مشارکت‌های کاری چه؟ بسیاری از حرفه‌ها و کارها در دنیا وجود دارند و بسیاری از امور نیز در دنیای غیرمذهبی وجود دارند و مسیحی و غیرمسیحی، در یک مشارکت فشرده و قانونی به کاری اشتغال دارند. در کتاب مقدس، من موردی نمی‌بینم که شراکت یک

مسیحی با یک غیرمسیحی را در امر تجارت منع کرده باشد. برای مثال دو پزشک می توانند خدمات حساس و ضروری خود را، دوش به دوش برای مقاصد اجتماعی ارائه نمایند حتی اگر یک نفر از آنها مسیحی و دیگری غیرمسیحی باشد. من دیده ام مردانی را که دوش به دوش هم مشغول طراحی یک اتومبیل یا برنامه ریزی کامپیوتر بوده اند، در حالی که یک نفر از آنها مسیحی و نفر دیگر بی ایمان بوده است.

بدیهی است که مهمترین مورد در یک زندگی مسیحی، تعهد مسیحیان نسبت به عیسی مسیح است. اگر یک مسیحی در شراکت روزانه و تنگاتنگ با شخصی است که صراحتاً دشمنی خود را با خدا اقرار می کند، به ناچار این اختلافات گسترده فکری، نهایتاً به نقطه ای می رسد که اثر خود را بر آنچه که برای آن دو مهم است، بجا می گذارد یعنی موجب اختلاف در رابطه و در پاره ای موارد، اختلاف در تصمیم گیری در عرصه کاری می شود. ولی لازم به یادآوری است: وقتی اختلافی از نقطه نظر امور اخلاقی بین دو شریک مسیحی و غیرمسیحی حادث شود، در نهایت این شخص مسیحی نیست که اختلاف را به نفع خود تمام و مسائل اخلاقی را در شرکت حاکم می کند. فرق بین انسان مسیحی و غیرمسیحی این نیست که یک نفر خوب است و دیگری خوب نیست: مبدأ اختلاف در اینجاست که آیا مسیح را به عنوان نجات دهنده می پذیرند یا نه.

۸) آیا اتحادیه های کارگری در حیطه مسیحیت مشکلات غیراخلاقی آفریده اند؟

من مطمئنم در طول تاریخ، پاره ای از جنبش های کارگری برای مسیحیان مشکل آفرین بوده اند ولی در حال حاضر احساسات ضد و نقیضی دارم زیرا خودم عمیقاً در تمام صحنه های تضاد موجود بین کارگر و کارفرما، به عنوان یک واسطه و رابط بین آنها و اصلاح و بازنگری مشکلات حضور داشته ام. در بیشتر موارد، رابطه بین کارگران سازمان یافته (عضو اتحادیه کارگری) و کارفرما خصومت آمیز بوده است ولی در چندین سال اخیر، نوساناتی مشاهده می کنیم. مردم رفته، رفته به جای پرداختن به این مسائل، نگران دورنمای اقتصادی می باشند و همه ما در این شناخت و درک جدید سهیم هستیم. مشارکت این دو گروه (کارگر و کارفرما) نسبت به زمانهای گذشته بیشتر و بیشتر شده است ولی دشمنی دیرینه دو طرف، مشکلاتی آفریده است که نمی شود بی گذار به آب زد و از آن گذشت.

مشکلی که ما با اتحادیه های کارگری داریم، خصومت سنتی آنها با کارفرما نیست بلکه در رابطه با کارگران غیر وابسته به اتحادیه می باشد. اعضای اتحادیه های کارگری بیشتر اوقات در یافتن کار، بر سایرین تفوق می جویند در حالی که کارگر آزاد امکان کار کردن را پیدا نمی کند و در اینجاست که من فکر می کنم دولت باید قانون حق کار را که یک حق قانونی برای هر شهروند است اعمال کند و این کار تصمیمی بجا و مناسب می باشد.

ولی طرف دیگر سکه، قوانین معاملات می باشد. من مورد اشتباهی در آن قوانین نمی بینم اما در چند ساله اخیر، شاهد سوء تعبیرهای زیادی از این قوانین بوده ایم. شخصی می گفت اتهامات زیادی بر اتحادیه ما وارد شده است مبنی بر اینکه به جای اینکه ملتی تولید کننده باشیم بیشتر به فکر اتحادیه های خود هستیم.

اتحادیه های کارگری، فرآورده های زیادی تولید کرده اند و من مورد خاصی در آنها نمی بینم که یک مسیحی نتواند در آنجا به فعالیت بپردازد. گرچه زمینه کاری من مدیریت است ولی در قالب یک میانجی و رابط بین کارگر و کارفرما، بیش از آنکه به کارفرما حساس باشم، نسبت به کارگر حساسیت داشته ام. من به این مسائل از یک دید غیر اقتصادی نگاه می کنم، اموری که با شأن و مقام انسان مرتبط می باشد، نه بحثی پشت درهای بسته در مورد امور تجاری و میزان دستمزد و مزایای کارگران. من فکر می کنم در بطن موارد مربوط به کارگر و کارفرما، اندیشه ای دیگر غیر از منافع مادی وجود دارد چرا که مردم به خود می گویند: «حتی اگرچه من ممکن است در حرفه خود مهارت کامل را نداشته باشم ولی هنوز انسانم و دوست دارم با من طوری رفتار شود که مقام انسانیم محفوظ بماند.» اگر ما هسته اصلی جنبش و هدف اتحادیه ها را ببینیم، نسبت به آن احساس قدردانی بیشتری خواهیم داشت.

۹) چگونه يك کارفرما می تواند مقام مسیح را به کارگران خود نشان دهد؟

یکی از بهترین راه هائی که می شود یک کارمند یا یک کارگر را ارج نهاد، تعیین مقررات و روش های خاصی برای ارتقاء شأن اوست. وضع قوانین و روش های نارسا و ایجاد وضعیتی که جلو پیشرفت او را بگیرد، نوعی توهین غیرمستقیم به او می باشد و باعث دلسردی او می شود. اگر روش های متناسب با مقام و شخصیت او ایجاد نکنیم، هیچ کاری در رابطه با ارج نهادن به او انجام نداده ایم.

ما باید مردم را بر اساس انسان بودنشان ارزش بگذاریم. من چندین سال در یک جنبش کارگری و مدیریتی به نام «ارزش حرکت شخصی» در مشاغل و صنایع، مشارکت داشته‌ام. ما به این نتیجه رسیدیم که در پشت دشمنی ناپیدای موجود بین کارگر و مدیر، کارفرما و مستخدم، در نهایت ایده‌های غیراقتصادی حاکم است که نتیجه‌اش ضربه‌های فراوان به پیکر اقتصاد و سیستم‌های آموزشی و توقف تولید می‌باشد. دستاوردهای موجود بیانگر این است که بارها و بارها خراب کاری‌های صنعتی و مشاجرات موجود بین کارگر و کارفرما بر سر مزد و حقوق، عمیقاً ریشه در نارضایتی‌ها دارند. تنها جایی که می‌توانم به عنوان یک کارگر، با کسانی که شخصیت مرا خورد می‌کنند و تنها اهرمی که در اختیاردارم، آن است که موقع گرفتن دستمزد اخم کنم، غرولند کنم و نظیر این واکنش‌ها... چون تمام کارگران این کشور دوست دارند ارزش انسانی آنها حفظ شود.

چه کار باید انجام دهیم تا نشان دهیم برای کسی ارزش قائلیم؟ بسیار خوب، اجازه بدهید به راه کارهای موجود بپردازم. یکی از راه‌ها این است که آنها را به عنوان انسان بشناسیم. شاید این یک راه کار باشد اما وقتی ما یک دوجین کارگر را در پنسیلوانیای غربی در ماشین‌های فولادی عجیب می‌کنیم، من خبری از حفظ احترام و شخصیت کارگر نمی‌بینم، بخصوص در مورد سیاهان و کارگران غیر ماهر. یکی از آنها به من می‌گفت: «چیزی که مرا از کار کردن در این محل منزجر کرده است، آمدن جناب کارفرما و قدم زدن ایشان مانند غاز است.» من گفتم «منظورت از غاز چیست؟» از پاسخی که به من داد به ریشه نارضایتی او پی بردم و نتیجه این ریشه‌یابی، به سادگی در این مسئله خلاصه می‌شد: وقتی اعضای هیئت مدیره و مدیر به کارخانه می‌آیند و چشمتان به شخصی می‌افتد که شغل کثیفی دارد و به افراد غیرماهر نگاه می‌کنند، ناخودآگاه نگاه خود را از او می‌گیرند و به جای اینکه با او تماس برقرار کنند و مشکلات او را جویا شوند، چشم به زمین می‌دوزند. کارگران از رفتار آنها چنین برداشتی می‌کنند، یک پیام نامرئی و به زبان نیامده که در ظاهر فریادی است آشکارا که شما هیچ چیز نیستند و ارزش آن را ندارید که کسی حتی به شما نگاه کند.

از سوی دیگر اگر مدیری از این قانون متداول شده، تخطی کند و از راه خود خارج شود و به کارگران به چشم انسان نگاه کند، آن کارگر یا کارگران احساس می‌کنند کارفرمایان کار آنها را ستوده است و ارزش زحمات آنها را می‌داند و این موجب می‌گردد شأن آنها در نزد خودشان بیشتر شود و شخصیت و مقام آنان اعاده گردد.

۱۶

مسائل مالی

مرا از دروغ گفتن حفظ کن
و مرا نه تهیدست بگردان نه ثروتمند
بلکه روزی مرا به من بده
چون اگر ثروتمند شوم ممکن است تورا انکار کنم
و بگویم «خداوند کیست؟»
و اگر تهیدست گردم امکان دارد دزدی کنم
و نام تورا بی حرمت نمایم.
امثال سلیمان ۳۰:۸-۹

سئوالات این بخش

۱- آیا خداوند در رابطه با رفاه مادی یک مسیحی نگران است؟

۲- چگونه می توانیم با به کارگیری اقتصاد مسیحی از «بت» شدن پول جلوگیری کنیم؟

۳- آیا مسیحیان نباید دنبال ثروت بروند؟

۴- مسیحیان در مقابل ماتریالیسم چه عکس العملی باید داشته باشند؟

۵- آیا قانون عشریه یا ده یک در مسیحیت امروز مصداق پیدا می کند؟

۶- کتاب مقدس در مورد مسئولیت ما در پرداخت مالیات چه گفته است؟

۷- در مورد وام گرفتن چه رهنمودی دارید؟

۸- موضع کتاب مقدس در رابطه با لاتاری و قمار چیست؟

۹- یک نفر مسیحی در مقابل شرط بندی چه موضعی باید داشته باشد؟

۱۰- آیا مسیحیت معتقد به تعادل معیشتی نظیر ایده مارکسیسم می باشد؟

۱) آیا خداوند در رابطه با رفاه مادی يك مسیحی نگران است؟

اگر به تشریح این مورد بپردازیم و بر آن تکیه کنیم، پاسخ کوتاه به سؤال شما مثبت است. نه تنها خداوند نگران رفاه مادی مسیحیان است بلکه عمیقاً نگران رفاه مادی دنیا است. خداوند دنیای مادی را خلق کرده است، خداوند انسان را موجودی با نیازهای عمیق مادی آفریده است. برای یافتن پاسخ سؤال خود، تنها کاری که می توانید انجام دهید، مراجعه به تعلیمات بزرگ عیسی مسیح در موعظه مشهور به «سرکوه» می باشد. در عهد جدید، بارها سفارش و تأکید گردیده است که ما به عنوان یک شخص مسیحی باید شدیداً و عمیقاً نگران وضع کسانی باشیم که گرسنه اند، فقیرند، برهنه اند و بی سرپناه می باشند و این نگرانی یعنی نگرانی درباره رفاه مادی سایرین و نه خودمان. عهد جدید در مورد ثروت و فقر و حالات مختلفی که شامل این شرایط می باشند، بارها سخن گفته است.

اخطارهای شدیدی به ثروتمندان شده است، بخصوص آن دسته از ثروتمندانی که به جای اعتماد به کرامت خداوند، اعتماد خود را به ثروت خود بنا کرده اند. عیسی مسیح در این مورد می گوید: «به فکر فردا نباشید که چه بخورید، چه بیاشامید و چه بپوشید. به سوسن های چمن نگاه کنید، نه محنت می کشند و نه می ریسند، سلیمان با همه جلالش چون یکی از آنها آراسته نشد.» عیسی مسیح به ما می گوید: اندوختن مال موجب پریشانی حواس می شود و ملکوت خدا را فراموش خواهیم نمود. ما در مورد مسائل مادی نگران هستیم چرا که موجب غفلت ما از مسائل معنوی خواهد شد. امکان دارد ما اشخاصی افراطی ولی مثبت باشیم و بگوئیم «آنچه که خداوند به آن دقت می کند مسائل معنوی است نه مادی.» دوباره بگوئیم: با نگاهی متعادل به کتاب مقدس، این مسئله را ثابت می کند و این نتیجه گیری حاصل می شود زیرا در ظاهر امر و با در نظر گرفتن امور معنوی، جای نگرانی برای برخورداران از رفاه مادی وجود ندارد.

به کلام دیگر، خداوند نگران انسان است و انسان و مادیات را آفریده است زیرا که برای بقاء به آنها نیاز دارد. اگر خداوند مراقب انسان است، آشکار است که نگران رفاه مادی او نیز هست، بنابراین نگرانی خداوند برای سلامت زیستن ما، همان نگرانی او در مورد رفاه مادی ما می باشد.

۲) چگونه می‌توانیم با به‌کارگیری اقتصاد مسیحی، از «بت» شدن پول جلوگیری کنیم؟

بسیاری از مردم فکر می‌کنند چیزی به نام اقتصاد مسیحی وجود ندارد و می‌گویند: اقتصاد مانند هر مورد دیگر یک پدیده بی‌طرف می‌باشد. گرچه من متقاعد شده‌ام که کتاب مقدس یک رساله اقتصادی نیست ولی حاوی مطالب زیادی نظیر دارائی‌ها، مسائل پولی، مبادلات و حتی پول رایج می‌باشد.

مهمترین راه جلوگیری از افتادن در دام بت «مونا» و مرتکب شدن گناه و پرستش مادیات یا پرستش پول که می‌تواند صرف خرید این مادیات باشد، درکی روشن از دیدگاه کتاب مقدس در رابطه با امور اقتصادی می‌باشد. به عنوان مثال اگر نگاهی به ده فرمان در عهدعتیق بیندازید، متوجه می‌شوید که لافل دو حکم از آن احکام، حق مالکیت خصوصی را تأیید نموده است و در مورد عدم استفاده یا سوء استفاده از دارائی‌ها و مالکیت‌ها هشدار داده است. وقتی در کتاب مقدس حق مالکیت خصوصی حفظ شده است، پس هیچ اثری از انواع دیگر اقتصادها نظیر اقتصاد کمونیستی و حتی سوسیالیستی در آن وجود ندارد.

هم زمان با حفظ حق مالکیت خصوصی، مسئولیت بزرگی در رابطه با استفاده از منابع، بر طبق قانونی که خداوند پیش پای ما نهاده است، ایجاد می‌شود. خداوند تنها به جهت خشنودی ما این حق را برایمان قائل نشده است. من می‌خواهم روی این مسئله تأکید کنم زیرا به باور عده زیادی از مسیحیان، حق مالکیت خصوصی، در نفس خود گناه است. مردم این کلام خدا را که می‌گویند «ریشه همه بدیها پول است» به غلط تفسیر می‌کنند. آنچه که منظور نظر کتاب مقدس است، این است که «عشق به پول ریشه همه بدیها است.» وقتی که تمام توجه و اشتیاق خود را صرف جمع‌آوری ثروت می‌کنیم، وقتی مادیات خدای ما بشود و به خدمت آن در آئیم، پول برای ما تبدیل به «بت» می‌شود.

من فکر نمی‌کنم در نهایت بتوانیم به مسئله مادیات و اقتصاد از راه صحیح آن بپردازیم مگر اینکه آنچه را که کتاب مقدس در رابطه با امور مادی گفته است فرا بگیریم. ما به پول و آنچه که از طریق پول به دست می‌آید، نیاز داریم؛ خدا آنها را برای بهره‌وری و برخورداری به ما ارزانی داشته است. و ما باید قوانینی را که خداوند در مورد مالکیت و پول در کتاب مقدس به ما داده است، فرا گرفته و مراعات کنیم.

۳) در رساله اول تیموتاوس ۹:۶ آمده است: «آنانی که می‌خواهند دولت‌مند شوند گرفتار می‌شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند.» آیا منظور از این عبارت این است که مسیحیان نباید دنبال ثروت بروند؟

در عهد جدید، تعلیماتی در رابطه با امور مالی، از زبان عیسی مسیح آمده است که از کلیه تعلیم مربوطه در کتاب مقدس برتر می‌باشند. یکی از این تعلیم، اخطاری است که عیسی مسیح به کسانی داده است که دل خود را به ثروت سپرده‌اند و اساس زندگی خود را بر روی اهداف شخصی و مال‌اندوزی استوار نموده‌اند. حالت فوق، یک مسئله ساده و معمولی نیست بلکه نظریه‌های حکمت‌آمیز فراوانی در این باره گفته‌اند و این مسئله ایجاب می‌کند که در برابر آن باید محتاط باشیم. در آیه مذکور نیز پولس رسول گوشزد نموده است که در خود بیندیشیم و دقت کنیم زیرا متابعت ثروت می‌تواند منجر به دام محیل و ویران‌کننده‌ای گردد. اشتیاق به ثروت و قدرتی که در پی آن متصور است، می‌تواند چشم انسان را به امور مهم و ارزشمند و مورد نظر خداوند کور کند یعنی ثروت روحانی. اشتیاق به ثروت یعنی اسیر شدن و پشت پا زدن به ارزش‌های انسانی و برای کسب قدرت دست به هر عمل گناه‌آلودی زدن. ثروت می‌تواند ما را ویران کند.

ما به آن کلام موجز در عهد جدید نیازمندیم: «عشق به پول ریشه همه بدیهاست.» پول در نفس خودش نمی‌تواند کاری انجام دهد. پول انسان را نمی‌کشد اما اشتیاق ما به پول و قدرتی که در آن نهفته است، ما را بر آن می‌دارد زندگی را بر اساس خواهش نفسانی خود دنبال کنیم. عیسی مسیح گفت است ما نباید گنج‌های خود را بر زمین بیندوزیم بلکه آنها را در آسمان اندوخته کنیم (متی ۶: ۱۹-۲۰). این تذکر و اخطار بسیار جدی است. ما نیاز داریم روح خود را جستجو کنیم تا مطمئن شویم و در دام هوسهای خود اسیر نگردیم و موفقیت‌های خود را در سایه غفلت از امور خدائی کسب نکنیم.

نیاز به لباس برای اندام برهنه اشکالی ندارد، نیاز به غذا برای رفع گرسنگی اشکالی ندارد. داشتن یک خانه راحت برای زندگی اشکالی ندارد. کسب سود در بازار داد و ستد هم اشکالی ندارد. نهایتاً منافع شما همه را شامل می‌شود. کسب سود و درآمد در طی عملیات بازرگانی، اثر مثبتی بر دنیای ما دارد. بدون بهره‌وری، تجارتی نخواهد بود و بدون تجارت

مواد لازم مادی برای زندگی وجود نخواهد داشت. میل به موفقیت، یک نیاز شرعی است. خداوند نیز در نهایت، موفقیت‌های مخصوصی را به مخلوقات خود وعده داده است ولی به دنبال موفقیت رفتن، در عرف کلام خدا همیشه موفقیت در راهیابی به ملکوت خداوند تعریف شده است. پولس رسول در رساله مذکور چنین تعلیمی به ما می‌دهد: اگر ما در امر دستیابی به موفقیت مادی، از تعادل لازمه تجاوز کنیم، ملکوت خدا را از دست خواهیم داد.

۴) مسیحیان در مقابل وسوسه فراگیرنده ماتریالیسم (ماده‌گرایی) در فرهنگ ما، چه عکس‌العملی باید نشان دهند؟

ماتریالیسم یا ماده‌گرایی احتمالاً یکی از ابعاد وسوسه‌انگیز برای یک شخص مسیحی است. چرا؟ ماتریالیسم آن طوری که باید و شاید یک فلسفه است با دیدی جهانی که حقیقت نهائی را در ماده می‌بیند. یعنی نهایتاً چیزی به نام حقیقت روحانی در آن وجود ندارد. این فلسفه نباید موجب اغوای یک شخص مسیحی گردد زیرا دیدگاه یک شخص مسیحی، به جای اندیشیدن به ماتریالیسم، محدود به خدا و حقایق روحانی است. در فلسفه ماتریالیسم جایی برای امور خدائی نیست.

معمولاً آنچه که ما از فلسفه ماتریالیسم فهمیده‌ایم، این است که ایده سفسطه‌آمیزی نیست بلکه حقیقتی فراگیر از امور مادی و کسب ثروت است که هدف نهائی زندگی را در ثروت اندوزی دانسته است. این مسئله می‌تواند برای عالم مسیحیت یک تجربه واقعی باشد چرا که مسیحیان نیز مانند سایرین علاقه‌مند هستند و سائل و مواد لازم را جهت رفاه و آسایش خویش فراهم آورند. ما مسیحیان همچنین می‌توانیم در گناه حرص و آزمندی سقوط کنیم. مسیحیان باید بسیار هوشیار باشند و به اخطارهای عهد جدید در مورد دلبستگی به رفاه دنیائی و عواقب آن بیندیشند. من توصیه می‌کنم مسیحیان ضمن حفظ هوشیاری کامل، از آنچه که خداوند از نظر مادی برای رفاه زندگی آنان مقرر کرده است استفاده کنند چون هدف من حقارت آنان و انکار نعمات خداوند نیست. ما مسیحیان باید راه شایسته استفاده از مادیات را فراگیریم. پولس رسول به خوبی یاد گرفته بود چگونه قانع باشد، چگونه محدود باشد و یاد گرفته بود چگونه از موفقیت‌هایی که کسب کرده بود یا نکرده بود راضی باشد و در هر وضعیتی خداوند را شکر کند. منابع فراوان و امکانات وسیع در دنیای ما موجب شده

است که در استفاده از نعمات خداوندی دچار لغزشهای زیادی شویم. اگر به عهد عتیق مراجعه کنید، متوجه خواهید شد که مردم یهود، موفقیت‌های به دست آمده را عملی غیرشرعی تلقی نکرده‌اند. خداوند بارها وعده داده است اگر او را اطاعت کنیم، او هم برکت خود را به زندگی ما خواهد بخشید.

اما در نظر عیسی مسیح، موضوع اصلی این است که دل انسان به کجا متمایل است؟ برتری ما در جستجوی ملکوت و حقیقت خدا است. اگر دل‌های شما در مسیر جستجوی ملکوت خدا باشد، او راضی می‌شود و دارائی‌ها و موفقیت‌های شما برکت می‌دهد، پس در مورد این نعمات احساس گناه نکنید بلکه خداوند را شکر کنید و از منابع مالی خود مسئولانه استفاده کنید.

۵) آیا مقررات عشریه یا ده یک که در کتاب مقدس آمده است، در مسیحیت امروز نیز مصداق پیدا می‌کند؟

عده زیادی از مسیحیان معتقدند که قانون پرداخت عشریه یا ده یک در مسیحیت اجباری نیست چرا که یک فرمان مربوط به عهد عتیق است که به طور اخص در عهد جدید اجراء نشده است.

حتی اگر قانون ده یک جزء پیمان خداوند با بنی اسرائیل در عهد عتیق بوده باشد، من فکر نمی‌کنم آنچه را که خداوند در آن زمان از بنی اسرائیل تقاضا کرده است، به علت سکوت عهد جدید، منسوخ شده باشد. اگر قانون ده یک در عهد جدید ملغی شده باشد، انتظار آن می‌رود که تعلیمات صریحی در مورد عدم کاربرد آن در عهد جدید موجود باشد. قانون عشریه، تکلیف و مسئولیتی در امور اقتصادی عهد عتیق بوده است که باید امروز هم اجراء شود. مخصوصاً وقتی دانسته باشید که اجتماع اولیه عهد جدید، بخصوص در میان یهودیان بنیان نهاده شده بود، کسانی که عملاً آن را اجراء می‌نمودند، مگر اینکه دستور صریحی مبنی بر لغو آن قانون دریافت کرده باشند. این مسئله را در حالی عنوان می‌کنیم که هیچگونه مدرکی دال بر اجراء قانون عشریه در عهد جدید وجود ندارد.

وقتی که عیسی مسیح بر زمین ساکن بود و هنوز عهد جدید تشکیل نشده بود، فریسیان را به خاطر اجراء درست قانون عشریه تحسین می‌کرد و از سوی دیگر آنها را در مورد

کم فروشی سرزنش می کرد. ولی عیسی مسیح مطمئناً آنها را در مورد وسواسی که در این مورد خاص نشان می دادند، می ستود، آنها ده یک پول و محصولات خود را ادا می کردند. ده یک کمترین موجودی و محصولات خود را ادا می کردند. بیشتر عشریه ها در عهد عتیق به صورت محصولات کشاورزی و دامی پرداخت می شد زیرا جوامع آن روزگار بیشتر در امر کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند. فریسیان به قدری در تقدیم ده یک به حضور خداوند پای بند بودند که اگر مقداری جعفری در پشت دیوار خانه شان می روئید، ده یک آن را ادا می کردند. درست مثل اینکه شما یک سکه ده سنتی در خیابان پیدا کنید و یک پنی از آن را به خداوند تقدیم کنید. عیسی مسیح گفت که فریسیان به قدری در این مورد وسواس دارند که ده یک «فلس» آخر را نیز می پردازند و آنها را به خاطر این کار ستود (لوقا ۱۱: ۴۲).

وقتی عهد جدید از قانون عشریه صحبت می کند، هدفش این است که تقدیم ده یک اموال توسط مسیحیان، بیانگر روح سپاسگزاری از خداوند است نه اجرای شریعت. وقتی عهد عتیق و عهد جدید را با هم مقایسه می کنیم، بخصوص در کتاب رساله به عبرانیان، کاملیت و غنای عهد جدید را نسبت به عهد عتیق درک می کنیم. بهره هائی که ما به عنوان مسیحی از خداوند می یابیم، بیش از آنچه هست که مردم عهد عتیق از آن برخوردار بوده اند و این نشان می دهد مسئولیت مردم عهد جدید در تقدیم عشریه اموال، بیش از مردم عهد عتیق می باشد. ما امروز در وضعیت اقتصادی بهتری قرار داریم. لازم است بگویم مسئله ده یک، نمونه و استاندارد برای «سوپر مسیحی» بودن نیست ولی می تواند سنگ مبنا باشد، می تواند زیر بنا باشد. پرداخت عشریه قدم اول برای یک فرد مسیحی است، کسی که نعمات خدا را درک کرده و از آن برخوردار شده است.

۶ کتاب مقدس در مورد مسئولیت ما در پرداخت مالیات به دولت چه رهنمودی دارد؟

ظاهراً چنین به نظر می رسد که پاسخ سؤال شما از طریق کتاب مقدس بسیار ساده است. خداوند ما عیسی مسیح می گوید: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا» (متی ۲۲: ۲۱). در عهد جدید، حواریون به ما تعلیم می دهند: به کسانی که شایسته احترامند، احترام بگذارید و مالیات خود را به مرجعی که حق اوست پرداخت کنید. ما باید مالیاتی را که به وسیله دولت به ما تعلق می گیرد پرداخت کنیم.

سئوالات بسیاری از سوی مسیحیان و بخصوص در سالهای اخیر در مورد مالیات مطرح شده است. سئوالاتی در این ردیف: آیا باید قیصر (سمبل حکومت) را اطاعت کنیم و به او مالیات بپردازیم و او مالیات های ما در راه گسترش فرمانروائی خود به کار گیرد؟ آیا باید به قیصر چیزی را بدهیم که در اصل متعلق به او نیست؟ ما به خاطر داریم، مرجع اصلی طرح این سئوالات در عهد جدید، در زمان خود نیز شرایط معماً آمیزی بوده است. مردم نزد عیسی مسیح می آمدند و از او سوال می کردند چرا حواریونش مالیات پرداخت نمی کنند؟ مسیح واقعاً پاسخ این سؤال را نداده است و این موضوع مرا نگران می کند. من از خودم می پرسم: آیا واقعیت دارد که حواریون مسیح مالیات خود را پرداخت نمی کردند؟ و آیا شرایط آنها اصلاً مقتضی برای پرداخت مالیات بود یا نه؟ منظورم این است که آیا حواریون به خاطر ظفره رفتن از پرداخت مالیات مرتکب گناه می شدند یا نه؟

درک این واقعیت ها از طریق عهد جدید بسیار دور از دسترس است یعنی آیا در آن زمان احترام به قوانین مدنی و حاکمیت و احساس مسئولیت در مقابل وظیفه اجتماعی مطرح بوده است یا نه؟

به زعم پاره ای از مسیحیان، راههای گریز دیگری برای پرداختن مالیات وجود دارد و آن را چنین بیان می کنند: «حرفی نیست، مالیاتی را که مقرر شده است به دولت ادا می کنیم اما مسئله اینجاست که دولت به ما می گوید مالیات حق اوست. ولی واژه due (وظیفه) معنی گسترده تری دارد.» حداقل به مفهوم تاریخی آن از زبان ارسطو: نفس عدالت، دادن چیزی است که حق مردم است نه اینکه شایسته آن باشند. ولی حق آنها چیست؟ شرایطی به وجود می آید که موارد خاصی برای یک شخص یا یک سازمان وظیفه می شوند. فرض قبلی و ناگفته این است که دولت، خود را ذیحق گرفتن مالیاتی می داند که از طریق قانونی وضع کرده است ولی بعضی افراد (از جمله فرانسیس شافر) این سؤال را مطرح کرده اند: آیا شایسته است وجهی را داوطلبانه به دولت پرداخت کنیم ولی دولت آن را در راه های نادرست خرج کند؟ بیشتر مسیحیان در مقابل مالیات های غیرعادلانه، به ناچار تسلیم شده اند و این یکی از مشکلات پرداخت مالیات است. ولی در عین حال تعلیمات عهد جدید در مورد مالیات، یک منع قطعی برای پرداختن مالیات نیست.

۷) در مورد قرض کردن چه می‌گوئید؟ مسیحیان می‌توانند از کارت اعتباری استفاده کنند و برای خرید اتومبیل، خانه و تفریح و غیره، پول قرض کنند؟

در رابطه با سؤال شما بحث‌های زیادی در کلیسای مسیح جریان دارد. عده‌ای بر این عقیده‌اند که تحت هیچ شرایطی نباید یک مسیحی خود را گرفتار مسائل مالی و بدهکاری کند و دلیل درستی نظریه خود را این‌آیه می‌دانند: «مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن با یکدیگر...» (رومان ۱۳:۸).

در بخش‌های حکمت‌آمیز عهد عتیق اخطارهای فراوانی به افرادی که مرتکب حماقت‌های ساقط‌کننده‌ای می‌شوند، داده شده است. من از آن آیات چنین برداشت کرده‌ام: عمل استقراض برای مقاصد شخصی، کاری نابخردانه و در زمره اعمالی است که موجب سقوط انسان می‌شود. ولی در عین حال نمی‌توان آن اخطارها را تعمیم داده آنها را یک منع کلی برای وام گرفتن تلقی نمود.

در جوامع امروزی و در طی معاملات پولی گسترده و مراحل مختلف تجاری، داد و ستدها نه تنها با اسکناس بلکه در قالب چک و کارت‌های اعتباری صورت می‌گیرند. ما هم از چک و کارت اعتباری استفاده می‌کنیم. کارت اعتباری از راه‌های گوناگونی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بعضی اوقات از آن به جای کارت شناسایی هم استفاده می‌کنیم، در ضمن عملیات تجاری و در زمانی که وجهی در جریان نقل و انتقال است و در سررسید مقرر پرداخت خواهد شد، معرف ما می‌باشد. این روش نیز مستلزم خطرات زیادی است به خاطر اینکه افرادی غیر مسئول پیدا می‌شوند که شخصیت واقعی خود را پشت نام خود مخفی کرده و موجب فریب سایرین و اختلال در روند تجارت می‌شوند.

من هم از کارت اعتباری استفاده می‌کنم زیرا تسهیلات زیادی برای من به وجود آورده است. در موقع مسافرت نیازی نیست که پول زیادی با خودم حمل کنم و همچنین می‌توانم با کارت اعتباری عملیات مالی خود را ثبت کنم. روش شخصی من این است که هزینه‌های جاری را در طی یک دوره معین نقداً نمی‌پردازم بلکه آنها را در پایان مدت مقرر تسویه می‌کنم. در حقیقت می‌شود گفت که کارت اعتباری، نقش یک دسته چک را برایم ایفا می‌کند.

در سیستم اقتصادی آمریکا، استفاده از وام جهت تامین نیازهای اساسی نظیر، خانه و اتومبیل بسیار متداول است. عده بسیار کمی از مردم می‌توانند بهای یک خانه را نقداً

بپردازند. این حقیقت که من می‌توانم بهای یک خانه را در بیشتر از سی سال پرداخت کنم، منافع و توجیه خاص خود را دارد. ما سرانجام بهای خانه را خیلی بیشتر از بهای واقعی آن خواهیم پرداخت و این افزایش مربوط به سودی است که پرداخت می‌کنیم ولی در عین حال این مزیت را دارد که به خانه‌ای می‌رویم که متعلق به خودمان است و از سوی دیگر، این وام مسئولیتی برای ما ایجاد می‌کند. من هیچ منع اساسی در مورد وام گرفتن در کتاب مقدس نمی‌بینم ولی اصل مسئله این است که باید در به کارگیری و استفاده از وام، عاقلانه رفتار کنیم.

۸) آیا کتاب مقدس موضع مشخصی در رابطه با لاتاری و قمار دارد؟

بگذارید سؤال شما را به طریق دیگری مطرح کنم: آیا اشاره صریحی در کتاب مقدس دال بر منع قمار و لاتاری وجود دارد؟ من موردی مشاهده نکرده‌ام. به هر حال کلیسای مسیح بر اساس مفهوم صریح بعضی قوانین مخصوص کتاب مقدس، نگاه موافقی به قمار و لاتاری ندارد. به عنوان مثال در کلیسایی که من در آن خدمت می‌کنم، ما به این مسئله معترف هستیم که نه تنها تعلیمات صریح کتاب مقدس را پیروی می‌کنیم بلکه استنتاج‌های لازم را از کتاب مقدس، در موقعیت‌های لازم نیز پیروی می‌کنیم. کتاب مقدس قوانین مشخصی دارد، از جمله مهم‌ترین آنها قانون نظارت می‌باشد. با توجه به این قانون ما موظفیم بر مواضع خود نظارت کامل داشته باشیم، نظارت بر میزان مالکیت و کاربرد آن، ممانعت از اسراف و چگونگی مصرف پول.

مشکل بزرگ من با قمار و بخصوص لاتاری، به شخصه سرمایه اندکی است که برای شروع لازم دارند و بنابراین می‌توانند در قشر فقیر جامعه سرایت کنند. افراد تهی دست، در رویای دستیابی به رفاه و آسودگی می‌باشند. آنها در رویای یک خانه و یک اتومبیل زیبا می‌باشند. یک کارگر در آرزوی رهایی از مشقت روزانه و دستمزد اندک است. او با کار کردن برای دستمزد اندک ساعتی و اتکاء به بیمه بیکاری دولت، هرگز فرصت این را نخواهد داشت که اندوخته‌ای داشته باشد و اطمینان خاطر برای خویش فراهم آورد یا برای آینده پس اندازی فراهم سازد. تنها شانس او برای دستیابی به امنیت مالی و تثبیت وضعیت خودش، پناه بردن به لاتاری و قمار در کازینوهاست. او پول اندک خود را به امید کسب میلیونها دلار

به داو می‌گذارد و این رویای اوست ولی او مطلقاً نمی‌فهمد کارکرد این سیستم چگونه است، و انبوهی از احتمالات پیش روی اوست که شانس برنده شدن را بسیار اندک می‌کنند. وقتی در پنسیلوانیا بودم، به اتفاق سایر دوستان با معضل قمار مبارزه می‌کردیم و همه ما نگران این جرم سازمان یافته و مواردی دیگر نظیر آن بودیم. این جرم‌های سازمان یافته، ریشه در قدیم داشتند. وقتی من جوان بودم یک موسسه لاتاری در پنسیلوانیا بود که تحت نظر دولت نبود بلکه مافیای آن را اداره می‌کرد. هر کس می‌توانست تقریباً در هر گوشه خیابان‌های پیتسبورگ، بلیط‌های لاتاری را تهیه کند. چیزی که باعث حیرت من گردید این بود که وقتی دولت (منظور حکومت ایالتی در آمریکا است) اداره این کازینوها را به عهده گرفت تا عواید آن را صرف رفاه اجتماعی کند، احتمال برنده شدن در لاتاری بسیار پائین‌تر از زمانی شد که این موسسه زیر نظر مافیا اداره می‌شد. ما می‌دیدیم که دولت از اشتیاق مردم برای ثروتمند شدن و یک شبه راه صد ساله را پیمودن، سوء استفاده می‌نمود و با این گونه سرمایه گذاری جدید اما خطرناک، مردم فقیر را به بازی می‌گرفت.

۹) يك نفر مسیحی در مقابل شرط بندی چه موضعی باید داشته باشد؟

وقتی یک ابهام اخلاقی در فرهنگ بروز می‌کند، شایسته است آن را از دریچه کتاب مقدس بررسی کنیم. اگر به خیابان بروید و از صد نفر مسیحی سوال کنید: «آیا قمار کار اشتباهی است؟» احتمالاً ۹۵ نفر از آنها بلااراده پاسخ می‌دهند: «بله کار اشتباهی است.» به عبارت دیگر خرده فرهنگ سنتی ما برآمده از جامعه مسیحی می‌باشد که قرن‌ها است واکنش شدیدی در برابر معضل قمار از هر نوعش دارد.

کتاب مقدس نگفته است «شما نباید قمار کنید.» بنابراین قبل از اینکه در دنیا ادعا کنیم که خداوند با هر نوع قمار مخالف است باید بسیار مراقب باشیم. در مورد سرمایه‌گذاری در بازار، سرمایه‌گذاری در شرکت‌ها و هر نوع سرمایه‌گذاری دولتی، در تمام این شرایط، سرمایه‌خود را به شانس واگذار کردن و نوعی قمار است. چه فرقی موجود است بین اینکه سرمایه خود را روی شرط بندی اسب‌دوانی یا سرمایه‌گذاری در بازار بورس نیویورک صرف کنید؟ بعضی از نظریه پردازان دینی، بین سرمایه‌گذاری در بازی‌های شانسی (لاتاری) و امور تجاری و امور مهارتی (شرط بندی در اسب‌دوانی یا اتومبیل رانی) تفاوت

قائلند. سرمایه‌گذاری در یک شرکت که توسط من اداره می‌شود و موقعیت کاری آن تا درجه‌ای مربوط به سطح توان کاری، فرآورده‌ها و عقل و مهارت من است، یک مورد است و مورد دیگر سرمایه‌گذاری به امید تحولات آینده می‌باشد که آن خود نوعی شرط بندی است. من فکر می‌کنم برخورد با مسئله شرط بندی، قمار و لاتاری از دیدگاه کتاب مقدس، توجه به قانون «نظارت» در کتاب مقدس می‌باشد. خداوند منابع مشخصی از بهره‌وری، مهارت و استعداد در اختیار ما نهاده است و مامستولیم از آنها به طریق عاقلانه‌ای استفاده کنیم. خداوند این نگاه مخالف را در مورد هدر دادن منابع مالی و بی‌دقتی در امر امانت، به ما بخشیده است. مشکل بزرگ ما با معضل قمار، عدم نظارت بر آن است. در مسابقات اسب‌دوانی و سگ‌دوانی یا سازمان‌های دولتی لاتاری، احتمال برنده شدن خیلی کم است، بخصوص در شرط بندی‌های مربوط به آینده. اینها راههای ضعیفی برای سرمایه‌گذاری می‌باشند و به خاطر همین می‌گوییم که مسیحیان نباید وارد این جریانها شوند.

۱۰) در رساله دوم به قرن‌تینان ۸: ۱۳-۱۵ چنین به نظر می‌رسد که پولس رسول نوعی تعادل معیشتی را توصیه می‌کند. آیا این بیانیه را می‌توان در مسیحیت امروز تسری داد؟

پولس در این آیات به کلمه Equality (برابری) از یک دید اقتصادی نگاه کرده است. او مخصوصاً در آیات ۱۳ و ۱۴ می‌گوید: «البته منظورم این نیست که دیگران به قیمت ناراحتی و زحمت شما در رفاه باشند بلکه به گونه‌ای به یکدیگر کمک کنید که همه به یک اندازه و یکسان داشته باشند.»

عده‌ای از این آیه ساده چنین برداشتی دارند که پولس رسول به طریق کنایه‌ای، ایده مارکسیسم را تأیید کرده است. کسانی که می‌کوشند مارکسیسم را با مسیحیت ترکیب کنند، برداشت نامناسبی از این آیات دارند و من معتقدم که به کلی از درک مفهوم این آیات به دور افتاده‌اند و از مفهوم آنچه که کتاب مقدس در مورد مالکیت خصوصی گفته است نیز بی‌خبرند. عهد عتیق ثروت را نه بر اساس عدم تساوی بلکه بر اساس انصاف مجاز دانسته است. انصاف با مساوات اندکی متفاوت است یعنی اگر کسی کار کند مستحق برخورداری از نعمت فراوان است، او آنچه را که کاشته است می‌درود و این مورد در عهد جدید نیز تسری

یافته است. در دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰ پولس رسول گفته است: «هر کس نمی خواهد کار کند، چیزی برای خوردن نخواهد داشت.»

پولس در رساله دوم به قرن‌تیان، اشاره به وضعیت اقتصادی فرد مسیحی نکرده است بلکه سخن او در مورد دستگیری و امور خیریه توسط کلیساها می باشد. او در مورد مسئولیت جماعت کلیسائی و مشارکت آنها در مواقع بحرانی صحبت می کند، مشارکت جماعت در تسلی و در مواقع بروز سوانح. در اورشلیم همزمان با آزار مسیحیان، یک قحطی بزرگ وقوع یافت و مسیحیان در وضعیت ناامیدکننده ای قرار گرفتند ولی چندین کلیسا در سایر کشورها برای آنها اعانه جمع آوری نمودند. پولس در این مورد در اول قرن‌تیان باب ۱۶ سخن گفته است و به کلیساهای قرنطیه در رابطه با بلائی که بر مسیحیان اورشلیم وارد آمده است نامه نوشته است و از آنها خواسته است مانند سایر کلیساها در نقاط مختلف، مسئولیت داشته باشند و به مسیحیان اورشلیم کمک کنند. و در رساله دوم به قرن‌تیان، به آنها یادآوری می کند که بعضی از کلیساهای دیگر، فداکارانه هدایای خود را به مسیحیان اورشلیم عرضه داشته اند.

اتفاقاً بعضی از اساتید و دانشمندان که در زمینه تاریخ کلیسای اورشلیم تخصص دارند و شرایط سخت آنجا را پس از وقوع قحطی مطالعه کرده اند می گویند: تدبیری که در رفع آن معضل به کار رفت، از نوعی زندگی اشتراکی سرچشمه گرفته بود ولی این تجربه با شکست مواجه شد. این شکست فقط بدین دلیل بود که ایده ای شبیه ایده مارکسیستی بر اقتصاد آن جامعه حاکم شده بود. شما هم اگر مایلید، ساحت کلیسا را از چنین ایده هائی که با شکست مواجه شده اند پاک کنید.

۱۷

زندگی و مرگ

تو مرا در رحم مادر نقش بستی و مرا به وجود آوردی.
تو را شکر می کنم که مرا این چنین شگفت انگیز آفریده ای،
با تمام وجود دریافته ام کارهای تو عظیم و شگفت انگیز است.

بلی حتی پیش از آنکه من به وجود بیایم
تو مرا دیده بودی.

پیش از آنکه روزهای زندگی من آغاز شود،
تو همه آنها را در دفتر خود ثبت کرده بودی.

مزمور ۱۳۹: ۱۳-۱۶

سئوالات این بخش

- ۱- عقیده شما در مورد سقط جنین چیست و آیا از نظر کتاب مقدس شایسته است؟
- ۲- آیا شرایطی وجود دارد که سقط جنین را توجیه کند؟
- ۳- اگر از طریق آزمایشات پزشکی، جنینی ناقص الخلقه تشخیص داده شود، می توان آن را سقط کرد؟
- ۴- سقط جنین اطفالی که در اثر روابط جنسی نامشروع به وجود آمده اند، گناه است؟
- ۵- آیا کتاب مقدس اشاره ای به مرگ داوطلبانه انسان برای جلوگیری از درد و رنج دارد؟
- ۶- چه کسی تصمیم می گیرد شریان های حیاتی یک بیمار لاعلاج را قطع کنند؟
- ۷- نقطه نظر مسیحیت در مورد قتل عمد چیست؟

۱) عقیده شما در مورد سقط جنین چیست و آیا از نظر کتاب مقدس صحیح است یا نه؟

در جهان، واعظان دروغینی هستند که فریادشان به گوش می رسد. آنها واعظان زوال دنیا هستند و شنیدن صدایشان بسی طاقت فرساست. ما به انسانهایی که در روح انسان دوستی، با هم یک صدا هستند احترام می گذاریم. هر گاه سئوالی در مورد سقط جنین مطرح می شود، من به سختی تکان می خورم. من بر این باورم که موضوع سقط جنین که اکنون به صورت یک قانون عمومی درآمده است، بزرگترین شرارت در تاریخ ملت ماست و مرا بر آن می دارد که از آمریکائی بودن خود شرمگین شوم. من از پزشکیانی که به این امر می پردازند شرمندهم و عمیقاً از کلیسا به خاطر قصورش و عدم اعتراضش به این خونریزی آشکار شرمندهم.

سقط جنین شرارت بزرگی است و بنابراین آنچه که در مورد ماهیت خدا آموخته ام، اعلام می کنم سقط جنین تخطی از قانون خداوند است چون از ابتدا تا انتهای کتاب مقدس، ارزش زندگی انسان تقدیس و تأیید شده است. هر گاه ما می بینیم زندگی انسان بی ارزش می شود، آن چنان که به روشنی در ویرانگری و نابودی یک طفل متولد نشده آشکار است، احساس می کنیم آنهائی که ارزش و عظمت انسان را فریاد می زنند، در پیشگاه داوری خداوند به گناه خود اعتراف می کنند.

از دیدگاه کتاب مقدس، این موضوع به اصل زندگی مربوط می شود. ظاهراً متهم کردن شخصی به قتل، در حالی که موجود زنده ای را نکشته است، قدری سفسطه آمیز است ولی به تعبیر کتاب مقدس، حیات از آبستنی آغاز می شود. ما این تعبیر را بارها، چه در ادبیات نبوتی کتاب مقدس، چه در مزامیر داود و چه در عهد جدید، آنجائی که الیزابت و مریم یکدیگر را ملاقات می کنند، دیده ایم. بعد از اینکه مریم با نیروی روح القدس به عیسی حامله شد، یوحنا تعمید دهنده در بطن مادرش الیزابت به ظهور «مسیح» خداوند بشارت داد و الیزابت مادر یحیی، بشارت کودک در بطن خود را به اطلاع مریم رسانید یعنی این دو طفل قبل از اینکه متولد شوند با هم ارتباط برقرار کرده بودند. ارمیای نبی و پولس رسول هر دو از اختصاص یافتن خود به خداوند و تقدیس یافتن از خداوند، آنگاه که هنوز در بطن مادر خود بوده اند، سخن گفته اند. این مورد و موارد بسیار دیگری اشاره روشنی است بر اینکه زندگی

و حیات قبل از تولد آغاز می شود یعنی از آغاز حاملگی مادر. من دعا می کنم که این نسل به خود بیاید و در مورد سقط جنین دیدگاه دیگری پیدا کند و کاری کند که تقدس و ارزش از دست رفته حیات اعاده شود.

۲) آیا شرایطی وجود دارد که «سقط جنین» از نظر يك نفر مسیحی واقعی، موجه باشد؟

سالها پیش کاردینال تام تریون با یک مشکل اخلاقی بزرگ مواجه شد. او بر سر دو راهی بزرگی قرار گرفت که می باید یکی از آن دو را برگزیند. راه اول وفادار ماندن به کلیسا و قوانین آن و راه دوم وفاداری به ابراز محبت و دلسوزی نسبت به بستگان. خواهر او حامله بود و در وضعیتی قرار گرفته بود که وضع حمل برایش احتمال خطر مرگ را داشت و تنها راه نجات او از مرگ، سقط جنین بود. در آن وضعیت، نهایتاً یا مادر باید فدا می شد یا طفل متولد نشده. تصمیم گیری بسیار دشوار بود. کاردینال، بیشتر مایل به نجات خواهرش بود ولی موارد قانونی کلیسا در آن زمان او را بر آن می داشت که به زندگی جنین نیز بیندیشد. عکس العمل مردم در این شرایط خاص، بسیار متفاوت است. به هر حال طفل به دنیا آمد و خوشبختانه مادر هم آسیبی ندید. منظورم از بیان این واقعه این است که بگویم وقتی شخصی با این سؤال مواجه می شود که در چنین شرایطی زندگی مادر را برگزیند یا نوزاد را؛ ما وارد یک موضوع کاملاً متفاوت اخلاقی می شویم. وقتی در مورد مسئله ای که برای آمریکا عمومیت پیدا کرده است یعنی سقط جنین بحث می کنیم، من فکر می کنم بین سقط جنین صرف و سقط جنینی که به منظور بقای زندگی مادر انجام می شود، باید تفاوت زیادی قائل شویم.

مسئله وقتی مشکل می شود که بین این دو تداخل ایجاد شود و این سؤال از طرف مردم مطرح شود: «آیا منظور شما این است که زندگی مادری در معرض خطر مرگ قرارگیرد تا دختر یا پسری سالم به دنیا بیاید... و پس از تولدش متهم به گرفتن جان مادر بشود؟» من فکر می کنم که این یک موضوع جداگانه و کاملاً متفاوت است. من ترجیح می دهم ابتدا این دو سؤال را قبل از اینکه به آن پاسخی داده باشم از هم تفکیک کنم. در اینجا می خواهم بگویم: بسی انسان های تواناتر و عالم تر از من در علم الهیات، در مورد مشروعیت سقط جنین در

وضعیتی که وجود جنین، زندگی مادر را تهدید به مرگ کند اختلاف عقیده داشته و دارند. عقیده شخصی من (این فقط «آر. سی. اسپرول» است که این را می گوید، آن را به پای تعصب مسیحیت نگذارید) این است که سقط جنین در هر شرایطی منصفانه نیست. سقط جنین موقعی با اگرها و اماهای فراوان مواجه می شود که مسئله جان مادر یا فرزند مطرح شود. فراموش نکنید، قصد ندارم با آنهایی که با من اختلاف عقیده دارند، وارد جنگ صلیبی شوم ولی به هر حال این عقیده شخصی من است که با هر گونه سقط جنین شدیداً مخالفم.

۳) وقتی من آخرین فرزندم را حامله بودم، دکترم از من پرسید که آیا مایلم از طریق **amniocentesis** نسبت به طبیعی بودن طفل خود مطمئن شوم یا نه؟ بر اساس این حقیقت که خداوند به پزشکان توانائی انجام این کار را داده است، آیا فکر می کنید اگر طفل غیرطبیعی باشد، سقط جنین لازم می شود؟

به عنوان یک نفر مسیحی لازم است به عقب برگردیم و این سؤال را مطرح کنیم که زندگی از چه وقتی آغاز می شود؟ به عنوان مثال اگر از دیدی بسیار سنتی و کلاسیک به این مورد بپردازیم، این سؤال مطرح می شود: فرض کنیم ما توانائی آن را نداریم که پیش از تولد طفل تشخیص دهیم که او ناقص الخلقه می باشد یا نه، حال بعد از تولد می بینیم او غیر طبیعی است. آیا باید او را از بین ببریم؟

عده ای به من خواهند گفت: «شما مسئله را قاطی کرده اید.» نه، مطلقاً این طور نیست زیرا واقعیت امر و مسئله اصلی این است که آیا از دیدگاه اخلاقی حق آن را دارید، بعد از اینکه زندگی و حیات یک انسان شکل گرفته و شروع شده است، او را نابود کنید؟ اگر گرفتن جان یک انسان بعد از تولدش نوعی قتل است، پس مسئله چه تفاوتی دارد، چه بعد از تولد باشد چه پیش از تولد؟

من ایمان دارم که زندگی جنین از لحظه آستن شدن مادر شروع می شود، بنابراین نمی توانم بپذیرم اگر کسی پیش از تولد طفل از نقص او آگاهی یابد، عمل سقط جنین را توجیه کند و آن را اخلاقی و منصفانه بداند.

اکثر درخواست هائی که در این روزگار مطرح می شود در مورد وضعیتی است که سقط جنین را ایجاب می کند. اکثر سقط جنین هائی که صورت می گیرند، به منظور آسودگی والدین

می باشند نه به دلیل درگیر شدن با وضعیتی مشکل، ناشی از داشتن یک بچه ناقص الخلقه و تبعات و آزردهای آن.

شاید در حقیقت سؤال شما مربوط به euthanasia (مرگ داوطلبانه و آسان) باشد؟ قبل از سال ۱۹۶۰، ما یک بحث جدی در مورد مسئله سقط جنین را آغاز کردیم. من چه از جانب اساتید علوم الهی و چه از جانب مدرسین اخلاق، هیچ موردی را نشنیده‌ام که از «بچه کشی» دفاع شده باشد و همچنین هیچ نظر موافقی با گزینش مرگ آسان برای افراد مسن و دردمند مشاهده نکرده‌ام. این موارد برای امروز دیگر مطرح نیستند. ولی من معتقدم که پذیرش سقط جنین، مقدمه‌ای برای پذیرش و تصویب «مرگ آسان» یا داوطلبانه می باشد.

۴) آیا اگر زنی، طفلی را که در اثر روابط نامشروع پیدا کرده است سقط کند، گناه کرده است؟

کسانی که با سقط جنین داوطلبانه یا مقتضی مخالفت می کنند، مخالفت آنها بدین دلیل است که متقاعد شده اند که زندگی انسان قبل از تولدش آغاز می شود. سؤالی که نسل ما در مورد مشروعیت سقط جنین دارند، بسیار متفاوت است. مسئله این نیست که آیا سقط جنین اگر از نظر پزشکی لازم آید یا از نقطه نظر آبستنی ناخواسته در اثر زنا با محارم یا تجاوز جنسی صورت گیرد، شرعی است یا نه؟ بلکه معضل اصلی این است که سقط جنین را به خاطر آسوده شدن از دردسرهای بچه داری و زحمات ناشی از آن انجام می دهند. اشاره من به این مورد، نه به خاطر طفره رفتن از پاسخ به سؤال شما بلکه تا هشدار می باشد که مردم در برخورد با چنین شرایط خاصی گمراه نشوند.

بسیاری از دانشمندان و اساتید کتاب مقدس که شدیداً با سقط جنین مخالفند، در شرایط خاصی آن را تجویز می کنند، مانند آبستنی ناشی از زنا با محارم و آبستنی ناشی از تجاوز جنسی یا در حالتی که زندگی مادر در خطر باشد. من مایلیم بگویم تعداد انگشت شماری از متفکرین دینی هستند که معتقدند سقط جنین با هر بهانه‌ای، ارتکاب گناه و قتل است و دوست دارم شما مرا در زمره آنان بدانید. من سقط جنین را حتی با اقتضای پزشکی تأیید نمی کنم زیرا هیچ مجوز اخلاقی در کتاب مقدس پیدا نکرده‌ام که در مورد وضعیت خاص سؤال شما، سقط جنین را مجاز بدانم. ولی از سوی دیگر دقیقاً نمی توانم بگویم سقط

جنین در مواردی که جنین ناشی از روابط نامشروع با محارم یا ناشی از تجاوز جنسی باشد، برخلاف قانون خدا باشد. تجاوز به عنف بزرگترین هتک حرمت یک زن است، سپس پرسیدن این سؤال از او که آیا می تواند پیامد این تجاوز و هتک حرمت را، چیزی که خود نخواسته است، تحمل کند و به آن تسلیم شود؟ و من مطمئنم عده زیادی با آن موافقت و سقط جنین او را مجاز می دانند ولی چیزی که مرا به فکر وامی دارد این است که به هر حال جنینی که در رحم اوست، یک انسان است و انتظار برای تولد او برای مادر بسیار تاسف آور و توأم با رنج است. من پیشنهاد می کنم مادر، این شرایط سخت را و این مصیبت را به جان خریداری کند، به خاطر اینکه زندگی یک طفل و یک انسان زنده، قربانی اشتباه والدین نشود.

۵) آیا کتاب مقدس چیزی در مورد مرگ آسان یا داوطلبانه گفته است؟

هیچ تذکر صریحی در کتاب مقدس در این مورد وجود ندارد. نسل ما برخلاف نسل گذشته، در اثر پیشرفت‌هایی که در زمینه فن آوری و پزشکی صورت گرفته است، نیاز به دانستن پاسخ این سؤال را حس می کند. ما می بینیم شخصی را که طبیعتاً مرده است، به کمک ابزار و تجهیزات پزشکی زنده نگه داشته اند. این مسئله موجب بروز سؤالات اخلاقی زیادی شده است و بسیاری از پزشکان هوشمند، به دنبال راه چاره‌ای هستند.

از زمانی که انسان با رنج درگیر شده است، این سؤال نیز در ذهن او مطرح شده است. رنج و درد پدیده قرن بیستم نیست. مردم تمام نسل‌ها با دردها و آلام درگیر بوده اند. کتاب مقدس حاوی راهکار و مجوزی برای انسان مبنی بر اینکه بتواند به زندگی شخصی که رنج می برد خاتمه دهد، نمی باشد. تنها جایی که در کتاب مقدس در این مورد بدون هیچ تفسیری اشاره شده است، وقتی است که شاول پادشاه پس از شکست سخت و حقارت باری که در جنگ متحمل شد، از سربازانش تقاضا کرد او را کمک کنند تا روی شمشیر خودش بیفتد و خودکشی کند تا مبادا دستگیر و توسط دشمنانش اسیر شود. شاید این گونه‌ای مرگ داوطلبانه باشد ولی در کتاب مقدس اشاره نشده است به اینکه خداوند این کار را ستوده باشد.

عموماً در کتاب مقدس، تأکید بسیار زیاد و سختی به تقدس زندگی شده است و ما می دانیم یکی از بزرگترین تقاضای مقدسین در تاریخ، اشتیاق آنها به مردن بود ولی اجازه نداشتند خود را نابود کنند. «کی یر کی گارد» در مقاله بلندی چنین گفته است: «یکی از

بدبختی‌های بزرگ مقدسین این بوده است که زندگی را در این دنیا تحمل کنند و اجازه نداشته‌اند به زندگی خود خاتمه دهند.»

موسی از خداوند تقاضای مردن کرد. یعقوب تقاضای مردن کرد، ارمیای نبی تقاضای مردن کرد و امروز نیز عده بسیاری از خداوند، مرگ را می‌طلبند. نمونه‌هایی که در کتاب مقدس آمده است، دال بر این حقیقت است که انسان تحت هیچ شرایطی حتی به انگیزه‌ها شدن از درد و رنج، حق ویران کردن زندگی خود یا دیگران را ندارد. ما معتقد به تمایز بین حالات مثبت و منفی این جریان می‌باشیم. آیا ممکن است به انسان اجازه داد که از طریق طبیعی و با حفظ شئون انسانیت بمیرد؟ پاسخ به این سؤال، اظهارات و بحث‌های فراوانی را شامل می‌شود ولی من معتقدم شرایطی پیش می‌آید که مرگ داوطلبانه و آسان را برگزیدن، توجیه پذیر می‌شود، مثلاً در مواردی که هیچ درمانی به نتیجه نمی‌رسد و شخص بیمار در رنج دائمی زیست می‌کند او می‌تواند به جای یک زندگی مصنوعی و وابسته به انواع دستگاه‌های پزشکی، مرگ را برگزیند.

۶) در موقعیت خاتمه دادن به زندگی يك شخص بیمار و لاعلاج، چه کسی تصمیم می‌گیرد سیستم‌های حمایت‌کننده زندگی را از کار بپندازد؟

سال پیش در بیرمنگام و در دانشگاه آلاباما با هشت صد نفر جراح مغز و اعصاب جلسه داشتم. آنها از من خواستند جواب دقیقی به این سؤال بدهم: چه وقت باید تصمیم گرفت که دستگاه‌های حیاتی متصل به بیمار را قطع کرد؟ من خیلی علاقه مند بودم به آن گروه متخصصین حاضر در جمع، نقطه نظرهای خود را بگویم. اکثراً تصمیم نهائی برای قطع شریان‌های حیاتی یک بیمار به عهده آنها واگذار می‌شود زیرا آنها می‌توانند با آزمایشات خود نسبت به مرگ مغزی یک بیمار و عدم هرگونه علائم حیاتی در مغز آگاه شوند.

ابهاماتی که در این سؤال نهفته است، ساده نیست، سؤالاتی که نه تنها اشاره به یک مورد بلکه به چندین مورد اخلاقی است. من گفتم: در دادن پاسخ سریع به سؤال شما در مورد اینکه زمان صحیح و دقیق اجرای این مرحله کی است، درنگ می‌کنم.

در نهایت چه مرجعی باید این تصمیم را بگیرد؟ مواردی که من به آن گروه یادآوری کردم، احتیاطاً بر اساس قوانین کتاب مقدس نبود. چنین تصمیم مهم و خطیری نباید بوالهوسانه

و یک‌جانبه اخذ شود. تصمیم در مورد این امر مهم باید در جمع اخذ شود. در مشورت‌های فراوان، حکمت و عقل حاکم می‌شوند و به اعتقاد من، سه گروه اساسی باید در اخذ تصمیم در این مورد دخالت داشته باشند. این مورد خاص به قدری مهم است که تصمیم‌گیری در مورد آن مستلزم حضور یک نماینده روحانی از کلیسا می‌باشد. حضور طرف روحانی در این ماجرا جرئت اخلاقی لازم را به فامیل شخص مریض برای اخذ تصمیم خواهد داد. بستگان نومید شخص مریض نیاز به راهنمایی اخلاقی برای اخذ چنین تصمیمی دارند و آنها کمک یک مرد روحانی یا کشیش را در اخذ تصمیم نهائی ترجیح می‌دهند. من فکر می‌کنم این طرز تفکر مردم برمی‌گردد به آموخته‌ها و تربیت‌های دینی که ما کشیشان داریم. ما باید قادر باشیم مردم را در تصمیم‌گیری در چنین مواقع خطیری یاری کنیم. ولی کشیش به تنهایی نمی‌تواند این تصمیم را بگیرد، او باید مشورت عمیقی با بستگان شخص بیمار و پزشکان معالج داشته باشد.

مراحل پزشکی در رابطه با دستگاه‌های حمایت‌کننده زندگی، امری بسیار فنی و پیچیده است و این مسئله همکاری گسترده تخصص‌های لازم را جهت ارزیابی دقیق از وضعیت بیمار ایجاب می‌کند. بنابراین سه گروه در اخذ این تصمیم باید دخالت داشته باشند. بستگان شخص بیمار، پزشکان و کشیش.

۷) نقطه نظر مسیحیت در رابطه با مجازات قتل عمد چگونه است؟

من به این نتیجه رسیده‌ام که سیستم قضائی ما نیاز جدی به یک تحول اساسی و بازسازی کلی دارد زیرا بی‌عدالتی‌های بسیاری در آن وجود دارد. نقطه نظرهای مسیحیان در مورد «جریمه اصلی» (مزد گناه = موت) متفاوت است. اول این سؤال اساسی مطرح می‌شود: آیا «جریمه اصلی» در نفس خود نیکو است یا بد است؟ من فکر می‌کنم دیدگاه بسیاری از کلیساها در طول تاریخ چنین است که «جریمه اصلی» حکمی شایسته است [توضیح مترجم: اعدام را تأیید کرده‌اند]. این موضع‌گیری بدان معنا نیست که مسیحیان تشنه خون هستند بلکه بدین جهت است که کتاب مقدس را خوانده‌اند. کلام خداوند در سفر پیدایش ۹:۶ (هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود زیرا خدا، انسان را به صورت خود ساخت) اساس این جریمه را بنا و مقرر فرموده است.

وقتی که قانون ایالتی پنسیلوانیا، رای به بازنگری و تفسیر «جریمه اصلی» داد، حکمران وقت ایالت، رای خود را بر اساس نوشته کتاب مقدس یعنی «قتل مکن» صادر کرد. او از این آیه آگاهی داشت و از ده فرمان موسی در باب بیستم سفر خروج نقل قول کرد. اکنون هم اگر به باب‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ سفر خروج مراجعه کنید، (نظامنامه مقدس) خداوند اجازه تقاص و اعدام کسانی را که مرتکب قتل عمد شده‌اند، صادر فرموده است.

بین قتل عمد و قتل غیرعمدی و همچنین تدبیرهای حيله‌گرانه و شرایط گوناگونی که در معرض قوانین الهی قرار می‌گیرند، تفاوت‌هایی وجود دارد. بنابراین من پاسخ شما را فقط با اشاره به قانون خدا می‌دهم.

معمولاً ایراد اصلی که به مجازات اعدام وارد است، این است که زندگی انسان به قدری والا و ارزشمند است که ما نباید به دست خود آن را نابود کنیم و دیگر اینکه همه انسان‌ها قابلیت بخشوده شدن را دارند. بحث دیگر این است که مجازات اعدام، بازدارنده نیست، اما اساس «جریمه اصلی» در قانون خدا نه به عنوان یک بازدارنده بلکه به عنوان کاری عادلانه بنا نهاده شده است. دلایل عقلانی کتاب مقدس چیست؟ «جریمه اصلی» قانونی نیست که خداوند آن را در عهد عتیق بنا نهاده باشد. این اصل برمی‌گردد به زمانهای قبل از موسی، قبل از کوه سینا و آن ده فرمان مشهور. برمی‌گردد به زمان نوح، آنجائی که خداوند گفت: «هر کس خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود.» این عبارت تنها یک بیانیه و موعظه صرف نیست. رعایت قواعد دستور زبان در اینجا الزامی است چون این عبارت یک فعل امری و یک فرمان است. دلیل عقلانی دیگر چیست؟ «زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت.» به کلامی دیگر زندگی انسان آن قدر ارزشمند و مقدس است که اگر کسی از دستور خداوند سرپیچی کرده و زندگی شخص دیگر را نابود کند، جریمه آن را باید با زندگی خود بپردازد. خداوند نه تنها اعدام قاتلان را جایز بلکه آن را امر و مقرر داشته است.

۱۸

رنج

هر گاه خدا با ماست کیست به ضد ما؟
او که پسر خود را دریغ نداشت بلکه او را در راه جمیع ما
تسلیم نمود،

چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟
کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟

آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا
یا قحط یا عربانی یا خطر شمشیر؟

رومیان ۸: ۳۱-۳۲ . ۳۵

سئوالات این بخش

- ۱- اگر خداوند قادر مطلق است، چرا اجازه می‌دهد رنج وجود داشته باشد؟
- ۲- چرا خدای محبت و قداست اجازه می‌دهد اطفال دچار امراض خطرناک شوند؟
- ۳- وقتی در تجربه قرار می‌گیریم، چگونه تشخیص دهیم مورد آزمایش خداوند یا حمله شیطان واقع شده‌ایم؟
- ۴- چرا به جای مشکلات درد و رنج، از مشکلات لذت و خوش‌گذرانی صحبت نمی‌شود؟
- ۵- مقصود از آیه «الآن از زحمت‌های خود در راه شما شادی می‌کنم و نقص‌های زحمات مسیح رادر بدن خود به کمال می‌رسانم» چه می‌باشد؟
- ۶- برای مسیحیان دردمند و مسن که مردن و نزد خدا رفتن را به زیستن با رنج ترجیح می‌دهند، چه رهنمودی دارید؟
- ۷- آیا رنج‌هایی که خارج از مسیر رنج بردن برای عدالت و ایمان است، می‌توانند شراکت در رنج‌های مسیح محسوب شوند؟
- ۸- تفاوت بین آزمایش و وسوسه چیست؟
- ۹- در عهد جدید از ما خواسته شده است در هر شرایطی شاکر باشیم. آیا منطقی است در مواردی نظیر بیماری و مرگ شکر کنیم؟
- ۱۰- من یک مسیحی معتقد هستم. کسانی را می‌بینم که همه روزه از درد می‌نالند. یک نفر مسیحی چه انتظاری بالاتر از شفای خود از خداوند دارد؟
- ۱۱- آیا کتاب مقدس دلجوئی از کسانی را که مرتکب جرم شده‌اند و دوران مجازات خود را در زندان تحمل می‌کنند، توصیه کرده است؟
- ۱۲- آیا مراسم تدهین یا روغن مالی جهت شفای بیماران که در رساله یعقوب ۵: ۱۴-۱۵ آمده است، هنوز هم قابل اجرا است؟

۱) اگر خداوند قادر مطلق است، چرا اجازه می‌دهد رنج وجود داشته باشد؟

اخیراً کتاب بحث‌انگیزی منتشر شده است تحت عنوان «وقتی بر مردم خوب، بدی وارد می‌شود» که بحثی در مورد سؤال شما می‌باشد. معمولاً این اعتراض به دین وارد است: انسانی که در بند رنج‌ها و تجربه‌های گوناگون دنیائی قرار دارد، چگونه می‌تواند خدا را باور داشته باشد؟

«جان استوارت میل» این اعتراض کهنه و قدیمی را در ایمان مسیحیت چنین بیان کرده است: «اگر خداوند قادر مطلق است و اجازه داده است رنج وجود داشته باشد، پس بنابراین او خیراندیش نیست، او خدای مهربانی نیست، او انسان را دوست ندارد و اگر او جهان را دوست ندارد و اجازه می‌دهد تمام رنج‌ها وجود داشته باشند، پس او مطمئناً قادر مطلق نیست و اگر حقیقت شر و رنج را به جهان داده است، ما هرگز نمی‌توانیم او را خدائی مقتدر و خیراندیش بدانیم.» جایی که انسان برجسته‌ای چون «جان استوارت میل» چنین اظهار نظر می‌کند، من به خودم جرأت اظهار نظر نمی‌دهم و به آنچه که در کتاب مقدس در این مورد آمده است اشاره می‌کنم.

به خاطر داشته باشید از دیدگاه کتاب مقدس، رنج به طور ذاتی با این دنیای ساقط شده ما مرتبط می‌باشد. رنج قبل از گناه وجود نداشته است. من دیدگاه کتاب مقدس را این طور تفسیر می‌کنم که رنج در جهان قسمتی از داوری پیچیده خداوند بر این دنیا است. شما می‌پرسید یک عدالت مطلق چگونه مرتکب اعمال رنج‌ها می‌شود، چگونه یک داور عادل اجازه می‌دهد رنج‌های شدید به عنوان تنبیه اعمال شوند؟ ولی سئوالی که ما مطرح می‌کنیم این است: یک داور عادل چگونه می‌تواند کسانی را که مرتکب طغیان و انواع جنایات دیگر گردیده‌اند، تنبیه نکند؟ در ماوراء تمام این ابهامات، همیشه تقدس و حقانیت کامل خداوند قرار دارد. درک ما از خداوند ریشه در تعلیمات کتاب مقدس دارد مبنی بر اینکه او داوری عادل است. داوری زمین همیشه به حق و عادلانه است.

در باب نهم انجیل یوحنا، فریسیان به عیسی مسیح می‌گویند: «چرا این مرد نابینا متولد شده است. آیا بدین دلیل نابینا متولد شده است که خود یا والدینش گناه کرده‌اند؟» و عیسی مسیح گفت: «هیچکدام.» ما نمی‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که رنج‌های فردی در این دنیا، سهم مستقیم فردی است که گناه کرده است یعنی همان سخنانی که دوستان ایوب به او

گفتند و او را عذاب دادند: «هی، ایوب، تو واقعاً رنج زیادی متحمل شده‌ای و این نشانه این است که تو بیچاره‌ترین گناهکاران هستی.» ولی کتاب مقدس، کاربرد چنین فرمولی را پیشنهاد نکرده است. حقیقت این است که اگر گناهی در جهان نبود، رنجی هم وجود نداشت. خداوند از رنج به عنوان ابزاری در داوری خود استفاده کرده است ولی در عین حال از همین ابزار برای رستگاری انسان نیز استفاده می‌کند. همچنین از این ابزار برای شکل دادن به شخصیت انسان و بنای ایمان انسان نیز استفاده می‌کند.

۲) چرا خدای محبت و قداست اجازه می‌دهد اطفال دچار امراض خطرناکی نظیر سرطان شوند؟

ما معمولاً از طریق نعمات و برکاتی که از خداوند دریافت کرده‌ایم، وابسته به محبت و رحمت او هستیم زیرا محبت خدا معمولاً در اتفاقات نیکویی که برای ما روی می‌دهد، خود را نشان می‌دهد. ولی بعضی اوقات وقتی کودکی را می‌بینیم که به سختی بیمار و مصدوم شده است، دچار بهت و حیرت می‌شویم.

قبل از اینکه سؤال کنید چرا خداوند اجازه می‌دهد کودکان رنج بکشند، سؤال مهمتری مطرح می‌کنم: چرا خداوند اجازه می‌دهد انسان رنج بکشد؟ خواه دو ساله باشد، خواه دو ماهه باشد یا بیست ساله. کتاب مقدس به ما می‌آموزد که رنج به عنوان پیامد سقوط انسان در ابتدای آفرینش به این جهان آمده است و چنین گفته است: به خاطر گناه است که خداوند داوری را بر جهان مقرر کرده است. این داوری شامل درد و مرض و اندوه و مرگ می‌باشد که پیامد شرارت‌ها است.

ولی چگونه خداوند مهربان و مقدس اجازه می‌دهد که یک بچه از یک بیماری شدید رنج ببرد؟ من فکر می‌کنم پاسخ این سؤال در همان سؤال اصلی قرار دارد. خداوند مقدس است و به خاطر همین تقدس، شرارت‌های طبیعی انسان را داوری می‌کند. وقتی ما این سؤال را در مورد کودکان مطرح می‌کنیم، در پشت این سؤال یک فرضیه کمین کرده است و آن اینکه کودکان معصومند. دیدگاه معنوی تمام کلیساها در تاریخ مسیحیت این است که تصویری از آنچه که ما آن را «گناه اصلی» می‌نامیم ارائه دهند. بر اساس تعلیم آشکار

کتاب مقدس، ما در گناه متولد شده‌ایم و این گناه در زندگی تمام نسل‌ها بر روی زمین تسری پیدا کرده است. چنین سرنوشتی در مرحله اول بسیار شوم و ترسناک است ولی در نهایت نتیجه می‌گیریم که در داوری نهائی انسانیت زوال یافته، خشم خداوند با رحمت و فیض و تلاش او برای رستگاری ما تعدیل می‌یابد. ما ایمان داریم که شادی عظیم و فیض مخصوص خداوند در انتظار کودکانی است که به سوی او می‌روند. عیسی مسیح گفته است: «بچه‌ها را بگذارید نزد من بیایند زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.»

نکته خاصی را که در این مورد می‌خواهم گوشزد کنم این است که ما جرأت آن را نداریم که چنین نتیجه‌گیری کنیم که مبتلا شدن شخصی به ضعف و مرض، نتیجه مستقیم یک گناه بخصوص اوست. ممکن است این فرضیه در تمام موارد مصداق پیدا نکند. ما به عنوان انسان، در زوال ابتدائی انسانیت، سهیم و شریک هستیم و وارث آن زوال می‌باشیم و یکی از پیامدهای آن سقوط، بیماری است.

۳) وقتی در تجربه‌ها قرار می‌گیریم، چگونه می‌توانیم تشخیص دهیم که آن تجربه‌ها، پیامد سقوط اولیه انسان یا آزمایش خدا یا حمله شیطان است؟

قبل از هر چیز لازم است که امکانات موجود را در زمانی که درگیر رنج و محنت و تجربه از هر نوعی می‌شویم، تشخیص دهیم. در حقیقت، عوامل دیگری برای روبرو شدن با تجربه وجود دارند که از ما خواسته شده است در مواجهه با این عوامل بردبار باشیم. امکان دارد ما قربانی داوری ناعادلانه شخص دیگر شویم و از خداوند بپرسیم چرا اجازه می‌دهد که بی‌جهت و بی‌گناه در اثر بی‌لطفی دیگران قربانی شویم.

بعضی اوقات تجربه‌ها و غم‌ها، داوری مستقیم خداوند می‌باشند و این می‌تواند قسمتی از خشم مشروع خداوند نسبت به فرزنداناش باشد یا تنبیهی ناشی از خشم خداوند برای کسانی باشد که در تمرد از او لجاجت می‌ورزند. بعضی اوقات، خداوند شرایطی و اشخاطی را مهیا می‌کند که استخوان بندی روحانی و شخصیت ما را قوی تر کنند. یکی از این شرایط ممکن است اسیر شدن به دست دشمن باشد. مارتین لوتر بارها از یک سری تجربه‌های خاص که آنها را سری و نتیجه مستقیم حمله «پادشاه تاریکی‌ها» (شیطان) می‌دانست، صحبت کرده است.

تشخیص این مراحل آسان نیست. در ابتدا لازم است به این مفهوم برسیم که خداوند بر تمام رنج‌های بشری نظارت و اقتدار کامل دارد، خواه تجربه‌هایی که نتیجه مستقیم میراث ما از آدم است و خواه در مراحلی که بی‌گناه محکوم می‌شویم، خواه در مواردی که خدا تجربه‌ها را به خاطر آزمایش ما می‌فرستد و خواه در مواردی که این تجربه‌ها ناشی از عمل شیطان باشد، خدا بر همه این موارد اقتدار کامل دارد. هنگام درگیر شدن با مشکلات، به جای اینکه خود را ببازید یا اینکه درصد کشف علت و ارزیابی اینکه چرا درگیر آن مشکل شده‌اید برآئید، مهمترین قدم این است که سؤال اساسی تری را مطرح کنید: واکنش من در مقابل این تجربه چگونه باید باشد؟

ما می‌توانیم قلب‌های خود را جستجو کنیم و ضعف‌های خود را که می‌توانند دستاویزی بحق و قانونی برای خداوند در تادیب ما باشند، بشناسیم. باید از تجربه‌ها شادمان شویم چرا که نشانه‌ای از محبت خداوند نسبت به ما است. تادیب خداوند برای هدایت ما به سوی توبه و بازسازی کامل و متابعت کامل، از سوی خداوند تعیین گردیده است. وقتی من درگیر تجربه و اندوه بخصوصی می‌شوم، باید بگویم «خداوند چه چیزی را می‌خواهی به من بگویی؟ آیا دوره‌هایی از زندگی من احتیاج به توجه و تطهیر تو دارد؟» در شرایط عادی نیز لازم است هر گاه دچار زحمتی شده‌ایم به گناهان خود اعتراف کنیم.

آن چنان که قبلاً گفتم شاید تجربه‌ای ناشی از تنبیه و نفرین خداوند نباشد بلکه امکان دارد دعوت خداوند باشد که رنج‌ها را به خاطر عدالت بپذیریم. به منظور شراکت در رنج‌هایی که قسمت اعظم رسالت عیسی مسیح را در این جهان تشکیل می‌دادند.

بسیار خوب است اگر به خاطر داشته باشیم، بیش از هر مورد دیگر، تعمید واقعی ما نشانه‌ای از تمایل ما در شریک بودن در رنج‌های عیسی مسیح می‌باشد. دوباره بگویم: باید به حضور خدا برویم و بگوئیم: «من واقعاً نمی‌توانم بفهمم چرا عذاب می‌کشم اما ای خداوند، رنج ستوده و متقی را می‌پذیرم، باشد که وفاداری من نسبت به تو آشکار شود.» و این مهمترین عکس‌العمل ما در مواقعی است که درگیر تجربه‌ها می‌شویم.

۴) مردم در مورد مشکلات ناشی از رنج و درد زیاد صحبت می‌کنند. در این دنیای زوال یافته، شایسته‌تر آن نیست که از مشکلات ناشی از خوش‌گذرانی نیز صحبت کنیم؟

من این را آموخته‌ام که چگونه خداوند رنج و درد را در زندگی کسانی اعمال می‌کند که در مقابل او عصیان می‌ورزند و اصرار دارند که هر روزه خیانتی در این جهان انجام دهند. اگر خداوند عادل و مقدس است، باید پرسیم چرا آنها که عاصی و جنایتکار هستند، مجازات نمی‌شوند؟ اگر خداوند نیکوست باید شرارت را سرکوب و تنبیه کند و اگر او شرارت را نداند و شیریرا نشناسد و فقط شادی و خوشی به انسان اعطاء کند، شما ممکن است در حقانیت او دچار تردید و تعجب شوید.

چرا خداوند علیرغم گناهان و عدم اطاعت من، اجازه می‌دهد در شادمانی و نعمتی که در این جهان فراوان است، بهره‌مند شوم؟ صحبت در مورد سطح شادی و رنج، نتایج مشکلی به بار می‌آورد. بعضی اوقات، اتفاق ناگواری در زندگی من، عملاً به سود من است و باعث تقدیس من می‌شود. خداوند در رنج‌ها نیز برای تطهیر من کار می‌کند. در کتاب مقدس بارها و بارها این تعلیم داده شده است که ما در رنج‌ها و سختی‌ها خالص می‌شویم و به سوی توکل عمیق به خداوند متمایل می‌گردیم. منافع فراوانی برای ما موجود است که ممکن است آن را بر اثر عدم تجربه‌ها و رنج‌ها از دست بدهیم. «برای مدتی تحمل کنید.» این است آنچه که کتاب مقدس به ما آموخته است زیرا رنج‌هایی که هم‌اکنون متحمل می‌شویم، با جلالی که برای ما در آینده ذخیره شده است، قابل مقایسه نیستند.

برعکس، خوش‌گذرانی به مثابه یک ماده مخدر و اغواگر می‌باشد که هر چه بیشتر و بیشتر از آن استفاده کنیم، از توکل و دلبستگی به خداوند و از نیاز به محبت او و کمک و بخشش او کاسته خواهد شد. خوش‌گذرانی ممکن است شرارتی تبدیل شده باشد که به وسیله شیطان طراحی و ما را به سوی ویرانی نهائی رهنمون شود. بدین جهت است که متابعت از خوش‌گذرانی می‌تواند خطرناک باشد. به هر حال هر تجربه‌ای که داریم، اعم از درد و لذت، ما نمی‌خواهیم حضور خدا و نیاز به او را از دست بدهیم.

۵) در رساله به کولسیان ۱: ۲۴ می‌خوانیم: «الان از زحمت‌های خود در راه شما شادی می‌کنم و نقص‌های زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم.» مقصود پولس رسول از بیان این عبارت چیست؟

این قسمت از کتاب مقدس در بین کلیساها و بخصوص بین کلیسای کاتولیک روم و پروتستان، بسیار مورد بحث می‌باشد. در عهد جدید «بدن مسیح» عمده‌ترین تمثیل برای

کلیسا می باشد. یکی از شایسته ترین بیان کلیسای کاتولیک روم از کلیسا، تداوم و تجسم روحانی مسیح در جهان می باشد. یکی دیگر از عقاید کلیسای کاتولیک روم، «گنجینه شایستگی ها» می باشد که اشاره ای به کارکرد مقدسین و ادامه دعوت خداوند برای انجام وظیفه و همچنین شراکت در رنجها و زندگی سراسر عبودیت عیسی مسیح می باشد. گنجینه شایستگی ها شامل این دو یعنی شایستگی های مسیح و شایستگی های مقدسین می باشد.

این فرضیه، برآمده از آزار و رنج شهیدان مسیحی یعنی آنهایی است که به خاطر حفظ ایمان خود، مرگ را در مقابل گلا دیاتورهای روم به جان پذیرفتند. وقتی پولس رسول از رنج ها و آزارهایی سخن می گوید که به خاطر تکمیل «رنج های مسیح» متحمل شده است، عده ای آن را چنین تفسیر می کنند که پولس به عنوان یک رسول و یک انسان مسیحی، رنج های خود را به رنج های شایسته عیسی مسیح افزوده است ولی قربانی کامل گناه در جهان فقط عیسی مسیح می باشد. هیچکس جز در سایه شایستگی های او رستگار نخواهد شد. ولی این عده چنین می پندارند که شایستگی های مسیح به تنهایی کافی نبوده است. به کلامی دیگر عیسی مسیح صحنه را خالی کرده است یا عیسی مسیح خود را کنار کشیده است تا صحنه را برای برای کسب شایستگی های بیشتری از طریق پیروزی های روحانی و شهادت شهیدان معصوم و رنج مقدسین خالی کند و همچنین ذخیره شدن در «گنجینه شایستگی ها» که برای کلیسا قابل دسترسی است و کلیسا از تمامی آن شایستگی ها در جهت کمک به مسیحیانی که در برزخ قرار دارند، استفاده می کند.

فرضیه پروتستان، این تفسیر را ناسازگار می داند زیرا یکی از اصول اساسی و کهن ایده پروتستانیسیم، شایستگی فردی در مصلوب شدن عیسی مسیح می باشد: رنج های مسیح تمامت شایستگی ها است و هیچ چیز دیگر نمی تواند آن را کامل کند، هیچ کمبود و نقیصه در کفاره عیسی مسیح وجود ندارد. آنچه که منظور نظر پولس رسول در این آیه می باشد، این است که عیسی مسیح پیروانش را دعوت کرد تا در رنج و تحقیرهای او سهیم شوند. عبارت «پر کردن نقیصه ها» اشاره به وجود نقیصه در رسالت عیسی مسیح نمی باشد بلکه بدین معنی است که تمام رنجهای عیسی مسیح و کلیسای او قسمتی از نقشه خداوند برای رستگاری انسان است. «رنج» برای هر چه بیشتر شبیه بودن ما به عیسی مسیح آفریده شده و در نهایت موجب جلال خداوند می شود.

۶) برای مسیحیان دردمند و مسن که مردن و نزد خدا رفتن را به زیستن در جهان ترجیح می دهند، چه رهنمودی دارید؟

نخست از برتری آنان در جهان سخن می گویم زیرا که در زمره اشخاص نیکو هستند. ما این دیدگاه را نسبت به آنان بارها در کتاب مقدس دیده ایم. در عهد عتیق، ایوب، موسی، ارمیا و دیگران روز تولد خود را لعن کرده اند و در طی رنج هایشان، از خداوند مرگ را التماس کرده اند. پس از اینکه شمعون، مسیح خداوند را دید، او نیز از خداوند چنین تقاضا کرد: «الحال ای خداوند بنده خود را رخصت می دهی به سلامتی بر حسب کلام خود» (لوقا ۲: ۲۹). پولس رسول در مورد تردیدهای خود گفت که او در میان دو فشار از هم پاره می شد، مردن و با مسیح بودن که بسی بهتر بود از ماندن در این جهان، چیزی که برای بی ایمانان نعمت است. پولس می خواست در زمین بماند و رمه خداوند را شبانی کند، ولی ارجح تر می دانست که بمیرد و به ملکوت خدا برود.

همین چندی پیش، بیلی گراهام اظهار داشت که خسته شده است و آنچه را که بیش از هر چیزی می طلبد، این است که به خانه خود، نزد مسیح برود. این اشتیاق نه تنها اشتیاقی ساده و مثبت برای تکامل روحی و رسیدن به آبشخور سرنوشت و زیارتگاه روحانی (و همگی ما باید به پیش رو و به آسمان بنگریم) است بلکه در بیشتر اوقات توسط رنج ها و دردها در انسان برانگیخته می شود. زندگی چنان سخت می شود و چنان از درد و رنج سرشار می گردد که انسان آرزوی یک لحظه آسودگی را دارد. بعضی اوقات سخن گفتن در مورد اشتیاق به مردن، پوشش نازکی است بر تقاضای یک نوع مرگ آسان یا مرگ داوطلبانه. گرچه من اشتیاق ایمانداران را برای مردن و نزد مسیح رفتن تأیید می کنم ولی اصرار ندارم اقدامی در جهت نزدیک کردن لحظه مرگم با دستان خود یا دیگران صورت گیرد.

«کی یر کی گارد» کتابی نوشته است تحت عنوان Sickness Unto Death در رابطه با کشمکش که بین یک زندگی مسیحی و وحشت از زندگی وجود دارد. او در این کتاب گفته است: یکی از بزرگترین و دشوارترین خواسته های هر انسان دردمندی که درگیر رنج دائمی است اشتیاق عمیق او به مردن است ولی او اجازه ندارد خود را نابود کند. من چندی پیش زنی را با همین شرایط ملاقات کردم. آن زن در اثر دردهای فراوان بسیار رنجور بود. او در حالی که دانه های اشک بر گونه اش سرازیر بود به من نگاه کرد و گفت: «فقط نمی دانم تا

کی می توانم تحمل کنم؟» او فقط آرزو داشت از درد بیاساید. من مطمئن هستم او به خودکشی هم می اندیشید. گرچه من مطمئناً اشتیاق عمیق انسان را برای رهائی از چنین رنج هائی می دانم ولی ما بر این باوریم که مرگ و زندگی را خداوند بنیان نهاده است و این حق را به ما نداده است که زندگی را از خود بگیریم.

۷) آیا رنج های عمومی یعنی آن دسته از رنج هائی که ناشی از ایمان ما نمی باشند، می توانند شراکت در رنج های مسیح محسوب شوند؟

من فکر می کنم می توانند محسوب شوند. در درجه اول اگر رنج ها ناشی از ایمان باشند یعنی ناشی از اتکال ما به خداوند باشند، پس من فکر می کنم ما در رنج های مسیح شراکت داریم و خواهان رنجی هستیم که از توکل به خداوند متحمل می شویم، آن چنان که مسیح رنج را در راه توکل به خداوند تحمل کرد. در کتاب مقدس به «زحمتکشان برای عدالت» وعده های مخصوصی داده شده است یعنی پاداشی برای رنج ها و آزارهائی که به ناحق و به خاطر عدالت تحمل کرده اند.

ولی در مورد کسانی که از بیماری ها رنج می برند یا درگیر ناملایماتی هستند که رابطه مستقیمی با persecution (رنج در راه ایمان) ندارد، وضعیت چگونه می شود؟ به احتمال قوی رنج های این دسته از انسانها در زمره رنج هائی هستند که در راه کسب حقیقت و از طریق ایمان متحمل می شوند چون این رنج ها فضیلت آنها محسوب شده اند. در این حال تا جایی که اشتیاق مسیح را برای زحمت کشیدن در راه عدالت تأیید کنند، باید بگویم آنها نیز به طور غیرمستقیم در زمره زحمتکشان برای عدالت می باشند.

در مورد رنجی که من در اثر تبیبه و به خاطر جرمی که مرتکب شده ام، متحمل می شوم چه می گوئید؟ من فکر نمی کنم که این گونه رنج ها را بشود فضیلت نامید یا اینکه ادعا کرد که به وسیله آنها می شود در رنج های مسیح شرکت کرد یا به طریقی منجر به رستگاری شوند. در حقیقت، در مورد این گونه رنج ها در رساله اول پطرس ۲: ۲۰ چنین گفته شده است: «اگر به سبب اعمال بد و نادرست مجازات شوید، چه افتخاری دارد؟ اما اگر به سبب درستی و نیکوکاری رنج و زحمت ببینید و بدون شکایت آن را تحمل نمائید، آنگاه خدا را خوشنود ساخته اید.»

در رابطه با مردی که کور مادرزاد متولد شده بود (یوحنا باب نهم)، از عیسی مسیح سؤال شد: «استاد، این شخص چرا نابینا به دنیا آمده است؟ آیا در اثر گناهان او بوده است

یا در نتیجه گناهان والدینش؟» عیسی مسیح پاسخ داد که علت کوری او هیچ یک از این دو مورد نیست. به کلامی دیگر، طرح سؤال منافقانه بود. کسانی که این سؤال را مطرح کردند، نیت آنها، کاستن از ارزش این دو مورد و شنیدن پاسخی از عیسی مسیح بودند، دال بر کم اهمیت بودن یکی از این دو مورد (گناه مستقیم خود انسان و گناه والدین) ولی پاسخی که گرفتند، نقطه نظر جدید دیگری شد چون عیسی مسیح گفت: «هیچ کدام. علت آن است که خدا می خواهد قدرت شفا بخش خود را اکنون از طریق او نشان دهد.» رنج این شخص نابینا برای او فضیلت نبود بلکه رنج او برای جلال مسیح، از طریق بینا شدن توسط عیسی مسیح، به وسیله خداوند به کار برده شد.

این نمونه را ذکر کردم زیرا یک نمونه آشکار و مبتنی بر کتاب مقدس است که از نظر دینی ارزشمند می باشد - توجه کنید فقط ارزشمند نه شایسته - تاجائی که خداوند از رنج های انسان هم به منظور خاصی استفاده می نماید. عیسی مسیح به ما می گوید که رنج ها و آزارهای زیادی در این جهان متحمل خواهیم شد. مطمئناً اشاره او به رنج هائی است که موجب فضیلت انسان می شوند و او برکت خاص خود را در موعظه سر کوه بر زحمتکشان فرستاده است و گفته است که پاداش آنها در آسمان عظیم است. عیسی مسیح تأکید کرده است که در راه او و برای ایمان به او، در جهان رنج خواهیم کشید.

۸) تفاوت بین آزمایش خداوند و وسوسه خداوند در چیست؟

در بین یک عمل مقدس و شرعی و بحق و یک عمل دون شخصیت خداوند، تفاوت زیادی موجود است، آن چنان که یعقوب در عهد جدید به ما می گوید: «هر گاه وسوسه می شوید، نگوئید خدا مرا وسوسه کرده است.» وسوسه چیزی است که از دل انسان سرچشمه می گیرد، تمایلات شریرانه ای است که در قلب ما موجود است. اگر بگوئیم شیطان ما را فریفته است یا بدتر از آن، بگوئیم خداوند مرا به انجام گناه تحریک و وسوسه کرده است، عذر موجهی نیست.

در رابطه با کلماتی که در دعای سمبولیک عیسی مسیح آمده است، ابهاماتی وجود دارند. عیسی مسیح به شاگردانش آموخت، چنین دعا کنند: «ای پدر ما که در آسمانی... ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده...» تقریباً چنین حدس زده می شود که اگر

از خداوند درخواست می‌کنیم ما را در آزمایش نیاورد، پس حتماً موقعیت‌هایی برای آزمایش ما توسط خداوند پیش خواهد آمد. این دیدگاه چنین تعریف شده است که هدف خداوند، آزمایش ساده‌ای از مخلوقات خود می‌باشد.

کتاب مقدس به ما می‌گوید: خداوند مردم خود را طی رنج‌ها و مصیبت‌ها می‌آزماید، عملی که نهایتاً به نفع آنها تمام خواهد شد و در بعضی مواقع به دلایلی که بر ما آشکار نیست، برای دوره کوتاهی، انسان را درگیر مسائل خاصی می‌نماید. آدم و حوا در آزمایشات خود در باغ عدن مردود شدند.

عیسی مسیح هم به وسیله روح به بیابان برده شد که مورد آزمایش قرار گیرد ولی در این جا خدا اجازه داد که او نه آزمایش بلکه وسوسه شود، آن هم نه به وسیله خودش بلکه به وسیله شیطان و شیطان ممتحن او شد. در آن واقعه منحصر به فرد، ما شاهد نوع دیگری از آزمایش هستیم. خداوند عیسی مسیح را به بیابان فرستاد تا آزمایش شود. کار شیطان در اینجا دیگر یک آزمایش ساده نبود، آزمایشی بود به قصد فریفتن او و وادار کردن او به انجام کاری شیرانه. شعور کلی نمی‌پذیرد که خداوند کسی را بفریبد چرا که این صفت در شخصیت خدا وجود ندارد. خداوند ممکن است برای نجات و بنای شخصیت انسان، او را در وضعیتی قرار دهد که متحمل رنج شود و در مقابل حمله دشمنانش آسیب‌پذیر گردد، همچنان که ایوب چنین شد و عیسی مسیح چنین شد و آدم نیز چنین شد.

مارتین لوتر همیشه از حملات لجام گسیخته شیطان که متوجه او می‌شد، سخن می‌گفت. او در مقابل شکست خوردن و مایوس شدن مبارزه می‌کرد ولی هیچگاه تصور نمی‌کرد که آن حملات نتیجه فریب خداوند باشد. شیطان ما را می‌آزماید، ما را اغوا می‌کند، ما را تشویق می‌کند که خدا را اطاعت نکنیم، گرچه حتی در این آزمایش‌ها، اغواها و تحریک‌ها، شیطان تحت نفوذ و قدرت خداوند قرار دارد.

۹) در رساله اول به تسالونیکیان از ما خواسته شده است در هر شرایطی شاکر باشیم. من بعضی اوقات از خواهران و برادران مسیحی می‌شنوم که در مواردی نظیر بیماری و مرگ خدا را شکر می‌کنند. این کار به نظرم احمقانه می‌آید. آیا ما هم باید این روش را داشته باشیم؟

من تصور نمی‌کنم کاری احمقانه باشد. در این شرایط ایمانداران می‌کوشند وفاداری و اطاعت خود را نسبت به دستورات خداوند انجام دهند ولی ابهامات و ناشناخته‌های زیادی در این عبارت موجود است. در کتاب مقدس مکرراً تأکید شده است که در تمام شرایط خدا را فراموش نکنیم و به خاطر داشته باشیم که قدرت خداوند بر تمام شرایط موجود حاکم است. در رساله به رومیان چنین وعده‌ای داریم: «اگر خدا را دوست می‌داریم و مطابق خواست او و اراده او زندگی می‌کنیم، باید مطمئن باشیم هر چه در زندگی ما رخ می‌دهد به نفع ماست.» این بدان معنی نیست که شرایط، موجب بهره‌مندی من می‌شوند بلکه این خدا است که بر همه چیز و بر هر اتفاقی که در زندگی من می‌افتد، نظارت کامل دارد و از این اتفاقات و دردها در زندگی، به عنوان ابزاری برای نتیجه نهائی استفاده می‌کند. او رنج‌ها و دردهای ما را به کار می‌برد تا بر شرارت‌هایی که به زندگی ما وارد می‌شوند پیروز می‌شوند. پولس رسول در مورد راضی بودن در هر شرایطی در رساله به فیلیپیان ۴: ۱۱-۱۲ گفته است که او آموخته است در هر شرایطی راضی باشد، او فرا گرفته است چگونه با فقر و مسکینی زندگی کند، چگونه با کم و زیاد کنار بیاید، چگونه با لعن و ستایش خود کنار بیاید و چگونه با بیماری خود کنار بیاید. در نتیجه می‌گوید: «هر اتفاقی برای من بیفتد، خواه فقیر باشم یا دولتمند، یا گرسنه باشم یا سیر، خواه مردم مرا دوست بدارند یا از من نفرت داشته باشند، در هر شرایطی می‌دانم کی هستم و می‌دانم که خداوند مرا متعهد کرده است. بدین جهت در هر شرایطی چیزهایی وجود دارند که باعث شادمانی من می‌شوند.»

من تصور نمی‌کنم منظور پولس از این عبارات این باشد که وقتی کشتی‌اش شکسته شد، وقتی بدنش را با چماق کوبیدند دعای شکرگزاری بجا آورده باشد و گفته باشد: «آه، خداوند چقدر عالی است.» اگر من در شرایطی قرار بگیرم که کاملاً شیرانه باشد، لزومی ندارد از شرارت شادمان شوم بلکه شادی من باید در خدا باشد که در مقابل آن شرارت‌ها و آن مصیبت‌ها و غم‌ها ایستاده است.

آیه «عیسی گریست» (یوحنا ۱۱: ۳۵) کوتاه‌ترین آیه در کتاب مقدس می‌باشد. این آیه چه پیامی برای شما دارد؟ عیسی مسیح به خانه مریم و مارتا رفت. آنها از دست او عصبانی بودند، مارتا به سوی او آمد و گفت: «استاد کجا بودی؟ برادر ما چهار روز پیش مرد، اگر تو اینجا بودی، این اتفاق نمی‌افتاد.» آن دو نفر از مسیح واقعاً شاکی بودند. واکنش مسیح در برابر آنها چه بود؟ آیا این چنین واکنشی نشان داد؟ «ناراحت نباشید، فقط

درصدد تهیه مقدمات رستاخیز خود از مردگان بودم. راحت باشید، ما یک جشن می‌گیریم و من برادر شما رازنده می‌کنم.» خیر. «عیسی مسیح گریست.» او در رنج‌ها و مصیبت‌های واقعی انسان شرکت می‌کرد تا کلام خدا در کتاب مقدس تمام شود، جائی که گفته است: بهتر است به خانه ماتمیان بروید تا اینکه وقت خود را صرف امور بیهوده کنید. سپس عیسی مسیح شروع به کار کرد تا غلبه خداوند را بر آن شرایط نشان دهد، و ایلعازر را از مردگان پس از چهار روز، در حالی که بدن او رو به فساد می‌رفت، برخیزانید. بنابراین من فکر می‌کنم آن دسته از مسیحیانِ دلگرم و مشتاقی که در هر شرایطی شادی و رضایت را می‌جویند، رضایت و متانت آنها موجب جلال خداوند و تسبیح او خواهد شد و کوشش آنها موجب خواهد شد که عملاً در هر شرایطی بردرد و رنج غالب آیند و شاکر باشند. ولی مواظب باشیم در این مورد گستاخ نباشیم. ما حقانیت درد را نمی‌توانیم منکر شویم، حقانیت اندوه و رنج را نمی‌توانیم منکر شویم، اگر غیر از این باشد، ایمان ما، ایمان سالمی نیست.

۱۰) من يك مسیحی معتقد هستم. کسانی را می‌بینم که همه روزه از درد، رنج می‌کشند. يك نفر مسیحی جز شفا از خداوند چه انتظاری می‌تواند داشته باشد؟ من نمی‌دانم چندین بار در خلال تعلیمات کشیشان و در خانه مسیحیان، انتظار یک معجزه کوچک را دیده‌ام. اگر معجزه چیزی است که می‌توانیم منتظر آن باشیم، مانند اینکه هر روزه منتظر پست چی هستیم، در نفس خود بی‌ارزش می‌شود و دیگر عملی خارق‌العاده نیست و دیگر آن وظیفه‌ای نیست که برای معجزه تعریف و مقرر شده است. عطف توجه به امور حیرت‌انگیز، دخالت در کار خداوند محسوب می‌شود. از سوی دیگر، عهد جدید به ما می‌گوید: دعا‌های خود را و حاجات خود را نزد خداوند بیاوریم، مخصوصاً برای کسانی که مریض می‌باشند. بنابراین من از خداوند رحمت او را انتظار دارم زیرا او وعده نموده است که رحیم است و من انتظار دارم خداوند در لحظات دشوار حضور داشته باشد زیرا او وعده داده است که در تمام لحظات سخت، حضور خواهد داشت. من انتظار دارم خداوند دعا‌های ما را بشنود، بخصوص وقتی برای بیماران دعا می‌کنیم ولی انتظار ندارم، خداوند هر بیماری را که برایش دعا کنم شفا دهد زیرا واقعاً نمی‌دانم خداوند این اجازه را به من داده است یا نه؟ من حق ندارم از خداوند چیزی بطلبم که قول قطعی انجامش را در هر شرایطی نداده است.

در عهد جدید، موارد بسیاری از قدرت شفا دهنده عیسی مسیح را می‌بینیم. وقتی عیسی مسیح از پدر تقاضای شفای بیماری را می‌کرد، او شفا می‌یافت ولی حتی حواریون او دارای شرایط مسیح نبودند. گاهی برای شخص بیماری دعا می‌کردند و او شفا می‌یافت و گاهی هم دعای آنها در مورد شفای بیماری مستجاب نمی‌شد. من فکر می‌کنم در این شرایط، راهبرد عملی این است که تقاضاهای خود را با ترس و لرز به حضور خداوند بیاوریم، خواسته‌های خود را در رحمت و وساطت عیسی مسیح به حضور او عرضه نمائیم و سپس اجازه دهیم خدا، همچنان «خدا» باقی بماند. ما حضور روح القدس را انتظار داریم.

در کتاب مقدس به ما گفته شده: در جهان محنت خواهیم کشید، زمین پر از رنج است، ما درگیر رنج‌ها و غم‌ها خواهیم شد و خداوند وعده داده است که با ما خواهد ماند: «چون در سایه وادی موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید زیرا که تو با من هستی.» من هرگز نمی‌توانم تعجب خود را از شهادت عده‌ای از مسیحیان که شخصاً آنها را می‌شناسم، مبنی بر اینکه حضور گسترده خدا را در شرایط خاصی حس کرده‌اند، پنهان کنم و این زمانی است که می‌توانم انتظار داشته باشم که خدا با ما خواهد بود.

۱۱) آیا کتاب مقدس دلجوئی از کسانی که مرتکب جرم شده‌اند و دوران مجازات خود را در زندان تحمل می‌کنند، توصیه کرده است؟

دیدگاه اساسی کتاب مقدس به مورد فوق، ریشه در حس انسان دوستی دارد. برای مثال ما مسیحیان فرمانی داریم مبنی بر اینکه به ملاقات کسانی برویم که در بند هستند. عده‌ای خیلی تنگ نظرانه به این مسئله می‌نگرند و اصرار دارند که این ملاقات در مورد کسانی است که زندانی سیاسی هستند یا در حال گذرانیدن رنج‌هایی هستند که به خاطر ایمانشان و به خاطر عدالت متحمل می‌شوند. عده‌ای می‌گویند خدمت به زندانیان شامل آن دسته از زندانیانی که متهم به خیانت می‌باشند نمی‌شود.

مطمئناً زندان رفتن مجازاتی است که یک شخص در ارتباط با ارتکاب جرمی متحمل می‌شود. من فکر می‌کنم دیدگاه تاریخی کلیسا مبین این است که یک زندانی، خواه گناهکار باشد خواه بی‌گناه و به هر دلیلی که رنج اسارت را متحمل می‌شود، ما موظفیم رحمت خود را از او دریغ ننمائیم.

من به عنوان رهبر گروه حمایت از زندانیان، ملاقات زندانی را وظیفه‌ای بسیار مهم و وفاداری به فرمان عیسی مسیح می‌دانم. موضع ما در مقابل زندانیان باید، مشاوره، محبت و دستگیری از آنها باشد. اگر می‌بینیم کسی گرسنه است، نباید از او بپرسیم چرا گرسنه‌ای و چگونه گرسنه شدی؟ ممکن است گرسنگی او ناشی از عملکرد گناه‌آلود او باشد ولی وظیفه ما این است که او را سیر کنیم.

محدودیت‌هایی نیز در ابراز محبت و دستگیری نسبت به آنان موجود است، برای مثال کتاب مقدس، موضع سختی در برابر کسانی که ذاتاً تنبل هستند و کار نمی‌کنند دارد: «اگر کسی کار نمی‌کند، چیزی برای خوردن ندارد.» قدیمی‌ترین سندی که در رابطه با تعلیمات رسولان در عهد جدید موجود می‌باشد *The Didache* می‌باشد که حاوی مطالبی است در رابط با اینکه تا چه مدت می‌توانیم و مجازیم، نسبت به دیگران رحیم باشیم و از آنان دستگیری کنیم. تشخیص اینکه چه موقع حمایت را قطع کرده و سرزنش و تذکر را شروع کنیم، دقت فراوان می‌طلبد. از سوی دیگر برای آغاز سرزنش و تذکر، لزوماً نباید حمایت را متوقف نمود. حمایت قسمتی از محبت است.

اکنون در رابطه با معضل «ایدز» در جهان این سؤال مناسب می‌باشد. من مسیحیان زیادی را دیده‌ام که معتقدند افرادی که مبتلا به ایدز شده‌اند، کیفر اعمال غیراخلاقی خود را می‌بینند و کوچکترین اقدامی در جهت حمایت از آنها نباید به عمل آید. این طرز تفکر مطلقاً با نفس تعلیمات کتاب مقدس ناسازگار است. اگر شخصی رنج می‌برد، بدون در نظر گرفتن علت و مبدا رنج او، وظیفه ما است که او را تسلی داده و محبت و دستگیری نمائیم.

۱۲) در یعقوب ۵: ۱۴-۱۵ می‌خوانیم که به بیماران توصیه شده است نزد رهبران کلیسا بروند تا رهبران، آنها را به روغن تدهین کنند و بر آنها دست بگذارند. آیا هنوز هم این روش به کار می‌رود؟

این احکام نقل شده در کتاب یعقوب، عملاً به طور گسترده‌ای در حیطه مسیحیت انجام می‌گیرد. برای مثال در کلیسای کاتولیک روم این سنت موجب عظمت مراسم مذهبی می‌شود. آخرین مراسم مذهبی هفتگانه در آیین کاتولیک، تدهین یا روغن مالی است. ما معمولاً چنین فکر می‌کنیم که این مرحله، آخرین مراسم زندگی یک نفر مسیحی است چون برای کسانی که

در بستر مرگ هستند، از کشیش دعوت می‌شود تا به آخرین اعتراف آنها گوش بدهد. این فرضیه و مراسم در رابطه با آنچه که در کتاب یعقوب آمده است، در کلیسای کاتولیک روم هم اجراء می‌شده است. در ابتدا این مراسم برای برکت طلبیدن برای شخصی که در شرف موت بود انجام نمی‌شد بلکه به خاطر شفای بیمار انجام می‌شد.

در کلیسای اپیسکوپالیان، این مراسم «فرمان حضرت لوقا» نامیده می‌شود زیرا لوقا پزشک بوده است. این وجه تسمیه، بعداً به صورت تدهین یا روغن مالیدن و لمس بیماران رایج گردید.

این مراسم در مجامع کلیسائی و ایام پنطیکاست بسیار متداول بوده است. در تمام لحظات پرجذبه و گیرای مراسم مذهبی، این فرمان یعقوب جایگاه مخصوصی خود را داشته است.

آیا اکنون هم می‌شود آن را انجام داد؟ باید بگویم بله. اما من فکر می‌کنم لازم است درباره این مراسم یعنی تدهین یا روغن مالی در عهد جدید، اطلاع کافی داشته باشیم.

بعضی از مورخین معتقدند: توصیه یعقوب پیش از اینکه یک مراسم مذهبی باشد، یک عملیات پزشکی بوده است. یکی از کارهای عملی طبابت در آن زمان، تدهین بیمار با روغن یا روغن زدن بوده است، کما اینکه در این روزگار هم انواع خاصی از پمادهای مسکن وجود دارند. وقتی که پزشکی مدرن در دسترس قرار گرفت، روغن مالیدن دیگر کاربرد خود را از دست داده و در نتیجه توجیهی برای درمان نمی‌باشد.

درک معمولی ما از آن مراسم این است که سمبلی برای بیان روح القدس بوده است. کلیساها همواره با دعا از خداوند می‌طلبیدند بیماران را شفا دهد و اصل مرحله تدهین صرفاً یک مراسم مذهبی بوده است. کلیسای کاتولیک روم، در آن به صورت یک مراسم مذهبی نگاه می‌کند. دیگران، آن را یک مراسم مذهبی نمی‌دانند و در آن به صورت یک مراعات آئینی نگاه می‌کنند.

وقتی عهد جدید از ما دعوت کرده است چنین عملی را انجام دهیم و محبت خود را بدین وسیله اعلام نمائیم، من فکر می‌کنم باید آن را انجام دهیم. من کلیسائی را نمی‌شناسم که برای بیماران دعا نکنند، ما هنوز هم مریضان را ملاقات می‌کنیم و برای آنها دعا می‌کنیم. مراسم مخصوص تدهین سالها است که در بسیاری از کلیساها انجام نمی‌شود، در حالی که دستور آن هنوز به قوت خود باقی است و من دلیلی برای ترک آن نمی‌بینم.

سئوالات این بخش

- ۱- آیا ما در روزهای آخر زندگی می‌کنیم؟
- ۲- آیا لازم است مسیحیان وقت خود را صرف مطالعه و بررسی پیشگوئی‌های کتاب مقدس کنند؟
- ۳- در رابطه با رجعت ثانوی مسیح، چه علائمی در زمانه ما می‌بینید؟
- ۴- آیا کتاب مقدس زمان رجعت دوباره عیسی مسیح را تعیین کرده است؟
- ۵- با توجه به شرایط ملی و جهانی تصور نمی‌کنید ملکوت آسمان نزدیک باشد؟
- ۶- منظور عیسی مسیح از عبارت «این نسل منقرض نخواهد شد تا همه این امور واقع شوند» چه بود؟
- ۷- آیا شما معتقدید که «ضد مسیح» از کلیسا برمی‌خیزد؟
- ۸- آیا کتاب مقدس می‌گوید در ایام آخر زمین نابود خواهد شد یا خداوند ذات و ماهیت کسانی را که در آن زمان زندگی می‌کنند، دگرگون خواهد نمود؟
- ۹- آیا ما بلافاصله پس از مرگ در داوری خداوند حاضر می‌شویم؟
- ۱۰- آیا در داوری نهائی، مسیحیان و غیرمسیحیان یکسان داوری می‌شوند؟
- ۱۱- کتاب مقدس به ما تعلیم داده است به همان اندازه که دیگران را داوری کنیم خود داوری خواهیم شد. آیا این آیه حاکی از تمایز بین انسانها در روز داوری نمی‌باشد؟
- ۱۲- نظر کتاب مقدس راجع به آینده «اسرائیل» چیست؟

۱۹

زمان‌های آخر

لیکن شما ای برادران در ظلمت نیستید
تا آن روز چون دزد بر شما آید.
بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم
بلکه بیدار و هشیار باشیم.

اول تسالونیکیان ۵: ۴، ۶

۱) آیا ما در روزهای آخر زندگی می‌کنیم؟

ما نباید از سرزنش فریسیان توسط عیسی مسیح در رابطه با آنچه که آن را «پدیده آسمان سرخ» می‌نامیم، غافل شویم. اگر یک بار دیگر به آنچه که در کتاب مقدس در رابطه با سرزنش فریسیان توسط عیسی مسیح آمده است توجه کنید، علت این سرزنش، توانائی آنها در پیش بینی وضع هوا و غفلت آنها از وقایع مهم بوده است. آنها می‌توانستند به آسمان نگاه کنند و اگر در شب آسمان سرخ می‌بود می‌گفتند هوا «عیش دریانوردان» شده است و اگر آسمان در صبحگاه سرخ می‌بود می‌گفتند هوا «اخطار به دریانوردان» شده است ولی آنها علامت‌های زمان را فراموش کرده بودند و اولین ظهور «مسیح» را فراموش کرده بودند. آنها آمدن «مسیح موعود» را در زمانه خود، علیرغم تمام پیش‌آگهی‌هایی که توسط انبیای بنی اسرائیل در رابطه با ظهور مسیح داشتند، فراموش کرده بودند و علت سرزنش آنها، غفلت بزرگ آنها از ظهور مسیح بود.

وقتی کسانی از من می‌پرسند: «آیا ما در روزهای آخر زندگی می‌کنیم؟» من به شک می‌افتم. شاید منظور آنها این باشد که «آیا ما به آخرین فصل تاریخ، قبل از آمدن مسیح نزدیک شده‌ایم؟» من نمی‌توانم پاسخ‌آری یا نه بدهم. بنابراین می‌گویم «بله ولی نمی‌دانم.» دلیل اینکه «بله» می‌گویم این است که ما پس از اولین ظهور مسیح تاکنون در زمان‌های آخر زیسته‌ایم و بنابر تعلیمی که از کتاب مقدس داریم، از زمانی که مسیح زمین را در ستون‌های جلال ترک کرد تا زمان رجعت دوباره او، مسیحیان در روح تلاش و مراقبت زیسته‌اند و خواهند زیست. باز هم وقتی مردم از من می‌پرسند «آیا ما در روزهای آخر زندگی می‌کنیم؟» من مردد می‌شوم. آیا منظور آنها این است: «در آخرین دقیق، از آخرین سال، از آخرین روز زندگی می‌کنیم؟» برای پاسخ به این سؤال باید افق را نگاه کنم. شاید آمدن مسیح را ببینم.

من امیدوارم از اشتباهات مردم در گذشته‌ها چیزی یاد بگیریم. «لوتر» در خلال تحولات و شورش‌های کلیسای مسیح در قرن شانزدهم، متقاعد شده بود که قطعه قطعه شدن کلیساها، نشانه‌ای از بازگشت عیسی مسیح است. ولی او در اشتباه بود. جانانان ادواردز که در نیمه قرن هیجدهم و اندکی قبل از استقلال آمریکا زندگی می‌کرد، بنیادی فکری را بنا نهاد که کلیسا را از سال ۱۶۲۰ تا ۱۷۵۰ تحت تاثیر قرار داد. او نیز متقاعد شده بود که دنیا فاسد

شده و امکان رجعت مسیح در هر لحظه‌ای موجود است. ادواردز نیز در اشتباه بود. بنابراین وقتی من به این دو غول افسانه‌ای الهیات مسیحی یعنی لوتر و ادواردز نگاه می‌کنم و پیش بینی و اعلام آنها را در مورد بازگشت مسیح می‌بینم که درست از آب در نیامده است، مجبورم در دادن جواب عجله نکنم.

تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که به هر حال ما حدود ۴۵۰ سال از لوتر و حدود ۲۳۵ سال از ادواردز به آمدن مسیح نزدیکتر شده‌ایم. وقایع زیادی که در جهان گذشته است و اینک نیز در گذر است، هشدار است به مسیحیان و اینک زمانه ما، روزگاری است که باید کتاب مقدس را در یک دست و روزنامه را در دست دیگر داشته باشیم.

۲) آیا مسیحیان لازم است وقت خود را صرف مطالعه نبوت‌های کتاب مقدس در مورد رجعت دوباره مسیح بنمایند؟

اگر خداوند اطلاعات خاصی در مورد چیزی به ما داده است، قطعاً انتظار دارد ما در فراگیری آن اطلاعات کوشش کنیم. یکی از اساتید کتاب مقدس اظهار داشته است که تقریباً ۳۲ موضوعات عقیدتی عهدجدید به طریق مستقیم و غیرمستقیم به رجعت دوباره عیسی مسیح مربوط می‌شود. بنابراین با توجه به قسمت‌هایی از کتاب مقدس، خواه عهد جدید، خواه عهد عتیق و همچنین تعلیمات مستقیم عیسی مسیح که اشاره مستقیم به آینده‌ای دارند که ملکوت خداوند تکمیل خواهد شد، بدیهی است که این اشاره‌ها، موارد داغ و مهمی برای کلیسای امروز می‌باشند.

در موعظه کوه زیتون (متی باب ۲۴)، عیسی مسیح به شاگردانش شدیداً گوشزد کرد که مانند فریسیان نباشند، آنها که می‌توانستند اوضاع آسمانی را پیشگویی کنند ولی علامت زمانها را تشخیص نمی‌دادند و اولین ظهور عیسی مسیح را درک نکرده بودند. اگر فریسیان از نبوت‌های عهد عتیق در مورد «مسیح موعود» و آنچه که در قرن اول میلادی به وقوع پیوست آگاه بودند، حضور مسیح را انکار نمی‌کردند.

توجه داشته باشید که تأیید اساسی ادعای عیسی مسیح در عهد جدید، ریشه در تکمیل نبوت‌های عهد عتیق در رابطه با شخصیت و مأموریت عیسی مسیح در جهان دارد. عهد جدید نیز حاوی نبوت‌زمانهای آینده می‌باشد زیرا در عهد جدید، کار خداوند و نقشه خداوند

برای نجات زمین تکمیل نشده است و هنوز لازم است فصل دیگری بر آن افزوده شود، آن چنان که عیسی مسیح اشاره کرد و به ما گفت: به علامت زمانها دقت کنیم. او ما را به موضوع تلاش و هشیاری دعوت کرد، به موضع آگاهی دعوت کرد و ما را دعوت کرد که فریب نخوریم. اخطارهای لازم توسط عیسی مسیح و حواری او پولس رسول به ما داده شده است که در روزهای آخر، فریب‌های بزرگی رخ خواهند نمود. مسیح دروغین، شایعات دروغ و این دروغ‌ها به قدری جدی و واقعی جلوه می‌کنند که بسا برگزیدگان خدا را فریب خواهند داد. چگونه قادر خواهیم بود، فرق بین مسیح واقعی و ضد مسیح یا مسیح دروغین را که خواهد آمد تشخیص دهیم، بدون اینکه حداکثر توجه خود را به قسمت‌های نبوت‌گونه کتاب مقدس معطوف نمائیم؟ این نبوت‌ها به جهت بنای شخصی مسیحیان در اختیار کلیسای مسیح قرار داده شده است. من بر این عقیده‌ام که عهد جدید بر مجاهدت و توجه ما تأکید کرده است. ولی در عین حال نباید دچار شیفتگی شویم زیرا برخی تمام توجه خود را به پیشگوئی‌های زمان آینده معطوف کرده‌اند و در آن غرق شده‌اند. کمین کردن پشت توده زمان و مراقب رجعت دوباره مسیح بودن، نوعی جادوگری است. من فکر می‌کنم به جای عطف توجه به قسمت‌های پیشگوئی، باید سراسر کتاب مقدس را مورد توجه قرار داد زیرا در حقیقت موارد زیادی در کتاب مقدس وجود دارند که به جای پرداختن به آینده، ما را به زمان حال می‌پیوندد.

۳) در رابطه با رجعت ثانوی مسیح، چه علائمی در زمانه ما می‌بینید؟

عیسی مسیح در عهد جدید علامت زمانها را به ما آموخت تا وقتی که بیاید متعجب نشویم. در رساله اول تسالونیکیان، باب پنجم، پولس رسول می‌نویسد: «روز خداوند ناگهان و بدون هیچ اخطاری خواهد آمد، درست مانند دزدی در شب.»

عده‌ای بر این عقیده‌اند: از آن جایی که نمی‌دانیم مسیح کی برمی‌گردد، پس خیلی لازم نیست در مورد علامت زمانه‌ها بیندیشیم یعنی دانستن این موارد برای ما زیاد مهم نیست. عیسی مسیح در موعظه کوه زیتون بر لزوم هوشیاری و مراقبت و توجه به وقایعی که در پیرامون ما در جریان می‌باشند، تأکید نموده است. مردم اسرائیل بنا بر نبوت عهد عتیق، علامت زمان‌ها را در تولد «مسیح» می‌دانستند ولی آن چنان که می‌دانید گروه عظیمی مسیح را فراموش کرده بودند.

سؤال این است: این علامت‌ها چه هستند؟ بعضی از علائمی که عیسی مسیح فرمود، مواردی هستند که در تمام زمانها اتفاق افتاده و همچنان می‌افتد، مانند جنگ‌ها، اخبار جنگ‌ها، زلزله‌ها، قحطی‌ها، کفرها در کلیسا، خداشناسی و نظایر آن. این موارد نشانه‌هایی کهن مبنی بر نزدیکی رجعت دوباره عیسی مسیح می‌باشد. از آن جایی که این نشانه‌ها در هر عصر موجود بوده است، تنها شدت و گستردگی آنها را می‌شود نوعی اخطار تلقی نمود.

این مسئله برای من جالب است که قرن بیستم از نظر ابعادِ خشونت و جنگ و خونریزی‌ها و لشکرکشی‌ها، در تمام تاریخ بی سابقه بوده است. این قرن، قرن وقوع دو جنگ مهم جهانی می‌باشد. همچنین در این قرن، شاهد بلاهای طبیعی بسیار عظیمی بوده‌ایم که ابعاد ویرانگری‌شان در تمام قرون بی سابقه بوده است.

عیسی مسیح همچنین توجه خود را به وقایعی که بر قوم یهود واقع می‌شوند معطوف می‌کند. دانشمندان الهیات در رابطه با پیشگوئی عیسی مسیح در کتاب مقدس در مورد بنی اسرائیل و اسرائیل معاصر اختلاف نظر دارند برای مثال در انجیل لوقا باب ۱۹، عیسی مسیح ویرانی اورشلیم را پیشگوئی کرد (این پیشگوئی در سال ۷۰ میلادی به وقوع پیوست) و گفت یهودیان از آن جا رانده خواهند شد و در میان امت‌ها (غیریهودیان) به اسیری خواهند رفت تا زمانه امت‌ها نیز کامل شود. و در رساله به رومیان باب ۱۱، در مورد تکمیل شدن زمانه امت‌ها، قبل از پایان عصری که خداوند ملکوت خود را ظاهر سازد سخن رفته است. موضوعی که باعث حیرت و تعجب شدید کلیسا در سال ۱۹۶۷ گردید، آزاد شدن اورشلیم پس از ۱۹۰۰ سال از سلطه امت‌ها بود و من این واقعه را یک نشانه بزرگ از زمان‌های آخر می‌دانم.

۴) آیا کتاب مقدس زمان رجعت دوباره عیسی مسیح را تعیین کرده است؟

مطمئناً خیر. زمان برگشت عیسی مسیح مشخص نشده است. بسیاری از افراد با بررسی دقیق (و بعضی اوقات سطحی) پیشگوئی‌های کتاب مقدس، قصد آن داشته‌اند که زمان مشخصی را برای رجعت مسیح مشخص کنند. بعضی هم حتی سال و ماه و روز آن را پیش بینی کرده بودند ولی هیچیک از آنها صحیح نبود.

مارتین لوتر در تحولات شگرف و آشفتگی‌های اروپا در عصر اصلاحات پروتستان و از پربشانی بزرگی که در قرن شانزدهم بر کلیسا حاکم شده بود، حدس زد که این موارد نشانه‌های برگشت عیسی مسیح می‌باشند. لوتر در روزگار خود، شاهد این آشفتگی‌ها بود ولی پس از گذشت پنج قرن مشخص شده است که او در اشتباه بوده است.

در نیمه‌های قرن هیجدهم، قبل از امضای قرارداد استقلال و بیشتر از یک صد سال بعد از اینکه مهاجرین این کشور را بنیاد نهادند، جانانان ادواردز شدیداً معتقد بود که رجعت دوباره عیسی مسیح نزدیک است ولی ادواردز هم در اشتباه بود. من این دو مرد را بدین جهت نام بردم زیرا هیچکس را مثل آنان نیافته‌ام که دارای نظرات فنی و دقیقی در امر الهیات باشند. ولی مشاهده اینکه هر دوی آنها در این مورد دچار اشتباه شدند، موجب شده است که در تخمین خود و پیش بینی خود در مورد روز و ساعت رجعت عیسی مسیح بسیار احتیاط کنم. به خاطر داریم که در موعظه کوه زیتون، عیسی مسیح به حواریونش گفت: «حتی پسر انسان نیز روز و ساعت آن برگشت خود را نمی‌داند: این کار فقط در دست «پدر» است.» روز و ساعتی را خداوند برای رجعت عیسی مسیح مقرر کرده است ولی دقیقاً آن را مشخص نکرده است. ولی در همان حال، مسیح مشتاق بود آن چنان که پولس نیز مشتاق بود و سایر کاتبان عهد جدید نیز مشتاق بودند که کلیسا را بر پایه‌های محکمی بنا کنند و توجه را به این عناصر جلب کنند: نشانه‌های زمانها و اموری که پیش روی کلیسا واقع می‌شوند هشدار برای رجعت مسیح می‌باشند.

به هر صورت، بحث‌های فراوانی در مورد چگونگی این وقایع و اینکه آیا موردی از آنها واقع شده است یا نه در جریان است. عده‌ای معتقدند تمام آن نشانه‌ها تقریباً واقع شده‌اند. من نمی‌دانم این ادعا واقعیت دارد یا نه ولی فکر می‌کنم ما دلایل زیادی داریم که خوش بینانه به نزدیک شدن آن روز بیندیشیم. من فکر می‌کنم بسیاری از مواردی را که عیسی مسیح در مورد پیش آگاهی یا نشانه‌های آن روز گفته است (و در سایر قسمت‌های کتاب مقدس هم ذکر شده است) تقریباً واقع شده یا اکنون در حال وقوع است. علاقه به رجعت عیسی مسیح شدیداً در میان مردم احیاء شده است. من خیلی امیدوارم که روز برگشت عیسی مسیح نزدیک شده است، گرچه حدس من و تحقق آن ممکن است بین دویست یا سی صد سال دیگر به درازا بکشد.

۵) با توجه به شرایط ملی و جهانی، تصور نمی‌کنید ملکوت آسمان نزدیک باشد؟

یک احساس عمومی موجود است مبنی بر اینکه ملکوت آسمان (یا به تعبیر انجیل، ملکوت خدا) نزدیک می‌باشد. در طول تاریخ عهد جدید، فقط یک بار نزدیکی ملکوت آسمان اطلاع داده شده است و ما این گوشزد و اطلاع را در عهد جدید می‌بینیم. استفاده از عبارت «آسمان» معادل «ملکوت آسمان» در انجیل متی یافت می‌شود و این اظهار توسط یحیی تعمید دهنده داده شد، کسی که ظهور مسیح را وعده داد. صاحب این ملکوت و مفهوم کلی ملکوت آسمان یا ملکوت خدا، در عهد جدید و عهد عتیق به یک معنی است، موارد مهمی که با تاریخ نجات شدیداً در هم گره خورده‌اند.

وعده آمدن ملکوت خدا در عهد عتیق، به صورتی مبهم و در آینده‌ای خیلی دور، از زبان و نوشته انبیا داده شده است. ولی از زمانی که یحیی تعمید دهنده ظاهر شد و بشارت به ظهور عنقریب ملکوت خداوند داد، احساس جدیدی بر ضرورت آن حس می‌شود. یحیی به زمانی اشاره می‌کند که تیشه بر ریشه درختان وارد می‌شود. او زارعی را تصور می‌کند که غربال خود را در دست دارد و می‌آید تا سره را از ناسره جدا کرده گندم را در انبار ذخیره کند و گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد بسوزاند. البته این اخبار و هشدارها، قوم یهود را بر علیه او برانگیخت و موجب مقاومت‌هایی در برابر او گردید. او می‌گفت: ملکوت آسمان قبلاً آمده است ولی قوم یهود برای آن آمادگی لازم و پذیرش لازم را نداشته‌اند (اشاره به ظهور اولیه مسیح خداوند در جسم). وقتی عیسی مسیح به صحنه آمد، او نیز با تغییری جزئی آمدن ملکوت خدا را بشارت داد. مسیح نیز موعظه نمود و مردم را به توبه دعوت کرد: «توبه کنید چون ملکوت آسمان نزدیک است» ولی شاگردان او همچون شاگردان یحیی تعمید دهنده، هنوز کاملاً اهمیت اظهارش را درک نکرده بودند. سپس او اخطار شدیدتر و آشکارتری داد و صراحتاً گفت: «ملکوت آسمان در بین شما است.» مسیح گفت: «لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم، هر آینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است» (لوقا ۱۱: ۲۰). یقیناً چنین احساس می‌شود که ملکوت خداوند با ماموریت عیسی مسیح در جهان و در نهایت در لحظه بزرگ صعود او به آسمان و نشستن در دست راست خداوند و جلال یافتن او به عنوان پادشاه پادشاهان و رب الارباب آغاز شده است.

با این وجود وقتی مردم در مورد ملکوت خدا از من سؤال می‌کنند، من گاه می‌اندیشم منظور آنها چیست؟ آیا منظور آنها این است که مسیح به زودی خواهد آمد یا نه؟ من فکر می‌کنم تمام نشانه‌ها و قرائن موجود ما را تشویق می‌کنند و امیدوار می‌کنند که آخرین فصل ملکوت خداوند در حال تکوین است. آنچه که می‌خواهم روی آن تأکید کنم این است که ملکوت خداوند تقریباً شروع شده است ولی هنوز پایان نیافته است و پایان آن واقع نخواهد شد مگر با رجعت دوباره و پرجلال عیسی مسیح. من فکر می‌کنم تمام شرایط موجود بیانگر این مسئله است که ملکوت خدا نزدیک است.

۶) منظور عیسی مسیح از اینکه گفت: «این نسل منقرض نخواهد شد تا همه این امور واقع شود» چه بود؟

اخطار فوق یکی از مهمترین اخطارهای عیسی مسیح در عهد جدید می‌باشد. بعضی از دانشجویان قدیم الهیات ممکن است به یاد داشته باشند که آبرت شوائتزر، استاد عهد جدید، میسیونر و موزیسین مشهور، در عمده‌ترین اثر خود اقرار کرده است که از درک حقیقت بیانات عیسی مسیح در کوه زیتون که در انجیل متی و سایر انجیل‌ها آمده است، دچار اشکال می‌باشد.

در این قسمت وقتی عیسی مسیح با شاگردانش صحبت می‌کرد، سخنان او مربوط به معبد اورشلیم بود. عیسی مسیح گفت: «زمانی فرا می‌رسد که سنگی بر سنگی نخواهد ایستاد.» اشاره او در اینجا به دیوار معبد اورشلیم بود و گفت: آنجا ویران و در زیر گامها پایمال خواهد شد. در این سخنرانی چنین احتمالی می‌رفت که اشاره مسیح به وقوع ملکوت خود، در رجعت پرجلالش به زمین در پایان آن قرن می‌باشد. شاگردان نزد او آمدند و از او پرسیدند: «این امور کی واقع خواهد شد؟» او گفت: «این نسل منقرض نخواهد شد تا این امور واقع شوند» و دیگر بار چنین گفت: «شما به تمامی شهرهای اسرائیل وارد نخواهید شد تا همه این امور واقع شوند» و همچنین «بعضی از شما مزه موت را نخواهید چشید تا همه این امور واقع شوند.»

شوائتزر وقتی این آیات را خواند گفت: «این بدیهی است که بعضی از شنوندگان سخنان عیسی مسیح در کوه زیتون، قبل از اینکه پیشگوئی‌ها مسیح به وقوع بپیوندند، مردند

و همچنین میسیونرهای یهودی، بشارت کلام را به امت‌ها نرسانیدند و سایر ملل را تحت پوشش مسیحیت در نیاورده بودند.» شوائتزر اظهار داشت: «آن نسل منقرض شده‌اند و عیسی مسیح برنگشته است. پس نتیجه غلط از آب درآمد و عیسی مسیح در نهایت نومیدی نیز مصلوب شد و مرد» [و بعد از سه روز به آسمان صعود کرد]. بر طبق نظریه شوائتزر، این مورد نشان می‌دهد که عیسی مسیح امیدوار بود که خداوند ملکوت موعود او را بر همان نسل آشکار سازد ولی این امر واقع نشد.

استادان تندر و کتاب مقدس می‌گویند: نسل دوم مسیحیان می‌باید این پیشگوئی عیسی مسیح را اصلاح و این اشتباه بزرگ را در قسمتی از تعلیمات عیسی مسیح مورد توجه قرار می‌دادند. آنها می‌گویند: عیسی مسیح وقوع ملکوت خود را قبل از اینکه اتفاق بیفتد پیشگوئی کرده است. عده‌ای دیگر می‌گویند که این عبارت عهد جدیدی را خلاصه کرده و بگویند، در عبارت «این نسل منقرض نخواهد شد» مقصود عیسی مسیح از «این نسل» اشاره به مردم یک عصر نبوده است بلکه اشاره او به گروه خاصی از مردمان بوده است. عیسی مسیح مردم آن نسل را شریر و زناکار نامید. او صراحتاً گفت این شرارت‌ها و این گناهان تازمانی که او در جلال خود برگردد، ادامه خواهند داشت.

من فکر می‌کنم استدلال فوق، تعریف بهتری است، اگر چه فضائی برای بیان جزئیات آن در اینجا موجود نیست. اساتید فنی عهد جدید دقیقاً به ارتباط بین جمله واژه یونانی *ponta touta* در عبارت «همه این امور» پی برده‌اند. وقتی عیسی مسیح، عبارت «همه امور» را به کار برد، اشاره او به ویرانی اورشلیم بود و این واقعه در حقیقت در سال ۷۰ میلادی اتفاق افتاد یعنی در زمانی که هنوز تعدادی از هم عصران او در قید حیات بودند.

۷) آیا شما معتقدید که «ضد مسیح» از کلیسا برمی‌خیزد؟

من در مورد اینکه «ضد مسیح» از کلیسا برمی‌خیزد مطمئن نیستم ولی به عنوان یک احتمال دور، از آن هم غافل نمانده‌ام. من مطمئنم که شما اطلاع دارید که برخوردهای تامل‌آمیز فراوانی در تاریخ کلیسا به منظور توصیف «ضد مسیح» که کتاب مقدس با چنان لحن ترسناکی از او سخن گفته است و کسی که پولس رسول گفته است پیش از رجعت دوباره خداوند ما ظاهر خواهد شد، وجود داشته است. معمولاً افرادی که به عنوان «ضد مسیح» در

نظر گرفته شده‌اند، کسانی هستند که از نظر سیاسی دارای قدرت فوق‌العاده می‌باشند. بعضی‌ها فکر کرده‌اند شاید «نرون» امپراتور خونخوار روم «ضد مسیح» بوده است. عده‌ای دیگر او را «هیتلر» توصیف کردند و حتی عده‌ای هم گفتند «موسولینی» است. این گونه حدس و گمان‌ها و تفکرات بارها تکرار شده است.

ولی وقتی پولس در مورد ظهور مرد یاغی که معمولاً همان «ضد مسیح» تلقی می‌شود، اخطار می‌دهد، چنین اظهار می‌دارد که این شخص کسی است که در معبد خداوند می‌نشیند و انتظار دارد مردم چون خداوند با او رفتار کرده او را پرستش کنند.

پولس رسول این مطالب را در رساله دوم به تسالونیکیان اظهار داشته است و به خاطر این منبع ذکر شده در رابطه با ظهور مرد یاغی در معبد خداوند، عده زیادی به این نتیجه رسیده‌اند که «ضد مسیح» یک شخص مذهبی است که از کلیسا ظهور می‌کند.

موارد دیگری هم وجود دارند. تعلیمات نبوت گونه‌ای از عیسی مسیح و حواریون او موجود است که در زمان‌های آخر، ارتداد فراوانی در کلیسا ایجاد خواهد شد و ایمان در کلیسا ساقط خواهد شد و این برای کلیسا بسیار محتمل است که زمینه‌ای فراهم شود که به ضد مسیح تبدیل گردد.

همچنین در عهد جدید می‌بینیم که شیطان به صورت موجودی که می‌تواند تغییر چهره دهد تعریف شده است. شیطان فریبا است، او دارای قدرت دگرگونی و تغییر شکل یافتن است. بنا بر آنچه که عهد جدید می‌گوید او می‌تواند به صورت فرشته نور نیز ظاهر شود. در مبحث الهیات، شیطان دارای قدرت خاصی به نام *sub species boni* می‌باشد یعنی او در هیئت نیکی به صورت یک شخصیت مثبت تغییر قیافه داده و ظهور می‌کند. پس چه محلی جز کلیسا برای ظهور و اغفال بزرگ او می‌تواند وجود داشته باشد؟ من لازم است یک نکته را اضافه کنم: گرچه ممکن است که «ضد مسیح» از کلیسا برخیزد ولی این تعریف را نمی‌توان در مورد شخصیت‌های دنیائی که هر از چند گاهی اقتدار و قدرت تصمیم‌گیری کلیسا را غصب نمودند تعمیم داد نظیر آنچه که در دوران باستانی می‌بینیم که رهبران کافر به ناحق بر معبد خداوند پنجه افکندند و به آن بی‌حرمتی روا داشتند و خود را در جایگاهی تصور کردند که می‌باید مورد پرستش واقع شوند. در این وضعیت خاص، لزوماً ضد مسیح به وسیله کلیسا قابل تفسیر نمی‌باشد.

۸) آیا کتاب مقدس می‌گوید در ایام آخر زمین نابود خواهد شد یا اینکه خداوند ذات وماهیت کسانی را که در آن زمان زندگی می‌کنند، دگرگون خواهد نمود؟

نظریه‌های ضد و نقیضی در مورد پایان جهان موجود است. عده زیادی از تصویر ارائه شده در کتاب مقدس در مورد پایان زمان هراسانند. وقتی به ما گفته می‌شود آسمان چون طوماری در هم پیچیده می‌شود و زمین گداخته و ذوب خواهد شد و آتش سوزیهای بسیار گسترده و مهیب خواهد شد، عده‌ای در این تصویر، آتش سوزی‌های ناشی از انفجارات اتمی را حدس می‌زنند و می‌پندارند سراسر کره زمین در اثر انفجارهای اتمی نابود خواهد شد.

گرچه نقطه نظرها در این مورد متفاوت هستند ولی توافق کلی و سراسری ایمانداران در تاریخ، بر این نکته بوده است که گرچه لحظه داوری خداوند در پایان زمان، لحظات فاجعه‌آمیزی است ولی خشم خداوند موجب نابودی سراسر سیاره زمین نخواهد شد و در اینجا ترجیحاً نقطه نظر باستانی تجدید و بازسازی جهان مطرح می‌شود. ما همگی در این نقطه توافق داریم که منتظر یک آسمان و یک زمین نو هستیم یعنی آنچه که یوحنا در روایات خود بیان کرده است (کتاب مکاشفات).

وقتی ما به مطالبی که درباره وقوع این بلاها و مصیبت‌ها آمده است توجه می‌کنیم، باید مراقب باشیم. در این مبحث که آن را «آخرت و مرگ» می‌نامیم و شامل مطالعه در امور آخر می‌باشد، قوانین بسیار مهمی موجود است که باید مد نظر ما قرار گیرند. برای مثال در رساله به رومیان، پولس رسول می‌گوید: «زیرا می‌دانیم که تمام خلقت، الان با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند» یعنی در انتظار نجاتی می‌باشند که خداوند آن را به مردمش وعده داده است. زوال انسان، زمین را نیز دچار رنج و اندوه و ماتم نموده است.

ما از کتاب مقدس دریافته‌ایم که همراه با رستگاری نسل انسان، محیط انسان نیز که همین جهان ما می‌باشد، رستگار خواهد شد. خداوند انسان را آفریده است و خداوند او را رستگار می‌کند و چون او جهان را آفرید، نقشه او برای رستگاری انسان، رستگاری این جهان است. و اما دیدگاه من در این مورد که قابل تفکر و تأمل بیشتر می‌باشد، این است که این آتش سوزیهای گسترده‌ای که در زمانهای آخر واقع می‌شوند و کتاب مقدس در مورد آنها سخن گفته است، اشاره به نوعی پالایش و تطهیر این جهان می‌باشد. این واقعه نه یک

نابودی، نه یک ویرانی بلکه پالایش امور کهنه است یعنی از آن امور کهنه ولی پالوده شده چیزهای نو برخواهد خاست و زندگی و حیات، در تازگی خود آغاز خواهد شد.

۹) آیا ما بلافاصله پس از مرگ در داوری خداوند حاضر می‌شویم یا بعداً؟

لازم است که ما در این مورد، تفاوتی قائل شویم، همان طوری که کتاب مقدس تلویحاً می‌گوید که بین داوری اولیه‌ای که پس از مرگ نزد مسیح می‌شویم، با داوری نهائی تفاوت‌هایی موجود است. در اینکه کتاب مقدس اشاره به داوری نهائی می‌کند، دلیلی وجود دارد و آن اینکه کلمه «نهائی» بیانگر این است که نوعی داوری خاص قبل از آن انجام خواهد شد. کتاب مقدس می‌گوید: برای انسان مقرر شده است که یک بار بمیرد و سپس داوری شود. در عهد جدید، اشارات زیادی مبنی بر اینکه انسان پس از مرگ در یک داوری اولیه و مقدماتی خواهد ایستاد موجود است.

برای مثال، پولس رسول گفت که بیش از آنکه مشتاق ماندن در این جهان و خدمت باشد، مشتاق مردن و رفتن به نزد مسیح است. مسیحیت تاریخی به طور گسترده‌ای معتقد به این بوده است که مقدسین بلافاصله پس از مرگ در لحظه‌ای که آن را «برخورداری از حضور میانجی» می‌نامیدند، به مسیح خواهند پیوست یعنی در آن لحظه ما در حالت روح و بدون جسم، منتظر ظهور ملکوت مسیح می‌مانیم و آنگاه در بدن‌های خود قیام خواهیم نمود. وقتی ما در اقرارنامه شاگردان چنین می‌گوئیم: «من ایمان دارم به قیام از مردگان در جسم»، صحبت ما در مورد رستاخیز مسیح و بدن او نیست بلکه در مورد رستاخیز آینده خود در جسم اقرار می‌کنیم. همان طوری که قبلاً اشاره کردم، مسیحیت تاریخی به این نکته باور دارد که مرگ یک انتقال سریع از این جهان به حضور مسیح می‌باشد که در نهایت بدون جسم و به صورت روحانی است. در این مرحله، نوعی داوری صورت می‌گیرد، برای مثال پولس رسول صحبت از رفتن نزد خدا بلافاصله پس از مرگ و تا قبل از یک ارزیابی اولیه از وضعیت او (که آیا از نظر نجات متعلق به گله خدا هست یا نه) ننموده است. من فکر می‌کنم این وضعیت، همان تفکیک اولیه گوسفندان و بزها قبل از داوری نهائی در روز آخر می‌باشد که کتاب مقدس در مورد آن سخن گفته است. عیسی مسیح، مکرراً راجع به داوری نهائی اخطار داده است.

تعداد اندکی از افراد در فرهنگ «سکولار» ما، در این مورد معتقدند: از نظر سیاسی و معنوی محاکمه دیگران و از آن فراتر «خودداوری» برای تشخیص فرق بین امور درست و غلط، دروغ و حقیقت، کار درستی نیست و در اینجا است که این گونه افراد، سر تعظیم و ستایش به تعلیمات حکیمانه و عجیب عیسی مسیح فرود خواهند آورد. اما اگر عیسی ناصری هر موردی را تعلیم داد، مکرراً و موکداً این مورد را نیز تعلیم داد که هر یک از ما در واقع در پیشگاه تخت خداوند برای داوری نهائی حاضر خواهیم شد، یک داوری تمام عیار و تعیین کننده.

۱۰) آیا در داوری نهایی، مسیحیان و غیرمسیحیان به یک طریق داوری می‌شوند؟

چنین احساسی وجود دارد که به طریقی ما مسیحیان در زمان داوری در زمره غیرمسیحیان قرار نمی‌گیریم ولی به طریقی دیگری در زمره آنان هستیم. ابهامات زیادی در مورد داوری در کتاب مقدس وجود دارد، بخصوص ابهاماتی که در مورد دو کلمه judgment (داوری) و condemnation (محکومیت) موجود است. پولس رسول در نامه اش به رومیان، این مسئله را به خوبی شرح داده است. یکی از بزرگترین دستاوردهای عدالت ما این است که در داوری محکوم نمی‌شویم: «بر آنانی که در مسیح عیسی هستند حکم نخواهد شد.» بنابراین کسانی که در مسیح هستند نیازی نیست که از تنبیه و خشم خداوند در داوری نهائی وحشت داشته باشند ولی قبل از اینکه اطمینان حاصل کنیم که محکومیت و خشم خداوند بر ما واقع نخواهد شد، باید اطمینان داشته باشیم که در وضعیت و فضای فیض و بخشش خداوند قرار گرفته ایم.

اما سرانجام با آنچه که من آن را داوری ارزیابی نامیده‌ام، مواجه خواهیم شد. عیسی مسیح بارها و بارها اخطار کرده است که هرچه انجام می‌دهیم، خواه ایماندار و خواه با ایمان باشیم، داوری خواهد شد. من در پیشگاه خداوند خواهم ایستاد و خدای پدر زندگی مرا مرور خواهد کرد. روشن است که گناهان من در عدالت و کفاره مسیح پوشش داده خواهد شد و از ایستادن در حضور تخت پرجلال داوری خداوند، نتیجه والائی نصیب خواهد شد، در آنجائی که عیسی مسیح هم داور و هم وکیل مدافع مردم خود خواهد بود. این حالتی است که بی‌ایمانان

از آن نصیبی نخواهند داشت. همه آنها محکومینی هستند که در دادگاه و پیش روی دادستان قرار می‌گیرند. بنابراین فرق بین داوری ایمانداران و داوری بی‌ایمانان، فرق بین دو وضعیت فوق است.

وقتی ما خود را چنین توجیه می‌کنیم، به این شناخت و نتیجه رسیده‌ایم که در شایستگی عیسی مسیح توجیه شده‌ایم، در فیض و خونهای عیسی مسیح توجیه شده‌ایم ولی با این حال باز هم باید بر اساس میزان اطاعت خود در جهان داوری شویم. این نظریه معنوی در تمام کلیساهای پروتستان در دنیا حفظ شده است ولی هنوز هم بسیاری از پروتستانها فراموش کرده‌اند که مسیحیان بر اساس میزان عبودیت خود در آسمان پاداش خواهند گرفت. حداقل بیست و پنج بار در کتاب مقدس ذکر شده است که بر اساس اعمال خود پاداش خواهیم گرفت. ما این پاداش را از طریق عملکرد خود نمی‌گیریم بلکه شایستگی‌های مسیح، ما را مستحق آن می‌نماید. پاداشی که در آسمان خواهیم گرفت بر اساس میزان اطاعت و عکس‌العملی است که به فرامین عیسی مسیح داشته‌ایم. پس در نهایت زندگی ما ارزیابی خواهد شد و بعضی از ما پاداش بیشتری نسبت به دیگران دریافت خواهیم نمود.

۱۱) کتاب مقدس به ما تعلیم داده است: به همان اندازه که دیگران را داوری می‌کنیم، خود داوری خواهیم شد. آیا این آیه حاکی از تمایز بین انسانها در روز داوری نمی‌باشد؟

من به روشنی از اظهارات عیسی مسیح در عهد جدید چنین استنباط کرده‌ام که به همان طریقی که بر دیگران حکم می‌کنیم، باید منتظر باشیم بر ما حکم کرده خواهد شد. ولی به جهت تشریح مسئله لازم است به چند مورد اشاره شود: قبل از هر چیز می‌دانیم که داوری نهائی زندگی ما، آنگاه که در پیش تخت جلال ایستاده‌ایم، توسط «داور»ی پاک، دانائی مطلق و عادل مطلق انجام می‌شود و این داوری خود اصل عدالت است. یک داور عادل و واقعی، نخست شرایط برخورداری از تخفیف و رحمت دادگاه را یادآوری می‌کند. به کلامی دیگر، هر عملی که از نظر اخلاقی انجام داده‌ایم، خواه نیک و خواه بد، در نفس خود یک عمل پیچیده است. به عنوان مثال، درجه شرارت یا تقوای هر عمل ما، با عوامل دیگری مرتبط می‌باشند. یکی از آن عوامل، آگاهی ما نسبت به عملی است که انجام می‌دهیم. اگر

آگاهی کافی داشته باشیم که عملی «خطا» است و علیرغم این شناخت، آن را انجام دهیم، نسبت به مواقعی که ناآگاهانه و بدون اطلاع از شرارت، آن عمل را انجام داده باشیم، جرم ما سنگین تر است. در نهایت وضعیت جدید (عدم آگاهی) هم عذر موجهی نمی‌باشد ولی شرایطی فراهم می‌آورد که تخفیف لازم در مجازات داده شود و یک داور عادل، تمام این اعمال و این شرایط را در موقع صدور رای نهائی در نظر می‌گیرد.

اینک، چکیده تعلیمات عیسی مسیح در این مورد چنین است: او همه چیز را محسوب خواهد کرد. نه تنها در داوری و ارزشیابی، اعم از اینکه مجرم یا بی‌گناه باشیم، متقی یا شریر باشیم بلکه او همچنین ابزارهای تخفیف، پاداش و تنبیه را در روز داوری در اختیار دارد. در آیه‌ای که ذکر گردید، عیسی مسیح به ما اخطار نموده است: اگر در زندگی نسبت به دیگران رحمت و بخشش نداشته باشیم، خداوند وضعیت ما را زیر سؤال خواهد برد و از آن به عنوان ابزاری برای تنبیه عادلانه خود و محروم نمودن ما از رحمت خود استفاده خواهد نمود. اگر من مردی مقصر و گناهکار باشم ولی نسبت به دیگران بخشنده و مهربان باشم، خداوند این موقعیت مرا در داوری نهائی منظور خواهد داشت زیرا خداوند مایل است رحمت خود را به رحیمان نشان دهد: «خوش به حال رحم‌کنندگان زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد» (متی ۵:۷). نتایج درخشان و بزرگی در رحیم بودن انسان در این جهان وجود دارد زیرا خداوند رحمت ما را در روز داوری نهائی به همان اندازه پاداش خواهد داد.

۱۲) نظر کتاب مقدس راجع به آینده «اسرائیل» چیست؟

بر اساس نبوت‌هائی که در کتاب مقدس در مورد بنی اسرائیل شده است، عده‌ای از مسیحیان بر این عقیده‌اند که کلیسای عهد جدید جایگزین اسرائیل عهد عتیق گردیده است یعنی کلیسای امروز را اسرائیل جدید می‌نامند. اگر چنین باشد، تمام نبوت‌های کتاب مقدس در رابطه با بنی اسرائیل معطوف به کلیسای مسیح در جهان می‌شود و ارتباط خاصی با نژاد یهود و کشوری به نام اسرائیل ندارد.

عده‌ای دیگر از مسیحیان نیز بر این عقیده‌اند که کتاب مقدس بیشتر به امت اسرائیل پرداخته و خداوند فصل دیگری برای مردم یهود در کتاب مقدس خواهد گشود. من مایلم بگویم خداوند برای آن دسته از مردمان یهودی که هم اکنون در جهان زندگی می‌کنند، فصل

تازه‌ای خواهد نوشت. این نظریه من عمدتاً برمی‌گردد به تعلیماتی که پولس رسول در رسالات خود به کلیساهای روم داده است. در باب یازدهم رساله به رومیان، پولس رسول فرق بین مردم یهود و کلیسای مسیح را تعریف کرده است. در این تمایز، پولس رسول از این حقیقت سخن گفته است که خداوند هنوز با مردم یهود کاردارد.

یکی از مهمترین بخش‌های کتاب مقدس که تعلیماتی راجع به زمان‌های آینده دارد، بخشی است که ما آن را «سخنرانی زیتون» نامیده‌ایم. این وجه تسمیه به خاطر این است که این سخنرانی در کنار کوه زیتون انجام گرفته است (متی باب ۲۴). در آنجا عیسی مسیح با شاگردانش درباره وقایع آینده بحث می‌کند. عیسی مسیح در مورد زمان‌های آخر و نشانه‌های آن و وقایعی در آن عصر و قبل از بازگشتش به زمین روی خواهد داد، صحبت می‌کند. برای مثال در انجیل لوقا ۲۱:۵-۲۸ عیسی مسیح، ویرانی حتمی شهر اورشلیم و معبد اورشلیم را پیشگویی می‌کند. این واقعه در سال ۷۰ بعد از میلاد وقتی که سپاهیان روم اورشلیم را تسخیر و حدود یک میلیون یهودی را قتل عام نمودند و شهر و معبد را ویران نمودند، اتفاق افتاد و کلیه یهودیان نیز به نقاط مختلف جهان تبعید شدند. اما وقتی که عیسی مسیح این مورد را پیشگویی کرد افزود: اورشلیم زیرگامها لگدمال خواهد شد تا آنگاه که زمان امت‌ها کامل شود. بنابراین گرچه خداوند ما در این نبوت‌ها، سخن از دوره‌ای گفته است که اسارت مردم یهود پایان می‌یابد و به اورشلیم باز می‌گردند، چیزی که در این روزگار شاهد به وقوع پیوستن آن می‌باشیم ولی در نهایت، آن سوی ماجرا بر من معلوم نیست و نمی‌دانم و نمی‌توانم مخصوصاً درباره وضعیت امروز اسرائیل سخن بگویم.

۲۰

الگوهای اخلاقی

لیکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه
و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید
تا فضایل او را که شما را از ظلمت
به نور عجیب خود خوانده است اعلام نمائید.

اول پطرس ۹:۲

سؤالات این بخش

- ۱- چرا مسیحیان خود را ملزم می‌دانند «چگونه زیستن» را به دیگران بیاموزند؟
- ۲- آیا شایسته است مسیحیان قوانین اخلاقی خود را به غیرمسیحیان تحمیل کنند؟
- ۳- به عنوان یک مسیحی می‌شود ثابت کرد پاره‌ای از قوانین عهد عتیق در فرهنگ امروز قابل اجرا نیست؟
- ۴- چگونه می‌توانیم اخلاق مسیحیت را بدون اینکه دیگران را محکوم کنیم، گسترش دهیم؟
- ۵- آیا به نظر شما خادمان خداوند بیش از سایر افراد زیر فشار هستند؟
- ۶- وقتی قرار است جهان در زمان‌های آخر پر از کفر شود، تلاش در بهبود اوضاع سیاسی و اجتماعی چه نتیجه‌ای دارد؟
- ۷- اساس کتاب مقدس در رابطه با مقام انسان چیست؟
- ۸- وظیفه ما در مقابل فقیران چیست؟
- ۹- تعلیم عیسی مسیح را مبنی بر اینکه «اگر کسی به گونه راست تو سیلی زد، گونه دیگر را نیز به سوی او برگردان» چگونه تعبیر می‌کنید؟
- ۱۰- در زمینه هنر چه تفاوتی بین دنیای مسیحیت و دنیای سکولار وجود دارد؟
- ۱۱- یک وکیل مدافع مسیحی می‌تواند از یک مجرم و گناهکار دفاع کند؟
- ۱۲- عقیده شما در مورد دروغ عادلانه چیست؟
- ۱۳- چه خطرهائی از نظر فرهنگی و از دیدگاه مسیحیت در الکلسم وجود دارد؟
- ۱۴- آیا استفاده از هیپنوتیزم جهت ترک اعتیاد از نظر کتاب مقدس جایز است؟
- ۱۵- چرا استفاده از حشیش در جامعه امروز ما رو به ازدیاد می‌رود؟
- ۱۶- آیا کار کردن در زمینه ژنتیک (وراثت) برای مسیحیان مجاز است؟
- ۱۷- آیا لازم است دنیای مسیحیت از تحقیقات در زمینه «ایدز» حمایت کند؟

۱) چرا مسیحیان خود را ملزم می‌دانند «چگونه زیستن» را به دیگران بیاموزند؟

ما اکثراً عبارت «خشکه مقدس» را از زبان مردم می‌شنویم. مردم یک آئین مداخله‌گر را نمی‌پسندند. مردم بیشتر مایلند که من به آئین خودم عمل کنم ولی از اینکه من بخواهم ارزش‌های زندگیشان را تغییر دهم، مخالفت می‌کنند. تصور می‌شود در ماورای این تمایل اجتماعی و نگاه مناسب به اخلاقیات، ایده پایمال شده‌ای وجود دارد و آن اینکه هر شخصی حق این را دارد، آنچه را که در فکرش عادلانه می‌باشد انجام دهد.

ولی اگر خدائی وجود دارد و اگر خدا ارباب نسل بشری است و اگر خداوند ما را آفریده است و اگر خداوند حساب ما را نگه می‌دارد، پس استانداردی برای آنچه که در نظر او حق است وجود دارد. خداوند به روشنی، آشکار نموده است: یکی از بزرگترین دلیل زوال و سقوط انسان این نظریه می‌باشد که انسان حق دارد آنچه را که به نظرش صحیح می‌رسد انجام دهد. در سراسر آئین «یهودی - مسیحی»، عدالت و حقیقت منظور نظر می‌باشد، نه عدالت و صداقتی بر اساس خواسته شخصی من و شما بلکه عدالت و صداقتی بر اساس خواسته خداوند و ذات متعال او. اگر من شخصاً به درک آنچه که خداوند از انسان می‌خواهد برسم، فکر می‌کنم مستلزم این است که کارهای مشخصی را انجام دهم. یا ممکن است به این شناخت برسم که خداوند موارد خاصی را می‌خواهد که من به عنوان یک فرد انجام دهم و موارد خاصی را می‌خواهد که مردم به عنوان اعضای جامعه انجام دهند.

به رؤیائی که اشعیای نبی در معبد از تقدس خداوند داشت توجه کنیم: او قبل از حضور روح خداوند، فریاد زد: «من کی هستم؟ چونکه انسانی بی مصرف هستم، چونکه مردی با زبان ناپاک می‌باشم.» و سپس ادامه می‌دهد و می‌گوید: «و در میان مردم ناپاک زبان ساکن شده‌ام.» اشعیای نبی به این نتیجه رسیده بود که گناهانش منحصر به خود او نیستند. در حقیقت او به این نتیجه رسیده بود که دیگران نیز چون خودش، مجرم و گناهکار می‌باشند و او نمی‌تواند با این شرایط، مردم را به خوان عدالت دعوت کند. او به سادگی حقیقت مسئله را درک کرده بود که ارتباط خداوند نه تنها با او بلکه با هر شخص دیگری، مقتدرانه و مقدس می‌باشد. در زمینه عملی می‌توانم به عنوان نمونه این را بگویم: خداوند نه تنها مرا از زنا کردن منع کرده است بلکه او همچنین شما را نیز از زنا منع کرده است.

این حقیقت که قانون خداوند، زمینه‌ای برای زندگی ما است واقعیتی است که پروفیسورها و استادان علم اخلاق، کاملاً جدا از ایمان مسیحیت به آن اذعان دارند. عمانوییل کانت به مطالعه گسترده این پرسش پرداخت و در مورد پدیده‌ای که آن را فرمان‌های الزامی می‌نامید صحبت کرد یعنی احساس وظیفه‌ای که در هر انسانی وجود دارد. کانت بیانیه‌ای داشت خیلی شبیه آنچه که مسیح گفته بود: «چنان زندگی کن که ایده‌های اخلاقی تو در مقایسه با معیارهای جهانی نیکو باشد.» کانت به این نتیجه رسیده بود که هیچ انسانی نمی‌تواند منزوی باشد و خارج از این قاعده زندگی کند.

۲) آیا شایسته است مسیحیان قوانین اخلاقی خود را به غیر مسیحیان تحمیل کنند؟

این سؤال در هر زمانی یک مبحث اخلاقی بوده است که در محافل قانون‌گذاری و پاره‌ای از دولت‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. آیا مسیحیان مجاز هستند قوانین اخلاقی خود را به کسان دیگری که با آنان هم دین نیستند، تحمیل کنند؟ راه‌های مختلفی برای تحمیل استانداردهای اخلاقی به دیگران وجود دارند. وقتی ما درباره اختیارات اخلاقی صحبت می‌کنیم، در نهایت باید اذعان کنیم هر موجود انسانی که در جهان زندگی می‌کند از نظر اخلاقی و ذاتی متعهد است خدا را به دیگران بشناساند. فقط خداوند است که مالک هوش بشری است. ما مسئولیم که خداوند را توصیف کنیم و در عین حال، خداوند این اختیار را به ما تفویض کرده است که معیارهای اخلاقی مسیحیت را به دیگران تحمیل کنیم. او این اختیار را به والدین داده است که وظایف اخلاقی را به کودکان تحمیل کنند. خداوند همچنین حکومت‌ها را آفریده است و آنها را مقرر کرده است که نمونه‌های مشخصی از قانون اخلاقی را در قانون اساسی گنجانیده و به ملت‌ها تحمیل نمایند.

وقتی ما در یک جامعه آزاد زندگی می‌کنیم، در حالی که دموکراسی حاکم است و مردم آن جامعه حق رأی دارند، رأی یک شهروند در نهایت بیانگر تمایل او به استقرار نوع خاصی از قانون در جامعه می‌باشد که بر اساس رأی اکثریت تدوین می‌گردد. یکی از مواردی که موجب هراس من می‌شود این است که می‌شنوم اقلیتی از مسیحیان و غیر مسیحیان که به نظر می‌رسد از مسئولیت خطیر خود آگاهند، از رأی دادن خودداری می‌کنند. وقتی من به قانونی

رأی موافق می‌دهم، بدین معنی است که علاقه مندم آن قانون تصویب و اجرا شود و اگر قانون مورد نظر من تصویب شود، رأی من در تمام قدرت‌های قانونی که در حکومت ایالات متحده یا در ایالت فلوریدا یا در شهر اورلاندو یا هر جای دیگری که زندگی می‌کنم، تفویض می‌گردد چرا که به عنوان یک شهروند رأی داده‌ام و مایل بوده‌ام نقطه نظرم در قانون اعمال شود و هر زمان که لازم باشد رأی خود را می‌دهم. من با رأی خود پاره‌ای از محدودیت‌ها را به آزادی‌های انسان تحمیل کرده‌ام. این کار، خود مسئله خطیری است.

برای مسیحیان که در حیطه مسیحیت دارای برنامه‌ای والا و منحصر به فرد می‌باشند، استفاده از قانون و اعمال قانون برای راهیابی در عرصه اجتماعی شاید یک تمرین ظالمانه باشد. البته مشخص است اگر اکثریت قانونی را تصویب کنند که ناحق باشد، ما در اقلیت قرار گرفته و متهم به ستمکاری می‌شویم و در حق ما تبعیض روا خواهند داشت. من توصیه می‌کنم مسیحیان در تدوین قانون اساسی باید کاملاً محتاطانه رفتار کنند که نه تنها منافع ما بلکه منافع سایر اقشار و ادیان در نظر گرفته شود. بنابراین قبل از هرگونه تحمیل نابرابر قوانین مسیحی به افراد غیرمسیحی، بسیار تأمل می‌کنم مبادا منافع گروهی آنان را نادیده بینگارم.

۳) به عنوان يك مسیحی می‌شود ثابت کرد پاره‌ای از قوانین عهدعتیق در فرهنگ امروز قابل اجرا نیست؟

بهتر است سؤال را این طور مطرح کنید: آیا آنچه که در کتاب مقدس آمده است، باید تمام انسانها در تمام زمانها و تمام فرهنگ‌ها، آن را اجرا کنند؟ من هیچ استاد کتاب مقدسی را نمی‌شناسم که گفته باشد آنچه که در کتاب مقدس است برای تمام انسانها در تمام زمانها لازم الاجرا می‌باشد. از آن زمان که مسیح آن هفتاد نفر را به بشارت کلام خدا اعزام نمود و به آنها گفت کفش نپوشند، آیا مبشرین امروز اگر با کفش موعظه کنند، از قانون خداوند تخطی کرده‌اند؟ بدیهی است که این مورد نمونه‌ای است از آنچه که در فرهنگ قرن اول میلادی جاری بوده و در فرهنگ امروز ما قابل اجراء نمی‌باشد.

وقتی ما به شناخت موارد قابل اجرای کتاب مقدس می‌رسیم، دو مشکل برای ما به وجود می‌آید. اول محتوای تاریخی زمانی که کتاب مقدس نوشته شده است یعنی اینکه باید

به عقب برگردیم و بکوشیم به نسخه های پوستی و افکار گذشتگان و زبانی که در قرن اول رایج بوده و با آن کتاب مقدس نگاهشده شده، دسترسی پیدا کنیم. ما باید زبان های باستانی یعنی یونانی و عبری را یاد بگیریم، در آن صورت خواهیم توانست به طریق بهتری، مفهوم اصلی محتوای کلام خدا را استنتاج نماییم.

مشکل دوم این است که ما در قرن بیستم زندگی می کنیم و کلماتی که هر روزه به کار می بریم مشروط است و نسبت به نحوه استفاده از آنها شکل می گیرند. چنین احساسی در من است که در قرن بیستم محدود شده ام و اینک کتاب مقدس از قرن اول و قبل از آن سخن می گوید. بین این دو چگونه می توانم پلی بزنم؟

من همچنین فکر می کنم لازم است تاریخ کلیسا را نیز بدانیم، بنابراین می توانیم آن دسته از قانون ها و احکامی را که کلیسا آن را در تمام قرن ها و زمان ها قابل اجرا می دانسته است، بشناسیم. این مسئله به ما کمک می کند دارای دیدی تاریخی شویم. شما حتماً این اظهارات نابخردانه را از آلهائی که گذشته را نادیده می انگارند شنیده اید که می گویند: گذشته ها مرده اند و نباید تکرار شوند. در تاریخ موارد فراوانی برای آموختن وجود دارند از جمله تاریخ جهان و تاریخ ایمان مسیحی و اینکه چگونه سایر نسل ها و سایر اجتماعات، کلام خدا را فهمیده اند و آن را در شرایط زندگی خود اجرا نموده اند. در مرور تاریخی، به منابعی از کتاب مقدس می رسم که کلیسا در تمام قرن ها، آنها را نه تنها برای عصر خود بلکه برای تمام زمانها قابل اجرا دانسته است.

مطمئناً ما نمی خواهیم حقیقت جاودانه خداوند را در تاریخ و رابطه ها بیان کنیم. انگشت اشاره من به این سواست: ما باید مطالعه کنیم و بکوشیم فرق بین قانون و عرف را تشریح نماییم اما اگر پس از مطالعه نتوانستیم به نتیجه برسیم، ترجیحاً اموری را انجام دهیم که احتمالاً جزء رسوم قرن اول بوده ولی در زمره قوانین ابدی است تا مبادا خود را درگیر گناهی در رابطه با حذف آن امور بنماییم و آن را تنها یک رسم مربوط به قرن اول به حساب آورده و از آن غفلت کنیم.

۴) چگونه می توانیم اخلاقیات مسیحی را بدون اینکه دیگران را داوری کرده باشیم گسترش دهیم؟

یکی از قوانین عمده اخلاقی در مسیحیت این است که دیگران را داوری نکنیم. اگر در طی رفتار خود نسبت به دیگران روح داوری داشته باشیم، تقریباً می شود گفت بر علیه قانون اخلاقی مسیحیت شوریده ایم. اخلاق مسیحی به ما تعلیم می دهد چگونه در مقابل گناه دیگران واکنش نشان دهیم. ما نباید گناهان دیگران را پرده پوشی کنیم. ما دعوت شده ایم که تفاوت بین نیک و بد را بدانیم.

من می دانم که هر بی ایمانی در آمریکا این آیه از کتاب مقدس را می داند: «حکم نکنید تا بر شما حکم نشود.» و آنها روی این آیه انگشت گذاشته و می گویند: هیچکس حق ندارد به من بگوید کاری که انجام می دهم غلط است. احضار یک متهم به دادگاه توسط قاضی، داوری نیست. برای یک نفر مسیحی نیز تشخیص رفتار گناهکارانه در یک مسیحی دیگر یا یک نفر غیر مسیحی، داوری نیست. آن گونه داوری که از نظر کتاب مقدس منع شده است: ایرادگیری، رفتار فریسی گونه، محکوم کردن دیگران، متهم کردن دیگران به گناه بی هیچ روح تحمل و بردباری و رحمت و شفقت به آنان می باشد.

بدین جهت است که عیسی مسیح هشدار داده است: به جای اینکه به «خسی» که در چشم برادر ما می باشد توجه کنیم، به چوبی که به چشم خود داریم فکر کنیم. شخصی که دائماً در تلاش است که «خس» را در چشم های دیگران پیدا کند، کسی است که روح حکم کننده دارد، چیزی که مسیح مطلقاً از آن متنفر است. این بدان معنا نیست که در گناه گم شویم یا شرارت نیکو یا نیکوئی شریر را بپذیریم.

وقتی زنی را که در حین عمل زنا دستگیر کرده بودند و به نزد مسیح آوردند، رفتار مسیح با او چگونه بود؟ مسیح نگفت که آن زن مجرم نیست، او گناه زن را تشریح نکرد و نه گناه او را تأیید و تشویق کرد. مسیح به آن زن گفت: «برو و دیگر گناه مکن.» و سپس از او پرسید: «آلهائی که به تو حکم کردند کجا رفتند؟» واقعیت این بود که همه آن حکم کنندگان، لحظه ای پیش از خجالت گریخته بودند و عیسی مسیح به آن زن گفت: «من هم به تو حکم نمی کنم، به سلامتی برو و دیگر گناه نکن.» رفتار مسیح با آن زن زناکار چنین بود. گرچه او را سرزنش کرد، گوشزد نمود و او را توبیخ نمود، ولی تمام این مراحل را در نهایت آرامش و متانت و با توجه به سلامت روحی زن و نه به قصد تخریب روحی او انجام داد. این آیه در نبوت داود درباره عیسی مسیح در عهد عتیق آمده است که «نی خرد شده را نخواهد شکست.»

روح داوری و محکوم کننده، مردم خرد شده را خواهد شکست. این گونه روح داوری کننده در کلیسا یا در بین مردم خدا جایی ندارد.

۵) آیا به نظر شما خادمان خداوند، بیش از سایر افراد زیر فشار هستند؟

بله، من چنین احساسی دارم و به این نتیجه رسیده‌ام که هر فرد ایماندار دارای چنین رسالتی است که عادل و صادق باشد. خداوند منحنی عدالت ما را اندازه گیری نمی کند. همه ما ایمانداران یک قانون داریم و مکلف هستیم آن را پیروی کنیم. در عین حال در مورد کسانی که در موضع رهبری و خدمت و تعلیم دادن می باشند یعنی آنچه که من هستم، اظهارهای بسیار شدیدی در عهد جدید وجود دارد. من از این اظهار عهد جدید به خود می لرزم: «ای برادران من، بسیار معلم نشوید چونکه می دانید که بر ما داوری سخت تر خواهد شد» (یعقوب ۱:۳). این داوری سخت در رابطه با پیشرفتی است که ما معلمان در دانش و شناخت در حیطه الهیات و قانون خداوند و راه در مسیح زیستن داریم: «به آنان که زیاد داده شده، زیاد نیز خواسته خواهد شد.» ما هر چه بیشتر دانش و آگاهی داشته باشیم، هر چه بیشتر از اراده خداوند شناخت داشته باشیم ولی از بیان آن کوتاهی کنیم و آن را به زبان نیاوریم و از دانش خود دیگران را آگاهی ندهیم، داوری بر ما سخت تر است.

عیسی مسیح هشدار داده است: «برای یک شخص مسیحی بهتر است سنگ آسیائی به گردشش آویخته و در چاه افکنده شود تا اینکه با تعلیمات غلط خود، بچه های کوچک را همراه کند.» خداوند مسئولیت یک معلم را بسیار جدی گرفته است و در طی تعلیم، به سلامت و انضباط تأکید کرده است. اگر من از موقعیت معلمی خود استفاده نابجا نمایم، در مردم نفوذ کنم، آنها را ترغیب و تشویق کنم و تعلیمات دروغ به آنها بدهم، در روز داوری وضعیت من بسیار وخیم خواهد بود.

گرچه در نهایت برای ما ایمانداران، قانونی جز قانون خداوند وجود ندارد ولی قطعاً فرهنگ ها و مراسم زیادی وجود دارند که همگی از آن آگاهیم. گمراهی یک خادم خدا، یک رهبر مذهبی و یک معلم، نه یک رسوائی شخصی بلکه یک ننگ عمومی برای اجتماع می باشد و جامعه را معیوب و لکه دار می کند.

در عهد عتیق اگر کاهنی در معبد خداوند به امور حقیر می پرداخت، رسوائی بزرگی محسوب می شد. خداوند با کاهنان و کشیشانی که بر علیه موضع خود و بر علیه ایمان مقدسی که دارند شورش کنند، برخورد شدیدی خواهد نمود که حتی تفکر در مورد آن ترسناک است. به یاد دارم در حدود بیست سال پیش وقتی به بوستون می رفتم، شب اولی که وارد شدم، جامه دانه و لباسهایم هنوز نرسیده بود. تنها چیزی که برای پوشیدن داشتم یک «بقه کشیشی» و یک جلیقه بود. حتی یک پیراهن نداشتم که روی آنها بیوشم. وقتی در خیابان ۱۲۸ بوستون می راندم، کسانی بودند که از پیاده رو به سمت دیگر خیابان عبور می کردند. هرگاه قصد می کردم بوق بزنم به یاد می آوردم که یک مرد مذهبی هستم. بلی، این چنین است. فشار برای خادمان خدا موجود است و نمی شود منکر آن شد.

۶) جهان پر از کفر می شود و بسیاری از مسیحیان بر این عقیده اند که این امور مربوط به روزهای آخر است. اگر قرار است اوضاع هر روز خراب و خرابتر شود تا خداوند ما برگردد، پس چه فایده دارد از طریق خدمات اجتماعی و سیاسی در بهبود امور بکوشیم؟

از این سؤال فرضیه های زیادی به وجود آمده است. من فرض می کنم در همان دوره ای هستم که کتاب مقدس آن را زمان «کفرهای بزرگ» نامیده است. ولی مطمئن نیستم که ما در آن مرحله باشیم، گرچه ممکن هم هست. برای مثال در دویست سال اخیر، ما شاهد تمایل گسترده ای نسبت به مسیحیت و همچنین نفوذ مسیحیت در دنیای غرب بوده ایم. ما شاهد وقوع ماجراهائی هستیم که قبلاً از آنها چیزی نشنیده ایم. مصلوب شدن و مرگ خداوند ما، مورد تأیید میلیونها سکولار و حتی کافران واقع شده و استادان الهیات مسیحی نیز بدان اقرار کرده اند. از سوی دیگر می شود گفت که ما در عصر بی سابقه ای از دگرگونی ها هستیم. کسانی که مشتاق درک امور آینده هستند و علامت زمان ها را مطالعه می کنند، نظر خوش بینانه ای نسبت به زمان کنونی دارند.

من یک نگاه درونی نسبت به برنامه های خداوند در رابطه با تکمیل و انجام ملکوت او ندارم و امیدوارم خداوند ملکوت خود را به زودی آشکار کند. بسیار خوب خواهد بود اگر در آخرین ساعات و آخرین روزها باشیم. من روی آن به عنوان یک امکان واقعی حساب می کنم.

اگر اوضاع این گونه باشد، چگونه تأثیری بر کلیسا می گذارد؟ عقیده من این است که حتی اگر ما در آخرین ربع ساعت تاریخ نجات باشیم و اگر آگاه باشیم که عیسی مسیح یک ربع ساعت دیگر باز خواهد گشت، باز هم موظفیم در این فرصت کوتاه، آنچه را که مسیح از ما خواسته است تا زمان رجعت دوباره اش انجام دهیم یعنی اینکه شاهدان او باشیم، بازگو کنندگان پادشاهی او باشیم، مانند او باشیم یعنی به گرسنگان غذا برسانیم، بی خانمان ها را پناه دهیم و انسان های عربان را بیوشانیم. کلیسا توسط عیسی مسیح در فاصله زمانی صعود او به آسمان و رجعت او به زمین بنیان نهاده شده است. بدون در نظر گرفتن اینکه رجعت مسیح دور یا نزدیک باشد، ما دعوت شده ایم در اهداف و تعلیمات ملکوت خداوند کوشا باشیم.

بعضی اوقات وقتی وضعیت دنیا را بر ضد مسیحیت می بینم و همچنین فقدان نفوذ مسیحیت را در فرهنگ ها می بینم، مأیوس می شوم و به وضعیتی دچار می شوم که به قول عهد عتیق به «نیم سوزی از آتش» قناعت می کنم و ذهناً می کوشم دستاویزی یافته و در این سو و آن سو «شمعی» پیدا کنم تا از وظیفه های مهمی که عیسی مسیح بر عهده من نهاده است، شانه خالی کنم. ولی در مقابل این وسوسه و یأس مقاومت می کنم و به هر شخص مسیحی نیز توصیه می کنم در مقابل تجربه ها مقاومت کند.

۷) اساس کتاب مقدس در رابطه با مقام انسان چیست؟

من به عنوان یک مسیحی، معتقد به عظمت ذاتی انسان نیستم ولی در عین حال بر اساس باور مسیحی به عظمت انسان باور دارم. ولی سؤال این است: آیا این شأن و مقام، ذاتی است یا اکتسابی؟

عظمت به تعبیر کتاب مقدس، وابسته به دیدگاه کتاب مقدس از جلال می باشد: جلال خداوند، عظمت خداوند، اهمیت خداوند، شکوه خداوند، اینها هستند معیارهایی که کتاب مقدس از آن برای بیان منشاء عظمت صحبت می کند و تنها خداوند است که دارای ارزش و عظمت ذاتی است یعنی خود او ارزش و عظمت می باشد. من یک مخلوق خداوند هستم، از خاک برآمده ام، خاک خود به خود چیز مهمی نیست ولی زمانی که خداوند، خاک را گرفت و آن را گل کرد و به صورت انسان ساخت و نفس حیات را در آن دمید و گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم»، دارای شأن و مقام شدم. خداوند برای یک

مخلوق موقتی و میرا، عظمت جاودانی مقرر نمود. من در خود چیزی ندارم که خداوند با من به عنوان یک عظمت ابدی رفتار کند، معهدا من دارای عظمت ابدی و ارزش ابدی شده ام زیرا خداوند این دورا به من عطاء کرده است و نه تنها این فیض را به من بلکه به هر انسان دیگر نیز ارزانی داشته است.

بدین سبب است که حکم بزرگ کتاب مقدس، نه تنها در مورد ارتباط ما با خداوند بلکه در مورد ارتباط ما با انسان نافذ می باشد. «او را به تمامی دل و تمامی نفس و تمامی قوت، محبت نمودن و همسایه خود را نیز مثل خود، محبت نمودن...» (مرقس ۱۲: ۳۳) زیرا خداوند هر انسانی را که آفریده است به او ارزش و عظمت نیز اعطاء نموده است.

۸) مسؤلیت ما در مقابل فقیران چیست؟

اگر به مطالعه واژه «فقیر» در کتاب مقدس بپردازید، به چهار دسته از انسان ها برخورد می کنید که می شود آنها را بینوا یا فقیر نامید. گروه اول شامل کسانی هستند که فقر آنها نتیجه مستقیم تنبلی آنهاست یعنی چون غیر مسئول هستند و از کار کردن خودداری می کنند بینوا هستند. عکس العمل خداوند نسبت به این دسته از انسانهای فقیر، نوعی داوری و گوشزد است: «ای تن آسا و تنبل، از مورچه گان بیاموز.» برو مورچگان را نگاه کن و ببین چگونه زندگی می کنند. پولس رسول در عهد جدید گفته است: «اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد» (دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰). بنابراین موضع گیری نهائی در برابر این گروه، تذکر دادن و دعوت به توبه است.

بعضی اوقات مردم در اثر سهل انگاری فکر می کنند تنها دلیل فقیر شدن تنبلی است. تعداد زیادی از انسانها فقیر هستند ولی نه به خاطر اینکه تنبل می باشند. بنابراین ما به این دسته از فقیران که در کتاب مقدس تعریف شده اند می پردازیم، کسانی که در نتیجه مستقیم مصیبت ها، امراض، سوانح و چیزهایی شبیه آن فقیر شده اند. کتاب مقدس به ما گفته است: این مسؤلیت کلیسا و مردم مسیحی می باشد که رحمت قلبی خود را نثار، و فقیرانی را که نه به دست خود بلکه در نتیجه بلاهای طبیعی فقیر شده اند، یاری رسانند.

گروه سوم شامل کسانی است که در اثر استعمار و بیداد قدرت طلبان فقیر شده اند، قربانیان یک حکومت فاسد یا قربانیان جنگ. در این شرایط، فریاد خشم آلود خداوند را از

آسمان می‌شنویم که عدالت را برای انسانها فریاد می‌زند و خشم خود را بر کسانی که انسان را به بهای اندک می‌فروشد و کسانی که به ناحق بر انسان ظلم می‌کنند و از او بهره‌برداری می‌نمایند، جاری می‌سازد. در این حالت، ما باید مدافع و حامی آنها باشیم.

چهارمین و آخرین گروه فقیران که در کتاب مقدس می‌یابیم کسانی هستند که داوطلبانه خود را فقیر کرده‌اند یعنی آنها فقیر هستند فقط به خاطر آنچه که کتاب مقدس گفته است تا «جویندگان عدالت» باشند. آنها به دلخواه خود، مایملک جهانی خود را به عنوان یک تعهد شخصی، به منظور پرداختن به امور خدائی قربانی می‌کنند. این دسته از افراد و فقیران راه خدا، مورد تحسین و حمایت ما می‌باشند.

۹) آیا می‌توانید مثالی در مورد کاربرد این تعلیم عیسی مسیح که «اگر کسی به گونه راستت سیلی زد، گونه دیگر را نیز به سوی او بگردان»، در شرایط زندگی امروز بیاورید؟

در درک مفهوم واقعی موعظه مسیح مبنی بر اینکه: «اگر کسی به گونه راستت سیلی زد، گونه چپ خود را نیز بسوی او بگردان» ابهامات زیادی وجود دارد. عده زیادی این مفهوم را از آن برگزیده‌اند که مسیحیان باید در مقابل نامالایمات، خاکی و فروتن باشند یعنی اگر کسی مشت به یک طرف صورتت کوبید، بر شما واجب است صورت خود را برگردانید و از او بخواهید به صورت شما مشت دیگری بکوبد. موردی که در اینجا جالب است این است که در این تعلیم عیسی مسیح مخصوصاً در ابتدا طرف راست صورت را ذکر کرده است. اکثر مردم جهان، راست دست هستند و اگر کسی سمت راست صورتش در اثر ضربه‌ای صدمه ببیند، ضربه وارده یا باید از پشت سر باشد یا با دست چپ. اگر من به گونه راست شما سیلی بزنم، طبیعی‌ترین راه این است که با پشت دست راست، شما را سیلی بزنم.

بر اساس اطلاعاتی که از زبان عبری داریم، در اصطلاح یهودی، ضربه زدن با پشت دست به گونه راست کسی، نه به صورت سیلی بلکه به حالت آهسته، توهین محسوب می‌شده است. مثلاً در روزگار شاه آرتور، چنین توهینی موجب بروز دوئل یا جنگ تن به تن می‌شد. این عمل بیشتر از آنکه یک حمله ساده فیزیکی باشد، اشاره‌ای ابتدائی از توهین نمودن یک نفر به شما است.

سخنان عیسی مسیح در این قسمت از انجیل در رابطه با مباحثه‌ای است که بافریسیان و در رابطه با درک آنها از قانون عهد عتیق داشته است، مخصوصاً آن قانونی که موسی نبی در مورد مجازات وضع کرده و گفته است: «چشمی به چشمی و دندان به دندانی.» در جامعه امروز ما این گونه سیستم تنبیهی که یک سیستم ابتدائی است که در ملت یهود معمول بوده است، وحشیانه و غیر عادی به نظر می‌رسد. ولی من فکر می‌کنم اگر خارج از احساسات به آن نگاه کنیم، تاکنون هیچ سیستم مجازات و تنبیهی منصفانه‌تر و عادلانه‌تر از این روش وجود ندارد که چشم در مقابل چشم ستانده شود و دندان در مقابل دندان. این یعنی مساوات و عدالت مطلق. اما این بیانیه و قانون برای سران یهود، بهانه و دستاویزی شده بود و روح کینه جوئی و خشونت و ظلم آنها را نسبت به کسانی که از قانون خداوند تخطی می‌کردند نشان می‌داد.

جمله «گونه دیگر را بگردان» نظیر این عبارت می‌باشد: «اگر دشمنت ترا مجبور کرد یک میل با او بروی، تو دومیل برو. اگر قبايت را طلبید، عباي خود را نیز به او بده.» عیسی مسیح در اینجا از ما می‌خواهد به روح کینه جوئی پشت کنیم و آن را از خود برانیم. بقیه تعلیمات عیسی مسیح حاکی از این است که اگر کسی بخواهد عدالت را در مسیر درستش انجام دهد، اشکالی ندارد. اگر بیوه زنی، فریب خورده و از ارث خود محروم شود، معنی ندارد از حق خود بگذرد و آنچه را که دارد، دو دستی به کسی که مال او را دزدیده است تسلیم نماید. عیسی مسیح در اینجا یک قانون اخلاقی را مطرح نموده است و من ایمان دارم ما را از این طریق دعوت کرده است که در رفتارهای خود، رحمت و شکیبائی و حلم را که در خداوند به کمال وجود دارد، تقلید کنیم.

۱۰) آیا در زمینه هنر، تفاوتی بین دنیای سکولار و مسیحیت وجود دارد؟

بله، تفاوت‌هایی وجود دارد و این تفاوت‌ها در اثر مرور زمان مشکلاتی در زمینه فرهنگی و هنری به وجود آورده‌اند. اگر بخواهم خلاصه کنم، فرق بزرگ بین هنر مسیحی و هنر غیرمسیحی، نقطه نظر آنهاست.

هنر یک وسیله ارتباطی است. هرگاه هنری وجود داشته باشد، محتوایی منتقل می‌شود. در واژه «هنر» ذهن من متوجه موزیک، مجسمه سازی، نقاشی و غیره هم می‌شود. هنر می‌تواند در شکل و محتوا طبقه بندی شود ولی همه هنرها یک وسیله ارتباطی می‌باشند.

در سالهای ۶۰ از کتاب *The Medium Is The Message* نوشته McLuhan، جمله قصار و مشهوری متداول بود: «قالب، پیام را منتقل می‌کند»، یک انتقال بی‌بیان، انتقالی از طریق محتوای کار هنری. در یک سرود، تنها کلمات مطرح نیستند بلکه استخوان بندی کلمات و نوع موسیقی و طرز نواختن نیز مهم می‌باشند. نوع خاصی از موسیقی وجود دارد که *Bach Cantata* نامیده می‌شود و بسیار منظم می‌باشد. پاره‌ای از موسیقیدانان امروز کوشش کرده‌اند یک موسیقی بی‌نظم را ابداع کنند. گرچه این یک عمل ناممکن می‌باشد چرا که نمی‌شود به طور عمدی، عملی غیر عمدی انجام داد. شما در نهایت نمی‌توانید از طریق عمدی یک بی‌نظمی را بیافرینید. با این وجود ادعای آفرینش موسیقی بدون نظم، تابع یک نظم و نمونه می‌باشد. آنها کوشیده‌اند از طریق ابداع یک هنر سست و بی‌اساس چه در زمینه نقاشی و چه در زمینه موسیقی، بر علیه نظم و بنیان و منطق قیام کنند. تمام این موارد توجیه دینی دارند. این وضعیت نمایانگر ناامیدی دنیای سکولار (بدون مذهب) نسبت به فقدان یک وابستگی عمیق با خداوند می‌باشد.

در حیطه نمایش پوچ نیز آمدن هنربیشگان به صحنه نمایش و بیان کلمات غیرعادی و نامفهوم، بیانگر این است که انسان به جایی رسیده است که حتی گفتارش بی‌معنی است. ولی حتی این جهاهای بی‌معنی، نوعی وسیله ارتباط می‌باشند و در آنها پیامی وجود دارد یعنی عدم وابستگی، همان طوری که داریم مشاهده می‌کنیم.

در دیگر گزافه‌کاریهای به اصطلاح هنری، چنین به نظر می‌رسد که عده‌ای به خاطر هنر، مسیحی شده‌اند یعنی حتماً باید همراه یک آیه از کتاب مقدس یا تجسم یک شخصیت دینی، یک هاله نورانی در اطراف آیه یا بالای سر آن شخص باشد. من به این نتیجه رسیده‌ام اگر به کتاب مقدس نگاه کنیم، خدا را به صورت خدای زیبایی‌ها می‌بینیم. خداوند مبدا اصلی زیبایی است و شخصیت او زیبا است. قسمتی از وظیفه یک انسان، انعکاس و بازتاب شخصیت خداوند است یعنی ما به آفرینش هنر و آن هم هنری والا دعوت شده‌ایم.

۱۱) یک وکیل مدافع مسیحی می‌تواند از یک مجرم و گناهکار دفاع کند؟

پاسخ قسمتی از این سؤال ساده است زیرا که یک وکیل مدافع می‌داند که موکل او گرچه متهم است ولی نباید او را از حق قانونی که جامعه در اختیار او گذاشته است یعنی از داشتن وکیل و یک محاکمه عادلانه محروم نمود. مسئولیت یک وکیل مدافع، ارائه بهترین

دفاع از موکل خود می‌باشد، حتی اگر موکل او مجرم باشد. وظیفه یک وکیل مدافع مسیحی این است که در هر شرایطی، در مورد شرایط تخفیف مجازات از طریق بیان آراء و فتوهای تاریخی، بحث و از موکل خود دفاع کند. برای شخصی که به روشنی مشخص شده است که مجرم می‌باشد، راههای مهم و قانونی زیادی برای دفاع کردن وجود دارد.

اگر شخصی به ناحق متهم شده باشد ولی وکیل مدافع به این امر آگاه نباشد چه حالتی پیش می‌آید؟ آیا یک وکیل مدافع می‌تواند آنچه را که خود، موکلش را به آن متهم کرده است و به آن اذعان دارد، از طریق هوش ذاتی خود و دانشی که آموخته است توجیه کند؟ دانستن اینکه شخصی مرتکب جرمی شده است یا کار خاصی را انجام داده است، الزاماً بدین معنا نیست که ما از نتیجه داوری او در رابطه با آن جرم بخصوص، در یک دادگاه و با حضور تمام شرایط یک محاکمه عادلانه آگاه هستیم. من فکر می‌کنم با حفظ صداقت و درستی، یک قاضی یا یک وکیل مدافع قادر خواهد بود، یک محاکمه یا یک دفاع قانونی حتی برای شخصی که خود از جرم او آگاه می‌باشد ارائه دهد. فعالیت یک حقوقدان وقتی سؤال برانگیز می‌شود که به قصد مشارکت با مجرم و فریب و مسخره هیئت منصفه و القای نظری به هیئت منصفه، غیر از آنچه واقعیت دارد و خود می‌داند، بر کرسی داوری و دفاع بنشیند.

ما هر روز در دادگاههای ویژه خانواده شاهد این بی‌عدالتی‌ها و عدم صداقت هستیم. من بارها و بارها شاهد این بی‌عدالتی‌ها بوده‌ام: مردی متهم به تجاوز و زنا است و می‌خواهد شانه از زیر بار مسئولیت خانواده خالی کند، بنابراین ظالمانه به همسرش اتهام رفتار غیر معمول و مواردی شبیه آن وارد می‌کند. وکیل مدافع به خوبی می‌داند که طرف مقصر ماجرا که قانون ازدواج را نقض کرده است، شوهر است نه زن ولی باز هم با تمام قوا می‌کوشد مرد را بی‌گناه جلوه دهد و از تمام امکانات و شرایط موجود برای دفاع از او استفاده می‌کند. من با این مسئله مشکل دارم. در تمام تخصص‌ها، چه در زمینه پزشکی یا قانون یا الهیات، اشخاصی هستند باهوش فوق‌العاده و همچنین کسانی هستند که دقیق و دارای وسواس می‌باشند و تمام توجه آنها معطوف به برد و باخت در این مرحله و در دست گرفتن پرونده‌های مهم، به قصد کسب درآمد می‌باشد. در این صورت ما هرگونه درخواست برای عدالت و صداقت را استهزاء کرده‌ایم.

۱۲) راحاب زانیه و رفقه همسر یعقوب و دایه‌های عبرانی در عهد عتیق، برای حفاظت دیگران دروغ گفتند و خداوند در عوض آنها را برکت داد. آیا این واقعه بدین معنی است که اگر مسیحیان امروز، دروغ مصلحت‌آمیز بگویند، خداوند آنها را برکت می‌دهد؟

بله، در موقعیت‌های زیادی مردم از طرف خداوند هدایت شده‌اند، کلامی به زبان بیاورند که حقیقت نداشته باشد. بسیاری از معلمان اخلاق مسیحی بر این عقیده‌اند که دروغ گفتن از سوی خداوند مطلقاً ممنوع شده است و هیچ توجیهی هم برای دروغ به اصطلاح مصلحت‌آمیز وجود ندارد. عده‌ای دیگر با اشاره به راحاب زانیه (فاحشه) و دایه‌های عبرانی و دروغ‌هایی که بعداً آنها را در زمره قهرمانان قرار داد، اظهار می‌دارند: صراحتاً نمی‌شود گفت خداوند آنها را صرفاً برای دروغ‌هایشان تقدیس کرده و برکت داده باشد. ولی چنین هم به نظر می‌رسد که خداوند، آنها را در آن شرایط به خاطر عدم صداقتشان سرزنش نکرده است.

موقعیت‌های دیگری نیز در کتاب مقدس وجود دارد که در آن جا دیده‌ایم مردم دروغ گفته‌اند، دروغ‌هایی که من فکر می‌کنم، عملی بر ضد کلام خدا بوده است. مثلاً عده‌ای کوشیده‌اند، همسر اسحاق را مبنی بر اینکه شوهرش را فریب داد تا به جای فرزند نخست خود، عیسو، فرزند دوم یعنی یعقوب را برکت دهد، سرزنش کرده‌اند. رفقه دسیسه‌ای چید و شوهر پیرش اسحاق را فریب داد و به جای اینکه عیسوی نخست زاده را برای برکت طلبیدن نزد شوهرش بیاورد، فرزند کوچکتر یعنی یعقوب را به حضور او آورد و بدین ترتیب یعقوب از اسحاق نابینا و بی‌خبر، در تاریکی شب برکت گرفت. عده‌ای کوشیده‌اند این مسئله را توجیه کرده و بگویند: اگر خداوند اراده کرده بود فرزند کوچکتر بر فرزند بزرگتر سروری کند، پس این نقشه خود خداوند برای یعقوب بود که برکت پدرخواندگی را به او تفویض نماید. آنچه که رفقه انجام داده است، بدون شک اراده خداوند در پس آن بوده است. آنچه که یهودای اسخریوطی نیز انجام داد یعنی مسیح را به دشمنانش تسلیم کرد، قطعاً اراده مستقیم خداوند در پس آن بوده است. من مطمئنم رفقه یحتمل که برکت خداوند را هم یافته بوده، برکت یافتن او به علت فریبکاری او نبوده است. عده‌ای نیز راحاب را در این طبقه بندی قرار داده‌اند.

در طی قرون، در کلیسای مسیح بر صداقت تأکید شده و این تأکید گسترش یافته است و صداقت با عدالت یکی شده است یعنی وظیفه مسیحیان این است که همیشه و در همه حال و در هر شرایطی صادق باشند و صداقت وظیفه آنها باشد. در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود: آیا موقعیتی وجود دارد که بشود دروغ به اصطلاح مصلحت‌آمیز و عادلانه گفت؟ من می‌گویم بله. چنین موقعیتی به روشنی در شرایط جنگی، تهدید به قتل و عملیات جنائی به وجود می‌آید. مثلاً اگر یک قاتل حرفه‌ای به خانه شما وارد شود و از شما بپرسد آیا بچه‌ها در طبقه بالا خوابیده‌اند یا نه و شما آگاهی داشته باشید که نیت او کشتن بچه‌هاست، تهدید اخلاقی شما این است که به آن قاتل دروغ بگوئید و تا حد امکان به خاطر نجات زندگی فرزندانتان او را فریب دهید. من فکر می‌کنم دروغ مصلحت‌آمیز یا دروغ عادلانه در شرایط جنگی نیز توجیه پذیر است. من فکر نمی‌کنم کسی مجاز باشد در شرایط جنگی به خاطر صادق بودن، محل استقرار سربازان خودی را به دشمن بگوید؟ او اگر تحت فشار قرار بگیرد باید اخبار جعلی و فریبنده از خود بسازد. عده بیشماری از مسیحیان به سربازان آلمان نازی به خاطر حفظ جان خود و یهودیان و جلوگیری از نابودی آنها دروغ می‌گفتند. من فکر می‌کنم در این شرایط، دروغ گفتن که یک عمل شیطانی و منع شده است، توجیه شرعی پیدا خواهد نمود.

۱۳) کتاب مقدس مست شدن را گناه می‌داند به چه دلیل مستی يك بیماری و خطر فرهنگی است؟

مستی، آن‌طور که بیان شده است، یک نوع بیماری است که ترحم مردم را برمی‌انگیزد. کسانی که اسیر مستی می‌شوند، دچار ضعف شده و فاقد ارزش‌های انسانی می‌گردند. کسانی که می‌گساری می‌کنند از رفتارهای محکوم‌کننده سایرین نسبت به خود خسته شده می‌گویند: «هی... نگاه کن، سر این مردم داد بز نیم تا بیشتر و بیشتر قابل ترحم شویم، تا فکر کنند انسانهای عادل و با اخلاقی هستند و از این کار به خود ببالند.»

هم‌چنین در زمینه پزشکی مدارکی وجود دارد که مبین این است که انواع خاصی از الکلیسم موجب بروز اختلالات ژنتیکی در انسان می‌گردند و بنابراین از دیدگاه روانکاوی، الکلیسم صرفاً یک شرارت اخلاقی نیست ولی گفتن اینکه اعتیاد به الکل یک بیماری است،

کافی نیست. خداوند این عمل را گناه نامیده است. خداوند رفتارهای ما و عکس العمل ما را در رابطه با این معضل بزرگ، محسوب می‌کند. خداوند ما را به اعتدال و میانه روی خوانده است و به روشنی به ما اخطار کرده است، اجازه نداریم الگوهای رفتاری میخوارگان را دنبال کنیم. خداوند به ما می‌گوید گزینش‌های ما باید اخلاقی باشند و ما مجاز نیستیم محیط خود را یا شخص دیگری را در اثر مستی آسیب برسانیم.

حتی در پشت این مشکل آشکار عقیدتی، نگرانی روحی را نیز می‌بینیم. اگر من به میخواره‌ای می‌گویم: «تو بیماری» ممکن است انگیزه من نجات او یا حفاظت از اعتماد به نفس او باشد که این انگیزه‌ای شرافتمندانه است. به هر حال ممکن است بدون اینکه قصد بدی داشته باشم، روح او را آزرده باشم زیرا مثل اینکه گفته باشم هیچ کاری نیست که بتوانی انجام دهی، تو بیماری، اگر آنفولانزا گرفته بودی، اگر سرطان داشتی یا نوعی ویروس خارجی بدنت را مورد حمله قرار داده بود، چاره‌ای بود ولی بیماری تو چیزی است که باید کسی با یک داروی عجیب بیاید و تو را شفا دهد. به کلامی دیگر، اگر ما به کسی بگوئیم تو بیماری، او را به سوی ناامیدی سوق داده ایم مگر اینکه در همان لحظه داروی خاصی را برای شفای او معرفی کنیم. من مطمئن نیستم کسی قادر باشد، این داروی خاص را توصیه کند.

تنها سازمانی که شدیداً در مورد این مشکل کار می‌کند «جمعیت الکلیست‌های بی‌نام» می‌باشد. این جمعیت، ضمن حفظ آرامش و ترحم نسبت به معتادان وضعیت خود را نیز سخت تحت کنترل گرفته و یکدیگر را به خروج از این وضعیت تشویق می‌کنند.

۱۴) آیا از نظر کتاب مقدس استفاده از هیپنوتیزم جهت ترک سیگار و غلبه بر سایر اعتیادها و الگوهای رفتاری، مجاز است؟

مطمئن نیستم چگونه جواب شما را بدهم؟ ما شاهد پدیده‌ای به نام هیپنوتیزم هستیم که از این پدیده در جهتی که من آن را به شخصه ناروا می‌دانم یعنی عملی برای وارد شدن به حیطه‌های اسرارآمیز استفاده می‌شود ولی باز هم مطمئن نیستم که همه ما پدیده‌ای به نام هیپنوتیزم و راه استفاده از آن را دانسته باشیم.

تا جایی که من می‌دانم، هیپنوتیزم نوعی فشار روانی است که به وسیله آن می‌شود روی یک مسئله خاص، یک احساس یا یک رویداد تمرکز نمود. هیپنوتیزم ممکن است در عمل

جراحی مورد استفاده قرار گیرد. همچنین از هیپنوتیزم در مراحل درمانی اشخاصی که از یک ضربه روحی و یک اعتیاد رنج می‌برند می‌توان استفاده کرد. برای مثال من از نظر ذاتی و درونی و از نقطه نظر اخلاقی مانعی در استفاده شایسته از این پدیده برای اشخاصی که درگیر یک اعتیاد و چیزهایی نظیر آن می‌باشند نمی‌بینم. درمانگر با شخص بیمار صحبت می‌کند و او را از این طریق هیپنوتیزم می‌کند. هیچ اثری از سحر و جادو در این مرحله نیست. تریپت یا درمانگر با شخص بیمار صحبت می‌کند و می‌کوشد روی پیام اصلی تمرکز کند. مثلاً بگوید: «نیازی نیست شما به استفاده از این مورد ادامه دهید. این کار برای شما مضر است.» او این جمله را بارها و بارها تکرار می‌کند، بنابراین وقتی بیمار به حالت بیداری و هوشیاری بازمی‌گردد، آن فکر خاص و عمل خاص در او تحلیل می‌رود و دیگر به سوی آن بر نمی‌گردد. هیپنوتیزم همچنین مانند تمرکز شدید روی یادگرفتن درس می‌باشد. تا زمانی که از طریق مثبت و شایسته از این پدیده استفاده می‌شود، من در استفاده از آن اشکالی نمی‌بینم.

۱۵) چرا استفاده از داروهای نظیر حشیش در جامعه امروز ما رو به ازدیاد می‌رود؟

به یاد می‌آورم وقتی که در دبیرستان بودم، یکی از ستارگان سینما که بسیار مورد علاقه ام بود، بر اثر استعمال سیگار ماری جوانا در هالیوود دستگیر شد. از خیلی سالها پیش، این گونه رفتارها نه تنها مورد قبول کلیسا نبوده بلکه در فرهنگ سکولار نیز جایگاهی نداشته‌اند.

ولی اینک به یک سطح انفجاری در استفاده از مواد مخدر پیش می‌رویم. حتی این مسئله روی قهرمانان نمونه در دنیای ورزش هم اثر گذاشته است، آن چنان که متاسفانه شاهد آن هستیم. مطالعاتی که تاکنون در زمینه روان‌شناسی کودک انجام گرفته است، نشان می‌دهد که نوجوانان بین ۱۳ تا ۱۹ ساله، بزرگترین تاثیر و نفوذ در شکل‌گیری شخصیت و خویش‌شناسی و حس تشخیص را نه از والدین بلکه از دوستانی می‌پذیرند که با آنها سر و کار دارند. بنابراین نتیجه می‌گیریم: هر از چندگاهی یک الگوی جدید رفتاری، مورد قبول گروه سنی خاصی قرار می‌گیرد و یک تاثیر مواج در بین آنها باقی می‌گذارد.

یکی از دلایل ازدیاد مصرف مواد مخدر، در دسترس بودن آسان آن بخصوص در محیط موسیقی است. محیط‌های موسیقی، قدیمی‌ترین مکانی بوده‌اند که استعمال مواد مخدر، آن هم به طور افراطی در آنجا متداول بوده است. دیگر اینکه ناگهان می‌بینیم یک الگوی رفتاری که در نسل قبل حرام تلقی می‌شده، متداول و مقبول می‌شود و یک درون مایه برای یک فرهنگ فرعی مشخص، گسترده و منتشر می‌شود و عناصر جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

ولی دلایل بسیار عمیق دیگری برای این زیاده روی‌ها وجود دارند. من فکر می‌کنم یک بحران فلسفی عمیق در فرهنگ ما وجود دارد. ما معنای انسان بودن را فراموش کرده‌ایم. انسان بودن یعنی چه؟ از بُعد دینی، ما خود را مخلوقاتی می‌انگاریم که به شکل خدا خلق شده‌ایم ولی نگاه تازه دنیای سکولار به خلقت انسان این است که ما زائیده یک اشتباه کیهانی هستیم و از یک موجود میکروسکوپی به وجود آمده و رشد کرده‌ایم و دارای اهمیت نیستیم. این فرضیه یک احساس غیرقابل تحمل می‌باشد و هر راهی برای رها شدن از خود، حتی برای چند لحظه و چند ساعت، احساس لذت بخشی برای رهایی از این نگاه بدبینانه می‌باشد.

۱۶) آیا کار کردن در زمینه علم ژنتیک برای دانشمندان مجاز است؟

من در پاسخ به پرسش‌های اعجاب‌انگیز ناشی از انفجار فن‌آوری مدرن در این روزگار، گاه احساس ناامیدی می‌کنم و حس می‌کنم پاسخ‌های من کافی نیست. در رابطه با بیشتر سئوالات اخلاقی، استادان الهیات از دو هزار سال دقت و ارزیابی و تجزیه مسائل غامض اخلاقی، با در نظر گرفتن سئوالاتی در حوزه اخلاق پزشکی که در اکثر موارد، در قرن بیستم به ذهن متبادر می‌شوند، برخوردارند. ما معلمان کتاب مقدس، وقت کافی برای فکر کردن و مطالعه در سایر حوزه‌های علمی را نداشته‌ایم.

یکی از مواردی که باعث وحشت ما می‌شود عبارت «مهندسی ژنتیک» می‌باشد. آیا صحبت ما در مورد تجربه‌ای نظیر تجربه ننگین «منگل» در خلال جنگ دوم جهانی است؟ کسی که می‌کوشید نقشه اهریمنی هیتلر را در جنگ، آفرینش یک نژاد تازه به عنوان نژاد شاخص، در خلال پالایش نسل‌ها توجیه کند. این نقشه واقعاً اهریمنی است.

اما مهندسی ژنتیک دانشی است با محققین فعال که با تمام قدرت می‌کوشند طی آزمایش‌ها و بررسی قوانین ژنتیک، راهی برای درمان امراض و بیماری‌های مهلک پیدا کنند. اکنون در اینجا سخن از یک دانش شرعی به عنوان رسالتی که در روی زمین داریم، به میان می‌آید، اعمال رحمت و شفقت در رابطه با بیماران و جستجوی راه نجاتی برای بیمارانی که دچار امراض مهلک و دگرگونیهای ترسناک در اندام فیزیکی خود می‌باشند. ما نباید چنین تصور کنیم که مهندسی ژنتیک عملی شیرانه است. پاره‌ای از شاخه‌های این علم، به گمان من کاربرد شرعی و اخلاقی دارند. شاخه‌هایی که تحت دانش ژنتیک مطرح می‌شوند، می‌باید هر یک جداگانه از نظر اخلاقی و صحت مورد بررسی قرار گیرند و مادام که مهندسی، کارشناسان و محققین آگاهی کامل دارند که عملکردشان مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت، جای نگرانی نیست. الهیون و فیلسوف‌ها کناری بایستند و از دور مراقب اوضاع باشند. لازم است این موارد، خارج از دیدگاه محض فن‌آوری آزموده شوند و در حوزه دینی و اخلاقی مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرند.

۱۷) آیا تحقیقات در زمینه «ایدز» مورد حمایت مسیحیان است؟

من بارها از پیامدهای این سؤال در جامعه مسیحی متعجب شده‌ام. در واقع برای مسیحیان لازم است که تحقیقات در حوزه «ایدز» را حمایت کنند. شما این تحقیقات را چه تصور کرده‌اید؟ ما ملزم هستیم به بیماران مبتلا به ایدز خدمت کنیم و از آلام آنها بکاهیم. وقتی بیماری را می‌بینیم، وظیفه ما این نیست بپرسیم چرا مریض شده است؟ وقتی گرسنه‌ای را می‌بینیم وظیفه ما این نیست از او بپرسیم چرا گرسنه شده است؟ وقتی بی‌خانمانی را می‌بینیم رسالت ما این نیست که از او بپرسیم چرا بی‌خانمان است؟ وظیفه و مسئولیت ما پوشیدن عریان‌ها، خدمت به بیماران و ملاقات زندانیان است. ما نمی‌گوئیم یک زندانی بدین دلیل در بند است که گناه بزرگی مرتکب شده است، پس لازم نیست او را ملاقات کنیم. برعکس به ما حکم شده است به ملاقات کسانی برویم که در زندان هستند، جدا از اینکه به چه دلیل زندانی شده‌اند و چه خطائی مرتکب شده‌اند.

در حقیقت، ایدز مرضی است که عموماً ریشه در شکل‌های رفتاری غیر مشروع نظیر رابطه جنسی و اعتیاد دارد و در اینجا است که به اصطلاح تبدیل به دلیلی موجه برای برخی از

مسیحیان می شود که پلیس خداوند و زندانبان خداوند باشند. ما همیشه و همه جا برای تسکین دردها و رنج های این جهان در کار هستیم. من این مورد را هم اضافه کنم: بسیاری از افراد که قربانی ایدز می گردند، ابتلای آنها، نتیجه عملکرد مستقیم آنها نیست. ایدز از طریق خون هم به قربانی منتقل می شود. کودکان نیز از طریق تزریق در بیمارستانها نیز ممکن است در معرض این بیماری هولناک قرار گیرند. این بیماری از طریق عملیات خالکوبی هم منتقل می شود. ما نمی توانیم همیشه ایدز را نشانه ای از ارتباط غیر مشروع جنسی تلقی کنیم و همه بیماران مبتلا به ایدز را به یک چوب برانیم. من هیچ مانعی در سر راه کلیسا در رابطه با حمایت از تحقیقات در زمینه بیماری ایدز نمی بینم.

لازم است در اینجا به دو نکته اشاره کنم. اول اینکه حتی اگر یک نفر در این دنیا به علت ارتکاب گناهی بزرگ و زشت، مبتلا به ایدز شده باشد، آن جرم و گناه بزرگ او مانعی برای مسیحیان در تلاش برای شفای او و تسکین آلام او نخواهد شد و این وظیفه سنگینی است. و اما نکته شماره دو: واقعیت این است که دعوا بر سر مسیحیان و ایدز نیست. در واقع دلیلی وجود ندارد که من در این مورد فکر کنم که آیا مسیحیان لازم است نسبت به تحقیقات در زمینه ایدز مخالفت یا موافقت کنند؟ مسئله خیلی بدیهی و روشن تر از آن است که بشود آن را مطرح نمود. در حقیقت یکی از بزرگترین شهادت های کلیسای مسیح، ریشه در خدمات اجتماعی و آرامش بخشیدن به رنجوران دارد که امروز به صورت جنبش هائی جهت ایجاد بیمارستانها و ایجاد یتیم خانه ها آشکار گردیده است. من فکر می کنم در این شرایط که بیماری ایدز در حال گسترش می باشد، عالیتترین فرصت ها برای مسیحیان جهت اختصاص دادن خودشان به خدمت بشریت فراهم گردیده است.

۲۱

مسیحیت و حکومت

هر شخصی مطیع قدرتهای برتر بشود

زیرا که قدرتی جز از خدا نیست

و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است.

زیرا از حکام عمل نیگور را خوفی نیست بلکه عمل بد را.

رومیان ۱۳: ۱، ۳

سئوالات این بخش

- ۱- راه صحیح اطاعت از قدرت حاکمه چیست؟
- ۲- مسئولیت مسیحیت در برابر حکومت چیست؟
- ۳- آیا مسیحیان با حفظ ارزش های خود می توانند وارد فعالیت های سیاسی شوند؟
- ۴- آیا راه حل های کتاب مقدس برای مشکلات دنیای امروز معتبر است؟
- ۵- بنیادی اخلاقی و شرعی برای حقوق اخلاقی در کتاب مقدس وجود دارد؟
- ۶- آیا الگوهای اخلاقی ویژه ای وجود دارند که دولت ما بر اساس کتاب مقدس آنها را حمایت کند؟
- ۷- چه پاسخی برای کسانی که معتقدند معیارهای خصوصی اخلاقیشان را نباید در ماموریت های اجتماعیشان دخالت دهند، دارید؟
- ۸- کتاب مقدس در مورد قوانینی که توسط انسان وضع می شوند چه می گوید؟
- ۹- آیا اگر از زندگی خصوصی رهبران سیاسی انتقاد کنیم، داوری می شویم؟
- ۱۰- با توجه به تعلیمات پولس و پطرس در رابطه با اطاعت از حکومت، آیا امکان انقلاب برای مسیحیان وجود دارد؟ و اگر دارد در چه شرایطی؟
- ۱۱- آیا شاد زیستن و بهره مند شدن از نعمات برای مسیحیان مجاز است؟
- ۱۲- فرق بین تحصیلات مسیحی و تحصیلات عمومی در چیست؟
- ۱۳- آیا سوگند خوردن در دادگاه که یک مراسم جاری است، مجاز است؟

۱) در سراسر زندگیم احساس کرده ام مقابله با قدرت کار درستی نیست. آیا این احساس من صحیح است یا غلط؟ اگر درست است، راه صحیح مواجهه با قدرت چیست؟

من حدس می زنم این احساس در ابتدا بر اثر انضباط والدین و ساختار خانوادگی در شما رنگ گرفته باشد. وقتی من پسر کوچکی بودم، یکی از قوانین مطلق و غیرقابل انعطاف در خانواده ام این بود که روی حرف والدین حرفی نزنم و نسبت به معلم یا همسایه دیوار به دیوار خودمان گستاخی نکنم. وای به حال کسی که جرات می کرد در مقابل کسی که در موضع قدرت بود عرض اندام کند. یادم می آید زمانی در کلاس نسبت به معلم علوم خود جسارتی کردم و به خاطر آن حرکت، دچار مشکل بزرگی شدم.

کتاب مقدس گفته است: به کسانی که بر ما فرمانروائی دارند، احترام بگذاریم ولی فکر می کنم این یک حق شرعی و قانونی برای ماست که در این زمینه سئوالاتی مطرح کنیم: «آیا کسی که در موضع قدرت است، راه درست را انتخاب کرده است؟» یا «کاربرد درست و شرعی قدرت چگونه است؟» مادام که این گونه پرسش ها در روح ناب فروتنی و احترام مطرح شوند، طرح آنها شرعی و قانونی است.

این موضوع برای من به عنوان شاگرد یک مدرسه دینی بسیار مشکل بود. من تحت نظر استادان رادیکالی درس می خواندم که به طور علنی کفار عیسی مسیح و قیام او را از مردگان زیر سؤال می بردند. من در این جریان احساس می کردم، به من بی حرمتی روا می دارند، زیرا آنها در علوم الهیات پروفیسور شده بودند و علناً می دیدم بنیان های اساسی ایمان مسیحی را منکر می شوند. سرانجام به این نتیجه رسیدم: گرچه روش آنها در کلاس اشتباه است ولی باید از آن چشم پوشیده و به عنوان یک شاگرد به آنها که مدارج علمی بیشتری را طی کرده بودند، احترام بگذارم.

موقعی که در اروپا تحصیل می کردم، محیطی کاملاً متفاوت از آنچه که می پنداشتم، مشاهده کردم. وقتی ما در سالن آمفی تئاتر جمع می شدیم و پرفیسور «تراپون» وارد می شد همه شاگردان از جای خود بلند می شدند و به استاد متوجه می شدند، تا اینکه استاد پشت تریبون می ایستاد و سرش را به عنوان موافقت با نشستن ما تکان می داد. استاد مدت ۶۰ دقیقه سخنرانی می کرد. در این مدت هیچ یک از شاگردان اجازه نداشتند دست خود را بلند

کنند و سؤال کنند. در پایان خطابه، پرفسور کتاب را می بست، از پشت میز خطابه بلند می شد، همزمان ما نیز بلند می شدیم تا زمانی که از اطاق خارج می شد. من آن تشریفات راتحسین می کنم، آن تشریفات برانگیزاننده حس احترام در رفتارهای متقابل و مراوده های اجتماعی می باشند.

ما گنجایش احترام به کسانی را که در موضع قدرت قرار دارند، از دست داده ایم ولی مسئله اینجا است: اگر حکمران یا صاحب قدرت، ما را حکم به انجام کاری کند که خدا آن را برای ما ممنوع کرده است یا کاری را که خداوند انجام آن را به ما حکم نموده است، ممنوع کند، نه تنها باید با آن حکمروا و صاحب قدرت، مقاومت بلکه باید از دستورات او سرپیچی نمائیم.

۲) مسئولیت مسیحیت در مقابل حکومت چیست؟

در عهد جدید قوانین گسترده ای در رابطه با واکنش ما در برابر حکومت وجود دارد. برای مثال در باب سیزدهم رساله به رومیان، اساس و بنیان حکومت به عنوان یک دستور و تقدیر خداوند تشریح شده است.

الهیات دان بزرگ، آگوستین، می گفت که «حکومت شرارتی است که وجودش لازم است.» بسیاری از استادان الهیات در طول تاریخ کلیسا گفته اند، علت اصلی نابسامانی ها شرارت انسان است و حتی وجود یک حکومت فاسد بهتر از نبودن حکومت به طور کلی است. وظیفه حاکمیت، مهار شرارت، حفظ و حمایت افراد تحت امر و پاسداری از تقدس و حقیقت می باشد. با ایفای این وظایف است که مسیحیان درک می کنند، حکومت کردن تقدیر خداوند است و بنابراین مسیحیان قبل از هر چیز، خوانده شده اند به آنچه که خداوند امر و مقرر نموده است احترام بگذارند. مسیحیان به خاطر خداوند، خوانده شده اند که همشهریان نمونه ای باشند. آنها خوانده شده اند که پادشاه را متابعت و در مقابل او سر تعظیم فرو آورند و هم چنین مطیع فرمانداران خود باشند. این اطاعت یک اطاعت کور کورانه و برده وار نسبت به فرمانداران نیست. ولی فرصت هائی نیز هست که مسیحیان نه تنها ملزم به اطاعت بلکه ملزم به سرپیچی از فرمانداران هستند و آن هنگامی است که حاکم از آنها انجام کاری را می خواهد که خدا منع کرده است یا اینکه جلوگیری از کاری را می خواهد

که خداوند حکم به انجام آن داده است. در اینجا است که شخص ملزم به عدم اطاعت می شود. اما رفتار بنیادی ما در مقابل حکومت، بر طبق عهد جدید این است که شهروندی مطیع و فروتن باشیم. ما هم چنین مسئولیم برای حاکمیت های زمینی دعا کنیم و از خداوند بطلبیم حاکمان زمین وظیفه خود را در مقابل آنچه که خداوند به آنان سپرده است، به نحو مطلوب انجام دهند.

ما مسئولیت دیگری هم داریم و آن موردی است که گاه ما را دچار تناقض گوئی می کند. من شخصاً معتقد به جدائی قدرت کلیسا و ایالت می باشم و فکر می کنم این یک بنیان درخشان در ایالت متحده آمریکا است که به کلیسا اجازه حکمرانی بر ایالت را نداده است و همچنین به ایالت اجازه حکمرانی به کلیسا را نیز نداده است. اساس تاریخی این روش این است که کلیسا و حکومت هر کدام در مقابل خداوند مسئولیت دارند و باید پاسخگو باشند. جدائی کلیسا و حکومت به منزله جدائی حرفه ها است: کلیسا وظیفه خود را دارد و حکومت نیز وظیفه خود را. کلیسا مجاز به نگهداری ارتش و حکومت مجاز به بشارت و اجرای مراسم نیست. هر دو تا زمانی که تحت نظر خداوند انجام وظیفه نمایند شایسته احترام می باشند.

بدبختانه در فرهنگ ما جدائی کلیسا و حکومت به عنوان جدائی حکومت از خدا تلقی می شود، چنان که اگر حکومت نتواند به مردم پاسخ دهد و خودش، خودش را توجیه کند، نشانگر این است که خداوند را محترم نمی شمارد. ولی خداوند به حکومت ها آگاهی داده است: خداوند آنها را برپا داشته است و آنها را نیز می تواند به زیر بیاورد. تمام حکومت های انسانی باید به خداوند حساب پس دهند و حساب آنها انجام وظیفه توأم با عدالت و صداقت می باشد. مادام که حکومت عادلانه عمل می کند و مادام که از حق حیات و زندگی حفاظت می کند و به عنوان مثال سقط جنین را منع می کند، وظیفه کلیسا است که در موضع نبوت گونه خود باقی بماند و به حکومت اندرز دهد که از عمل ناشایست توبه کند، وظیفه خود را انجام دهد و آنچه را که خداوند حکم کرده است به اجرا در آورد.

۳) آیا مسیحیان، با حفظ ارزش های خود می توانند وارد سیاست شوند؟

یک سال من به جلسه صبحانه منتخبین جدید مجلس ایالتی فلوریدا برای سخنرانی و دعای افتتاحیه دعوت شده بودم. در آن جلسه فرصتی برایم به وجود آمد تا با مردان و زنانی

که در حکومت دارای موقعیتی استراتژیک بودند، صحبت کنم. سئوالی که در آن محدوده خیلی مهم بود این بود که علت اصرار ما در عدم تداخل کلیسا و حکومت در چیست؟ میراث سیاسی ما همانند میراث مسیحیت ما، به ما آموخته است که بین ساختمان حکومت زمینی و ساختمان کلیسا، تفاوت زیادی وجود دارد. این نه وظیفه کلیسا و نه مسئولیت کلیسا است که به حکومت بگوید چگونه حکومت کند یا ارجحیت های دینی را در حکومت جاری سازد. به هر صورت، این را باید به خاطر داشته باشیم که هم حکومت و هم کلیسا، زیر نظر خداوند هستند: حکومت یک قدرت متعال نیست. حکومت هیچگاه حق انجام امور غلط را ندارد. حکومت همیشه تحت قدرت خداوند است، چون خداوند حکومت را بنیان نهاده است، حکومت را مقرر کرده است و خداوند است که حاکمان را داوری می کند. خداوند حکومت ها و تمام سازمان ها را در جامعه ما به انجام آنچه که عدالت و صداقت است فرمان داده و مسئولیت سپرده است.

چه مواردی در جامعه کنونی و در شرایط کنونی عدالت تلقی می شوند، عدالت در بازرگانی، عدالت در امور کار و کارگری، عدالت در داوری؟ تصمیم در مورد درست ها و غلط ها در بین مسیحیان یکسان نیست. یک سری اوامر و احکام مشخص وجود دارند که ما به عنوان یک مسیحی ملزم به رعایت آنها می باشیم، مثلاً به مراسم شام خداوند اشاره کنم: ما مجاز نیستیم از بی ایمانان برای شرکت در شام خداوند دعوت کنیم. به هر حال خداوند گفته است: به عنوان یک مسیحی، مالیات خود را به موقع بپردازیم، او به ما گفته است در قالب یک بقال مسیحی، در هنگام توزین اجناس تقلب نکنیم و در قالب یک کارمند مسیحی از وقت کار خود چیزی نذریم. من فکر می کنم این بسیار شایسته است که به حکومت ها گوشزد شود در حفظ تجارت سالم و جلوگیری از ویرانی جامعه از طریق حفظ ارزش ها و معادلات اجتماعی، انعقاد قراردادهای محترمانه و انجام آنچه که از نظر خداوند، عدالت است، کوشا باشند. به کلامی دیگر، در یک فضای اخلاقی که از حق مردم صیانت شود، من معتقدم پرداختن به حرفه سیاسی در صورت پایداری در عدالت و صداقت، مانعی ندارد.

۴) آیا راه حل های کتاب مقدس برای مشکلات دنیای امروز معتبر است؟

سالها پیش وقتی مشغول تحصیل فلسفه در دانشگاه بودم در یک گردهمایی پرفسورهای فلسفه دعوت شدم. مرد محترمی در آن گردهمایی می گفت: «حدوداً پنج موضوع اساسی در

تاریخ فلسفه وجود دارد و از آن پنج مورد اساسی، پنج هزار نظریه متفاوت مشتق شده است اما هر نسلی، همیشه درگیر همان ابهام اساسی فلسفه بوده است.»

من باید اشاره کنم که قاعدتاً این معضل در حوزه اخلاق مسیحی هم مصداق پیدا کرده است. ما با قوانین اخلاقی جدیدی مواجه شده ایم و ادامه این روند موجب بروز مشکلاتی در جامعه جدید ما شده است. برای مثال نسل های قدیم نگرانی این را نداشتند که وقت دقیق خاموش کردن دستگاه های حیاتی یک بیمار مشرف به موت در بیمارستان چه زمانی است. نیازی نبود شخصی نگران مسائل غامض اخلاقی باشد زیرا افزارهای سفسطه آمیز جهت تبدیل آن پیچیدگی ها به واقعیت وجود نداشت. از این دیدگاه، ما دارای مشکلات اخلاقی بزرگی هستیم که نسل های پیش درگیر آن نبوده اند.

به هر حال، قوانینی در کتاب مقدس در رابطه با تقدس زندگی و شأن مرگ وجود دارند، مثلاً در مورد بیان اساسی مشکلات نمونه ای که به صورت یک پدیده جدید در هر نسلی ظاهر می شود، من بر این عقیده ام که به سادگی نمی توانیم بینش و نقطه نظر عبرانیان اولیه و نیمه بیابانگرد تاریخ را از طریق کتاب مقدس درک کنیم. با این وجود می شود گفت مجموعه ای از حکمت ها وجود دارند که می شود آنها را استخراج و در اینجا و آنجا به جریان انداخت.

ولی انتظار من و توقع من از کتاب مقدس خیلی بالاتر از آن است. من ایمان دارم که ما قادریم حقایق والا و پیشرفته ای در کتاب مقدس پیدا کنیم، حقایقی که از یک منبع جاودانی به سوی ما آمده است. در زمینه فلسفه، این قوانین را *sub species internatotus* می گویند یعنی ما چیزی کمتر از فکر خالق خود نداریم، خالق که داناست و قوانین خود را به ما، مبنی بر اینکه چه چیزی صداقت است، نیکو است، زیبا است، مکشوف کرده است. و این قوانین می توانند در تاریخ انسان در تمام اعصار جاری شوند. برای من فکر کردن در این مورد که قوانین کتاب مقدس در جامعه مطابق با شرایط روز نمی باشد و دمده شده است، به منزله این است که فکر کنم خداوند نیز دمده و از رده خارج شده است و چیز بی ربطی است. خداوند، خداوند ابدالابد است. قوانین و حقایقی که بر ما آشکار کرده است از ناحیه ماهیت جاودانه او صادر شده است. من هرگز نمی توانم حتی به یک لحظه در تاریخ بشریت بیندیشم که حقیقت خداوند، غیر قابل تطبیق با شرایط روز و غیر قابل اجرا شده باشد.

۵) در این روزگار می بینیم که مردم برای احقاق حقوق اخلاقی فریاد می زنند. آیا آنها بیانی شرعی برای ادعای خود دارند؟

من فکر می کنم در درک مفاهیم مختلف حق و وظیفه، ابهامات زیادی وجود دارد، مثلاً در مورد وظیفه به عنوان شخص مسیحی: قسمتی از کار ایمان، شناخت خدا است و اقرار به اینکه تنها خداوند در نهایت مالک ضمیر ما است، تنها او دارای حقی ذاتی است که وظیفه را به آفریده های خود تحمیل نماید. خداوند می تواند از طریق والدین یک کودک، انجام امر خاصی را از یک کودک بخواهد و اوست که می تواند، اساس قدرتهای مشخص دیگری را بنیان گذارد. در نهایت تمام وظیفه ها توسط خداوند دیکته شده است، خدائی که منبع تمام وظیفه های اخلاقی است. اگر خدائی نباشد، من هم خواهم گفت که چیزی به نام وظیفه اخلاقی وجود ندارد و موارد اخلاقی، به سادگی به صورت ارجحیت های فردی ظاهر خواهند شد.

وقتی درباره حقوق صحبت می کنید، من فکر می کنم تشخیص بین حقوق اخلاقی و حقوق قانونی مشکل باشد. یک حق اخلاقی، چیزی است که خداوند آن را به مخلوق خود اعطاء کرده است. اساس این حق در آفرینش بنا نهاده شده است: خداوند، منبع و مصنف تمامی حقوق اخلاقی است که ما داریم.

حق قانونی، حقی است که توسط سازمان های بشری به ما اعطاء گردیده است یعنی حقی که توسط حکومت برای انسان به وجود می آید. دولت ها در موضوع حقوقی که به ملت ها می دهند متفاوت هستند. حقوق بشر یک موضوع گسترده و جهانی است. ما شاهد گروه های زیادی از انسانها هستیم که به اتهام جرائم سیاسی، زندانی هستند و بر اساس حقی که حاکمیت به آنها اعطاء نموده است یعنی حق اعتراض یا حق پذیرش، تحت فشار و انواع ستم ها قرار گرفته اند. ما از حقوق ویژه ای صحبت می کنیم که در ذات انسان است، حقوقی که به وسیله خداوند خالق به او اعطاء گردیده است. بعضی از دولت ها حقوقی از دیدگاه قانونی برای مردم قائل نشده اند، چیزی که بشود لااقل آن را در قالب حقوق اولیه انسان که خداوند به او اعطاء کرده است گنجانید. وقتی ما از شورش بر علیه حقوق بشر توسط پاره ای از دولت ها صحبت می کنیم، اشاره ما به این دسته از دولت هاست.

از سوی دیگر امکان دارد یک دولت حقی به صورت قانونی برای ملت قائل شود که انجام آن از نظر خداوند مطلقاً یک حق اخلاقی نیست، مثلاً من شخصاً این مورد را در اعطای

حق سقط جنین می بینم. بارها این حرف را از مردم شنیده ام که یک «زن اختیار بدن خود را دارد و قانون بدن خود را باید انجام دهد که چه می خواهد. اگر او حامله شده است، حق دارد خود را از طریق سقط جنین طبی خلاص کند.» مردم اصرار دارند که زنها این حق را دارند. چه نوع حقی؟ روشن است. او از نظر قانونی این حق را دارد، چون دیوان عالی کشور ما چنین حقی را به او اعطاء کرده است.

این موضوع بحث و جدل زیادی را در کشور ما برانگیخته است. آیا یک زن حق اخلاقی هم برای انجام سقط جنین دارد؟ ما آنچه را که قانون اجازه داده است می دانیم ولی خداوند چه چیز را اجازه داده است؟ اگر شخصی به من بگوید که زنان از نظر اخلاقی مجازند سقط جنین کنند، من می گویم از کجا این حق را گرفته اند؟ آیا مطمئن هستید که این حق، اخلاقی است؟ شما می خواهید به من بگوئید که خدای متعال این حق را به آنها داده است که ترتیب کودک متولد نشده خود را بدهند.» [توضیح مترجم: حفظ امانت در ترجمه موجب ذکر این عبارت گردیده است و مقصود نگارنده از ترتیب دادن، کشتن، است]. من وقتی فکر می کنم شخصی در مقابل خدا می ایستد و در حضور خداوند می گوید حق انجام سقط جنین را دارد، تنم می لرزد. ما هرگز از نظر اخلاقی حق نداریم نسبت به خداوند تمرد کنیم.

۶) آیا الگوهای اخلاقی ویژه ای وجود دارند که دولت ما باید بر اساس کتاب مقدس آنها را حمایت کند؟

در سایه اندیشه معاصر مبنی بر جدائی حاکمیت از کلیسا، این مسئله برای دولت ما بسیار مهم است. عده زیادی این مسئله را این طور تفسیر می کنند که دولت در مقابل خداوند مسئول نیست و یک دولت زیر مجموعه قدرت خدائی نمی باشد. به کلامی دیگر، خداوند هیچ حقی بر امور جاری دولت ندارد. هیچ موردی ضد و نقیض تر از این در تعلیم کلام خدا پیدا نمی شود که خدا را آفریننده جهان معرفی کنیم (چنانکه نیاکان ما کردند) و در همان حال بگوئیم خداوند بر روی آنچه که آفریده است حکمرانی ندارد. مطمئن باشید خداوند کلیسا را برای منظور خاصی مقرر کرده است و همچنین دولت ها را نیز برای منظور خاصی دیگر مقرر و ایجاد کرده است. این وظیفه کلیسا نیست که دولت شود یا اینکه وظیفه دولت نیست کلیسا شود. ایده جدائی حاکمیت از کلیسا به معنی جدائی دولت از خدا نیست.

دولت نیز مانند کلیسا تحت اقتدار خداوند است. بدیهی است هر قدرت زمینی در رابطه با کاربرد قدرت، نزد خداوند پاسخگو خواهد بود. هیچ دولتی و هیچ قدرت زمینی دیگر، هرگز نمی‌تواند با اتکاء به برتری‌های خود و بدون مسئولیت در برابر نوعی الگوی نهائی از صداقت و عدالت، حکمرانی کند. وقتی عهد جدید تعلیم می‌دهد که فرمان‌خدائی زمینه دولت است، آن چنان که در باب ۱۳ رساله به رومیان می‌خوانیم، چنین درمی‌یابیم که دولت‌ها دعوت شده‌اند تا به خاطر بسط عدالت، مأمور خداوند در جهان باشند، بنابراین وظیفه دولت‌ها حمایت از الگوهای درستی و عدالت می‌باشد.

روشن است که دولت‌ها ممکن است فاسد شوند و ممکن است بر علیه الگوهای عدالت‌خدائی یعنی عدالت‌هائی که در نهایت ریشه در ذات خود خداوند دارند، عصیان کنند. وقتی چنین کنند خداوند حساب آنها را نگه خواهد داشت. ما در تاریخ عهد عتیق خوانده‌ایم که قدرت خداوند نه تنها بر ملت اسرائیل بلکه بر کسانی که بابل و ایران و سایر ملل دنیا را اداره می‌کردند، وارد شد.

گلایه داود را در مزمور دوم به خاطر دارید؟ «پادشاهان جهان برمی‌خیزند و سروران با هم مشورت نموده‌اند، بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او.» و سپس ادامه می‌دهد: «بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود بیندازیم.» یعنی حاکمان ملت‌های بت پرستی که استقلال خود را از خداوند اعلام می‌دارند. پاسخ گلایه‌های داود چه بود؟ «او که بر آسمانها نشسته است می‌خندد. خداوند بر ایشان استهزاء می‌کند.» اما این خنده لحظه‌ای بیش نمی‌پاید. سپس خداوند آنها را به پای میز داوری صدا می‌زند زیرا خداوند، همه داوران را داوری می‌کند.

۷) چه پاسخی برای کسانی که معتقدند معیارهای خصوصی اخلاقیشان را نباید در مأموریت اجتماعیشان دخالت دهند، دارید؟

این سؤال در روزگار ما، به خاطر رسوائی‌های زیادی که در وضعیت اجتماعی و حوزه‌های سیاسی انجام می‌گیرد، حائز اهمیت است. عقیده عمومی بر این است که روش‌های اخلاقی انسانها، در حرفه آنها دخیل است و آنچه که خارج از حوزه فعالیت خود انجام می‌دهند، نقشی در توانائی اجتماعی آنان، در موضع خدمت ایفاء نخواهد کرد.

من فکر می‌کنم تشخیص تفاوت بین اخلاق خصوصی و اخلاق اجتماعی بسیار مهم است یعنی همان کاری که ما الهیون روی آن مشغول مطالعه هستیم و من فکر می‌کنم برای یک شخص که از نظر اخلاق خصوصی، قابل اطمینان نیست، امکان فعالیت اجتماعی صادقانه و پرداختن به روش‌های نیکو موجود است. ولی قطعاً این سؤال از ناحیه همان دارندگان اخلاقیات خصوصی، هر چند از درجات کمتری برخوردارند، برخوردار است که چگونه می‌توانند بر طبق اخلاق اجتماعی خدمت کنند و مفید واقع شوند. برای اینکه علیرغم تفاوتی که بین اخلاق خصوصی و عمومی وجود دارد، نهایتاً نمی‌توانند جدا از هم باشند، زیرا شدیداً به هم مرتبط می‌باشند.

به عنوان مثال اگر شخصی بارها مرتکب دزدی شده باشد به سختی می‌تواند در مشاغلی که با پول سر و کار دارند، مشغول کار شود. احتمال اینکه این فرد اطمینان و پشتگرمی عمومی را جلب کند بسیار کم است، چرا که اصل تدبیر ایجاب می‌کند شخصی که در ادارات عمومی مشغول به کار می‌شود، واجد سطح قابل قبولی از صداقت باشد. من فکر می‌کنم اجتماع این حق را دارد که توقع درجات بالاتری از اخلاق خصوصی را از رهبران خود داشته باشد.

وقتی که به تاریخ ایالات متحده نگاه می‌کنیم و به سالهای دهه چهل می‌رسیم، متوجه می‌شویم مسئله طلاق رشد فزاینده‌ای پیدا نموده و همه گیر شده بود. عده‌ای از جامعه‌شناسان، هالیوود را مسبب این پدیده می‌دانستند. آنها می‌گفتند در هالیوود ستارگان سینمائی هستند که حرفه آنها زن گرفتن و شوهر کردن شده است، هر کدام ۵ یا ۶ بار ازدواج می‌کنند و طلاق می‌گیرند و این ازدواج‌ها و طلاق‌های متعدد ستاره‌ها و ستارک‌ها، اخبار شورانگیزی برای رسانه‌ها شده است. ولی عده‌ای از آن هنرمندان به خاطر استعداد درخشانی که در حوزه هنری و فعالیت خود داشتند، توانستند در صحنه باقی بمانند و تمایل مردم را به بخشش و چشم‌پوشی از کمبودهای اخلاقی خودشان جلب کنند. اما آنچه که اتفاق افتاده بود این است که نقش این ستارگان و مدل‌های هالیوودی، در هالیوود، در دنیای ورزش و همچنین در دنیای سیاست و به طور گسترده‌ای در فرهنگ اجتماعی نفوذ پیدا کرد و اثر منفی و مخربی بر مردم گذاشت. بنابراین اگر کسی در یک مقام اجتماعی نتواند حد‌اعلای استانداردهای اخلاقی شخصی را داشته باشد، لااقل این امکان را دارد که کمبودهای اخلاقی خود را در ارتباط‌های اجتماعی خود دخالت ندهد.

۸) کتاب مقدس در مورد قوانینی که توسط انسان وضع می‌شوند چه می‌گوید؟ فردریک باستیات حقوقدان فرانسوی، کتاب بسیار مهمی در مورد قانون نوشته است. او در این کتاب، فرق بین «حکومت انسان» و «حکومت قانون» را تشریح و دیدگاه تاریخی اروپا را در مورد ایده lex rex بیان کرده است. این دیدگاه اروپائی در lex rex می‌گوید: نه انسان بلکه قانون باید فرمانروا و قدرت نهائی باشد و بر ملت حاکمیت کند. حاکمیت نباید بر اساس هوس و برتری‌های فردی و شخصی بلکه بر اساس قانون باشد. «حاکمیت انسان» در برابر «حاکمیت قانون» برای عده زیادی مبهم است زیرا آنها می‌پرسند: «مگر انسان قانون را نساخته است؟» البته که انسان قانون را ساخته است. من فکر نمی‌کنم خداوند حکومت‌های ملی را از وضع قانون منع کرده باشد. وضع قانون یکی از مسئولیت‌هایی است که خداوند به آنها سپرده است، در صورتی که بخواهند اعمال حاکمیت کنند باید قانون وضع کنند چون این وظیفه دولت‌هاست.

چگونه قانون وضع شده توسط انسان با قوانین خدا مقایسه می‌شود؟ ایده حکومت و پادشاهی قانون یعنی سنگ زیربنای قانونی که در نهایت ریشه در ذات خداوند دارد و می‌توان آن را در طبیعت کشف نمود. بدین جهت حتی در ایالت متحده، به طریق تاریخی، ما ریشه در قوانین طبیعی داشته ایم و گفته ایم که قوانین مشخصی که توسط خداوند مکشوف و توسط خداوند، خالق ما اعطاء گردیده است، قوانین مشخص زیربنائی که ما آنها را قانون ملت‌ها می‌خوانیم و قانون معمولی تمام انسان‌ها، برای هر دولتی مسئولیت ایجاد می‌کند و هر قانون فرعی را که انسان در تمام کشورها وضع و مقرر می‌کند باید با آن قانون برتر که در نهایت به ماهیت خداوند می‌رسد، مقایسه و اصلاح شود.

در عین حال، کتاب مقدس در مورد وضع قانون توسط انسان و سپس اجرای آن، آن چنان که تصور شود قانون خداوند است، نظر خوشی ندارد. این همان بحثی بود که عیسی مسیح با فریسیان داشت. فریسیان قوانینی از خود وضع کرده و آنها را به خداوند نسبت می‌دادند و قانون خدا را با سنت‌ها در هم آمیخته بودند. عیسی مسیح کاملاً چنین عملی را محکوم نموده است.

۹) آیا اگر از زندگی خصوصی رهبران سیاسی انتقاد کنیم داوری می‌شویم؟ از آن زمان که منصب‌های اجتماعی بنیاد نهاده شده، نه تنها در کشور ما بلکه در هر کشور دیگری، گروه زیادی از ملت‌ها تمایل داشته‌اند از زندگی خصوصی رهبران خود آگاه باشند.

خطر در اینجاست که ممکن است در این گونه موارد، در مقام داوری برآئیم. موشکافی و انتقاد ریاکارانه قسمتی از روش انتقادی ما نسبت به زندگی اجتماعی است. خدمت در مشاغل اجتماعی برای هر شخصی وظیفه بسیار حساسی است. اقشار متوسط جامعه در کشور ما زیانهای پنهان کاری را نمی‌دانند. وقتی ما در حدود بیست و پنج سال پیش، جنبش Ligonier Ministries را در پنسیلوانیا بنا نهادیم، من در آن سازمان به عنوان مامور مرتباً با عامه مردم در تماس بودم. هر چه که مردم به من نزدیک تر می‌شدند، بیشتر و بیشتر خواهان اطلاعاتی در مورد زندگی خصوصی من و خانواده‌ام بودند و من در آن روزها واقعاً حس می‌کردم، شخصیت پنهان خود را از دست داده‌ام. برخورد با این مسائل برایم دشوار بود. این تنها نمونه‌ای است از آنچه که یک مقام دولتی با آن درگیر می‌باشد.

مردم یک اجتماع بیشتر مایلند کسانی در راس امور و مشاغل مهم قرار گیرند که اطلاعات کافی از صداقت شخصی آنها داشته باشند و من فکر می‌کنم این حق مردم است که انتظار داشته باشند رهبران آنها، نمونه‌ای از صداقت شخصی باشند. جوانان هم رهنمودهای لازم را برای زندگی از این شخصیت‌های نمونه، در هنگام تماشای تلویزیون و خواندن روزنامه یا تماشای فیلم دریافت می‌کنند. بسیار مهم است که ما بخصوص مسیحیان که باید در محبت پیشگام و رهبر جامعه باشیم، داوری‌ها و ارزش‌های عمومی را برای شرایط دشواری که رهبران و مقامات کشوری به خدمت می‌پردازند، تعدیل کنیم.

۱۰) پطرس و پولس هر دو به ما توصیه کرده‌اند که تابع قدرت حکومت باشیم. با توجه به این توصیه‌ها آیا امکان انقلاب برای مسیحیان وجود دارد؟ و اگر هست، در چه شرایطی؟

بدیهی است که عهد جدید روی این مورد تأکید کرده است که مسیحیان، سمبولی از اطاعت مدنی باشند. در باب ۱۳ رساله به رومیان پولس رسول گفته است: قدرت‌های

موجود توسط خداوند مقرر شده است ولی این بدان معنا نیست که خداوند آنها را تقدیس کرده باشد و هر کاری که توسط دولت‌ها و قدرت‌ها انجام می‌شود مورد تأیید خداوند می‌باشد. اما پولس می‌گوید این خداوند است که دولت‌ها را به وجود آورده است و ما باید به خاطر احترام به عیسی مسیح، مطیع حاکمان و دولت‌ها باشیم.

پطرس نیز می‌گوید که: «ما باید «به خاطر خداوند» مطیع فرمانداران دنیائی باشیم (اول پطرس ۲: ۱۳-۱۷). چگونه از طریق متابعت من از حاکم ایالت فلوریدا یا اطاعت از کنگره ایالت متحده آمریکا، مسیح جلال می‌یابد؟ من فکر می‌کنم موضوع مهم در اینجا، تلاش نهائی کتاب مقدس برای تفهیم دو گونه متضاد از اقتدار و توانائی است: قوانین شیطان و قوانین خدا. موضوع این است: آیا کسی می‌تواند روح اطاعت از قوانین خداوند را در خود نشان دهد؟ یا اینکه ما در روح بی‌قانونی ساکن شده‌ایم؟ جالب این است که در عهد جدید، «ضد مسیح» شخصی بی‌قانون توصیف شد است.

من فکر می‌کنم بدین علت در عهد جدید ملزم به اطاعت از حاکمان زمینی شده‌ایم که از دیدگاه این التزام، سلسله مراتب قدرت رعایت شود و دیگر اینکه قدرت نهائی در زمین و آسمان متعلق به خداوند است. خداوند تمام قدرت خود را به پسر یگانه اش عیسی مسیح تفویض نموده است. عیسی مسیح در انجیل متی ۲۸: ۱۸ می‌گوید: «تمام قدرت‌ها در آسمان و زمین به من داده شده است.» اینک سطوحی از قدرت‌های زمینی نظیر حکومت که آن نیز شامل سطوح مختلف قدرت می‌باشد یعنی ریاست کارفرما به کارمند، ریاست والدین بر فرزندان، تحت نظارت قدرتی هستند که به «پسر» تفویض شده است. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که قدرت‌ها، تقدس خود را از قدرت و اختیار خداوند کسب کرده‌اند. درک مسئله مشکل نیست. اگر من خواه ناخواه و بی‌توجه، مطیع قدرت‌های زمینی و پائینی باشم، الزاماً مطیع قدرت نهائی‌ای هستم که بر زمین حکمفرمائی می‌کند و آن قانون خداوند است که ما مطیع آن هستیم. ما این قانون را چنین اجرا می‌کنیم و می‌گوئیم هرگاه یک بچه احترام به پدر و مادر را یاد نگیرد، اطاعت اولیه را یاد نگرفته است و در روابط خود با دیگران دچار مشکل خواهد شد، ولی از طریق اطاعت اجتماعی، فروتن شدن و اطاعت از معلم و اطاعت از کارفرما، اطاعت از فرماندار، اطاعت از پلیس، مسیح را جلال می‌دهیم، کسی که نمونه کامل و نهائی اطاعت از قانون خداوند است.

آیا شرکت ما در یک انقلاب عادلانه است؟ عده زیادی از مسیحیان می‌گویند: نه. این سؤال در زمان انقلاب آمریکا بسیار مهم و مطرح بود و الهیون بر سر دو راهی قرار گرفته بودند. من معتقدم کسانی که انقلاب را داوری و ارزیابی کرده‌اند با من هم عقیده بوده‌اند که تنها شرط لازم برای انقلابی مجاز، زمانی است که دولتی گرفتار بی‌قانونی و درگیر با موارد غیرقانونی و غیراخلاقی می‌شود. علت انقلاب در مستعمره آمریکا، مبارزه علیه وضع مالیاتهای غیرقانونی و سنگین بود. بررسی تاریخی آن واقعه، مستلزم یک سری مطالعه تاریخی و عمیق است که در این مجال نمی‌گنجد.

۱۱) گرچه شاد زیستن حقی است که ما در قانون اساسی ایالات متحده از آن محروم نیستیم، ولی آیا به عنوان موجودات آفریده خداوند مستحق این حق هستیم؟ بسیاری از انسانها، از این که تمایل به شاد زیستن در زندگی دارند، هراسان هستند، اما آیا این تمایل و انتظار بخصوص برای مسیحیان منطقی است؟ قبل از هر چیز باید فرق بین قانون اساسی آمریکا را که سندی قانونی است و در آن، نحوه برخورد با مردم تحت لوای آن قانون تعریف شده و قوانین رهبری در ملکوت خداوند را که به وسیله قانون خداوند معرفی شده است، تشخیص داد.

وقتی قانون اساسی، برخورداری از شاد زیستن را ضمانت کرده است بدین معنی است که آزادی اجتماعی را در برابر تهدیدهای خارجی یا توطئه‌هایی که به منظور تخریب این آزادی‌ها صورت می‌گیرد، حفاظت می‌کند. حتی قانون اساسی هم لزوم محدودیت در آزادی را تشخیص داده است. به عنوان مثال اگر قانون اساسی تشخیص داده است که موردی برای من شادی و برای شخص دیگر مرگ می‌آفریند، من از نظر قانون اساسی حق برخورداری از آن مورد را ندارم. آنچه که ما می‌خواهیم در اینجا بگوییم این است که قانون به خاطر این وضع شده است که اجازه لازم را به مردم بدهد تا آنچه را دوست دارند و موجب شاد زیستن آنها می‌گردد، اختیار کنند. البته قانون اساسی ما، شاد زیستن را تضمین نکرده است بلکه آن را حق دانسته است و این حقی که برای ما قانونی شده است محدود به حدود مشخصی است.

آیا خداوند هم حق برخورداری از لذت را به ما داده است؟ وقتی داریم می‌گوئیم که این حق از طریق قانون اساسی به ما داده شده، بدین معنی است که خداوند حقوقی شبیه آنچه که در قانون اساسی آمده است، به ما نداده است. خداوند در هیچ جای کتاب مقدس به انسان گناهکار یک ضمانت مطلق نسبت به حق برخورداری از لذت را نداده است. کتاب مقدس از پرداختن به هر وعده‌ای در رابطه با لذت‌ها خودداری کرده است ولی در نهایت، وعده شادکامی هدیه‌ای از خداوند و بیان‌کننده فیض اوست. اگر نقطه نظر خداوند در مورد ما دیدگاهی بود که قانون از طریق وضع حقوق فردی جهت ما داشت، هرگونه اعمال محدودیتی که خداوند برای ما قائل می‌شد، اصل عدالت بود. تنها راه برخورداری از حق شاد زیستن، اقرار به این واقعیت است که ما گناهکار و شایسته این حق نیستیم و چون خداوند عادل است، پس اوست که این حق را به ما ارزانی می‌دارد. بر اساس تعلیمات کتاب مقدس، ما انسانها در برابر خالق خود گناهکاریم و او چیزی به ما بدهکار نیست که از او شادی بطلبیم و این مورد با آنچه که در فوق گفتیم همخوانی ندارد.

علیرغم اینکه خداوند، شادی را به انسان بدهکار نیست ولی شادی و صلح و نشاط و برکت را به فراوانی به مردم خود داده است. من فکر می‌کنم برای یک مسیحی، طلب شادی و رضایت و سرشاری از آنچه که خداوند برای لذت بردن آفریده است و ریشه در آشتی دوباره خداوند با ما و آشتی ما با خداوند دارد، امری بسیار قانونی و شرعی است. وقتی ما با خداوند آشتی کرده ایم و بر طبق قانون او و آن طوری که او می‌خواهد زندگی می‌کنیم، لذت بردن و برخوردار شدن، یک محصول فرعی از فیض و هدایای خداوند است و برخورداری از این حق، قطعاً موردی نیست که ادعای طلب آن را از خداوند داشته باشیم یا خود را مستحق آن تصور کنیم.

۱۲) فرق بین تحصیلات مسیحی و تحصیلات عمومی در چیست؟

در سالهای اخیر می‌بینیم مدارس فرقه‌گرای زیادی که در تاریخ آمریکا بی‌سابقه بوده‌اند شروع به فعالیت کرده‌اند، مدارس تحت نظر کلیسای کاتولیک روم را مستثنی کنیم. در رابطه با ایده و عمل کلیسای کاتولیک، تحصیل الهیات یکی از مهمترین بخش‌های مورد نظر است ولی پروتستانها به سیستم عمومی تحصیل در مدارس قانع هستند، چرا که کلیسای

پروتستان آموزه‌های خود را از سالها پیش، در برنامه‌های کمک آموزشی مدارس عمومی گنجانیده است.

ایده‌های سکولاریسمی در این کشور، رشد فزاینده‌ای پیدا کرده‌اند و همچنین دیدگاه جدیدی به وجود آمده است مبنی بر این که کلیسا از حکومت جدا است و عده زیادی از مردم، این دیدگاه جدید را جدائی حکومت و خدا تلقی کرده‌اند. دیدگاه کهن و باستانی حاکی از این است که کلیسا و حکومت زیر فرمان خدا و ملزم به تبعیت یک سری سیستم‌های ارزشی و اساسی می‌باشند. این دیدگاه هنوز هم پابرجاست. اکنون تلاش حکومت این است که ملت را مطمئن کند، کاری انجام نمی‌دهد و قانونی وضع نمی‌کند که سیستم‌های اخلاقی یک مذهب را بر مذاهب دیگر از طریق سیستم آموزشی تحمیل نماید.

اساس تاریخی دیدگاه ضد تشکیلاتی، ناشی از بحث‌هایی بوده است که در مخالفت با تشکیل یک کمیته مخصوص در کلیسای انگلستان جهت نظارت بر حکومت صورت می‌گرفت. اکنون این ایده ضد تشکیلاتی این طور تفسیر می‌شود که مسیحیت، منافع خاصی برای یهودیت و اسلام یا هندوئیسم یا هر مذهب دیگر ندارد. این مورد را دولت نیز درک کرده است که آموزشگاه‌های عمومی جایگاهی برای آموزش ادیان شرقی نیست یعنی مراکز تحصیلی باید بیطرفی خود را حفظ کنند. از سوی دیگر عملاً غیرممکن است آموزش ادیان بیطرف را در سیستم آموزشی جای داد ولی در عین حال بیطرف ماند، زیرا هر آموزه دینی دورنمایی دارد و آن دورنما یا بسوی خدا است یا نیست، یکی اشاره به قدرت نهائی خداوند و برتری او دارد، دیگری خلاف آن را می‌گوید. یکی هم خاموش می‌ماند ولی در سکوتش سخنان زیادی نهفته است.

من فکر می‌کنم فرق اساسی و بزرگ بین آموزش مسیحی و آموزش عمومی در روزگار ما، تعهد آنها نسبت به هدف نهائی یعنی خداوند است، اعم از اینکه خدا در راس قدرت یا ناظری بیطرف باشد. مسیحیان باید تصمیم بگیرند، اگر قرار است آموزشی از نظر دینی داشته باشند، حفظ نظم در رقابت و توجه مجدد به مرکزیت خداوند در راس آن باشد. صراحتاً باید بگویم بسیاری از مدارس دینی نظم فرهنگی لازم را ندارند و وجود چنین وضعیتی تصمیم‌گیری را مشکل می‌کند.

۱۳) در دادگاه‌های ما معمول است که اشخاص پیش از ادای شهادت، سوگند بخورند. با توجه به اینکه در کتاب مقدس سوگند خوردن به همه چیز منع شده است، آیا اجبار به ادای سوگند برای مسیحیان، تبرد از فرمان خداوند نیست؟ در عهد جدید به روشنی آمده است که ما مجاز نیستیم سوگند حرام یاد کنیم و عهد نامشروع ببندیم. عیسی مسیح در موعظه «سرکوه» گفته است ما نباید قسم یاد کنیم، نه به زمین، نه به معبد اورشلیم، نه به آنچه که از خداوند کوچکتر است. در رساله یعقوب نیز تصریح شده است: «قسم نخورید، نه به آسمان و نه به زمین... بلکه کلام شما بلی بلی و نی نی باشد» (یعقوب ۵: ۱۲).

به هر حال، مجوزهایی برای عهد و سوگند مقدس وجود دارند، بدین معنی که در مکان‌های مجاز خاصی، ادای سوگند و نذر مشروع می باشد. در حقیقت یک قرارداد و توافق بدون ادای سوگند، پیمان و قراردادی مشروع نیست یعنی نظیر آنچه که ما در ازدواج و سایر شرایط نظیر توافق در قراردادها انجام می دهیم. تمام اساس رابطه ما با خداوند بر سوگند و عهد و پیمان قرار دارد، سوگندهائی که خداوند یاد کرده است، اگرچه خداوند به چیزی فراتر از جلال خودش سوگند یاد نکرده است.

ادای سوگند و انعقاد عهد و پیمان و نذر، در نفس خود کار غلطی نیست ولی من فکر می کنم آنچه را که عیسی مسیح ملامت کرد، روش فریسیان بود زیرا آنها در نذرها و سوگندها و ادای سوگندها متوسل به مواردی دنیائی و مادون خداوند می شدند. ادای سوگند به خداوند یا در پیشگاه خداوند، نوعی عبادت است زیرا در هنگام ادای سوگند چنین می گوئیم: «خداوندا، مرا یاری کن» و آنچه که ما در پیمان‌ها می گوئیم بدین شرح است: «من سوگند می خورم که حقیقت را بیان کنم، حقیقت محض و نه چیز دیگری. بنابراین خداوندا، مرا یاری کن.» هنگام ادای سوگند در پیشگاه خداوند، در آن لحظه اعلام می کنم که خداوند آگاه مطلق است، او حضور دارد و آنچه را که من انجام می دهم می بیند و هر کلمه‌ای را که می گویم می شنود. خداوند بر سوگندهای من نظارت مطلق دارد. در لحظه‌ای که من سوگند ادا می کنم به «خداوندی» خدا اعتراف می کنم، ادای سوگند یک مراسم و پرستش است که ریشه در اعتقادهای دینی دارد.

اگر من به خاک مادرم قسم بخورم، عملی مطابق با بت پرستی انجام داده‌ام و تاکید

کرده‌ام که خاک مادرم توانائی آن را دارد که سوگند مرا بشنود، سوگند مرا داوری کند و به سوگند من ناظر و آگاه است و به خاک گور مادرم، جنبه خدائی و تقدس داده‌ام و این کار یک نوع بت پرستی نابخردانه است. علت اینکه عیسی مسیح سوگند خوردن را سرزنش کرد و گفت: «قسم نخورید، نه به هیکل خداوند که در اورشلیم است...» چون هیکل قسم شما را نمی شنود، هیکل خداوند نمی تواند سوگند شما را داوری کند، هیکل خداوند، خود خداوند نیست [کاری که فریسیان آن زمان و این زمانه هم انجام می دادند و می دهند. قسم خوردن به سر، به خاک، به مرگ تو، به مرگ خودم، به آسمان، به زمین و غیره. مترجم]. شرط لازم برای ادای سوگند و تنها موردی که می توانیم به آن سوگند مشروع یاد کنیم خود خداوند و در محیطی عبادی است.

من فکر نمی کنم و مطمئن نیستم که ادای سوگند در دادگاه، کار اشتباهی باشد ولی آنجا در حقیقت روی سخن ما با خداوند است نه با کتاب مقدس. ما از کتاب مقدس نمی خواهیم شاهد سوگند ما باشد، از کتاب مقدس تقاضا نمی کنیم به سخنان ما گوش دهد یا وجدان ما را داوری کند یا به سخنان ما نظارت داشته باشد. ولی من همیشه از خود پرسیده‌ام این حرکت سمبولیک یعنی دست گذاشتن روی کتاب مقدس در هنگام ادای سوگند را از کجا فرا گرفته‌ام؟ شاید این کار، عکس‌العملی ناشی از ترس و یک تشریفات محض می باشد و وقتی بیشتر تشریفات می شود که دست را بر پشت کتاب بگذاریم و سوگند بخوریم. ولی مادام که به کتاب مقدس و با کتاب مقدس، سوگند یاد نمی کنید و خطاب شما به خداوند است، حتی اگر در حین ادای سوگند دست روی کتاب مقدس بگذارید و اگر هم مایل باشید دست نگذارید، سوگند شما شرعی و عادلانه است.

سئوالات این بخش

- ۱- فرمان «ملکی صدق» چیست؟
- ۲- چرا خداوند، موسی را به جای هارون تنبیه کرد؟
- ۳- چرا خداوند در عهد عتیق بنی اسرائیل را به جنگ‌ها و انقلاب‌های فراوانی دعوت می‌کرد؟
- ۴- منظور از این که خداوند یعقوب را دوست داشت و از عیسو متنفر بود چیست؟ چگونه می‌شود صفت «تنفر» را به خداوند نسبت داد؟
- ۵- آیا کشتی گرفتن یعقوب با فرشته خداوند، واقعی است یا تمثیلی؟
- ۶- در سفر داوران به نظر می‌رسد قربانی کردن انسان متداول بوده است. لطفاً در این مورد بیشتر توضیح دهید؟
- ۷- در امثال سلیمان ۱۴:۲۱ به نظر می‌رسد عمل «ارتشاء» مجاز است. چرا چنین آیه‌ای در کتاب مقدس قرار دارد؟
- ۸- منظور از آیه «جائی که رویا نباشد، انسان مرده است» چیست؟
- ۹- منظور از عبارت «هر چه دستت به جهت عمل نمودن بیابد همان را با توانائی خود به عمل آور...» در کتاب جامعه ۱۰:۹ چیست؟
- ۱۰- یکی از اصول «آئین رسولان» صعود مسیح به جهنم است. منظور از این اصل چیست؟
- ۱۱- آیا عبارت «بگذارید نور شما بر مردم بتابد» و «دست راستت از آنچه که دست چپ تو انجام می‌دهد، آگاه نشود» با هم متناقض نیستند؟
- ۱۲- درخت انجیر در عهد جدید نماد چیست؟
- ۱۳- منظور عیسی مسیح از «حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد» چیست؟
- ۱۴- ممکن است این بیان عیسی مسیح را مبنی بر اینکه «مروارید خود را پیش خوکان نیندازید» تفسیر کنید؟
- ۱۵- در داستان زن زانیه، عیسی مسیح بر روی شن‌ها چه می‌نوشت؟
- ۱۶- پولس رسول یک بار تیموتاوس را تشویق به ختنه کرد و بار دیگر ختنه را محکوم کرد. آیا این کار او ریاکارانه نبود؟
- ۱۷- نظر مسیحیان در مورد تعمید مردگان چیست؟
- ۱۸- آن طوری که در رساله به عبرانیان باب ششم آمده است، به نظر می‌رسد توبه هیچ اثری برای نجات ندارد. آیا این طور است؟
- ۱۹- «نفرین کتاب مقدس» یعنی چه؟

۲۲

معماها

و کلام انبیا را نیز محکمتر داریم که نیکو می‌کنید
اگر در آن اهتمام کنید
مثل چراغی درخشانده در مکان تاریک
تا روز بشکافد و ستاره صبح در دل‌های شما طلوع کند.
و این را نخست بدانید
که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست،
زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده شد
بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده
از جانب خدا سخن گفتند.

دوم پطرس ۱: ۱۹-۲۱

۱) فرمان «ملکی صدق» چیست؟

بحث اصلی و مرکزی رساله به عبرانیان، وظیفه خداوند ما عیسی مسیح در جامه کهنات اعظمی می باشد. برای ملت یهود، پذیرش اینکه مسیح کاهن اعظم باشد، مشکلات زیادی آفرید. انتظار یهود این بود که پادشاه آنها از قوم یهود باشد. عیسی مسیح نیز از قوم یهودا بود ولی وظیفه کهنات از آن هارون و نسل او بود که از قبیله لاویان بود. بنابراین اگر عیسی مسیح از قبیله لاویان نبود، چگونه در عهد جدید گفته است که او کاهن اعظم است؟ برای کاهن اعظم بودن عیسی مسیح، شرط لازم و کافی این بود که اولاً از قبیله لاویان و از تیره هارون و موسی باشد، ولی دقیقاً این طور نبود. آنچه که نویسندگان رساله به عبرانیان نوشته است، یک نوع یادآوری است که در عهد عتیق علاوه بر کهناتی که اختصاص به قبیله لاویان و هارون و موسی داشته است، نوع دیگری از کهنات مرسوم بوده است. نویسندگان رساله به باب های اولیه سفر پیدایش اشاره می کند، آن جایی که داستان برگشتن ابراهیم را از جنگ و ملاقات او با شخص محترمی به نام ملکی صدق را می خوانیم. ملکی صدق یک کاهن اعظم (رئیس کهنه) و پادشاه بود و در عین حال که شاه بود، کاهن نیز بود. اشاره نویسنده کتاب به این جریان است: ابراهیم «ده یک» (عشریه) خود را به ملکی صدق داد و ملکی صدق او را برکت داد.

سپس نویسنده، این سؤال را مطرح می کند: آیا در پرداخت ده یک یا عشریه مقرر، منصب گیرنده از نظر بزرگی و کوچکی مطرح است و در هر شرایطی پرداخت کننده ده یک برکت می یابد؟ در طبقه بندی یهودیان، کسی که برکت می دهد بر شخصی که برکت می یابد برتری دارد و کوچکتر به بزرگتر ده یک می پردازد. این حالت عملاً بین ابراهیم و ملکی صدق به وجود آمد. در اینجا می بینیم ابراهیم علی رغم عظمتش در مقابل این پادشاه، خود را مطیع و فروتن نشان داد و ده یک خود را به ملکی صدق پرداخت و ملکی صدق او را برکت داد. بنابراین ملکی صدق، هر کس که بود، از هر کجا که آمده بود و هر کاری که انجام داده بود، از نقطه نظر طبیعی نسبت به ابراهیم برتری داشت.

سپس نویسنده، سؤال را به سبک یهودی مطرح می کند. اگر ابراهیم پدر اسحاق است و اسحاق پدر یعقوب و یعقوب هم پدر لاوی است، کدام بزرگترند؟ یعقوب یا لاوی؟ یعقوب. کدام بزرگترند؟ یعقوب یا اسحاق؟ اسحاق. کدام بزرگترند؟ ابراهیم یا اسحاق؟

ابراهیم. بسیار خوب، اگر ابراهیم از اسحاق بزرگتر است و اسحاق از یعقوب بزرگتر است و یعقوب از لاوی بزرگتر است، پس بزرگترین کیست؟ ابراهیم یا لاوی؟ ابراهیم. و اگر ابراهیم از لاوی بزرگتر است و ملکی صدق هم از ابراهیم بزرگتر است، پس بزرگترین کیست، ملکی صدق یا لاوی؟ آه... نفسم گرفت، پاسخ را می دانید؟ ملکی صدق در مقام بالاتری از لاوی قرار دارد، بنابراین کهنات مسیح بر کهنات هارون برتری دارد. نکته اینجاست.

۲) خداوند، موسی و هارون را فرمان داد با صخره صحبت کنند تا آب از آن جاری شود ولی موسی به جای سخن گفتن با عصا به صخره ضربه زد. به خاطر این عمل، خداوند موسی و هارون را تنبیه کرد (اعداد ۲۰: ۱-۱۳). چرا خداوند به خاطر کاری که موسی انجام داد، هارون را هم تنبیه کرد؟

من هم مانند بسیاری از استادان کتاب مقدس از این قسمت عهد عتیق دچار سردرگمی شده ام. کتاب مقدس توضیحی کافی نداده است که چرا خداوند این قدر از عمل موسی خشمگین شده و چرا هارون هم شامل این تنبیه شد.

اگر ما این قسمت از عهد عتیق را دقیقاً و خط به خط بخوانیم، متوجه می شویم که خداوند دستوری به موسی داده بود ولی موسی قدری گستاخی نموده و دستور خداوند را به طریقی دیگر انجام داد. این تنها دلیلی است که من می توانم عکس العمل خداوند را توجیه کنم. گناه موسی فقط گستاخی او بود. او دستور خداوند را آن طوری که خداوند گفته بود، انجام نداد. خداوند برای فرمانش زمان و نحوه عمل را کاملاً مشخص کرده بود.

این حقیقت که هارون هم شامل تنبیه شد، نشان می دهد که او هم به طریقی در آن عمل دخالت داشته است ولی سکوت کتاب مقدس در این مورد روی هم رفته، هارون را از گناه مبرا نمی کند. ما باید فرض کنیم کتاب مقدس در این قسمت آنچه را که واقع شده است، تشریح نکرده است و به این حقیقت نیز واقفیم که خداوند شخص بی گناه را تنبیه نمی کند. این حقیقت که خداوند هارون را تنبیه کرد، برای من مدرک کافی دال بر این است که او نیز در این ماجرا همدست موسی بوده است. موسی و هارون خودسرانه دستور خداوند را انجام دادند و کاری انجام دادند که مجاز به انجام آن نبودند. به خاطر این کار از منافع و برکات

بخصوصی محروم شدند. البته آنها از متابعت خداوند محروم نشدند ولی متحمل انتقاد و سرزنش خداوند شدند.

نظیر این واقعه را در ماجرای سرشماری داود مشاهده می‌کنیم (اول تواریخ، باب ۲۱). آیا سرشماری داود مطابق خواسته خداوند بود یا شیطان؟ در یک متن دستور از جانب خداوند است و در یک متن دیگر دستور شیطان است ولی در نهایت من فکر می‌کنم تناقضی در اصل ماجرا نیست، چرا که خداوند بر شیطان هم نظارت دارد و گاه افسار شیطان را شل نموده و به او اجازه انجام یک عمل مخصوص را می‌دهد. یهودیان ممکن است بگویند که تقدیر خداوند بوده است ولی خداوند آن را تجویز نکرده بود. اما نظارت خداوند به جای خود بوده است. در نهایت ما باید به شخصیت خداوند متکی باشیم که او اصل عدالت است، حتی اگر تصویر گویائی از او در اختیار نداشته باشیم.

۳) چرا خداوند در عهد عتیق، ملت یهود را به انقلاب‌ها و جنگ‌های فراوان فراخوانده است؟

یکی از مشکل‌ترین قسمت‌های عهد عتیق برای ما که در عهد جدید زندگی می‌کنیم، ضوابطی است تحت عنوان herem یعنی دعوت از بنی اسرائیل برای اقدام به یک سلسله جنگ‌ها که ما آن را تحت عنوان جنگ‌های مقدس بر علیه کنعانیان می‌شناسیم. خداوند به آنها می‌گوید به سرزمین کنعانیان بروند و همه آنها را اعم از مرد و زن و کودک از بین ببرند. اسیر کردن زندانیان برای آنان نهی شد و به شدت عمل و تحمیل تحریم‌ها و اوضاع وخیم به این سرزمین، قبل از اینکه آنجا را برای خود تصرف کنند، ملزم گردیدند.

وقتی به آن ماجراها می‌اندیشیم، از ابعاد گسترده آن جفاهائی که توسط یهودیان، آن هم به امر خداوند بر مردم کنعان وارد آمد به خود می‌لرزیم. اساتید منتقد در قرن بیستم معتقدند که این گونه داستانها در عهد عتیق، به عنوان یک نمونه روشن نمی‌توانند مکاشفه و کلام خداوند باشند و می‌گویند مشتق قبایل نیمه وحشی و بیابانگرد و چادرنشین عبری و باستانی، از این طریق کوشیده‌اند خونریزی‌های خود را توجیه کرده و به آن رنگ فتوای خداوند بدهند تا در نظر ما اعمالشان مافوق الطبیعه و الهام خداوند تلقی شود.

من نگاه متفاوتی نسبت به آن ماجراها دارم. من متقاعد شده‌ام که عهد عتیق، الهام و کلام خداوند است و خداوند در حقیقت حکم نموده است که امت یهود بر علیه کنعانیان

وارد جنگ شوند. خداوند در عهد عتیق علت اتخاذ این روش و این تدبیر را بر علیه کنعانیان بیان کرده است. آن طور که تصور می‌شود، خداوند به عده‌ای خون آشام و غارتگر فرمان حمله و قتل عام بی‌گناهان را صادر نکرده است بلکه اگر به عقب‌تر برگردیم پی به زمینه ماجرا می‌بریم و آن اینکه کنعانیان مردمی بسیار متجاوز و لجام‌گسیخته و پیرو چنان فلسفه‌ای الحادی بودند که حتی مراسمی نظیر قربانی نمودن کودکان خود را ترتیب می‌دادند. امت کنعانیان وارد دوره‌ای شده بودند سرشار از نامردمی‌ها و کفرهای عمیق. خداوند به بنی اسرائیل گفت: «من از قوم بنی اسرائیل در این جنگ به صورت ابزاری برای داوری خود، بر علیه کنعانیان استفاده می‌کنم و خشم خود را از طریق قوم بنی اسرائیل بر امت بی‌ایمان و کافر و شریر کنعان آشکار خواهم کرد» و سپس گفت: «من آنها (کنعانیان) را از زمین محو خواهم نمود» (تثنیه ۱۳: ۱۲-۱۷). در نتیجه او به بنی اسرائیل گفت: «من از شما می‌خواهم این را بدانید، من سزای شایسته کنعانیان را به آنها می‌دهم ولی آنها را به دستان شما نخواهم سپرد زیرا شما خیلی بر آنها ارجحیت دارید. من داوری آنها را به همان طریقی که می‌خواهم در فکر شما خواهم نهاد، به خاطر گناهان شما و این عمل برای شما عادلانه خواهد بود.» این اساس احساسی است که خداوند در فکر بنی اسرائیل نهاد.

خداوند گفت: «من در فیض خود شما را امت مقدس می‌نامم. من ویران می‌کنم که چیزی نو بسازم. امتی فاسد را نابود می‌کنم و از آن امتی مقدس می‌سازم. من تمام مردم دنیا را برکت خواهم داد، بنابراین از شما می‌خواهم جدا باشید و با این نسل کفر، هم‌ارث نگردید، در امت جدید من ادغام شوید، امتی که آن را بنا خواهم نهاد.» و این دلیلی است که خداوند برای کار خود آورده است. ولی دلایل خداوند هنوز عده‌ای را متقاعد نکرده است. اما اگر خداوند در حقیقت مقدس است - که هست و ما متمرّد - آن چنان که هستیم، من فکر می‌کنم می‌توانیم با این مسئله به سادگی کنار آمده و متقاعد شویم.

۴) خداوند در عهد عتیق گفته است که او یعقوب را دوست داشت و از عیسو تنفر داشت، و در رساله اول یوحنا گفته شده: اگر ما بگوئیم خداوند را دوست داریم ولی از برادر خود متنفر باشیم، به خطا رفته‌ایم. چگونه این دو واقعیت را با هم آشتی دهیم؟

خداوند که ما را آفریده است، مجاز است هر گونه فکری که درباره آفریده های خود دارد، ابراز کند. او قطعاً این حق را دارد که به ما حکم کند یکدیگر را دوست داشته باشیم. چگونه ما که گناهکاریم، می توانیم از کس دیگر که او نیز گناهی شبیه ما مرتکب شده است متنفر باشیم؟ عشق به خداوند، عشق به انسان و عشق به خودمان، اولین فرمان بزرگ خداوند است که بعداً در عهد جدید و توسط عیسی مسیح تجلی یافت.

ولی اگر ما ملزم به دوست داشتن یکدیگر هستیم، چگونه می توانیم این گفته خداوند را در ذهن خود هضم کنیم: «یعقوب که او را دوست دارم و عیسو که از او بیزارم»؟ قبل از هر چیز، سر و کار ما با لهجه و اصطلاح عبرانی است. شکل خاصی از گفتگو در زبان عبری وجود دارد که ما آن را «تساوی متناقض» نامیده ایم، جایی که کتاب مقدس از مخالفت مستقیم سخن می گوید. برای درک آن ما باید بینیم که منظور خداوند از نفرت داشتن به عیسو، عکس کامل محبتی است که به یعقوب داشته است؟

ما از واژه های عشق و نفرت برای بیان احساسات و عواطف انسانی نسبت به یکدیگر استفاده می کنیم، اما وقتی این واژه ها در مفهوم مخصوصی، بخصوص در کتاب مقدس به کار برده می شوند، مثلاً وقتی در کتاب مقدس گفته می شود «خداوند یعقوب را دوست داشت» بدان معنی است که او فیض و رحمت مخصوص خود را به او داد. او فیضی به یعقوب اعطاء نمود که آن را به عیسو نداد. او رحمت را به یعقوب داد ولی عیسو را از این رحمت محروم کرد. خداوند رحمت و برکت دادن را به عیسو بدهکار نیست بلکه حق اعطای آن را برای خود محفوظ کرده است، آن چنان که بعداً در عهد جدید آمده است. خداوند در اینجا نیکوئی و نیک خواهی مطلق خود را نشان می دهد. او نتیجه رحمت آوردن را بیان می کند. او کسی را که گناهکار است برکت می دهد ولی این برکت را از دیگری دریغ می کند. یهودیان این تفاوت را در تعبیر ضد و نقیضی تشریح می کنند: کسی دوستی خدا را می گیرد و کس دیگر نفرت خدا را. ولی دوباره تاکید کنم: باید به خاطر داشته باشیم که کتاب مقدس به زبان «انسانی» نوشته شده است یعنی زبانی که در اختیار داریم و ما نمی توانیم در این آیه ایده و حس دشمنی و نفرت خدا را نسبت به انسان، آن طوری که واقعیت دارد و در زبان ما نمی گنجد بیان کنیم. وقتی کتاب مقدس از زبان «انسانی» برای بیان صفات خدائی سخن می گوید، آنچه که به ذهن ما متبادر می شود، با آنچه که در احساس خداوند است تفاوت دارد.

۵) وقتی یعقوب سراسر شب را با فرشته کشتی می گرفت، آیا واقعی است یا نشانه ای است از تقلای او برای بیان يك مطلب؟

هر گاه ما با سئوالی در رابطه با تفسیر افسانه ای نظیر آنچه که در فوق آمده و اینکه آیا واقعیت دارد یا سمبولیک می باشد، روبرو می شویم، باید در پاسخ بسیار دقیق باشیم. و همچنین در مواجهه با چنین سئوالی متوجه می شویم انگیزه طرح آن مشروط به دید قبلی ما از مسائل ماوراء الطبیعه است. کسانی هستند که وقتی با این موارد روبرو می شوند، با یک نوع پیشداوری مبنی بر اینکه موردی به نام ماوراء الطبیعه وجود ندارد و هر گونه اخبار کتاب مقدس مبنی بر معجزات یا اعمال ماوراء الطبیعه می باید در قالب های طبیعی بازسازی شوند و از طریق روان شناسی تفسیر گردند، از کنار آن می گذرند.

من می خواهم بگویم اگر ما بگذاریم این گونه پیشداوری ها بر تفسیر کتاب مقدس اثر بگذارد، مرتکب عصیان شده و حقایق قانون خداوند را در این گونه تفسیرهای مبتنی بر طبیعت، دگرگون کرده ایم. من برای استنادی که می گویند این قسمت از کتاب مقدس به روشنی نشان می دهد که یک کشتی واقعی بین یعقوب و آن فرشته صورت گرفته است، احترام بیشتری قائلم تا کسانی که می کوشند موضوع را روحانی و نسبی جلوه دهند و آن را فقط یک نشانه بدانند.

اینک لحظات مشخصی هستند که کتاب مقدس از زبان تخیلی و تصویری استفاده می کند و این نشانه ها نباید اساس یک بحث تاریخی قرار گیرند. مسئله اصلی، تأثیر تفسیر بر آیاتی و قسمت هائی که موجب طرح این سؤال می شوند که آیا واقعی یا تمثیلی می باشند، ضربه و لطمه ای است که به اصل آن وارد می شود. این ضربه و لطمه و اثر باید از طریق تجزیه دقیق و طبقه بندی واقعیت های آن آیه اعمال شود.

مردم از من می پرسند آیا کتاب مقدس را بر اساس واقعیت تعبیر می کنید؟ و پاسخ من طبیعتاً مثبت است. مگر راه دیگری برای تعبیر کتاب مقدس وجود دارد؟ ترجمه واقعی کتاب مقدس یعنی تفسیر کتاب، همان طوری که از ابتدا نوشته شده است. این کار یک برخورد علمی است یعنی شما شعری را بر اساس قوانین شعر تفسیر می کنید، نامه ای را بر اساس قانون نگارش نامه تفسیر می کنید، افسانه های تاریخی را بر اساس طبقه بندی تاریخی افسانه ها تفسیر می کنید و دیگر قضایا. در غیر این صورت، شما مفهومی را که نویسنده

قصه القاء آن را داشته است، تغییر داده اید و روشن است که این کار بسیار غیر اخلاقی است.

نگاه من به قضیه این طور است: فرم و روش ترجمه مبنی بر اصل واقعی چیست؟ اگر مورد، یک روایت تاریخی است، من فکر می‌کنم باید بر اساس روایت‌های تاریخی تفسیر شود. اتفاقاً در مورد این داستان مخصوص، من به این نتیجه رسیده‌ام که دارای تمام شاخصه‌های یک داستان تاریخی می‌باشد و فکر می‌کنم قصد نویسنده این بوده است که ما را متقاعد کند که یک ملاقات واقعی و یک کشتی واقعی بین یعقوب و آن فرشته صورت گرفته است.

۶) در سفر داوران به نظر می‌رسد که قربانی انسان معمول و متداول بوده است. لطفاً در این مورد توضیح دهید.

نه تنها ما در این باب از سفر داوران که می‌گویید: «یفتاح» نذر کرد اگر سالم از جنگ برگردد اولین کسی که به استقبالش بیاید، برای خداوند قربانی خواهد کرد - و اتفاقاً اولین کسی که به استقبالش آمد، دخترش بود - مشکل داریم (داوران ۱۱: ۲۰-۳۵) بلکه اگر به پیشتر برویم در سفر پیدایش می‌بینیم خداوند از ابراهیم خواسته است فرزندش اسحاق را در کوه موریا بر مذبح گذاشته و قربانی کند.

کی‌یر کی‌گارد کتابی در این مورد نوشته است. او در این کتاب شرح داده است: مسئله قربانی انسان یک قانون اخلاقی معلق و موقتی بوده است. به نظر من تعلیق یک رسم اخلاقی توسط خداوند به خاطر ابراهیم غیرمنطقی است. سئوالی که با آن دست‌بگریبانید، این است که چگونه خداوند عملی را که پذیرفته و حکم کرده است، در جای دیگری آن را ضدیت جدی با خودش اعلام نموده است؟

ابراهیم نقش عمده‌ای در پنج کتاب اول (اسفار) عهد عتیق نداشت، در زمان او تمامی قوانین و دستورالعمل‌های مقدس اسرائیل، وضع و اجراء می‌شد ولی او نقش کم‌اهمیتی در آنچه که آن را قانون طبیعی می‌نامیم، ایفا کرد، قانونی که خداوند به «آدم» داد. یکی از عمده‌ترین بخش‌های این قانون، تقدس زندگی و نفی قتل نفس می‌باشد. ابراهیم از دستور خداوند مبنی بر گذرانیدن پسرش در مذبح و قربانی کردن او گیج شده بود و می‌پنداشت که این کار، عملی زشت در برابر قانون طبیعت است.

ولی در عین حال مانند راننده‌ای که به چهار راه نزدیک می‌شود و با چراغ قرمز مواجه می‌شود و پلیس در گوشه‌ای ایستاده و با دستکش سفیدش به او اجازه عبور می‌دهد، متحیر مانده بود. پلیس راهنمایی همیشه جانشین قوانین مکتوب رانندگی است. شما ملزم به اطاعت از پلیس هستید نه چراغ قرمز. بنابراین شاید ابراهیم چنین اندیشید: اگر چه قانون خدا این عمل را نهی کرده است ولی اگر واضح قانون امر به نقض آن بدهد، برای او بهتر این است که اطاعت کند.

شاید سئوال شما مخصوصاً مربوط به مسئله‌ای باشد که در سفر داوران آمده است. از دیدگاه قانون مقدس، قانون وضع شده توسط یفتاح یعنی قربانی فرزند (در عین حال که یک قانون زودگذر بود) توسط دیگر ادیان باستانی انجام می‌شده و تنها موردی نبوده است که خداوند از آن به خشم بیاید بلکه از دیدگاه بنی اسرائیل عملی بسیار زشت و دشمنی با خدا محسوب می‌شد. کتاب مقدس با قوی‌ترین لحن ممکن، قربانی کردن انسان را به صورت یک عمل مذهبی ممنوع کرده است. هیچ عملی بیش از این موجب زوال یک دین نمی‌شود که به خاطر خوشنودی خدا، انسانی را قربانی کنند، با این دید روشن که قربانی کامل و بی نقص، فقط یک بار و آن هم برای گناه تمامی بشریت قربانی شد، آن جایی که خداوند پسر یگانه خود را برای گناهان ما قربانی کرد.

درک من از سفر داوران و آن بخش مربوطه چنین است: مانند بقیه قسمت‌های کتاب مقدس بخصوص عهد عتیق، داوران نیز وقایع نگار بوده‌اند. آنها برای ما نه تنها تقوای قوم خدا را ثبت کرده‌اند بلکه شرارت‌های آنها را نیز نوشته‌اند. نذر یفتاح مبنی بر قربانی انسان، یکی از گونه‌های شرارت و گناه بوده است. در ابتدا او اصلاً نمی‌باید چنین نذری می‌کرد. خداوند از او چنین چیزی را نخواست. او نذری کرده بود، نذر او قربانی اولین کسی بود که به استقبالش می‌آمد و وقتی دید اولین نفر دخترش بود، دچار مخمصه عجیبی شد. او نذر کرده بود و در اثر برداشت غلط از ادای نذر، پنداشت تعهد اخلاقی او ایجاب می‌کند نذر خود را به خداوند ادا کند.

در حقیقت، ما آن نذر را غیرقانونی می‌دانیم. وقتی کسی نذری می‌کند که ادای آن نذر، او را به گناه می‌افکند، الزامی برای ادای آن ندارد. من فکر می‌کنم این باب از سفر داوران از دیدگاه دین‌شناسی و الهیات مسئله مشکلی نیست بلکه فقط ضبط یک واقعه تاریخی است یعنی قربانی شدن دختر یفتاح به دست پدرش و گناهی که یفتاح مرتکب شد.

۷) در کتاب امثال سلیمان ۱۴:۲۱ چنین آمده است: «هدیه در خفا خشم را فرو می‌نشانند و رشوه در بغل، غضب سخن را.» چرا چنین آیه‌ای در کتاب مقدس وجود دارد؟

موضوع قابل تاملی است. من فکر می‌کنم برای درک آن لازم است ابتدا به دو مورد توجه کنیم. اول اینکه باید ماهیت «مثل» را بشناسیم. یک مثل، قانون اخلاقی مطلق نیست. امثال، بیان عملی حکمت هستند که حاصل تجربه‌های روزانه زندگی است. برای نمونه دو ضرب المثل انگلیسی موجود است که می‌گویند *Look before leap* و *He who hesitates is lost* که معنی آنها تقریباً می‌شود: «قبل از پریدن تامل کنید» و «آنکه تاخیر کرد باخت». اگر این دو مثل را مطلق تصور کنید، یکدیگر را خنثی می‌کنند. همین وضعیت در صورت مطلق پنداشتن امثال سلیمان به وجود می‌آید.

آنچه که مورد را مشکل می‌کند این است که حکمت عملی از طریق انسان گناهکار، رشوه را نوعی عمل برای پوشیدن خشم دیگران تعریف می‌کند. نویسنده امثال ظاهراً خیلی نگران روابط اجتماعی بوده است و برای تسهیل بخشیدن به گذران زندگی، حکمت عملی نشان داده است. یکی از بحث‌های این کتاب در مورد رفتار با کسانی است که خشمگین شده‌اند: «پاسخ ملایم خشم را بر می‌گرداند.» گزینش چنین روشی نه نشانه تقوا بلکه یک برخورد اجتماعی است.

به خاطر دارم وقتی از «لیبرتی بریج» به «پیتسبورگ» می‌آمدم، وقتی به تونل نزدیک شدم دیدم که چراغ راهنما ابتدا به علامت اخطار زرد شد و به زودی قرمز می‌شود. به ناچار باید مدت زیادی در پشت چراغ قرمز معطل می‌شدم، پلیسی مرا راهنمایی کرد که از لاین خارج شده و به جلو بروم. وقتی از لاین خارج شده و به پل نزدیک شدم، قبل از اینکه به تونل برسم چراغ قرمز شد و من به ناچار توقف دوبله کردم. پلیس دیگری به سوی من دوید و شروع به مشت زدن روی سقف اتومبیل کرد. من می‌دانستم دچار مشکل بدی شده‌ام، پلیس خیلی عصبانی شده بود. من فقط به سوی او برگشتم و گفتم: «من خیلی متاسفم سرکار.» طرز برخورد من خشم او را فرو نشانده و با ملایمت به من گفت به سمت عقب حرکت کنم. در همان لحظه این آیه به خاطر آمد که «برخورد ملایم موجب فرونشستن خشم می‌شود.» من این کار را کرده بودم.

این آیه، سبک جدیدی از نگارش را ابداع کرده است به نام ترادف یا مشابهت، بیان یک موضوع به دو طریق مشابه. آیه می‌گوید: «هدیه در خفا خشم را فرو می‌نشانند.» در دادن هدیه پنهانی به کسی، حرفی نیست و عمل غلطی هم نیست. سپس ما بیان مشابه را می‌بینیم: «رشوه در بغل، غضب سخن را.» آنچه که در اینجا آمده است، همان مورد فوق است ولی به صورت یک هدیه ناگهانی. اگر واقعیت را بخواهیم بیان کنیم، شکی نیست خشم عده خاصی با رشوه فرو می‌نشیند.

این آیه اشاره به این موضوع دارد که نویسنده امثال کاری انجام داده است بسیار نزدیک به آنچه که عیسی مسیح گفت که ما در جامعه مسیحی و ایماندار، از دزدان خارج از جامعه مسیحی حکیم تر نیستیم. عیسی مسیح در مورد هم نشینی غیرمشروع ایمانداران با دزدان صحبت می‌کند و اینکه ممکن است این مباشرت منجر به فراگیری راه‌های عملی برای گذران زندگی و رفتار با مردم براساس عملکرد دزدان شود. آنها بر طبق حکمت عملی خود می‌دانند چگونه خشم و غضب دیگران را فرو بنشانند. من فکر می‌کنم این ایده‌ای است که در فکر نویسنده امثال بوده است.

۸) منظور از آیه «جائی که رویا نباشد، انسان مرده است» چیست؟

من مطمئنم که شما بارها این آیه را در کلیسا شنیده‌اید، مثلاً هر زمان که برنامه‌ای خاص برای فراگیری ارائه می‌شود. به انسان گفته می‌شود همیشه فکر کند. ما برای خود هدفی داریم و بدون اندیشه انسان مرده است. واژه «رویا» در شرایط معاصر به هدف، نقشه و مقصود نیز ترجمه شده است یعنی انسان بدون هدف نابود می‌شود. عبارت فوق، یک آیه فرعی از یک باب است ولی در هنگام نگارش، منظور نویسنده در قدیم، آنچه که ما برای زمانه خود تعبیر کرده‌ایم نیست.

معنی اصلی آیه «جائی که رویا نیست، انسان مرده است» با رویاهای انبیا سر و کار دارد. در عهد عتیق، خداوند خود را از طریق ابلاغ انبیا مکشوف کرد. بعضی اوقات این انبیا کلام خدا را دریافت می‌کردند. این انبیا نمایندگان کشف خداوند بودند مثل ارمیا و اشعیا نبی. آنها ابزارهای انسانی بودند که خداوند از طریق آنها با مردم خود سخن می‌گفت. منظور آیه فوق در کتاب امثال این است که بدون کشف ماوراء الطبیعه از کلام خداوند، جهان نابود خواهد شد.

وقتی عیسی مسیح در عهد جدید ظهور کرد، نبوت عهدعتیق یعنی «مردمی که در تاریکی می روند نوری بزرگ را می بینند» تکمیل گردید. ایده خدائی نجات در عهدعتیق، با درخشش نور در تاریکی بیان شده است. آنچه که من از این آیه فرا می گیرم این است که بدون نور کشف خداوندی، انسان در تاریکی مطلق رها خواهد شد و در حقیقت نابود خواهد شد.

ما مردمانی را می شناسیم که در آئین یهودیت - مسیحیت زندگی نمی کنند، آنها هیچ تعهدی ندارند ولی هنوز زندگی می کنند و نابود نشده اند بلکه به خوبی زندگی می کنند و حتی ممکن است سالیان دراز زندگی کنند ولی در نهایت نابود خواهند شد.

در کنار آن تعریف، ما حتی نمی توانیم در تمام جهان فرهنگی بیابیم که متاثر از یک مکاشفه خدائی نباشد. هیچ نکته تاریکی یا ساعت تاریکی یا عصر تاریکی در این جهان وجود ندارد که هر گاه با نور خدا روشن گردد، خاموش شود یا موهوم باشد یا تحت الشعاع نور دیگری قرار گیرد. در حقیقت ما به صورت یک انسان نمی توانیم حتی برای پنج دقیقه، در این جهان جز در سایه کلام خداوند زندگی کنیم. عجیب نیست که عیسی مسیح گفت: این کلام خداوند است که حیات را برای ما به ارمغان آورده است.

۹) ممکن است از شما خواهش کنم آیه دهم از باب نهم کتاب جامعه را که می گوید: «هرچه دستت به جهت عمل نمودن بیابد همان را با توانائی خود به عمل آور» تفسیر کنید؟

قبل از اینکه به سؤال شما جواب دهم، من فکر می کنم لازم است تفسیر کوچکی از مشکل نوشتاری کتاب جامعه سلیمان داشته باشیم. نگارش این کتاب خیلی شبیه امثال سلیمان می باشد و در ردیف ادبیات حکمتی عبری قرار دارد و در آن به حکمت و درخواست های عملی برای نیکوئی، در جملات مخصوصی اشاره شده است. اگر ما بخواهیم این متون را حکمت های اخلاقی مطلق تصور کنیم، به سادگی دچار سردرگمی می شویم. من متقاعد شده ام، در کتاب مقدس نکات مطلق اخلاقی در خلال قوانین خداوند بیان شده است ولی آنچه که شما در نمونه های حکمتی می بینید راهنمایی های عملی برای رفتار انسان است.

این آیه مخصوص از کتاب «جامعه» که می گوید: «هرچه دستت به جهت عمل نمودن بیابد، همان را با توانائی خود، به عمل آور» یک حکم مطلق و جهانی نیست. اعمال زیادی

را ما با دستان خود انجام می دهیم که نیکو نیستند و لزومی ندارد آنها را با تمام قدرت خود انجام دهیم. آنچه که منظور نظر نویسنده کتاب است، زحمت هائی است که به آن خواننده شده ایم و کوشش در جهت اختصاص دادن خودمان به خداوند است یعنی آن سری اعمالی است که با عدالت و درستی و نیکی توأم می باشند. ما باید این گونه اعمال را نه غیر مسئولانه بلکه با عزم قوی انجام دهیم. این موردی است شبیه آنچه که عیسی مسیح گفت که او ترجیح می دهد انسان یا سرد باشد یا داغ و نه نیمه گرم. انسانهای نیمه گرم را عیسی مسیح به طور تمثیلی چون آب نیمه گرم از دهان تف می کند. عیسی مسیح برای افراد پرشوق بیش از افراد بی تفاوت احترام قائل است.

روح تنبلی بارها مورد حمله و نکوهش ادبیات حکمتی قرار گرفته است. خداوند ما را به یک رفتار و روش زندگی خاص فراخوانده است، رفتاری توأم با هدف و کوشش برای رسیدن به هدف یعنی ما باید وظیفه خود را که خداوند برای ما تعیین کرده است، نه تنها با کوشش بلکه با شوق برای ایفای وظیفه انجام دهیم. این ایده بزرگ و سرشار از وفاداری، بارها در عهد جدید و بخصوص در قالب جستجو برای ملکوت خداوند بیان شده است. عیسی مسیح از ما می خواهد که خود را در موضع قاطع پایداری برای رسیدن به ملکوت خداوند تثبیت کنیم.

۱۰) یکی از اصول «آئین رسولان» صعود عیسی مسیح به جهنم است. منظور چیست؟

«آئین رسولان» به عنوان یک اساس پرستشی در بسیاری از شاخه های مسیحیت اجراء می شود. یکی از اصول معماگونه این آئین این است که عیسی به جهنم صعود کرد. قبل از هر چیز باید از دیدی تاریخی این آئین را بررسی کنیم. ما می دانیم که «آئین رسولان» به وسیله حواریون مسیح مکتوب و پایه گذاری نشده است. مسیحیان قرون اولیه، تعلیمات رسولان را گردآوری و آن را در مجموعه ای به نام «آئین رسولان» خلاصه کردند. اقدام آنها همچون سایر آئین ها به منظور جلوگیری از تحریف هائی بود که در بعضی جوامع وجود داشت و این اقدام به صورت بیانیه ای برای ایمان کلیسای ارتدکسی درآمد. ما می توانیم با مراجعه به سوابق تاریخی متوجه شویم که «صعود به جهنم» یکی از اصول «آئین رسولان»

در نیمه های قرن سوم میلادی بوده است. این بدان معنا نیست که یک اصل رسمی بوده باشد و ما نمی دانیم اصول این آئین چه زمانی تدوین شده است ولی به نظر می رسد چیزهایی به آن اضافه شده، ولی این افزوده ها تاکنون موجب بروز تناقض در آن آئین نشده است. دلیل این اظهار نظر، از دیدگاه الهیات است نه از کتاب مقدس.

ما شاهد این مشکل هستیم: وقتی عیسی مسیح بر روی صلیب بود، در لحظات عذاب خود، با دزدی که در کنار او مصلوب شده بود صحبت کرد و به او اطمینان داد که «امروز با من در بهشت خواهی بود.» این گفته عیسی مسیح نشان می دهد که نقشه مسیح رفتن به بهشت بود و نباید آن را با جهنم اشتباه کرد. بنابراین در باور عده ای، عیسی مسیح به بهشت رفت. ما می دانیم که بدن او دفن شد و روح او جداگانه به بهشت رفت. و اما چه زمانی به جهنم رفت؟ یا اصلاً به جهنم رفت یا نه؟

در رساله اول پطرس ۳: ۱۹ می خوانیم: «به آن روح رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند.» این آیه به عنوان بزرگترین مدرک دال بر اینکه عیسی مسیح پس از مرگ با این باور عمومی در فاصله زمانی بین مرگ و قیامت از مردگان به جهنم رفته است، مورد نظر می باشد. عده ای می گویند مسیح به جهنم رفت تا مشاهده کند آیا رنج جهنم نشینان به خاطر جرمه ای که به خاطر گناهان انسان پرداخت کرده بود تا فدیة خود را در مورد گناه آنان تکمیل کند پایان یافته است؟ این ایده از نقطه نظر رحمت بیکران مسیح دور از ذهن نمی باشد.

ولی بیشتر کلیساهائی که صعود مسیح را به هاویه پذیرفته اند، می گویند این رفتن جهت تحمل رنج بیشتری نبوده است زیرا عیسی مسیح در روی صلیب گفت: «دیگر تمام شد.» بلکه او به جهنم رفت تا ارواح قدیمیان را که در جهنم زندانی بودند آزاد کند. رسالت او در رفتن به جهنم، پیروزی و آزاد نمودن مقدسین عهد عتیق بود. من به شخصه معتقدم توضیحات کافی در این مورد، در کتاب مقدس نداریم زیرا ارواح زندانی، به سادگی می تواند اشاره به مردم گمشده دنیا باشد. پطرس نگفته است که این ارواح گمشده و زندانی چه کسانی هستند و در کجا زندانی شده اند. مردم فرضیات زیادی می سازند و در این مورد می گویند. اشاره پطرس به جهنم است و اینکه عیسی مسیح در فاصله بین مرگ و قیامت از مردگان، به جهنم رفته است.

۱۱) در موعظه «روی کوه» عیسی مسیح می گوید: «دست راست تو از آنچه که دست چپت انجام می دهد (درباره صدقه دادن) آگاه نشود» و در جای دیگر می گوید: «بگذارید نور شما بر مردم بتابد.» در اینجا تناقضی مشاهده می شود. نظر شما چیست؟

وقتی عیسی مسیح این تعلیم را می داد، همزمان در مورد دیگر روش های ارتباطی انسانها صحبت کرد و مشهورترین تعلیماتش در قالب ضرب المثل بود و روش دیگری از تعلیم که در بین مشایخ یهود نیز متداول بود، بیان یک حقیقت در قالب تشبیه. حقایق روحانی در قالب تشبیه در بیانی مختصر جای گرفته و متبلور می شوند. بعضی اوقات در صورت عدم استفاده از روش تشبیه و استعاره، حقایق روحانی با یکدیگر برخورد و ظاهراً دچار تضاد می شوند. وقتی عیسی مسیح می گوید: «دست راست تو از آنچه که دست چپت انجام می دهد آگاه نشود» آن گونه خودنمایی و شیفتگی عمومی را که فریسیان به نمایش می گذاشتند، ملامت می کند. آنها در انظار نماز می خواندند و به خاطر اینکه همه بدانند مردان روحانی هستند، ردهای بلند و پرشکوه می پوشیدند. آنها پای بندی روحانی خود را نه به خاطر نیک خواهی بلکه به خاطر افتخار شخصی در پیش چشم مردم نشان می دادند. آنها به خاطر نشستن در صدر مجالس و اینکه کی از کی مذهبی تر است با هم در نزاع بودند. عیسی مسیح به طور جدی به سرزنش آنها پرداخت، برای اینکه نه به خاطر خدا بلکه به خاطر نشان دادن خود به مردم نماز می خواندند و عیسی مسیح به خاطر این ریاکاری، آنها را سرزنش کرد. مسیح به آنها تعلیم داد که به گوشه تنهایی خود بروند و در خلوت نماز بگذارند و دعا کنند.

این است مفهوم آنچه که عیسی مسیح در این آیه می گوید: «بگذارید دست راست شما از آنچه که دست چپ شما انجام می دهد، مطلع شود.» به کلامی دیگر اگر اعمال نیکو انجام می دهید، اعمالی که در نهایت از طرف خداوند پاداش داده می شود، نباید در نظر مردم آشکار شود، مثلاً چیزی شبیه دستگیری از یک مستمند با نام مستعار. ما از طریق نمایش هدیه های خود و پرستش خداوند پیش مردم، افتخار نمی کنیم.

در رابطه با آیه بعد، از ما دعوت شده است ملکوت نادیده خدا را با یک زندگی سالم آشکار سازیم. نتیجه صادق بودن در زندگی، به سادگی در پیش مردم آشکار می شود. چرا که زندگی مسیحیائی و مسیح گونه زیستن به منزله چراغی دریائی برای راهنمایی انسان گم گشته می باشد.

۱۲) در باب ۲۴ انجیل متی، عیسی مسیح ضرب المثلی از درخت انجیر بیان نمود. به عقیده شما درخت انجیر نماد چه چیزی است؟

وقتی عیسی مسیح، با ضرب المثل ها تعلیم می داد، برای یک زندگی معمولی روزانه، ارائه طریق می نمود. او از سنگ و از بنائی، کشاورزی و دیگر موارد برای بیان مثل های خود استفاده می نمود. عیسی مسیح از درخت انجیر برای تعلیمات و امثال خود بارها استفاده کرده است. به خاطر دارید که عیسی مسیح، درخت انجیر را به خاطر اینکه فقط شکوفه داشت ولی میوه ای نداشت لعنت کرد؟ مفهوم مثل برای ما این چنین است: جدا از اینکه چه فصلی است، بارآوری و ثمردهی درخت مطرح است. اگر درخت شکوفه داشت، خواه ناخواه میوه هم می داد، عیسی مسیح درخت انجیر را دید که در فصلی غیر معمولی به شکوفه نشست بود و عطر شکوفه ها به مشام می رسید. او به سوی درخت رفت تا میوه ای بخورد ولی در آن هیچ میوه ای ندید، بنابراین درخت را به خاطر جلوه ریاکارانه اش لعنت کرد. وقتی او از درخت انجیر در اینجا صحبت می کند، از میل طبیعی درخت به شکوفه دهی و بارآوری، با دیدی منفی صحبت می کند، چرا که دنبال چیدن میوه می رود ولی میوه ای پیدا نمی کند.

عیسی مسیح در موعظه سر کوه به شاگردان هشدار داد که مواظب علامت زمان ها و رجعت مجدد او باشند. آمدن او برای کسانی که در انتظار و مراقب آمدن او هستند، غیر منتظره نیست. نقش و حضور درخت انجیر، نماد چیست؟ تعبیر مرموز یا مجازی یک ضرب المثل خیلی خطرناک است، چه در این گونه تعبیرها، تک تک عناصر یک داستان حالت رمزی یا حضور سمبولیک پیدا می کنند. اوقاتی نیز هست که عیسی مسیح از مثل های مجازی و رمزی استفاده می کند. مثلاً در مثل برزگر، اما در این صورت ابزار تعبیر مثل مجازی خود را نیز ارائه می دهد. دیگر اینکه استفاده معمولی از ضرب المثل ها، ارائه یک داستان کوتاه یا یک تعلیم ساده جهت برقراری ارتباط و القای آن به شنوندگان می باشد. اگر بخواهیم در نگاه خود به کل عناصر یک داستان، هر عنصری را به طور جداگانه نشانه امر خاصی تلقی کنیم، دچار مشکل بزرگی می شویم. من فکر نمی کنم شما بتوانید این بلا را به سر مثل درخت انجیل بیاورید. مثل درخت انجیر شبیه دیگر مثل هاست. در این مثل عیسی مسیح می خواهد تعلیمی اساسی به حواریون خود بدهد و آن اینکه مراقب و آماده باشند. و می گوید وقتی شما علامت زمانه را می بینید، به بالا نگاه کنید، خواهید فهمید رستگاری شما نزدیک است.

وقتی وقوع اتفاقاتی را که در سخنرانی سر کوه مسیح آمده است می بینیم، لازم است گوش به زنگ حقیقت رستگاری خود در آینده ای نزدیک باشیم. احتمال دارد وقوع این امور، منادی و پیشاهنگی برای رجعت نزدیک عیسی مسیح باشند.

عده ای دوست دارند به عناصر جداگانه ای غیر از اصل پرداخته و بگویند مثل درخت انجیر، نشانه استقرار مجدد اسرائیل و رفتن به وطن موعود و آزاد شدن شهر اورشلیم می باشد اما چنین تعبیراتی فقط یک رویا است. من ترجیح می دهم بیشتر مراقب باشم و فقط بگویم: آن مثل، مفهوم عمومی مراقبت و هشیاری و آماده بودن برای مشاهده علامت زمانها است.

۱۳) در انجیل یوحنا آمده است: «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» ممکن است توضیح دهید مقصود عیسی مسیح از عبارت «آزاد خواهد کرد» چه بوده است؟

با یک نگاه دقیق به آیه فوق می توانید مفهوم آن را دریابید. وقتی عیسی مسیح این چنین گفت در مورد «شاگرد» بودن سخن می گفت و گفت: «اگر در کلام من بمانید، شاگردان من هستید و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» وقتی مسیح این چنین گفت، سخن او موجب برانگیخته شدن خشم مردان روحانی اطراف او و بخصوص فریسیان گردید. سخنان مسیح آنها را بسیار خشمگین کرده بود و زبان به شکایت گشودند و گفتند: «ما در قید هیچ کس نیستیم» و سپس ادامه دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم.» مسیح به شدت آنها را ملامت کرد و گفت: «شما فرزندان کسی هستید که در خدمت او هستید.» و سپس به آنها گفت که فرزندان شیطان هستند زیرا خواسته های پدر خود، شیطان را انجام می دادند.

از سوی دیگر، مسئله فرزند خواندگی را در اطاعت تشریح کرد: «شما فرزندان کسی هستید که از او اطاعت می کنید.» از آن زمان که متابعت مسیح و اطاعت از او مورد توجه قرار گرفته است، من فکر می کنم این مسئله کلید حل پاسخ شما باشد. هرگاه مسیح از آزادی سخن می گوید، از آزادی اجتماعی و مالی صحبت نمی کند. سخن او از آزادی روحانی است، آزادی از قید بردگی و شرارت. عیسی مسیح در این مورد بارها سخن گفته است، آن چنان که سایر سخنگویان و نویسندگان عهد جدید نیز سخن گفته اند. مثلاً وقتی پولس رسول شرایط سقوط انسان را تشریح می کرد، انسان ساقط شده را کسی توصیف می کرد که

در زندان خواهش های خود اسیر است و برعکس روح القدس را به چیزی تشبیه می کرد که آزادی را نگاشته است: «جائی که روح خدا حاضر باشد، آزادی نیز هست.»

آن دسته از تعلیمات اساسی الهیات که سر و کارش با طبیعت انسان است، درباره قدرت اخلاقی انسان گناهکار یا توانائی روحانی او می باشند، هر کلیسایی را که من می شناسم و عضو شورای جهانی کلیساهاست، در مورد «گناه اصلی» فرضیه های خاص خود را دارد. کلیساها در مورد میزان گناهی که موجب سقوط انسان شده است، توافق نظر ندارند و بحث ها و تعریف های زیادی در مورد «گناه اصلی» در جریان است ولی گناه اصلی، آن گناهی که آدم و حوا در ابتدا مرتکب شدند نیست. گناه اصلی برمی گردد به نتیجه تمایل انسان به تخلف و سرپیچی از فرمان خداوند. و نه تنها به انسان تحمیل گردیده و او را در معرض تنبیه قرار داده است بلکه بر قانون اخلاقی انسان نیز تأثیر گذاشته است. از آن زمان که ساختمان و اساس روحی انسان معیوب شد، همگی انسان ها تمایل به انجام گناه دارند یعنی متمایل به انجام اموری هستیم که خداوند آنها را در درجه اول اهمیت قرار نداده است، تا جائی که ما در این انگیزه ها محصور شده ایم و این وضعیت از نظر دیگران پوشیده نیست. ما در زندان اخلاقی خود اسیر شده ایم و نیازمند آزادی هستیم. آیه فوق، بزرگترین پیام در عهد جدید و انجیل است. عیسی مسیح ما را از بندگی و زندان شیطان رها نموده است.

۱۴) ممکن است این بیان عیسی مسیح را مبنی بر اینکه «مروارید خود را پیش خوکان نیندازید» تفسیر کنید؟

این سخن، موردی است که ما آن را شدیدترین لحن گفتار عیسی مسیح می دانیم. این چنین سخن گفتن با مردم و آنها را خوک نامیدن، دون شخصیت عیسی مسیح می باشد، مخصوصاً که مخاطب او یهودیان بوده اند که نامیدن آنها به این طریق توهینی بزرگ بوده است. این سخن که از موضع اشتباه، توسط عیسی مسیح اظهار شده است، ما را دچار شوک کرده است.

موقعی که عیسی مسیح هفت نفر از حواریون خود را جهت ابلاغ و بشارت فرستاد، به آنها گفت سبکبار سفر کنند. به آنها گفت: وقتی به شهری وارد می شوند، اگر مردم آن شهر به سخنان آنها گوش ندادند، خاک پای خود را در آن شهر افکنده و به جای دیگر بروند. این قسمت از انجیل (متی، باب ۱۰) از جنس همان آیه مورد نظر شما است ولی به بیانی

دیگر. ما در رسانیدن پیغام و مژده نجات به دیگران نباید غفلت کنیم، این وظیفه مستلزم پایداری زیادی است (این بردباری و تحمل در مثل های زیادی در کتاب مقدس توصیه شده است) ولی از نقطه نظر تدبیری، رسانیدن پیام به افراد ثابت قدم و مقاوم در ضدیت با ایمان مسیحی، بی تأثیر است. با این وجود ما بسیاری از این دسته انسانها را می شناسیم که به سوی مسیح آمده اند، اما تمام تلاش خود را مصروف رسانیدن مژده نجات به این افراد نمودن، استفاده صحیح از وقت و انرژی نمی باشد.

اگر مردم یک امر خدائی را حقیر می شمارند، ما مجاز نیستیم به آنها توهین کنیم یا دست از حمایت آنها بشوئیم ولی در عین حال مجاز نیستیم بهترین ذخیره و سرمایه ای را که داریم یعنی ایمان خود را بارها و بارها به آنها عرضه کنیم ولی هر بار از درگاهشان رانده شویم. [توضیح مترجم: من معادل واژه swine را در زبان اصلی و ابتدائی انجیل نمی دانم ولی اگر هر کلمه ای بوده است و به swine ترجمه شده است، بعید نیست معادل سایر معانی کلمه swine باشد، کما اینکه معنی این واژه در فرهنگ ها، بجز خوک، آدم طماع یا حریص هم آمده است و اگر به این مفهوم آن را قبول کنیم، از سنگینی آن آیه کاسته می شود].

۱۵) در داستان زن زانیه، عیسی مسیح بر روی شن چه می نوشت؟

ما هیچ ایده ای در مورد آنچه که عیسی با انگشت بر شن می نوشت نداریم. درحقیقت این داستان تنها منبعی است که نشان می دهد عیسی مسیح قادر به نوشتن بوده است. من شک دارم که او سواد داشته و قادر به نوشتن بوده باشد، چون او سندی برای امروز ما باقی نگذاشته است که بخوانیم. بنابراین تنها می توانیم حدس بزنیم که او چیزی روی شن می نوشته است. حس من این است که مسیح وجودی استثنائی بوده است. اشاره بعد در این داستان این است که در آن لحظه مردم دچار هیجان شدیدی شده بودند. آنها از زمین سنگ برمی داشتند و می رفتند تا آن زن را که در حین عمل زنا دستگیر شده بود، سنگسار کنند. سران آنها می خواستند عیسی را در دام موضوعات فقهی و احکام موسی و قانون قیصر بیندازند، بنابراین از او فتوا خواستند. در آن هنگام مسیح چنین رای داد: «هر کس که بی گناه است، اولین سنگ را به سوی او بیندازد» و سپس منتظر شد اولین داوطلب پیش بیاید و آنگاه خم شد و با انگشت شروع به نوشتن روی شن نمود. وقتی او شروع به نوشتن کرد، مردم و سران آنها متفرق شده و محل را ترک کردند. سنگ های خود را به زمین انداختند و روانه شدند.

البته ما در این مورد فقط می‌توانیم حدس بزنیم، ولی حدس من این است که مسیح به چشمان اولین نفر نگاه کرد و نام معشوقه او را روی شن نوشت و برای شخص دیگر نوشت «اخاذی» و برای دیگری نوشت «اختلاس». من فکر می‌کنم او گناه آن مردمان را می‌دید و شروع به نوشتن آن می‌نمود. بنابراین هیچکس نمی‌خواست بایستد و بیشتر از این شرمنده شود، پس سنگ‌های خود را به زمین انداخته و با عجله از آن جا فرار می‌کردند. این صرفاً یک صحنه حدسی است اما مفهوم آن برای من، تدبیری است که عیسی مسیح برای فرو نشاندن خشم آن جمعیت نمود، کسانی که می‌خواستند زن را داوری کنند.

ما با برادر و خواهر خود، در صورتی که بدانیم مرتکب گناه شده‌اند چه می‌کنیم؟ در رابطه با نحوه عمل ما در مواجهه با این افراد، در عهد جدید دستورالعمل مخصوصی داریم. به ما گفته شده اگر می‌بینیم یک برادر یا یک خواهر مرتکب گناهی جبری می‌شود، باید به طور خصوصی نزد او برویم و با او بحث و گفتگو کنیم. اگر توبه نکرد، باید دو نفر بزرگتر را بیاوریم و با او صحبت کنیم و به همین ترتیب، تا اینکه توبه کند. این روش باید الگوی کار قرار گیرد (متی ۱۸: ۱۵-۱۷). توجه کنید که در روح عیسی مسیح، این روش با حفظ شأن و مقام شخص گناهکار همراه می‌باشد و تمام هدفی که در ورای این ارشاد و راهنمایی وجود دارد، نه به قصد وارد آوردن اتهام و نه به قصد تنبیه، فقط جهت کمک در آموزش شخص گناهکار می‌باشد. ولی داوری روحانی مورد دیگری است. عهد جدید می‌گوید دوستی گناهان زیادی را پوشش می‌دهد. برخورد ما با همدیگر نباید باعث لغزش ما شود. ما نباید خرده‌گیر باشیم. یکی از بزرگترین ضعف‌های جامعه مسیحی این است که شرم حضور داریم. شرم حضور برای جامعه مسیحی بسیار ویرانگر می‌تواند باشد. ما بین دو مسئله بسیار مهم در نوسان هستیم: داوری کاملاً جدی یا نظاره کردن به امور بدون جرات انتقاد. به ما حکم شده است یکدیگر را در طلب عدالت و حقیقت حمایت کنیم اما با روح فروتنی.

۱۶) در باب ۱۶ اعمال رسولان می‌بینیم پولس، تیموتاوس را تشویق کرد که مختون شود و سپس ختنه را محکوم کرد. آیا این عملی ریاکارانه نیست؟

من فکر نمی‌کنم که رسولان ریاکار باشند. این آیه در مورد شرایط تاریخی جالبی است که در کتاب مقدس آمده و برای ما بیان شده است. در این آیه گفته شده که پولس، تیموتاوس

را تشویق کرد که ختنه کند و سپس تیتس را از ختنه منع کرد و این مورد در کلیسای اولیه موجب اختلافات زیادی گردید. من فکر می‌کنم دلیل پولس را برای این حکم می‌توان در مطالعه رساله به غلاطیان و قرنتیان و رومیان پیدا نمود.

پولس رسول نگرانی‌های خود را در مورد اخلاقیات اعلام کرده و می‌گوید: امور مشخصی را خداوند، نهی و امور مشخص دیگری را حکم کرده است و پاره‌ای امور نیز هستند که از نظر اخلاقی اساساً نه نهی شده‌اند و نه امر، اموری که در ذات خود فاقد اهمیت اخلاقی و روحی می‌باشند. او در برخورد با این موارد استوار و ثابت قدم بود، آن چنان که در نامه‌های پولس به کلیسای روم و قرنتس مشاهده می‌کنیم، زمینه‌هایی برای تمرین آزادی در مسیح. در آن شرایط گروه‌های یهودی فعالیت می‌کردند و با تحمیل قوانین مطلق خود تبدیل به ابزار تهدیدی برای کلیسای نوپای مسیح شده بودند. سرانجام آن چنان که در باب ۱۵ کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم: شورای اورشلیم برای حل این مشکل به وجود آمد. دستاورد این شورا این بود که لزومی ندارد تمام قوانینی را که خداوند برای ملت یهود در عهد عتیق مقرر کرده است، مو به مو به دیگر نژادها که به عیسی مسیح ایمان می‌آوردند، تحمیل نمود. آنچه که در آن زمان واقع شد این بود که آنهایی که مایلند همچنان به روش‌های پیشین ادامه دهند، برادران ضعیف ما هستند و پولس اضافه کرد چون آنها برادران ضعیف ما هستند، ما مجاز نیستیم آنها را متهم و باعث لغزش آنان شویم. ما می‌خواهیم در مورد این برادران احساس مسئولیت داشته باشیم.

ولی ناگهان این برادران ضعیف به قدری قوی شدند که موجب آزار و اذیت کلیسا گشتند و برتری‌های خود را قانون خداوند تلقی نمودند. هرگاه مردم این چنین کنند، عمل آنها نوعی گرایش به قانون و ویران‌کننده موجودیت مژده نجات می‌باشد. در آن زمان بود که پولس، رساله به غلاطیان را نوشت و علت نگارش این رساله، مشاهده گسترش این گروه یهودیان بود که تهدیدی برای کلیسای بشارتی مسیحیان محسوب می‌شدند. او در نفی امر ختنه به عنوان یک موضوع مذهبی کوشید و با لحنی بسیار قوی کسانی را که می‌کوشیدند برتری‌های انفرادی خود را قانون مطلق خداوند نام نهند، توبیخ نمود.

بحث قدیمی عیسی مسیح را با فریسیان به یاد دارید؟ عیسی آنها را ملامت می‌کرد، چرا که آنها می‌کوشیدند سنت‌های انسانی را قانون خداوند جلوه دهند، اموری که مجاز به

انجام آن نیستیم. عمل پولس در اینجا نیز شبیه آنچه بود که مسیح انجام داد یعنی در شرایط جدید، موضوع ختنه اهمیت شرعی خود را ندارد و نظریه خود را در این مورد به روشنی بیان کرد. او گفت اگر شما می خواهید مختون شوید، اشکالی ندارد ختنه شوید، کار خوبی است. اگر هم نمی خواهید مختون شوید، مختارید. بنابراین آنهایی که می خواهند مختون شوند، مختون شوند. ولی وقتی کوشیدند امر ختنه را قانونی کنند و به دیگران تحمیل کنند، اینجاست که پولس رسول در رد کردن قانون ختنه اصرار می ورزد و اصرار او هم به خاطر حفظ سلامت و صداقت انجیل (مژده نجات) می باشد.

۱۷) در رساله اول به قرنیتیان ۱۵:۲۹ می خوانیم: «و الّا آنانی که برای مردگان تعمید می یابند چه کنند، هرگاه مردگان مطلقاً بر نمی خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید می گیرند؟» من می دانم این ایده مورمون ها است که تعمید یافتن به وکالت از مردگان را باور دارند. نظر مسیحیان در این مورد چیست؟

در تمام کتاب مقدس یک آیه پیدا نمی شود که دستور صریحی در مورد تعمید وکالتی یا تعمید برای مردگان به کلیساها داده شده باشد. با این حال، این رسم در پاره ای از شاخه های مسیحیت هنوز جاری می باشد. دلیل این ادعا در رساله اول قرنیتیان ۱۵:۲۹ وجود دارد. ما باید توجه کنیم پولس به مخاطبان این رساله نگفته است شما باید مردگان را تعمید دهید بلکه او سئوالی مطرح کرده است: «چرا بعضی از شما به وکالت از طرف مردگان تعمید می گیرید، در صورتی که مردگان بر نمی خیزند؟» حقیقتی که پولس در این سئوال مطرح کرد، اشاره به این است که این رسم معمول بوده است. وقتی او این سئوال را مطرح کرد، این رسم را صراحتاً سرزنش نکرد. بعضی از افراد وقتی این قسمت را می خوانند می گویند پولس رسول می دانست که این مراسم در جامعه قرنیتیان اجراء می شده ولی آنها اقرار به آن نکرده بودند، بنابراین پولس رسول در رسالتی ضمنی آن را تأیید کرده است و شاید ما چیزهایی را فراموش کرده ایم که می باید انجام دهیم.

ولی ما هیچ دستوری در مورد این رسم نداریم و من فکر می کنم اشاره ای در کتاب مقدس وجود دارد دال بر اینکه این کار مقبول خداوند نیست.

ما باید بدانیم منظور پولس از آنچه که در رساله به قرنیتیان باب ۱۵ گفته است چیست؟ سراسر این باب، دفاع بزرگ پولس رسول از قیام عیسی مسیح می باشد. اوبه عنوان یک معلم

الهیات در مقابل روح شک گرائی که در کلیسای قرنتس رسوخ کرده بود، احساس مسئولیت می کرد. الهام خداوند بر او آمده بود که بعضی افراد در کلیسا، قیام مسیح را انکار می کنند. بنابراین پولس رسول، اهمیت آن را درک کرده بود. اگر چیزی به نام قیام وجود ندارد (آنچه که صدوقیان می پنداشتند) و اگر بعد از مرگ زندگی وجود ندارد، نتیجه چه خواهد شد؟ قبل از هر چیز، اگر قیام نباشد پس عیسی مسیح از مردگان قیام نکرده است. بنابراین اگر چیزی به نام قیام از مردگان مطرح نباشد، قیام مسیح از مردگان نیز وجود ندارد. اگر چیزی به نام رستاخیز وجود نداشته باشد، پس چرا تصریح شده است؟ در آن صورت شما هنوز در گناه هستید. هیچ تأیید خدائی در تکمیل عدالت توسط قربانی عیسی مسیح نخواهد بود، یعنی شما شاهدان دروغین خداوند هستید، زیرا شما به هر طرف می روید و به هر کس که می رسید این دروغ را اعلام می کنید. عیسی مسیح به اراده خداوند از مردگان برخاسته است.

پولس ادامه می دهد: اگر عیسی مسیح از مردگان برنخاسته است، پس آنهایی که مرده اند برای همیشه نابود شده اند، مردگان همچنان مرده باقی می مانند. ما هرگز آنها را دوباره نخواهیم دید. این کل ماجرا است و پولس می خواست این حقیقت را اعلام کند. در این مرحله از یک مباحثه قدیمی استفاده کرد یعنی بحث اعتراض. در این گونه مباحثه با دیگران صحبت می کنید و بطلان اعمال آنها را نشان می دهید. پولس در این مباحثه می گوید «من می دانم بعضی از شما که در اینجا نیستید، مردگان را تعمید می دهند و در همان حال می گویند که رستاخیزی وجود ندارد. پس به چه منظور این عمل را در دنیا انجام می دهید؟» به کلامی دیگر، او حماقت آنانی را که رستاخیز را منکر می شوند و در ضمن مراسمی انجام می دهند که اساس آن بر اقرار رستاخیز مسیح می باشد، به آنها نشان داد. اما به هیچ طریقی تعمید مردگان و تعمید وکالتی را تأیید نکرد.

۱۸) منظور کاتب رساله به عبرانیان در باب ششم از عبارت: «زیرا آنانی که يك بار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شريك روح القدس گردیدند و لذت کلام نیکوی خدا و قوات عالم آینده را چشیدند، اگر بیفتند محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند» چیست؟

در ادامه بحث بین مسیحیان در رابطه با امکان محروم شدن از نجات، این قسمت از عهد جدید بارها مورد بحث قرار گرفته است. آنهایی که بر این باورند که ممکن است از

فیض خدا محروم شده و نجات را از دست بدهیم، دلیل حقانیت نظریه خود را باب ششم رساله به عبرانیان ذکر می‌کنند. در این قسمت، اخطار جدی و تذکر جدی به کسانی داده شده است که منور گشته‌اند و لذت عطای آسمانی را چشیده‌اند، ولی چنانچه سقوط کنند، بنای مجدد آنها غیرممکن است و نجات خداوند را از دست می‌دهند.

درک آنچه که منظور نظر نویسنده رساله به عبرانیان بوده است، در این باب به چندین دلیل مشکل است. اول اینکه ما نمی‌دانیم چه کسی این رساله را نوشته است و دوم اینکه مخاطبان او چه کسانی هستند. مهمتر از همه، ما از موضوعی که موجب نوشتن این آیه شده است اطلاعی نداریم. دیدگاه برخی نسبت به این آیه متوجه اوضاع بحرانی انسان‌هایی است که تحت آزار رومیان قرار داشتند و همچنین کسانی که به طور کلی مسیح را انکار می‌کردند. ممکن است آن مرحله یک وسوسه و آزمایش بوده باشد. نظر عمومی مبنی بر این است که این آیه اخطاری بوده است برای نژاد بنی اسرائیل که از احکام شرعی خداوند در عهد عتیق عدول کرده بودند.

عقیده من در این مورد این است: در این قسمت به کسانی که با نور خداوند منور شده و طعم عطایای آسمانی را چشیده و در روح القدس شریک شده‌اند، یک اخطار شدید داده شده است. مسئله من این است. اگر نویسنده رساله در وحله اول، مشخصات انسان مسیحی را نوشته است، پس شخص مسیحی این گونه تشریح شده است که «منور است» و «طعم عطایای آسمانی را چشیده است» و این ویژگی‌ها مطمئناً همان حقایق مسیحیت می‌باشند. به هر صورت در مفهوم گسترده رساله به عبرانیان، نویسنده در مورد کسانی صحبت می‌کند که عضو کلیسا می‌باشند و حتی کسانی که بدنه کلیسای عهد عتیق را تشکیل داده‌اند و شامل تمام مزایای کلیسای مسیح شده‌اند و حضور مسیح را در قلب خود حس می‌کنند، ولی نجات واقعی را نیافته‌اند.

بسیاری از مفسرین بر این باورند که نویسنده رساله به عبرانیان، در مورد کسانی صحبت می‌کند که در جامعه مسیحی هستند و از امتیاز شنیدن کلام برخوردارند. آنها منور شده‌اند، آنها مراسم مذهبی خود را انجام می‌دهند ولی ذاتاً تحول نیافته‌اند.

به هر صورت من زیاد معتقد نیستم که منظور نویسنده این بوده باشد زیرا او از عباراتی نظیر «تازه شدن دوباره برای توبه» استفاده نموده است. توبه در رساله به عبرانیان و در سراسر عهد جدید، حاصل تولد دوباره و تازه شدن است. توبه واقعی آن چیزی است که یک

مسیحی می‌تواند انجام دهد. بنابراین اگر نویسنده در مورد نو شدن آن دسته از افراد و به جهت توبه نمودن، صحبت می‌کند، حتماً یک توبه مقدماتی وجود داشته است که نیاز به تجدید آن محسوس بوده است.

من معتقدم آنچه که در اینجا می‌بینیم، یک مبحث اعتراضی است که در آن نویسنده خطاب به یهودیان، وضعیت امتهای دیگر را بیان می‌کند. او می‌گوید: «بسیار خوب به موقعیت خود نگاه کنید، به فرض آنکه یهودی باشید، اگر مسیح را رد کنید و به سنت کهنه خود برگردید، مسیح را دوباره مصلوب کرده‌اید. در سنت کهنه خود چه احکامی برای نجات دارید؟ شما هم اکنون تنها راه نجات را رد کرده‌اید.» نویسنده نمی‌گوید که این کار یک گناه نابخشودنی است ولی اشاره می‌کند در صورت ادامه این وضعیت، متحول نمی‌شوید و نجات نخواهید یافت. توجه کنید. نویسنده نمی‌گوید همه کس در این وضعیت می‌باشد، در واقع در پایان این باب می‌گوید: «اما ای عزیزان در حق شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می‌داریم، هر چند بدین طور سخن می‌گوئیم.» من فکر می‌کنم که این بحث یا اخطار، حالت فرضی دارد و دلیل آن نمی‌شود که یک مسیحی حقیقی، نجات خود را از دست بدهد.

۱۹) اخیراً مردم در مورد «نفرین کتاب مقدس» صحبت می‌کنند. آیا این مسئله ممکن است مسیحیان را نگران کند؟ و اگر کسی نفرین شد می‌تواند امیدوار باشد که نفرین از او می‌گذرد؟

وقتی ما درباره نفرین‌ها در فرهنگ معاصر آمریکائی صحبت می‌کنیم، چنین به نظر می‌رسد که نفرین چیزی است برآمده از قرن‌های سیاه و موردی شبیه این است که جادوگران قبایل آدم‌خوار آفریقائی، عروسکی را به نیت نفرین شخص خاصی می‌گرفتند و آن را سوزن‌آجین می‌کردند. ولی مفهوم نفرین یکی از مهم‌ترین مفاهیمی است که به صورت قانون، خداوند در عهد عتیق به بنی اسرائیل سپرده است. وقتی خداوند این قانون را به مردم خود می‌دهد و با آنها عهد می‌بندد می‌گوید اگر آنها موارد این عهدنامه را نگه دارند و از قانون او اطاعت کنند برکت می‌یابند. خداوند می‌گوید: «برکت خواهید یافت در شهرها، در کشورها، وقتی که برمی‌خیزید، وقتی که می‌نشینید، در همه امور شما را برکت خواهیم داد.» ولی اضافه می‌کند: «اگر قانون مرا نقض کنید، احکام مرا اطاعت نکنید و به پیمانی که با هم بسته‌ایم، عصیان بورزید، پس لعنت خواهد بود بر شما در شهرها و کشورها.»

پس چنین استنباط می‌شود که جریمه‌ها و تنبیه‌های ترسناک در انتظار کسانی است که خدا را اطاعت نمی‌کنند. آنها نفرین و لعنت را بر خود می‌گیرند. ملعون شدن در بیان عهد عتیق یعنی در نهایت محروم شدن از حضور خداوند، بیرون شدن از حضور خداوند، درست مانند «بز طلیعه» (کنایه از کسی که قربانی دیگران شود) که در اسرائیل لعنت شد و در بیابان رها شد، دور از خیمه‌ای که خداوند بر آن ناظر بود. ملعون شدن یعنی رفتن به تاریکی مطلق بیرون از خیمه خداوند، جایی که صورت خداوند تابان نیست و نور سیمای او در آن تاریکی نفوذ نمی‌کند.

آن چنان که گفتم این مسئله در رابطه با ایده کلی کفاره بسیار مهم است. نه تنها عهد عتیق بلکه عهد جدید نیز توجه خود را بر روی موضوع نفرین متمرکز کرده است. در رساله به غلاطیان، پولس رسول به ما می‌گوید که عیسی مسیح بر روی صلیب به خاطر ما لعنت شد: او ملعون شد یعنی از حضور خدای پدر محروم شد، به بیرون از خیمه پرتاب شد، حتی در جایی مصلوب شد که در محدوده اورشلیم نبود، برای تکمیل و انجام تمام وعده‌هایی که خداوند به ملعونان داده بود. و دیگر اینکه تمام تنبیه‌های موعود برای بدکاران در روی صلیب، بر عیسی مسیح تحمیل گردید. کتاب مقدس به روشنی در مورد لعنت و نفرین سخن گفته است و سخت‌ترین لعنت ممکن را خارج شدن از حیطة احسان خداوند توصیف کرده است و همچنین گفته است لعنت، پیامد شرارت نسل‌های گذشته است که نصیب نسل‌های آینده نیز خواهد شد. در ده فرمان موسی گفته شده که عواقب گناه می‌تواند بر نسل‌های دوم و سوم یک نسل تاثیر بگذارد. نسل کنعان به وسیله نوح نفرین شدند. هام کسی است که ملعون شد و او لعنت را مستقیماً از پدرش گرفت. کنعان فرزند هام نیز شامل پیامدهای لعنت پدرش هام شد و ملعون شد.

باید بگوییم که پیامدهای منفی بسیاری از هشدارهای خداوند به شیران، طی زمان‌ها و فضاهای مختلفی در نسل دیگر جریان خواهد داشت. این بدان مفهوم نیست که خداوند مستقیماً شخصی را به خاطر گناهی که دیگری انجام داده تنبیه می‌کند. خداوند می‌گوید هر کس به خاطر گناه خود تنبیه می‌شود. به هر حال، نسل ما نیز به نحوی درگیر نتیجه گناه ورزیدن و شرارت نسل‌های پیشین می‌باشد و چنین احساس می‌شود که از بعضی از احسان‌های خداوند محروم هستیم.